آینده‌نگر
ISSN:2322-3316
ماهنامه اقتصادی | قیمت: ۳۰۰۰۰۰ تومان | ۱۹۶ صفحه | شماره ۱۶۶ | خرداد ۱۴۰۵

ایستاده برای وطن

رئیس جمهور در نشست اتاق بازرگانی تهران:

بار اصلی این جنگ بر دوش تجار، بازرگانان، تولیدکنندگان و فعالان بخش خصوصی قرار دارد و دولت مصمم است بسترهای لازم را برای فعالیت مؤثر و پایدار این بخش فراهم کند



سرمقاله؛

محمود نجفی‌عرب، رئیس اتاق تهران

بازسازی اقتصاد با عقلانیت

ضرورت‌های اقتصاد ایران در دوران پساجنگ


اطلاع از خدمات: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
توئیتر: twitter.com/TCCIM
اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr
تلگرام: t.me/TehranChamber
آپارات: www.aparat.com/TCCIM
کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸
۱۳۶۳
مرکز تماس اتاق تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE,
INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE
Since 1804
اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

آینده‌نگر شماره ۱۶۶ . خرداد ۱۴۰۵

صاحب امتیاز: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
مدیرمسئول: مسعود خوانساری
رئیس شورای سیاست‌گذاری: محمود نجفی عرب
شورای سیاست‌گذاری: فریدون وردی‌نژاد، بهمن عشقی، مصطفی درویشی، ابراهیم بهادرانی شهاب جوانمردی، رامین خسروخاور، عطاالله اشرفی اصفهانی
سردبیر: بهراد مهرجو
معاون سردبیر: ولی خلیلی
تحریریه: محمد عدلی، کاوه شجاعی، فرزانه سالمی، سعید ارکان‌زاده، آرش پورابراهیمی، لیلا ابراهیمیان نسیم بنایی، مریم بابایی، فاطمه صدقی، فاطمه برزگر و زهرا بارانی
پادکست: کریم نیکونظر

آتلیه طراحی
مدیر هنری: رضا دولت‌زاده
ویراستاری: بابک آتشین جان
کمیک‌آرتیست: ساناز سهیلی، عارفه ازگلی
ناظر فنی: هانی شمس

مخاطبان ماهنامه آینده‌نگر می توانند، دیدگاه‌ها و انتقادات خود را از طریق پست الکترونیک و همچنین شماره تلفن‌های تحریریه با ما در میان بگذارند.
Email: ayandehnegarmag@gmail.com www.tccim.ir

نشانی: خیابان خالد اسلامبولی، روبه‌روی خیابان ۲۱، پلاک ۸۲
اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
تلفن امور اشتراک: ۱۸۶۶

چاپ: هم‌میهن فارس تلفن: ۴۶۸۹۶۳۳۰



برای دریافت اشتراک
آینده‌نگر
با شماره
۱۸۶۶
تماس بگیرید



بسم الله الرحمن الرحیم

سرمقاله
بازسازی اقتصاد با عقلانیت ۰۴

کامنت
جنبش چپ: راست افراطی در خطر است؟ ۰۹


طرح جلد: ساناز سهیلی
آینده‌نگر

کمیک‌استریپ
به وقت بازسازی ۱۷

کمیک‌استریپ ۲
پدر و بیندوز ۲۵

باشگاه
چین؛ پیشران گذار سبز جهانی ۳۳

پرونده
مأموریت؛ نجات اقتصاد ایران ۳۷

راهبرد
بزنگاه تاریخی ۵۹

آینده ما
اقتصاد در نقطه چرخش ۷۳

رساله
برای ایران ۸۳

آکادمی
امنیت غذایی زیر سایه حکمرانی ۸۹

صنعت
آبراه‌های بین‌المللی؛ نبض تجارت جهان ۱۰۵

شکست
چگونه انرون با دروغ امپراتوری ساخت و با حقیقت نابود شد ۱۱۵

تجربه
عصاره امید در بطری‌های نارنجی ۱۲۱

کارآفرینان
کارآفرینان عصر تفکر ۱۲۹

عصرجدید
یقه سفیدها آماده باشند ۱۳۹

درس‌ها
توسعه در سرزمین آفتاب ۱۴۵

آینده‌پژوهی
جنگ برای آمریکا تصمیمی اقتصادی است ۱۵۱

اکونومیست
دومین مرد قدرتمند چین ۱۷۷

چهره‌ها
زنجیر مروارید مغناطیسی ۱۸۷

اتاق طهران
اقتصاد و سیاست ۱۹۱

بازسازی اقتصاد با عقلانیت

ضرورت‌های اقتصاد ایران در دوران پساجنگ



محمود نجفی عرب
رئیس اتاق تهران

چانـگ جویانگ، بنیان‌گـذار شـرکت Hyundaiکه در سال‌های سـخت بازسـازی کره‌جنوبی پس از جنگ در این کشـور به یکی از نمادهای توسعه صنعتی کره و حتی جهان بدل شد، می‌گوید: «آسیب و ویرانی پایان یک کشور نیست بلکه لحظه‌ای اسـت که ملت‌ها تصمیم می‌گیرند کشورشان دوباره چگونه ساخته شود.» تجربه کشورهایی که از دل جنگ و بحران برخاسـته‌اند مانند کره جنوبی، ژاپن، ویتنام و... نشان می‌دهد دوران پس از جنگ، بیش از آنکه زمان حسرت و سوگواری برای خسارت‌ها باشد، می‌تواند به دوره تصمیم‌های بزرگ اقتصادی و ملی بدل شود و مسیر چند دهه آینده یک کشور را تعیین کند و راه را برای توسعه فراهم سازد؛ همچنان که کره جنوبی همین تجربه را پشت سر گذاشت. ایران نیز امروز در چنین مقطعی قرار گرفته است؛ دوره‌ای که می‌توان آن را زمان اصلاحات اساسی و نوسازی اقتصادی و صنعتی نامید. تجربه جنگ و بحران، صرفاً خسارت‌های فیزیکی و مالی به همراه ندارد، بلکه سـاختار تصمیم‌گیری، اعتماد عمومی، روحیه و روان اجتماعی، سـرمایه‌گذاری و توان تولید ملی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. در چنین شرایطی، مهم‌ترین وظیفه سیاست‌گذار آن است که کشور را از فضای اقتصاد اضطراری و مداخلات فرساینده خارج کرده و زمینه ثبات، بازسازی و نوسازی، رشد و توسعه و البته امید را در جامعه فراهم کند. اما برای تحقق این اهداف مهم در اقتصاد ایران در دوره کنونی چه نگاه و اقداماتی ضروری است:

۱ پایان دادن به اقتصاد دولتی و قیمت‌گذاری دستوری

امروز بیش از هر زمان دیگری روشن شده است که اقتصاد دستوری و قیمت‌گذاری‌ها به اسم حمایت از مصرف‌کننده، نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای پیچیده کشورمان باشد. قیمت‌گذاری‌های دستوری، محدودیت‌های گسترده، مداخلات غیرضروری و تصمیمات خلق‌الساعه، نه‌تنها موجب کنترل بازار نشده، بلکه در بسیاری موارد انگیزه تولید، سرمایه‌گذاری و رقابت را کاهش داده است. دوران پساجنگ، زمان بازگشت به عقلانیت اقتصادی و اعتماد به سازوکار بازار است. دولت باید نقش سیاست‌گذار و تسهیل‌گر را ایفا کند، نه بازیگر مستقیم اقتصاد و باید کار را به بخش خصوصی و مردم واگذار کند.

نکته جالب این است که در روزهای ابتدایی شروع جنگ رمضان، اتفاقاً با توجه به ضرورت شرایط کشور، دولت بخشی از بوروکراسی‌های پیچیده مثلاً در حوزه گمرکی را کاهش داد که تجربه بسیار موفقی بود و می‌توان از همان برای آینده هم بهره گرفت.

۲ تغییر قوانین و رویه‌ها

کشور در شرایط جنگی و پساجنگ قرار دارد، اما قوانین، مقررات، دستورالعمل‌ها و آیین‌نامه‌ها تناسبی با این وضعیت ندارند و درخواست فعالان اقتصادی از دولت، اقدام عاجل در تسهیل امور و بهبود فضای کسب و کار است. فعالان اقتصادی و واحدهای تولیدی امروز بیش از هرچیز نیازمند تسهیلگری، سرعت‌بخشی و انعطاف‌پذیری در کارها هستند. باید فرآیندهای اداری کوتاه و صدور مجوزها تسهیل شود. باید مقررات زائد حذف شوند و نظام تصمیم‌گیری اقتصادی چابک‌تر عمل کند. ادامه بوروکراسی پیچیده در شرایط پساجنگ، به معنای فرسایش بیشتر توان تولید ملی خواهد بود.

۳ تامین نقدینگی و سرمایه در گردش

اقتصاد ایران پیش از شروع جنگ هم متاسفانه شرایط مناسبی نداشت و آخرین گزارش شامخ (شاخص مدیران خرید) که در بهمن‌ماه منتشر شد، به‌خوبی این موضوع را نشان می‌داد و اتفاقاً یکی از جدی‌ترین چالش‌هایی که صاحبان بنگاه‌ها به آن اشاره کرده بودند، تامین نقدینگی واحدها و رکود تورمی بود. بسیاری از بنگاه‌ها در ماه‌های گذشته با کاهش فروش، افزایش هزینه‌ها، اختلال در زنجیره تأمین و نااطمینانی اقتصادی روبه‌رو بوده‌اند و متاسفانه جنگ تحمیلی اخیر شرایط را به‌خصوص در تامین مواد اولیه (با توجه به حملات دشمنان به صنایع مادر و محاصره دریایی) سخت‌تر کرده است. اگر دولت و نظام بانکی نتوانند منابع مالی مورد نیاز برای حفظ تولید را فراهم کنند، بخشی از ظرفیت صنعتی کشور با خطر توقف یا تعطیلی مواجه خواهد شد. در شرایط فعلی که وضعیت اشتغال در کشور به‌شدت شکننده شده و متاسفانه با صدها هزار بیکار مواجه شده‌ایم، تأمین سرمایه در گردش واحدهای تولیدی نه‌تنها نباید به عنوان یک امتیاز تلقی شود، بلکه باید آن را همتراز با مسائل امنیتی در نظر گرفت که می‌تواند به حفظ اشتغال، تولید و ثبات اقتصادی منجر شود.

۴ حمایت ویژه از واحدهای آسیب‌دیده در جنگ

طبق آمارهای رسـمی اعلام‌شـده در جریان جنگ رمضان، دشـمنان کشـورمان با انجام جنایت‌های جنگی به زیرساخت‌ها و واحدهای تولیدی و شهرک‌های صنعتی حمله کردند و به بیش از ۳ هزار واحد صنعتی آسیب زدند. بازسازی این واحدهای صنعتی از جمله صنایع مادر مانند کارخانه‌های فولاد و پتروشیمی و واحدهای صنعتی کوچک و متوسط باید در اولویت کشور قرار گیرد و از این واحدها با اعطای انواع تسهیلات حمایت شود. دولت باید بسته‌های حمایتی مشخصی شامل تسهیلات کم‌بهره، تعویق بدهی‌های مالیاتی و بانکی، حمایت بیمه‌ای و مشـوق‌های بازسـازی را در دستور کار قرار دهد. بازگشت چرخ اقتصاد کشور به وضعیت عادی و حرکت در مسیر توسعه صنعتی، بدون بازسازی و نوسازی واحدهای آسیب‌دیده ممکن نخواهد بود.

۵ مدیریت ناترازی انرژی و جلوگیری از فشار بیشتر بر واحدهای تولید

یکی از مهم‌ترین چالش‌های اقتصاد ایران طی سال‌های گذشته ناترازی انرژی بوده است که متاسفانه در جریان جنگ اخیر با توجه به حملات جنایتکارانه دشمنان به زیرساخت‌های صنعت برق و گاز کشور در عسلویه، افزایش یافته است. اما نکته مهم این است که چگونه باید این شرایط مدیریت شود؟ آیا دولت می‌خواهد همچون سال‌های گذشته تولید و صنعت را قربانی این شرایط کند و در اولویت قطع قرار دهد یا با مدیریت مصرف بخش خانگی شرایط را کنترل و مدیریت کند؟ تولیدکنندگان نمی‌توانند در شرایطی فعالیت کنند که هر روز با قطع برق و گاز مواجه باشند. در سال‌های گذشته صنعت، همیشه قربانی نخست کمبود انرژی شده و ادامه این روند در سال جاری و دوران پساجنگ، مستقیماً تاثیرات به‌شدت منفی بر رشد اقتصادی، صادرات و از همه مهم‌تر اشتغال و معیشت مردم خواهد گذاشت. مدیریت مصرف انرژی ضروری است، اما این مدیریت نباید به تعطیلی کارخانه‌ها و کاهش ظرفیت تولید منجر شود. درخواست فعالان بخش خصوصی از دولت این است که با اولویت‌بندی صحیح، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های انرژی و اصلاح سیاست‌های مصرف، از تکرار خاموشی‌ها و محدودیت‌های گسترده برای واحدهای تولیدی جلوگیری کند.

۶ دیپلماسی اقتصادی و سیاست درهای باز

توسعه اقتصادی به‌خصوص در دوران پساجنگ بدون گسترش روابط اقتصادی با دیگر کشورها و از سـوی دیگر اجرای سیاست درهای باز برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی ممکن نیست. بازسازی واحدهای تولیدی آسیب‌دیده، دور زدن تحریم‌های ظالمانه، تامین مواد اولیه واحدها و توسعه صادرات و در نهایت رشد اقتصادی نیازمند گسترش دیپلماسی اقتصادی و ارتباط با کشورهای دوست و حضور در بازارهای جدی اقتصادی است.

۷ توجه ویژه به سرمایه اجتماعی

اگرچه اعتماد عمومی در سـال‌های گذشته متاسفانه کاهش یافته بود، اما در جریان جنگ تحمیلی شـاهد بودیم مردم کشورمان بار دیگر نشان دادند که حفظ استقلال میهن و سرزمین از هر چیزی برایشـان مهم‌تر اسـت و همین موضوع به رشد انسجام ملی در کشور پس از جنگ منجر شد. در شرایط کنونی حفظ این اتحاد در کنار اصلاح شرایط اقتصادی بر همه مسئولان واجب است. تجربه بحران‌ها در جهان نشان داده است که در بزنگاه‌های تاریخی، همبستگی اجتماعی می‌تواند به بزرگ‌ترین پشتوانه توسعه تبدیل شود. دولت باید از این سرمایه اجتماعی برای افزایش مشارکت اقتصادی و ایجاد امید در جامعه استفاده کند. بدون اعتماد عمومی، هیچ برنامه اقتصادی پایداری به نتیجه نخواهد رسید.

دوران پساجنگ می‌تواند نقطه آغاز اصلاحات بزرگ اقتصادی باشد، مشروط بر آنکه تصمیم‌گیری‌ها بر پایه واقعیت‌های اقتصاد، اعتماد به بخش خصوصی و پرهیز از سیاسـت‌های کوتاه‌مدت شکل گیرد. اقتصـاد ایران امروز بیش از هر زمان دیگری نیازمند شـجاعت در اصلاحات، ثبات در تصمیم‌گیری و همدلی ملی است.

تاریخ کشورمان مملو از موقعیت‌های پیچیده و سخت است و همواره ایرانیان نشان داده‌اند که از این بزنگاه‌ها عبور می‌کنند. امیدوارم که در این مسیر نام نیک از نسل ما بر جای بماند و مردم عزیزمان در ایرانی آباد و توسعه‌یافته و به‌دور از جنگ زندگی کنند.



در چهلمین نشست هیئت‌نمایندگان اتاق تهران مورد تاکید قرار گرفت

مطالبه حذف ثبت سفارش از فرایند واردات

اعضای هیئت نمایندگان اتاق تهران در نشست اردیبهشت ماه خود، ضمن بررسی مسائل و دغدغه‌های روز فعالان اقتصادی به وضعیت امنیت غذایی و تنگناهای صنعت در دوران آتش‌بس نیز پرداختند. فعالان اقتصادی در این جلسه، پرداخت مطالبات تامین‌کنندگان کالاهای اساسی را خواستار شده و درخواست حذف فرایند ثبت‌سفارش و رفع چالش‌های مربوط به ماده ۱۸۶ قانون مالیات‌های مستقیم را نیز مطرح کردند. چهلمین جلسه هیئت‌نمایندگان اتاق تهران با تمرکز بر راهکارهای حفظ زنجیره‌های تامین و رفع چالش‌های زیرساختی فضای کسب وکار برگزار شد. در این جلسه فعالان اقتصادی از نامشخص بودن متولی مسئله اینترنت گلایه کرده و خواستار برقراری دسترسی به این زیرساخت حیاتی شدند. تقویت دیپلماسی اقتصادی و حمل‌و نقلی از دیگر نکاتی بود که در این جلسه مورد تاکید قرار گرفت. موضوع دیگری که در این جلسه بارها به آن اشاره شد، بازنگری در قوانین و مقررات متناسب با شرایط جنگی در کشور بود. به زعم فعالان بخش خصوصی، اقتصاد درگیر عدم قطعیت و نااطمینانی را نمی‌توان با همان دستورالعمل‌ها، بخشنامه‌ها و سخت‌گیری‌های دوران عادی اداره کرد.

۱۴۰۵/۰۲/۲۶ — تجلیل از اتاق تهران به‌پاس ترویج فرهنگ مسئولیت اجتماعی و همراهی در گذر از بحران‌ها



در نشست هم‌اندیشی خیرین و مدیران جمعیت هلال احمر که با محوریت ترسیم مسیرهای جدید همکاری و بازسازی مناطق آسیب‌دیده از جنگ رمضان برگزار شد، از رئیس اتاق تهران و جمعی از خیرینی که در دوران جنگ با کمک‌های بشردوستانه حامی جمعیت هلال احمر بودند، تجلیل شد. محمود نجفی عرب، رئیس اتاق تهران در این نشست طی سخنانی با بیان اینکه «نقش اتاق‌های بازرگانی در توسعه اقتصادی و پایداری در تولید، انکارناپذیر است» توضیح داد: به‌دلیل سهم۵۰ درصدی تهران در تولید ناخالص داخلی و همچنین عضویت بیش از ۴۵ هزار فعال اقتصادی در اتاق تهران، این اتاق تلاش کرده است که در ارتقای تاب‌آوری اقتصادی و اجتماعی نقش‌آفرینی کند.

۱۴۰۵/۰۲/۲۶ — تفاهم‌نامه سه‌جانبه اتاق تهران، صندوق ضمانت صادرات ایران و استانداری

در تفاهم‌نامه مشترکی که میان اتاق تهران، صندوق ضمانت صادرات ایران و استانداری تهران منعقد شده، طرفین نسبت به استفاده از ظرفیت‌ها و توانمندی‌های موجود و بالقوه در راستای افزایش سهم صادرات کشور و پوشش ریسک‌های سیاسی و تجاری شرکت‌های صادراتی متعهد شدند. طبق مفاد این تفاهم‌نامه، مقررشده صندوق ضمانت صادرات ایران، انواع بیمه‌نامه‌ها را برای پوشش ریسک عدم پرداخت وجه کالا یا خدمات از سوی خریدار یا کارفرمای خارجی، برای شرکت‌های معرفی‌شده از سوی اتاق تهران صادر کند. صدور بیمه‌نامه خاص خدمات فنی و مهندسی خارج از کشور برای پیمانکاران و تسریع در اعتبارسنجی مشتریان معرفی‌شده از سوی اتاق برای صدور بیمه‌نامه و ضمانت‌نامه‌های مورد نیاز از دیگر بندهای این تفاهم‌نامه است. بر اساس این تفاهم‌نامه، طرفین در حوزه‌هایی همچون پوشش ریسک‌های سیاسی و تجاری، حمایت از پروژه‌های صادرات‌محور و توسعه صادرات خدمات فنی و مهندسی با یکدیگر همکاری خواهند کرد. همچنین ایجاد کارگروه‌های تخصصی مشترک، تدوین گزارش‌های تحلیلی در دوره‌های زمانی مشخص، برگزاری نشست‌های تخصصی و کارگاه‌های آموزشی و معرفی خدمات صندوق به صادرکنندگان عضو اتاق تهران نیز در دستور کار قرار خواهد گرفت.

۱۴۰۵/۰۲/۲۷ — مخالفت بخش خصوصی با ایجاد انحصار در واردات ورق‌های فولادی



در نشست روسای کمیسیون‌های یازده‌گانه اتاق تهران که با حضور نمایندگانی از انجمن‌های تولیدکنندگان فولاد و صنایع لوازم خانگی برای بررسی گلوگاه‌های زنجیره تامین و توزیع مواد اولیه فولادی برگزار شد، بهره‌گیری از سازوکارهایی نظیر واردات بدون انتقال ارز، تهاتر و تجارت مرزی (کولبری و ملوانی) در چارچوب اختیارات تفویض‌شده به استاندار تهران، به‌عنوان راهکارهای پیشنهادی برای مدیریت چالش‌های این بخش مطرح شد. در ابتدای این جلسه، رئیس اتاق تهران در سخنانی با اشاره به پیگیری‌های صورت‌گرفته از سوی اتاق برای واگذاری اختیارات استان‌های مرزی به استاندار تهران و موافقت هیئت وزیران با این درخواست توضیح داد: این امکان برای واردات کالاهای اساسی فراهم شده و استفاده از روش‌هایی چون تهاتر، کولبری و واردات بدون انتقال ارز در چارچوب این اختیارات در دست پیگیری قرار دارد.

۱۴۰۵/۰۲/۲۷ — الزام استفاده از «سامانه اوراسیا» برای بهره‌مندی از تخفیفات تعرفه‌ای واردات



معاون امور بین‌الملل و توسعه تجارت اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران با بیان اینکه «سامانه اوراسیا» با هدف افزایش شفافیت، تسهیل تجارت و ارتقای قابلیت پیش‌بینی‌پذیری مبادلات خارجی راه‌اندازی شده است، توضیح داد: زیرساخت‌های فنی و اجرایی سامانه مزبور در راستای اجرای موافقت‌نامه تجارت آزاد ایران با اتحادیه اقتصادی اوراسیا تکمیل و استفاده از آن، از ابتدای اردیبهشت‌ماه سال جاری، در فرآیندهای EPL شامل اظهار، ارزیابی و ترخیص کالا الزامی شده است. حسام‌الدین حلاج با اعلام این خبر، هدف از طراحی این سامانه را تسهیل دسترسی فعالان اقتصادی به تخفیفات و معافیت‌های تعرفه‌ای موافقت‌نامه اوراسیا و همچنین مدیریت یکپارچه فرآیندهای مرتبط با گواهی مبدا و کالاهای مشمول این توافق‌نامه عنوان کرد و افزود: برخورداری از تخفیفات و معافیت‌های تعرفه‌ای در واردات کالا از کشورهای عضو اتحادیه اقتصادی اوراسیا، از این پس تنها در صورت ثبت گواهی مبدا اوراسیا در سامانه جامع گمرکی و انجام مراحل مربوطه از طریق بخش اوراسیا امکان‌پذیر خواهد بود.

۱۴۰۵/۰۲/۳۰ — دریافت حق بیمه کارکنان به‌صورت اقساط امکان‌پذیر است

اتاق تهران در بحبوحه جنگ۴۰روزه با ارسال نامه‌هایی جداگانه به وزرای «تعاون، کار و رفاه اجتماعی» و «امور اقتصادی و دارایی» با اشاره به اختلال دسترسی فعالان اقتصادی به زیرساخت‌های مالی و بانکی در شرایط جنگی، این درخواست را مطرح کرد که مهلت پرداخت مالیات و حق بیمه شرکت‌ها و فعالان اقتصادی تمدید شود و در این بازه زمانی، جرائم ناشی از تاخیر احتمالی نیز مشمول بخشودگی قرار گیرد. محمد محمدی، معاون بیمه‌ای سازمان تامین اجتماعی در پاسخ به این نامه اعلام کرده است که امکان اخذ لیست کارکنان به صورت اقساط با دریافت بخشی از حق بیمه یا بدون پرداخت حق بیمه با رعایت ماده ۳۶ قانون تامین اجتماعی وجود دارد و به استناد لیست‌های مزبور و بدون هیچ‌گونه وقفه در امور جاری کارفرمایان، کلیه تعهدات قانونی در مقابل بیمه‌شدگان انجام خواهد شد. محمدی در نامه خود آورده است: طبق مفاد ماده ۳۹ قانون تامین اجتماعی کلیه کارفرمایانی که کارگران مشمول قانون تامین اجتماعی را در اختیار دارند، مکلفند لیست بیمه و حق بیمه ایشان را در مهلت تعیین‌شده و حداکثر تا آخرین روز ماه بعد به شعبه ذیربط ارسال و پرداخت کنند.

۱۴۰۵/۰۲/۳۰ — رفع موانع لجستیکی نیازمند تعامل مستمر دولت و بخش خصوصی است



یکصد و بیست و سومین نشست شورای گفت‌وگوی دولت و بخش خصوصی استان تهران با حضور استاندار تهران به عنوان رئیس شورای گفت‌وگوی دولت و بخش خصوصی استان، رئیس اتاق بازرگانی تهران و مدیران استانی دولت و دستگاه قضا برگزار شد. در این جلسه، تدوین شیوه‌نامه اجرایی تفویض اختیارات به استاندار تهران، ساده‌سازی فرآیندهای تامین کالا و مواد اولیه و همچنین مداخله دولت برای افزایش ظرفیت حمل‌ونقل ریلی مورد تاکید قرار گرفت. در نخستین نشست شورای گفت‌وگوی دولت و بخش خصوصی پایتخت در سال ۱۴۰۵، تصویری واقعی از هم‌افزایی ارکان دولتی و حاکمیتی با حضور فعالان بخش خصوصی برای حل مسائل میدانی فضای کسب‌وکار ارائه شد. در این نشست که با محوریت بررسی ظرفیت‌های استان تهران برای تامین کالاهای اساسی، ضروری و مواد اولیه مورد نیاز خطوط تولید در اتاق تهران برگزار شد، فعالان اقتصادی ضمن تشریح چالش‌هایی که در ارتباط با حمل و نقل کالا در استان با آن مواجه‌اند، راهکارهای پیشنهادی خود را برای تسهیل و تسریع این فرآیندها مطرح کردند.

حضور رئیس جمهور و تعدادی از اعضا کابینه دولت در اتاق تهران

حل مشکلات فعالان اقتصادی در دستور کار دولت

مسعود پزشکیان، رئیس جمهور در ادامه دیدارها و ملاقات‌های اخیر خود با فعالان تولیدی، بازرگانی و صنفی به همراه برخی از وزرا و معاونان خود در اتاق تهران حضور یافت و از نزدیک در جریان دغدغه‌ها و انتظارات فعالان اقتصادی قرار گرفت. در این نشست فعالان بخش‌خصوصی درخواست‌های خود را بدون واسطه با رئیس دولت در میان گذاشتند. رئیس‌جمهور نیز با بیان اینکه «بار اصلی این جنگ اقتصادی بر دوش تجار، بازرگانان، تولیدکنندگان و فعالان بخش خصوصی قرار دارد» به این نکته اشاره کرد که دولت مصمم است بسترهای لازم را برای فعالیت موثر و پایدار این بخش فراهم کرده و موانع موجود را از مسیر فعالیت‌های اقتصادی بردارد تا تاب‌آوری اقتصادی کشور تقویت شود. مسعود پزشکیان،رئیس‌جمهور در این جلسه با اشاره به شرایط اقتصادی کشور در زمان آغاز به کار دولت اظهار داشت: هنگامی که دولت مسئولیت اداره کشور را برعهده گرفت، در بسیاری از حوزه‌ها با ناترازی‌ها و مشکلات ساختاری مواجه بودیم و پس از آن نیز مجموعه‌ای از فشارهای بیرونی، از جمله جنگ، تهدیدات سیاسی و اقتصادی و موضوعاتی نظیر مکانیسم ماشه و تحریم‌ها، بر پیچیدگی شرایط افزود.

وی بـا تاکید بر اینکه امروز میدان اصلی تقابل دشـمن با جمهـوری اسلامی ایران، عرصه اقتصاد و معیشت مردم است، تصریح کرد: بار اصلی این جنگ اقتصادی بر دوش تجار، بازرگانان، تولیدکنندگان و فعالان بخش خصوصی قرار دارد و دولت مصمم اسـت بسـترهای لازم را برای فعالیت مؤثر و پایدار این بخش فراهم کرده و موانع موجود را از مسیر فعالیت‌های اقتصادی بردارد تا تاب‌آوری اقتصادی کشور تقویت شود.

رئیس جمهور با اشاره به مهم‌ترین مطالبات و مشکلات فعالان اقتصادی خاطرنشان کرد: بخش عمده چالش‌های تجار و بازرگانان در حوزه‌های ارزی، گمرکی، بانکی و مالیاتی متمرکز است و دولت آمادگی کامل دارد در هر بخشی که نیاز باشد، با اصلاح فرآیندها، بازنگری مقررات و حتی اصلاح قوانین، زمینه تسهیل فعالیت‌های اقتصادی را فراهم کند.

پزشـکیان، تقویت بخش خصوصی را بخشـی از راهبرد کلان افزایش قدرت اقتصادی کشور دانست و افزود: باور ما این است که هر میزان بخش خصوصی توانمندتر، چابک‌تر و فعال‌تر باشد، بنیه اقتصادی کشور نیز مستحکم‌تر خواهد شد و قدرت ملی در برابر فشارها و تهدیدات خارجی افزایش می‌یابد. رئیس جمهور با بیان اینکه حضور وی در اتاق بازرگانی تهران بر مبنای همین نگاه راهبردی صورت گرفته است، اظهار داشت: دلیل حضور من در جمع فعالان اقتصادی این است که معتقدم اصلی‌ترین میدان جنگ امروز، جنگ اقتصادی است؛ دشمن پس از ناکامی در تحقق اهداف خود در عرصه نظامی، تمرکز خود را بر آسیب‌زدن به تاب‌آوری اقتصادی کشور و ایجاد اخلال در معیشت مردم قرار داده است. پزشکیان همچنین با قدردانی ویژه از تجار، بازرگانان و فعالان اقتصادی بخش خصوصی گفت: اگر تلاش‌های مسئولانه، وطن‌دوستانه و شبانه‌روزی شما در روزهای سخت اخیر نبود، کشور در تأمین نیازهای مردم و حفظ ثبات بازار با مشکلات جدی مواجه می‌شد و بخش خصوصی نشان داد که در شرایط حساس، در خط مقدم دفاع از اقتصاد ملی قرار دارد.

رئیس‌جمهور با اشاره به جایگاه تجارت و بازرگانی در حکمرانی اسلامی و توسعه کشور افزود: در آموزه‌های دینی نیز بر نقش کلیدی تجار و بازرگانان در قوام و پایداری کشور تاکید شده است؛ چنان‌که امیرالمؤمنین امام علی (ع) در نامه تاریخی خود به مالک اشـتر، بر اهمیت جایگاه تجار و بازرگانان در پایداری ارکان مختلف کشـور تاکید فرموده‌اند. پزشـکیان با دعوت به هم‌افزایی و همکاری میان دولت، بخش خصوصی و سایر ارکان حاکمیت تصریح کرد: امروز بیش از هر زمان دیگری نیازمند انسجام و همکاری مشترک برای حل مسائل کشور هستیم و خوشبختانه روسای قوای قضاییه و مقننه کشور نیز نگاه مثبتی نسبت به فعالان اقتصادی و ضرورت حمایت از بخش خصوصی دارند.

رئیس جمهور افزود: دشمن به‌دنبال آن است که فعالان اقتصادی، تجار و بازرگانانی که جلوداران جنگ اقتصادی هستند، دچار فرسایش و آسیب شوند، اما دولت اجازه نخواهد داد بخش خصوصی زمین بخورد و در مقابل انتظار دارد فعالان اقتصادی نیز با تمام توان اجازه ندهند اقتصاد کشور دچار اختلال و آسیب شود. پزشکیان ضمن درخواست از فعالان اقتصادی برای درک شرایط ویژه کشور و محدودیت‌ها و ملاحظات دولت در شرایط فعلی، بر ضرورت همکاری مشترک برای سالم‌سازی اقتصاد، مقابله با رانت، فساد و ویژه‌خواری تاکید کرد و گفت: عبور موفق از شرایط پیچیده اقتصادی نیازمند اعتماد متقابل، شفافیت، مسئولیت‌پذیری و مشارکت واقعی همه بخش‌ها در مسیر حفظ منافع ملی و تقویت اقتصاد کشور است.

در ادامه نشسـت مشترک اعضای هیئت نمایندگان اتاق تهران و روسای برخی از تشکل‌های اقتصادی با رئیس جمهور و تعدادی از اعضا کابینه دولت؛ فعالان بخشی خصوصی شرایط اقتصادی کشور را تشریح و درخواست‌هایشان از دولت را مطرح کردند.

پیگیری مطالبات بخش‌خصوصی توسط اتاق تهران

محمود نجفی‌عرب، رئیس اتاق تهران از جمع‌آوری مطالبات و پیشنهادهای مکتوب فعالان اقتصادی برای تدوین راهبردهایی دقیق و ارائه آن به دفتر ریاست‌جمهوری خبر داد و گفت:«بخش‌خصوصی در دهه‌های اخیر، چند موضوع محوری و کلیدی را مدنظر داشته و همواره پیگیر آن‌ها بوده است که شفاف‌سازی در سیاست‌های ارزی، اصلاح قیمت انرژی، بازتعریف نقش دولت در اقتصاد و حرکت به‌سمت تنظیم‌گری، دوری از مداخله‌گری مستقیم در بازار و برچیده‌شدن قیمت‌گذاری دستوری در حوزه‌های مختلف از جمله این مطالبات بوده اسـت.» نجفی‌عرب، ضمن اشاره به اهمیت ارائه راهکارهای عملیاتی و نقش مطالبه‌گری اتاق‌های بازرگانی گفت: در تعامل با دولت در تلاش هستیم تا مشکلات فعالان اقتصادی را احصا کرده و رونق را به تجارت کشور بازگردانیم.

شهاب جوانمردی، نایب‌رئیس اتاق تهران نیز از ضرورت توجه به زیرساخت‌های دیجیتال سخن گفت و تاکید کرد که آسیب‌پذیری فناوری در جهانی که سامانه‌ها و پلتفرم‌ها در آن رشد کرده‌اند، تاب‌آوری اقتصاد را نیز به چالش می‌کشد. جوانمردی گفت: موضوع فناوری از آن دست مسائلی است که در کشور ما نادیده گرفته می‌شود، در حالی که اگر زیرساخت‌های دیجیتال کشور توسعه نیابد، در آینده با مشکلات فراوانی مواجه خواهیم شد.

نایب‌رئیس اتاق تهران تصریح کرد: آسیب‌هایی که به زیرساخت‌های دیجیتال وارد می‌شود شاید در لحظه به‌طور کامل قابل اندازه‌گیری نباشد، اما نقش تعیین‌کننده‌ای در آینده کشور خواهد داشت. از همین رو، در کنار حل مسائل فوری اقتصاد باید نگاهی بلندمدت به تاب‌آوری اقتصاد دیجیتال و کاهش آسیب‌پذیری این بخش داشت. جوانمردی در ادامه تاکید کرد که به‌دلیل شرایط نامتعارف اقتصاد کشور، تدوین سیاست‌های کارآمد و به‌روز یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر بوده و چرخه اقتصاد کشور با معیارهای پیش از جنگ نمی‌چرخد.

علیرضا کیانی، رئیس کمیسیون بازار پول و سرمایه اتاق تهران با طرح برخی پیشنهادات برای تامین مالی و جبران خسارت‌های ناشی از جنگ گفت: یکی از این پیشنهادات آن است که بانک‌ها سپرده‌های ارزی خارجی را جذب کرده و در قالب اوراق مرابحه و اوراق سلف در اختیار بخش‌های مولد نظیر فولاد، پتروشـیمی‌ها و سـایر صنایع قرار دهند. او در ادامه از ضرورت ایجاد میزهای «پاکسـتان» و «ترکیه» با اختیارات ویژه سـخن گفت و توضیح داد که این ساختارها می‌توانند همکاری‌های مشـترک با این کشورها از جمله در حوزه تهاتر کالا ، امکان واردات برخی کالاها و ایجاد ارتباط میان بانک‌های منتخب را تسهیل کنند.

در ادامه، محمدرضا غفراللهی، رئیس کمیسیون تسهیل و توسعه تجارت اتاق تهران نیز با اشاره نقش فعالان اقتصادی در پایداری بازار در دوران جنگ و پساجنگ گفت: ما شاهد آن هستیم که در گفتار، اهمیت بخش خصوصی و ضرورت اعتماد به آن مورد تاکید قرار می‌گیرد، اما در عمل این گزاره محقق نشده است. او در ادامه، چالش استرداد مالیات بر ارزش افزوده صادرکنندگان را مورد اشاره قرار داد و گفت:اگر صادرکننده‌ای که سال‌ها فعالیت مستمر داشته، به محض انجام صادرات



بتواند مطالبات خود را دریافت کند و رسیدگی‌های بعدی به‌صورت سیستمی انجام گیرد، مصداق بارز اعتماد به بخش خصوصی خواهد بود. اما اکنون، نقدینگی فعالان اقتصادی در فرایندهای طولانی اداری بلوکه شده و بعضا به دیده متخلف به آنها نگریسته می‌شود.

حمیدرضا صالحی، عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران نیز با بیان اینکه«رشد اقتصادی کشور در گرو تقویت بخش صنعت است» گفت: صنعت به زیرساخت انرژی و برق پایدار نیاز دارد.

شرایط ویژه و جنگی، قواعد خاص خود را می‌طلبد

عباس آرگون، عضو هیئت رئیسه اتاق تهران نیز درباره ضرورت بازنگری در قوانین و مقررات متناسب با شرایط کشور سخن گفت و افزود: اقتصاد ایران در شرایطی قرار گرفته که نمی‌توان آن را با معیارها و دستورالعمل‌های معمول تحلیل یا مدیریت کرد.

او با بیان اینکه«جنگ اخیر، تاثیر قابل توجهی بر فضای کسب‌وکار کشور گذاشته است» ادامه داد: اختلال در حمل‌ونقل و تجارت خارجی، افزایش ریسک مبادلات، مشکلات نقل‌وانتقال مالی و محدودیت‌های ارزی، آسیب به برخی صنایع، افزایش هزینه‌های تولید و کاهش قدرت پیش‌بینی‌پذیری اقتصاد بخشی از پیامدهای جنگ بوده و محدودیت‌های ارتباطی و اینترنتی نیز به مشکلات دامن زده است. عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران با تاکید بر اینکه«شرایط ویژه و جنگی، قواعد خاص خود را می‌طلبد» افزود: اقتصادی که در گیر عدم‌قطعیت و نااطمینانی است، نمی‌تواند با همان دستورالعمل‌ها، بخشنامه‌ها و سخت‌گیری‌های دوران عادی اداره شود.

در ادامه این جلسه، داوود رنگی، عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران با اشاره به کاهش جوجه‌ریزی در ایام جنگ گفت: به رغم کاهش جوجه‌ریزی، افزایش تولید مرغ از طریق افزایش طول عمر جوجه‌ها قابل تحقق است. اما بزرگ‌ترین مسائل برای افزایش تولید در صنعت پرورش طیور، قیمت‌گذاری دستوری و استانی کردن خروج گوشت مرغ از برخی استان‌ها به استان‌های پرمصرف است که انتظار این است در این موارد تجدید نظر صورت گیرد.او در ادامه با اشاره به رقم مطالبات واردات کنندگان نهاده‌های دامی از دولت، گفت: با وجود آنکه موضوع معوق شدن بدهی‌های ارزی دولت به بخش خصوصی مطرح است، اما مشاهده می‌کنیم که که یک میلیارد دلار برای تامین کالاهای استراتژیک در اختیار شرکت‌های بخش دولتی قرار خواهد گرفت. مازیار نوربخش، رئیس کمیسیون تحول، نوآوری و بهره‌وری اتاق تهران به چالش‌های فعالان حوزه اقتصاد دیجیتال اشاره کرد و گفت: فعالان اقتصادی به‌ویژه درحوزه اقتصاددیجیتال طی ماه‌های اخیر با فشارهای چندلایه‌ای از مسائل اقتصادی و تحریم‌ها گرفته تا محدودیت‌های داخلی مواجه بوده‌اند. در کنار این موارد، موضوع تعطیلی‌ها و اعمال جرایم سنگین بر پلتفرم‌ها از سوی نهادهای مختلف از جمله بانک مرکزی، قوه قضاییه و اخیرا نیز صدا و سیما مزید بر مشکلات شده است. او با بیان اینکه«مهم‌ترین مسئله، قطعی اینترنت است» ادامه داد: باید به این نکته توجه داشت که هرچه اینترنت داخلی توسعه یابد،جایگزین کامل اینترنت جهانی نخواهد بود و تداوم محدودیت دسترسی به این زیرساخت، هزینه سنگینی بر اقتصاد کشور تحمیل می‌کند

محمدرضا تقی‌گنجی، رئیس انجمن صنفی زنجیره ارزش صنعت تایر ایران هم بر ضرورت تسهیل واردات بدون انتقال ارز تاکید کرد و گفت: اگرچه بانک مرکزی اصل واردات بدون انتقال ارز را پذیرفته، اما تعیین شروط متعدد و پیچیده برای این روش، بهره‌گیری از آن را با چالش مواجه کرده است. بنابراین انتظار می‌رود در این زمینه تسهیل‌گری بیشتری صورت گیرد. او با اشاره به شرایط فعلی بنادر و حمل‌ونقل دریایی کشور، پیشنهاد بهره‌گیری از ظرفیت بنادر کراچی و چابهار را برای تسهیل حمل و نقل کالا مطرح کرد. خصوصی‌سازی خودروسازی‌های بزرگ و تعیین تکلیف مطالبات تامین‌کنندگان قطعات و مواد اولیه صنعت خودرو نیز از دیگر مواردی بود که این فعال اقتصادی به آن پرداخت.

حذف فرآیند ثبت‌سفارش‌ها در دستور کار قرار گیرد

در ادامه این جلسه، هرویک یاریجانیان، رئیس کمیسیون صنعت و معدن اتاق تهران با اشاره به اینکه«قوانین و مقررات جاری کشور تجارت و رونق اقتصادی را در بخش صنعت و معدن با چالش جدی مواجه کرده است» افزود:سازوکار پیچیده و محدود ثبت‌سفارش، حتی در کشورهای همسایه نظیر افغانستان نیز وجود ندارد و انتظار این است که در این زمینه تجدید نظر صورت گیرد. یاریجانیان در ادامه از رئیس‌جمهور درخواست کرد که با همکاری استاندار تهران و رئیس اتاق تهران یک هیئت دو تا سه نفره را برای استقرار در اتاق بازرگانی و رصد فرایندهای تجاری تعیین کند.سعید ترکمان، رئیس انجمن ملی صنایع پلیمر در ادامه این نشست به آسیب‌هایی اشاره کرد در جریان جنگ رمضان به صنایع پتروشیمی وارد شده است. ترکمان با اشاره به افزایش شدید قیمت مواد اولیه پلیمری گفت:کوتاه شدن دست واسطه‌ها از این صنعت به بهبود اوضاع کمک می‌کند. او افزود: در کشور حدود ۲۸ میلیون تن پروانه بهره‌برداری در صنایع پلیمری صادر شده، اما بررسی عملکرد پنج سال گذشته بورس کالا نشان می‌دهد که میزان خرید واقعی از پتروشیمی‌ها هیچگاه بیش از ۵.۵ میلیون تن نبوده است. این موضوع نشان می‌دهد بخشی از تقاضاها واقعی نیست و در شرایط بحرانی، برخی واحدهای سوری به بازار ورود پیدا کرده و با واسطه‌گری موجب التهاب قیمت‌ها می‌شوند. او در ادامه، خواستار پیاده‌سازی هرچه سریع‌تر طرح افق برای سرعت‌بخشیدن به فرایندها شد و افزود: در سایه برخی تصمیمات، شرایط بازار تا حدی آرام شده و با تداوم اصلاح برخی سیاست‌ها و حذف محدودیت‌های غیرضرور، کاهش التهاب بازار محقق خواهد شد.

ضرورت توجه به توسعه صادرات و خلق ارز

در ادامه این جلسه، احمدرضا فرشچیان، عضو هیئت‌نمایندگان اتاق تهران با اشاره به اینکه «بخش عمده سیاست‌گذاری‌های کشور طی دهه‌های اخیر به چگونگی توزیع، تخصیص و مصرف ارز پرداخته و برای این منظور نیز ده‌ها ستاد، کمیته و کارگروه در دستگاه‌های مختلف تشکیل شده است» ادامه داد: سؤال اساسی این است که آیا حتی یک کارگروه در کشور وجود دارد که ماموریت آن خلق ارز، توسعه صادرات و افزایش درآمدهای ارزی کشور باشد؟ متاسفانه چنین نگاهی در ساختار تصمیم‌گیری کشور وجود ندارد و انتظار فعالان بخش‌خصوصی از دولت این است که این مسئله را پیگیری کند.

فرشچیان با بیان این‌که «واردکنندگان امروز بازوی تامین کالای کشور هستند و تمام تلاش خود را برای تامین کالاهای مورد نیاز کشور به‌کار گرفته‌اند» افزود: در حال حاضر واردکنندگان با دو چالش روبه‌رو هستند که یکی از آن‌ها پرداخت مطالبات آن‌هاست که حدود ۴ میلیارد دلار برآورد می‌شود و موضوع دوم، افزایش شدید هزینه حمل‌ونقل بین‌المللی است. حداقل انتظار واردکنندگان در این شرایط آن است که این افزایش هزینه‌ها به‌عنوان تخلف در فرایندهای نظارتی، مالیاتی و ارزی ارزیابی نشود.



برگزاری نخستین جلسه هیئت موسس بنیاد کارآفرینی امین‌الضرب

تاسیس بنیاد امیدآفرین

نخستین جلسه هیئت موسسان بنیاد کارآفرینی امین‌الضرب با حضور اعضا برگزار شد. در این جلسه مسعود خوانساری رئیس هیئت موسس به عنوان پایه‌گذار جایزه کارآفرینی امین‌الضرب و برنده نشان امین‌الضرب، محمود نجفی عرب رئیس اتاق بازرگانی تهران، عباس آرگون عضو هیئت رئیسه اتاق تهران و خزانه‌دار، محمدرضا انصاری بنیان‌گذار شرکت کیسون و برنده تندیس امین‌الضرب، علینقی مشایخی بنیان‌گذار دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه شریف و برنده نشان امین‌الضرب، مهدی خان‌محمدی بنیان‌گذار نان سحر و برنده نشان امین‌الضرب، فرج‌الله معماری بنیان‌گذار ایران ترانسفر و برنده نشان امین‌الضرب، رضا رضایی بنیان‌گذار آذین خودرو و برنده نشان امین‌الضرب و مریم تاج‌آبادی بنیان‌گذار گروه تکژن و برنده نشان امین‌الضرب حضور داشتند.

در ابتدای جلسه مسعود خوانساری با اشاره به اهمیت شکل‌گیری جایزه کارآفرینی امین‌الضرب و برگزاری ۹ دوره این جایزه گفت: «۱۰ سال پیش در اتاق تهران با هدف تجلیل از تلاش‌های بخش خصوصی و کارآفرینان برجسته کشور که در توسعه اقتصادی ایران نقش داشته‌اند و سرمایه اجتماعی کشورمان محسوب می‌شوند ولی آنچنان که باید و شاید در جامعه دیده نشده‌اند، جایزه و نشان امین‌الضرب طراحی شد. این جایزه تاکنون به ۱۰۰ کارآفرین در مراسم‌های باشکوه سالانه، اهدا شده است.» او با اشاره به اینکه طی سال‌های گذشته جایزه امین‌الضرب به الگویی مانند نوبل اقتصاد ایران بدل شده است، گفت: «باتوجه به جایگاهی که این جایزه در جامعه و به خصوص در بین فعالان اقتصادی پیدا کرده است، از حدود یک سال پیش به فکر تاسیس بنیاد کارآفرینی امین‌الضرب افتادیم تا علاوه بر حفاظت بیشتر از جایگاه این جایزه، با مجموعه‌ای از کارهای فرهنگی از جمله انتشار کتاب، راه‌اندازی سایت، برگزاری جلسات سخنرانی کارآفرینان (تدهای کارآفرینی) و... بیش از گذشته به ترویج فرهنگ کارآفرینی بپردازیم.»

رئیس هیئت مدیره بنیاد کارآفرینی امین‌الضرب گفت: «تاسیس بنیاد کارآفرینی امین‌الضرب با حضور فعال و کارآمد برندگان این جایزه به عنوان مجمع اصلی بنیاد می‌تواند به استمرار، استحکام و استقلال این جایزه همچون اهدای جایزه نوبل که بیش از ۱۰۰ سال قدمت دارد، کمک کند و در جامعه جوان امروز کشورمان امیدآفرین باشد.»

در ادامه این جلسه اعضای هیئت مدیره بنیاد پیشنهادهایی را ارائه دادند.

محمود نجفی عرب رئیس اتاق تهران و عضو هیئت موسس بنیاد امین‌الضرب، گفت: «یکی از دلایل عمده‌ای که فضای اقتصادی کشور ما رشد نمی‌کند به زیرساخت‌ها و ساختار اجتماعی و سیاسی ما برمی‌گردد. در انتخاب برندگان امین‌الضرب باید افرادی که در توسعه زیرساخت‌های اجتماعی، اقتصادی کشورمان هم اثرگذار بوده‌اند در نظر گرفته شوند؛ مثلاً افرادی که در توسعه آموزش یا فضای کسب و کار در کشورمان اثرگذار بوده‌اند.» او همچنین پیشنهاد داد به کارآفرینان برجسته ایرانی که در کشورهای دیگر ساکن هستند هم جایزه امین‌الضرب اهدا شود. رئیس اتاق تهران در ادامه گفت: «اتاق تهران در نظر دارد ساختمانی به بنیاد فرهنگی امین‌الضرب اهدا کند.»

محمدرضا انصاری بنیان‌گذار شرکت کیسون هم در این جلسه با اشاره به اینکه اعطای این جایزه بسیار ارزشمند است، گفت: «در شاخص‌های اعطای جایزه امین‌الضرب باید روی خدمت به مردم، توسعه امید در جامعه، تعهد به مردم و نوآوری تاکید ویژه‌ای صورت گیرد. من معتقدم بنیاد امین‌الضرب در اعطای این جایزه به جای نگاه صرف برد-برد (بین اتاق و کارآفرینان) باید بعد سومی را هم در نظر بگیرد و نگاه برد-برد-برد داشته باشد که در واقع بعد سوم روی خدمت به کشور و مردم، زندگی نسل آینده، حفظ محیط زیست و توسعه پایدار تاکید دارد.» او همچنین پیشنهاد داد که تمرکز اصلی اعطای جایزه امین‌الضرب روی مسائل اقتصادی و کارآفرینی باشد تا جایزه اثرگذاری بیشتری داشته باشد به جای اینکه بخش‌های غیراقتصادی به برندگان اضافه شود.

علینقی مشایخی دیگر عضو هیئت موسس بنیاد امین‌الضرب و استاد دانشگاه شریف هم در ادامه جلسه گفت: «بهتر است جایزه امین‌الضرب را با نوبل اقتصاد مقایسه نکنیم؛ زیرا این جایزه به سازندگی ایران و زندگی افراد کارآفرینی که شرایط توسعه کشورمان را فراهم کرده‌اند، اختصاص دارد. در جامعه ما متاسفانه بخش خصوصی سرمایه اجتماعی چندانی ندارد و جایزه امین‌الضرب با معرفی کارآفرینان برتر و کسانی که در ساختن و پیشرفت ایران نقش داشته‌اند، در جهت اصلاح این شرایط قدم برداشته است که کار بزرگی است.» او گفت: «این جایزه باید به فعالان بخش خصوصی‌ای اهدا شود که با فعالیت‌هایشان به پیشرفت و سازندگی ایران کمک کرده‌اند و الگویی برای جوانان هستند تا با نگاه به آن‌ها به کارآفرینی علاقه‌مند شوند و در آینده شبیه این افراد قدم بردارند. به نظرم در شاخص‌بندی‌های اهدای این جایزه هم باید این اهداف دیده شود.»

عباس آرگون عضو هیئت رئیسه و خزانه‌دار اتاق تهران و عضو هیئت موسس بنیاد امین‌الضرب هم در این جلسه گفت: «در سال‌های ابتدایی اهدای جایزه امین‌الضرب با توجه به اینکه کارآفرینان شاخص و برجسته کشور مشخص بودند، انتخاب کارآفرینان برتر کشور چندان سخت و پیچیده نبود، اما حالا بعد از گذشت ۱۰ سال و در ادامه مسیر در سال‌های آینده کار پیچیده خواهد بود و به همین دلیل نیازمند این هستیم که شاخص‌ها تا جای ممکن کمی‌تر شود.» او با اشاره به اینکه اعتبار این جایزه و بنیاد امین‌الضرب به افرادی است که جایزه را دریافت می‌کنند، پیشنهاد داد: «می‌توان در خصوص شاخص‌های انتخاب افراد کار پژوهشی خوبی انجام داد. همچنین پیشنهاد می‌کنم جلسه و همایشی با حضور تمامی برندگان ادوار جایزه امین‌الضرب برای شروع کار بنیاد امین‌الضرب تشکیل شود.»

فرج‌الله معماری بنیان‌گذار ایران ترانسفر، دیگر عضو هیئت موسس بنیاد با اشاره به اینکه این بنیاد باید کارخانه تولید سرمایه اجتماعی در کشور باشد، گفت: «جایزه امین‌الضرب در کشورمان باید به نوبل ایران‌سازی تبدیل شود و نباید تنها روی اقتصاد و فعالیت‌های اقتصادی استوار باشد بلکه باید تمامی حوزه‌های ایران‌سازی و تمدن‌سازی را پوشش دهد. همچنین باید سازوکار اصولی و شفافی برای مدیریت مالی و درآمدزایی این بنیاد تدوین شود.»

در ادامه مهدی خان‌محمدی بنیان‌گذار نان سحر با اشاره به اینکه جایزه امین‌الضرب از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و جوانان و دانشجویان کشور آن را دنبال می‌کنند، گفت: «بنیاد و جایزه امین‌الضرب نام بسیار زیبایی دارد که برگرفته از جایگاه یکی از برترین کارآفرینان کشور یعنی امین‌الضرب است و همین موضوع نشان می‌دهد که این جایزه می‌تواند برای جوانان کشور الگوساز باشد و واقعاً به نوبل ایران‌سازی بدل شود.»

همچنین مریم تاج‌آبادی دیگر عضو هیئت موسس بنیاد امین‌الضرب و از برندگان ادوار امین‌الضرب پیشنهاد داد: «نباید اعطای جایزه امین‌الضرب را محدود به ایران و کارآفرینان داخلی ببینیم و باید کارآفرینان ایرانی برجسته‌ای را که در سطح جهان فعالیت می‌کنند هم دعوت کنیم و به آن‌ها هم جایزه بدهیم و از تجربه فعالیت آن‌ها برای توسعه کشور استفاده کنیم. همچنین بنیاد امین‌الضرب باید پژوهشی در ارتباط با جوایز مشابهی که در دیگر کشورها اهدا می‌شود داشته باشد و با اتاق‌های بازرگانی دیگر کشورها و مراکزی که جایزه‌های کارآفرینی اهدا می‌کنند، ارتباط بگیرد.» او با اشاره به اینکه جشنواره امین‌الضرب و مراسم اهدای جوایز در تالار وحدت هرساله بسیار باشکوه برگزار می‌شود که یکی از نقاط قوت این جایزه است، گفت: «تاسیس بنیاد امین‌الضرب می‌تواند فضا و شرایطی فراهم کند که در طول سال هم شاهد فعالیت‌های فرهنگی و ترویج در حوزه کارآفرینی باشیم و فعالیت‌های جشنواره امین‌الضرب تنها به یک شب و چند مراسم محدود نشود.»

در این جلسه رضا رضایی بنیان‌گذار شرکت آذین خودرو پیشنهاد داد با بررسی و مطالعات دقیق، اولویت‌بندی‌ها و هدف‌گذاری‌های بنیاد امین‌الضرب تدوین شود. او ادامه داد: «یکی از اقدامات مهمی که بنیاد امین‌الضرب می‌تواند انجام دهد تغییر نگاه نسل جدید کشور به فرهنگ کار و کارآفرینی در کشور است؛ بنیاد می‌تواند از طریق آموزش و پرورش و آموزش عالی و همچنین نهادهای فرهنگی دیگر روی الگوسازی کارآفرینی در کشور کار کند.»

جنبش چپ: راست افراطی در خطر است؟



فلوریان رانفت
تحلیل‌گر گاردین

جریان چپ میانه و سوسیال دموکراسی جهانی هنوز نمرده و اکنون در حال شکل دادن به یک جنبش جدید در برابر سیاست‌های ملی‌گرایانه و ترامپیستی است. رهبران مانند پدرو سانچز و مارک کارنی معتقدند که جهانی‌سازی اگرچه رشد اقتصادی ایجاد کرده اما نتوانسته عدالت، افزایش دستمزد و امنیت اقتصادی برای طبقه کارگر فراهم کند و همین موضوع زمینه رشد راست افراطی را فراهم کرده است. اکنون این جریان جدید می‌خواهد با مالیات گرفتن از میلیاردرها، اصلاح نظام مالی جهانی، کنترل قدرت شرکت‌های فناوری و تقویت نهادهای بین‌المللی مثل سازمان ملل، شکل عادلانه‌تری از جهانی‌سازی را ایجاد کند. این جنبش همچنین بر صلح، دیپلماسی و جلوگیری از جنگ به‌عنوان ستون اصلی نظم جهانی تاکید دارد. بیش از ۴۰ کشور از اروپا، آفریقا و آمریکا به این نگاه جدید علاقه نشان داده‌اند. اما اختلاف‌نظرها درباره موضوعاتی مثل اوکراین، غزه و نقش آمریکا در کنار امنیت اروپا هنوز چالش‌های بزرگی برای وحدت این جریان به شمار می‌آیند. در کل، یک آلترناتیو مترقی در مقابل ترامپیسم در حال شکل‌گیری است اما موفقیت آن به توانایی این رهبران در حفظ اتحاد بستگی دارد.

امارات: خروج از اوپک یعنی چه؟



کلاید راسل
ستون‌نویس رویترز

خروج امارات متحده عربی از سازمان کشورهای صادرکننده نفت یا همان اوپک، لزوماً آن اثری را که بسیاری انتظار دارند ایجاد نمی‌کند؛ یعنی خیلی سریع به سقوط قیمت نفت و فروپاشی سازمان اوپک ختم نخواهد شد. در حالت عادی، خروج امارات می‌توانست باعث افزایش تولید نفت و تضعیف نفوذ اوپک شود، اما جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران و اختلال در عبور نفت از تنگه هرمز شرایط بازار جهانی انرژی را کاملاً پیچیده کرده است. امارات یکی از معدود تولیدکنندگانی است که می‌تواند سریع تولید خود را بالا ببرد، اما اینکه این افزایش واقعاً وارد بازار شود، به باز شدن پایدار تنگه هرمز، وضعیت تأسیسات نفتی منطقه و واکنش کشورهایی مثل عربستان سعودی و روسیه بستگی دارد. اوپک قبلاً هم خروج اعضا را تجربه کرده و اتفاق خاصی برایش رخ نداده؛ در نتیجه احتمالاً همچنان بازیگر مهمی باقی می‌ماند. در نهایت، به دلیل جنگ، ذخایر نفتی کشورهای واردکننده مثل چین و رفتار سایر تولیدکنندگان، بازار نفت اکنون پر از متغیرهای غیرقابل پیش‌بینی است و نمی‌توان با قطعیت گفت خروج امارات باعث ارزان‌شدن نفت خواهد شد.

لبنان: پیروزی راحت‌تر از صلح است



لورنزو کامل
تحلیل‌گر الجزیره

رسیدن به صلح در لبنان بسیار سخت‌تر از پیروزی در جنگ است، چون بحران لبنان فقط یک درگیری نظامی امروز نیست، بلکه ریشه‌های تاریخی، مذهبی، قومی و ژئوپلیتیکی بسیار عمیقی دارد. با وجود آتش‌بس شکننده، رژیم اسرائیل همچنان بخش‌هایی از جنوب لبنان را در کنترل دارد و درگیری با حزب‌الله همچنان ادامه دارد. شکل‌گیری حزب‌الله تا حد زیادی نتیجه حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ و همچنین سال‌ها محرومیت اقتصادی و سیاسی شیعیان جنوب لبنان بوده است. همچنین رابطه نزدیک حزب‌الله با ایران باعث شده این گروه به یکی از مهم‌ترین بازیگران منطقه‌ای تبدیل شود. واقعیت این است که هیچ راه‌حل نظامی واقعی برای بحران لبنان وجود ندارد؛ زیرا تجربه تاریخی نشان داده سرکوب نظامی اغلب باعث تولد یا تقویت گروه‌های مقاومت جدید می‌شود. برخی بازیگران منطقه‌ای و داخلی از ادامه تنش سود سیاسی می‌برند و همین مسئله صلح را دشوارتر می‌کند. در نهایت می‌توان گفت که صلح پایدار تنها از طریق مذاکره، پذیرش واقعیت‌های جدید منطقه و ایجاد یک نظم امنیتی جدید میان قدرت‌های محلی امکان‌پذیر است، نه صرفاً از راه مداخله نظامی آمریکا یا قدرت‌های خارجی.

سفر چارلز سوم: پیام بریتانیا به آمریکا



سایمون تیسدال
تحلیل‌گر گاردین

سفر چارلز سوم، پادشاه بریتانیا به واشنگتن در آمریکا فقط برای حفظ روابط ویژه بریتانیا و آمریکا نبود، بلکه نوعی پیام سیاسی و تاریخی به آمریکا، به‌ویژه به دونالد ترامپ محسوب می‌شد. چارلز سوم با شوخی‌ها و اشاره‌های تاریخی، تلاش کرد به آمریکایی‌ها یادآوری کند که دموکراسی، قانون، محدود شدن قدرت حاکمان و ارزش‌های سیاسی آمریکا ریشه‌های عمیقی در تاریخ بریتانیا و اروپا دارند. او با اشاره به اسنادی مثل مگنا کارتا و منشور حقوق بریتانیا، به شکل غیرمستقیم نسبت به تمرکز بیش از حد قدرت در دوران ترامپ هشدار داد. چارلز سعی کرد به آمریکا یادآوری کند که این کشور بدون اتحاد با اروپا و متحدانش نمی‌تواند نقش جهانی خود را حفظ کند؛ به‌خصوص در بحران‌هایی مثل اوکراین و خاورمیانه. آمریکا در دوران ترامپ از بسیاری از ارزش‌های سنتی خود فاصله گرفته و سخنان پادشاه بریتانیا نوعی «یادآوری هویت» برای جامعه آمریکا بود. در پایان، می‌توان اینطور استدلال کرد که اگر آمریکا از درس‌های تاریخی استفاده کند، به‌ویژه در قبال ایران شاید به جای تشدید جنگ، مسیر دیپلماسی، کاهش تنش و توافق پایدار را انتخاب کند.

هوش مصنوعی: رابطه خودروهای برقی با انویدیا



کاترینا هملین
تحلیل‌گر گاردین

شرکت انویدیا ممکن است از طریق خودروهای هوشمند دوباره جایگاه خود را در بازار چین تقویت کند. محدودیت‌های صادراتی آمریکا روی فروش تراشه‌های پیشرفته هوش مصنوعی به چین، میلیاردها دلار به انویدیا ضربه زده و باعث شده رقبای چینی مثل هواوی و هوراین و رباتیکس سریع‌تر رشد کنند. اما حالا بازار خودروهای هوشمند و خودران در چین یک فرصت تازه برای انویدیا ایجاد کرده است. طبق گزارش‌های شرکت‌های چینی، حدود دوسوم خودروهای فروخته‌شده در چین در سال ۲۰۲۵ دارای نوعی سیستم کمک‌راننده بوده‌اند و بازار تراشه‌های خودروهای هوشمند تا سال ۲۰۳۰ می‌تواند به حدود ۴۱ میلیارد دلار برسد. شرکت‌هایی مانند بی‌وای‌دی و جیلی هم از پلتفرم رانندگی هوشمند انویدیا استفاده می‌کنند. با این حال رقابت شدید است، چون خودروسازان چینی مثل Nio و XPeng هم در حال ساخت تراشه‌های اختصاصی خود هستند. نتیجه این‌که اگرچه انویدیا در حوزه تراشه‌های هوش مصنوعی با محدودیت‌های سیاسی روبه‌رو شده، اما صنعت خودروهای هوشمند می‌تواند راه تازه‌ای برای بازگشت و رشد دوباره این شرکت در چین باشد.

روسیه و اوکراین: صلح تلخ در راه است؟



لئونید راگوزین
تحلیل‌گر الجزیره

ولودیمیر زلنسکی، رئیس‌جمهوری اوکراین همچنان در عرصه رسانه و روابط عمومی بسیار موفق عمل می‌کند و توانسته حمایت غرب را برای سال‌ها حفظ کند، اما این مهارت دیگر نمی‌تواند واقعیت‌های سخت میدان جنگ با ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهوری روسیه را تغییر دهد. دولت اوکراین و متحدانش در هفته‌های اخیر تلاش کرده‌اند این تصویر را بسازند که شرایط جنگ در حال تغییر به نفع کی‌یف است اما واقعیت میدان چیز دیگری می‌گوید. نخست اینکه در میدان جنگ هنوز روسیه دست بالا را دارد. اوکراین مدعی پیشروی‌های جدید کی‌یف است اما تغییر تعیین‌کننده‌ای در جبهه‌ها دیده نمی‌شود. نیروهای روس همچنان فشار می‌آورند و اوکراین هم با کمبود نیروی انسانی روبه‌رو است. از طرف دیگر، جنگ فرسایشی به ضرر اوکراین تمام شده و استراتژی‌ها مطابق انتظار نتیجه نداده است. در نهایت این نکته را هم باید در نظر داشت که اقتصاد روسیه برخلاف انتظار غرب فرو نپاشیده است. از همه این‌ها می‌توان نتیجه گرفت که زلنسکی به سمت صلح تلخ با امتیاز دادن بدون پیروزی روش حرکت کند.

نسیم بنایی
دبیر بخش اکونومیست

سازمان‌ها

گزارش یونیسف از تحصیلات زنان

فشار دولت افغانستان بر دختران

یونیسف هشدار داده است که محدودیت‌های طالبان بر آموزش دختران و اشتغال زنان در افغانستان می‌تواند تا سال ۲۰۳۰ باعث از دست رفتن بیش از ۲۵ هزار معلم زن و کارمند حوزه بهداشت شود. این کاهش شدید نیروی انسانی، پیامدهای جدی برای نظام آموزشی و خدمات درمانی کشور خواهد داشت، به‌ویژه در مناطق محروم که دسترسی به زنان متخصص برای آموزش دختران و ارائه خدمات پزشکی ضروری است. گزارش تأکید می‌کند که این سیاست‌ها نه‌تنها فرصت‌های شغلی زنان را از بین می‌برد، بلکه به بحران انسانی و افت کیفیت زندگی در افغانستان دامن می‌زند و در بلندمدت توسعه اجتماعی و اقتصادی کشور را با آسیب جدی مواجه می‌کند. با این حال، دولت افغانستان همچنان حاضر به پذیرش تغییر نیست و به نظر می‌رسد که فشار بر زنان افزایش خواهد یافت.

۱ میلیون دختر در افغانستان از حق تحصیل و آموزش محروم شده‌اند که ناشی از اقدامات حاکمیت این کشور است

گزارش بانک جهانی از چشم‌انداز بازار کالا

خیزش قیمت‌ها در راه است

بر اساس تازه‌ترین گزارش «چشم‌انداز بازارهای کالایی»، انتظار می‌رود قیمت جهانی کالاها در سال ۲۰۲۶ حدود ۱۶ درصد افزایش پیدا کند. این رشد عمدتاً تحت تأثیر افزایش شدید قیمت انرژی، کودهای شیمیایی و همچنین رسیدن قیمت برخی فلزات کلیدی به سطوح رکوردی است. این گزارش نشان می‌دهد که نوسانات ژئوپلیتیکی، اختلال در مسیرهای تأمین انرژی و فشار بر زنجیره‌های تأمین جهانی، نقش مهمی در بالا رفتن هزینه‌ها داشته‌اند. افزایش قیمت انرژی به‌طور مستقیم بر هزینه تولید در بخش‌های مختلف اقتصادی اثر می‌گذارد و در کنار آن، رشد قیمت کودها می‌تواند بر بخش کشاورزی و قیمت مواد غذایی هم فشار وارد کند. همچنین افزایش قیمت فلزات صنعتی، نگرانی‌ها درباره هزینه پروژه‌های زیرساختی و صنعتی در سطح جهان را بیشتر کرده است.

۱۶ درصد افزایش قیمت جهانی کالاها در سال ۲۰۲۶ برآورد شده که بخشی از آن محصول جنگ علیه ایران است

سازمان بهداشت جهانی گزارش داد

وضعیت خدمات درمانی بدتر شده است!

ده سال پس از تصویب قطعنامه ۲۲۸۶ شورای امنیت سازمان ملل درباره حفاظت از خدمات درمانی در جنگ‌ها، رؤسای کمیته بین‌المللی صلیب سرخ (ICRC)، سازمان جهانی بهداشت (WHO) و سازمان پزشکان بدون مرز (MSF) هشدار داده‌اند که وضعیت نه‌تنها بهتر نشده، بلکه بدتر هم شده است. در این بیانیه مشترک آمده که حملات به بیمارستان‌ها، آمبولانس‌ها و کادر درمان در بسیاری از درگیری‌ها ادامه دارد و حتی تشدید شده، به‌طوری‌که مراکز درمانی تخریب می‌شوند، بیماران جان خود را از دست می‌دهند و پزشکان و پرستاران هدف حمله قرار می‌گیرند. این نهادها تأکید می‌کنند که این وضعیت نشانه فروپاشی تدریجی قواعد جنگ و بحران انسانی عمیق است. همچنین از دولت‌ها خواسته شده قوانین بین‌المللی بشردوستانه را به‌طور کامل اجرا کنند، حفاظت از خدمات درمانی را در ساختار نظامی و حقوقی خود نهادینه کنند، تحقیقات شفاف درباره حملات انجام دهند و پاسخگویی را تقویت کنند. در نهایت، این گزارش تأکید می‌کند که مشکل اصلی نه نبود قوانین، بلکه نبود اراده سیاسی برای اجرای آن‌هاست و هشدار می‌دهد که اگر اقدام فوری صورت نگیرد، دهه آینده نیز با تداوم خشونت علیه نظام سلامت در جنگ‌ها همراه خواهد بود.

۱۰ سال از تصویب قطعنامه‌ای برای حفاظت از اماکن خاص در جنگ می‌گذرد، اما وضعیت فقط بدتر شده است

گزارش اشتغال سازمان جهانی کار

نابرابری در حال افزایش است

گزارش «روندهای اشتغال و اجتماعی ۲۰۲۶» وضعیت بازار کار جهانی را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که اگرچه نرخ کلی اشتغال در جهان نسبتاً پایدار مانده، اما پیشرفت در کیفیت مشاغل تقریباً متوقف شده و نابرابری‌ها در حال افزایش است. بر اساس این گزارش، حدود ۶۰ درصد از نیروی کار جهانی همچنان در مشاغل غیررسمی یا با امنیت شغلی پایین فعالیت می‌کنند، در حالی که رشد دستمزدها در بسیاری از اقتصادها کمتر از نرخ تورم باقی مانده است. همچنین شکاف درآمدی میان کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه در حال افزایش است و در برخی مناطق، درآمد واقعی کارگران در سال‌های اخیر حتی کاهش یافته است. گزارش تأکید می‌کند که فشارهای جمعیتی، از جمله پیر شدن جمعیت در اقتصادهای پیشرفته و رشد سریع نیروی کار در کشورهای در حال توسعه، همراه با کاهش رشد بهره‌وری (در حدود ۱.۵ درصد در سال در بسیاری از اقتصادها)، چالش‌های جدی برای ایجاد اشتغال باکیفیت ایجاد کرده است. در مجموع، این روندها نشان می‌دهد که اقتصاد جهانی با وجود ثبات ظاهری در اشتغال، در مسیر «رشد نابرابر و شکننده» قرار گرفته است.

۶۰ درصد از نیروی کار جهان در مشاغل غیررسمی یا با امنیت شغلی پایین فعالیت می‌کنند

یونسکو گزارش می‌دهد

بحران آزادی برای مطبوعات

گزارش «چشم‌انداز جهانی یونسکو ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۵» نشان می‌دهد که آزادی مطبوعات در جهان با شدیدترین افت از سال ۲۰۱۲ مواجه شده است؛ افتی که از نظر شدت، با دوره‌های بی‌ثبات تاریخی مانند جنگ‌های جهانی و جنگ سرد مقایسه می‌شود. این گزارش تأکید می‌کند که دست‌کم بیش از ۶۰ درصد افزایش در خودسانسوری میان خبرنگاران و فعالان رسانه‌ای ثبت شده است؛ روندی که ناشی از تهدیدهای قضایی، فشارهای اقتصادی، حملات آنلاین و ترس از انتقام‌جویی است. هم‌زمان، اطلاعات نادرست و دستکاری‌شده، از جمله استفاده از هوش مصنوعی توسط بازیگران مخرب، باعث تضعیف اعتماد عمومی و حتی امنیت ملی کشورها شده است. از سوی دیگر، رسانه‌های مستقل با بحران مالی روبه‌رو هستند؛ به‌طوری که در بسیاری از کشورها کاهش درآمد تبلیغاتی و فشارهای سیاسی، بقای آن‌ها را دشوار کرده است. در این شرایط، مراسم روز جهانی آزادی مطبوعات ۲۰۲۶ که در لوساکا (زامبیا) برگزار می‌شود، بر اهمیت پیوند میان روزنامه‌نگاری مستقل، فناوری و حقوق بشر تأکید دارد و تلاش می‌کند راهکارهایی برای تقویت اکوسیستم اطلاعاتی سالم‌تر ارائه دهد.

۶۰ درصد افزایش خودسانسوری در خبرنگاران و فعالان رسانه در سال‌های گذشته رخ داده که هشداردهنده است

اقدام اخیر امارات در زمینه خروج از اوپک، هم‌راستا با سیاست‌ها و منافع آمریکا تلقی می‌شود و اکنون این کشور با تولید بیشتر نفت، آن را با قیمتی پایین‌تر، به سایر کشورها می‌فروشد.

رویترز تحلیل کرد

تورم در چه مسیری قرار دارد؟

نگرانی بازارها دیگر فقط تورم ۳ درصدی در آمریکا نیست، بلکه نشانه‌ها حاکی از آن است که تورم می‌تواند به سمت ۴ درصد یا حتی بالاتر حرکت کند. طبق داده‌های اخیر، شاخص تورم مورد توجه فدرال رزرو یا بانک مرکزی آمریکا در ماه مارس به ۳.۵ درصد رسیده و افزایش شدید قیمت انرژی، مخصوصاً پس از جنگ علیه ایران و بستن تنگه هرمز توسط ایران، فشار بیشتری بر قیمت بنزین، حمل‌ونقل و کالاهای مصرفی وارد کرده است. تحلیل مک‌گیور در رویترز این است که اگر این روند ادامه پیدا کند، بانک مرکزی آمریکا احتمالاً مجبور خواهد شد نرخ بهره را برای مدت طولانی‌تری بالا نگه دارد و حتی امید بازارها برای کاهش نرخ بهره در کوتاه‌مدت از بین برود؛ موضوعی که می‌تواند فشار بیشتری بر خانوارهای آمریکایی، بازار مسکن و رشد اقتصادی وارد کند.

۴ درصد، نرخ تورمی که برآوردها برای آمریکا نشان می‌دهند در حالی که نگرانی‌ها از تورم ۳ درصدی بود

گزارش سی‌ان‌ان از صنعت آنلاین آمریکا

معامله‌ای برای خرید ای‌بی!

شرکت گیم‌اسپات در حرکتی جسورانه پیشنهاد خرید ای‌بی (eBay) را به ارزش ۵۵.۵ میلیارد دلار مطرح کرده؛ معامله‌ای که اگر انجام شود، می‌تواند یک رقیب جدی برای آمازون ایجاد کند. رایان کوهن، مدیرعامل گیم‌اسپات، معتقد است ترکیب فروشگاه‌های فیزیکی گیم‌اسپات با زیرساخت آنلاین eBay می‌تواند مدل جدیدی در تجارت الکترونیک بسازد؛ از تحویل کالا گرفته تا احراز اصالت محصولات و حتی فروش زنده گیم‌اسپات. لایو کامرس هم برای هر سهم eBay پیشنهاد ۱۲۵ دلار داده که حدود ۴۶ درصد بالاتر از قیمت بازار است. این پیشنهاد در حالی مطرح شده که ارزش eBay تقریباً چهار برابر گیم‌اسپات است. از سوی دیگر eBay در یک سال اخیر با کمک سرمایه‌گذاری روی هوش مصنوعی و رشد درآمد، دوباره مورد توجه بازار قرار گرفته است. تحلیلگران می‌گویند اگر این معامله انجام شود، می‌تواند یکی از بزرگ‌ترین تغییرات صنعت تجارت آنلاین آمریکا در سال‌های اخیر باشد.

۵۵٫۵ میلیارد دلار، رقمی که گیم‌اسپات برای خرید شرکت ای‌بی پیشنهاد داده و معامله‌ای تاریخی را ثبت کرده است

گزارش تحلیلی سی‌ان‌ان از اقتصاد روسیه

فروشگاه خالی از اقتصاد حکایت می‌کند

گزارشی از یک مرکز خرید تقریباً خالی در مسکو تصویری نمادین از فشارهای فزاینده بر اقتصاد روسیه ارائه می‌کند. مرکز خرید Goodzone که زمانی پررفت‌وآمد بود، حالا با فروشگاه‌های بسته، مشتریان اندک و فضای نیمه‌متروک به نشانه‌ای از رکود مصرف و کاهش قدرت خرید تبدیل شده است. این در حالی است که اقتصاد روسیه پس از آغاز جنگ با اوکراین با اتکا به هزینه‌های نظامی و صادرات انرژی توانسته بود در برابر تحریم‌های غرب مقاومت کند. اما اکنون نشانه‌های ضعف آشکارتر شده‌اند؛ از جمله کاهش رشد اقتصادی، افزایش مالیات شرکت‌ها و کسب‌وکارها، رشد هزینه‌های زندگی و فشار بر طبقه متوسط و کم‌درآمد. کارشناسان می‌گویند ذخایر مالی دولت روسیه رو به کاهش است و «دوره رونق جنگی» دیگر مانند گذشته جواب نمی‌دهد. در همین حال، شکاف طبقاتی هم عمیق‌تر شده؛ ثروتمندان روس همچنان دارایی‌های خود را افزایش می‌دهند، اما بسیاری از شهروندان عادی با تورم، حقوق ثابت و آینده‌ای نامطمئن دست‌وپنجه نرم می‌کنند. این گزارش نتیجه می‌گیرد که اگرچه کرملین هنوز کنترل سیاسی را حفظ کرده، اما نشانه‌های فرسایش اقتصادی در زندگی روزمره مردم بیش از پیش دیده می‌شود.

۱٫۸ درصد افت در تولید ناخالص داخلی روسیه در دو ماه نخست سال ۲۰۲۶ مشاهده شده که نخستین نشانه‌های بحران اقتصادی است

گزارش الجزیره از ژاپن

نفت با آسیا چه می‌کند؟

تاکائیچی سانائه، نخست‌وزیر ژاپن، هشدار داده که جنگ علیه ایران و اختلال در عبور کشتی‌ها از تنگه هرمز فشار بسیار سنگینی بر اقتصاد کشورهای آسیا-اقیانوسیه وارد کرده است. او در سفر رسمی به استرالیا اعلام کرد که بسته شدن عملی این گذرگاه حیاتی انرژی باعث نگرانی جدی کشورهای آسیایی شده، زیرا حدود ۸۰ درصد نفت عبوری از هرمز به مقصد آسیا ارسال می‌شود. در جریان این سفر، ژاپن و استرالیا توافق‌هایی برای تقویت همکاری در حوزه انرژی، گاز طبیعی و مواد معدنی راهبردی امضا کردند تا وابستگی و آسیب‌پذیری خود را در برابر بحران‌های ژئوپلیتیک کاهش دهند. آنتونی آلبانز هم تأکید کرد که کانبرا مانند توکیو نسبت به اختلال در عرضه سوخت و فرآورده‌های نفتی بسیار نگران است. این اظهارات نشان می‌دهد جنگ علیه ایران دیگر فقط یک بحران خاورمیانه‌ای نیست، بلکه به تهدیدی مستقیم برای امنیت انرژی و رشد اقتصادی آسیا تبدیل شده است.

۸۰ درصد از نفت عبوری از تنگه هرمز در نهایت به مقصد کشورهای آسیایی نظیر ژاپن می‌رسد

گزارش ویژه الجزیره از کوبا

مجازات جمعی علیه یک ملت

در واکنش به دور جدید تحریم‌های دولت آمریکا به رهبری دونالد ترامپ، دولت کوبا در هاوانا این اقدامات آمریکا را به شدت محکوم کرده و آن را «مجازات جمعی علیه مردم کوبا» توصیف کرده است. وزیر خارجه کوبا، برونو رودریگز، گفته این تحریم‌ها «یک‌جانبه و فرامرزی» هستند و برخلاف منشور سازمان ملل، هدفشان فشار بر کل جامعه کوباست نه‌فقط دولت. بر اساس این گزارش، تحریم‌های جدید شامل افراد و نهادهای مرتبط با دولت کوبا در بخش‌هایی مثل انرژی، مالی و امنیتی است و حتی شرکت‌ها و بانک‌های خارجی را که با هاوانا همکاری کنند هدف قرار می‌دهد. دولت آمریکا این سیاست را بخشی از فشار حداکثری برای تضعیف حکومت کوبا معرفی کرده و همزمان از «تهدید امنیتی غیرعادی» از سوی این کشور صحبت کرده است. این تشدید فشارها باعث بدتر شدن بحران انرژی، خاموشی‌های گسترده و مشکلات اقتصادی در کوبا شده و تنش میان واشنگتن و هاوانا را وارد مرحله جدیدی کرده است.

۱۳٫۴ درصد، نرخ تورم کوبا در ماه مارس بوده که انتظار می‌رود با تحریم‌های اخیر، شرایط وخیم‌تر شود

جهان به روایت نمودارها

شاخص‌ها از آینده چه می‌گویند؟

بازنگری بریتانیا درباره یک رابطه سیاسی

بریتانیا این روزها سرگرم بازنگری در روابط ویژه خود با آمریکاست. این رابطه از زمان وینستون چرچیل به‌عنوان ستون سیاست خارجی بریتانیا شناخته می‌شد. تنش‌های مربوط به جنگ با ایران و تحولات خاورمیانه، باعث شـــده لندن درباره میزان وابستگی استراتژیک به واشنگتن، دوباره فکر کند. سفر چارلز سوم به آمریکا هم در همین فضای حساس انجام شد و تنها جنبه نمادین داشت. به نظر می‌رسد که بریتانیا دیگر نباید آمریکا را شریک اصلی خود بداند. به هر حال به نظر می‌رسد که لندن با انتخابی ژئوپلیتیک درباره آینده جایگاه جهانی خود روبه‌رو است.

مســابقه عدم محبوبیت؛ میزان محبوبیت چهره‌های مردمی، درصد پاسخگویان

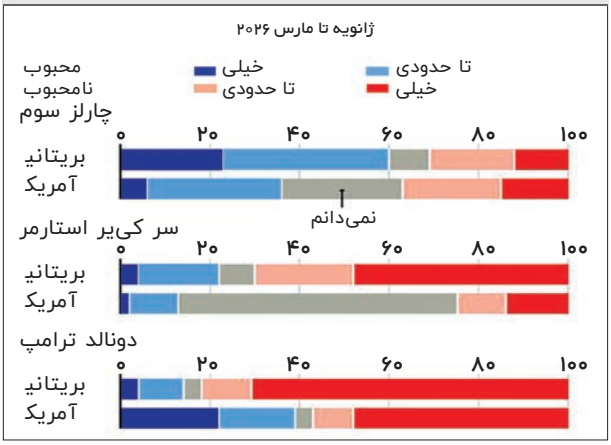

آلمان توان حمله نظامی را ندارد؟

آیا آلمان آمادگـــی نظامی واقعی برای درگیری‌های احتمالی در آینـــده را دارد؟ فرمانده نیروهای مســـلح آلمان می‌گوید ارتش این کشور تا سال ۲۰۳۹ آماده جنگ خواهد شد و برلین قصد دارد با افزایش چشـــمگیر بودجه دفاعی، ارتش خود را به قدرتمندترین نیروی متعارف اروپا تبدیل کند. این برنامه شامل نوسازی تجهیزات، استفاده از فناوری‌های جدید، افزایش نیروهای نظامی و حتی احتمال بازگشـــت خدمت سربازی اجباری می‌شود. البته آلمان هنوز با مشکلاتی مثل بوروکراسی نظامی، کمبود نیرو و وابستگی امنیتی به آمریکا روبه‌رو است. به هر حال آلمان در تلاش است به بازیگری فعال‌تر در امنیت اروپا تبدیل شود

تقویت نیروی آلمان؛ هزینه‌هـــای دفاعی، قیمت‌های ۲۰۲۳، میلیارد دلار

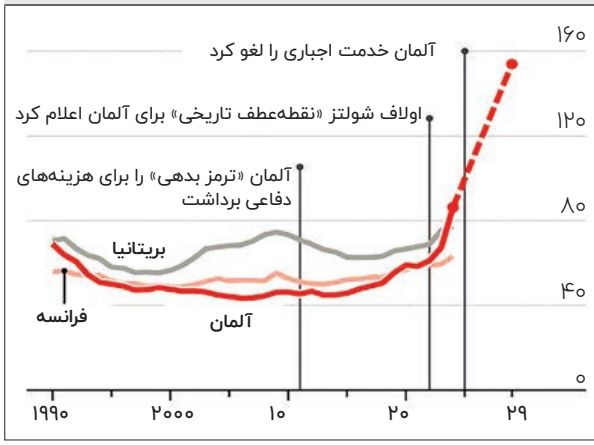

چرا صادرات چین بیشتر شد؟

صادرات چین بر خلاف پیش‌بینی بسیاری از تحلیل‌گران همچنان در حال رشد است. داده‌های جدید نشان می‌دهد که حتی تعرفه‌های تجاری اعمال‌شده در دوران دونالد ترامپ نتوانسته‌اند رشـــد صادرات چین را متوقف کنند. شرکت‌های چینی، به‌ویژه در حوزه نیمه‌هادی‌ها و قطعات صنعتی، موفق شـــده‌اند بازارهای جدیدی در اروپا و آسیای جنوب شرقی پیدا کنند. انعطاف‌پذیری تولیدکنندگان چینی، تنوع بازارها و قدرت زنجیره تامین این کشور از عوامل اصلی این موقعیت هستند. در مجموع چین نشان داده که همچنان یکی از قدرتمندترین بازیگران تجارت جهان باقی مانده است

در فهرست خرید؛ چین، سهم از صادرات جهانی، درصد

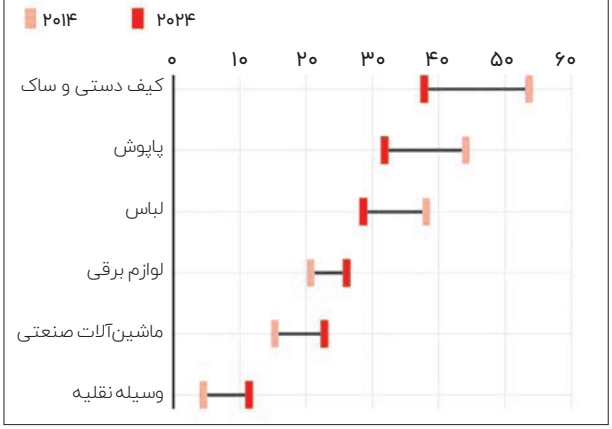

جدایی جنجالی

امارات متحده عربی در یک تصمیم جنجالی، از سازمان کشورهای صادرکننده نفت که با عنوان «اوپک» شناخته می‌شود، خارج شد. در میانه بحران جهانی انرژی، این اقدام توجه زیادی را به خود جلب کرد. چنین اقدامی بعید اســـت منجر به فروپاشی لحظه‌ای اوپک شـــود اما به تنش‌های سیاســـی و اقتصادی میان امارات و عربستان سعودی بیشتر دامن می‌زند و آن‌ها را عمیق خواهد کرد. اختلافات دو کشور عمدتاً در زمینه سیاســـت‌های تولید نفت و سهم بازار بوده است. به هر حال این جدایی در چنین وضعیتی می‌تواند روی قدرت خاورمیانه در بازار نفت اثراتی بگذارد.

شکســـتن مرزها؛ قیمت نفت در سال مالی، دلار در ازای هر بشکه

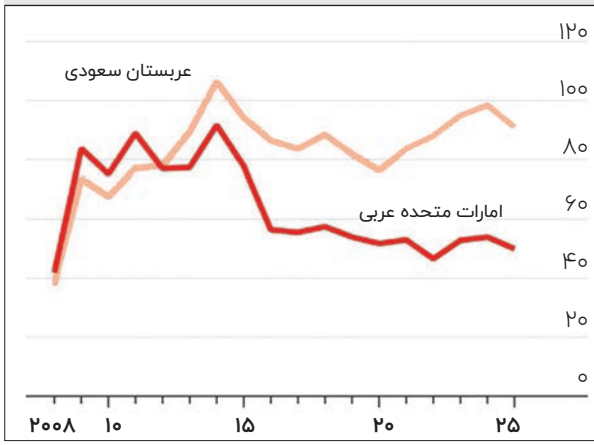

آزمونی برای حزب کارگر بریتانیا

حزب کارگر بریتانیا در آستانه انتخابات محلی انگلستان با شکست سنگینی روبه‌رو است. نظرسنجی‌ها کاهش شدید حمایت مردمی را نشان می‌دهند. بسیاری از رای‌دهندگان از عملکرد دولت کی‌یر استارمر در زمینه اقتصاد، هزینه‌های زندگی و سیاست داخلی ناراضی هستند. بخشی از آرای حزب به سمت حزب سبز رفته است. تحلیل‌گران می‌گویند نتیجه این انتخابات می‌تواند فشار سیاسی زیادی بر استارمر وارد کند و حتی بحث درباره رهبری حزب را هم تشدید خواهد کرد. این انتخابات می‌تواند آزمونی مهم برای آینده سیاسی حزب کارگر باشد.

بریتانیا، رای‌دهی ملی، درصد تغییر از پنجم می ۲۰۲۲

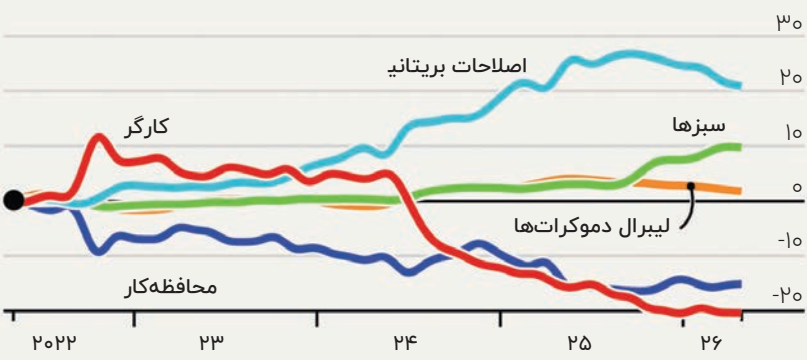

دردسرهای فدرال رزرو کم می‌شود؟

داده‌های جدید تورم در آمریکا نشان می‌دهد که فشارهای قیمتی نسبت به قبل کمتر شده و احتمال کاهش نرخ بهره از طرف فدرال رزرو یا همان بانک مرکزی آمریکا افزایش یافته است. شاخص پیش‌بینی اختصاصی اکونومیست هم نرخ تورم را از ۳ درصد به ۲٫۶ درصد کاهش داده که تقریباً نزدیک به هدف بانک مرکزی آمریکاست. نکته اینجاست که کاهش قیمت سوخت نقش بزرگی در پایین آمدن تورم داشته، هرچند برخی بخش‌ها هنوز فشار قیمتی دارند. اکونومیست می‌گوید این داده‌ها نشان می‌دهند شرایط برای سیاست‌های پولی نرم‌تر و احتمال کاهش نرخ بهره نسبت به ماه‌های قبل بیشتر شده است.

مدل پیش‌بینی اکونومیست

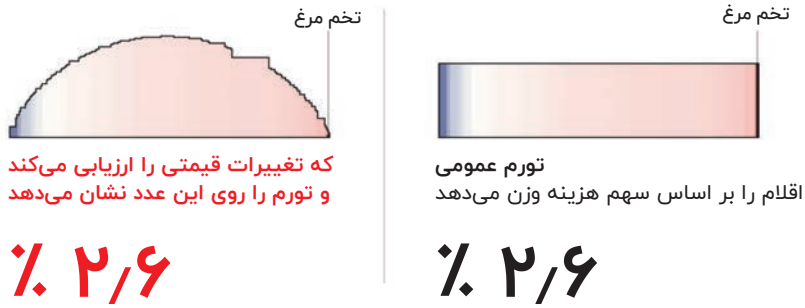

فرزندان اول باهوش‌ترند؟

اکونومیست می‌گوید فرزند اول خانواده در بسیاری از پژوهش‌ها به‌طور میانگین عملکرد شناختی و تحصیلی بهتری از خود نشان داده است. یکی از دلایل اصلی، توجه بیشتر والدین در سال‌های اولیه زندگی و سرمایه‌گذاری بیشتر روی آموزش، گفت‌وگو و رشد ذهنی اولین فرزند است. به‌علاوه، فرزندان بزرگ‌تر اغلب با آموزش دادن به خواهر و برادرهای کوچک‌تر خود، مهارت‌های ذهنی خود را تقویت می‌کنند. البته این تفاوت‌ها معمولاً بسیار کوچک هستند. عواملی نظیر محیط خانوادگی، آموزش و شخصیت فردی هم نقش بزرگی ایفا می‌کنند. بنابراین ترتیب تولد، می‌تواند اثرگذار باشد اما سرنوشت هوشی افراد را تعیین نمی‌کند.

بستری بابت بیماری‌های تنفسی در هر یک هزار کودک



رقابت‌های اقتصادی قدرت‌های جهان

چین و ایالات متحده نمایش دوستی می‌دهند اما در باطن خواب تضعیف یکدیگر را می‌بینند



فورچون: اقتصاد هوش مصنوعی

چطور مهم‌ترین فناوری کنونی جهان در حال تغییر شیوه کسب‌وکار است

فورچون در کنار آخرین شـــماره خود که در آوریل و می منتشـــر کرده است، دو شماره ویژه فناوری‌های دیجیتال هم به انتشار رسانده است که یکی از آن‌ها درباره اقتصاد هوش مصنوعی است. روی جلد آخرین شماره اصلی مجله فورچون عکسی تمام‌قد از کن گریفین چاپ شده است که مدیرعامل شرکت «سیتادل» است. این شرکت در عرصه اقتصاد مالی و سرمایه‌گذاری فعالیت می‌کند و گریفین در آن شماره گفته است که سیتادل در حال طی چه برنامه‌هایی است و چه راهبردهایی نیز برای آینده در نظر دارد. اما نسخه جالبی که در کنار این شماره به انتشار رسیده، ویژه‌نامه‌ای است که به اقتصاد هوش مصنوعی پرداخته است. فورچون در این ویژه‌نامه قصد داشته است که بگوید هوش مصنوعی چگونه به‌شکلی بنیادین توانسته است شیوه عمل کسب‌وکارها و رقابت آن‌ها با یکدیگر و به نتیجه رسیدن برنامه‌ها را، از شرکت‌های غول‌پیکر جهانی گرفته تا شرکت‌های محلی، دگرگون کند. طرح روی جلد این شماره یک سری فعالیت‌هایی را نشان می‌دهد که این روزها شرکت‌ها در حوزه‌های مختلف با استفاده از هوش مصنوعی انجام می‌دهند. برای نمونه کسب‌وکارهای محلی. یکی از مطالب این شماره درباره این است که چطور یک کارواش کوچک که یک زوج آن را تأسیس کرده‌اند توانسته با استفاده از هوش مصنوعی در ابعاد مختلف کسب‌وکار خود بهینه‌تر عمل کند و به سودآوری بیشتر برسد. یکی از مطالب جالب این شماره، درباره این اســـت که یک شرکت در حوزه تولید محتوای متنی، رقابت را به یک شرکت هوش مصنوعی تولید متن باخته بوده است و مشتریانش به‌سوی آن شرکت با فناوری بالاتر رفته بوده‌اند، اما شرکت بازنده با استفاده از نویسنده‌های انسانی گمنام توانسته است دوباره تعداد مشتریانی را که از دست داده بوده به شرکت برگرداند. استفاده از ساعت‌های هوشمند یکی از جنبه‌های کاربرد فناوری در دنیای امروز است. یکی از مطالب این شماره بر استفاده از ساعت‌های هوشمند در کسب‌وکارها تمرکز کرده است. شرکت‌هایی که تنها یک بنیان‌گذار دارند در یکی از مطالب مورد توجه واقع شده‌اند و به آن‌ها گفته شده است که می‌توانند از هوش مصنوعی برای مشاوره گرفتن بنیان‌گذار استفاده کرد اما البته با محدودیت‌هایی که در این زمینه وجود دارد. نهادهای حافظ محیط‌زیســـت نیز از هوش مصنوعی برای اهداف خود اســـتفاده می‌کنند. در این شماره فورچون مطلبی به انتشار رسیده است که یک مؤسسه محیط‌زیستی چطور از هوش مصنوعی برای نجات گونه‌های جانوری در حال انقراض، از جمله کرگدن‌ها، بهره برده است.



فارن افرز: چطور در یک جنگ اقتصاد مبارزه کنیم (نکنیم)؟

دستورالعملی برای اقتصاد در جهانی تکه‌تکه

آخرین شماره مجله فارن افرز که در حوزه سیاست خارجی آمریکا و روابط بین‌الملل منتشر می‌شـــود، به اقتصاد پرداخته است اما در واقع به‌دنبال تأثیر جنگ و سیاست خارجی بر اقتصاد اســـت. طرح جلد این شماره دو نمودار است که زیر نقاط شکست آن طرح‌هایی شـــبیه به بمب‌افکن‌های بی ۲ به چشم می‌خورد. مطلب مربوط به این طرح جلد در داخل مجله می‌گوید که چطور باید در دنیایی که بر اثر تنش‌ها و مقابله‌ها و رقابت‌های شـــدید تکه‌تکه شده اســـت، اقتصاد را پیش برد و برای اقتصاد جنگید. ابتدای این مطلب به سخنان نخست‌وزیر کانادا در آخرین اجلاس داوس اشاره دارد که گفته بود رویاهای جهانی‌سازی و عناصر مربوط به همگرایی اقتصاد جهانی به شکست انجامیده اســـت و اکنون ما با جهانی مواجه هستیم که کشورهای جهانی با یکدیگر همکاری اقتصادی و تولیدی نمی‌کنند بلکه هر یک از عناصر مربوط به اقتصاد جهانی و جهانی‌ســـازی به ضد خود تبدیل شده است. نخست‌وزیر کانادا در داوس گفته بود که قدرت‌های جهانی از یکپارچگی جهانی به‌عنوان یک اســـلحه استفاده می‌کنند و از تعرفه‌ها و مشـــوق‌های اقتصادی به‌مثابه ابزارهای فشار و اجبار بهره می‌گیرند و از زنجیره تولید جهانی نقاط آسیب‌پذیری استفاده می‌کنند که کشورها می‌توانند از آن‌ها به‌نفع اهداف خود سوءاستفاده کنند. نویسنده این مطلب با ترسیم چنین فضایی برای اقتصاد جهانی، سعی کرده است که نشان بدهد کشورهای چقدر در جهان امروز علیه یکدیگر خصومت می‌ورزند و تشـــریح کند که چطور در چنین دنیایی، کشورها باید بـــرای رقابت‌های اقتصادی نهایت تلاش خـــود را بکنند و حتی جنگ‌ها را هم از این زاویه شرح داده است. این شماره فارن افرز چند مطلب هم درباره جنگ در خاورمیانه دارد و آثاری که این جنگ می‌تواند در سیاست داخلی ایران و سیاست خارجی ایران و روابط بین کشورهای حوزه خلیج فارس داشته باشد. چند مطلب در این شماره نیز به وضعیت اقتصادی و سیاسی و روابط خارجی کره شمالی پرداخته است. فارن افرز مورد کره شـــمالی را یک صلح سرد نامیده است که با استفاده از متغیرهای متعددی که در داخل و خارج این کشور وجود دارد، وضعیتی را به وجود آورده است که بتوان این کشور را مهار کرد. وضعیت سیاسی در ونزوئلا نیز از دیگر مسایلی است که در این شماره فارن افرز به آن اشاره شده و گفته شده است که این کشور نیاز به برقراری یک نظام دموکراتیک دارد.



اکونومیست: ستاره‌پیمای علمی‌تخیلی

ایلان ماسک در پی ایجاد سرمایه‌داری فضایی

مجله اکونومیست عکس یک شاتل فضایی را روی جلد برده که از فراز آسمان‌خراش‌های شهری مثل نیویورک در حال رفتن به‌سمت آسمان است. موضوع این طرح جلد که به شرکت «اسپیس ایکس» متعلق به ایلان ماسک می‌پردازد، درباره این است که ماسک در حال ایجاد یک نوع سرمایه‌داری فضایی است و اکونومیست به این پرداخته است که آیا ماسک موفق خواهد شد یا نه و اینکه چه برنامه‌هایی برای شرکتش دارد. تحلیلگران اکونومیست فراتر از شرکت‌های ایلان ماسک رفته‌اند و به این پرداخته‌اند که آیا این فعالیت‌ها به ایجاد ساختارهای سرمایه‌داری فضایی خواهد انجامید یا نه. ان‌قلت درباره اینکه آیا سرمایه‌داری فضایی در حال شکل‌گیری است وجود دارد، اما در هر حال می‌توان شرکت‌هایی مثل اسپیس ایکس را گام‌های اولیه آن دانست. تیتر روی جلد مربوط است به نام ستاره‌پیماهایی که معمولاً در داستان‌ها و فیلم‌های علمی‌تخیلی دیده شده‌اند. یکی از مطالب مهم این شماره محاسبه مجموع هزینه‌هایی است که دونالد ترامپ در حین سیاست‌گذاری‌ها خود یا اجرای سیاست‌ها و برنامه‌هایش برای ایالات متحده تراشیده است. این مطلب می‌گوید که در سال گذشته میلادی، کشورهایی مثل ژاپن و بریتانیا و فرانسه رشد اقتصادی ۱ درصدی داشته‌اند و رشد اقتصادی آمریکا که ۲.۱ درصد بوده است باعث غبطه بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته جهان با اقتصادهای پیشرفته شده است. با این حال، تحلیلگران اکونومیست می‌گویند که رشد اقتصادی آمریکا با رکوردهای بی‌سابقه‌ای که بازار بورس آمریکا یکی پس از دیگری به جا گذاشت، می‌توانست خیلی بیشتر از این رقم باشد. اکونومیست نوشته است که این کم بودن نسبی رشد اقتصادی در عمل یک نوع مالیات است که طرفداران جنبش «ماگا» (آمریکا را دوباره بزرگ خواهیم کرد) از مردم ایالات متحده می‌گیرد. در واقع، سیاست‌های ماگا یک نوع سیاست‌های اقتصادی ضد رشد بوده‌اند که نشانه‌هایش را می‌توان در میزان رشد اقتصادی آمریکا دید. شکست سیاسی کی‌یر استارمر در بریتانیا و مشکلاتی در آخرین انتخابات برای دولت او پیش آمد نیز از دیگر موضوعاتی است که هفته‌نامه بریتانیایی اکونومیست به آن پرداخته و درباره‌اش در بخش‌های مهم مجله تحلیل‌هایی منتشر کرده است. در این شماره به ناتو هم پرداخته شده است. آمریکا مدت‌هاست که ناتو را به بی‌عملی یا بی‌فایده بودن متهم می‌کند و تهدید به خروج از ناتو را هم عنوان کرده است. حالا اکونومیست می‌نویسد که ناتو به سناریوی ب نیاز دارد.



تایم: ملاقات شی و ترامپ

دیدار مردان سالخورده برای تظاهر به نزدیکی

دونالد ترامپ چند هفته پیش به چین سفر کرد و دیداری با شی جین‌پینگ داشت و دو طرف چنان تظاهر کردند که در عین جنگ اقتصادی بسیار شدید، با هم نزدیک هستند و باید دو کشور با هم به فعالیت‌های اقتصادی در سطح جهان بپردازند. تایم می‌نویسد فراتر از اینکه هنگام دیدار ترامپ از چین دانش‌آموزان با لباس‌هایی با ستاره و نوارهای پرچم آمریکا از او استقبال کردند و نمایش‌ها و مراسم رسمی‌ای که برگزار شد، مدیران شرکت‌های حوزه فناوری نیز در این سفر ترامپ را همراهی می‌کردند تا یک جور «ثبات استراتژیک سازنده» را نیز به نمایش بگذارند. این ثبات استراتژیک سازنده عبارتی است که شی جین‌پینگ در دیدار ترامپ از چین به کار برد و نشان می‌دهد که در کنار تمام مناقشاتی که آمریکا در سطح جهانی می‌خواهد درست کند، چین تمرکز خود را روی تولید و گردش اقتصادی گذاشته است و با این که درباره مناقشات اظهار نظر می‌کند، ولی عامدانه و با دقت سعی می‌کند خود را از درگیری بیش از اندازه با آن‌ها دور نگه دارد. آمریکایی‌ها هم این را می‌دانند و سعی می‌کنند در دایره عملی که چینی‌ها برای خود تعریف کرده‌اند با آن‌ها بازی کنند. تایم می‌نویسند که سفر ترامپ به چین نشان داد هر دو قدرت جهانی با یکدیگر رقابت جانانه دارند، اما نمی‌خواهند در شرایط فعلی به یکدیگر صدمه بزنند و روابط را به آستانه بحران برسانند و پل‌ها را پیش سر خود خراب کنند. آنچه ظاهراً از گفت‌وگوهای پشت پرده به گوش رسیده و تایم نیز گزارش کرده، این است که شی به ترامپ گفته است دو قدرت بزرگ اقتصادی جهان باید با یکدیگر هماهنگ باشند، هرچند هم که گاهی وارد درگیری شوند. ترامپ نیز از این که چین گفته درهایش را به‌روی آمریکا بازتر می‌کند استقبال کرده است. اما آنچه گفت‌وگوها را تا حدودی خصمانه کرده، موضوع تایوان بوده است. تایوان قسمت اعظم تراشه‌ها و نیمه‌رساناهای جهان را که ابزارهای فناورانه با آن‌ها ساخته می‌شوند تولید می‌کند و چین همواره ادعای مالکیت آن را دارد، ولی این کشور به غرب و خصوصاً به آمریکا نزدیک است. مقامات چینی در ملاقات‌های خود گفته‌اند که موضوع تایوان می‌تواند بسیار مناقشه‌برانگیز باشد و چه‌بسا یک تصادف ساده از نظر نظامی یا امنیتی در این منطقه می‌تواند آتش یک درگیری تمام‌عیار را روشن کند. وزیر خارجه چین طی دیدارهای سران دو کشور اذعان کرده است که مسئله تایوان مهم‌ترین مسئله در روابط دو کشور آمریکا و چین است.

قاب ماه



جنگ یا صلح؟



رکود اثر مایورگا

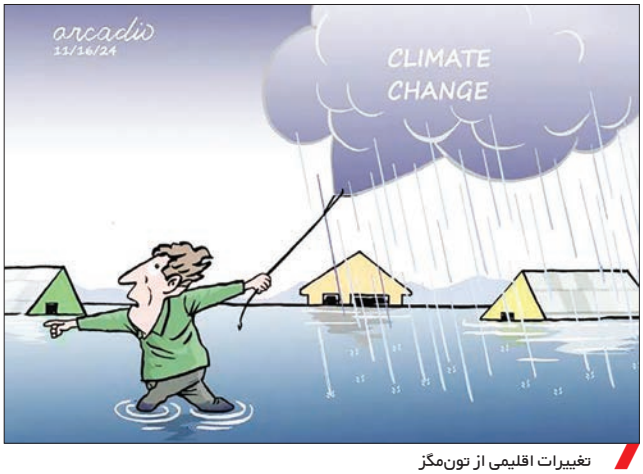

تغییرات اقلیمی از تون‌مگز



ترامپ و بحران از تون‌مگز



جهان در آستانه جنگ



آنچه اتحاد ناتو و آمریکا بر سر دنیا می‌آورد!

کمیک استریپ

گزارش تحقیقی اقتصادی به روایت تصویر



به وقت بازسازی

ماموریت بخش خصوصی در دوران پساجنگ



ساناز سهیلی
کمیک‌آرتیست

سردبیر آینده‌نگر باتوجه به شرایط بلاتکلیفی دوره آتش‌بس و آسیب‌هایی که صنایع مختلف در دوره جنگ رمضان دیدند به خبرنگار تحقیقی مجله سفارش داد تا گزارشی درباره میزان آسیب‌های واحدهای صنعتی در این دوره تهیه کند و با مصاحبه با فعالان اقتصادی و صنعتی پیشنهادها و راهکارهایی برای دوران بازسازی ارائه دهد.

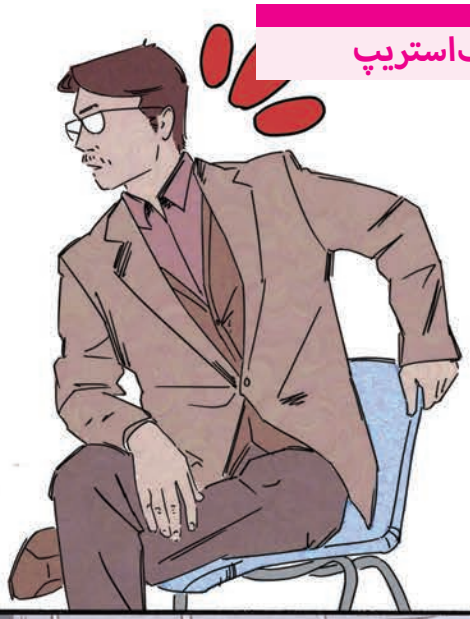



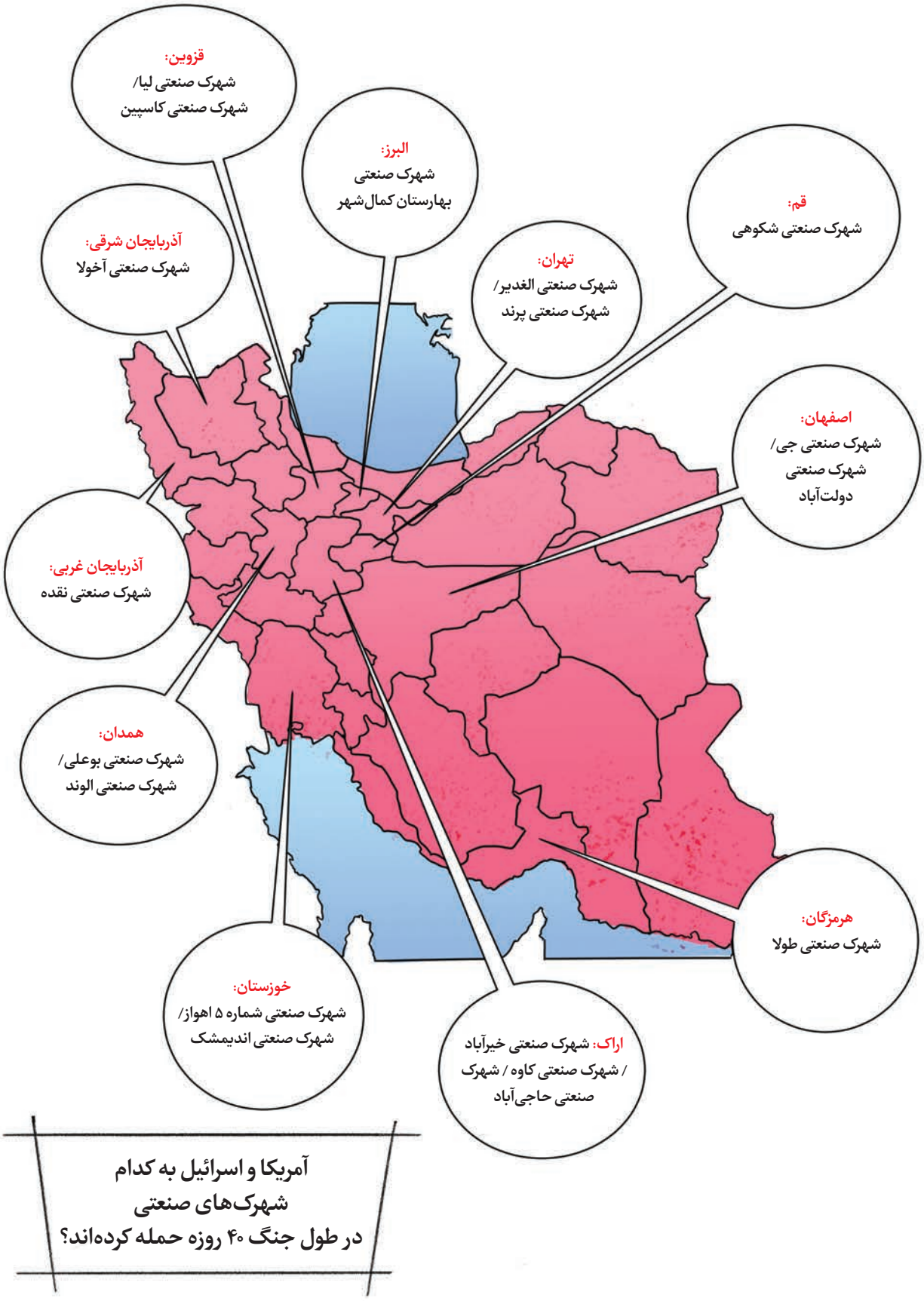

آمریکا و اسرائیل به کدام شهرک‌های صنعتی در طول جنگ ۴۰ روزه حمله کرده‌اند؟

بررسی‌های خبرنگار آینده‌نگر نشان می‌دهد در طول جنگ به چهار صنعت فولاد، پتروشیمی، نفت و گاز و دارو بیشترین آسیب وارد شده است.

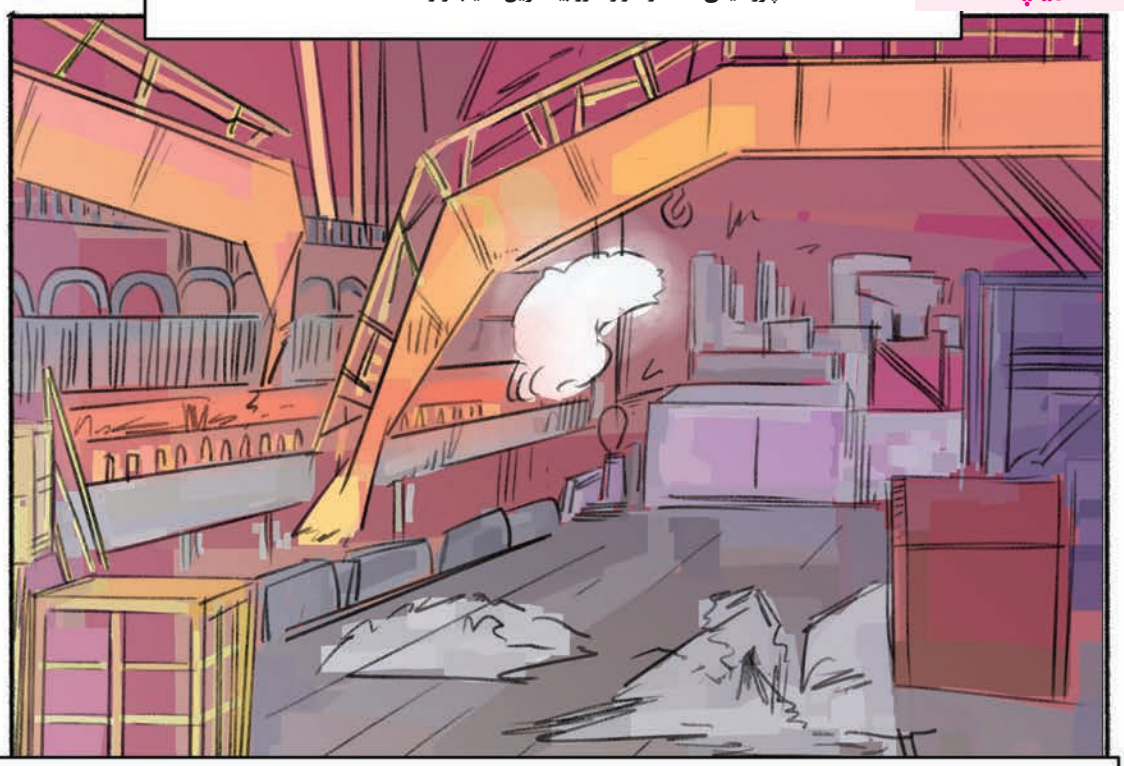

کارخانه فولاد اصفهان مورد حمله دشمن قرارگرفت.



مجموعه‌ای از پتروشیمی‌ها از جمله پتروشیمی ماهشهر در طول جنگ بیشترین آسیب را دیدند.

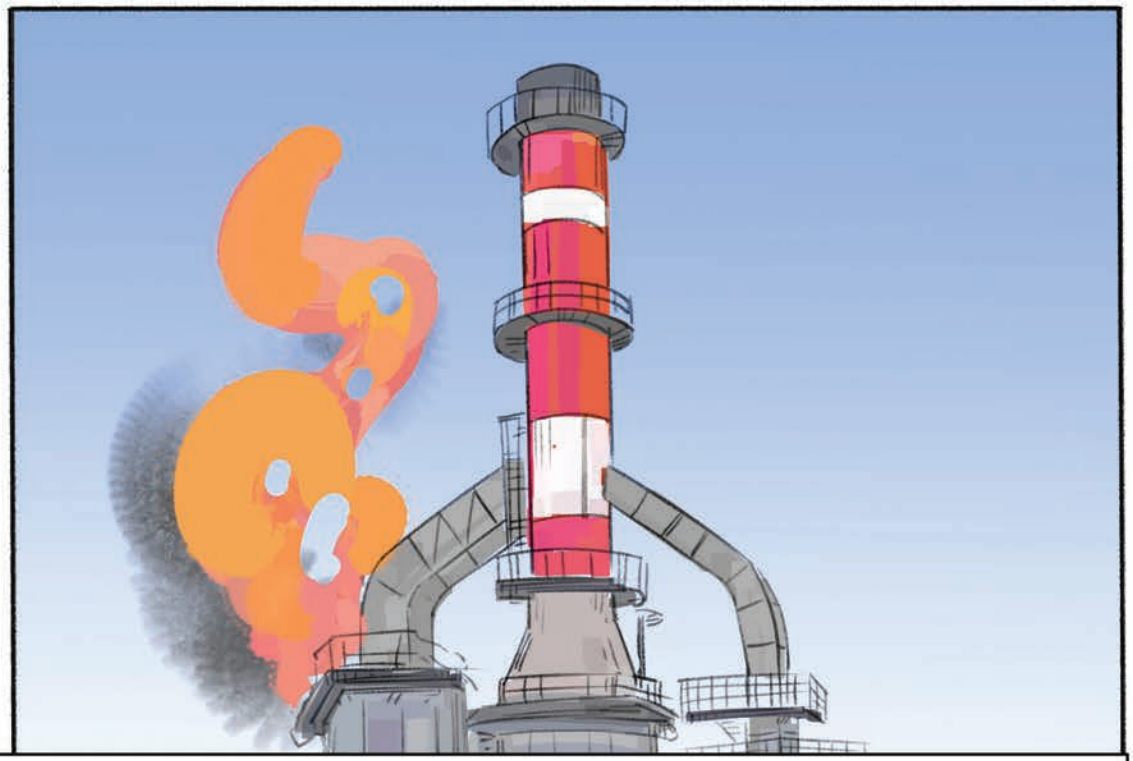

زیرساخت‌های انرژی از جمله چند فاز مجتمع عسلویه مورد حمله قرارگرفتند.



آمریکا و اسرائیل به صنعت دارو نیز رحم نکردند و چندین کارخانه داروسازی
از جمله کارخانه توفیق دارو مورد حمله دشمن قرارگرفت.

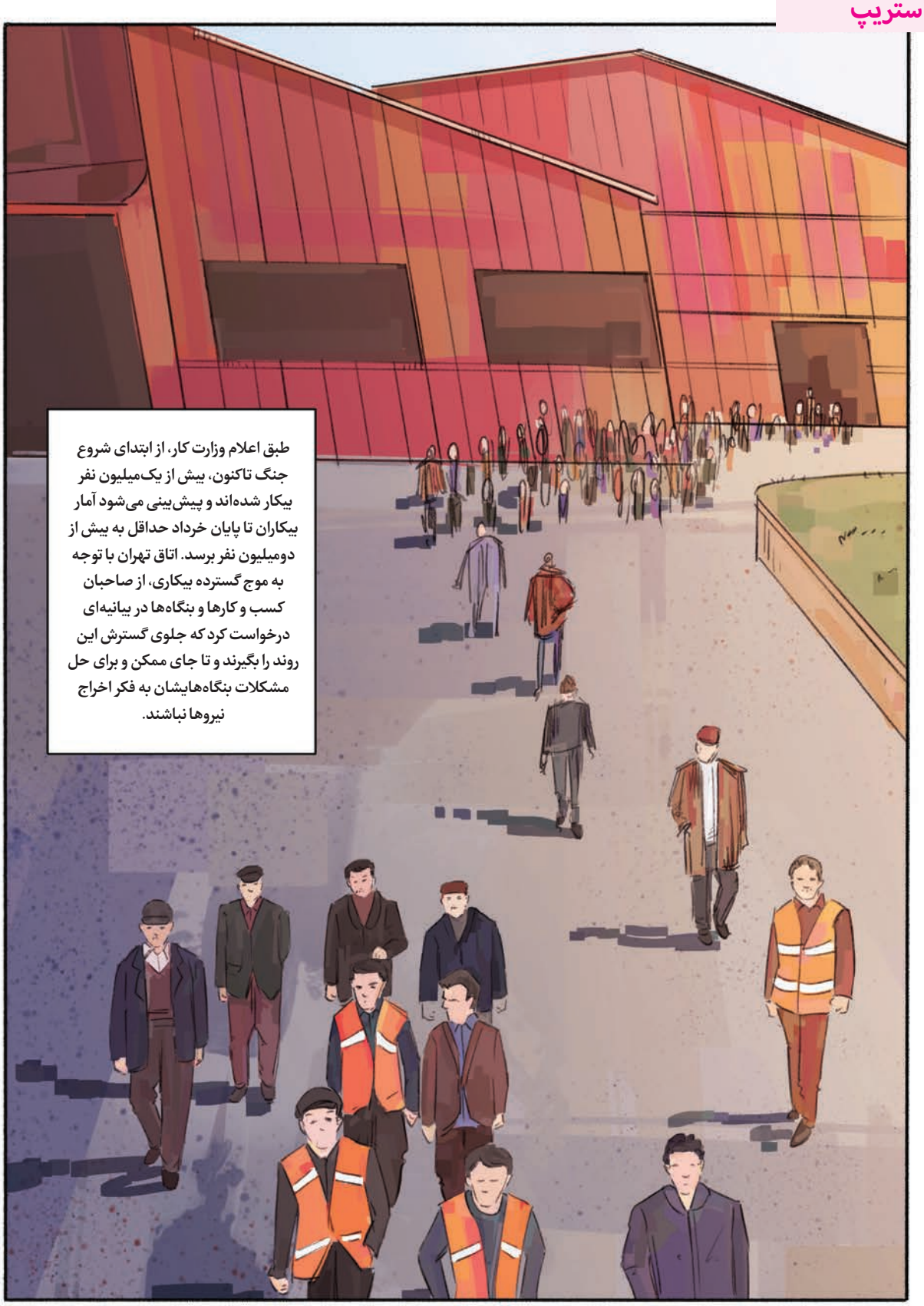
طبق اعلام وزارت کار، از ابتدای شروع جنگ تاکنون، بیش از یک‌میلیون نفر بیکار شده‌اند و پیش‌بینی می‌شود آمار بیکاران تا پایان خرداد حداقل به بیش از دومیلیون نفر برسد. اتاق تهران با توجه به موج گسترده بیکاری، از صاحبان کسب و کارها و بنگاه‌ها در بیانیه‌ای درخواست کرد که جلوی گسترش این روند را بگیرند و تا جای ممکن و برای حل مشکلات بنگاه‌هایشان به فکر اخراج نیروها نباشند.

قطع اینترنت در طول جنگ و بعد از آن که تعداد روزهای آن از ۹۰ روز هم گذشت برای هزاران کسب و کار کلان و خرد بحران‌های جدی ایجاد کرد. اتاق بازرگانی تهران برای حل بخشی از این مشکل با رایزنی‌های بسیار امکانی را فراهم کرد که اعضای اتاق بتوانند با حضور در یکی از ساختمان‌های اتاق به اینترنت دسترسی داشته باشند.



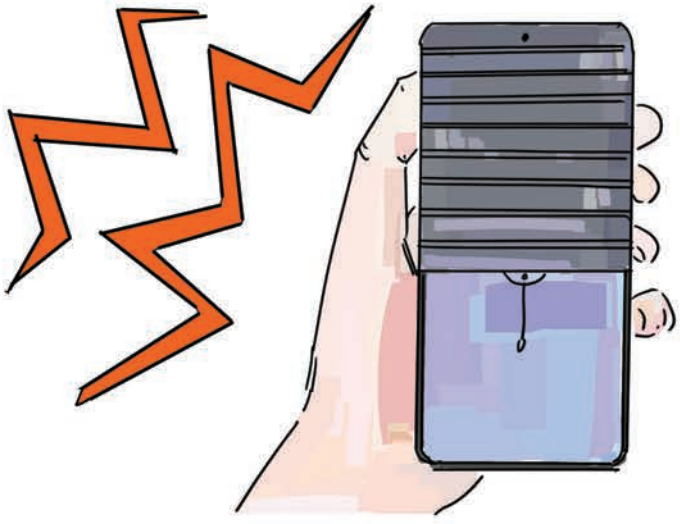

قطعی اینترنت باعث تعطیلی هزاران کسب‌وکار اینترنتی و بیکاری هزاران نفر شد. طبق آمار رسمی، خسارت روزانه قطع اینترنت بیش از ۳۰ میلیون دلار بوده است.

خبرنگار آینده‌نگر در گفت‌وگو با کارشناسان اقتصادی و فعالان بخش خصوصی به راهکارهای عبور از شرایط کنونی و رونق دوباره کسب‌وکارها رسید:

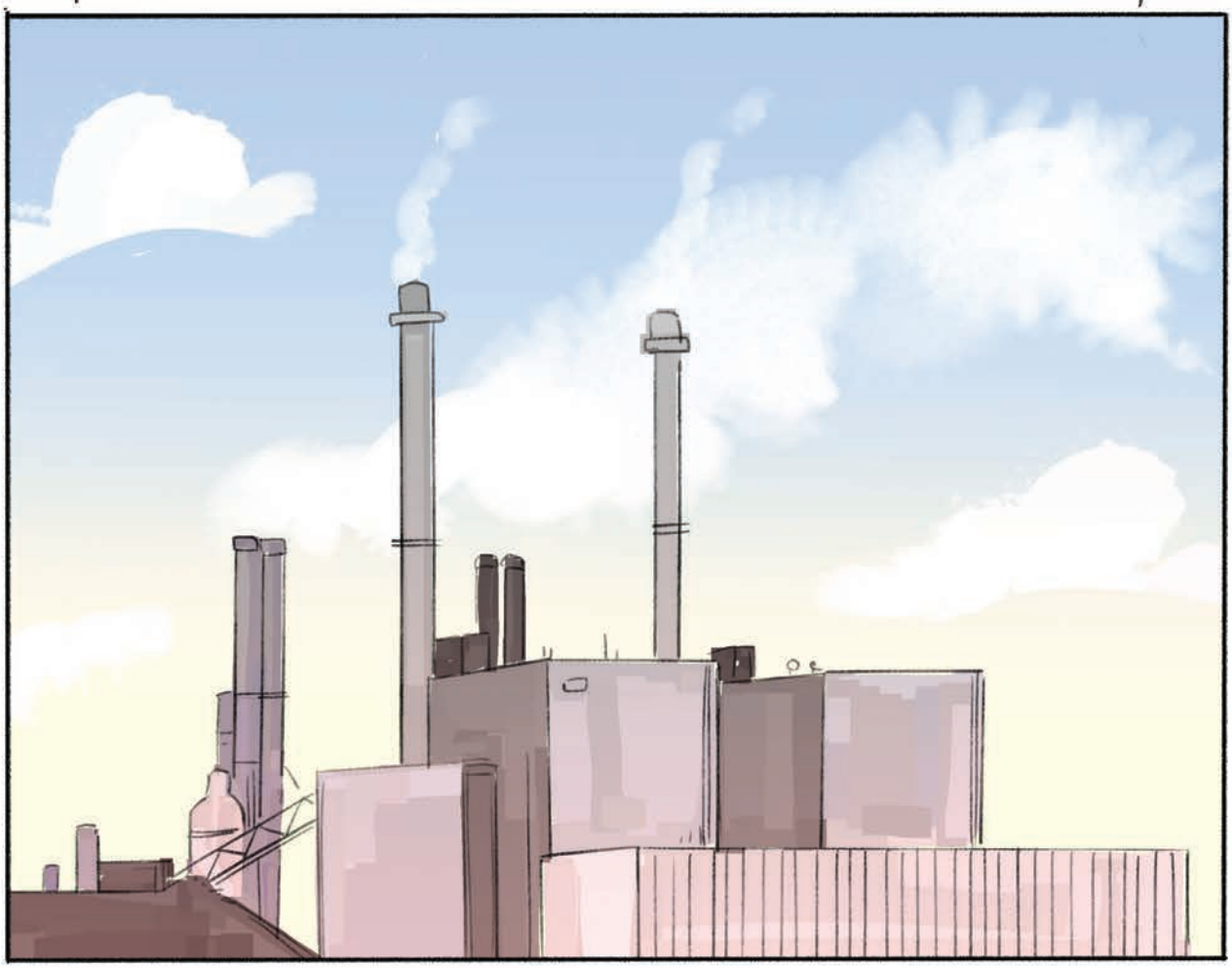

پایان دادن به اقتصاد دولتی و قیمت‌گذاری دستوری

تغییر قوانین و رویه‌ها

تامین نقدینگی و سرمایه درگردش

حمایت ویژه از واحدهای آسیب‌دیده در جنگ

مدیریت ناترازی انرژی و جلوگیری از فشار بیشتر بر واحدهای تولید

دیپلماسی اقتصادی و سیاست درهای باز

توجه ویژه به سرمایه اجتماعی

بهبود فضای کسب‌وکار با تاکید برتسهیل‌گری در امور مالیات، تامین اجتماعی، بانک، گمرک و ...

کمیک استریپ ۲

داستان تصویری کارآفرینان جهان



پدر ویندوز

نگاهی تصویری به زندگی بیل گیتس
کارآفرین برتر حوزه فناوری و تکنولوژی

کمیک‌استریپ

امیرحسین زراندوز

نویسنده

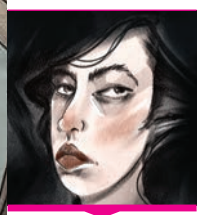

عارفه از گلی

کمیک‌آرتیست

«جایی که دیگران ماشین می‌دیدند، او آینده‌ای بی‌پایان دید.»



«اشتیاق واقعی، نمی‌پرسد چه ساعتی از شب است.»



«هر مشکل، فرصتی برای راه‌حل خلاقانه است.»



«گاهی بزرگ‌ترین ریسک‌ها، با یک عکس روی مجله شروع می‌شوند.»



«برای ساختن آینده، گاهی باید از امروز چشم‌پوشی کرد.»



«شجاعت واقعی، تماس گرفتن با آینده‌ای است که هنوز اثباتش نکرده‌ای.»



«آن‌ها به دنیا ثابت کردند که نرم‌افزار، قلب تپنده انقلاب دیجیتال است.»

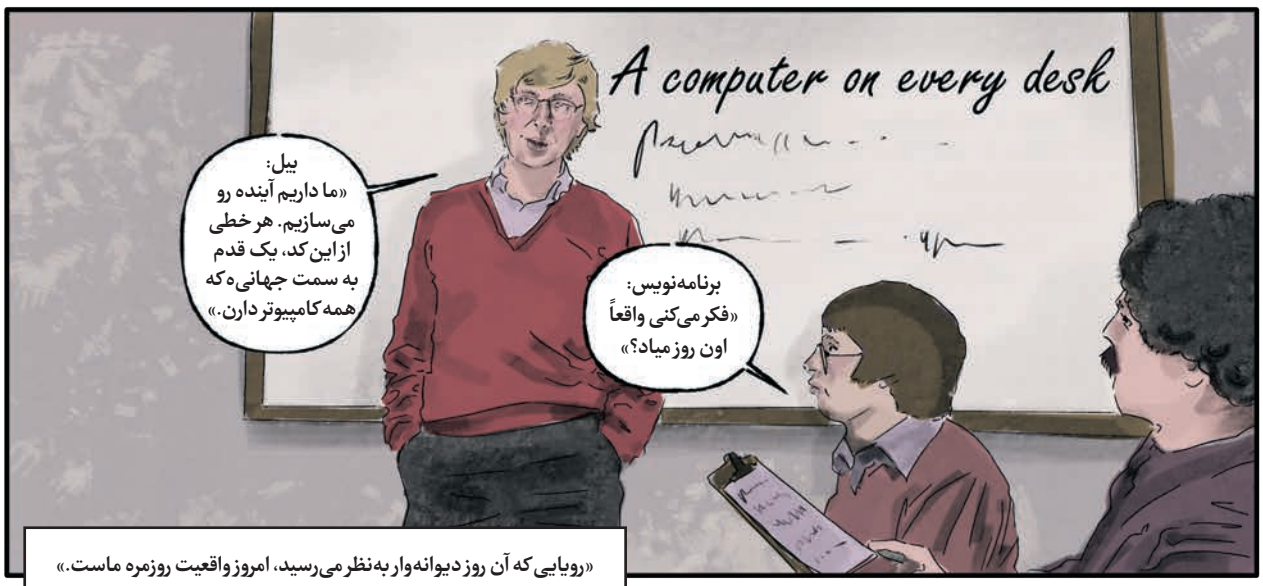

«رویایی که آن روز دیوانه‌وار به‌نظر می‌رسید، امروز واقعیت روزمره ماست.»



«بزرگ‌ترین فرصت‌ها، گاهی با بزرگ‌ترین چالش‌ها همراه‌اند.»



«در آن اتاق، بیل نه تنها یک قرارداد، بلکه مالکیت آینده را امضا کرد.»



«استانداردهای بالا، قیمتی دارند که نه همه حاضرند بپردازند.»



«پشت هر امپراتوری، شب‌های بی‌خوابی و انتخاب‌های سختی نهفته است.»



«تغییر عادت‌ها سخت‌ترین بخش نوآوری است.»



«رقیبان امروز، گاهی متحدان فردا هستند- تا زمانی که منافع مشترک باشد.»

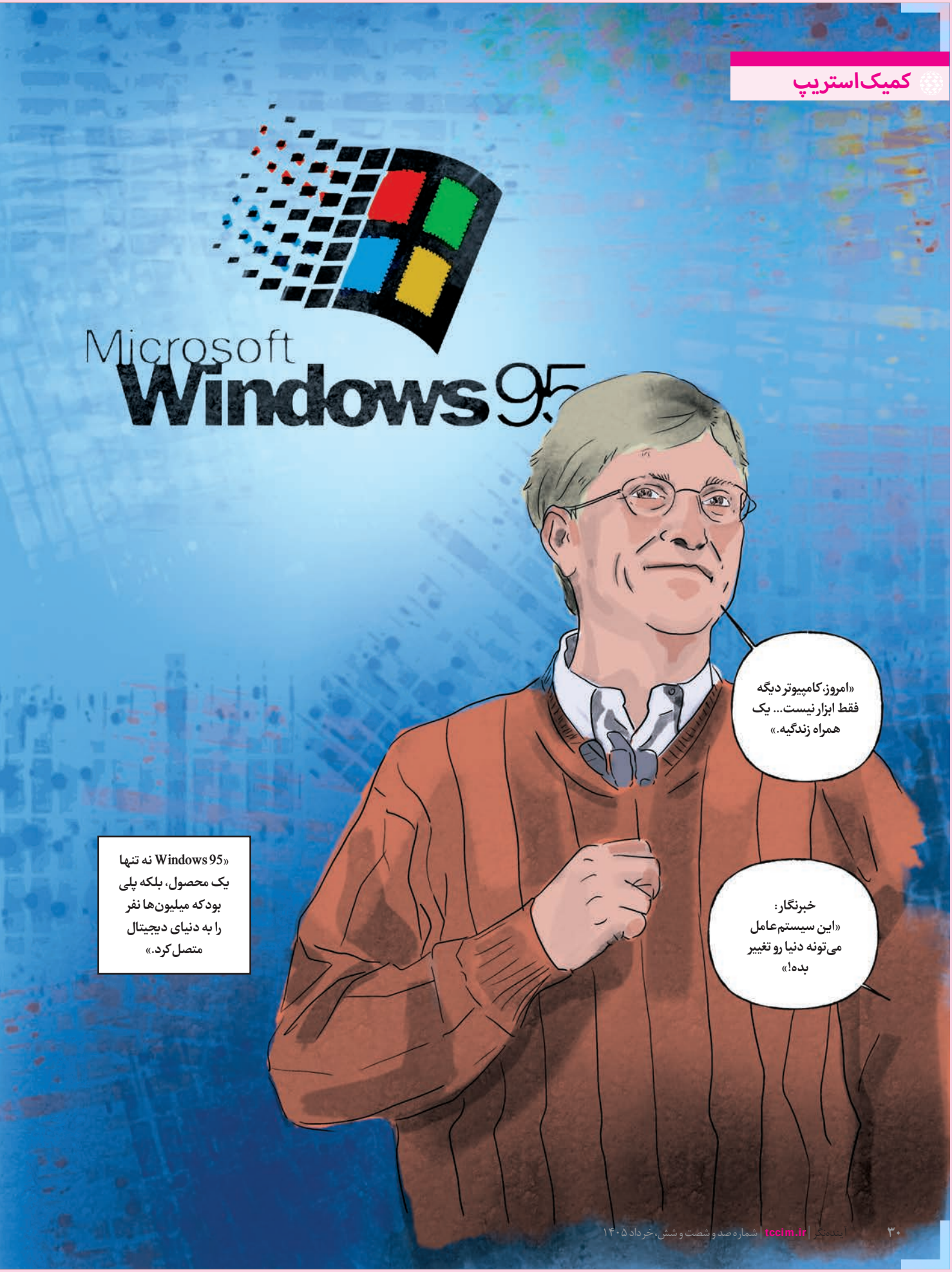
Microsoft
Windows 95
«امروز، کامپیوتر دیگه فقط ابزار نیست... یک همراه زندگیه.»
خبرنگار: «این سیستم‌عامل می‌تونه دنیا رو تغییر بده!»
«Windows 95 نه تنها یک محصول، بلکه پلی بود که میلیون‌ها نفر را به دنیای دیجیتال متصل کرد.»



«زمانی که مردم برای نرم‌افزار صف می‌کشند، می‌فهمی که فناوری وارد زندگی شده است.»



«قدرت، همیشه با پرسش همراه است؛ و پاسخ‌دهی به آن، آزمون واقعی رهبری است.»



«ازکد نوشتن برای کامپیوترها، تا نجات جان انسان‌ها-سفری که با دانش آغاز و با عشق ادامه یافت.»



«بزرگ‌ترین میراث یک انسان، نه آنچه ساخته، بلکه آنچه داده است.»

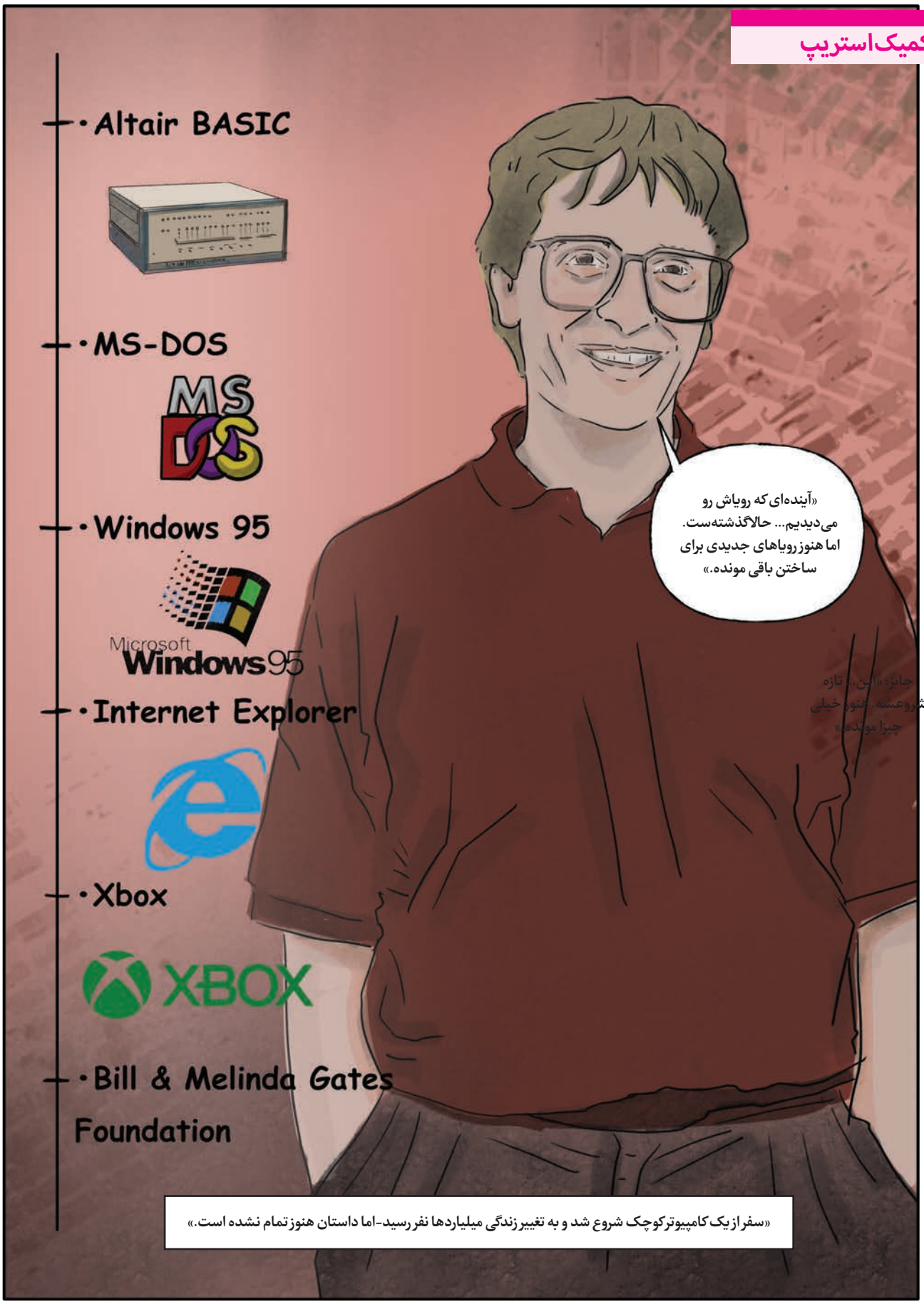
Altair BASIC
MS-DOS
Windows 95
Microsoft Windows95
Internet Explorer
Xbox
XBOX
Bill & Melinda Gates Foundation
«آینده‌ای که رویاش رو می‌دیدیم... حالاگذشته‌ست. اما هنوز رویاهای جدیدی برای ساختن باقی مونده.»
«سفر از یک کامپیوتر کوچک شروع شد و به تغییر زندگی میلیاردها نفر رسید-اما داستان هنوز تمام نشده است.»

چین؛ پیشران گذار سبز جهانی

انجمن ابتکار بازارهای پایدار چین، ۲۰۲۶

نگار رنجبریان
خبرنگار بخش فرهنگ

دومین دوره «انجمن ابتکار بازارهای پایدار چین» (Sustainable Markets Initiative China Forum) در اواخر ژوئن ۲۰۲۶ به صورت دعوتنامه‌ای و با همکاری مشترک ابتکار بازارهای پایدار و اتاق بازرگانی بین‌المللی چین (CCOIC) در پکن برگزار خواهد شد. انجمن ۲۰۲۶ به صورت همزمان با سومین نمایشگاه بین‌المللی زنجیره تأمین چین (CISCE) برگزار می‌شود و بر نقش رهبری چین در انرژی پاک تأکید دارد. در این نشست، میزگردی در حوزه‌های زنجیره‌های تأمین پایدار، کاهش گازهای گلخانه‌ای، برق‌رسانی، هوش مصنوعی و آینده اکتشافات هوافضا و فضا برگزار خواهد شد. اهمیت این انجمن در نقطه‌عطفی است که به عنوان گردهمایی سطح مدیران اجرایی چینی و بین‌المللی، تحت پرچم ابتکار بازارهای پایدار در خاک چین رقم می‌خورد. این رویداد پل جدیدی بین رهبران کسب‌وکار چینی و بین‌المللی ایجاد می‌کند و بستری بی‌نظیر برای گفت‌وگو و اقدام در زمینه نوآوری پایدار و همکاری جهانی فراهم می‌آورد. این انجمن با تصدیق نقش محوری چین در اقتصاد جهان، رهبری فزاینده آن در حوزه اقلیم و تنوع زیستی و ماهیت به هم پیوسته زنجیره‌های تأمین جهانی، فضایی ویژه برای همکاری برد-برد فرامرزی فراهم ساخته است. شرکت‌کنندگان بر این باورند که همکاری برد-برد در سراسر مرزها، صنایع، زنجیره‌های تأمین و امور مالی، جهان را در دستیابی به آینده‌ای پایدار تسریع می‌کند و گذار به اقتصاد پایدار را به بزرگ‌ترین داستان رشد این قرن تبدیل می‌سازد. علاوه بر این، انجمن چین نقطه اتکایی برای بسیج تریلیون‌ها دلار سرمایه خصوصی مورد نیاز برای تحقق آینده‌ای پایدار و شکوفایی نسل‌های آینده است. سابقه شورای چین (China Council) به سال ۲۰۲۱ بازمی‌گردد و در این مدت دستور کاری جدی و عملگرا را دنبال کرده‌است که اولویت‌های توسعه چین و نقش رو به رشد این کشور در حکمرانی اقتصادی و زیست‌محیطی جهانی را منعکس می‌کند. در مارس ۲۰۲۶، هیئتی متشکل از بیش از ۵۰ مدیرعامل چینی در نشست سالانه میزگردها و نمایشگاه «Terra Carta» که زیر نظر مستقیم پادشاه چارلز سوم در کاخ همپتون کورت برگزار شد، شرکت کردند. آن هیئت تأیید کرد که دور دوم فروم چین در ژوئن ۲۰۲۶ برگزار خواهد شد. از جمله نکات برجسته این نشست، اعلام آژانس فضایی اروپا مبنی بر حمل مأموریت فضایی ELSA-M (نخستین سرویس تجاری حذف ماهواره‌های قدیمی) با مهر تأیید «Astra Carta» ابتکار بازارهای پایدار بود. همچنین جان کری، وزیر خارجه اسبق ایالات متحده، به عنوان «قهرمان اقیانوس‌ها» برای ابتکار حفاظت از اقیانوس‌ها منصوب شد. در آن جلسه، گزارش کاری شورای چین برای سال ۲۰۲۴-۲۰۲۵ بررسی و درخواست عضویت بانک صنعت و تجارت چین (ICBC)، شرکت CNIC و گروه اردوس تصویب شد. همچنین وضعیت پیش‌روی فروم چین اطلاع‌رسانی شد و نمایندگان ۱۶ شرکت عضو، پیشنهاداتی در مورد اقدامات اقلیمی و همکاری در انتقال انرژی ارائه کردند.



مقامات برگزاری اعلام کردند که این ابتکار به دنبال «بسیج تریلیون‌ها دلار مورد نیاز برای دستیابی به آینده پایدار» است. در سال ۲۰۲۴، شورای چین اعلام کرد که بیش از ۲۰ تفاهم‌نامه (MoU) در جریان فروم ۲۰۲۶ برنامه‌ریزی شده است.

مروری بر SMI ۲۰۲۵

نخستین فروم ابتکار بازارهای پایدار چین (SMI China Forum) در ژوئیه ۲۰۲۵ در مرکز بین‌المللی نمایشگاه چین برگزار شد. موضوع این دوره با عنوان «همکاری در بازارهای پایدار برای توسعه با کیفیت بالا» (Jointly Building Sustainable Mar-kets for High-Quality Development) تعیین شد و بیش از ۳۰۰ نماینده از شرکت‌ها و مؤسسات داخلی و خارجی در آن حضور داشتند. گفتنی است در ۸ می ۲۰۲۵، نشست سالانه شورای چین در پکن برگزار شد و یو جیانلونگ، نایب رئیس شورای چین برای ترویج تجارت بین‌الملل (CCPIT) و رئیس شورای چین، و جنیفر جردن سیفی، مدیر اجرایی شورای جهانی، در این رویداد حضور داشتند. این انجمن که به عنوان نخستین گردهمایی سطح مدیران اجرایی چینی و بین‌المللی تحت پرچم ابتکار بازارهای پایدار در چین برگزار شد، میزبان چهره‌های شاخصی از جمله برنارد منسا (رئیس بین‌المللی بانک آمریکا)، اندرو فارست (رئیس اجرایی فورتسکیو)، گرگ جکسون (مدیر اجرایی اکتوپوس انرژی) و ژوئو چنگ‌ون (دبیر هیئت مدیره بانک چین) بود. گفت‌وگوهای میزگردی نیز موضوعات کلیدی مانند زنجیره‌های تأمین پایدار، کاهش انتشار کربن، هوش مصنوعی و آینده اکتشافات هوافضا را پوشش داد. امضای ۲۴ تفاهم‌نامه همکاری (MoU)، تصویب بسته تشویقی سرمایه‌گذاری و ایجاد «گروه کاری سیستم‌های سلامت» مهم‌ترین نتایج عملی این کنفرانس بود. پس از این رویداد، شورای چین در نوامبر ۲۰۲۵ در جریان نمایشگاه واردات چین، گام مهم دیگری برداشت و راه‌اندازی یک پروژه جدید برای تسریع گذار به سمت بخش سلامت خالص صفر را اعلام کرد. گروه کاری سیستم‌های سلامت شورای چین نیز در نمایشگاه واردات چین در نوامبر ۲۰۲۵ پیشرفت‌های قابل توجهی در زمینه زنجیره‌های تأمین دارویی و کربن‌زدایی خدمات درمانی به دست آورد. این گروه در مراسم ویژه‌ای که برای اعلام دستاوردهای خود برگزار کرد، پروژه «گواهی تحلیل الکترونیک (eCOA)» میان شرکت آسترازنکا، علی هلث و توزیع‌کنندگان را به بهره‌برداری رساند. این طرح با هدف تبدیل مستندات کاغذی فرایند توزیع دارو به فرمت الکترونیکی، علاوه بر کاهش چشمگیر مصرف کاغذ، زنجیره تأمین دارویی را به سمت کم‌کربن و پایدار سوق می‌دهد. هم‌زمانی آن، «گروه اقدام خدمات پزشکی» این شورا نیز با انتشار بیانیه‌ای رسمی آغاز به کار کرد و اعضایی همچون آسترازنکا، سانوفی، مرک و نوردیسک در آن مشارکت دارند. هدف کلی شورای چین در این راستا، ترویج آینده‌ای با آلایندگی صفر، مثبت‌بودن از نظر طبیعت و دربرگیرنده همه اقشار جامعه است.

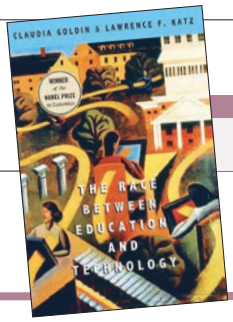

رقابت میان تحصیلات و فناوری

نویسندگان: کلودیا گُلدین و لارنس ف.کاتز

تاریخ انتشار: ۱ اکتبر ۲۰۰۸

در دهه‌های میانی قرن بیستم، اقتصاد آمریکا دوره‌ای از رشد فراگیر و کاهش چشمگیر نابرابری درآمدی را تجربه کرد. بسیاری از تحلیلگران این موفقیت را حاصل رشد بهروری یا ثبات پساجنگ می‌دانستند، اما شواهد تاریخی روایت دیگری را پیش می‌کشند؛ نوعی مسابقه مداوم میان دو نیروی عظیم. از یک سو، فناوری‌های نوین همواره تقاضا برای مهارت‌های بالاتر و نیروی کار آموزش‌دیده را افزایش می‌دهند. از سوی دیگر، نظام‌های آموزشی می‌توانند عرضه چنین نیروی ماهری را تأمین کنند. هرگاه سرعت گسترش آموزش از شتاب تغییرات فناورانه پیشی گرفته، نابرابری کاهش یافته و شکوفایی عمومی حاصل شده‌است. اما در دهه‌های پایانی قرن بیستم، این تعادل ظریف به هم خورد و پرسش محوری اقتصاددانان این شد: کدام یک از این دو رقیب، از دهه ۱۹۸۰ به این سو، از دیگری پیشی گرفته است؟ کتاب «رقابت میان تحصیلات و فناوری» که در سال ۲۰۰۸ منتشر شد، یکی از تأثیرگذارترین آثار در حوزه اقتصاد آموزش و نابرابری درآمدی است. این کتاب تحلیل تاریخی دقیقی از هم‌تکاملی سطح تحصیلات و ساختار دستمزدها در آمریکای قرن بیستم ارائه می‌دهد. در هشت دهه نخست این قرن، عرضه نیروی کار تحصیل‌کرده سریع‌تر از تقاضا افزایش یافت و در کنار مزیت‌های ساختاری نظام آموزشی آمریکا(مانند کنترل محلی، بودجه‌بندی عمومی، آموزش مختلط و جدایی دین از دولت)، منجر به کاهش نابرابری درآمدی و شکوفایی اقتصادی شد. اما از حدود سال ۱۹۸۰، این روند معکوس گردید و کاهش سرعت رشد عرضه تحصیلات در مقابل افزایش تقاضای ناشی از تغییرات فناورانه، به رشد بی‌سابقه شکاف درآمدی انجامید. نویسندگان کتاب، کلودیا گلدین (برنده نوبل اقتصاد ۲۰۲۳) و لارنس کاتز، دو اقتصاددان برجسته دانشگاه هاروارد هستند. آنها نشان می‌دهند که نوآوری‌هایی مانند برق‌رسانی و روش‌های تولید پیوسته، تقاضا برای نیروی کار ماهر را افزایش داده و این در حالی است که نظام آموزشی آمریکا پس از دهه ۱۹۷۰ نتوانسته پاسخگوی این تقاضا باشد. این اثر که در مجلات معتبری چون «Journal of Economic Literature» به عنوان «دستاوردی تاریخی» توصیف شده، با وجود تحسین همگانی، با نقدهایی نیز مواجه شده است. آرنولد کلینگ و جان مریفیلد بر این باورند که کتاب به جای مهارت‌های واقعی، صرفاً بر سال‌های تحصیل متمرکز شده و دوره‌بندی زمانی آن، رشد بهروری سال‌های ۱۹۹۰-۲۰۰۵ را پنهان می‌کند، امری که نشان می‌دهد سرعت تغییرات فناوری بیش از کندی رشد آموزش اهمیت دارد. به هر روی، «رقابت میان تحصیلات و فناوری» با روایت مستند و تأمل‌برانگیز خود، به مرجعی بی‌بدیل برای درک معمای نابرابری در عصر دیجیتال تبدیل شده‌است.

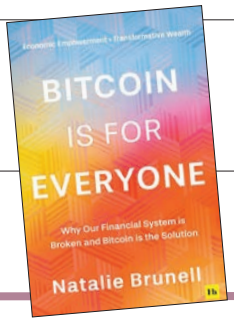

بیت‌کوین برای همه است

نویسنده: ناتالی برونل

تاریخ انتشار: ۱۸ نوامبر ۲۰۲۵

طی یک دهه و نیم گذشته، زمزمه‌های شکست سیستم مالی جهانی، به فریادی بلند تبدیل شده‌اند. هزینه مسکن، شهریه دانشگاه‌ها و حتی قیمت مواد غذایی با سرعتی سرسام‌آور افزایش یافته‌اند، در حالی که دستمزدها درجا می‌زنند. بحران مالی ۲۰۰۸، که میلیون‌ها خانواده را غافلگیر کرد، بسیاری را به این پرسش اساسی رساند که ریشه این نابسامانی کجاست. پاسخ در قالب مفهومی نسبتاً تازه ارائه شد: نظام پولی مبتنی بر ارز فیات، ذاتاً دچار نقصی ساختاری است. در این میان، بیت‌کوین به‌عنوان جایگزینی بالقوه مطرح شد تا شاید بتواند از تورم مزمن و سقوط قدرت خرید مردم جلوگیری کند. با این حال، شکاف عمیق بین مفاهیم انتزاعی اقتصاد و تجربه روزمره مردم، همچنان پابرجا مانده‌است. کتاب ناتالی برونل دقیقاً همین خلأ را هدف گرفته‌است؛ تلاش برای بازگرداندن حس عاملیت (agency) به افرادی که خود را قربانی یک سیستم شکست‌خورده می‌بینند. ناتالی برونل، روزنامه‌گر برنده جایزه‌ی مامی و مجری پادکست موفق «Coin Stories»، تازه‌ترین اثر خود با عنوان «بیت‌کوین برای همه است: چرا سیستم مالی ما شکست خورده و بیت‌کوین راه‌حل است» را در نوامبر ۲۰۲۵ منتشر کرده‌است. برونل که خود یک مهاجر لهستانی است، بحران مالی ۲۰۰۸ را نقطه عطف زندگی حرفه‌ای خود می‌داند؛ تجربه‌ای که به قول خودش، یک دهه طول کشید تا ریشه مشکلات اجتماعی و اقتصادی را در تورم پنهان ارزهای فیات تشخیص دهد. کتاب او با لحنی روایی و دور از اصطلاحات فنیِ دست‌وپاگیر، تلاش می‌کند تا نشان دهد چرا سقف محدود ۲۱ میلیون واحدی بیت‌کوین و مکانیسم اجماع اثبات کار (Proof-of-Work) می‌توانند جایگزینی برای سیستم معیوب پول رایج باشند. این کتاب به‌سرعت تحسین چهره‌های مطرحی مانند مایکل سیلور و لین آلدن را برانگیخت. اگرچه برخی منتقدان معتقدند که کتاب برونل بیش‌ازحد شبیه به سایر کتاب‌های مقدماتی بیت‌کوین است و نوآوری تحلیلی خاصی به آن اضافه نمی‌کند، با این حال اذعان دارند که آثاری مانند این کتاب، برای پایین آوردن «موانع روانی و فرهنگی» مخاطبان عام و جدی گرفته شدن بیت‌کوین در روایت‌های رسانه‌ای سنتی، نقشی حیاتی ایفا می‌کنند. آنچه کتاب برونل را از یک جزوه آموزشی صرف جدا می‌کند، داستان شخصی و امید او برای معماری آینده‌ای عادلانه‌تر است. او به‌صراحت تأکید دارد که هدفش تغییر «رابطه ما با پول» است، نه صرفاً ارائه یک استراتژی سرمایه‌گذاری. هرچند ممکن است این کتاب از عمق فنی کافی برای تحلیل‌گران حرفه‌ای اقتصاد پولی بی‌بهره باشد، اما بدون شک دریچه‌ای گیرا و دلسوزانه به روی تازه‌واردانی می‌گشاید که مشتاق فهمیدن چرایی فروپاشی اعتمادشان به نظم اقتصادی قدیمی هستند.

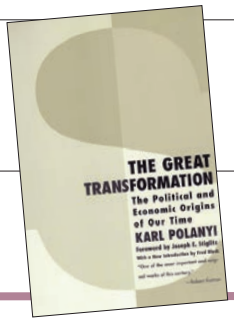

دگرگونی بزرگ

نویسنده: کارل پولانی

تاریخ انتشار: ۱۹۴۴

با وجود شعار «دست نامرئی» که وعده سامانی خودبسنده می‌داد، قرن نوزدهم با فجایع انسانی و فروپاشی‌های سیاسی متعددی به پایان رسید. دو جنگ جهانی و افسردگی بزرگ، نقاب از چهره آرمانشهر بازار خودتنظیم برداشتند. این نظام اقتصادی که از انقلاب صنعتی سرچشمه گرفته بود، سعی کرد اقتصاد را کاملاً از جامعه و سیاست جدا کند؛ همان چیزی که بعدها «ریشه‌کنی» یا «بریدگی از بستر اجتماعی» نام گرفت. به این ترتیب، همه قوانین بازی را به نفع سود و زیانِ ناب تغییر داد. اما دیری نپایید که جامعه واکنش نشان داد. مردم برای حفظ خود در برابر سه چیز که «کالای ساختگی» نامیده می‌شوند، یعنی نیروی کار انسانی، زمین و پول، دست به جنبشی مقابله‌ای زدند تا دوباره اقتصاد را با قوانین و اخلاقیات مهار کنند. این همان «جنبش دوگانه‌ای» (Double Movement) است که مسیر تاریخ سرمایه‌داری را رقم زد؛ نیرویی که همچون آونگی میان افراط در آزادی بازار و افراط در حمایت‌های دولتی در نوسان است.

کارل پولانی، اقتصاددان سیاسی مجارستانی‌تبار که خود از آشوب‌های فاشیستی دهه ۱۹۳۰ گریخته بود، این روایت تاریخی را در اثر ماندگار خود با عنوان «دگرگونی بزرگ: ریشه‌های سیاسی و اقتصادی زمانه ما» که در سال ۲۰۰۱ تجدید چاپ شد، به تصویر کشیده است. پولانی که این کتاب را در تبعید در انگلستان و آمریکا در خلال جنگ جهانی دوم به پایان رساند، وظیفه خود را تبیین ریزش‌های تمدن لیبرال قرن نوزدهمی قرار داد. او معتقد بود بازار خودتنظیم، برخلاف بازارهای ساده مبادله‌ای، یک اتوپیای محض است و طبیعت انسان را فدای مکانیسم قیمت‌ها می‌کند. تأثیرگذاری این اثر به‌حدی است که چارلز کیندلبرگر، اقتصاددان برجسته، در توصیف سرسختی آن گفته است: «برخی کتاب‌ها حاضر نیستند از میان بروند. آنها از آب بیرون زده می‌شوند، اما دوباره روی آب شناور می‌مانند». منتقدانی مانند سانتی هجبیو و دیردر مک‌کلاسکی، پولانی را به «تاریخ‌نگاری کهنه و ساده‌انگارانه» و تلاش برای «همه‌چیز یا هیچ» دیدن بازار آزاد متهم می‌کنند و او را به روش‌شناسی نئوکلاسیکی‌ای متهم می‌کنند که خود به دنبال نقد آن بوده است. صرف نظر از این نقدها، «دگرگونی بزرگ» همچنان چارچوبی حیاتی برای درک بحران‌های معاصر فراهم می‌کند؛ از بحران مالی ۲۰۰۸ تا ظهور پوپولیسم و بازگشت قدرت‌های اقتدارگرا، که همگی را می‌توان واکنش‌هایی به افراط‌های بنیادگرایی بازار در دهه‌های اخیر دانست.

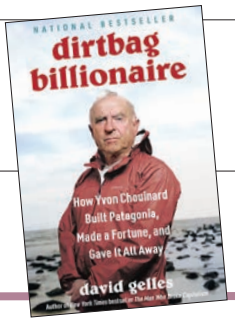

میلیاردر پَست

نویسنده: دیوید گِلس

تاریخ انتشار: ۹ سپتامبر ۲۰۲۵

در روزگاری که نظام سرمایه‌داری سودمحور به پیچیدگی روزافزونی می‌رسد، روایت یک کارآفرین که در مسیری متعارض گام برمی‌دارد، هم شگفت‌انگیز است و هم الهام‌بخش. فردی که هرگز آرزوی ثروتمند شدن نداشت، از مدیران اجرایی به‌کلی بیزار بود و روزی را که نامش در فهرست فوربس قرار گرفت یکی از بدترین روزهای زندگی‌اش توصیف کرد، با بنیان‌گذاری شرکتی به ارزش میلیاردها دلار به یکی از متناقض‌ترین شخصیت‌های اقتصاد معاصر تبدیل شد. او تصمیم گرفت کسب‌وکاری را رهبری کند که سود را فدای ارزش‌های زیست‌محیطی و انسانی می‌کند. نقطه اوج این روایت زمانی رخ می‌دهد که بنیان‌گذار، تمام دارایی خود را نه از طریق فروش، که از طریق انتقال به یک تراست غیرانتفاعی با هدف مبارزه با بحران اقلیمی واگذار می‌کند. این الگوی بی‌نظیر از سیاست حاکمیت شرکتی، این پرسش را در ذهن باقی می‌گذارد که آیا ارزش‌آفرینی اجتماعی واقعاً می‌تواند با منافع اقتصادی درآمیزد و الگویی تازه از سرمایه‌داری خلق کند. «میلیاردر پَست» روایتی است از این‌که ثروتمندترین مردمان، گاهی همان کسانی‌اند که هرگز آرزوی ثروتمندشدن نداشتند.

دیوید گلس، روزنامه‌نگار برجسته تایمز در تیم اقلیم و نویسنده پرفروش نیویورک تایمز، ماه‌ها ایوان شوینارد، بنیان‌گذار شرکت پاتاگونیا را در سفرهایش از رودخانه اسنک در وایومینگ تا قله‌های پاتاگونیا دنبال کرده‌است تا بتواند آخرین اثر خود به نام «میلیاردر پَست» (Dirt-bag Billionaire) را در سال ۲۰۲۵ منتشر کند. گلس ماجرای کسی را روایت می‌کند که از نوجوانی و با جعل وسایل صخره‌نوردی شروع کرد، مسیر عجیبی را در دنیای تجارت طی نمود و در نهایت مالک شرکتی شد که در کنار کیفیت محصولات، به دلیل رفتار مسئولانه با محیط‌زیست به عنوان یکی از معتبرترین برندهای آمریکا انتخاب می‌شود؛ شرکتی که از قدرالسهم بازار خود به رقبا می‌دهد تا مصرف آفت‌کش‌ها در سراسر صنعت کاهش یابد. به انتخاب فایننشال تایمز، این کتاب در زمره بهترین کتاب‌های تجاری سال ۲۰۲۵ طبقه‌بندی شده‌است. برخی از منتقدان نیز تفاوت رویکرد شوینارد با جک ولچ، مدیرعامل افسانه‌ای «جی‌ای» را نمونه کاملی از روایت‌های ضدسرمایه‌داری معاصر قلمداد می‌کنند. کتاب «میلیاردر پَست» را به جرأت می‌توان نقطه شروعی برای بازتعریف مفهوم موفقیت در کسب‌وکار دانست و از معدود آثاری به شمار آورد که نشان می‌دهد ثروت‌آفرینی درباره محافظت از سیاره‌ای است که همگی روی آن زندگی می‌کنیم، نه‌فقط انباشت سرمایه.



مارجین کال

کارگردان: جی. سی. چاندور

محصول سال: ۲۰۱۱

تابستان ۲۰۰۸ بود و آمریکا هنوز در توهم رفاه بی‌کران به سر می‌برد. بازار سهام رکورد می‌زد، وام مسکن آسان به نظر می‌رسید و کمتر کسی زلزله‌ای را پیش‌بینی می‌کرد که چند ماه بعد تمام این خوشی‌ها را با خود برد. اما پشت این نمای آرام، چیزی در حال پوسیدن بود؛ ساختاری بر پایه‌ی بدهی و اعتبار که ریاضیاتش از همان ابتدا درست نبود.

داستان در یک مؤسسه سرمایه‌گذاری در وال‌استریت آغاز می‌شود. روزی که ۸۰ درصد کارکنان تعدیل می‌شوند، یکی از قربانیان، تحلیلگر ریسک، چیزی را در کامپیوتر خود محاسبه کرده که نمی‌تواند نادیده بگیرد. او فلش موری را به همکار جوانش می‌دهد و همین ساعاتی بعد، جوانکی تازه‌کار رقمی را کشف می‌کند که هرآن ممکن است کل سیستم را منهدم کند. آنچه در ادامه می‌آید، شبی است بی‌پایان: دو مدیر، یک معاون، یک مدیرعامل و در نهایت یک هلیکوپتر که غول داستان، «جان تالد» (با بازی جرمی آیرونز)، را با خود به بالای ساختمان می‌آورد. حالا سوال آن‌ها دیگر «چطور نجات پیدا کنیم؟» نیست؛ سوال این است: «چطور می‌توان قبل از غرق‌شدن، بار را روی دوش دیگران بیندازیم؟»

اگر «مارجین کال» را فقط با روایت داستان و بدون ذکر نام بازیگرانش معرفی کنیم، نیمی از حقیقت را نگفته‌ایم؛ کوین اسپیسی در نقش مدیر میانی‌ای که به اصولش شک کرده، دمی مور به عنوان مدیر ریسک سرد و بی‌احساس، پل بتانی در نقش معامله‌گری خشن و بی‌پروا، و در رأس همه جرمی آیرونز قرار دارد با آن نگاه یخی و دیالوگ‌های بی‌رحمانه‌ای مانند: «سه راه برای موفقیت در امور مالی وجود دارد: اولین باش، باهوش‌تر باش، یا تقلب کن.»

«مارجین کال» در تحلیل نهایی نه یک اتهام، بلکه یک معمای اخلاقی است. شاید بزرگ‌ترین پیروزی این فیلم این است که تا به امروز، یعنی نزدیک به یک دهه و نیم پس از اکران، همچنان توسط تحلیلگران مالی در لندن و نیویورک تماشا می‌شود؛ آن‌ها که می‌گویند هیچ فیلم دیگری واقعیتِ این حرفه را این طور برهنه نساخته‌است. در سال‌هایی که بارها و بارها بحران‌های تازه، از سقوط بانک سیلیکون ولی گرفته تا نوسانات اخیر بازار، ثابت می‌کند گذشته هیچ وقت تکرار نمی‌شود اما ساختارش کمترین تغییر را نکرده، شاید دیدن این فیلم بیش از هر زمان دیگری ضرورت داشته باشد.

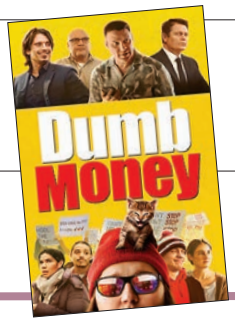

پول احمقانه

کارگردان: کریگ گیلسپی

محصول سال: ۲۰۲۳

بازارهای مالی همیشه عرصه قدرت سرمایه‌های کلان بوده‌اند؛ جایی که افراد عادی معمولاً نقش تماشاگر را دارند. اما در ژانویه ۲۰۲۱، گروهی از سرمایه‌گذاران خُرد در انجمنی ساده در ردیت تصمیم گرفتند قواعد بازی را تغییر دهند و نشان دهند که حتی پول احمقانه هم گاهی می‌تواند قوی‌ترین بازیکنان وال‌استریت را به زانو درآورد. «پول احمقانه» روایت همین قیام دیجیتالی غیرمنتظره‌است.

کمی پس از آنکه جهان از بحران مالی ۲۰۰۸ فاصله گرفت، کریگ گیلسپی، کارگردان فیلم «من، تونیا»، سراغ داستان حقیقی دیگری رفت؛ صعود عجیب سهام فروشگاه ویدئویی ورشکسته‌ای به نام گیم‌استاپ در ژانویه ۲۰۲۱. این فیلم که اقتباسی از کتاب «شبکه ضداجتماعی» بن مزریچ است، ماجرای کیت گیل (با بازی پل دِینو) را روایت می‌کند؛ تحلیل‌گر مالی که با نام «رورینگ کیتی» در یوتیوب و ردیت، ده‌ها هزار نفر را تشویق به خرید سهام گیم‌استاپ می‌کند. در سوی مقابل، صندوق‌های تامینی بزرگی قرار دارند که میلیاردها دلار روی سقوط ارزش این شرکت شرط بسته بودند. آنچه در ادامه رخ می‌دهد، جنگی تمام‌عیار است؛ یک طرف، خرده‌پاهایی که بورس را کازینو می‌دانند، و طرف دیگر، غول‌هایی که عادت نداشتند در برابر این افراد معمولی ببازند.

«Dumb Money» نخستین اکران جهانی خود را در جشنواره فیلم تورنتو در سپتامبر ۲۰۲۳ تجربه کرد و تا هفته‌ها در محافل سینمایی مورد توجه بود. هرچند فیلم در رقابت‌های اسکار حضور نیافت، اما منتقدان آن را شایسته ورود به رقابت بهترین فیلمنامه اقتباسی و جایزه انجمن بازیگران برای بهترین گروه بازیگران می‌دانستند.

منتقدان درباره این فیلم نظرات نسبتاً مثبتی داشته‌اند. نشریه «هالیوود ریپورتر» بازی پل دِینو را در نقش شخصیتی عجیب و مصمم، باورنکردنی توصیف کرده و «نیویورک تایمز» آن را روایتی پرانرژی از ماجرایی به غایت بی‌نهایت پیچیده خوانده است. برخی نیز فیلم را ادامه‌دهنده راه «بازی بزرگ» در حوزه سینمای اقتصاد و یک موفقیت شورانگیز توصیف کرده‌اند.

«پول احمقانه» شاید تمام عمق و تحلیل یک مستند چندساعته را نداشته باشد، اما ارزش اصلی آن در این است که آن مقطع تاریخی و حیرت‌آور را در قالبی باورپذیر و سرگرم‌کننده به تصویر می‌کشد. سوال اصلی فیلم همان بحرانی است که امروز هم بی‌پاسخ مانده: آیا بازارهای مالی واقعاً ابزاری برای فرصت برابر همه است، یا کازینویی که فقط شماری معدود قوانینش را می‌دانند؟



رشدینو پلاس

گفت‌وگو در مسیر رشد

پادکست «رشدینو پلاس» یک رسانه مستقل در حوزه اقتصاد، کسب‌وکار، مارکتینگ و استارت‌آپ است که به‌جای گفت‌وگو با افراد معمولی، سراغ کسانی می‌رود که با تصمیمات بزرگ و تجربه‌های واقعی، مسیر موفقیت خود را ساخته‌اند. این پادکست که از بخش «مهمانینو» در رشدینوی کلاسیک شکل گرفته، حالا به شکلی عمیق‌تر و مستقل‌تر، یک پنجره به ذهن مدیران عامل، مشاوران مالی برجسته، سرمایه‌گذاران و بازیگران اصلی اقتصاد نوین ایران باز می‌کند.

هر قسمت از رشـــدینو پلاس با دغدغه‌های واقعی آغاز و به ابزارهایی ختم می‌شود که به مخاطب کمک می‌کند تصمیمات بهتری بگیرد و حرفه‌ای‌تر فکر کند. این محتوا برای جوانان، بنیان‌گذاران استارت‌آپ، کارآفرینان، مدیران مارکتینگ و هر فردی که به دنبال یادگیری عملی و رشـــد فردی و شغلی اســـت، طراحی شده اســـت. گفت‌وگوها علاوه بر نســـخه صوتی، به صورت تصویری در کانال یوتیوب رشـــدینو پلاس نیز منتشر می‌شود تا تجربه یک رســـانه شـــنیداری و دیداری را فراهم کند. رشدینو پلاس جایی است برای کسانی که به موفقیت فکر می‌کنند و به دنبال درک واقعی از مسیر رشد در دنیای مدرن کسب‌وکار هستند.

اپیزودهای پیشنهادی



اپیزود ۲۹ - داوود نظیری‌زاده و مسیر تعامل ایران و آلمان

در بیست‌ونهمین قسمت از پادکست «رشـــدینو پلاس»، شنونده گفت‌وگویی عمیق و بی‌واسطه با داوود نظری‌زاده، نماینده اقتصاد آلمان در ایران و متخصص توسعه کسب‌وکارهای ایرانی در بازار اروپا هستیم. او که برای دستاوردهای بین‌المللی‌اش موفق به دریافت تقدیرنامه از آنگلا مرکل، صدراعظم اسبق آلمان شده، در این اپیزود روایتی واقعی از مسیر حرفه‌ای خود ارائه می‌دهد. این قسمت از پادکست به تعاملات پیچیده اقتصادی میان ایران و آلمان می‌پردازد. نظری‌زاده از فرصت‌ها و موانع ورود شرکت‌های ایرانی به بازار آلمان سخن می‌گوید، تفاوت‌های فرهنگ کاری و اقتصادی دو کشور را تحلیل می‌کند و راهکارهای عملی برای رشـــد برندهای ایرانی در بســـتر اقتصاد اروپـــا ارائه می‌دهد. این اپیزود برای مدیران ارشـــد، بنیان‌گذاران استارت‌آپ، کارآفرینان بین‌المللی و تمام کسانی که به دنبال درک واقعی از اقتصاد جهانی و جایگاه ایران در آن هستند، منبعی ارزشمند و الهام‌بخش محسوب می‌شود.



اپیزود ۱۹ - علی امیری، از ناگفته‌های ساخت اولین پرداخت‌یار ایران

اپیزود نوزدهم از پادکســـت «رشـــدینو پلاس»، با عنوان «Zarinpal Uncovered»، روایتی شنیدنی از پشت‌پرده شکل‌گیری اولین پرداخت‌یار ایران را روایت می‌کند. در این قسمت، علی امیری، هم‌بنیان‌گذار و رئیس هیئت‌مدیره زرین‌پال، مهمان اســـت و از ناگفته‌های ساخت این ابربرندِ تاثیرگذارِ حوزه فین‌تک می‌گوید. زرین‌پال به عنوان اولین پرداخت‌یار کشـــور، نقشی کلیدی در ساخت زیرساخت‌های پرداختِ آنلاین ایران داشته و مسیر انجام تراکنش‌های اینترنتی را برای میلیون‌ها کسب‌وکار و کاربر ساده‌تر، امن‌تر و قابل‌اعتمادتر کرده است. اما رسیدن به چنین جایگاهی، مسیری پر از چالش داشته است. گفت‌وگوی پیش رو، داستان آن روزهای نخست و تصمیمات سرنوشت‌سازی است که این استارت‌آپ را به یکی از ماندگارترین برندهای فین‌تک ایران تبدیل کرد. طی این مکالمه صمیمانه، مخاطب با اولین تجربه‌ها، اولین سرورها و اولین قدم‌های زرین‌پال آشنا می‌شود و می‌شنود که چگونه تمرکز بر توسعه ویژگی‌های خاص (فیچر)، جای خود را به هزینه‌های سنگین بازاریابی داده است. این اپیزود برای علاقه‌مندان به حوزه فین‌تک، کارآفرینی و همه کسانی که به دنبال شنیدن داستان‌های واقعی موفقیت هستند، منبعی الهام‌بخش و تماشایی خواهد بود.



اپیزود ۱۷ - دو دهه تجربه هاستینگ با پارس هاست و سرور پارس

بازار هاستینگ ایران در دو دهه گذشته چه تحولاتی را از سر گذرانده است؟ اپیزود هفدهم پادکست «رشدینو پلاس» با عنوان «دو دهه تجربه هاستینگ با پارس‌هاست و سرور پارس»، سفری شنیدنی به فراز و نشیب‌های این صنعت حیاتی است. در این قسمت، علیرضا کتابی، مدیر اجرایی باسابقه این دو مجموعه، از پشت‌پرده یک حضور بیست‌ساله در بازار پررقابت و پرچالش زیرساخت وب ایران می‌گوید. این گفت‌وگو که با نگاهی متفاوت از جنس اعداد و ارقام و تجربه‌های مدیریتی روایت می‌شود، به واکاوی چرایی ماندگاری پارس‌هاست در بازاری شلوغ و پرنوسان می‌پردازد. همچنین از تفاوت بنیادین انتظارات و رفتار کاربران ایرانی در دهه هشتاد تا امروز می‌گوید و چشم‌اندازی پیش روی آینده زیرساخت‌های اینترنت ایران ترســـیم می‌کند. این قسمت، فراتر از یک گفت‌وگوی فنی، منبعی غنی از درس‌های عملی برای فعالان حوزه فناوری، صاحبان کسب‌وکارهای دیجیتال و هرکسی است که به ریشه‌های رشد و ماندگاری در بازار علاقه دارد.

پرونده
بررسی تحلیلی مسائل روز اقتصاد ایران

مأموریت نجات اقتصاد ایران

اعضای هیئت نمایندگان اتاق تهران و فعالان اقتصادی راهکارهایی برای مدیریت اقتصاد در دوران جنگ و پساجنگ ارائه دادند



رمز تاب‌آوری در محاصره و جنگ

آینده‌نگر ابعاد آسیب جنگ به صنایع را بررسی می‌کند؟

مریم بابایی
پژوهشگر اقتصادی

بنگاه‌هـــای اقتصـــادی کشـــور در شـــرایط جنگی و محدودیت‌های ناشـــی از تحریم و محاصره دریایی در تکاپو برای بقا هستند. در حالی که پیش از آغاز جنگ نیز تولید و صنعت، با چالش‌های ســـاختاری همچون بی‌ثباتی، تورم مزمن، کمبود نقدینگی، نوســـانات نرخ ارز و ناترازی انرژی روبه‌رو بود، در دو ماه گذشته جنگ، تهدید جنگ، محاصره دریایی و آسیب به زیرساخت‌های تولیدی و صنعتی، بنگاه‌ها را وارد فاز جدیدی از تکاپو برای بقا کرده اســـت. خســـارت جنگ به صنایع مادر همچون فولاد و آثار دومینووار آن بر سایر صنایع و بازار عرضه و تقاضا، در کنار اختلال در زنجیره تامین و محدودیت‌های لجستیکی و حمل و نقل، ریسک فعالیت بنگاه‌ها را بیش از پیش افزایش و توان تاب‌آوری را به حداقل رسانده است. کاهش ظرفیت عملیاتی بنگاه‌ها، افزایش قیمت نهاده‌ها و هزینه تمام شده، بی‌ثباتی و کاهش شفافیت معاملات، از جمله تبعات آسیب به صنایع زیربنایی است.

اما آنچه صنعت و بنگاه‌های ایران از پیش از جنگ نیز با آن روبه‌رو بودند و در حال حاضر تشدید شده است، بی‌ثباتی و غلبه نااطمینانی بر فضای اقتصادی است. نااطمینانی اقتصادی باعث می‌شود صنعت از حالت توسعه‌محور به حالت تدافعی و بقامحور تغییر کند. کاهش ســـرمایه‌گذاری، کاهش تولید و احتیاط در ظرفیت، افزایش هزینه تأمین مالی، اختلال در زنجیره تأمین، افزایش هزینه‌های احتیاطی، کاهش اشتغال یا عدم استخدام، کاهش نوآوری، اختلال در صادرات و بازارهای خارجی و نهایتاً افت رشـــد صنعتی از مهم‌ترین تبعات این فضای نااطمینانی در بخش صنعت است که با تحمیل شرایط جنگی تشدید شده است.

به طور کلی بنگاه‌های اقتصادی در شرایط جنگی با دو دسته اصلی ریسک روبه‌رو هستند: ریسک‌های عملیاتی و ریسک‌های مالی. کاهش ریسک بنگاه‌ها در شرایط جنگی نیازمند مدیریت فعال و انعطاف‌پذیری بالاســـت. در این فضا هدف اصلی بنگاه از حداکثرسازی ســـود به سمت بقای پایدار تغییر می‌کند. در این وضعیت تنوع‌بخشی به زنجیره تأمین اولویت پیدا می‌کند. بنگاه‌ها در این شرایط نیازمند تعامل فعال با دولت و نهادهای تنظیم‌گر هستند. مدیریت اقتصادی نیز در شرایط تحریم و جنگی نیازمند انعطاف‌پذیری، اولویت‌بندی شدید منابع و هماهنگی کامل بین نهادها است. تأمین نیازهای حیاتی مردم (غذا، انرژی، دارو)، پشتیبانی مالی و لجستیکی، مدیریت تورم و تضمین تاب‌آوری بلندمدت اقتصاد از چارچوب‌های اصلی حکمرانی اقتصادی در شرایط تحریم و محدودیت جنگی است.

در حال حاضر و در مســـیر بازسازی خسارات ناشـــی از جنگ بنگاه‌ها با کمبود جدی نقدینگی و محدودیت منابع مالی در شرایط کمبود مواد اولیه، کاهش تولید و افت فروش روبه‌رو هســـتند. در راستای بازســـازی اقتصاد و صنایع پس از جنگ ضروری است کاهش تصدی‌گری دولت، تسهیل و تقویت مشارکت بخش خصوصی، بهبود محیط کسب و کار، به حداقل رساندن ریسک‌های سرمایه‌گذاری، حذف بوروکراسی و قوانین و بخشنامه‌های زائد، سیاست‌های تجاری تسهیل‌گرانه، تخصیص خطوط اعتباری هدفمند، در اولویت سیاستگذار قرار گیرد.

تبعات آسیب جنگ به صنایع کلیدی

براساس مطالعه صورت گرفته از سوی معاونت مطالعات اقتصادی و آینده‌پژوهی اتاق بازرگانی تهران، حملات نظامی به زیرســـاخت‌های کلیدی صنعت فولاد کشور این بخش را با یک شوک ساختاری و شبکه‌ای مواجه کرده است. برآوردها این بررسی نشان می‌دهد اختلال ایجادشده در این واحدها، منجر به کاهش حدود ۱۰میلیون تن ظرفیت تولید سالانه شده که معادل ۲۵ تا ۳۰ درصد ظرفیت تولید فولاد کشور است. پیامدهای این شوک در سطوح مختلف اقتصادی قابل توجه اســـت. در سطح کلان، کاهش ظرفیت صادراتی (با توجه به صـــادرات حدود ۱۰.۸ میلیون تنی ایران در بـــازار جهانی) می‌تواند به تضعیف تراز ارزی و کاهش منابع ارزی کشور منجر شود.

در سطح بازار داخلی، کاهش عرضه فولاد موجب افزایش قیمت نهاده‌ها و شکل‌گیری تورم فشار هزینه در صنایع وابسته مانند ساختمان و خودروسازی خواهد شد. همچنین، به دلیل وابستگی گسترده زنجیره تولید، این اختلال می‌تواند به ایجاد کمبود در بازار، افزایش قیمت کالاهای نهایی و کاهش قدرت خرید خانوارها منجر شود. از طرفی اختلال در صنعت فولاد فشار مضاعفی بر نرخ بیکاری کشور وارد کرده و پیامدهای اقتصادی اجتماعی قابل توجهی از جمله کاهش رفاه خانوارها؛ افزایش نابرابری و تشدید نااطمینانی اقتصادی دارد.

بررســـی معاونت مطالعات اقتصادی و آینده پژوهی اتـــاق بازرگانی تهران از پیامدهای سناریوی اختلال در تولید و عرضه ورق فولادی در اثر وقوع جنگ و آسیب به زیرساخت‌های کلیدی تولیدی کشـــور، به‌ویژه واحدهای بزرگ فولادی و اثرات آن بر صنعت لوازم خانگی نیز نشان می‌دهد در صورت تحقق این سناریو، صنعت لوازم خانگی وارد وضعیت «بحران عملیاتی شدید» می‌شود؛ به‌طوری‌که تولید متوقف نمی‌شود، اما ظرفیت عملیاتی به‌صورت همزمان بین ۲۰ تا ۴۰ درصد کاهش می‌یابد. این کاهش ناشی از افت تقاضا نیست، بلکه نتیجه محدودیت در تأمین ورق فولادی و افزایش نااطمینانی در دسترســـی به آن است. همزمان، قیمت این نهـــاده در بازار داخلی به دلیل کاهش عرضه و افزایش رقابت، در بازه ۵۰ تا ۱۰۰ درصد افزایش یافته و فشـــار جدی بر هزینه تولید وارد می‌کند. اثر بحران در سطح بنگاه‌ها نامتقارن است؛ بنگاه‌های بزرگ عمدتاً با کاهش نسبی ظرفیت و افزایش هزینه مواجه می‌شـــوند، در حالی که بنگاه‌های کوچک و متوسط به دلیل محدودیت نقدینگی با کاهش شـــدید تولید و حتی توقف خطوط روبه‌رو هستند. در نتیجه، ساختار صنعت به سمت دوگانگی میان تداوم محدود تولید در بنگاه‌های بزرگ و اختلال شدید در بنگاه‌های کوچک و متوسط حرکت می‌کند. در بازار نهاده‌ها، کاهش عرضه ورق فولادی موجب اختلال در توزیع، افزایش رفتارهای غیرشفاف، چندنرخی شدن بازار و کاهش پیش‌بینی‌پذیری در زنجیره تأمین می‌شود. این وضعیت علاوه بر افزایش هزینه‌های مبادله، برنامه‌ریزی تولید را دشوار کرده و کارایی کل نظام تولید را کاهش می‌دهد. از منظر اشتغال، برآورد می‌شود ۱۰ تا ۲۵ درصد نیروی کار در معرض کاهش ساعات کاری، توقف موقت یا تعدیل قرار گیرند؛ اثری تدریجی که در بنگاه‌های کوچک و متوســـط شدیدتر است و در صورت تداوم بحران می‌تواند به تضعیف پایدار اشتغال صنعتی منجر شود. در سطح کلان، بحران صرفاً کمبود نهاده نیست، بلکه یک اختلال زنجیره‌ای چندلایه است که همزمان عرضه، هزینه و تقاضا را تحت تأثیر قرار می‌دهد و از طریق یک فرآیند بازخوردی، شدت خود را تشدید می‌کند.

بررســـی خسارات ناشی از جنگ به صنعت پتروشـــیمی نیز نشان می‌دهد حملات هدفمند نیمه فروردین ۱۴۰۵ به سه مجتمع یوتیلیتی متمرکز در عسلویه و ماهشهر، نه یک آسیب پراکنده، بلکه اختلال وسیع در سیستم مرکزی صنعت بود. با از کار افتادن تأسیســـاتی که ۳,۱۲۹ مگاوات برق و ۵,۷۸۳ تن بخار در ســـاعت تولید می‌کردند، ۷۵ درصد از ظرفیت اسمی کشور بدون آنکه حتی یک راکتور تخریب شود، از مدار خارج شد

چارچوب مدیریت اقتصادی در شرایط جنگی

مرکز پژوهش‌های اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشـــاورزی ایران در گزارشی با عنوان «مدیریت اقتصادی در شـــرایط جنگی» با یادآوری اینکه اقتصاد یک کشور در شرایط جنگی با مجموعه‌ای از اختلالات همزمان در حوزه‌های مالی، تولیدی، نهادی و اجتماعی مواجه می‌شود، اقدامات اقتصادی در مرحله مدیریت بحران جنگ را در چهار حوزه اصلی



اتاق تهران در روزهای ابتدایی جنگ رمضان، ویژه‌نامه‌ای با عنوان «نسخه سخت‌جانی بیشتر» که راهنمایی کاربردی برای تاب‌آوری بنگاه‌های اقتصادی است منتشر کرد.

شـــامل «حفظ مدیریت اقتصاد کلان و تداوم عملکـــرد دولت»، «حمایت از خانوارهای آسیب‌پذیر»، «حفظ و بازگرداندن خدمات زیرساختی حیاتی» و «حفظ ظرفیت تولیدی اقتصاد» قابل دسته‌بندی دانست.

این گزارش در تشـــریح اقدامات ضروری بـــرای حفظ مدیریت اقتصاد کلان و تداوم عملکرد دولت، مواردی نظیر استمرار فعالیت نظام بانکی، حفظ جریان‌های مالی و تداوم پرداخت‌های عمومی را از جمله اقداماتی برشمرده که برای جلوگیری از فروپاشی ظرفیت حکمرانی اقتصادی ضروری تلقی می‌شود.

گسترش برنامه‌های حمایت اجتماعی، ارائه کمک‌های نقدی، تقویت نظام‌های حمایت اجتماعی برای حمایت از خانوارهای آســـیب‌پذیر، حفظ دسترسی به خدمات سلامت و تأمین نیازهای اساســـی جمعیت از محورهایی است که در زمینه حمایت از خانوارهای آســـیب‌پذیر در دوران جنگ از سوی مرکز پژوهش‌های اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران پیشنهاد شده است.

این گزارش درباره حفظ و بازگرداندن خدمات زیرساختی حیاتی در دوران جنگ نیز تاکید کرده است: زیرساخت‌هایی مانند انرژی، حمل‌ونقل، آب و ارتباطات ستون فقرات فعالیت اقتصادی را تشکیل می‌دهند و اختلال در آن‌ها می‌تواند فعالیت تولیدی و تجاری را به طور کامل مختل کند. از این رو، در شـــرایط جنگی تعمیر فوری زیرســـاخت‌های آسیب‌دیده، تأمین منابع مالی برای تداوم فعالیت شرکت‌های خدماتی و حفظ عملکرد شبکه‌های زیرساختی از اولویت‌های اصلی سیاست‌گذاری اقتصادی محسوب می‌شود.

حفظ ظرفیت تولیدی اقتصاد نیز به عنوان یکی از حوزه‌های اصلی اقدامات اقتصادی در مرحله مدیریت بحران جنگ است بنابراین سیاست‌های اقتصادی باید بر جلوگیری از ورشکستگی بنگاه‌های قابل دوام، تسهیل دسترسی آن‌ها به منابع مالی و کاهش فشارهای مقرراتی و مالیاتی تمرکز داشته باشند.

مرکز پژوهش‌های اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشـــاورزی ایران در ادامه گزارش راهبردی «مدیریت اقتصادی در شـــرایط جنگی» به تشریح چارچوب سیاستی حفظ ظرفیت تولید اقتصادی و ارائه راهکارهای پیشنهادی برای حفظ ظرفیت تولیدی اقتصادی و عدم خروج بنگاه‌ها از چرخه فعالیت پرداخته است.

چارچوب سیاستی حفظ ظرفیت تولید اقتصادی در کوتاه‌مدت

با توجه به محدودیت منابع مالی دولت و شدت عدم‌اطمینان در اقتصاد جنگی، مداخلات برای حفظ ظرفیت تولید اقتصادی نمی‌تواند به‌صورت گسترده و بدون اولویت‌بندی اجرا شود. بنابراین لازم است سیاست‌های حمایتی بر اساس مجموعه‌ای از معیارهای مشخص طراحی شوند تا منابع حمایتی محدود دولت به بنگاه‌ها و بخش‌هایی اختصاص یابد که تداوم فعالیت آن‌ها بیشـــترین نقش را در حفظ ظرفیت تولید، ثبات بازارها و جلوگیری از گســـترش اختلالات اقتصادی ایفا می‌کند. بر همین اساس، اولین گام برای طراحی یک پسته سیاستی کارآمد، انتخاب معیارهایی برای اولویت‌بندی حمایت از بنگاه‌ها در کوتاه‌مدت و با هدف حفظ ظرفیت تولید در شرایط جنگی است.

ابتدا باید به این نکته توجه داشت که سیاست‌ها و سازوکارهای مدیریت اقتصادی برای حفظ ظرفیت تولید در زمان جنگ به‌شدت به ماهیت و افق زمانی جنگ وابسته است. در مراحل اولیه یک درگیری کوتاه‌مدت، بنگاه‌ها معمولاً با اتکا به ذخایر مالی، شبکه‌های تأمین موجود و انعطاف‌پذیری عملیاتی خود قادرند فعالیت اقتصادی را تا حدی حفظ کنند و در نتیجه سیاست‌های دولت بیشتر بر مدیریت شوک‌های فوری متمرکز می‌شود. اما در جنگ‌های طولانی و فرسایشـــی، این ظرفیت‌های درونی به‌تدریج فرســـوده شده و اختلالات ســـاختاری در بازارها، زنجیره‌های تأمین، نیروی کار و زیرساخت‌ها پدیدار می‌شـــود. در چنین شرایطی، حفظ ظرفیت تولید مستلزم مداخله فعال دولت است تا بنگاه‌ها بتوانند مدل‌های کسب‌وکار خود را با شرایط اقتصاد جنگی سازگار کنند و استمرار فعالیت تولیدی تضمین شود.

براساس بررسی گزارش مرکز پژوهش‌های اتاق ایران، مهم‌ترین اولویت‌های سیاست حمایتی در کوتاه‌مدت تمرکز بر بنگاه‌های کوچک و متوسط، حمایت از بنگاه‌های دارای نقش گلوگاهی در زنجیره‌های تأمین، اولویت دادن به بنگاه‌های قابل دوام از نظر اقتصادی و حفظ بنگاه‌های با ضریب اشتغال بالا باید باشد. با توجه به این چارچوب اولویت‌بندی، مؤثرترین سیاست‌های کوتاه‌مدت اقتصادی برای حفظ تولید بنگاه‌ها در شرایط جنگی را می‌توان به صورت زیر طبقه‌بندی کرد:

تأمین نقدینگی و ســـرمایه در گردش بنگاه‌ها: برای تحقق سیاســـت حفظ جریان نقدینگی و تأمین ســـرمایه در گردش بنگاه‌ها در شرایط جنگی، دولت باید مجموعه‌ای از ابزارهایی را فعال کند. موفقیت این سیاست زمانی حاصل می‌شود که مداخلات دولت سریع، هدفمند و موقت باشند و مستقیماً به کاهش شکاف نقدینگی کوتاه‌مدت بنگاه‌ها منجر شوند.

تعویق مالیات، حق بیمه و سایر پرداخت‌های دولتی

در شرایط جنگی، یکی از ابزارهای مهم سیاست‌گذاری برای جلوگیری از تعطیلی بنگاه‌ها، کاهش فشار هزینه تولید از طریق تعویق یا تعدیل موقت پرداخت‌های دولتی است. در چنین شرایطی، اگر تعهدات مالی آن‌ها نسبت به دولت از جمله مالیات‌ها، حق بیمه‌های اجتماعی، عوارض و ســـایر پرداخت‌های الزامی بدون انعطاف ادامه یابد، بخش مهمی از منابع نقدی بنگاه‌ها به جای تأمین هزینه‌های عملیاتی صرف پرداخت تعهدات دولتی خواهد شـــد. این امر می‌تواند بحران نقدینگی بنگاه‌ها را تشدید کند. از این رو، یکی از سیاســـت‌های متداول در اقتصادهای درگیر بحران، اعطای مهلت یا تعویق در پرداخت تعهدات مالی بنگاه‌ها به دولت است. این سیاست در واقع نوعی تسهیل مالی غیرمستقیم محسوب می‌شود که بدون نیاز به پرداخت مستقیم منابع بودجه‌ای، بخشی از فشار مالی کوتاه‌مدت بر بنگاه‌ها را کاهش می‌دهد و به آن‌ها اجازه می‌دهد منابع نقدی خود را برای حفظ تولید، پرداخت دستمزدها و تأمین مواد اولیه استفاده کنند.

تضمین تداوم تأمین انرژی و برق

سیاست تضمین تداوم تأمین انرژی برای بنگاه‌های تولیدی در شرایط جنگی از آن جهت اهمیت دارد که اختلال در زیرساخت انرژی به توقف تولید صنعتی منجر نشود. چراکه حملات به زیرساخت‌های انرژی می‌تواند در مدت کوتاهی بخش بزرگی از ظرفیت تولید را مختل کند؛ بنابراین سیاســـت انرژی در شرایط جنگی عملاً به یک سیاست صنعتی اضطراری تبدیل می‌شود.

حفظ جریان لجستیک و زنجیره تأمین

اختلال در مسیرهای حمل‌ونقل، تخریب زیرساخت‌های لجستیکی، بسته شدن بنادر و ایجاد گلوگاه‌های مرزی از مهم‌ترین عواملی هســـتند که حتی در صورت فعال بودن خطوط تولید، امکان ادامه فعالیت اقتصادی بنگاه‌ها را محدود می‌کنند. در چنین شرایطی هدف سیاســـت‌گذار باید حفظ پیوستگی جریان مواد اولیه و کالاهای نهایی در زنجیره تولید باشد.

تثبیت تقاضا از طریق خریدهای دولتی

در شرایط جنگی، یکی از مهم‌ترین ابزارهای دولت برای جلوگیری از کاهش شدید تولید بنگاه‌ها، تثبیت تقاضا از طریق سیاست‌های خرید دولتی و تقویت نقش دولت به عنوان خریدار نهایی است. شوک جنگی علاوه بر اختلال در عرضه از طریق کاهش تقاضای مؤثر نیز به بخش تولید منتقل می‌شوند. کاهش درآمد خانوارها، نااطمینانی اقتصادی، اختلال در بازارهای صادراتی و تعویق ســـرمایه‌گذاری بخش خصوصی باعث می‌شود بنگاه‌ها با کاهش شدید سفارشات مواجه شوند. در چنین شرایطی حتی بنگاه‌هایی که از نظر فنی و مالی قادر به تولید هستند، به دلیل نبود تقاضای کافی ناچار به کاهش تولید یا تعطیلی می‌شـــوند. از این رو، دولت می‌تواند با استفاده از ابزار خریدهای عمومی نقش مهمی در حفظ سطح فعالیت اقتصادی ایفا کند و از طریق ایجاد تقاضای پایدار برای محصولات داخلی، ظرفیت تولید بنگاه‌ها را حفظ کند.

۱. درباره بازارهای مالی در پساجنگ

سایه جنگ بر بازارهای مالی و بنگاه‌ها

شرایط جنگی نیاز بنگاه‌ها به منابع مالی را افزایش داده است



عباس آرگون
عضو هیئت‌رئیسه اتاق تهران

وضعیت جنگی، بی‌ثباتی و بلاتکلیفی تبعات متعددی برای بنگاه‌ها و بازارهای مالی کشور داشته و دارد. در حال حاضر بیش از دو ماه است که بازار بورس و اوراق بهادار کشور و فرابورس تعطیل است. آخرین روزی که بازار سرمایه فعالیت داشت، ششم اسفندماه سال گذشته بود. در حال حاضر شرکت‌هایی که مستقیم در این بازار هستند، مثل شرکت‌های سرمایه‌گذاری عملاً تعطیل هستند و فعالیت آنچنانی ندارند. دارایی‌های خیلی از فعالان این بازار قفل شده است و امکان فروش فراهم نیست. این در حالی است که افراد زیادی در این بازار فعال هستند و این شرایط باعث شده سرمایه‌گذاران عمدتاً دچار ضرر و زیان شوند. در کل، بورس در جنگ، از دو منظر کلی آسیب دید: از یک طرف بنگاه‌هایی که به صورت مستقیم آسیب دیده‌اند، مثل شرکت‌های فولادی و بخشی از پتروشیمی‌هایی که به عنوان خوراک‌دهنده سایر پتروشیمی‌ها فعال بودند و از طرف دیگر، سایر بنگاه‌ها و سرمایه‌گذارانی که متاثر از این وضعیت هستند.

بازار سرمایه از بازارهایی است که در شرایط بحرانی و جنگی زودتر از سایر بازارها آسیب می‌بیند. چرا که به نوعی دارایی این بازار، دارایی آنی محسوب می‌شود و از آنجایی که انتظارات و شرایط جنگی به فرایندهای تولید، فروش و صادرات بنگاه‌ها آسیب می‌زند، زودتر متحمل ضرر می‌شود. طبیعتاً در این شرایط میل به فروش افزایش پیدا می‌کند. با توجه به اینکه فعالیت بازار متوقف است و هنوز به شرایط باثباتی نرسیده‌ایم، بازگشایی و عدم بازگشایی این بازار هردو با چالش همراه، و حائز نکات مثبت و منفی است. در صورتی که بازار باز شود و شرایط به ثبات نرسیده باشد و چشم‌انداز مثبتی هم وجود نداشته باشد، مطمئناً فشار فروش وجود خواهد داشت.

از طرف دیگر باید به این موضوع توجه داشت که بنگاه‌هایی که در بازار بورس فعالیت دارند، اغلب بنگاه‌های تولیدی هستند که محاصره دریایی و محدودیت‌های حمل و نقل و لجستیکی و سایر محدودیت‌های ناشی از شرایط جنگی بر سودآوری آنها و ادامه فعالیت این بنگاه‌ها تاثیرگذار است.



بنابراین این ابهامات در مورد بازار سرمایه در شرایط فعلی وجود دارد. همچنین در صورتی که بازار بازگشایی شود، نیازمند شفافیت و افشاهایی است که همین موضوع در شرایط جنگی می‌تواند تهدید محسوب شود. به عبارتی افشا و عدم افشای اطلاعات شرکت‌ها در شرایط جنگی تبعاتی دارد که بر سرمایه‌گذاری، ادامه فعالیت و... تاثیرگذار است. وضعیت بازار سرمایه همچنین تامین مالی شرکت‌ها را به دلیل ریسک‌هایی که در حال حاضر در این بازار وجود دارد و باعث شده بازار کارکرد خود را نداشته باشد، دچار مخاطره می‌کند.

چالش تامین مالی بنگاه‌ها

یکی از اصلی‌ترین مشکلات بنگاه‌ها که از پیش از جنگ و به دلیل شرایط تورمی مطرح بود، به موضوع تامین مالی مربوط می‌شد. این مسئله به دلیل شرایط جنگی تشدید شده است. در حال حاضر تورم بالایی در اقتصاد وجود دارد که حفظ بنگاه و کسب و کار، حتی اگر قصد توسعه هم نباشد، نیاز به منابع مالی و تامین مالی را افزایش داده است. از همین رو برای ادامه فعالیت بنگاه‌ها، سرمایه در گردش باید تامین شود. این در حالی است که پیش از جنگ و با توجه به تحولات سال گذشته، و حذف ارز ترجیحی ۲۸۵۰۰ و انتقال تامین ارز یک سری کالاها از بازار اول با نرخ ارز ۷۰ هزار تومان به بازار دوم و مرکز مبادله با نرخ حدود ۱۳۰ هزار تومان، نیاز به تامین مالی در بنگاه‌ها افزایش پیدا کرده بود.

واقعیت این است که صنعت یک حاشیه سود مشخصی دارد که این حاشیه سود با توجه به وضعیت اقتصادی پیش از این هم چندان بالا نیست. در مقابل نرخ تامین مالی به دلیل تورم و اینکه نرخ حقیقی بهره در بازار بالاست، برای بنگاه‌ها و تولید بالاست. در این وضعیت تورمی، تقاضا و عطش برای نقدینگی و تسهیلات افزایش پیدا می‌کند. از طرفی نرخ تامین مالی، با نوع فعالیتی که انجام می‌شود، به دلیل حاشیه سود پایین، تناسبی ندارد؛ انتظارات تورمی نیز در این شرایط تاثیرگذار است. هرچه به سمت عدم قطعیت و پیش‌بینی‌ناپذیری شرایط پیش می‌رویم، انتظارات تورمی افزایش پیدا می‌کند و بنگاه‌ها به دنبال نقدینگی بیشتر هستند.

همچنین افزایش میل به خرید از سوی بنگاه‌ها به منظور تاب‌آوری بیشتر و همچنین از سوی خانوارها، بر وضعیت عرضه و تقاضا تاثیرگذار است. شرایط محاصره اقتصادی هم تقاضا و میل به خرید را افزایش داده و باعث شده قیمت‌ها روند افزایشی داشته باشد. در این شرایط اقتصادی، زنجیره مصرف هم به هم می‌ریزد. افراد به سمت حفظ ارزش دارایی و منابع مالی می‌روند و این رکود، به نوعی زنجیره فروش بنگاه‌ها را هم به هم می‌ریزد. در شرایط عدم قطعیت و جنگی، افراد عمدتاً به سمت عدم مصرف کالاهای غیرضرور می‌روند و

اینترنت بین‌الملل و حفظ ارتباط با دنیا در تجارت بین‌الملل بسیار مهم است و ضروری است هرچه زودتر موانع در این زمینه رفع شود. در این زمینه از سوی اتاق بازرگانی اقداماتی شده است چرا که اگر بنگاه‌ها نتوانند در شرایط بحران اقتصادی ارتباطات تجاری ضروری را برقرار کنند، به مشکلات اساسی برمی‌خوردند.

خرید کالاهای اساسی و تمایل به حفظ ارزش دارایی و منابع مالی و همچنین حفظ قدرت نقدشوندگی در اولویت قرار می‌گیرد. در مقابل بخش‌هایی مثل خدمات، گردشگری، پوشاک، کالاهای لوکس از سبد خرید خانوار حذف می‌شود. به هم خوردن این تعادل، زنجیره تولید و فروش شرکت‌ها را دچار اختلال می‌کند. بسیاری از بنگاه‌ها با کاهش فروش و افزایش موجودی روبه‌رو می‌شوند.

بنگاه‌های آسیب‌دیده از جنگ هم وضعیت بـه مراتب بدتری دارند. در این شرایط بنگاه‌ها با رکود مواجه و در مسیر تامین مالی با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو هستند. این در حالی است که از سال‌های قبل محدودیت‌های ناشـی از ناترازی انرژی هم برای بنگاه‌ها وجود داشت. صنایع در تابستان با کمبود برق و در زمستان با کمبود جدی گاز روبه‌رو هسـتند. در شرایط فعلی این ناترازی تشدید شده است. این محدودیت‌ها، بر بخش‌هایی همچون اشتغال نیز تاثیرگذار است و تبعات جدی برای این بخش دارد.

بنابراین نیاز به نقدینگی و تامین مالی و محدودیت‌های ناشی از ناترازی انرژی یکی از چالش‌های اصلی بنگاه‌هاسـت که در شرایط جنگی تشدید شده است. همچنین ابهامی که در پیش‌بینی وضعیت آینده وجود دارد و این پرسش که جنگ به کجا کشیده می‌شود و... بر محیط کسب و کار و ادامه فعالیت و بقای بنگاه‌ها تاثیرگذار است. در جوامع پیشـرفته و پیشگام یکی از مهم‌ترین اهداف دولت، بهبود مستمر محیط کسب و کار است که بهره‌وری بیشتر، اشتغال، رشد سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی را به دنبال دارد. اما در شرایط فعلی این اهداف در کشور ما محقق نخواهد شد.

چشم‌انداز بازار ارز

در شـرایط نااطمینانی موجـود تقاضای کاذب بـرای حفظ ارزش پول در بازار ارز ایجاد شـده اسـت. این در حالی است که با کاهش جدی صادرات غیرنفتی به دلیل آسـیب به صنایع ارزآور در جنگ و محدودیت‌های لجستیکی و حمل و نقل روبه‌رو هستیم. در حوزه پتروشیمی و فولاد نیز نه تنها صادراتی نخواهیم داشت، بلکه بخشی از منایـع ارزی موجود باید صرف خرید کالا و مواد اولیه برای اقلامی شود که پیش از این در داخل کشور تولید می‌شد. این وضعیت تقاضا برای ارز را افزایش داده و می‌دهد. از طرف دیگر عرضه بنگاه‌ها هم به دلیل آسیب ناشی از جنگ و کاهش صادرات کاهش پیدا کرده است. بنگاه‌ها برای بازسـازی و تامین مواد اولیه، نیاز به ارز بیشتر دارند. در این شرایط تراز تجاری که پیش از این نیز منفی بود، منفی‌تر خواهد شـد و واردات از صادرات پیشی می‌گیرد. البته امیدواریم اگر دولت صادرات نفتی داشت، بخشی از این نیاز ارزی را پوشش دهد. از طرفی نااطمینانی‌ها باعث می‌شود مردم برای حفظ ارزش پول و حفظ ارزش دارایی به سمت بازار ارز بروند و این تقاضا افزایش قیمت ارز را به دنبال دارد. بخشی از افزایش قیمت ارز هم به دلیل شرایط تورمی است. این در حالی است که اگر نرخ ارز سرکوب و تثبیت شود هم منتج به خروج سرمایه و ارز از کشور می‌شود.

در پایان باید گفت اگرچه شرایط سخت و جنگی است اما در این شرایط حفظ اشتغال حتی با حاشیه سود کمتر برای بنگاه‌ها، اهمیت زیادی دارد. نیروی انسانی، سرمایه بنگاه‌ها و کشور برای رشد و توسعه هستند. از همین رو صیانت از نیروی کار باید در اولویت قرار گیرد تا از این شرایط سخت با امید عبور کنیم.

۲ • درباره تامین مالی در پساجنگ

اقتصاد در میانه آتش

ضرورت اعطای تسهیلات در دوران پساجنگ



حمید صالحی
عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران

در وضعیت جنگی و شـرایط فورس مـاژور یکی از بخش‌هایی که اولین تاثیرات و تبعات را متحمل می‌شـوند، بنگاه‌های اقتصادی هسـتند. در اکوسیستمی که برای شرایط باثبات و قابل پیش‌بینی طراحی شده است، تحمیل وضعیت بحرانی و جنگ، تبعات زیادی دارد.

از همین رو در وضعیتی که بنگاه‌ها در ارتباط با بازار با چالش اساسی روبه‌رو هستند و بقای بنگاه‌ها مورد تهدید قرار گرفته است، باید بررسی کرد بنگاه‌ها چه شرایطی پیش رو دارند و فعالان اقتصادی و صاحبان بنگاه‌ها برای ادامه بقا و حیات چه اقداماتی را باید در دستور کار قرار دهند.

در حال حاضر یکی از مسائل اصلی بنگاه‌ها که پیش از این نیز مطرح بود، موضوع سـرمایه در گردش است. با توجه به رکود و نبود مشتری و فروش و در شرایطی که بنگاه‌ها نتوانسته‌اند ارتباطات خارجی خود را حفظ کنند، درآمد لازم ایجاد نشده است و تامین سرمایه در گردش مورد نیاز برای ادامه کار بسیار سخت شده است. از همین رو تامین نقدینگی در حال حاضر از اساسی‌ترین مسائل بنگاه‌هاست. مسئله دیگر تامین مواد اولیه و نیازهای خطوط تولید است. به عنوان مثال با توجه به آسیب‌پذیر شدن صنعت فولاد و نیاز بنگاه‌ها به این ماده اولیه چگونه باید فولاد مورد نیاز تامین شود؟ آیا می‌توان کمبود فولاد و ورق فولادی را از مسیر واردات جبران کرد؟ در شـرایطی که لجستیک و مسیرهای حمل و نقل تحت تاثیر جنگ قرار دارد، چه سناریویی باید دنبال شود؟ بنابراین در این زمینه نیز باید به بنگاه‌ها کمک کرد تا مواد اولیه مورد نیاز برای ادامه تولید را تامین کنند.

ضروری است در این راستا تمهیداتی به منظور اعطای تسهیلات به بنگاه‌ها برای تامین سرمایه در گردش و خرید و تهیه مواد اولیه در نظر گرفته شود.

موضوع دیگر حفظ ارتباط و ایجاد ارتباط با تامین‌کنندگان مواد اولیه و مشتریان است. اینترنت بین‌الملل و حفظ ارتباط با دنیا در تجارت بین‌الملل بسیار مهم است و ضروری است هرچه زودتر موانع در این زمینه رفع شود. در این زمینه از سوی اتاق بازرگانی اقداماتی شده است چرا که اگر بنگاه‌ها نتوانند در شرایط بحران اقتصادی ارتباطات تجاری ضروری را برقرار کنند، به مشکلات اساسی برمی‌خوردند. بنابراین باید در اسرع وقت مسئله اینترنت بین‌الملل حل شود تا کمتر شاهد آثار مخرب این موضوع در اقتصاد بخصوص برای شرکت‌های کوچک و متوسط باشیم چرا که در شرایط فعلی موضوع اینترنت برای بقای بسیاری از بنگاه‌ها، رفع کمبودها و حفظ اشتغال از ضروریات است. مسئله صیانت از نیروی انسانی و ممانعت از تعدیل نیروی کار که از سرمایه‌های اصلی بنگاه‌ها هستند، بسیار اهمیت دارد. بخش خصوصی هم باید رسالت خود در این زمینه را انجام دهد و با تاب‌آوری در رفع نیازهای کشور و حفظ نیروی انسانی کمک کند.

در شرایط جنگی و بحرانی، فعالان بخش خصوصی باید ارتباط مناسبی با دستگاه حاکمیت داشته باشند. دستگاه حاکمیت هم باید حمایت از بنگاه‌ها را به طور جدی‌تر انجام دهد و تمهیدات لازم برای تامین منابع لازم جهت سـرمایه در گردش بنگاه‌ها را در نظر بگیرد. همچنین در زمینه خرید کالاهای سرمایه‌ای که ضروری اسـت در زمان مناسب انجام شود و عدم تامین آن تبعات زیادی برای بنگاه‌ها دارد، باید حمایت لازم صورت بگیرد.

باید به این نکته توجه داشت که در شرایط بحرانی و جنگی بخش‌هایی که در ارتباط با بخش‌های انرژی هستند، همچنین شرکت‌ها و بنگاه‌های کوچک و متوسط (SME)ها و کسب و کارهای اینترنتی همان‌طور که قبل‌تر هم تاکید شد مورد حمایت جدی‌تر قرار بگیرند؛ چراکه در این شرایط به‌مراتب آسیب‌پذیرتر هستند

در مورد وضعیت حوزه انرژی، اوضاع بنگاه‌های بزرگ صنعتی و اقتصادی در بخش برق و انرژی‌های نو به دلیل مشکلات قبلی اقتصاد کلان از جمله مداخله دولت در این بخش از اقتصاد و نیز نبود امنیت اقتصادی همچنان خوب و مناسب نیست و رویه دولت تغییر نکرده است و در بخش نفت و گاز و پتروشیمی باز شاهد مداخله دولت و انحصار بخشی در برخی اقلام توسط دولت هستیم. قیمت دستوری، بنگاه‌های تولیدی کشور و از طرفی ارزآور را دچار مشکل کرده است.

۳ • درباره صنعت حمل و نقل در پساجنگ

عبور از هرمز یا بازگشت به خشکی؟

پارادایم نوین ترانزیت در ایران پساجنگ



پیمان سنندجی

رئیس کمیسیون حمل‌ونقل و لجستیک اتاق بازرگانی تهران

مقدمه: زلزله ژئوپلیتیک در قلب خاورمیانه

جهان در بهار سال ۱۴۰۵ با واقعیت جدیدی روبه‌رو شد. تجاوزات نظامی به خاک پاک ایران در اواخر سال گذشته، نه‌تنها آرایش سیاسی منطقه، بلکه هندسه حمل‌ونقل بین‌المللی را دگرگون ساخت. تنگه هرمز که روزگاری شاهرگ بی‌بدیل تجارت جهانی بود، تحت تأثیر تنش‌های اخیر با آمریکا و رژیم صهیونیستی، به نقطه‌ای با ریسک سیستماتیک تبدیل شده است. امروز به عنوان رئیس کمیسیون حمل‌ونقل اتاق تهران، اعلام می‌کنم که دوره «صبر راهبردی در لجستیک سنتی» به پایان رسیده و ما وارد عصر «تاب‌آوری استراتژیک» شده‌ایم.

۱ چالش بیمه و کرایه حمل

اولین پیامد جنگ مستقیم، فروپاشی امنیت روانی در بازارهای بیمه دریایی بود. وضع حق‌العمل‌های سنگین تحت عنوان «ریسک جنگی» (War Risk Surcharge) و افزایش سرسام‌آور نرخ کرایه‌های حمل توسط خطوط کشتیرانی بزرگ، عملاً مزایای رقابتی کالاهای ایرانی را نشانه گرفته است. وقتی هزینه انتقال یک کانتینر در خلیج‌فارس به دلیل تهدیدات دشمن چند برابر می‌شود، زنجیره تأمین داخلی دچار تورم تحمیلی می‌گردد. پاسخ ما به این وضعیت، نباید انفعال باشد؛ بلکه باید به سمت تنوع‌بخشی به مبادی ورودی و خروجی حرکت کنیم.

۲ چابهار؛ فراتر از بندر، یک ضرورت ملی

وقایع اخیر ثابت کرد که تمرکز بیش از حد بر بنادر داخلی خلیج‌فارس، یک ریسک راهبردی غیرقابل جبران است. چابهار به عنوان تنها بندر اقیانوسی ایران که خارج از محدوده تنش‌های تنگه هرمز قرار دارد، امروز «کلید طلایی» امنیت غذایی و صنعتی کشور است. ما در اتاق تهران معتقدیم که تکمیل کریدور شمال–جنوب از مسیر چابهار–زاهدان دیگر یک پروژه عمرانی نیست، بلکه یک «سپر دفاعی اقتصادی» است. باید بپذیریم که دسترسی مستقیم به آب‌های آزاد بدون نیاز به عبور از نقاط خفگی (Choke Points)، ضامن بقای تجارت ماست.

۳ احیای قدرت خشکی؛ بازگشت به جاده ابریشم مدرن

جنگ نشان داد که وابستگی مطلق به دریا، پاشنه آشیل اقتصادهای بزرگ است. آینده ایران در بازتعریف نقش خود در «لجستیک جاده‌ای و ریلی» نهفته است. تقویت پیوندهای ترانزیتی با پاکستان (از طریق مرزهای ریمدان و تفتان) و اتصال به کریدور ITI، پاسخی است به انسدادهای احتمالی در مسیرهای آبی. استفاده از فناوری‌های نوین مانند کانتینرهای تاشو که هزینه بازگشت ناوگان را به حداقل می‌رساند، باید در دستور کار قرار گیرد. ما باید «دیپلماسی حمل‌ونقل» را جایگزین نشستن در انتظار آرامش در بنادر کنیم.

۴ چالش نوسازی ناوگان؛ جنگ با ابزار قدیمی ممکن نیست

نمی‌توان با کامیون‌هایی با میانگین عمر ۳۰ سال و واگن‌های فرسوده به مصاف بحران‌های جهانی رفت. نوسازی ناوگان جاده‌ای و ریلی از طریق تسهیل واردات خودروهای عملیاتی زیر سه سال و حمایت از تولیدات کیفی داخلی، باید به اولویت ردیف‌های بودجه‌ای تبدیل شود. بخش خصوصی آمادگی دارد با سرمایه‌گذاری در لجستیک هوشمند و پلتفرم‌های نسل ۴، بهره‌وری را افزایش دهد، اما این مهم مستلزم خروج دولت از قیمت‌گذاری دستوری و مداخلات غیرکارشناسی است.

۵ لجستیک ترکیبی؛ استراتژی توزیع ریسک

آینده در گرو «مولتی‌مدالیسم» است. ما نباید تمام تخم‌مرغ‌های خود را در سبد حمل دریایی بگذاریم. ترکیب هوشمندانه «دریای عمان + راه‌آهن + جاده» مسیری است که ریسک سیاسی را پخش می‌کند. فعال‌سازی کنوانسیون‌های بین‌المللی نظیر TIR و CMR و استفاده از اسناد دیجیتالی (E-TIR) در این دوران، بیش از هر زمان دیگری ضرورت دارد تا زمان توقف بار در مرزها که خود به یک تهدید امنیتی بدل شده، کاهش یابد.

۶ ستایش از مجاهدت تمام‌قد بخش خصوصی در جبهه لجستیک

در این بزنگاه تاریخی، آنچه ایران را در برابر تحریم و جنگ سرپا نگه داشت، ایثارگری بی‌شائبه خانواده بزرگ حمل‌ونقل بود. وظیفه خود می‌دانم از تمامی «سربازان دیپلماسی اقتصادی» در هر چهار مد حمل‌ونقلی قدردانی کنم:

- **در حوزه جاده‌ای:** رانندگان و مالکان ناوگانی که در سخت‌ترین شرایط امنیتی شریان‌های حیاتی کالا را زنده نگه داشتند.
- **در حوزه دریایی:** دریانوردان و شرکت‌های کشتیرانی که با وجود تهدیدات نظامی در دریای سرخ و خلیج‌فارس، پرچم تجارت ایران را برافراشته نگه داشتند.
- **در حوزه ریلی:** تلاشگران شبکه راه‌آهن که با جابه‌جایی انبوه کالا، باری سنگین را از دوش جاده‌ها برداشتند.
- **در حوزه هوایی:** ناوگان حمل هوایی که در روزهای انسداد مسیرها، کالاهای حساس و داروهای ضروری را با سرعت به مقصد رساندند.

این ایثارگری نشان داد که بخش خصوصی، نه یک بازیگر جانبی، بلکه ستون اصلی تاب‌آوری ملی است. شرکت‌های فورواردی که با پذیرش ریسک‌های مالی، بن‌بست‌های بنادر خارجی را شکستند، شایسته بالاترین تقدیرها هستند.

۷ نقش اتاق بازرگانی در بازسازی اعتماد بین‌المللی

اتاق بازرگانی تهران به عنوان پارلمان بخش خصوصی، آمادگی دارد تا با رایزنی با اتاق‌های بازرگانی کشورهای همسایه، پروتکل‌های جدیدی برای عبور کالاها تعریف کند. ما باید به دنیا ثابت کنیم که زیرساخت‌های ایران علی‌رغم فشارهای نظامی، به دلیل مدیریت منعطف بخش خصوصی، «تزلزل‌ناپذیر» هستند.

نتیجه‌گیری: عبور از بحران با نگاه به افق‌های دور

ماه‌های اخیر برای صنعت حمل‌ونقل ایران بسیار دشوار بود. اما همین سختی‌ها، ضرورت تغییر پارادایم از «لجستیک سنتی» به «لجستیک استراتژیک» را بر همگان روشن کرد. اگر حاکمیت، مدیریت میادین لجستیکی را به اهل آن در بخش خصوصی واگذار کند، ایران می‌تواند از این پیچ تاریخی عبور کرده و خود را به عنوان شاهراهی که هیچ جنگی قادر به مسدود کردن آن نیست، به جهان تحمیل کند. تنگه هرمز بخشی از هویت ماست، اما تمام ظرفیت ما نیست. آینده ما در پهنه اقیانوسی چابهار و جاده‌های بی‌پایانی است که قلب آسیا را به اروپا پیوند می‌زند.

امروز ایران با ناترازی مزمن انرژی روبه‌رو است؛ کسری گاز زمستانی به بیش از ۲۰۰ میلیون مترمکعب در روز رسیده و در تابستان نیز محدودیت برق موجب توقف یا کاهش تولید بسیاری از واحدهای صنعتی می‌شود. ادامه توسعه فولاد با الگوی فعلی، به معنای تشدید رقابت میان صنعت، خانگی و نیروگاهی برای مصرف انرژی خواهد بود.

۴ • درباره صنعت فولاد در پساجنگ

و لزوم تدوین نظم جدید

صنعت فولاد به چه سمتی حرکت می‌کند؟

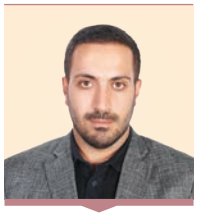

مهرداد صابری

عضو هیئت نمایندگان اتاق بازرگانی تهران

نقشه صنعتی ایران دیگر نمی‌تواند بر مبنای مصرف بی‌رویه انرژی و توسعه خام‌فروشی صنعتی ادامه یابد

صنعت فولاد همواره یکی از ستون‌های اصلی توسعه مدرنیته در جهان معاصر بوده و این نقش را در آینده نیز حفظ خواهد کرد. بیل گیتس در یکی از مصاحبه‌هایش، زمانی که از او درباره آینده جهان پرسیده شد، پاسخ داد: «برای پاسخ به این سؤال باید دید صنعت فولاد به چه سمتی حرکت می‌کند.» این جمله، بازتاب‌دهنده جایگاه بنیادین فولاد در معماری تمدن صنعتی است. اساساً بدون صنعت فولاد، توسعه بسیاری از صنایع راهبردی از جمله نفت، گاز، پتروشیمی، حمل‌ونقل، کشاورزی و حتی صنایع غذایی امکان‌پذیر نخواهد بود.

در ایران نیز صنعت فولاد طی نیم قرن گذشته رشد قابل توجهی را از منظر زیرساخت و ظرفیت تولید تجربه کرده است. زنجیره استخراج سنگ‌آهن و فرآوری آن، از واحدهای کنسانتره‌سازی و گندله‌سازی تا تولید آهن اسفنجی، تقریباً به‌صورت کامل توسعه یافته است. در بخش فولادسازی نیز ظرفیت تولید حدود ۳۰ میلیون تن فولاد میانی، ایران را در میان ۱۰ کشور نخست جهان قرار داده است. این توسعه بدون تردید یکی از مهم‌ترین دستاوردهای صنعتی کشور به شمار می‌رود.

اما مسئله اصلی آن است که توسعه صنعت فولاد ایران عمدتاً در «توسعه ظرفیت فیزیکی» خلاصه شده و کمتر به شاخص‌های بهره‌وری، شدت مصرف انرژی، پراکندگی جغرافیایی و مزیت رقابتی پایدار توجه شده است.

امروز صنعت فولاد ایران یکی از انرژی‌برترین صنایع کشور است. برآوردها نشان می‌دهد زنجیره فولاد ایران سالانه بیش از ۳۰ میلیارد مترمکعب گاز طبیعی و حدود ۳۰ تا ۳۵ میلیارد کیلووات‌ساعت برق مصرف می‌کند؛ رقمی که معادل مصرف سالانه چندین استان بزرگ کشور است. تنها برای تولید هر تن آهن اسفنجی در روش احیای مستقیم، به‌طور متوسط ۲۵۰ تا ۳۰۰ مترمکعب گاز طبیعی مصرف می‌شود و تولید هر تن فولاد خام در کشور به‌طور میانگین بین ۶۰۰ تا ۸۰۰ کیلووات‌ساعت برق نیاز دارد. این در حالی است که در بسیاری از واحدهای پیشرفته جهانی، این شاخص‌ها بین ۱۵ تا ۲۵ درصد کمتر است. به بیان دیگر، شدت مصرف انرژی در فولاد ایران نه‌تنها بالاتر از میانگین جهانی است، بلکه بخش مهمی از مزیت رقابتی آن نه از بهره‌وری، بلکه از یارانه پنهان انرژی ناشی می‌شود. برآوردها نشان می‌دهد یارانه انرژی تخصیص‌یافته به زنجیره فولاد ایران سالانه ده‌ها هزار میلیارد تومان است؛ یارانه‌ای که در عمل بخشی از ناکارآمدی ساختاری را پنهان می‌کند



این مدل توسعه در شرایطی شکل گرفت که کشور با وفور نسبی گاز و برق مواجه بود. اما امروز ایران با ناترازی مزمن انرژی روبه‌رو است؛ کسری گاز زمستانی به بیش از ۲۰۰ میلیون مترمکعب در روز رسیده و در تابستان نیز محدودیت برق موجب توقف یا کاهش تولید بسیاری از واحدهای صنعتی می‌شود. ادامه توسعه فولاد با الگوی فعلی، به معنای تشدید رقابت میان صنعت، خانگی و نیروگاهی برای مصرف انرژی خواهد بود.

در کنار این مسئله، تمرکز بخش بزرگی از ظرفیت فولاد کشور در مناطق مرکزی و کم‌آب، هزینه‌های مضاعفی بر شبکه انتقال آب و برق تحمیل کرده است. رخدادهای اخیر و آسیب‌پذیری زیرساخت‌های متمرکز صنعتی نیز نشان داد که تمرکز بیش از حد ظرفیت در چند نقطه خاص، ریسک امنیتی قابل توجهی ایجاد می‌کند.

در حالی که جهان به سمت «فولاد سبز» حرکت می‌کند، رقابت آینده بر سر حجم تولید نخواهد بود؛ بلکه بر سر میزان انرژی مصرف‌شده برای هر تن محصول، شدت انتشار کربن، فناوری تولید و ارزش افزوده صادراتی خواهد بود. کشورهایی که بتوانند با انرژی کمتر، بهره‌وری بیشتر و فناوری بالاتر تولید کنند، برندگان دهه آینده خواهند بود.

ایران همچنان مزیت‌های مهمی در اختیار دارد: ذخایر معدنی بزرگ، موقعیت ژئوپلیتیکی ممتاز، دسترسی به بازارهای منطقه‌ای و نیروی انسانی متخصص. اما این مزیت‌ها تنها زمانی بالفعل خواهند شد که نقشه صنعتی کشور بازتعریف شود.

نقشه صنعتی ایران دیگر نمی‌تواند بر مبنای مصرف بی‌رویه انرژی و توسعه خام‌فروشی صنعتی ادامه یابد. شدت مصرف انرژی در فولاد کشور باید طی یک برنامه هدفمند دست‌کم ۲۰ تا ۳۰ درصد کاهش یابد؛ این هدف تنها از مسیر نوسازی فناوری، بهینه‌سازی فرآیندها، توسعه نیروگاه‌های اختصاصی پربازده، انتقال تدریجی صنایع به سواحل و حرکت به سمت تولید محصولات با ارزش افزوده بالاتر محقق خواهد شد.

آینده صنعت ایران باید صادرات‌محور، کم‌مصرف، فناورانه و رقابت‌پذیر باشد. توسعه پایین‌دست زنجیره فولاد، کاهش اتکا به یارانه انرژی و تمرکز بر تولید محصولات نهایی صنعتی، دیگر انتخاب نیست؛ بلکه ضرورتی استراتژیک برای بقا در اقتصاد جهانی آینده است.

بی‌نظمی امروز صنعت ایران بیش از هر زمان دیگری نیازمند تدوین نظمی جدید است؛ نظمی که در آن، بهره‌وری جایگزین اتلاف، صادرات جایگزین انباشت ظرفیت خام، و مزیت رقابتی واقعی جایگزین توهم انرژی ارزان شود. تنها در چنین صورتی است که صنعت فولاد ایران می‌تواند از یک صنعت پرمصرف و یارانه‌محور، به پیشران توسعه پایدار و صادرات‌محور کشور تبدیل شود.

۵ • درباره مسکن و بازسازی در پساجنگ

دوباره می‌سازمت وطن

تحلیلی بر بازسازی کشور ایران بعد از جنگ رمضان



ایرج رهبر

رئیس کمیسیون عمران، احداث و امور زیربنایی اتاق بازرگانی تهران

احساس احترام و تعلق به جامعه یکی از نیازهای اساسی انسان است. اصلاحات اجتماعی باید به گونه‌ای طراحی شوند که به افراد جامعه احساس امنیت، ارزشمندی و تعلق دهند، که شامل ایجاد فرصت‌هایی برای مشارکت فعال در جامعه، حمایت از گروه‌های ضعیف و ایجاد فضایی برای ارتباطات مثبت است

این روزها تحلیلگران سعی دارند که توجه و بررسی‌های خود را در خصوص اثرات جنگ و صدماتی که معمولاً جنگ‌ها در وضعیت اقتصادی و اجتماعی کشور و زندگی روزمره مردم از نظر معیشت و کسب و کار و سلامت و اثرات روحی روانی و روابط اجتماعی و اعتقادی می‌گذارد، معطوف دارند و سعی می‌کنند که با آگاهی دادن به مردم، از بخش عمده‌ای از آلام و نگرانی‌های آنها بکاهند و اثرات مخرب رسانه‌ای دشمن را که دست کمی از جنگ نظامی ندارد خنثی کنند. طبیعی است که آثار جنگ‌ها پس از وقوع ایجاد چالش‌های عمده در زمینه‌های مختلف به ویژه در زمینه اقتصادی و اجتماعی در کشور جنگ‌زده است که کشور ما هم از این چالش‌ها بی‌نصیب نبوده است و می‌توان گفت جنگ رمضان، کشور ایران را هم با مشکلات عظیمی در زمینه بازسازی اقتصادی و اجتماعی مواجه کرده است. به عبارتی، جنگ نه‌تنها زیرساخت‌های فیزیکی کشور را تخریب کرده، بلکه به نظام اقتصادی و اجتماعی نیز آسیب‌های جدی وارد کرده است. گزارش‌ها حاکی است که پس از جنگ رمضان، کشور ایران با چالش‌های عمده‌ای در زمینه بازسازی اقتصادی و اجتماعی مواجه شده است. در این شرایط، تجربه کشورهای دیگر، به ویژه آلمان پس از جنگ جهانی دوم و ویتنام پس از جنگ ویتنام، می‌تواند به عنوان الگوهایی مؤثر برای ما عمل کند. در این مقاله، به بررسی نکات کلیدی در بازسازی کشور ایران و نقش حکمرانی در این فرآیند خواهیم پرداخت.

۱ وضعیت اقتصادی و اجتماعی پس از جنگ

جنگ رمضان به شدت بر زیرساخت‌ها و نظام اقتصادی کشور تأثیر گذاشته است. خرابی‌های فیزیکی، اختلال در شبکه‌های حمل‌ونقل، کمبود کالاها و خدمات عمومی از جمله مشکلاتی هستند که باید به سرعت به آن‌ها رسیدگی شود. در این شرایط، حکمرانی مؤثر و برنامه‌ریزی دقیق برای بازسازی ضروری است. همچنین، بحران‌های اجتماعی ناشی از جنگ، نظیر افزایش بیکاری و کاهش سطح زندگی، نیاز به توجه فوری دارند. پرواضح است که این‌گونه از جنگ‌ها باعث می‌شوند که بسیاری از مردم در شرایط سختی زندگی کنند و نیاز به مسکن، بهداشت و خدمات عمومی بیش از هر زمان دیگری در جامعه احساس شود. این وضعیت می‌تواند در خیلی از کشورهای جنگ‌زده به نارضایتی اجتماعی و افزایش تنش‌ها منجر شود. بنابراین، بازسازی باید به گونه‌ای طراحی شود که به نیازهای فوری مردم پاسخ دهد و در عین حال به ایجاد زیرساخت‌های پایدار کمک کند.

۲ نقش حکمرانی در بازسازی

حکمرانی خوب می‌تواند به ایجاد ثبات سیاسی و اقتصادی کمک کند که شامل موارد زیر است:

- **تقویت نهادهای دولتی:** ایجاد و تقویت نهادهای دولتی برای ارائه خدمات عمومی و مدیریت بحران؛ این نهادها باید به گونه‌ای طراحی شوند که بتوانند به سرعت به نیازهای مردم پاسخ دهند و در عین حال از شفافیت و پاسخگویی برخوردار باشند. تقویت نهادهای محلی نیز می‌تواند به بهبود خدمات‌رسانی و پاسخگویی به نیازهای جامعه کمک کند.
- **شفافیت و پاسخگویی:** جلب اعتماد مردم؛ ایجاد سیستم‌های شفاف و پاسخگو برای جلوگیری از فساد و سوءاستفاده که این امر می‌تواند با استفاده از فناوری‌های نوین و ایجاد پلتفرم‌های آنلاین برای نظارت بر عملکرد دولت و نهادهای عمومی تحقق یابد. همچنین، ایجاد کمیسیون‌های مستقل برای نظارت بر پروژه‌های بازسازی می‌تواند به افزایش اعتماد عمومی کمک کند.
- **مشارکت جامعه:** تشویق مشارکت مردم در فرآیندهای تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری. این مشارکت می‌تواند از طریق برگزاری جلسات عمومی، مشاوره‌های محلی و استفاده از نظرسنجی‌ها صورت گیرد. همچنین، ایجاد شبکه‌های اجتماعی و سازمان‌های غیر دولتی می‌تواند به تقویت مشارکت جامعه در فرآیند بازسازی کمک کند.

۳ استفاده از بخش خصوصی

استفاده از ظرفیت‌ها و توان بخش خصوصی از نظر مالی و تخصصی و نیروی انسانی و فکری از گزینه‌ها و ظرفیت‌های بالقوه‌ای است که همانند کشورهای پیشرفته، چه در مواقع جنگی و چه در حالت عادی می‌تواند کمک بسیار خوبی برای کشور باشد که متأسفانه علیرغم داشتن علاقه و حس همدلی و همیاری که معمولاً در ایرانی‌ها وجود دارد مسئولین آن‌طور که باید و شاید از این پتانسیل عظیم بهره نگرفته‌اند.

۴ اصلاحات اقتصادی

بازسازی اقتصادی نیازمند اصلاحات جدی است. این اصلاحات می‌توانند شامل موارد زیر باشند:

- **اصلاحات پولی:** معرفی واحد پولی جدید و آزادسازی قیمت‌ها برای بازگرداندن اعتماد عمومی؛ این اصلاحات باید به گونه‌ای طراحی شوند که به تدریج انجام شوند تا از ایجاد شوک‌های اقتصادی جلوگیری شود. همچنین، ایجاد نظام بانکی قوی و قابل اعتماد می‌تواند به تسهیل مبادلات اقتصادی کمک کند.
- **کمک‌های مالی خارجی:** جلب حمایت‌های مالی و اقتصادی از کشورهای دیگر، ایرانیان خارج از کشور و سازمان‌های بین‌المللی برای احیای اقتصاد؛ این کمک‌ها می‌توانند به شکل وام، کمک‌های بلاعوض یا سرمایه‌گذاری‌های مستقیم باشند. همچنین، ایجاد توافق‌نامه‌های تجاری با کشورهای همسایه و دیگر کشورها می‌تواند به جذب سرمایه‌گذاری خارجی کمک کند، که این امر نیاز به اعتماد و تضمین‌های کافی دارد.
- **نوسازی صنایع:** استفاده از فناوری‌های جدید و تجهیزات به‌روز برای بازسازی صنایع آسیب‌دیده؛ این نوسازی باید به گونه‌ای باشد که صنایع جدید و کارآمدتری ایجاد شوند که بتوانند با رقابت‌های جهانی سازگار باشند. همچنین، آموزش نیروی کار و ارتقاء مهارت‌های فنی می‌تواند به بهبود کیفیت تولید کمک کند. در این خصوص نیز می‌توان از شرکای خارجی که بعضاً طرف قرارداد واحدهای صنعتی و تجاری نیز هستند استفاده کرد.

۵ اصلاحات اجتماعی

در کنار اصلاحات اقتصادی، توجه به اصلاحات اجتماعی یکی از ضروری‌ترین موارد برای بازنگری در ساختار کشور است. نسل جدید، که به

با توجه به اینکه نسل جدید افرادی با دانش و مهارت‌های بالا هستند، باید سیاست‌های شغلی به گونه‌ای طراحی شوند که به جوانان فرصت دهند تا مهارت‌های خود را به کار گیرند و در جامعه نقش فعالی ایفا کنند.

عنوان آینده‌سازان کشور شناخته می‌شوند، نیازهایی دارند که بیشتر از گذشته به سمت توسعه انسانی، آموزش، فرصت‌های شغلی متناسب با مهارت‌های جدید و ارتقاء سطح آگاهی اجتماعی نگاه می‌کنند.

با توجه به سلسله مراتب نیازهای انسانی (از نیازهای فیزیولوژیکی تا نیاز به خودکفایی و ارزش‌های شخصی)، اصلاحات اجتماعی باید به گونه‌ای طراحی شوند که هم به نیازهای پایه جامعه پاسخ دهند و هم به رشد فردی و اجتماعی افراد کمک کنند. این اصلاحات می‌تواند شامل اینها باشند:

- **ارتقای کیفیت آموزش و دسترسی به منابع علمی و فناورانه:** با توجه به نقش آموزش در رشد فردی و اقتصادی، سیستم آموزشی باید به گونه‌ای بازسازی شود که به نیازهای جدید بازار کار و دانش جهانی پاسخ دهد. این می‌تواند شامل به‌روزرسانی منابع آموزشی، استفاده از فناوری‌های نوین و ایجاد فرصت‌های آموزشی برای جوانان باشد.
- **ایجاد فرصت‌های شغلی متناسب با علایق و مهارت‌های جوانان:** با توجه به اینکه نسل جدید افرادی با دانش و مهارت‌های بالا هستند، باید سیاست‌های شغلی به گونه‌ای طراحی شوند که به جوانان فرصت دهند تا مهارت‌های خود را به کار گیرند و در جامعه نقش فعالی ایفا کنند.
- **تقویت فرهنگ مشارکت و مسئولیت اجتماعی:** اصلاحات اجتماعی نباید فقط محدود به ساختارهای سیاسی و اقتصادی باشد، بلکه باید بر فرهنگ جامعه نیز تأثیر بگذارد. ایجاد فضایی برای گفت‌وگو، مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها و تشویق به مسئولیت اجتماعی می‌تواند به ایجاد جامعه‌ای پویا و متعادل کمک کند.
- **حمایت از خانواده و ارتقاء سطح زندگی در محیط‌های اجتماعی:** خانواده به عنوان بنیان جامعه، نیاز به حمایت‌های مناسب دارد. این شامل ایجاد فضاهای اجتماعی سالم، حمایت از والدین و بهبود شرایط زندگی برای تمام اعضای خانواده است.
- **ایجاد فضایی سالم برای گفت‌وگو و انتقاد سازنده:** جامعه‌ای پویا، جامعه‌ای است که در آن افراد می‌توانند به راحتی نظرات خود را بیان کنند و به انتقاد سازنده بپردازند. این فضا باید با حمایت از آزادی بیان و ایجاد مکان‌های امن برای گفت‌وگو فراهم شود.
- **تأمین نیاز به احترام و تعلق اجتماعی:** احساس احترام و تعلق به جامعه یکی از نیازهای اساسی انسان است. اصلاحات اجتماعی باید به گونه‌ای طراحی شوند که به افراد جامعه احساس امنیت، ارزشمندی و تعلق دهند، که شامل ایجاد فرصت‌هایی برای مشارکت فعال در جامعه، حمایت از گروه‌های ضعیف و ایجاد فضایی برای ارتباطات مثبت است.
- **حمایت از خودکفایی و توسعه ارزش‌های شخصی و خودیابی:** نسل جدید به دنبال توسعه خود و احساس خودکفایی است. اصلاحات اجتماعی باید به گونه‌ای باشد که به افراد فرصت دهد تا مهارت‌های خود را به کار ببرند، ارزش‌های شخصی خود را توسعه دهند و به عنوان افراد مستقل و مسئول در جامعه فعالیت کنند، که شامل آموزش مهارت‌های زندگی، ایجاد فرصت‌های شغلی و حمایت از خلاقیت و نوآوری است.

۶ بازسازی زیرساخت‌ها

- **تعمیر و نوسازی زیرساخت‌ها:** تعمیر و نوسازی شبکه‌های حمل‌ونقل، انرژی، مسکن و بنادر باید در اولویت قرار گیرد. این اقدامات نه تنها به بهبود شرایط زندگی مردم کمک می‌کند، بلکه به فعال شدن اقتصاد نیز منجر خواهد شد.
- **حمل‌ونقل جاده‌ای و ریلی:** بازسازی جاده‌ها و راه‌آهن‌ها می‌تواند به تسهیل حمل‌ونقل کالا و افراد کمک کند و در نتیجه منجر به رشد اقتصادی کشور شود. این امر می‌تواند به کاهش هزینه‌های حمل و نقل و افزایش دسترسی به بازارها کمک کند و همچنین با توجه به اینکه در حال حاضر کالاهای وارداتی، عمدتاً در انبارهای کشورهای حاشیه خلیج فارس جمع‌آوری شده و ترخیص آن با مشکل مواجه شده است، لذا تغییر پارادایم لجستیکی مسیرها و مرزهای واردات و صادرات و تغییر ضوابط متداول گمرکی قبل از جنگ، برای ترخیص، ضروری است.
- **حمل‌ونقل هوایی:** توسعه فرودگاه‌ها و بهبود خدمات هوایی می‌تواند به جذب گردشگران و افزایش تجارت بین‌المللی کمک کند. همچنین، ایجاد خطوط هوایی جدید می‌تواند به تسهیل ارتباطات بین‌المللی کمک کند
- **حمل‌ونقل دریایی و بنادر:** بهبود بنادر و تسهیل حمل‌ونقل دریایی می‌تواند به افزایش صادرات و واردات کمک کند. همچنین، ایجاد زیرساخت‌های لازم برای بارگیری و تخلیه کالاها می‌تواند به تسهیل تجارت بین‌المللی کمک کند.

۷ نقش نفت به عنوان سرمایه‌گذاری برای توسعه

نفت به عنوان یکی از منابع طبیعی مهم ایران، نه فقط به عنوان یک منبع درآمد، بلکه به عنوان سرمایه‌گذاری برای توسعه و ابزاری برای اتخاذ دیپلماسی قدرتمند در مقابل کشورهای متخاصم نیز می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

- **سرمایه‌گذاری در پروژه‌های زیرساختی:** درآمدهای نفتی می‌توانند به عنوان منبع مالی برای سرمایه‌گذاری در پروژه‌های زیرساختی استفاده شوند. این پروژه‌ها می‌توانند شامل ساخت و نوسازی جاده‌ها، پل‌ها، فرودگاه‌ها و بنادر باشند که به تسهیل حمل و نقل و تجارت کمک می‌کنند که در این خصوص می‌توان از بخش خصوصی داخلی و خارجی که استقبال زیادی نیز خواهند کرد استفاده کرد.
- **توسعه صنایع وابسته:** سرمایه‌گذاری در صنایع وابسته به نفت، مانند پتروشیمی و تولید انرژی، می‌تواند به ایجاد اشتغال و افزایش ارزش افزوده کمک کند. این صنایع می‌توانند به تولید محصولات با کیفیت بالا و صادرات آن‌ها به بازارهای جهانی منجر شوند.
- **تحقیق و توسعه:** استفاده از درآمدهای نفتی برای تحقیق و توسعه فناوری‌های نوین می‌تواند به بهبود بهره‌وری و کاهش هزینه‌ها در صنایع مختلف کمک کند. این امر می‌تواند به ایجاد یک اقتصاد پایدار و مقاوم در برابر نوسانات جهانی کمک کند.

۸ رشد صادرات و فعالیت‌های اقتصادی

افزایش صادرات به عنوان موتور اصلی رشد اقتصادی باید مورد توجه قرار گیرد. ایجاد شرایط مناسب برای فعالیت‌های اقتصادی و حمایت از بنگاه‌های کوچک و متوسط می‌تواند به تقویت اقتصاد کمک کند. همچنین، توسعه بازارهای جدید برای صادرات می‌تواند به افزایش درآمد ارزی و تقویت تراز تجاری کشور کمک کند.

- **حمایت از صنایع صادراتی:** دولت باید با ارائه مشوق‌ها و تسهیلات مالی به صنایع صادراتی، آن‌ها را تشویق به افزایش تولید و صادرات کند. همچنین، برگزاری نمایشگاه‌های بین‌المللی و شرکت در نمایشگاه‌های خارجی می‌تواند به معرفی محصولات ایرانی کمک کند. البته برای تحقق این امر توجه خاص به واحدهای تولیدی بیش از پیش ضرورت دارد.
- **تنوع در صادرات:** تنوع در محصولات صادراتی و ایجاد برندهای معتبر می‌تواند به افزایش رقابت‌پذیری کمک کند. همچنین، توسعه صنایع تبدیلی و فرآوری محصولات کشاورزی می‌تواند به افزایش ارزش افزوده و درآمد ارزی کمک کند.

استفاده از ظرفیت‌ها و توان بخش خصوصی از نظر مالی و تخصصی و نیروی انسانی و فکری از گزینه‌ها و ظرفیت‌های بالقوه‌ای است که همانند کشورهای پیشرفته، چه در مواقع جنگی و چه در حالت عادی می‌تواند کمک بسیار خوبی برای کشور باشد که متأسفانه علیرغم داشتن علاقه و حس همدلی و همیاری که معمولاً در ایرانی‌ها وجود دارد مسئولین آن‌طور که باید و شاید از این پتانسیل عظیم بهره نگرفته‌اند

۹ صدور خدمات فنی و مهندسی

یکی از مهم‌ترین بخش‌های صادراتی، صدور خدمات فنی مهندسی است که کشور ما نیز با سابقه‌ای طولانی، دارای ظرفیت‌های قابل توجهی در آن است، ولی متأسفانه به دلیل عدم توجه به این مهم، با وجود تحریم‌های ظالمانه، مدت‌هاست که عقیم مانده و موانعی را نیز برای ورود به این بخش ایجاد کرده است که بایستی با حمایت‌های لازم و با رفع موانع پیش رو، بخش خصوصی را در این زمینه یاری کرد.

۱۰ تجربه‌های تاریخی و درس‌های آموخته‌شده

تجربه کشور آلمان پس از جنگ جهانی دوم و ویتنام پس از جنگ ویتنام نشـان می‌دهد که بازسـازی موفق، نیازمند اصلاحات نهادی، ثبات سیاست‌های اقتصادی و ایجاد نظام پولی قابل‌اعتماد است.

- **آلمان:** پس از جنگ جهانی دوم، کشـورآلمان با چالش‌های عظیمی مواجه بود. اصلاحات پولی سـال ۱۹۴۸ و آزادسازی قیمت‌ها، به بازگرداندن اعتماد عمومی و فعال شدن اقتصاد کمک کرد. همچنین، کمک‌های مالی خارجی و نوسازی صنایع باعث شد که آلمان به سرعت به یکی از قدرت‌های صنعتی جهان تبدیل شود. این کشور با استفاده از منابع مالی و تجهیزاتی که از طریق برنامه مارشال به دست آورد، توانست زیرساخت‌های خود را بازسازی کند و به رشد اقتصادی چشمگیری دست یابد.
- **ویتنام:** پس از جنگ ویتنام، این کشور نیز با چالش‌های مشابهی مواجه بود. با اجرای اصلاحات اقتصادی در دهه ۱۹۸۰، ویتنام توانسـت به سرعت رشد کند و به یکی از کشورهای موفق در زمینه توسعه اقتصادی تبدیل شود. اصلاحات اقتصادی و باز کردن دروازه‌ها به سمت بازارهای جهانی، به ویتنام کمک کرد تا از یک کشور جنگ‌زده به یک کشور در حال توسعه تبدیل شود. این کشور با جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی و توسعه صادرات، توانست به رشد اقتصادی پایدار دست یابد.

۱۱ اتخاذ استراتژی جدید

اسـتفاده از بعضی امکانات جدید که خوشبختانه کشور عزیزمان ایران از نظر ژئوپلیتیکی، خدادادی از آن بهره‌مند است ولی علیرغم دارا بودن حقوق بین‌المللی تاکنون از آن محروم بوده است، یکی از راه‌های کسب درآمد و اعتبار جهانی است، که مهم‌ترین آن، تنگه باعظمت و ارزشمند جهانی هرمز است که در اختیارکشور عزیزمان ایران اسلامی است. که بر خلاف این حق قانونی جهانی، کشور ما تا به حال اجازه عبور از آن را به طور رایگان در اختیار کشـورهای دیگر برای صدور کالاهای خود قرار داده است. شایان ذکر است یکی از نعمت‌های این جنگ تحمیلی، پی بردن کشورمان به اهمیت بالای جهانی این تنگه بود که علاوه بر کسب درآمد برای کشور، یکی از ابزارهای به چالش کشیدن اقتصاد جهانی را نیز که در اختیار ما قرار داشت به رخ جهانیان کشید و بزرگ‌ترین ارتش دنیا را به زانو درآورد. علاوه بر این داشتن چندین هزار کیلومتر مرز آبی و خشکی و همسایه بودن با هفده کشور جهانی از دیگر خصوصیات ژئوپلیتیکی کشور ما است که کمتر کشوری از آن برخوردار است

نتیجه‌گیری

بازسـازی کشـور ایران پس از جنگ رمضان نیازمند یک رویکرد جامع و هماهنگ است. با توجه به نکات کلیدی ارائه‌شده و نقش حکمرانی، می‌توان به یک بازسازی موفق و پایدار دست یافت. این فرآیند نه‌تنها به تأمین نیازهای فوری مردم کمک می‌کند، بلکه به ایجاد یک اقتصاد قوی و پایدار نیز منجر خواهد شد. با همکاری و مشارکت همه‌جانبه، می‌توانیم از این بحران به عنوان فرصتی برای ساختن آینده بهتر کشورمان استفاده کنیم.

---

۶ • درباره صنایع غذایی و نهاده‌های دامی در پساجنگ

ضرورت تغییر سیاست‌های غلط در روزهای جنگ

تحلیل وضعیت زنجیره ارزش صنعت طیور



داوود رنگی

عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران

پرواضح است که در شـرایط بحران، تأمین معیشت اساسی خانوار به‌ویژه تأمین پروتئین حیوانی، به‌دلیل افزایش بسیار قابل توجه نرخ گوشت قرمز و محصولات آبزی، محصولات طیور شامل گوشت مرغ و تخم مرغ جایگاه ویژه‌ای در سبد غذایی جامعه و حفظ امنیت غذایی دارد؛ به‌خصوص از این دیدگاه که حداقل ۴۰ درصد جامعه در سـن زیر ۱۸ سال بوده و تأمین کافی پروتئین حیوانی با هدف ایجاد بستر مناسب رشد و نمو سیستم مغزی، سیستم اسکلتی، سیستم ایمنی و بسـیاری از فاکتورهای حفظ سلامت جوانان و سایر اقشار جامعه اهمیت دسترسی به این نوع پروتئین را دوچندان کرده. بدیهی است امنیت غذایی کشور که اگر پراهمیت‌تر از امنیت سیاسی، اجتماعی نباشد قطعاً کمتر از آن نخواهد بود، نیازمند جدی فراهم بودن امکان خرید در جامعه و ثبات نسبی در جهت اعتماد مشتریان است.

متأسـفانه پس از اجرای پرشتاب و کم‌پشـتوانه فنی و اجرایی آزادسـازی نرخ ارز، علیرغم تمامی محاسن و برکات اقتصادی کلان آن و تأکید چندین‌سـاله اصحاب این صنعت در کنار استدلال‌های متفکران اقتصادی کشور بر این اقدام، شرایط به‌گونه‌ای رقم خورد که محاسن این طرح را در تور ناهماهنگی‌ها، بی‌برنامگی‌ها، عدم همکاری مناسـب بین دسـتگاه‌های متولی و گره خوردن آن به چالش‌های اساسی پیش‌آمده در کشور گرفتار ساخته و اگر برای آن تدبیر مناسبی صورت نگیرد خودش می‌تواند جبهه جدیدی را در مخاصمات پنهان آینده نزدیک به نمایش بگذارد.

در بعد اقتصادی-اجتماعی، فشارهای تورمی، نوسانات شدید قیمتی در هر دو سـطح تولیدکننده و مصرف‌کننده و مشـکلات مربوط به واردات نهاده‌های دامی، افزودنی‌ها، مکمل‌ها، نژادهای بهرمور گوشتی، همچنین اصرار بر حفظ دخالت‌هـای دولتی در امورات غیر ضرور و



اختلال در تأمین نهاده‌ها به‌دلیل ۱۵ ماه بدهی ارزی دولت به واردکنندگان و فشار جبران‌ناپذیر به ایشان برای امکان‌سازی تأمین نهاده که بیش از ۸۰ درصد آن وارداتی است.

تصدی‌های غیر حاکمیتی با امضاهای طلایی علیرغم آزادسازی صورت گرفته و چالش نژاد آرین در تولید غیر بهرمور گوشت مرغ و فشار ناشی از آن بر اقتصاد بسیار بیمار فعالان حوزه مرغ گوشتی، عدم وجود برنامه حمایتی مشخص دولت برای جبران نیاز نقدینگی ناشی از افزایش ۵ برابری قیمت نهاده‌های تولید، جوجه یک‌روزه، اقلام مصرفی، حمل ونقل و... که موجبات افزایش هزینه‌های تمام شده تولید را فراهم ساخته، کاهش حاشیه سود، کاهش سرانه مصرف جامعه و... باعث تضعیف انگیزه فعالان صنعت طیور در تمام حوزه‌های زنجیره ارزش آن شده است. اختلال در تأمین نهاده‌ها به‌دلیل ۱۵ ماه بدهی ارزی دولت به واردکنندگان و فشار جبران‌ناپذیر به ایشان برای امکان‌سازی تأمین نهاده که بیش از ۸۰ درصد آن وارداتی است، الزام فروشندگان خارجی به خرید نقدی توسط واردکنندگان ایرانی به‌دلیل مخدوش شدن اعتبار آنها ناشی از این بدهی‌های طولانی سررسیدشده، تصمیمات خلق‌الساعه ناشی از افزایش قابل توجه کارمزد بانکی انتقال ارز کالاهای اساسی از ۰/۵ به ۲/۱ درصد، افزایش نرخ ارز از ۲۸۵۰۰ تومان به بیش از ۱۴۰ هزار تومان طی ۴ ماه گذشته، مشکلات به فروش نرسیدن نهاده‌های طیور به‌دلیل عدم قدرت خرید مرغداران و مشکلات نقد نشدن محموله‌های واردشده و عرضه‌شده در سامانه بازارگاه از یک سو و دستورالعمل‌های جزیره‌ای دستگاه‌های مربوط از جمله سازمان بنادر و دریانوردی مبنی بر اعمال هزینه‌های انبارداری پلکانی و تصاعدی و افزایش غیر متعارف نرخ‌ها که عملاً نه‌تنها هیچ تأثیری بر کاهش رسوب بنادر در کالاهای اساسی ندارد، بلکه برعکس باعث افزایش نرخ نهایی آنها و فشار بر نیازمندان جامعه می‌شود، در مقابل همه ریسک‌های تجاری و خطرهای مرتبط با تأمین کالا در شرایط جنگی و در کنار ۴ میلیارد یورو بدهی دولت به واردکنندگان کالاهای اساسی به نوعی خودتحریمی و جنگ داخلی تلقی می‌شود که ریشه آن در ضعف متولیان اصلی موضوع و تصمیمات جزیره‌ای در بخش‌های متعدد مرتبط با آن است.

گرچه علیرغم شرایط بسیار حاد جنگی با تسهیلات اجرایی فراهم شده توسط وزارت جهاد کشاورزی و همت والای واردکنندگان نهاده که کوچک‌ترین رمقی برای آنها باقی نمانده است در حال حاضر موجودی عرضه نهاده‌های اصلی تولید شامل ذرت و کنجاله سویا در حد تقاضای فعالان تولید مرغ و تخم مرغ فراهم است، ولی نکته‌ای که باید به آن توجه شود اینکه طی ۴ ماه گذشته پس از آزادسازی نرخ ارز و شوک نقدینگی به تولیدکنندگان از یک سو و کاهش قابل توجه سرانه مصرف در جامعه که باعث فشار مضاعف نقدینگی شد، اساساً برنامه‌ریزی تولید مخدوش شده و در نتیجه آثار کاهش جوجه‌ریزی مرغان گوشتی و مرغ مادر از یک سو و زیان بسیار شدید واحدهای مرغ مادر گوشتی و مرغداران مرغ تخم‌گذار به‌دلیل مقاومت بازار مصرف، آینده این بخش را دچار چالش جدی کرده و برنامه مشخصی هم برای برون‌رفت از این وضعیت ارائه نشده و در نتیجه آثار تبعی آن در افزایش یکباره قیمت‌ها به سمت واقعی شدن قیمت تمام‌شده رخداد نموده و به سرعت به بازار مصرف محصولات مرغ و تخم مرغ منتقل شد؛ در حالی که دولت به وعده‌های خود برای کمک به نقدینگی مرغداران، کارخانه‌جات خوراک، واردکنندگان اقلام نهاده‌ای و افزودنی‌ها و واکسن از یک سو و اصلاح نرخ اختصاصی به کالابرگ عمل نکرده و ادامه این وضعیت حتماً با بحران تولید و طبعاً چالش قدرت خرید در جامعه در آینده بسیار نزدیک روبه‌رو خواهد شد. لازم است تدبیر جدی و فوری صورت گیرد تا هم پایداری تولید در جهت امنیت غذایی تضمین شود و هم سفره خانوار در زمینه تأمین پروتئین حیوانی دچار چالش غیرقابل جبران که آسیب‌های درازمدت به همراه می‌آورد، نشود.

می‌دانیم که صنعت طیور در تمام کشورها یک صنعت استراتژیک است و کلیه کشورها علیرغم اینکه ناچار هستند تا نهاده‌های خوراک شامل ذرت و کنجاله سویا را حداکثر از ۱۰ کشور در جهان تهیه کنند ولی همواره بیش از ۹۰ درصد خوداتکایی در تولید گوشت مرغ و تخم مرغ را حفظ کرده‌اند، چون به‌دلایل متعددی امکان واردت این اقلام در جهان بسیار محدود است و لازم است حتی در شرایط عادی نیز این خوداتکایی صورت پذیرد و اگر شرایط ایران را در نظر بگیریم این اهمیت دوچندان می‌شود. لذا مجبوریم علاوه بر تأمین و تسهیل امکانات تولید مناسب گوشت مرغ و تخم مرغ، حداکثر تلاش را برای افزایش بهره‌وری و کاهش وابستگی به منابع وارداتی به‌کار گیریم. ولی در این زمینه سیاست‌های غلط و آسیب‌رسان در جلوگیری از واردات نژاد بهرمور راس ۳۰۸ و محدود کردن واردات نژادهای دیگر شامل آربراکرز و ایندین ریور طی ۵ سال گذشته از یک سو و اصرار بر دستکاری ژنتیکی نژادهای باقی‌مانده و سیاست اجرایی الزام به استفاده از نژاد آرین در مرغ گوشتی همگی نه‌تنها ابزار آماری برنامه‌ریزی تولید را به‌شدت مخدوش کرده، بلکه در شرایط بحران ارزی و تأمین بسیار سخت ارز واردات، متأسفانه باعث افزایش مصرف نهاده‌ها در قبال تولید گوشت کمتر شده‌ایم و علیرغم مکاتبات، جلسات حضوری و استدلال‌های مختلف، متولیان امر با بی‌توجهی، همواره این سیاست‌های اشتباه را دنبال کرده و به آسیب‌های آن کوچک‌ترین توجهی نمی‌کنند.

بی‌توجهی به گسترش تولید در قالب زنجیره یکپارچه، استنکاف دولت از جلوگیری تولید دان دستی در مرغداری‌ها و جایگزینی آن با دان آماده کارخانه‌ای نیز از عوامل مهم کاهش بهره‌وری در تولید هستند که امید است بنا بر شرایط ویژه کشور برای آن تدبیر خاص اندیشیده شود.

یکی دیگر از توجهات ضروری اینکه گرچه طی چند سال گذشته واگذاری‌های نصف و نیمه‌ای به تشکل‌های صنفی به‌خصوص در حوزه مرغ تخم‌گذار صورت گرفته، ولی به‌دلیل رها شدن و یا ضعف در نظارت عالیه وزارت جهاد کشاورزی و سازمان‌های تابعه آن عملاً موجبات نارضایتی اعضای این تشکل‌ها را که مسئولیتی در هیئت مدیره ندارند فراهم ساخته و گاه شائبه رانت و فساد در آن رخنه کرده که آینده آن اصل واگذاری را مخدوش می‌کند؛ در حالی که واگذاری امور تصدی غیر حاکمیتی ضروری است ولی نظارت کامل به واسطه نهاد صنفی بالادستی فدراسیون طیور ایران و نظارت عالیه وزارت جهاد کشاورزی و سایر نهادهای ذی‌ربط نباید دچار ضعف شود.

ضرورت حفظ سرانه مصرف جامعه حتی در کف قابل قبول اعلام‌شده در سند امنیت غذایی کشور، نیازمند برنامه‌ریزی دقیق قابل اجرا در کنار تعهد متولیان امر از بانک مرکزی، وزارت اقتصاد، وزارت راه، سازمان بنادر، گمرک و در نهایت وزارت جهاد کشاورزی است که برای این امر مهم به‌دور از تصمیمات جزیره‌ای و پراکنده که معمولاً ناقض اهداف اساسی و کلان کشور برای تأمین امنیت غذایی است، یک پروتکل مشخص و لازم‌الاجرا برای همه بخش‌ها تدوین شده و در این شرایط بحرانی و جنگ تحمیلی از هدررفت فرصت‌های بسیار اندک به‌دست‌آمده جداً جلوگیری شود تا هم آرامش در این حوزه برای حفظ و پایداری تولید فراهم شده و هم جامعه بتواند از مصرف کافی و مناسب پروتئین حیوانی بهره‌مند شود.

بی‌توجهی به گسترش تولید در قالب زنجیره یکپارچه، استنکاف دولت از جلوگیری تولید دان دستی در مرغداری‌ها و جایگزینی آن با دان آماده کارخانه‌ای نیز از عوامل مهم کاهش بهره‌وری در تولید هستند که امید است بنا بر شرایط ویژه کشور برای آن تدبیر خاص اندیشیده شود

۷ • درباره صنعت دارو در پساجنگ

قیمت‌گذاری دستوری فشار مضاعف دوران جنگ

صنعت دارو نیازمند واقع‌بینی و اصلاح رویکردها



محمد عبده‌زاده

رئیس کمیسیون اقتصاد سلامت اتاق تهران

سرعت فناوری در جهان امروز، سرعت تحولات، پیچیدگی بیماری‌ها، افزایش کیفیت زندگی، تخصصی بودن دارو و... رشد تکنولوژی صنایع داروسازی را همپای IT قرار داده است. در این میان ضرورت ارتباطات بین‌المللی، تعامل با دنیا، تولید تحت لیسانس، تبادل استاد و دانشجو، امری که در تمام دنیا مرسوم است، برای حوزه داروسازی و دانشگاهی کشور از الزامات اساسی است. علیرغم چالش‌های متعدد، مشکلات تحریم و مسائل متعددی که گریبانگیر حوزه High Tech کشور شده است، صنعت داروسازی به کمک تعدد دانشکده‌های داروسازی، اساتید، دانشجویان و صنعتگران توانسته در تولید داروهای روز دنیا کارنامه موفقی داشته باشد و در تولید داروهای بیوتک، واکسن، پپوند، بیماران خاص، متابولیک و... خوشبختانه اعتماد جامعه پزشکی و بیماران را جلب کند به علاوه کاهش قیمت‌های داروهای تولیدی در مقایسه با وارداتی نه تنها کمک غیر قابل انکاری به اقتصاد خانواده کرده، بلکه باعث کاهش هزینه‌های سازمان‌های بیمه‌گر و تضمین تکمیل درمان، با فراهم کردن دسترسی بیماران به داروهای جدید با قیمت مناسب شده است. اشتغال فارغ‌التحصیلان داروسازی، شیمی، بیوتکنولوژی، رشته‌های مختلف فنی و مهندسی و... به نقطه قوت صنایع داروسازی کشور تبدیل شده است، این مهم به دلیل توسعه بخش خصوصی و شرکت‌های دانش‌بنیان که نقش بسزایی در توسعه محصولات جدید دارویی با عمق دانش بالا داشته است، به انجام رسیده است. نکته‌ای اساسی که در حوزه داروسازی قابل ذکر است، توسعه عمق دانش داروسازی است به طوری که تولید هر نوع دارویی با هر سطح دانش در کشور قابل انجام است. داروسازی صنعتی استراتژیک است چون سلامت و جان بیماران غیر قابل ریسک است. برای حفظ سلامت بیماران و افزایش طول عمر مفید در کنار اصلاح سبک زندگی، دسترسی به جدیدترین داروهای روز دنیا از الزامات حیاتی است. نکته‌ای که به خوبی توسط صنایع داروسازی کشور به انجام رسیده است. در کنار این نقش‌آفرینی، صنعت داروسازی با چالش‌های بسیار جدی روبرو است که عمده آنها ناشی از نوع نگرش دولت به صنعت داروسازی است (محدودیت بودجه سازمان‌های بیمه‌گر، تورم افسارگسیخته، کاهش درآمد خانوار، قیمت‌گذاری دستوری، پیش گرفتن نرخ استهلاک از سرمایه‌گذاری و... شرایطی را رقم زده که علیرغم تلاش شبانه‌روزی حوزه داروسازی کشور، آنطور که باید رشد صنعت داروسازی همپای دنیا پیش نرود)

در صنعتی که در طول ۸ سال دفاع مقدس، تحریم طاقت‌فرسای ظالمانه و جنگ‌های متعدد توانسته ضامن استقلال کشور در حوزه سلامت و تکیه‌گاهی مطمئن برای کشور و بیماران باشد و از این آزمون‌های دشوار سربلند بیرون بیاید، متاسفانه به دلیل تکرار مشکلات همیشگی و ابتدایی، تمام انرژی مدیران صنعت به جای توسعه و نوسازی، درگیر پیگیری کارهای ابتدایی و پیش‌پاافتاده است. چالش‌های صنعت داروسازی ناشی از نوع رویکرد مسئولین در ادوار مختلف به این صنعت است که هرچند در طول سال‌های مختلف دچار فراز و نشیب‌های زیادی بوده است، ولی در مسیر کلی همه در یک جهت بوده است که در زیر به شرح مهم‌ترین و پرتکرارترین آنهامی‌پردازیم:

- **چالش کسری بودجه سنواتی و تاثیر آن بر نقدینگی صنعت دارو و تجهیزات پزشکی:** تغییرات مکررات نرخ ارز، خرید نقدی و فروش نسیه، انباشت بدهی مراکز دولتی به شرکت‌های دارویی، کسری بودجه سازمان‌های بیمه‌گر، عدم توازن تعهدات سازمان‌های بیمه با بودجه مصوب باعث شده دوره گردش عملیات در صنعت دارو به بیش از یک سال برسد. تک‌نرخی شدن ارز هرچند اقدامی شایسته و قابل تقدیر است ولی در حوزه دارو و تجهیزات پزشکی نیازمند چندین اقدام همزمان است. بازپرداخت مطالبات شرکت‌های دارویی، اصلاح قیمت‌ها و افزایش سقف پوشش تعهد سازمان‌های بیمه‌گر با پیش‌بینی در لایحه بودجه از پیش‌نیازهای تک‌نرخی شدن ارز است که متاسفانه در سال‌های اخیر به ندرت شاهد این هماهنگی بوده‌ایم، به طوری که وقتی به علل کمبودهای دارویی و نوسانات تامین داروی کشور می‌پردازیم همیشه یکی از عوامل فوق در کنار مسائل تحریم و تخصیص ارز خودنمایی می‌کند. رشد و توسعه داروسازی در دنیا و پیشرفت‌های خیره‌کننده در درمان، ساز و کارهای جدیدی در سیاست‌های کلان سلامت کشور را طلب می‌کند که هم دسترسی مردم به داروی جدید راحت‌تر شود و هم پوشش بیمه‌ای و قابلیت دسترسی فراهم گردد. ناکافی بودن بودجه سازمان‌های بیمه‌گر نبود یا خلأ گایدلاین‌های درمان و عدم التزام به آنها، بدهی دولت به سازمان‌های بیمه‌گر، ناکافی بودن بودجه سازمان‌های بیمه‌گر از چالش‌های مهم و نیازمند برنامه‌ریزی است. آنچه واضح است تولید داروهای جدید با قیمت بسیار پایین در مقایسه با داروی وارداتی است که بصورت میانگین ۲۰% -۱۰ برند اصلی قیمت دارند که هم امکان دسترسی بیماران به دارو و تکمیل پروسه درمان را فراهم و هم صرفه‌جویی ارزی قابل توجهی ایجاد کرد. وضعیت نیازمند تکمیل تعهد بودجه‌ای دولت و سیستم‌های بیمه‌گر به بیماران است تا زنجیره درمان در بیماری‌های جدید کامل شود.
- **قیمت‌گذاری:** قیمت‌گذاری دارو قانون خاص دارد ولی در طی سالیان گذشته دولت هر وقت با کسری بودجه مواجه شده راهکار را در سرکوب قیمت دیده است. علیرغم اینکه به صورت مکرر شاهد تغییر نرخ ارز، تورم نهادهای تولید و... هستیم، همیشه صنایع داروسازی و تجهیزات پزشکی با وقفه‌های طولانی‌مدت، نفس‌گیر و... برای اصلاح قیمت مواجه هستند. در حالی که ریشه افزایش قیمت، شرایط تحریم کشور، تورم و تصمیمات ارزی است، به جای هدایت منابع به سمت بیماران و سازمان‌های بیمه‌گر عموماً راهکار در حذف و سرکوب قیمت دیده می‌شود، در صورتی که راهکار اصلی، اصلاح قیمت دارو شبیه همه صنایع و همزمان اصلاح پوشش بیمه‌ای توسط سازمان‌های بیمه‌گر و تسویه مطالبات شرکت‌های دارویی است.
- **تامین و تخصیص ارز:** با تشدید تحریم‌ها و چندنرخی شدن ارز، صنعت داروسازی بیشتر از سایر صنایع در حاشیه ریسک بیشتر قرار گرفته است. از یک طرف طی سنوات گذشته ارز ترجیحی فقط به یک بخش از تولید و آن هم بخشی از مواد موثره API تعلق گرفته و سایر موارد موثر بر بهای تمام‌شده متاثر از نرخ ارز آزاد و تورم کشور است، از طرف دیگر مبنای قیمت‌گذاری ارز ترجیحی بوده است. در نتیجه این سیاست، توان صنایع داروسازی در بازسازی و نوسانات خطوط به شدت کاهش یافته و فرسودگی خطوط تولید مانع به‌روزرسانی استانداردهای GMP شده است. همین موضوع باعث شده صنایع داروسازی به شدت فرسوده شده، و برای نزدیک به یک دهه نرخ استهلاک از سرمایه‌گذاری پیشی گرفته است. تخصیص و تامین ارز هم زمان‌بر، پرچالش و از علل اصلی کمبود دارو و تجهیزات پزشکی است.
- **تعارض منافع ساختاری:** به علت تجمیع وظایف در وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی در کنار مزایایی که ایجاد کرده در بسیاری موارد نمود تعارض منافع ساختاری به قدری مشهود است که سبب توقف و کندی بسیاری از فرآیندها شده است. لازم است وظایف اضافی که بر سازمان غذا و دارو تحمیل شده اصلاح شود و وزارت بهداشت در بسیاری از حوزه‌ها به تکالیف قانونی خود برگردد
- **نتیجه‌گیری:** صنعت داروسازی به عنوان یک صنعت پیشرو، دانش‌بنیان و دارای ارزش افزوده در کشور نیازمند واقع‌بینی و اصلاح رویکرد در حوزه سیاست‌گذاری کلان حوزه سلامت است. حفظ سرمایه و توسعه آن در بخش‌های داروسازی و تجهیزات پزشکی نیازمند استراتژی جدید، آینده‌نگر و همسو با رشد علم و فناوری در دنیا است. چرخه نقدینگی جوابگوی نیاز صنعت نیست، لایحه بودجه سالیانه کشور در حوزه دارو و تجهیزات پزشکی نیاز به اصلاح داشته و روند قیمت‌گذاری فعلی و شیوه تامین و تخصیص ارز نیازمند اصلاح ساختاری است.

شاید یکی از مهم‌ترین نکاتی که در تحلیل شرایط فعلی باید مورد توجه قرار گیرد، نگاه به دوره پساجنگ به‌عنوان یک فرصت است. هرچند این دوره با چالش‌ها و محدودیت‌هایی همراه است، اما در عین حال می‌تواند زمینه‌ساز اصلاح برخی از رویه‌های ناکارآمد گذشته باشد.

۸ • درباره صنعت خودروسازی در پساجنگ

اقتصاد تولید در حسرت توجه

فرصتی طلایی برای بازنگری در سیاست‌های صنعت خودرو



محمدرضا نجفی‌منش

رئیس کمیسیون بهبود محیط کسب‌وکار

صنعت خودرو و قطعه‌سازی کشور در شرایطی وارد دوره پساجنگ شده است که با ترکیبی از چالش‌های کوتاه‌مدت و مسائل عمیق ساختاری مواجه است. این دوره را نباید صرفاً به‌عنوان ادامه‌ای از گذشته یا واکنشی موقت به یک بحران تلقی کرد؛ بلکه می‌توان آن را نقطه‌ای تعیین‌کننده برای بازتعریف سیاست‌ها، اصلاح مسیرها و حتی بازسازی اعتماد در زنجیره تولید دانست.

در حال حاضر، فضای صنعت با نوعی احتیاط و عدم‌قطعیت همراه است. اگرچه تولید در بسیاری از واحدها ادامه دارد و بازار هنوز با کمبودهای گسترده مواجه نشده، اما این وضعیت تا حد زیادی به اتکای موجودی‌های انبار شکل گرفته است. این موجودی‌ها که در ماه‌های گذشته و پیش از بروز اختلالات اخیر تأمین شده‌اند، اکنون به‌عنوان یک سپر موقت عمل می‌کنند. با این حال، باید توجه داشت که این سپر، زمان‌دار است و در صورت عدم جایگزینی به‌موقع، به‌سرعت فرسوده خواهد شد.

زنجیره تأمین، حلقه‌ای که نباید نادیده گرفته شود

یکی از مهم‌ترین واقعیت‌های صنعت قطعه‌سازی این است که پایداری آن، وابستگی مستقیمی به استمرار جریان مواد اولیه دارد. در شرایطی که بخشی از زیرساخت‌های تأمین مواد، به‌ویژه در حوزه‌های مرتبط با پتروشیمی و واردات، تحت تأثیر تحولات اخیر قرار گرفته‌اند، زنجیره تأمین در معرض آسیب قرار دارد.

تجربه سال‌های گذشته نشان داده است که اختلال در این زنجیره، معمولاً با تأخیر خود را در تولید نشان می‌دهد. به بیان دیگر، زمانی که آثار کمبود مواد اولیه در خطوط تولید دیده می‌شود، عملاً فرصت واکنش سریع از دست رفته است. از این رو، نگاه پیش‌نگرانه به تأمین مواد اولیه، یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است.

در این میان، نقش سیاست‌گذار بسیار تعیین‌کننده است. تسهیل فرآیند واردات، کاهش پیچیدگی‌های اداری، تسریع در تخصیص ارز و ایجاد مسیرهای مطمئن برای حمل‌ونقل، اقداماتی هستند که می‌توانند از بروز بحران در تولید جلوگیری کنند. در مقابل، هرگونه تأخیر یا تصمیم‌گیری غیرهماهنگ در این حوزه، می‌تواند به‌سرعت به اختلال در کل زنجیره منجر شود.

اقتصاد تولید، زیر فشار چندگانه

ساختار هزینه‌ای صنعت قطعه‌سازی در حال حاضر تحت تأثیر چند عامل هم‌زمان قرار دارد. نرخ ارز، هزینه‌های داخلی تولید و افزایش هزینه‌های نیروی انسانی، سه متغیر اصلی هستند که به‌صورت هم‌افزا، فشار قابل توجهی بر بنگاه‌ها وارد کرده‌اند.

نکته مهم این است که این فشارها، صرفاً ناشی از شرایط اخیر نیستند، بلکه بخشی از آن‌ها ریشه در روندهای بلندمدت اقتصاد کشور دارند. به همین دلیل، حتی در صورت کاهش تنش‌های سیاسی و بهبود نسبی شرایط، نمی‌توان انتظار داشت که سطح هزینه‌ها به وضعیت پیشین بازگردد.

در چنین شرایطی، مدیریت اقتصادی صنعت نیازمند رویکردی واقع‌بینانه است. نادیده گرفتن این واقعیت‌ها و تلاش برای کنترل دستوری قیمت‌ها، نه‌تنها به کاهش فشارها کمک نمی‌کند، بلکه می‌تواند به کاهش تولید، افت کیفیت و در نهایت، نارضایتی مصرف‌کننده منجر شود.

> ساختار هزینه‌ای صنعت قطعه‌سازی در حال حاضر تحت تأثیر چند عامل هم‌زمان قرار دارد. نرخ ارز، هزینه‌های داخلی تولید و افزایش هزینه‌های نیروی انسانی، سه متغیر اصلی هستند که به‌صورت هم‌افزا، فشار قابل توجهی بر بنگاه‌ها وارد کرده‌اند

تفاوت در تاب‌آوری بنگاه‌ها

یکی از ویژگی‌های قابل توجه شرایط فعلی، تفاوت در میزان تاب‌آوری بنگاه‌های مختلف است. شرکت‌هایی که در سال‌های گذشته سرمایه‌گذاری بیشتری در داخلی‌سازی، تنوع‌بخشی به تأمین‌کنندگان و بهبود بهره‌وری انجام داده‌اند، امروز در موقعیت بهتری قرار دارند.

در مقابل، بنگاه‌هایی که وابستگی بیشتری به واردات دارند یا از نظر نقدینگی در وضعیت شکننده‌تری هستند، با ریسک‌های جدی‌تری مواجه‌اند. این تفاوت، اگرچه در کوتاه‌مدت می‌تواند به نابرابری در بازار منجر شود، اما در بلندمدت می‌تواند به‌عنوان یک سیگنال برای جهت‌گیری سرمایه‌گذاری‌ها عمل کند.

به بیان دیگر، شرایط فعلی می‌تواند به بازتعریف مزیت‌های رقابتی در صنعت منجر شود؛ به شرط آنکه سیاست‌گذاری‌ها به‌گونه‌ای باشد که این فرآیند به‌صورت طبیعی و مبتنی بر کارایی شکل بگیرد، نه بر اساس مداخلات غیرهدفمند.

پساجنگ: یک فرصت، نه صرفاً یک تهدید

شاید یکی از مهم‌ترین نکاتی که در تحلیل شرایط فعلی باید مورد توجه قرار گیرد، نگاه به دوره پساجنگ به‌عنوان یک فرصت است. هرچند این دوره با چالش‌ها و محدودیت‌هایی همراه است، اما در عین حال می‌تواند زمینه‌ساز اصلاح برخی از رویه‌های ناکارآمد گذشته باشد.

برای سال‌ها، بخشی از مشکلات صنعت خودرو و قطعه‌سازی ناشی از انباشت تصمیمات کوتاه‌مدت، نبود ثبات در سیاست‌ها و عدم هماهنگی میان بخش‌های مختلف بوده است. اکنون، شرایط جدید می‌تواند بهانه‌ای برای بازنگری در این رویکردها باشد.

بایدها؛ مسیرهای ضروری پیش رو

در چنین فضایی، چند محور اساسی باید در دستور کار قرار گیرد:

نخست، ایجاد ثبات و پیش‌بینی‌پذیری در سیاست‌ها. فعالان اقتصادی بیش از هر چیز به افق روشن نیاز دارند. تصمیماتی که به‌صورت ناگهانی و بدون اطلاع قبلی اتخاذ می‌شوند، ریسک فعالیت را افزایش داده و مانع از برنامه‌ریزی بلندمدت می‌شوند.

دوم، تأمین نقدینگی و سرمایه در گردش. افزایش هزینه‌ها در کنار تأخیر در دریافت مطالبات، فشار مضاعفی بر بنگاه‌ها وارد کرده است. در چنین شرایطی، نقش نظام بانکی و ابزارهای مالی در حمایت از

تولید، بسیار حیاتی است.

سوم، بازنگـــری در نظام قیمت‌گذاری. لازم است سازوکاری طراحی شود که ضمن در نظر گرفتن هزینه‌های واقعی تولید، از بروز نوسانات شدید در بازار نیز جلوگیری کند.

چهارم، تقویـــت همکاری در زنجیـــره تأمین. تعامـــل مؤثر میان خودروسازان، قطعه‌ســـازان و تأمین‌کنندگان مواد اولیه، می‌تواند به افزایش کارایی و کاهش هزینه‌ها کمک کند.

پنجم، سرمایه‌گذاری هدفمند در داخلی‌سازی. این اقدام باید بر اساس اولویت‌های اقتصادی و فناوری انجام شود، نه صرفاً به‌عنوان یک شعار یا الزام اداری.

نبایدها؛ پرهیز از تکرار خطاهای گذشته

در کنار اقدامات ضروری، اجتناب از برخی رویکردها نیز اهمیت زیادی دارد:

نخست، تصمیم‌گیری‌های مقطعی و واکنشـــی کـــه بدون توجه به پیامدهای بلندمدت اتخاذ می‌شوند.

دوم، اعمـــال محدودیت‌های غیرضـــروری در واردات مواد اولیه که می‌تواند به اختلال در تولید منجر شود.

سوم، نادیده گرفتن واقعیت‌های اقتصادی بنگاه‌ها و تحمیل هزینه‌های غیرقابل جبران به آن‌ها.

چهارم، نگاه جزیره‌ای به صنعت که باعث می‌شود سیاست‌ها به‌صورت پراکنده و غیرهماهنگ اجرا شوند.

نقش دولت؛ از مداخله‌گر تا تسهیل‌گر

یکی از موضوعات کلیدی در بازنگری سیاســـت‌ها، تعریف مجدد نقش دولت در صنعت خودرو است. تجربه نشان داده است که مداخله مســـتقیم در جزئیات فعالیت بنگاه‌ها، معمولاً بـــه کاهش کارایی و افزایش هزینه‌ها منجر می‌شود.

در مقابل، تمرکز بر ایجاد زیرساخت‌های مناسب، تسهیل فضای کسب‌وکار و حمایت هدفمند از تولید، می‌تواند نتایج بهتری به همراه داشته باشد. این تغییر رویکرد، اگرچه نیازمند زمان و اجماع است، اما برای پایداری صنعت ضروری به نظر می‌رسد.

و در پایان...

و در پایان می‌توان جمع‌بندی کرد که صنعت خودرو و قطعه‌ســـازی کشـــور در مقطعی قرار گرفته اســـت که تصمیمات امروز آن، آثار بلندمدتی بر آینده این صنعت خواهد داشـــت. شرایط پساجنگ، با وجود تمام دشواری‌ها، فرصتی ارزشمند برای بازنگری در سیاست‌ها و اصلاح ساختارها فراهم کرده است.

اگر این فرصت به‌درستی مورد استفاده قرار گیرد، می‌توان امیدوار بود که صنعت با تاب‌آوری بیشـــتر، بهره‌وری بالاتر و جایگاه رقابتی قوی‌تر به مسیر خود ادامه دهد. در غیر این صورت، تداوم رویکردهای گذشـــته، می‌تواند چالش‌های موجود را تشـــدید کرده و هزینه‌های بیشتری را بر اقتصاد کشور تحمیل کند.

واقعیت آن اســـت که عبور از این مقطع، نیازمند نگاه راهبردی، تصمیم‌گیری‌های مبتنی بر واقعیت و همکاری نزدیک میان تمامی بازیگران این حوزه است. آینده این صنعت، بیش از هر زمان دیگری، به کیفیت تصمیمات امروز وابسته است.

۹ • درباره صنایع پلیمر و پتروشیمی در پساجنگ

گزارش یک بحران

تجربیات صنعت پلیمر در جنگ و پساجنگ



سعید ترکمان

رئیس هیئت‌مدیره انجمن ملی صنایع پلیمر ایران

اصابت به صنعت پتروشـــیمی مستقیماً معیشـــت مردم را هدف قرار داد تا پایداری اقتصاد ایران را تضعیف کند. در این خصوص صنعت پلیمر به عنوان مهم‌ترین و گسترده‌ترین بخش در زنجیره ارزش محصولات پتروشیمی اگرچه بیشترین آسیب را متحمل شد ولی با تحمل اصابت‌ها، جان تازه‌ای گرفت و از خاکستر خود، جوان‌تر برخاست تا جایی که در هیچ حوزه‌ای با محدودیت در بسته‌بندی مواد غذایی یا ملزومات پزشکی و بهداشتی روبه‌رو نبودیم. اما گزارش این بحران می‌تواند مسیری برای آینده با نگارش تجربیات حاصل کند. توجه به دو رویکرد مختلف توسعه عرضه و مدیریت تقاضا ساختار اصلی تنظیم بازار را تشکیل داد. مهم‌ترین رویه را باید در فاز عرضه جستجو کرد که عبارت بود از اســـتفاده از موجودی انبارهای واحدهای پتروشیمی و سپس اهتمام به بازسازی واحدهای آسیب‌دیده در کنار تسهیل گسترده واردات، همچنین اســـتفاده از موجودی انبارها در صنایع تکمیلی در کنار پذیرش واقعیت‌ها و اهتمام جمعی نسبت به شرایط جنگی در بدنه اجتماع و صنعت پلیمرها.

به جرأت می‌توان گفت در بین صنایع، بیشترین آسیب به زنجیره ارزش صنعت پتروشیمی وارد شده اســـت. از حمله به پالایشگاه‌های ۴ فاز پارس جنوبی تا اصابت مستقیم به مناطق پتروشیمیایی ماهشهر و عسلویه همچنین پتروشـــیمی‌های خـــارج از این مناطق همگی بخش‌های مختلف آســـیب به صنعت پتروشـــیمی را ترسیم می‌کند. ساختار شبکه‌ای و متصل صنعت پتروشیمی همچنین گستره وسیع اصابت‌ها موجب شد نزدیک به ۹۳ درصد از این صنعت با توقف تولید روبه‌رو شود. سایر بخش‌ها نیز به دلیل خطرات جانبی، برای نزدیک به ۲ هفته توقف تولید را تجربه کردند. این موارد به معنی وارد آمدن بزرگ‌ترین خســـارت در تاریخ صنعت پتروشیمی بود که اثرات و عواقب آن هنوز ادامه دارد. با اعمال آتش‌بس، برآورد خسارت‌های وارده آغاز شـــد و سپس وارد فاز بازسازی شـــدیم، اگرچه هنوز هم نزدیک به نیمی از ظرفیت تولید در صنعت پتروشیمی به فعالیت کامل بازنگشته است. این موارد اثرات مستقیمی بر زنجیره ارزش محصولات پتروشیمی، پلاستیک‌ها، کود و محصولات شیمیایی برجای گذاشته است.

با اعمال آتش‌بس، برآورد خسارت‌های وارده آغاز شد و سپس وارد فاز بازسازی شدیم

در بازار محصولات پتروشیمی اثرات این اصابت بسیار شدید مشاهده شد. قیمت‌ها رشد جدی داشت و حجم عرضه در بورس کالا به عنوان مهم‌ترین رکن تغذیه بازار و صنایع مختلف در زنجیره ارزش کاهش محسوسی پیدا کرد. در برخی هفته‌ها در خلال جنگ عرضه‌ها به نزدیک صفر رسید، بعضاً به دلیل قیمت‌های بالا معاملات ابطال شد یا امکان تحویل وجود نداشت و در نهایت بازار با کسری محسوس تأمین مواد اولیه روبهرو شد. در خلال این رخدادها و به موازات بسته‌شدن تنگه هرمز شاهد توقف تولید محصولات پتروشیمی در کشـــورهای منطقه بودیم تا در نهایت به دلیل شوک طرف عرضه و عدم امکان تولید و تحویل بسیاری از محموله‌ها در ابعاد جهانی، نرخ‌های بین‌المللی محصولات جهانی نیز رشد سرســـام‌آوری را تجربه کرد. در کنار این موارد، افزایش نزدیک به دو برابری بهای نفت خام در بازارهای جهانی اثر مستقیمی بر قیمت محصولات پتروشـــیمی برجای گذاشت تا جایی که می‌توان گفت قیمت‌ها بین ۴۰ تا ۱۲۰ درصد رشد داشتند. این افزایش نرخ بر کالاهایی که به ایران وارد شد نیز اثر گذاشت، همچنین در کنار آن قیمت‌ها در بازار داخلی نیز به صورت انفجاری افزایش یافت که در نمودار نوسان نرخ در بورس کالا

یکی از مهم‌ترین فعالیت‌ها برای مدیریت بازار محصولات پتروشیمی توقف صادرات مواد اولیه به صورت خام بود. ایران صادرکننده قدرتمندی برای محصولات پتروشیمی است و توقف صادرات می‌تواند به معنی تأمین بیشتر نیاز داخلی باشد.

نیز می‌توان این روند افزایشی را ملاحظه کرد اگرچه در خلال هفته گذشته شاهد اولین فاز از تعدیل قیمت مواد اولیه پلیمری به عنوان مهم‌ترین کالا در زنجیره ارزش محصولات پتروشیمی هستیم.

تلاش حداکثری برای بازسازی واحدها

اگرچه در روزهای نخست اصابت به صنایع پتروشیمی، صحبت‌های متناقضی در خصوص زمان آغاز به تولید ارائه شد ولی در زمان محدودی برآورد خسارت اولیه انجام و بازسازی آغاز شد. در ابتدا خط اتیلن غرب وارد مدار شد و با ظرفیت مطلوبی شاهد عرضه در بورس کالا بودیم. اولین گروه کالایی که از فاز التهاب فاصله گرفت و وارد فاز آرامش شد، انواع مختلف پلی‌اتیلن با محوریت گریدهای سنگین بود. جو روانی حاصل از این آرامش البته به سایر بازارهای پلیمری سرایت کرد و در نهایت اولین موفقیت تنظیم‌گری در بازار آشفته پلیمرها به ثبت رسید. این مطلب به معنی آن است که نزدیک به ۴۵ درصد از حجم بازار پلیمرهای کشور وارد فاز آرامش شد.

اطلاع‌رسانی و امیدآفرینی

محدودیت‌های بسیاری را در حوزه اطلاع‌رسانی شاهد بودیم؛ نخست آن‌که باید مراقب بود که اطلاعات حیاتی کشور در زمان جنگ حتی پساجنگ درز نکند. در مصاحبه‌ها باید به شدت محتاط بود و همین محدودیت‌ها مهم‌ترین سرعت‌گیر اطلاع‌رسانی محسوب می‌شد اما باید آرامش را در جامعه صنعتی و در اذهان ایجاد کرد. اطلاع‌رسانی به کانال انجمن ملی صنایع پلیمر ایران محدود شد ولی در کنار آن هر هفته به صورت متوسط دو جلسه عمومی در اتاق بازرگانی برگزار شد. حضور صنعتگران در این نشست‌ها زبانزد شد. اختلافات خود را نشان داد ولی به سرعت در مسیر افزایش محسوس همدلی حتی در گروههایی با تعارض منافع قرار گرفت. اطلاعات موجود در کنار گمانه‌زنی از آغاز به کار واحدهای پتروشیمی منتقل شد؛ اگرچه برخی در صحت آن تشکیک کردند اما در نهایت شاهد بودیم که وضعیت بهتر از چیزی بود که انتظار می‌رفت. اثر اطلاع‌رسانی را می‌توان به وضوح در رخدادهای ۷۰ روز اخیر مشاهده کرد اما فعالیت رسانه‌ای در این شرایط چیزی همچون بازی با آتش است. ممکن است منبع خبر مورد اتهام قرار بگیرد یا به سفیدشویی متهم شود. همه این موارد می‌طلبد که عملکرد رسانه‌ای با درون‌مایه امیدآفرینی از مسیر فنی و حرفه‌ای آن خارج نشود.

مدیریت صادرات مواد خام

یکی از مهم‌ترین فعالیت‌ها برای مدیریت بازار محصولات پتروشیمی توقف صادرات مواد اولیه به صورت خام بود. ایران صادرکننده قدرتمندی برای محصولات پتروشیمی است و توقف صادرات می‌تواند به معنی تأمین بیشتر نیاز داخلی باشد. اگرچه در خصوص کالاهای ملتهب، صادرات چندانی نداشتیم ولی برای بسیاری از کالاهای پرمصرف، توقف صادرات به عاملی برای آرامش روانی و افزایش تزریق کالا به بازار منتهی شد. در خصوص پلی‌اتیلن‌ها پس از آغاز به کار تولید در خط اتیلن غرب، اوضاع بازار به سرعت به سمت تعادل به پیش رفت اگرچه هنوز تا روزهای آرامش فاصله بسیاری داریم. تا زمان صدور دستورالعمل توقف صادرات نزدیک به یک ماه زمان سپری شد.

تسهیل واردات

نزدیک به ۳ هفته زمان لازم بود تا ثبت سفارش برای واردات مواد اولیه ملتهب با ارز حاصل از صادرات خود یا بدون انتقال ارز برقرار شود. به رغم محدودیت‌های بنادر جنوبی، اما واردات از مرزهای زمینی با رونق آغاز شد و جو روانی آن در کنار حرکت بسیاری از محموله‌ها به سمت ایران موجب شد تا بسیاری از فروشندگان داخلی، به سمت فروش مواد اولیه متمایل شود.

راز ۲ ماه ماندگاری تولید

اگرچه نزدیک به ۲ ماه تولید و تحویل محصولات پتروشیمی تقریباً متوقف شده بود حتی در پساجنگ نیز اغلب واحدهای مهم هنوز به صورت کامل به مدار تولید بازنگشته‌اند، اما کسری محسوسی تاکنون در بازار مشاهده نشده است؛ اما رشد قیمت‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت.

در ابتدا باید به یک گزینه مهم در جنگ اشاره کرد؛ باید بین محدودیت شدید عرضه کالا یا اصطلاحاً قحطی مقطعی و یا وجود کالا و قیمت‌های بالاتر یکی را انتخاب کرد. انتخاب اول وجود کالا با قیمت بالاتر بود و بعد از رسیدن به این نقطه، رویکرد مدیریت قیمت‌ها با توجه به مکانیزم عرضه و تقاضا مدنظر قرار گرفت.

در این رویکرد مهم‌ترین فاکتوری که مفید واقع شد موجودی انبارها در بازار آزاد یا محتوی کالا در صنایع تکمیلی بود که موجب شد تا بازار در این مدت، حداقل‌های خود را تأمین کند. موجودی انبارها از مواد اولیه به عنوان یک دارایی ارزشمند ایفای نقش کرد که نقش صندوق‌های ذخیره کالایی در اقصی‌نقاط جهان را یادآوری کرد. تاکنون از این جنگ آموخته‌ایم که صندوق کالایی یک الزام برای مدیریت بازار و استمرار عرضه مواد اولیه است و باید به عنوان یک ابزار در جنگ و صلح از آن بهره برد.

اما در این بین یک اتفاق غیرمنتظره رخ داد. بسیاری از انبارهای عمومی در حاشیه تهران یا شهرستان‌ها توسط نهادهای نظارتی مورد بازرسی حتی پلمب قرار گرفت. این اقدام اگرچه با هدف مقابله با احتکار صورت گرفت ولی به ایجاد یک مانع انتزاعی در برابر تأمین امن مواد اولیه منتهی شد. اگرچه ذات این اقدام قانونی را باید ارج نهاد ولی برخی گمانه‌زنی‌ها نشان می‌دهد الزاماً به حل مشکل احتکار منتهی نشده است. در هر حال شاهد بودیم همه ارکان در تلاش برای مدیریت بازار و حمایت از مصرف‌کننده واقعی بودند و در جای خود شایسته تقدیر. اما به مرور زمان موجودی انبارها بیش از پیش به بازار آزاد تزریق شد و یکی از دلایل آرام شدن بازار سریع‌تر از حد انتظار را باید در همین واقعیت جستجو کرد.

هفته‌های سرنوشت

به صورت عمومی وضعیت بازار محصولات پتروشیمی به صورت هفتگی ارزیابی شده و کف عرضه (کمترین میزانی که باید در بورس عرضه شود) نیز هفتگی محاسبه و اعلام می‌شود. از سوی دیگر متوسط قیمت‌ها اگر قبل از جنگ در سطوحی نزدیک به ۱۱۰ هزار تومان نوسان می‌کرد، بعد از جنگ بالاتر از ۲۴۰ هزار تومان بود.

هفته منتهی به سوم اردیبهشت هفته آغازین بازار پس از شوک اصابت یا هفته تولد مجدد بود. زمانی که اولین جرقه‌های امیدواری نسبت به دورنمای بازار ثبت شد. در این هفته حجم عرضه نزدیک به ۴۸ هزار تن بود و متوسط قیمت‌ها در بورس به بیش از ۲۴۰ هزار تومان رسید.

هفته منتهی به اردیبهشت، هفته امید بود زیرا عرضه‌های پلی‌اتیلن خط اتیلن غرب به بازار بازگشت و امیدواری در ارکان صنعت نوسان کرد. در این هفته عرضه‌ها با ۱۴ هزار تن افزایش به بیش از ۶۱ هزار تن رسید ولی قیمت‌ها به بیش از ۲۶۵ هزار تومان بالغ شد.

هفته منتهی به ۱۸ اردیبهشت هفته قوت قلب بازار پلیمرها بود. عرضه به ۷۵ هزار تن یعنی ۳۰ درصد کمتر از روزهای آرامش رسیده بود و اولین سیگنال از کاهش متوسط قیمت‌ها مشاهده شد تا جایی که متوسط نرخ در سطح ۲۰۸ هزار تومانی به کمترین میزان در ۳ هفته اخیر رسید. قلب بازار آرام گرفته بود.

نزدیک به ۳ هفته زمان لازم بود تا ثبت سفارش برای واردات مواد اولیه ملتهب با ارز حاصل از صادرات خود یا بدون انتقال ارز برقرار شود. به رغم محدودیت‌های بنادر جنوبی، اما واردات از مرزهای زمینی با رونق آغاز شد و جو روانی آن در کنار حرکت بسیاری از محموله‌ها به سمت ایران موجب شد تا بسیاری از فروشندگان داخلی، به سمت فروش مواد اولیه متمایل شود

۱۰ درباره صنعت کشاورزی در پساجنگ

کشاورزی مدرن راهکار دوران پساجنگ

بررسی وضعیت صنایع غذایی؛ فرصت‌ها، چالش‌ها و مسیرهای پیش رو



عطاءالله اشرفی اصفهانی

نایب‌رئیس کمیسیون کشاورزی و صنایع تبدیلی اتاق تهران

صنایع غذایی به‌عنوان یکی از ارکان اساسی اقتصاد هر کشور، نقشی حیاتی در تأمین امنیت غذایی، ایجاد اشتغال، توسعه صادرات غیرنفتی و ایجاد ارزش افزوده ایفا می‌کند. در شـرایط فعلی اقتصاد ایران -که با ترکیبی از تحریم‌ها، نوسـانات ارزی، تغییـرات الگوی مصرف و فشـارهای تولید مواجه است- این صنعت بیش از هر زمان دیگری اهمیت راهبردی پیدا کرده است. بررسی دقیق ظرفیت‌ها، چالش‌ها و راهکارهای بهبود در این حوزه، می‌تواند مسـیر سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری را روشن‌تر کند.

ظرفیت‌های صنایع غذایی ایران

ایران به دلیل تنوع اقلیمی، یکی از مسـتعدترین کشورها در تولید مواد اولیه کشاورزی است. وجود چهار فصل همزمان در نقاط مختلف کشور، امکان تولید طیف وسیعی از محصولات از جمله غلات، میوه‌ها، سبزیجات، خشکبار و محصولات پروتئینی را فراهم کرده است. این تنوع، پایه‌ای قوی برای توسعه صنایع غذایی محسوب می‌شود.

بر اساس برآوردها، سهم صنایع غذایی از کل صنعت کشور حدود ۱۰ تا ۱۲ درصد است و این بخش یکی از بزرگ‌ترین زیرمجموعه‌های صنعتی از نظر تعداد واحدهای فعال به‌شمار می‌رود. بیش از ۱۶ هزار واحد صنایع غذایی در کشـور فعالیت دارند که بخش قابل‌توجهی از آن‌هـا در حوزه‌های فرآوری، بسـته‌بندی و نگهداری محصولات کشاورزی مشغول هستند.

از منظر اشتغال نیز این صنعت جایگاه ویژه‌ای دارد. تخمین زده می‌شود که به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم بیش از ۱.۵ میلیون نفر در زنجیره تأمین و تولید صنایع غذایی مشغول به کار هستند. این موضوع نشان می‌دهد که هرگونه اختلال در این بخش، آثار گسترده‌ای بر بازار کار خواهد داشت.

از سوی دیگر، صنایع غذایی یکی از مهم‌ترین بخش‌های صادرات غیرنفتی ایران محسـوب می‌شـود. در سـال‌های اخیر، صادرات محصولات غذایی و کشـاورزی بین ۵ تا ۷ میلیارد دلار در نوسـان بوده‌است. محصولاتی مانند پسته، زعفران، خرما، لبنیات، فرآورده‌های آردی و کنسروها از جمله اقلام مهم صادراتی هستند که در بازارهای منطقه‌ای و حتی جهانی جایگاه قابل‌توجهی دارند.

> در شرایطی که اقتصاد ایران با محدودیت‌های ارزی مواجه است، صادرات صنایع غذایی می‌تواند نقش مهمی در تأمین ارز ایفا کند

اهمیت صادرات در صنایع غذایی

در شـرایطی که اقتصاد ایران با محدودیت‌های ارزی مواجه اسـت، صـادرات صنایع غذایـی می‌تواند نقش مهمی در تأمیـن ارز ایفا کند. برخلاف بسـیاری از صنایع سـنگین، صنایـع غذایی نیاز به سـرمایه‌گذاری‌های کلان ارزی ندارند و عمدتاً بر پایه منابع داخلی شکل گرفته‌اند.

بازارهای هدف ایران نیز از مزیت‌های مهم این حوزه محسـوب می‌شوند. کشـورهای همسایه با جمعیتی بالغ بر ۴۰۰ میلیون نفر، فرصت بزرگی برای صادرات محصولات غذایی ایران فراهم کرده‌اند. کشـورهایی مانند عراق، افغانستان، کشورهای آسیای میانه و حوزه خلیج فارس، از جمله مقاصد اصلی صادراتی هستند.

با این حال، سـهم ایران از بازار جهانی غذا همچنان بسیار پایین است. در حالی که ارزش تجارت جهانی غذا بیش از ۱.۵ تریلیون دلار برآورد می‌شود، سهم ایران کمتر از نیم درصد است. این نشان می‌دهد که ظرفیت‌های صادراتی کشور به‌طور کامل بالفعل نشده‌اند.

چالش‌های پیش روی صنایع غذایی

با وجود ظرفیت‌های قابل‌توجه، صنایع غذایی ایران با مجموعه‌ای از چالش‌های ساختاری و محیطی مواجه است که رشد و رقابت‌پذیری آن را محدود کرده‌اند.

۱ نوسانات ارزی و افزایش هزینه تولید

یکی از مهم‌ترین مشـکلات صنایع غذایی، نوسـانات نرخ ارز است. بسـیاری از مواد اولیه، افزودنی‌ها، ماشین‌آلات و تجهیزات بسته‌بندی وابسته به واردات هستند. افزایش نرخ ارز، مستقیماً هزینه تولید را بالا می‌برد و حاشیه سود تولیدکنندگان را کاهش می‌دهد.

۲ مشکلات تأمین مواد اولیه

بـا وجود تولید داخلـی، در برخی موارد تأمیـن پایدار و باکیفیت مواد اولیه با مشکل مواجه است. تغییرات اقلیمی، خشکسالی و مدیریت ناکارآمد منابع آب، تولید کشاورزی را تحت تأثیر قرار داده و باعث افزایش قیمت مواد اولیه شده است.

۳ ضعف در زیرساخت‌های بسته‌بندی و برندینگ

یکی از نقاط ضعف مهم صنایع غذایی ایران، بسته‌بندی و برندسـازی است. بسیاری از محصولات ایرانی به‌صورت فله‌ای صادر می‌شـوند و در کشورهای مقصد با بسته‌بندی جدید و برند دیگر به فروش می‌رسند. این موضوع باعث از دست رفتن ارزش افزوده و هویت محصول می‌شود.

۴ مشکلات لجستیک و حمل‌ونقل

هزینه‌های بالای حمل‌ونقل، ضعف در زنجیره سرد (Cold Chain) و محدودیت‌های زیرسـاختی، صادرات محصولات غذایی را با چالش مواجه کرده اسـت. این مسـئله به‌ویژه برای محصولات فاسدشدنی اهمیت بیشتری دارد.

۵ موانع تجاری و مقرراتی

تغییرات مکرر در سیاسـت‌های صادراتی، محدودیت‌های ناگهانی، تعرفه‌ها و مقررات پیچیده، فضای کسب‌وکار را برای فعالان این صنعت غیرقابل پیش‌بینی کرده است. این موضوع باعث کاهش انگیزه سرمایه‌گذاری و توسعه بازارهای صادراتی می‌شود.

به‌جای صادرات مواد خام یا نیمه‌خام، باید بر توسعه زنجیره ارزش و تولید محصولات فرآوری‌شده تمرکز شود.



۶ قاچاق و تجارت غیررسمی

قاچاق محصولات غذایی -به‌ویژه محصولات باارزش مانند زعفران- یکی دیگر از چالش‌های مهم اســت. ایــن پدیده علاوه بر کاهش درآمدهای رسمی، باعث از بین رفتن برند ملی و ایجاد رقابت ناسالم می‌شود.

۷ فناوری و بهره‌وری پایین

در بسیاری از واحدهای صنایع غذایی، فناوری‌های قدیمی استفاده می‌شود که باعث کاهش بهره‌وری، افزایش ضایعات و کاهش کیفیت محصول نهایی می‌شود. فاصله با استانداردهای جهانی، یکی از موانع اصلی حضور در بازارهای بین‌المللی است.

راهکارهای پیشنهادی

برای عبور از چالش‌های موجود و بهره‌برداری از ظرفیت‌ها، مجموعه‌ای از اقدامات هماهنگ در سطح سیاست‌گذاری و اجرا ضروری است:

۱ ثبات در سیاست‌های ارزی و تجاری

ایجاد ثبــات در نرخ ارز و سیاســت‌های صادراتی، یکی از پیش‌نیازهای اصلی توسعه صنایع غذایی است. پیش‌بینی‌پذیر شدن فضای اقتصادی، امکان برنامه‌ریزی بلندمدت را برای تولیدکنندگان فراهم می‌کند.

۲ توسعه زنجیره ارزش

به‌جای صادرات مواد خام یا نیمه‌خام، باید بر توسعه زنجیره ارزش و تولید محصولات فرآوری‌شده تمرکز شود. این اقدام می‌تواند ارزش افزوده صادراتی را چند برابر کند.

۳ سرمایه‌گذاری در بسته‌بندی و برندینگ

ارتقای کیفیت بسته‌بندی و ایجاد برندهای معتبر بین‌المللی، از الزامات حضور موفق در بازارهای جهانی است. حمایت از شرکت‌های دانش‌بنیان در این حوزه می‌تواند نقش مهمی ایفا کند.

۴ بهبود زیرساخت‌های لجستیکی

توسعه شبکه حمل‌ونقل، ایجاد پایانه‌های صادراتی تخصصی و تقویت زنجیره سرد، از جمله اقداماتی است که می‌تواند هزینه‌های صادرات را کاهش دهد و کیفیت محصولات را حفظ کند.

۵ حمایت از کشاورزی پایدار

برای تأمین پایدار مواد اولیه، باید به سمت کشاورزی مدرن، مدیریت منابع آب و اســتفاده از فناوری‌های نوین حرکت کرد. این موضوع ارتباط مستقیم با امنیت غذایی و پایداری صنایع غذایی دارد.

۶ مقابله با قاچاق

تقویت نظارت مرزی، ایجاد مشــوق‌های صادرات رسمی و حمایت از تولیدکنندگان، می‌تواند از گسترش قاچاق جلوگیری کند.

۷ نوسازی صنایع و ارتقای فناوری

ارائه تســهیلات مالی برای نوسازی ماشین‌آلات و استفاده از فناوری‌های نویــن، می‌تواند بهــره‌وری را افزایش داده و کیفیت محصولات را به استانداردهای جهانی نزدیک کند.

جمع‌بندی

صنایع غذایی ایران در نقطه‌ای حساس قرار دارد؛ از یک سو ظرفیت‌های گسترده‌ای برای رشد و توسعه دارد و از سوی دیگر با چالش‌های جدی مواجه اســت. در شرایطی که اقتصاد کشور نیازمند تقویت صادرات غیرنفتی است، این صنعت می‌تواند به یکی از پیشران‌های اصلی تبدیل شود. تحقق این هدف نیازمند نگاه راهبردی، سیاست‌گذاری هوشمند و همــکاری نزدیک میان دولت و بخش خصوصی اســت. اگر موانع موجود برطرف شود و از ظرفیت‌های بالفعل و بالقوه به‌درستی استفاده شود، صنایع غذایی می‌تواند نه‌تنها نیاز داخلی را به‌خوبی تأمین کند، بلکه جایگاه ایران را در بازارهای جهانی به‌طور قابل‌توجهی ارتقا دهد.

صنایع غذایی ایران در نقطه‌ای حساس قرار دارد؛ از یک سو ظرفیت‌های گسترده‌ای برای رشد و توسعه دارد و از سوی دیگر با چالش‌های جدی مواجه است

۱۱ • درباره صنعت چرم و کفش در پساجنگ

قهرمان لیگ محلی یا غول در زنجیر؟

تحلیلی بر بازسازی کشور ایران بعد از جنگ رمضان



علی لشکری

عضو هیئت‌رئیسه و خزانه‌دار جامعه صنعت کفش ایران

ویرانه است این جهان، عمر کفاف نمی‌دهد که آباد کنیم، و غیرت، رخصت نمی‌دهد که رها کنیم.
این‌گونه رها کردن نشان دنائت است و جاهلانه رها کردن نشان رذالت است.
پس آبادسازی یک گوشه گم جهان به دست ما آبادسازی کل عالم است به دست همگان

ملاصدرای شیرازی

برای تحلیل وضعیت صنعت کفش در جنگ سوم تحمیلی، نیاز است شرایط کلان اقتصاد کشور قبل از جنگ و بین دو جنگ را مورد بررسی قرار دهیم و سپس فهرستی از چالش‌های بین دو جنگ در صنعت کفش و در ادامه با استفاده از آمارهای موجود داخلی و بین‌المللی، تحلیلی از صنعت کفش در آستانه جنگ رمضان ارائه کنیم و در نهایت شرایط امروز و آینده توسعه صنعتی را شرح دهیم

شاخص مقدار تولید بخش صنعت در بهمن ماه برای دومین ماه متوالی کاهشی بوده و به معنی آن است که در سطحی کمتر از ظرفیت اسمی فعالیت داشتند. شاخص انبار با افزایش روبه‌رو بوده است و بیشترین مقدار ۲۸ ماهه خود را از مهر سال ۱۴۰۲ به ثبت رسانده است. شاخص میزان سفارشات مشتریان همچنان با کاهش قابل توجهی روبه‌رو بوده است، و یکی از کمترین مقدارهای خود را در بخش تقاضای داخلی و خارجی به ثبت رسانده است. شاخص میزان صادرات کالا برای شانزدهمین ماه متوالی کاهش داشته است و در چنین شرایطی شاخص میزان فروش محصولات در بهمن ماه برای چهارمین ماه متوالی کاهشی بوده است. شاخص میزان استخدام و به‌کارگیری نیروی انسانی همچنان در روند نزولی خود قرار دارد و برای شانزدهمین ماه متوالی از آبان ماه ۱۴۰۳ کاهشی است. شاخص موجودی مواد اولیه خریداری‌شده کاهشی بوده است و افزایش شدید نرخ ارز طی ماه‌های اخیر باعث افزایش شاخص قیمت مواد اولیه شده است. شاخص انتظارات تولید در ماه‌های آینده در بخش صنعت نشان‌دهنده انتظارات خوش‌بینانه بخش تولید به دلیل سفارشات جدید و کاهش نسبی تبعات تحولات ارزی در اسفندماه است.

جمع‌بندی از داده‌های شاخص مدیران خرید در بهمن‌ماه نشان می‌دهد که اقتصاد ایران در مسیر ورود به یک مرحله عمیق و ناپایدارتر از رکود تورمی قرار گرفته است؛ وضعیتی که با کاهش همزمان تقاضا، افت تولید، افزایش شدید هزینه‌ها، و کاهش اعتماد فعالان اقتصادی مشخص می‌شود. شاخص کل اقتصاد با ثبت عدد ۴۶,۴ و تداوم رکود برای بیست و سومین ماه متوالی، نشان‌دهنده تثبیت رکود کسب و کار و تولید است. کاهش همزمان در تمامی مولفه‌های اصلی شاخص مدیران خرید، بیانگر بروز شوک سیستماتیک در اقتصاد است. در سمت تقاضا تداوم تورم بالا و کاهش شدید ارزش پول ملی، قدرت خرید خانوارها را تضعیف کرده و موجب افت محسوس سفارشات و فروش شده است. در سمت عرضه نیز، جهش نرخ ارز، اختلال در تامین مواد اولیه، کمبود نقدینگی و محدودیت های ارزی، هزینه‌های تولید را به طور قابل توجهی افزایش داده است.

در بخش صنعت کاهش مستمر تولید و اشتغال در کنار افت شدید موجودی مواد اولیه، نشان‌دهنده افزایش ریسک توقف خطوط تولید و تعطیلی بنگاه‌ها است. همزمان کاهش صادرات به دلیل اختلالات ارتباطی و مشکلات ارزی، فشار مضاعفی بر بنگاه‌ها وارد کرده است.

بحران کمبود نقدینگی و محدودیت منابع مالی بنگاه‌ها و همچنین عدم وصول چک‌ها و افزایش مطالبات معوق باعث افزایش نیاز مالی برای تامین مواد اولیه و شرایط عدم دسترسی به تسهیلات مناسب شده است. بی‌ثباتی سیاستی و قوانین خلق‌الساعه، ضعف در مدیریت اقتصادی و عدم انطباق سیاست‌ها با شرایط واقعی اقتصاد، نااطمینانی نهادی و ضعف در سیاست‌گذاری، اعتماد فعالان اقتصادی را کاهش داده و به تشدید رکود دامن زده است

بررسی‌های میدانی «گروه مشاوره و آموزش سیستم‌های مدیریت شرکت کاین» در مورد ریسک‌ها، تهدیدات و فرصت‌های پیش روی صنعت کفش نشان می‌دهد «تشدید تورم جهانی و داخلی، عدم امکان همکاری با برندهای معتبر، شکاف تکنولوژیک، دور شدن از دانش روز، مقیاس‌پذیری پایین، محدود شدن زنجیره تامین با توجه به بحران در صنعت پتروشیمی و محدودیت واردات مواد اولیه گلوگاهی، ریسک بازار، افت شدید تقاضای داخلی به دلیل کاهش درآمد واقعی خانوار، ریسک نقدینگی، جهش نرخ ارز، افزایش هزینه تامین مواد و ناتوانی سیستم بانکی در ارایه تسهیلات حمایتی» در فهرست تهدیدات و «کم‌رنگ شدن کفش خارجی در بازار به دلیل افزایش نرخ ارز، تولید گسترده ولی بی‌کیفیت، وجود نیروهای متخصص در بازار کار، امکان برندسازی داخلی، افزایش تجربیات در حوزه بحران در فهرست فرصت‌های پیش روی صنعت چرم و کفش قرار دارند.

بررسی‌های کمیسیون آمار و مطالعات راهبردی جامعه صنعت کفش ایران در بین دو جنگ ۱۲ روزه و جنگ سوم از تحلیل محیط کلان اقتصادی حاکی از این بود که وقتی کاهش قدرت خرید و نبود نقدینگی در بازار داخلی منجر به کاهش شدید تقاضا شده و تنش‌های منطقه‌ای و نااطمینانی موجود در فضای اقتصادی و سیاسی از یک سو و همچنین تداوم تورم انتظاری از سوی دیگر، منجر به کاهش قابل توجه سفارشات مشتریان شده و تولیدکنندگان را با کاهش فروش و اختلال در برنامه‌ریزی برای تولید مواجه کرده است، رشد صادرات می‌تواند به عنوان یک راه‌حل اجرایی کوتاه‌مدت، به حفظ اشتغال و تولید انواع کفش در کشور کمک کند. لذا با بهره‌گیری از تجربیات جنگ دوازده‌روزه تحمیلی از سوی رژیم غاصب صهیونی، نیاز است تا در ساختار تصمیم‌گیری‌های مرتبط با صنایع به‌خصوص زنجیره ارزش چرم، کفش، پوشاک، مبلمان، فرش و مصنوعات چرمی که دارای ظرفیت بالقوه و بالفعل اشتغال‌زایی و ارزآوری در کشور هستند،

سهم ایران از صادرات زوجی کفش جهان حدود ۳ دهم درصد و از صادرات دلاری جهان حدود ۲ دهم درصد است. مقایسه سهم ۳ دهم درصدی تعداد با سهم ۲ صدم درصدی ارزش، نشان از یک شکاف عمیق و نگران‌کننده دارد

بحران کمبود نقدینگی و محدودیت منابع مالی بنگاه‌ها و همچنین عدم وصول چک‌ها و افزایش مطالبات معوق باعث افزایش نیاز مالی برای تامین مواد اولیه و شرایط عدم دسترسی به تسهیلات مناسب شده است.

تجدیدنظر شود.

چالش‌های جدید مانند کاهش فروش، قطع ارتباط با بازارهای خارجی، افزایش هزینه‌های تولید، کمبود نقدینگی، برگشت چک‌ها و عدم توانایی بنگاه‌ها در پرداخت بدهی‌ها و وصول مطالباتشان و در نتیجه افزایش بی‌اعتمادی در روابط تجاری، آسیب‌پذیری بیشتر بنگاه‌های کوچک و متوسط در پرداخت حقوق کارکنان که منجر به موج بیکاری و مشکلات اجتماعی خواهد شد، اختلال در زنجیره تامین و در نتیجه کمبود مواد اولیه در واحدهای تولیدی، و آسیب‌پذیری زیرساخت‌های فیزیکی نیاز به تدابیری دارد که همکاری و اعتماد متقابل دولت و بخش خصوصی واقعی را طلب می‌کند.

چرا رشد صادرات در همین شرایط نه به عنوان یک راه‌حل اجرایی کوتاه‌مدت، بلکه به عنوان یک ضرورت در جهت حفظ و رشد اشتغال و تولید انواع کفش باید مورد توجه مسئولین صنعتی و اقتصادی کشور قرار گیرد؟

در شرایط جنگی و آتش‌بس ناپایدار کنونی، تقاضا برای پوشاک و کفش در اولویت‌های مصرف‌کنندگان نهایی نیست ولذا جهت‌گیری تولیدات صادرات‌محور، برکاتی را در زنجیره ارزش صنعت به شرح زیر به وجود می‌آورد: ایجاد تحرک در واحدهای تولیدی، افزایش تولید و اشتغال، بهبود مدیریت اقتصادی واحدهای صادرات‌محور، رشد واحدهای کوچک و متوسط در بازار، کمک به تنظیم بازار و بزرگ شدن عمق بازار کفش، افزایش سرمایه در گردش، کاهش خواب سرمایه در واحدهای تولیدی، بهبود تراز تجاری خارجی کفش کشور، جبران ارز مورد نیاز صنعت از محل صادرات خود، کاهش وابستگی ارزی صنعت به منابع ارزی کشور، ارتقای جایگاه کفش در سطح بین‌الملل، تبدیل ایران به هاب منطقه غرب آسیا در تولید و صادرات مواد و محصول.

با بررسی آمارهای بین‌المللی و مقایسه آن با آمارهای رسمی داخلی ضرورت رشد صادرات به عنوان یک راه‌کار عملیاتی به اثبات می‌رسد:

سهم ایران از صادرات زوجی کفش جهان حدود ۳ دهم درصد و از صادرات دلاری جهان حدود ۲ دهم درصد است. مقایسه سهم ۳ دهم درصدی تعداد با سهم ۲ صدم درصدی ارزش، نشان از یک شکاف عمیق و نگران‌کننده دارد. با توجه به اینکه ایران با احتساب آمار تقریبی تولید واحدهای صنفی، رتبه نهم جهان را داراست، و سهم ایران حدود ۱,۲ درصد کفش جهان است، از نظر مصرف نیز با سهم ۱,۲ درصد از کل مصرف کفش جهان در رتبه نوزدهم قرار دارد. این یعنی ما در یک دایره بسته فعالیت می‌کنیم، و این یعنی ما نه به بازارهای جهانی وصل هستیم که تولیدش را برای صادرات جهش می‌دهد و نه به واردات وابسته‌ایم. این حالت جزیره‌ای برای تولیدکننده ایرانی، امنیت ایجاد کرده، اما مانع رشد تکنولوژیک و ورود به رقابت‌های جهانی شده است. ما در جایی ایستاده‌ایم که چین ۳۰ سال قبل ایستاده بود، با این تفاوت که چین از آن شرایط عبور کرد و ما همچنان ماندگار ایستاده‌ایم. ما باید از تولید برای نیاز داخلی به سمت تولید برای رقابت حرکت کنیم. بازار داخل ایران به حد اشباع رسیده و تولیدکننده ایرانی دیگر نمی‌تواند با تکیه بر مشتری داخلی رشد بزرگی را تجربه کند.

ایران از مجموع تولید خود حدود ۱۶ درصد را صادر می‌کند و ۸۴ درصد آن را در بازار اشباع‌شده داخلی به سختی به فروش می‌رساند، درحالی‌که در جهان حدود ۶۰ درصد تولید، صادر می‌شود و فقط ۴۰ درصد برای مصرف داخلی است. البته این شاخص برای کشورهای مختلف جهان فرق دارد. چین با ۵۴ درصد تولید کفش جهان، از نظر تعداد ۷۰ درصد را صادر می‌کند، ولی هند به عنوان دومین تولیدکننده کفش جهان، فقط ۸ درصد تولید تعدادی خود را صادر و بیش از حدود ۹۰ درصد تولید خود را مصرف می‌کند. در مقابل، ویتنام با سهم ۶,۵ درصد تولید کفش جهان، حدود ۱۹,۲ درصد از تولید خود را مصرف و الباقی را صادر می‌کند. پاکستان فقط ۳,۴ درصد و ترکیه ۵۲ درصد تولید خود را صادر می‌کند. ایران نهمین کشور تولیدکننده کفش جهان، اما نوزدهمین مصرف‌کننده است، و شکاف بین این دو یک فرصت صادراتی است.

به نظر نگارنده تنها راه جهش این صنعت، خروج از این تعادل ۱,۲ درصدی است. ما پتانسیل تولیدی رتبه ۹ جهان را داریم، یعنی زیرساخت آماده است، اما این زیرساخت در حال حاضر برای نیاز داخلی است. متاسفانه سیاست‌های ارزی و پولی کشور از سال ۹۷ تاکنون برخلاف اهداف سیاست‌های تجاری کشور طراحی شده و همواره خروجی‌های آن، تنبیه صادرکننده ایرانی و واگذاری بازارهای هدف صادراتی به کشورهایی مانند چین و ترکیه بوده است.

پیش‌بینی می‌شود تداوم فعالیت واحدهای اقتصادی در کل کشور و صنایعی مانند پوشاک و چرم و کفش پس از جنگ سوم رمضان، با استفاده از دلارهای حاصل از صادرات خود و یا دیگران امکان‌پذیر باشد و کسانی که به هر دلیلی به خاطر تفاوت نرخ ارز نفتی با ارز بازار، سوار قطار تولید شدند، مجبور به پیاده شدن از این قطار خواهند شد.

مطلب را با یادداشتی از آقای دکتر فرتوک‌زاده، استاد دانشگاه مالک اشتر به پایان می‌برم: «ما امروز در یک «نقطه عطف تاریخی» ایستاده‌ایم، که شاید هر ۵۰۰ سال یک بار رخ دهد. از سال ۱۶۰۲ میلادی که شاه‌عباس صفوی با بیرون راندن پرتغالی‌ها تسلط ایران بر خلیج فارس را تثبیت کرد، تا به امروز، مقطعی به اهمیت زمان حاضر نداشته‌ایم». «امروز نیز ما باید به جای واردات با دلار نفتی، به سمت تجارت مکمل با همسایگانی چون پاکستان برویم. در یک نظم ایلافی، ما می‌توانیم کالای صنعتی مثل خودروی «تارا» را صادر و در مقابل نیازهای اساسی خود را تأمین کنیم. این یعنی تجارت دوجانبه و پایدار». «پاشنه آشیل ما وابستگی به دلارهای حاصل از منابع (نفت و فولاد) است. راهکار خنثی‌سازی این وضعیت، تغییر گرانیگاه ارزآوری به سمت صنایع «مهارت‌پایه» و «فناوری‌پایه» است. باید «میدان نبرد» را با «اقتصاد و اجتماع» ترکیب کرد. وقتی صنایع مهارتی ما به زنجیره تولید ملی و بازارهای همسایه متصل شوند، مردم خود به چرخه ارزآوری تبدیل شده و از شوک‌های دلاری واکسینه می‌شوند. مانع اصلی ما در حال حاضر، رسوبات نظم قدیمی در سازوکارهای اجرایی است. با وجود اراده بالای حاکمیتی برای توسعه روابط دوجانبه، بوروکراسی گمرکی و ارزی ما هنوز بر مدار دلار برون‌زا می‌چرخد. تحقق «نظم ایلافی» تنها راه نجات صنایع مهارتی از باتلاق رکود تورمی و نقد کردن دستاوردهای اقتدار نظامی در سفره‌های مردم است». «پس از کشف نفت، پدیده‌ای به نام «دلار برون‌زا» اقتصاد ما را شرطی کرد. دلار برون‌زا مانند یک «گونه تهاجمی» عمل می‌کند که اگر مهار نشود، قابلیت‌های تولیدی ملی را از بین برده و اجازه نمی‌دهد دست‌رنج متخصص ایرانی ارزش واقعی خود را پیدا کند».

تنها راه جهش صنعت کفش، خروج از این تعادل ۱,۲ درصدی است. ما پتانسیل تولیدی رتبه ۹ جهان را داریم، یعنی زیرساخت آماده است، اما این زیرساخت در حال حاضر برای نیاز داخلی است. متاسفانه سیاست‌های ارزی و پولی کشور از سال ۹۷ تاکنون برخلاف اهداف سیاست‌های تجاری کشور طراحی شده و همواره خروجی‌های آن، تنبیه صادرکننده ایرانی و واگذاری بازارهای هدف صادراتی به کشورهایی مانند چین و ترکیه بوده است

۱۲ • درباره صنعت تایر در پساجنگ

صنعت تایر از دل خاکستر تا آستانه شکوفایی

چگونه می‌توان تاب‌آوری زنجیره تامین مواد اولیه را افزایش داد؟



محمدرضا گنجی

رئیس انجمن تامین مواد اولیه تولید تایر، رو کش و تیوب استان تهران

در واپسین روزهای اردیبهشت ۱۴۰۵، هنگامی که آتش‌بس شکننده میان ایران و طرف‌های متخاصم همچون پرده‌ای نازک بر فراز منطقه کشیده شده، صنعت تایر ایران در وضعیتی ایستاده که نه به جنگ می‌ماند و نه به صلح. آتش‌بس برقرار است، اما تنگه هرمز هنوز در زنجیر است؛ گلوگاهی که شریان‌های تجارت از آن عبور می‌کنند زیر سایه ناوهای دشمن فشرده شده و حلقه محاصره هر روز اندکی تنگ‌تر می‌شود، گویی دستی نامرئی آرام‌آرام نفس منطقه را می‌فشارد.

در چنین فضایی، صنعت تایر ایران، که ستون پنهان حمل‌ونقل، کشاورزی، خودروسازی و امنیت غذایی کشور است، در برابر بحرانی قرار دارد که نه از جنس انفجار و آتش، بلکه از جنس قطع جریان مواد اولیه است؛ بحرانی که آرام نزدیک می‌شود، اما ناگهان می‌کُشد.

کارخانه‌ها هنوز روشن‌اند، خطوط تولید هنوز می‌چرخند، و انبارها هنوز خالی نشده‌اند؛ اما این روشنایی، روشنایی شمعی است که در باد می‌سوزد. صنعت تایر ایران در این روزها بیش از هر زمان دیگری به بیماری می‌ماند که هنوز بر پا ایستاده، اما پزشک می‌داند که خون در رگ‌هایش رو به پایان است. این صنعت، که سالانه بیش از ۳۵۰ هزار تن تایر تولید و بیش از ۹۰ درصد نیاز کشور را تأمین می‌کند، اکنون در برابر یک تعطیلی خاموش قرار دارد؛ تعطیلی‌ای که نه با انفجار، بلکه با تمام شدن یک رول نخ تایر، یک محموله استیل‌کورد، یا یک تانکر روغن آروماتیک آغاز می‌شود.

پیش از جنگ، صنعت تایر ایران بر یک تعادل شکننده استوار بود؛ تعادلی که بر پایه واردات ۴۰ درصد از مواد اولیه، تولید داخلی ۶۰ درصد دیگر، و جریان نسبتاً پایدار حمل‌ونقل دریایی شکل گرفته بود. اما جنگ، این تعادل را در هم می‌شکند. نخستین ضربه، نه به کارخانه‌های تایرسازی، بلکه به شریان‌های حیاتی صنعت پتروشیمی وارد می‌شود؛ جایی که Decant Oil برای دوده‌سازها، بوتادین برای SBR/BR، و آروماتیک‌ها برای روغن‌های فرآیندی تولید می‌شود. با خاموش‌شدن فجر، مبین و دماوند، صنعت تایر ایران نه از ناحیه خود، بلکه از ناحیه پیشینیانش زخمی می‌شود. این همان چیزی است که اقتصاددانان آن را «شوک شبکه‌ای» می‌نامند؛ شوکی که از نقطه‌ای دور آغاز می‌شود، اما در نقطه‌ای دیگر، قربانی اصلی را می‌گیرد.

در این میان، بسته‌شدن تنگه هرمز، تیر خلاص است. کائوچوی طبیعی، که ۴۰ درصد وزن تایر را تشکیل می‌دهد و ۱۰۰ درصد وارداتی است، دیگر راهی برای ورود ندارد. استیل‌کورد، که شریان تایرهای باری و اتوبوسی است، در بنادر هند و چین انباشته می‌شود و راهی به ایران نمی‌یابد. نخ تایر، که ۷۰ درصد وابسته به واردات است، تنها از مسیر زمینی پاکستان قابل ورود است؛ مسیری که نه ظرفیت دارد، نه امنیت، و نه سرعت. در چنین شرایطی، صنعت تایر ایران در برابر حقیقتی تلخ قرار دارد: مواد اولیه‌ای که امروز مصرف می‌شود، شاید آخرین محموله‌ای باشد که تا ماه‌ها وارد کشور شده است.

این وضعیت، صنعت تایر را در برابر یک دوگانه سخت قرار می‌دهد: یا باید با همان نرخ تولید گذشته ادامه دهد و در چند هفته آینده با توقف ناگهانی روبه‌رو شود؛ یا باید از همین امروز، با شجاعت و دوراندیشی، نرخ تولید را کاهش دهد، سبد تولید را بازآرایی کند، و توقفات برنامه‌ریزی‌شده تعریف نماید تا بتواند زمان بخرد؛ زمانی که شاید تنها دارایی واقعی صنعت در این روزها باشد.

در چنین لحظه‌ای، نگاه به جهان، نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت است. زیرا صنعت تایر جهان بارها در برابر بحران‌های مشابه ایستاده و هربار برخی کارخانه‌ها سقوط کرده‌اند، و برخی دیگر، قوی‌تر از گذشته بازگشته‌اند.

در سال ۲۰۱۱، هنگامی که سونامی ژاپن کارخانه‌های یوکوهاما و بریجستون را در شرق این کشور زیر آب برد، خطوط تولید برای هفته‌ها خاموش شد. اما آنچه این شرکت‌ها را نجات داد، نه تجهیزات، بلکه معماری زنجیره تأمین بود. یوکوهاما، که پیش از بحران، شبکه تأمین خود را در سه قاره توزیع کرده بود، توانست ظرف ۴۸ ساعت، تولید برخی سایزها را به کارخانه‌های فیلیپین و تایلند منتقل کند. بریجستون، که ذخیره استراتژیک مواد اولیه داشت، توانست ۶۰ روز بدون واردات ادامه دهد. این دو شرکت، نه به‌خاطر قدرت صنعتی، بلکه به‌خاطر پیش‌بینی بحران زنده ماندند.

در سال ۲۰۲۰، هنگامی که کووید-۱۹ جهان را در سکوت فرو برد، میشلین نخستین شرکتی بود که مدیریت مصرف مواد اولیه را اجرا کرد. این شرکت، به‌جای تلاش برای حفظ تولید کامل، تولید را ۳۰ درصد کاهش داد، اما ترکیب تولید را تغییر داد: تمرکز بر سایزهای پرمصرف، توقف سایزهای کم‌مصرف، و اولویت‌بندی بازارهای استراتژیک. نتیجه این شد که میشلین، برخلاف بسیاری از رقبا، حتی در سال بحران، سود عملیاتی مثبت ثبت کرد.

در بحران مالی ۲۰۰۸، آپولو هند، که در آستانه ورشکستگی بود، تصمیمی گرفت که بعدها در مدرسه‌های کسب‌وکار تدریس شد: توقف تولید تایرهای کم‌حاشیه، تمرکز بر تایرهای با ارزش افزوده بالا، و مذاکره مستقیم با تأمین‌کنندگان برای قراردادهای بلندمدت. این تصمیم نه‌تنها آپولو را نجات داد، بلکه آن را به یکی از ۱۰ تایرساز بزرگ جهان تبدیل کرد.

در سال ۲۰۲۲، هنگامی که جنگ اوکراین زنجیره تأمین اروپا را مختل کرد، کنتیننتال آلمان، که ۹۰ درصد کائوچوی طبیعی خود را از جنوب شرق آسیا وارد می‌کرد، با یک تصمیم جسورانه، تولید آزمایشی تایرهای بدون NR را آغاز کرد؛ تایرهایی که با ترکیب SBR/BR و مواد زیستی ساخته می‌شدند. این تصمیم، کنتیننتال را از یک بحران بالقوه نجات داد.

این تجربیات جهانی، امروز برای ایران نه یک درس تاریخی، بلکه نقشه راه بقا است. صنعت تایر، در چنین لحظه‌ای، دیگر صرفاً یک صنعت تولیدی نیست؛ بلکه گلوگاهی راهبردی در زنجیره حمل‌ونقل، کشاورزی، خودروسازی و امنیت غذایی کشور است. از همین رو، هر اختلال در آن، فقط توقف یک کارخانه نیست، بلکه اخلال در حرکت اقتصاد ملی است.

باید مسیرهای جایگزین و سازوکارهای جایگزین تأمین ایجاد شود؛ همان تجربه‌ای که یوکوهاما و بریجستون در بحران سونامی ژاپن نشان دادند. وقتی مسیرهای متعارف تأمین ناامن، کند یا مسدود می‌شوند، صنعت باید به‌جای انتظار برای عادی‌شدن شرایط، به‌سرعت معماری لجستیک خود را بازطراحی کند

پیش از جنگ، صنعت تایر ایران بر یک تعادل شکننده استوار بود؛ تعادلی که بر پایه واردات ۴۰ درصد از مواد اولیه، تولید داخلی ۶۰ درصد دیگر، و جریان نسبتاً پایدار حمل‌ونقل دریایی شکل گرفته بود.

در محور نخست، صنعت تایر ایران باید از پارادایم «تأمین پراکنده و واکنشی» به سمت مهندسی مجدد معماری «تأمین بر پایه هم‌افزایی ملی» حرکت کند. به‌جـای مدل‌های مدیریت تقاضای خرد، باید از الگوی اتحادیه‌های تأمین استراتژیک الهام گرفت؛ مشابه آنچه در مدل سوگو شوشا ژاپن یا آژانس‌های تأمین متمرکز کره جنوبی مشاهده می‌شـود. در این الگو، هدف صرفاً خرید کالا نیست، بلکه «تجمیع قدرت چانه‌زنی» برای مدیریت شوک‌های سیستمی است.

هم‌اکنون، صنعت تایر ایران با بهره‌گیری از حداکثر ظرفیت فناوری موجود، تا حد امکان سـهم کائوچوی مصنوعـی را در ترکیب مواد افزایش داده اسـت؛ حرکتی عقلایی در جهت کاهش وابسـتگی به کائوچـوی طبیعی. اما از آنجا که کارخانجات تولیدکننده کائوچوی مصنوعی داخلی خود دچار آسـیب شـده‌اند، این مسیر به‌تنهایی نمی‌تواند پایداری مورد نیاز صنعت تایر را تضمین کند.

در چنین شرایطی، تفکر راهبردی و سیستمی حکم می‌کند که صنعت تایر ایران، به‌جای واگرایی، به سمت هم‌افزایی در سطح ملی حرکت کند. همان‌گونه که در زنجیره فولاد، تأمین ورق گرم به فولاد مبارکه سپرده شد تا با محوریت یک نهاد توانمند و هماهنگ، نیاز کل زنجیره تأمین شود، در حوزه تایر نیز می‌توان سازوکاری مشابه طراحی کرد: واگذاری مسـئولیت واردات مواد بحرانـی، از جمله کائوچوی مصنوعی و طبیعی، به پتروشیمی‌های تخصصی تحت هدایت وزارت صمت و با تعامل با شـرکت‌های ذی‌نفع. ایـن رویکرد، چند مزیت راهبردی در پی دارد:

۱. افزایـش قدرت چانه‌زنی در بازارهای بین‌المللی: تجمیع تقاضای صنعت، حجم واردات را به اندازه‌ای می‌رساند که در برابر تولیدکنندگان بزرگ آسـیایی، امکان مذاکرات مسـتقیم و عقد قراردادهای پایدار بلندمدت فراهم شود.

۲. بهینه‌سازی هزینه‌های لجستیکی و مالی: خرید متمرکز، نه‌تنها منجر به کاهش هزینه حمل‌ونقل و بیمه می‌شود، بلکه امکان استفاده از ابزارهای مالی چون ال‌سی‌های مشترک و خطوط اعتباری ثانویه را نیز افزایش می‌دهد.

۳. مدیریت ریسـک و تخصیص منعطف منابع: در شرایط بحرانی، تخصیـص هدفمند مواد به شـرکت‌ها بر اسـاس اولویت‌های ملی (حمل‌ونقل عمومی، کشـاورزی، خودروهای امدادی و...) سریع‌تر و دقیق‌تر انجام می‌شود.

۴. افزایش شفافیت و تاب‌آوری زنجیره: تمرکز بر سطح سیاست‌گذاری ملی، امکان پایش موجودی، کنتـرل کیفیت و جلوگیری از رقابت ناسالم میان تولیدکنندگان داخلی را فراهم می‌کند.

بنابراین، نخستین گام برای عبور ساختاری از بحران، انتقال محور تأمین از سطح کارخانه‌ای به سطح صنفی و ملی است. اگر این تغییر معمـاری تحقق یابد، صنعت تایر نه‌تنها از دام کمبود مواد اولیه رها خواهد شد، بلکه به الگویی از حکمرانی صنعتی هوشمند بدل می‌شود؛ مدلی که در آن، بحران به نقطه آغاز دگرگونی و بلوغ نهادی تبدیل می‌گردد. آن‌چنان که شایسته صنعتی است که ستون پنهان حرکت کشور محسوب می‌شود.

در محور دوم، سبد تولید باید بازآرایی شود؛ همان کاری که آپولو در بحران ۲۰۰۸ انجام داد. در شرایط بحران، پافشاری بر حفظ همه خطوط تولید به‌صورت هم‌زمان، اغلب به معنای از دسـت‌دادن کل ظرفیت است. بنابراین صنعت تایر ایران باید از منطق «تولید همه‌چیز برای همه‌کس» فاصله گرفته و به سمت تولید اولویت‌محور حرکت کند. تایرهای سواری، به‌ویژه در سایزهای پرتقاضا و با وابستگی بیشتر به مواد داخلی، باید در اولویت قرار گیرند. در مقابل، تایرهای کم‌مصرف و وابسته به مواد بحرانی وارداتی باید موقتاً از چرخه خارج شوند. این بازآرایی نه نشانه انقباض، بلکه نشانه مدیریت هوشمند است.

در محور سوم، باید مسیرهای جایگزین و سازوکارهای جایگزین تأمین ایجاد شود؛ همان تجربه‌ای که یوکوهاما و بریجستون در بحران سونامی ژاپن نشان دادند. وقتی مسیرهای متعارف تأمین نامن، کند یا مسدود می‌شوند، صنعت باید به‌جای انتظار برای عادی‌شدن شرایط، به‌سرعت معماری لجسـتیک خود را بازطراحی کند. مسیر زمینی هند-پاکستان-ایران، هرچند پرهزینه و پرریسک است، می‌تواند در مقطع بحران به‌عنوان یکی از معدود مسیرهای عملیاتی برای واردات NR، نخ تایر و استیل‌کورد عمل کند. همچنین تشکیل کنسرسیومی مشترک متشـکل از تایرسازان دولتی و خصوصی می‌تواند در حوزه واردات، قدرت چانه‌زنی را افزایش، هزینه حمل را کاهش و ریسـک تأمین را بین چند بازیگر تقسیم کند. در کنار آن، انعقاد قراردادهای بلندمدت با دودهسازها و پتروشیمی‌ها ضروری است تا تأمین داخلی مواد حیاتی، از سطح تصمیم‌های روزمره به سطح تعهدهای پایدار و قابل اتکا ارتقا یابد.

به‌عبارت دیگر، بحران پیش رو فقط یک اختلال مقطعی نیست؛ بلکه یک آزمون سـاختاری اسـت. صنعتی که سال‌ها بر پایه تداوم نسـبی واردات، ثبات انرژی و کارکرد عادی لجستیک حرکت کرده، اکنون ناچار است در شرایطی عمل کند که هر سه پایه فوق متزلزل شده‌اند. در چنین وضعی، موفقیت نه در «تولید بیشتر»، بلکه در تولید درست‌تر، مصرف هوشمندتر و تأمین ایمن‌تر معنا پیدا می‌کند.

در نهایـت، صنعت تایر ایران باید این بحران را به‌مثابه یک نقطه عطف ببیند؛ نقطه‌ای که پس از آن، یا سـاختار تأمین و تولید خود را بازسازی می‌کند و به سطحی تازه از تاب‌آوری می‌رسد، یا در برابر موج‌های بعدی شکننده‌تر می‌شود. این بحران، اگر درست مدیریت شـود، می‌تواند آغاز یک بازآرایی عمیق در مدل توسعه صنعت تایر باشد: از وابسـتگی به واردات بی‌پشتوانه، به سمت مدیریت ریسک، تنوع‌بخشی به تأمین، ذخیره‌سازی هوشمند، و تولید اولویت‌محور.

صنعت گاهی شـبیه دریانوردی اسـت در مه؛ نه سـاحل دیده می‌شود، نه مسـیر روشن است، اما کشـتی همچنان باید حرکت کند. امروز صنعت تایر ایران نیز در چنین مهی ایسـتاده است. بادها نامطمئن‌اند، مسیرها گاه بسته می‌شوند و امواج زنجیره تأمین آرام اما پیوسته بر بدنه صنعت می‌کوبند. با این حال، تاریخ صنعت نشان داده است که کشتی‌هایی که سکان را رها نمی‌کنند، حتی در عمیق‌ترین و مواج‌ترین اقیانوس‌ها راه خود را پیدا می‌کنند. بحران‌ها، هرچند سخت و فرساینده‌اند، اما همیشه یک راز در دل خود دارند: آن‌ها صنعت‌ها را یا می‌شکنند، یا از نو می‌سازند.

صنعت تایر ایران امروز شـاید زیر فشار کمبودها، محدودیت‌ها و نااطمینانی‌ها نفس می‌کشد، اما همین فشار می‌تواند همان نیرویی باشـد که موتور دگرگونی را روشن می‌کند. همان‌گونه که فولاد در کوره سخت‌تر می‌شود، صنعت نیز در دل بحران‌ها تاب‌آورتر شده و به پادشکنندگی می‌رسد.

چه‌بسا سال‌ها بعد، از این روزهای دشوار به‌عنوان لحظه پوست‌اندازی صنعت یاد شـود؛ روزهایی که صنعت از دل محدودیت‌ها و تنگناها برخاست، خود را از نو ساخت، و همان‌جا بود که همچون ققنوسی از دل خاکستر، مسیر دگرگونی و شکوفایی‌اش را آغاز کرد.

در بحران مالی ۲۰۰۸، آپولوی هند، که در آستانه ورشکستگی بود، تصمیمی گرفت که بعدها در مدرسه‌های کسب‌وکار تدریس شد: توقف تولید تایرهای کم‌حاشیه، تمرکز بر تایرهای با ارزش افزوده بالا، و مذاکره مستقیم با تأمین‌کنندگان برای قراردادهای بلندمدت. این تصمیم نه‌تنها آپولو را نجات داد، بلکه آن را به یکی از ۱۰ تایرساز بزرگ جهان تبدیل کرد

نقش دولت باید تسهیل‌گری باشد، نه مداخله مستقیم. دولت باید زیرساخت‌ها را فراهم کند، موانع را کاهش دهد، ثبات مقررات را تضمین کند و اجازه دهد بخش خصوصی واقعی با انگیزه، دانش و سرمایه خود وارد میدان شود. تجربه جهانی نشان داده هرجا دولت به جای سیاست‌گذاری و نظارت، وارد تصدی‌گری شده، بهره‌وری کاهش یافته و توسعه با مشکل مواجه شده است.

۱۳ • درباره صنعت معدن در پساجنگ

میان تهدیدها و فرصت‌های راهبردی

بررسی وضعیت بخش معدن در شرایط فعلی



بهرام شکوری
رئیس کمیسیون معدن
اتاق ایران

بخش معدن و صنایع معدنی ایران همواره یکی از مهم‌ترین ظرفیت‌های اقتصادی کشـور برای ایجاد اشـتغال، توسعه صادرات، تأمین ارز و تقویت تولید ملی بوده اسـت. امروز نیز در شـرایطی که اقتصاد ایران با فشارهای متعددی از جمله تحریم، محدودیت‌های مالی و بانکی، ناترازی انرژی، کاهش سرمایه‌گذاری و ناطمینانی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مواجه است، بخش معدن همچنان می‌تواند به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پیشـران‌های توسعه اقتصادی کشور ایفای نقش کند. با این حـال، تداوم ایـن نقش‌آفرینی نیازمند بازنگـری جدی در سیاست‌گذاری‌ها، نگاه توسعه‌محور و حمایت واقعی از بخش خصوصی است.

واقعیت آن است که معدن امروز دیگر صرفاً یک فعالیت استخراجی نیست، بلکه بخشی راهبردی در زنجیره امنیت اقتصادی و صنعتی کشور محسوب می‌شود. بسیاری از کشورها در سال‌های اخیر با تمرکز بر مواد معدنی استراتژیک، مسیر توسعه صنعتی خود را بازتعریف کرده‌اند. توسعه خودروهای برقی، انرژی‌های تجدیدپذیر، زیرسـاخت‌های دیجیتـال، صنایع نیمه‌هادی، تجهیزات مخابراتی و فناوری‌های نوین باعث شـده تقاضا برای فلزاتی مانند مس، لیتیوم، نیکل، عناصر نادر خاکی، سنگ‌آهن و آلومینیوم به‌طور قابل توجهی افزایش یابد. در چنین شرایطی، ایران با برخورداری از ذخایر غنی معدنی، می‌تواند سهم بسیار مهم‌تری در اقتصاد منطقه و جهان داشته باشد.

با وجود این ظرفیت‌ها، بخش معدن ایران در شرایط فعلی با چالش‌های متعددی روبه‌روست. یکی از مهم‌ترین مشکلات، ناترازی انرژی است. قطع یا محدودیت برق و گاز در ماه‌های مختلف سال، عملاً بسیاری از واحدهای معدنی و صنایع معدنی را با کاهش تولید، افزایش هزینه و حتی توقف فعالیت مواجه کرده است. امروز بسیاری از واحدهای فولادی، سیمانی، کنسانتره و گندله‌سازی با این مشکل دست‌وپنجه نرم می‌کنند و این مسئله نه‌تنها تولید داخلی را تحت تأثیر قرار داده، بلکه بر تعهدات صادراتی کشور نیز اثرگذار بوده است.

از سـوی دیگر، فرسودگی ماشـین‌آلات و دشـواری واردات تجهیزات معدنی یکی دیگر از چالش‌های جدی این بخش اسـت. در بسیاری از معادن کشور، ماشین‌آلاتی با عمر بالای ۲۰ تا ۳۰ سال همچنان در حال فعالیت هستند که این مسئله موجب کاهش بهره‌وری، افزایش مصرف سـوخت، رشد هزینه‌های تعمیرات و کاهش ایمنی شـده است. محدودیت‌های ناشی از تحریم، مشکلات ثبت سفارش، تخصیص ارز و انتقال پول، روند نوسازی ناوگان معدنی را دشوار کرده و در برخی موارد حتی تأمین قطعات یدکی ساده نیز به یک چالش تبدیل شده است.

موضوع تأمین مالی نیز یکی دیگر از مشکلات ساختاری بخش معدن است. فعالیت‌های معدنی ماهیتی سرمایه‌بر و بلندمدت دارند و نیازمند سرمایه‌گذاری‌های کلان در حوزه اکتشاف، تجهیز، استخراج و فرآوری هستند. در حالی که بسیاری از کشورهای معدنی جهان از ابزارهای نوین مالی، بازار سرمایه، صندوق‌های تخصصی و حمایت‌های هدفمند برای توسعه معادن استفاده می‌کنند، در ایران همچنان بخش زیادی از فعالان معدنی با کمبود نقدینگی و سرمایه در گردش مواجه هستند. نرخ بالای تأمین مالی، محدودیت دسترسی به تسهیلات و نبود سیاست‌های پایدار اقتصادی، انگیزه سرمایه‌گذاری را کاهش داده است.

در کنار این مسائل، بی‌ثباتی در مقررات و سیاست‌گذاری‌ها نیز آسیب جدی به فضای کسب‌وکار معدنی وارد کرده اسـت. تغییر مکرر دسـتورالعمل‌ها، وضع عوارض صادراتی، تعدد سـامانه‌ها، پیچیدگی‌های اداری و تصمیمات خلق‌الساعه باعث شده فعالان اقتصادی نتوانند برای آینده خود برنامه‌ریزی بلندمدت داشته باشند. بخش معدن بیش از هر چیز نیازمند ثبات، پیش‌بینی‌پذیری و اعتماد است. سرمایه‌گذار زمانی وارد پروژه‌های معدنی می‌شود که بداند قوانین و مقررات حداقل در یک افق قابل قبول، دچار تغییرات ناگهانی نخواهد شد.

در شرایط فعلی، مسائل منطقه‌ای و جنگ‌های اقتصادی نیز بر فعالیت‌های معدنی و صنعتی کشور تأثیرگذار بوده است. محدودیت‌های حمل‌ونقل، افزایش هزینه‌های بیمه، مشکلات نقل‌وانتقال پول، ریسک‌های صادراتی و نگرانی‌های مرتبط با زنجیره تأمین جهانی، فضای فعالیت اقتصادی را پیچیده‌تر کرده اسـت. با این حال، تجربه نشان داده بخش معدن ایران از ظرفیت بالایی برای تاب‌آوری برخوردار است و فعالان این حوزه در سخت‌ترین شرایط نیز تلاش کرده‌اند چرخه تولید و صادرات را حفظ کنند.

نکته مهم دیگر آن اسـت که معدن می‌تواند نقش بسیار مؤثری در کاهش وابستگی اقتصاد ایران به درآمدهای نفتی ایفا کند. بسیاری از کشورهای موفق معدنی توانسته‌اند با توسعه زنجیره ارزش، ایجاد صنایع پایین‌دسـتی، جذب سرمایه و توسعه فناوری، از منابع معدنی خود به‌عنوان موتور محرک اقتصاد اسـتفاده کنند. ایران نیز این ظرفیت را دارد که به جای صادرات مواد اولیه، بر توسـعه محصولات با ارزش افزوده بیشتر تمرکز کند و از این طریق اشتغال، ارزآوری و توسعه صنعتی را تقویت کند.

در این میان، توجه به فناوری‌های نوین و تحول دیجیتال نیز اهمیت زیادی دارد. اسـتفاده از هوش مصنوعی، اتوماسیون، اینترنت اشیا، سیستم‌های پایش هوشمند، فناوری‌های نوین فرآوری و مدیریت داده می‌تواند بهره‌وری معادن را افزایش داده و هزینه‌ها را کاهش دهد. جهان امروز به سمت معدنکاری هوشمند، سبز و پایدار حرکت می‌کند و اگر ایران بخواهد در رقابت جهانی جایگاه مناسبی داشته باشد، ناگزیر است در این مسیر سرمایه‌گذاری جدی انجام دهد.

همچنین موضوع محیط زیست و توسعه پایدار امروز به یکی از مؤلفه‌های اصلی فعالیت‌های معدنی تبدیل شده اسـت. دیگر نمی‌توان توسعه معدن را بدون توجه به مسائل زیست‌محیطی، مدیریت منابع آب، کاهش مصرف انرژی و مسـئولیت‌های اجتماعی دنبال کرد. خوشبختانه در سـال‌های اخیر نگاه فعالان معدنی کشـور نیز به سمت توسعه پایدار و اسـتفاده از فناوری‌های کم‌مصرف‌تر حرکت کرده و این روند باید تقویت شود.

یکی از مهم‌ترین فرصت‌های فعلی کشور، افزایش تقاضای جهانی برای مواد معدنی استراتژیک است. امروز جهان در حال تجربه یک تحول بزرگ صنعتی و انرژی است و بسیاری از مواد معدنی نقش کلیدی در این تحول دارند. ایران می‌تواند با برنامه‌ریزی صحیح، توسـعه اکتشافات، جذب سـرمایه، تکمیل زنجیره ارزش و حمایت از بخش خصوصی، سهم قابل توجهی از این بازار را به دست آورد.

در این مسیر، نقش دولت باید تسهیل‌گری باشد، نه مداخله مستقیم. دولت باید زیرساخت‌ها را فراهـم کند، موانع را کاهـش دهد، ثبات مقررات را تضمین کند و اجازه دهد بخش خصوصی واقعی با انگیزه، دانش و سـرمایه خود وارد میدان شـود. تجربه جهانی نشان داده هرجا دولت به جای سیاسـت‌گذاری و نظارت، وارد تصدی‌گری شده، بهره‌وری کاهش یافته و توسعه با مشکل مواجه شده است.

در نهایت باید تأکید کرد که بخش معدن ایران با وجود تمام مشکلات، همچنان یکی از امیدهای اصلی اقتصاد کشور است. ذخایر غنی معدنی، نیروی انسانی متخصص، موقعیت جغرافیایی مناسب و ظرفیت بالای صنایع معدنی، فرصت بزرگی در اختیار کشور قرار داده است. اگر نگاه کوتاه‌مدت و تصمیمات مقطعی جای خود را به برنامه‌ریزی راهبردی، ثبات اقتصادی و حمایت واقعی از تولید بدهد، معدن می‌تواند به یکی از مهم‌ترین موتورهای رشد اقتصادی ایران تبدیل شود.

امروز بیش از هر زمان دیگری نیاز داریم که معدن را نه صرفاً به‌عنوان یک بخش اقتصادی، بلکه به‌عنوان یک مزیت راهبردی ملی ببینیم؛ مزیتی که می‌تواند در شرایط دشوار اقتصادی، اشتغال، تولید، صادرات و امنیت اقتصادی کشـور را تقویت کند. دنیا به سمت رقابت بر سر منابع معدنی حرکت می‌کند و ایران نباید این فرصت تاریخی را از دست بدهد.

راهبرد
نگاهی تحلیلی به مسائل روز اقتصاد

بزنگاه تاریخی

دوران پساجنگ چگونه می‌تواند به عصر شکوفایی ایران بدل شود



استراتژی حفاظت از سفره مردم

اقتصاد پساجنگ و چالش تورم در بخش کشاورزی ایران



فاطمه پاسبان
کارشناس اقتصادی

از نهم اسفند ۱۴۰۴، با آغاز تهاجم مستقیم و تغییر در ساختار رهبری سیاسی کشور، اقتصاد ایران وارد مرحله‌ای تازه شد؛ مرحله‌ای که دیگر نمی‌توان آن را صرفاً در چارچوب تحریم تحلیل کرد، بلکه باید از آن به‌عنوان «وضعیت جنگی» یاد کرد. در چنین شـــرایطی، کشاورزی از یک بخش اقتصادی معمولی فراتر می‌رود و به یکـــی از پایه‌های اصلی امنیت و بقای ملی تبدیل می‌شود. تجربه‌های جهانی نیز نشان داده‌اند که جنگ و درگیری، از مهم‌ترین عوامل جهش قیمت مواد غذایی هستند؛ هرچند دامنه و شدت این اثرگذاری به زمان، مکان و گستره درگیری بستگی دارد. جنگ روسیه و اوکراین نمونه‌ای روشن از این واقعیت است که امنیت غذایی تا چه اندازه شکننده است. وقتی دو کشور مهم در تأمین غلات جهان (تأمین‌کننده ۳۰ درصد غلات جهان) وارد جنگ می‌شـــوند، تنها بازارهای جهانی دســـتخوش نوسان نمی‌شوند، بلکه معادلات قدرت، امنیت و ثبات نیز تغییر می‌کند. در چنین فضایی، غذا دیگر صرفاً یک کالای مصرفی نیست؛ بلکه به ابزاری راهبردی برای حفظ آرامش اجتماعی، مدیریت انتظارات تورمی و کاهش فشار روانی بر جامعه تبدیل می‌شود

در ایران نیز پیش از آغاز جنگ، نشانه‌های فشار سنگین بر بازار مواد غذایی آشکار بود. افزایش مداوم قیمت اقلام خوراکی، مدیریت سبد مصرفی خانوار را به‌شدت دشوار کرده و در بسیاری از موارد، به کاهش یا حذف برخی کالاها از سبد مصرف انجامیده است. نتیجه این روند، تضعیف توان خانوارها در تأمین یک سبد غذایی استاندارد بوده؛ وضعیتی که برای بخش بزرگی از جامعه، هزینه‌های معیشت را به سطحی نگران‌کننده رسانده است. بر اساس آمار منتشرشده از سوی مرکز آمار ایران، در دی‌ماه ۱۴۰۴ متوسط قیمت همه ۵۲ قلم کالای خوراکی در مناطق شهری کشور نسبت به مدت مشابه سال قبل افزایش‌یافته است به‌طوری‌که برای نمونه برنج درجه‌یک ایرانی ۱۹۳ درصد (افزایش ۲۵۳ هزار تومان برای هر کیلو)، گوشت گوسفند ۵۴ درصد (افزایش ۳۶۲ هزار تومان برای هر کیلو)، سیب‌زمینی ۳۸ درصد (افزایش ۱۲ هزار تومان برای هر کیلو)، گوجه‌فرنگـــی ۲۷ درصد (افزایش ۱۲ هزار تومان برای هر کیلو)، قارچ ۷۲ درصد (افزایش ۱۰۶ هزار تومان برای هر کیلو)، عدس ۶۵ درصد (افزایش ۸۰ هزار تومان برای هر کیلو)، پنیر ایرانی پاستوریزه ۷۷ درصد (افزایش ۵۹ هزار تومان برای هر ۵۰۰ گرم)، افزایش قیمت داشته است. این ارقام، به‌روشنی از تداوم فشار تورمی بر «غذا» حکایت دارد.

اکنون و در شـــرایطی که جنگ می‌تواند زنجیره ارزش غـــذا را در تمامی حلقه‌های آن -از تولید و تأمین نهاده‌ها تا حمل‌ونقل، ذخیره‌ســـازی و توزیع- دچار اختلال کند، چشم‌انداز بازار مواد غذایی بیش از گذشته نگران‌کننده به نظر می‌رسد. هرگونه آسیب به این زنجیره، مستقیماً بر امنیت غذایی و ســـطح عمومی قیمت‌ها اثر خواهد گذاشت. از همین رو، سیاست‌گذاری در حوزه کشاورزی و غذا باید با نگاهی فراتر از ملاحظات صرفاً اقتصادی و با رویکردی امنیت‌محور، تاب‌آور و آینده‌نگر دنبال شود؛ چراکه در شرایط جنگی، غذا نه‌فقط یک نیاز روزمره، بلکه یکی از مؤلفه‌های اصلی ثبات ملی است.

در چنین شـــرایطی، یک ســـؤال کلیدی مطرح می‌شـــود: وضعیت تورم «غذا» و «بخش کشـــاورزی» بعد از جنگ چگونه خواهد بود؟ پاســـخ به این پرسش، پیش از هر چیز نیازمند مدل‌های پیش‌بینی دقیقی است که با ساختار اقتصادی کشور و واقعیت‌های جنگ همخوانی داشـــته باشند؛ ابزارهایی که متأسفانه در حال حاضر در اختیار نداریم. با این حال، حتی بدون این مدل‌ها هم می‌توان بر اساس متغیرهایی که به‌طورمعمول محرک اصلی قیمت‌ها هستند، تصویری از آینده بازار غذا و تورم کشاورزی ترسیم کرد؛ تصویری که هرچند محدود است، اما می‌تواند تا حدودی افق پیش رو را روشن کند. بر اساس مطالعات انجام‌شده در ایران، اثر برخی شوک‌ها بر قیمت غذا و تورم بخش کشاورزی صرفاً موقتی نیست، بلکه می‌تواند ماهیتی پایدار داشته باشد. به‌بیان‌دیگر، اگر یک شوک بر متغیرهای اثرگذار وارد شود و در نتیجه، قیمت‌ها در چند دوره زمانی افزایش یابند، این افزایش لزوماً در دوره‌های بعدی از بین نمی‌رود. برای مثال، اگر یک شوک موجب رشد ۱۲ درصدی قیمت در بازه‌ای معادل سه دوره دوماهه شود، ممکن است این افزایش به سطح قیمت‌ها منتقل شده و در دوره‌های بعد نیز باقی بماند؛ به‌گونه‌ای که قیمت‌ها به سطح پیش از شوک بازنگردند. در چنین حالتی، شوک مزبور تنها یک نوسان گذرا ایجاد نکرده، بلکه اثری ماندگار بر سطح قیمت‌ها بر جای گذاشته است.

بر همین اساس، در دوره پساجنگ ۱۴۰۵، تورم بخش کشاورزی بیش از آنکه تابع هزینه‌های واقعی تولید باشد، تابع «روانشناسی بازار» است. انتظارات تورمی باعث می‌شود که قیمت غذا دستخوش نوسان شـــود. انتظارات تورمی پیش از جنگ هم در اقتصاد ایران وجود داشت، اما جنگ معمولاً این انتظارات را شدیدتر می‌کند. چون در فضای جنگی، نااطمینانی بالا می‌رود، هزینه تولید افزایش پیدا می‌کند، زنجیره عرضه با اختلال روبه‌رو می‌شـــود و نگرانی از کمبود کالاها بیشـــتر می‌شود. نتیجه این اســـت که مردم، تولیدکنندگان و بازارها همه خود را برای قیمت‌های بالاتر آماده می‌کنند؛ و همین انتظارِ افزایش قیمت، خودش به عاملی برای بالا رفتن تورم تبدیل می‌شود. برای مهار این وضعیت ایجاد «امنیت روانی» در زنجیره عرضه و تضمین پایداری ورود نهاده‌ها، تنها راه آرام کردن ســـفره مردم است. وقتی انتظارات تورمی بالا می‌رود، بازیگران زنجیره ارزش (به‌ویژه بنکداران و واسطه‌ها) ترجیح می‌دهند کالا را در انبار نگه دارند تا اینکه آن را به بازار عرضه کنند. در بخش کشاورزی، این یعنی حبوبات، برنج و روغن که قابلیت انبارداری دارند، از چرخه توزیع خارج می‌شوند. این کمبودِ ساختگی، قیمت‌ها را در سفره مردم به شدت بالا می‌برد. وقتی خبری مبنی بر آسیب به یک بندر یا سیلو منتشر می‌شود، ذهن‌ها روی «قحطی» لنگر می‌اندازد. حتی اگر آسیب جزئی باشد، انتظارات رفتاری چنان تغییر می‌کند که همه (از جمله دلالان) قیمت‌ها را بر اساس آن وضعیتِ فاجعه‌بارِ فرضی تنظیم می‌کنند. این باعث می‌شود تورم بخش کشاورزی همیشه چند گام جلوتر از واقعیت‌های میدانی جنگ باشد. اگر شایعه شود که «ذخایر گندم رو به اتمام است»، افراد فقط اخباری را می‌بینند که این کمبود را تأیید می‌کند و هشـــدارهای رسمی دولت مبنی بر پر بودن سیلوها را نادیده می‌گیرند. این سوگیری باعث می‌شود رفتارهای تورمزا (مثل انبار کردن خانگی) استمرار یابد.

در بخـــش تولید نیز انتظارات تورمی خود به عاملی برای افزایش هزینه‌ها و تشـــدید تورم تبدیل می‌شـــود. برای نمونه، کارگران، شـــرکت‌های حمل‌ونقل، واحدهای بسته‌بندی و سایر خدمات پشتیبانی، در شرایطی که افزایش قیمت‌ها را پیش‌بینی می‌کنند، دستمزد و کرایه‌های بالاتری مطالبه می‌کنند. از سوی دیگر، تولیدکنندگان و تاجران نیز برای پوشش ریسک‌های آینده، حاشیه سود احتیاطی بیشـــتری را در قیمت‌گذاری لحاظ می‌کنند. در چنین فضایی، قراردادهای بلندمدت نیز تضعیف می‌شود؛ زیرا وقتی همه انتظار افزایش قیمت دارند، تمایل به بستن توافق‌های پایدار کاهش می‌یابد و معاملات کوتاه‌مدت، پرریسک‌تر و پرهزینه‌تر جای آن را می‌گیرد. مجموعه این عوامل در نهایت باعث می‌شود انتظارات تورمی، نه‌فقط یک پیش‌بینی ذهنی، بلکه یک نیروی واقعی و اثرگذار در افزایش هزینه تولید و تشدید تورم باشد.

همچنین بخش بزرگی از تورم غذا در ایران (به‌ویژه مرغ و گوشت) ناشی از نهاده‌های وارداتی است. وقتی سایه جنگ سنگین است، واردکنندگان نهاده با این انتظار که «دلار در ماه‌های آینده گران‌تر می‌شود»، قیمت فروش امروز خود را با نرخ احتمالیِ فردا تنظیم می‌کنند. این یعنی حتی اگر نهاده با ارز ارزان‌تر وارد شده باشد، با قیمت انتظاریِ بالاتر فروخته می‌شود که مستقیماً قیمت پروتئین را در سفره مردم جهش می‌دهد.

در شرایط انتظارات تورمی بالا، سرمایه‌گذاران تمایلی به سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی (که دیربازده و پرریســـک است) ندارند و ترجیح می‌دهند پول خود را به دارایی‌های نقدشونده

انتظارات تورمی در بخش غذا و کشاورزی را باید در پیوند با ساختار نهادی این بخش نیز تحلیل کرد. بخش کشاورزی و زنجیره تأمین غذا در ایران از پیش با نوعی ضعف نهادی، ناترازی سیاستی، ناکارآمدی در تنظیم بازار، و شکنندگی در نظام توزیع و پشتیبانی مواجه بوده است.

مثل طلا یا ارز تبدیل کنند. این «فرار سرمایه» از بخش تولید، باعث افت بهره‌وری و تولید در میان‌مدت و در نتیجه، تورم بیشتر به دلیل کاهش عرضه در ماه‌های آتی می‌شود.

بر این اساس، انتظارات تورمی به‌عنوان یکی از کلیدی‌ترین متغیرها، نقشی تعیین‌کننده در شـــکل‌دهی به رفتار بازیگران زنجیره ارزش غذا و کشاورزی ایفا می‌کند. همان‌طور که پیشینه مطالعات اقتصادی تأیید کرده و واقعیت‌های عینی بازار نیز به‌وضوح نشان می‌دهند، این انتظارات مستقیماً بر روند قیمت‌ها و نرخ تورم اثر می‌گذارند. در شرایط جنگی، با شدت گرفتن ابهامات و نگرانی نسبت به آینده، این انتظارات قدرت می‌گیرند و به سمتی سوق می‌یابند که نتیجه آن، فزاینده‌تر شدن تورم در بخش غذا و محصولات کشاورزی خواهد بود. در واقع، این نه‌فقط یک پیش‌بینی اقتصادی، بلکه واکنشی زنجیره‌ای به فضای روانی و امنیتی حاکم بر اقتصاد است.

نکته قابل تأمل دیگر، تفاوت رفتار مصرف کننده در شرایط عادی و جنگی است. در شرایط عادی، مردم نسبت به تغییرات قیمت حساس‌اند؛ اما در زمان جنگ، «حسابداری ذهنی» آن‌ها دگرگون می‌شود. در چنین فضایی، هزینه غذا دیگر صرفاً یک هزینه مصرفی تلقی نمی‌شود، بلکه به‌عنوان نوعی هزینه برای بقا یا حتی سرمایه‌گذاری برای حفظ امنیت خانوار دیده می‌شود. به همین دلیل، حساسیت قیمتی یا همان کشش تقاضا کاهش می‌یابد. فروشنده نیز این تغییر رفتار را به‌سرعت تشخیص می‌دهد؛ به‌طوری که اگر قیمت را بالا ببرد، همچنان با تقاضا روبه‌رو می‌شود، زیرا در ذهن خریدار، ارزش دسترســـی به غذا از ارزش نگهداری پول نقد بیشتر شده است. در نتیجه، این الگوی رفتاری می‌تواند خود به عاملی برای تداوم و تشدید افزایش قیمت‌ها تبدیل شود. از سوی دیگر، آنچه گاهی به‌عنوان «عادت کردن به قیمت‌ها» توصیف می‌شود، در واقع بیشتر به معنای پذیرش آگاهانه نیست، بلکه نوعی سازگاری اجباری با شرایط است. مردم معمولاً از سر رضایت یا مطلوبیت، قیمت‌های بالاتر را نمی‌پذیرند؛ بلکه به دلیل محدودیت گزینه‌ها و ضرورت تأمین نیازهای اساسی، ناچار می‌شوند با سطح جدید قیمت‌ها کنار بیایند. بنابراین، بهتر است به‌جای واژه «عادت»، از تعبیرهایی مانند «سازگاری اجباری»، «تطبیق ناگزیر» یا «پذیرش ناشـــی از ضرورت» استفاده شود؛ زیرا این واژه‌ها دقیق‌تر واقعیت رفتاری مصرف‌کنندگان را در شرایط جنگی توضیح می‌دهند.

انتظارات تورمی در بخش غذا و کشـــاورزی را باید در پیوند با ســـاختار نهادی این بخش نیز تحلیل کرد. بخش کشـــاورزی و زنجیره تأمین غذا در ایران از پیش با نوعی ضعف نهادی، ناترازی سیاســـتی، ناکارآمدی در تنظیم بازار، و شکنندگی در نظام توزیع و پشتیبانی مواجه بوده است. این ضعف‌های نهادی باعث می‌شود که این بخش در برابر شوک‌های بیرونی، به‌ویژه شوک‌های شدید و ناگهانی مانند جنگ، آسیب‌پذیری بیشتری داشته باشد. در شرایط جنگی، این نارسایی‌ها نه‌تنها برطرف نمی‌شوند، بلکه معمولاً تشدید می‌شوند؛ زیرا نااطمینانی افزایش می‌یابد، سازوکارهای نظارت و تنظیم بازار ضعیف‌تر عمل می‌کنند، اختلال در تأمین نهاده‌ها و حمل‌ونقل بیشتر می‌شود و ظرفیت سیاست‌گذاری برای مهار نوسانات قیمتی کاهش می‌یابد. در نتیجه، انتظارات تورمی که پیش‌تر نیز در این بخش وجود داشته، در بستر ضعف نهادی تقویت شده و به افزایش بیشتر قیمت‌ها دامن می‌زند. از این‌رو، در دوران پساجنگ نیز می‌توان انتظار داشـــت که پیامد این تضعیف نهادی و تشـــدید انتظارات تورمی، خود را در قالب تورم بالاتر و پایدارتر در بخش غذا و کشاورزی نشان دهد.

پیش از جنگ هم تصمیم‌گیری در بسیاری از نهادها با کندی همراه بود، اما با ورود کشور به شـــرایط جنگی، این مشکل شکل تازه و شـــدیدتری پیدا کرده است. امروز نوعی «ترس از مسئولیت» در میان مدیران نهادها نهادینه شده؛ به این معنا که برای انجام حتی کوچک‌ترین اقدام، از تخصیص ارز گرفته تا توزیع کالا، مدیران ناچارند در انتظار تأییدهای متعدد از سطوح بالادستی و گاه امنیتی بمانند. همین چندلایه شدن نظارت، سرعت واکنش نهادها را به نوسانات بازار به‌طور جدی کاهش داده است. در اقتصاد جنگی، زمان فقط یک عامل اجرایی نیست، بلکه خود به یک متغیر تعیین‌کننده تبدیل می‌شـــود؛ به‌طوری‌که حتی یک روز تأخیر در تأمین یا توزیع نهاده می‌تواند خسارت‌های بزرگی به‌بار آورد، از جمله تلف شدن میلیون‌ها قطعه جوجه یا اختلال در چرخه تولید. چیزی که در شرایط عادی، با تصمیم‌گیری سریع‌تر و ریسک‌پذیری بیشتر مدیران، امکان کنترل بیشتری داشت.

از سوی دیگر، با آغاز جنگ در اسفند ۱۴۰۴، بخش قابل توجهی از بودجه کشور به سمت هزینه‌های نظامی و دفاعی سوق پیدا کرده و این مسئله، منابع نهادهای کشاورزی و غذایی را به‌شدت محدود کرده است. بسیاری از این نهادها اکنون با بودجه‌هایی مواجه‌اند که حتی برای پوشـــش هزینه‌های جاری و پرداخت حقوق کارکنان هم کافی نیست، چه رسد به نگهداری زیرساخت‌ها، نوسازی تجهیزات یا حمایت مؤثر از زنجیره تولید. پیامد طبیعی چنین وضعیتی، افزایش ضایعات کشاورزی و تشدید فشار بر سمت عرضه است؛ فشاری که ریشه آن را باید در ضعف نهادی و فرسایش ظرفیت اجرایی جست‌وجو کرد، نه صرفاً در نوسان‌های مقطعی بازار.

هم‌زمـــان، در فضای امنیتی و جنگی، بخش زیـــادی از داده‌ها و آمارهای مربوط به ذخایر استراتژیک، مسیرهای واردات، قراردادهای خرید و وضعیت تأمین نهاده‌ها، به بهانه محرمانه‌بودن از دســـترس تحلیلگران خارج شده است. این «تاریکی اطلاعاتی» اگرچه ممکن است با هدف جلوگیری از سوءاستفاده یا حفظ امنیت توجیه شود، اما در عمل فضا را برای شکل‌گیری رانت، فســـاد و امضاهای طلایی گسترده‌تر می‌کند. هرچه اطلاعات کمتر و شفافیت ضعیف‌تر باشد، امکان نظارت عمومی و تخصصی هم کاهش می‌یابد و نتیجه نهایی، چیزی جز گران‌تر رسیدن کالا به دست مردم نیست.

در سال ۱۴۰۵، نوسانات شدید نرخ ارز و تداوم شرایط جنگی، شکاف میان قیمت‌های رسمی و واقعیت بازار را عمیق‌تر کرده است. قیمت‌هایی که نهادها تعیین می‌کنند، اغلب پیش از آنکه به‌طور رسمی ابلاغ شوند، از واقعیت عقب می‌مانند و عملاً منقضی می‌شوند. نهادها دیگر توان تطبیق لحظه‌ای با تورم را ندارند و همین ناتوانی، فاصله میان «قیمت مصوب» و «قیمت واقعی» را افزایش داده اســـت. این فاصله، اعتماد تولیدکنندگان را نیز به‌شدت آسیب زده؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از کشاورزان ترجیح می‌دهند محصولات خود را به جای تحویل به شبکه‌های رسمی، در اختیار دلالان یا مسیرهای غیررسمی قرار دهند. وقتی قیمت رسمی از بازار عقب می‌ماند، طبیعی است که انگیزه برای همکاری با سازوکارهای رسمی هم کاهش پیدا کند.

از طرف دیگر، با ورود مستقیم آمریکا به درگیری در ۸ اسفند، همان کانال‌های نیم‌بند تأمین و تبادل مالی هم با اختلال بیشتری روبه‌رو شد. نهادهایی که مسئول تأمین نهاده بودند، اکنون با بن‌بست‌های بانکی، افزایش هزینه انتقال پول، دشواری در کسب اعتبار و محدودیت‌های شدید در جابه‌جایی منابع مواجه‌اند. این ناکارآمدی تحمیلی، مستقیماً بر هزینه تمام‌شده غذا اثر گذاشته و آن را به سطوح بالاتری رسانده است. در چنین شرایطی، تورم غذا دیگر صرفاً نتیجه کمبود کالا یا افزایش تقاضا نیست؛ بلکه محصول هم‌زمانِ ضعف نهادی، اختلال در تصمیم‌گیری، کاهش شفافیت، بحران بودجه، و فشارهای ناشی از جنگ است.

به‌بیان‌دیگر، آنچه امروز در بازار غذا و کشاورزی دیده می‌شود، فقط یک نوسان قیمتی نیست، بلکه نشانه‌ای از فرسایش ظرفیت نهادی در دل یک اقتصاد جنگی است. هرچه این فرسایش بیشتر شود، هزینه تأمین، توزیع و تولید هم بالاتر می‌رود و در نهایت، فشار آن مستقیماً بر دوش مصرف‌کننده می‌افتد. در چنین فضایی، تورم غذا نه یک پیامد جانبی، بلکه یکی از اصلی‌ترین چهره‌های بحران است.

ضعف نهادی را باید علت اولیه دانست و انتظارات تورمی را پیامد مستقیم آن. با این حال، پس از شکل‌گیری، انتظارات تورمی خود به عاملی مستقل در تشدید بی‌ثباتی، افزایش هزینه مبادله، رشد حاشیه سود احتیاطی و در نهایت افزایش قیمت در زنجیره ارزش غذا و کشاورزی تبدیل می‌شـــود. بنابراین رابطه این دو، رابطه‌ای دوطرفه و بازخوردی اســـت؛ اما نقطه آغاز آن را باید در ضعف نهادی جســـت‌وجو کرد. از همین رو، مهار تورم در بخش غذا و کشـــاورزی، بدون ترمیم نهادها، کاهش نااطمینانی، و افزایش شـــفافیت و ســـرعت تصمیم‌گیری، پایدار نخواهد بود. اگر «علت» هدف گرفته شـــود تا ســـرعت تورم کم شود، باید سراغ ترمیم نهادی رفت، نه‌فقط کنترل دستوری قیمت. ترمیم نهادی از قبیل کاهش نااطمینانی سیاستی (ثبات در مقررات واردات، توزیع و قیمت‌گذاری، پرهیز از تصمیم‌های ناگهانی، اعلام قواعد روشـــن و قابل پیش‌بینی برای تولیدکننده و تاجر)، افزایش شـــفافیت اطلاعات (انتشار منظم داده‌های ذخایـــر، تولید، واردات و توزیع، کاهش فضای ابهام و شـــایعه، جلوگیری از انحصار اطلاعات)، کوتاه‌کردن زنجیره تصمیم‌گیری (کاهش تأخیرهای اداری، تفویض اختیار به سطوح اجرایی، حذف تأییدهای چندلایه غیرضروری)، تقویت اعتماد تولیدکننده (پرداخت به‌موقع مطالبات، قیمت‌گذاری نزدیک‌تر به واقعیت بازار، جبران ســـریع هزینه‌های ناشی از شوک‌ها)، حمایت از ریسک‌پذیری معقول (بیمه تولید و حمل، خط اعتباری برای تأمین نهاده، مکانیزم جبرانی برای جلوگیری از خروج تولیدکننده از بازار) و مهار رانت و امضاهای طلایی (شفاف‌سازی تخصیص ارز و نهاده، الکترونیکی‌کردن فرآیندها، نظارت پسینی مؤثر به‌جای مجوزهای پرشمار و کند). باید بپذیریم «نهادهای کارآمد و شفاف، پشتوانه ثبات بازار و مهار انتظارات تورمی‌اند.»

بازسازی یا نوسازی؟!

بر منطق «گذشته» یا بر مدار «قدرت زندگی»؟



حسین حقگو
کارشناس اقتصادی

۱

جنگی آغاز شد که می‌توانست آغاز نشود؛ آغازی نه ناگزیر و نه ناگریز؛ آنجا که جان و حقوق انسانی و منفعت ملی و صلح جهانی کم‌رنگ می‌شود، خرد آدمی و گفت‌وگوی خردمندانه رو به نزول و غیبت می‌نهد و لهیب جنگ آغاز می‌شود و خرابی‌ها و ویرانی‌هایی که به بار می‌آورد و...

بر این اساس شاید اگر قرار باشد و فرصتی دست دهد تا این ویرانی‌ها که بخش مهم و حیاتی آن «زیرساخت»ها و بنگاه‌های اقتصادی و صنعتی است بازسازی شوند، می‌بایست کار را از «نوسازی» نگاه‌ها و نگرش‌ها و مبانی فکری آغاز کرد. «زیرساخت» واژه‌ای است که شاید این روزها، روزهای جنگ و ویرانگری‌های آن، بیش از هر واژه دیگری شنیده می‌شود. از گفت‌وگوی بین مردم عادی گرفته تا مباحث کارشناسی و بحث‌های سیاسی و روشنفکری و...، اسباب بسامد بالای این واژه، آسیب‌های واردشده در طی جنگ چهل‌روزه به این زیرساخت‌ها و تهدید نفرت‌انگیز چندی پیش رئیس جمهور آمریکا در نابودی تمامی این سامانه‌ها بوده است. رفتار و تهدیدهایی که صف‌بندی‌های جدیدی را بین افراد و گروه‌های سیاسی داخل و خارج از کشور بر مبنای پیکره‌بندی تحلیلی و استدلالی آنان در موضع‌گیری نسبت به این رفتار و گفتار شکل داده است.

منظور از زیرساخت عموماً «زیرساخت‌های سخت» یعنی جاده و راه و پل و راه‌آهن و فرودگاه و نیروگاه و تاسیسات آب و برق و گاز و شبکه مخابراتی و زیرساخت‌های دیجیتالی و پارک‌های فناوری و... است و «زیرساخت‌های نرم» را که آموزش و پرورش، مراقبت‌های بهداشتی، سامانه‌های حقوقی و قضایی، و موسسه‌های مالی است (۱) دربر نمی‌گیرد که همین خود تا حدی از عمق فاجعه تخریب‌های زیرساختی جنگ می‌کاهد. چنان‌که مثلاً سقوط شدید آموزش در تمامی سطوح تحصیلی از دبستان تا دانشگاه و تحصیلات تکمیلی و تخصصی همچون رشته‌های پزشکی که به صورت آنلاین (آن هم در نبود اینترنت و با استفاده از چیزی به نام «اینترنت ملی») و نه حضوری برگزار می‌شود در محاسبات این آسیب‌های زیرساختی کمتر محاسبه می‌شود.

آنچه اما در اینجا محل بحث است، چرایی شباهت تحلیلی و نتیجه‌گیری سیاسی افراد و جریان‌هایی در داخل و خارج از کشور و بخش‌های نه‌چندان کوچکی از جامعه ایران است که چنین تحلیل می‌کنند که «زدن زیرساخت‌ها مسئله چندان مهمی نیست و می‌توان به‌زودی بازسازی‌شان کرد» (۲)، فلذا با همین استدلال تداوم جنگ را توجیه می‌کنند. صرف‌نظر از اهمیت حیاتی این زیرساخت‌ها و اینکه «نه یک دارایی منفرد بلکه شبکه‌ای درهم‌تنیده از انرژی و حمل و نقل و ارتباطات و سامانه‌های داده‌ها و دیجیتالی است» (۳)، سؤال مهم و اساسی دلیل این نوع مواجهه نابودگرانه با این دارایی‌های بسیار ارزشمند و حیاتی است و وجه‌المصالحه‌قرارگرفتن آنها!

علت این کوچک‌انگاری و حاشیه‌ای پنداشتن زیرساخت‌ها چه نرم و چه سخت را باید در روند توسعه‌ای کشورمان جست‌وجو کرد. روندی که عموماً «اقتدارگرایانه» و مکانیکی و از بالا به پایین و نه مبتنی بر آزادی و رضایت و مشارکت اجتماعی بوده است. «توسعه»ای با رشد اقتصادی پایین و نوسانی و تورم و بیکاری بالا به خصوص در تحصیل‌کردگان و سیل مهاجرت و تشدید شکاف‌های قومی و فرهنگی و اجتماعی و ایجاد پرهزینه زیرساخت‌ها با مرکزیت دولت و با اتکا به درآمدهای نفتی و فرآورده‌های آن. این سیر توسعه‌ای چه قبل و چه بعد از انقلاب به واسطه تک‌بعدی بودن و متکی به مواد خام و ضعف خلاقیت و نوآوری با بن‌بست مواجه شد و نتوانست آمال ایرانیان را که همانا آزادی و رفاه و آسایش بوده است برآورده سازد. چرا که ابعاد دیگر توسعه یعنی توسعه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را اموری کمتر لازم و شاید به عبارتی «مزاحم» و «دردسرآفرین» فرض گرفته و چنین تصور شده یا مطلوب انگاشته شده که از طریقی «اراده‌گرایانه» و با «اقتدار دولت» می‌توان جامعه را بدون مشارکت آحاد آن، به سعادت و رستگاری رساند. تصوری که درست از آب درنیامد و متاسفانه همان ساختارها و سازوکارهای درست طراحی و اجراشده در مقاطعی از زمان (دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ و دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ خورشیدی) در طوفان انقلاب و منازعات داخلی و تحریم‌های بین‌المللی و... درهم پیچیده و گم شد و کار به مصادره‌ها و نفی حق مالکیت و سرکوب قیمت‌ها و تضعیف حقوق شهروندی و نهادهای سیاسی و مدنی و... کشیده شد. در واقع نگاه «پروژه»ای به توسعه و «پروسه» و جریانی ندیدن آن در جهت حذف «ناآزادی‌ها» و افزایش گستره آزادی‌ها، آن‌چنان‌که آمارتیا سن بدان تاکید می‌نهد («توسعه به مثابه آزادی») فرآیند جدایی و بیگانگی انسان ایرانی با زیرساخت به عنوان محصول دولت مدرن -که جامعه ایرانی بیش از یک قرن در تکاپوی ایجاد آن است- را رقم زد. پروژه‌ای شدن امر توسعه و فروکاهش آن به پروژه‌های آمرانه زیرساختی و کاربرد «مصرف‌شدگی» و نه برآمده و محصول خلاقیت و اراده آزاد انسان ایرانی و سازوکار دموکراتیک و درهم‌تنیده با زندگی اجتماعی، بالطبع جریانی از احساس و باور سیاسی منفصل از عمق هستی فردی و اجتماعی را شکل می‌دهد که توجیه تخریب‌های وحشیانه را برای دشمن خارجی آسان‌تر کرده و حتی با وقاحت تمام و بدون ترس از بار حقوقی آن به عنوان «جنایت جنگی»، به این پلشتی افتخار و آن را مستظهر به پشتیبانی و خواست ایرانیان عنوان می‌کند!

در واقع هنگامی که ایجاد و بقای زیرساخت‌ها برآمده از مشارکت اجتماعی و در امتداد حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی و در جهت رفاه و آسایش و منفعت همگانی و دارایی ملی تصور نشود، بستر سوءاستفاده دشمنان خارجی برای تخریب این زیرساخت‌های بسیار گران و ارزشمند فراهم می‌شود. کانون بحران به نظر آنجاست که وقتی انسان ایرانی خود را دخیل در سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌گیری‌ها (چه خوب و چه بد) نمی‌داند و نقش خود را صرفاً مجری و مصرف‌کننده‌ای بی‌اختیار تصور می‌کند فلذا مسئولیتی را هم متوجه خود نمی‌داند. واژه زیرساخت در معنای واقعی، آگاهی و رضایت اجتماعی است و اگر این زیرساخت که برآمده از حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی است در فرآیندی مشخص و در قالب قراردادی اجتماعی و سازوکاری دموکراتیک در جهت تأمین منافع ملی تبلور نیابد، مشتی آجر و سیمان و آهن و... پنداشته می‌شود که من فردی و زندگی و حیات جمعی را نمایندگی نمی‌کند که واااسفا!

۲

عجم‌اوغلو و رابینسون در کتاب «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟» می‌نویسند: «حوادث تاریخی غالباً پیامدهای اجتناب‌ناپذیر نیروهای عمیقاً ریشه‌دار انگاشته می‌شوند. در حالی که ما به شدت بر این نکته اصرار می‌ورزیم که چرخه‌های فضیلت و رذیلت محصول تاریخ نهادهای اقتصادی و سیاسی‌اند، اما تصادف همواره می‌تواند یکی از عوامل این حوادث تاریخی باشد». این دو محقق برجسته و از برندگان جایزه نوبل اقتصاد این تصادف‌های تاریخ‌ساز را «بزنگاه تاریخی» می‌نامند که توازن اقتصادی و سیاسی موجود در جامعه را بر هم می‌زند و همچون شمشیری دولبه «می‌تواند مسیر کشوری را دستخوش بازگشت شدید کند و از سوی دیگر می‌تواند راه درهم شکستن نهادهای بهره‌کش و ظهور نهادهای فراگیرتر را هموار کند».

سؤال اساسی و حیاتی این روزهای شاید تمامی ایران‌دوستان و صلح‌طلبان آن است که آیا می‌توان از مسیر مذاکرات آتش‌بس و از پس این جنگ ویرانگر ۴۰ روزه و آلام و مصائب وصف‌ناشدنی آن، «بزنگاهی تاریخی» ساخت؟! بزنگاهی رو به نوسازی و توسعه و پیشرفت

به اعتقاد اکثریت کارشناسان مشکل اصلی اقتصاد ایران نه «کمبود منابع» بلکه «مدیریت منابع» یا به تعبیری «تخصیص بد منابع» و نه «تخصیص کم منابع» است. از سوی دیگر، ریشه معضل مدیریت بد منابع را باید در کیفیت حکمرانی دانست. در واقع این کیفیت حکمرانی است که با سیاست‌گذاری، عملکرد اقتصادی را شکل می‌دهد.

و رفاه و آزادی این مردم و سرزمین که چه بسیار شایسته آن‌اند. پاسخ این سؤال به نظر می‌تواند مثبت و بزنگاهی تاریخی برای ایران عزیزمان باشد اگر درک صحیحی از واقعیات جامعه ایران، جهان پیرامونی و بدیل‌های خانمان‌سوز تداوم وضعیت جنگی وجود داشته باشد. بر اساس گزارش اخیر سازمان ملل، سه پیامد اصلی جنگ اخیر برای اقتصاد ایران شامل انقباض شدید اقتصادی، افزایش محسوس فقر و عقب‌گرد در شاخص‌های توسعه انسانی است. چنان‌که به پیش‌بینی این نهاد، رشد اقتصادی بین ۸,۸ تا ۱۰,۴ واحد درصد کاهش، جمعیت فقرا ۳,۵ تا ۴,۱ میلیون نفر افزایش و دامنه فقر از ۳۲,۷ میلیون نفر (۳۶,۳ درصد جمعیت کشور) به حدود ۳۷ میلیون نفر (۴۱ درصد جمعیت کشور) گسترش یافته و شاخص توسعه انسانی میهنمان دچار افت ۰,۴۷ تا ۰,۵۷ واحد درصدی خواهد شد که به معنای نابودی یک تا یک و نیم سال تلاش و پیشرفت در این حوزه (آموزش، بهداشت و سلامت و...) خواهد بود(۴).

علاوه بر این موارد البته باید به تخریب کارخانه‌ها و مراکز صنعتی مهم کشور (فولاد مبارکه و خوزستان و تاسیسات تولیدی در میدان گازی پارس جنوبی و...) نیز اشاره کرد که سبب ایجاد زنجیره‌ای از واکنش‌ها در دهها شرکت وابسته به محصولات این واحدهای صنعتی شده و آنها را دچار کاهش یا حتی توقف تولید می‌کند که باعث بیکاری بسیاری از کارگران و مهندسان و... خواهد شد. بنگاه‌هایی که تا پیش از جنگ هم درگیر انواع معضلات ساختاری و غیرساختاری بوده و پروژه‌های توسعه‌ای در آنها به سبب معضلات کلان اقتصادی همچون تورم مزمن، کسری بودجه ساختاری و ناترازی مالی دولت با سختی‌های بسیار مواجه بود. بازسازی این بنگاه‌های عظیم صنعتی نیازمند همکاری و همراهی وسیع نیروهای متخصص و حجم عظیم سرمایه‌های ارزی و ریالی و... است که منش و روش فعلی در برخورد با نخبگان و متخصصان و کمبود شدید منابع مالی و ضعف شدید ظرفیت‌های اجرایی دولت به هیچ وجه پاسخگوی این نیازها نیست و سرمایه‌گذاری خارجی و حضور بخش خصوصی و مشارکت اجتماعی را می‌طلبد که این نیز خود نیازمند گشوده شدن «چشم‌انداز» در ساحت‌های داخلی و خارجی است. اکنون اما با فقدان چشم‌انداز مواجهیم و دولت و نظام اداری، بنگاه‌ها و خانوارها را به عنوان سه رکن اقتصاد دچار بی‌برنامگی و سردرگمی کرده و این خود هر تدبیر اقتصادی را صرف‌نظر از امکان‌پذیری هریک از این تدابیر بی‌اثر و یا کم‌اثر می‌کند؛ از انواع بسته‌های حمایتی از بنگاه‌های اقتصادی (تسهیلات بانکی، مشوق‌های مالیاتی و اختیارات ویژه ارزی - مصوبه ۱۴۰۵/۱/۱۹ هیئت دولت) که علاوه بر کمبود نقدینگی با چالش مهم زنجیره تأمین و دسترسی به بازارها مواجه‌اند تا تزریق حجم عظیم یارانه‌ها و کالابرگ‌های الکترونیکی به اکثریت قریب به اتفاق جامعه (حدود ۸۷ میلیون نفر). فلذا تا امید به حل بحران در فضای سیاسی فراهم و آینده روشن و قابل پیش‌بینی نشود، هیچ تدبیر اقتصادی (مگر در حد مُسکن، مسکن هرچند قوی) کارساز نخواهد افتاد. مهم‌ترین اقدام در این مسیر، کاهش ریسک‌های سیاسی و خارجی و بهبود روابط بین‌المللی و کاهش تنش‌هاست که می‌تواند به کاهش انتظارات تورمی و ثبات بازار ارز و کسری بودجه دولت و تورم و به کار افتادن کسب‌وکارها و... بینجامد.

۳

متاسفانه دهه‌هاست که کشورمان تحت تأثیر پارادایم‌های تاریخ مصرف گذشته و به ظاهر اخلاق‌گرایانه (ظلم‌ستیزی و مبارزه با تبعیض در عرصه جهانی و...) و مبتنی بر تضاد منافع کشورهای پیشرفته با کشورهای در حال توسعه و اتخاذ راهبرد «درون‌گرایی» از حرکت برای جذب سرمایه و فن‌آوری و گسترش بازار بازمانده و از این گذر آسیب فراوان دیده است. این در حالی است که در جهان امروز (حتی در این روزهای سلطه ترامپیسم)، گسترش ارتباط جهانی نه‌فقط سبب تضعیف منافع ملی نمی‌شود، بلکه کشورهایی توانسته‌اند مردم خود را به رفاه برسانند که سیاست خارجی همسو با این پارادایم و حضور در زنجیره تولید و ارزش جهانی را اتخاذ کنند.

به اعتقاد اکثریت کارشناسان مشکل اصلی اقتصاد ایران نه «کمبود منابع» بلکه «مدیریت منابع» یا به تعبیری «تخصیص بد منابع» و نه «تخصیص کم منابع» است (۵). از سوی دیگر، ریشه معضل مدیریت بد منابع را باید در کیفیت حکمرانی دانست. در واقع این کیفیت حکمرانی است که با سیاست‌گذاری، عملکرد اقتصادی را شکل می‌دهد. در کشورمان نگاه آرمانی و ایدئولوژیک به مسائل اقتصادی، سیاست‌ها و منتفعان فربه‌شده از آن سیاست‌ها را شکل داده که مانع هرگونه اصلاح ساختاری می‌شوند. راهبردهایی همچون بیگانه‌ستیزی به واسطه تعریفی از «استقلال» که جهان خارج را تهدید فرض نموده و «خود» را در تقابل با غرب معنا کرده و اقتصاد را در جهت «خودکفایی» و اینکه همه چیز را خودمان تولید می‌کنیم سمت و سو داده و «عدالت» را عرضه ارزان کالا و خدمات به مردم تعریف کرده، فلذا «دولت» را در جایگاه عرضه‌کننده کالای خصوصی (نه کالای عمومی) و جایگزین نظام بازار و سازوکار عرضه و تقاضا نشانده است. نتیجه این نگرش‌های کلان، سیاست‌هایی بوده با نتایجی همچون کسری بودجه مزمن و پایدار، نظام بانکی ناکارآمد به واسطه نرخ بهره پایین‌تر از تورم، نابسامانی بازار ارز با چندنرخی شدن آن، تیره و تار شدن فضای کسب و کار با قیمت‌گذاری دستوری و دیوارهای بلند تعرفه‌ای و نظام بنگاه‌داری غیر خصوصی و غیر رقابتی و عمدتاً دولتی و خصولتی که ذی‌نفعان انحصاری/رانتی را حول خود شکل داده و... که این‌همه نابودی و مدیریت بد منابع را در پی داشته است. در این چارچوب هر «منبع» جدید درآمدی هرچند بزرگ و سرشار، گرهی از کار فروبسته این ملک و مردم نمی‌گشاید.

واقعیت آن است که تصور تداوم مسیر گذشته در صورت توافق با اتکا به بازگشت دلارهای بلوکه‌شده و افزایش درآمدهای نفتی و یا مثلاً اخذ عوارض چندمیلیارد دلاری از تنگه هرمز (که بسیار بعید می‌نماید) و بی‌نیازی از حضور و مشارکت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی (همه ایرانیان و نه بخش‌هایی از آنان) و دولت ضعیف، تصوری سخت اشتباه است. چراکه همان‌طور که در دهه ۵۰ و توسعه اقتدارگرایانه آن سال‌ها جواب نداد و مهم‌ترین علت انقلاب از دید حتی کاربه‌دستان عاقل و وطن‌پرست آن دوران «پس‌افتادگی ساخت سیاسی و اجتماعی از ساخت اقتصادی» بود (۶) و در مقاطع مختلف پس از انقلاب هم با بن‌بست مواجه شد، اینک نیز قطعاً به دیوار سخت واقعیت گونه‌گونی و تنوع و تکثر جامعه ۹۰ میلیونی ایرانی و خواست‌ها و مطالبات روزافزون آنان برخورد خواهد کرد. نهال توسعه با اندک بارش بهاره (دلارهای نفتی و عوارض تنگه‌ای و امثالهم) در این زمین خشکانیده‌شده (ورشکستگی آبی و محیط زیستی، ورشکستگی نظام بانکی و تأمین اجتماعی و کسری‌های عظیم بودجه‌ای و گسترش فقر به بیش از یک‌سوم جامعه و افزایش جرائم اجتماعی و مهاجرت‌های بزرگ از روستاها و شهرستان‌ها به شهرهای بزرگ و از داخل به خارج از کشور و...) رشد نخواهد کرد و نیازمند هوای آزادی و عدالت و حفظ کرامت فردی و اجتماعی است تا همچون پروانه‌ای از پیله تنهایی خود رها شود. پروازی که همه لوازم آن را دارد؛ از فرهنگ و تمدن و مردم باهوش و جوانان تحصیل‌کرده و محققان و کارشناسان برجسته و نهادهای صنفی و مدنی قابل توجه و منابع غنی انرژی و معدنی و طبیعت شگفت‌آور و بکر و موقعیت فوق استراتژیک و...

در فرصت ایجادشده از تهدید جنگ ویرانگر فعلی، دو نیرو در دو جهت مختلف ما ایرانیان را به سمت خود می‌رانند: «اولی قدرتِ بر زندگی است و دومی قدرتِ زندگی. در فرآیند اولی زندگی قدرت‌هایش را به نیروی خارجی واگذار می‌کند، در دومی آن نیروهای خارجی در برابر زندگی بی‌قدرت می‌شوند. اگر نیروی اول همه تلاشش را می‌کند تا از زندگی‌های ما به چنان طرزی سیاست‌زدایی کند که تنها این واقعیت که زنده هستیم به دغدغه اصلی‌اش پابرجا بماند، دومی زندگی‌های ما را سیاسی می‌کند چنان‌که این مسئله که هرکدام از ما در لحظه معینی چگونه زندگی می‌کند، پرسش سیاسی مرکزی می‌شود» (۷).

در این سرنوشت‌سازترین روزها از آرزوی پیروزی «قدرتِ زندگی» می‌نویسیم و امیدواریم که با درایت و عقل سلیم، درد و رنج عظیم این ماه‌های اخیر و مصیبت‌های دیگری همچون آن، تکرار نشود و آشتی و آسایش و عدالت بر گسست و فقر و قهر چیره شود. امید که چنین شود!

توضیحات

۱. روزنامه شرق، حسن فتاحی، ۱۴۰۳/۱۲/۹
۲. «بعدآمی‌سازیم»، محمدمالجو
۳. همان
۴. دنیای اقتصاد، ۱۴۰۵/۱/۲۲
۵. علی سرزعیم، آینده‌نگر، ۱۶۰
۶. علینقی عالیخانی، خاطرات
۷. کیشیک: ۱۳۹۹، از مقاله «در جست‌وجوی زندگی از دست‌رفته»، علی هداوند.

بی‌راهه‌های اقتصاد

خطاهای نظری و اجرایی در سیاست‌ها و سیاست‌گذاری‌ها



مرتضی افقه

اقتصاددان

چرا باید خواند:
اگر به اقتصاد سیاسی و مسائل اقتصاد ایران علاقه‌مند هستید، خواندن این مقاله به شما توصیه می‌شود.

مقدمه

بعد از تشـــدید تحریم‌ها در ابتدای سال ۱۳۹۷، و گذشت نزدیک به یـــک دهه پرالتهـــاب و تنش در بســـیاری از ســـاختارهای اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی، با وقوع دو جنگ تحمیلی ویرانگر، اکنون کشـــور با شـــرایط ویژه‌ای روبه‌رو شده است: علاوه بر شـــهادت افراد به خصوص در سطح فرماندهان نظام و تصمیم‌گیران کلان کشور، خسارات فراوانی بر امکانات و تجهیزات نظامی و زیرساخت‌های کشور وارد شده که در شرایط فعلی، جبران و بازسازی آن‌ها را با چالش جدی مواجه کرده است. با این وصف، امکان خروج از شرایط فعلی هرچند دشوار اما اگر در سیاست‌گذاری‌های اشتباه گذشته تجدیدنظر جدی صورت پذیرد، با توجه به برخورداری از نیروهای انسانی توانمند، متخصص، باتجربه، دلســـوز و وطن‌دوســـت چه در داخل و چه خارج کشور و نیز برخـــورداری از منابع طبیعی خدادادی فراوان، نه‌تنها جبران خســـارات مادی در مدتی معقول امکان‌پذیر است، بلکه قرار گرفتن کشور در مسیر پیشرفت و رفاه و توسعه قابل دســـتیابی است. در ادامه این مطلب، ابتدا به تفصیل دلایل ناکامی‌های دهه‌های پس از پایان جنگ ۸ ســـاله با عراق در حل مشکلات اقتصادی و قرار نگرفتن در مسیر توسعه را بیان می‌کنم، و در انتها از متن مطالبه گفته‌شده، پیشنهاداتی برای حل مشکلات موجود و قرار گرفتن در ریل پیشرفت و رفاه و توسعه ارائه می‌کنم.

مروری بر دلایل ناکامی‌های سه دهه گذشته

براساس شعارهای زمان انقلاب و آرمان‌های مندرج در قانون اساسی و نیز اهداف مندرج در چشم‌انداز ۱۴۰۴ و شش برنامه توسعه اجراشده، انتظار می‌رفت که شرایط فعلی کشور آن هم چهار دهه پس از انقلاب و ســـه دهه پس از پایان جنگ ۸ ساله، از جنبه‌های مختلف، بسیار متفاوت از امروز باشد. درواقع، وضع موجود از جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و حتی مذهبی نه‌تنها فاصله بسیار زیاد و غیرقابل باوری با شعارها، اهداف و آرزوهای مندرج در اســـناد گفته‌شده دارد، بلکه هنوز نشـــانه‌ای که کشور در جاده توسعه و مسیری قرار گیرد که به این اهداف منتهی شـــود، وجود ندارد. براساس تجارب موجود و نیز دانش و امکانات و پیشـــرفت‌های موجود، برای قرار گرفتن در جاده توسعه حدود ۲۰ سال کافی اســـت. این ادعا براساس تجربه کشورهای آسیای جنوب شرقی ازجمله مالزی و تا اندازه‌ای اندونزی و نیز کشورهایی مثل ویتنام، چین و هندوستان بیان‌شده است. این کشورها پس از آنکه سیاست‌گذارانی توسعه‌یافته (چه توسط یک فرد یا حزب) حکمرانی کشور را به عهده گرفتند، با تدابیری محکم و قاطع ظرف حدود دو دهه توانستند کشورهایی عقب‌مانده و فقیر را به کشـــورهایی تبدیل کنند که با سرعت به سمت پیشرفت و رفاه در همه ابعاد در حال حرکت‌هستند.

در مقابل اما در کشوری همچون ایران که سرمایه‌گذاری‌های قابل‌توجهی در نیروهای انسانی و زیرساخت‌ها پیش و پس از انقلاب انجام داده بود، با بی‌تدبیری و فرصت‌سوزی و انتخاب‌های اشتباه در تعیین اهداف و سیاست، بعد از بیش از چهار دهه هنوز کمتر نشانه‌ای از قرار گرفتن در مسیر توسعه وجود دارد. هرچند دلایل متعددی برای این ناکامی‌ها ذکر می‌شود، اما یافتن دلیل یا دلایل مبنایی و ریشه‌ای برای این ناکامی‌ها می‌تواند راهی میان‌بر و کم‌هزینه پیش پای سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران بگذارد تا مانع از اتلاف منابع و فرصت‌سوزی‌های بیشتر شود.

هرچند محققان حوزه‌های مختلف درزمینه دلایل ناکامی تاریخی ایران در قرار گرفتن در مسیر توسعه نکات متعدد و البته ارزشمند و قابل‌تأملی ازجمله شرایط اقلیمی و کم‌آبی و پراکندگـــی جمعیتی و حـــوادث تاریخی بیان کرده‌اند، امـــا علاوه بر این نکات تاریخی و اقلیمی، می‌توان دلیل اصلی ناکامی حداقل برای چهار دهه گذشته را در تأثیرگذاری دو گروه تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز در شرایط فعلی کشور دانست:

۱ گروه اول، بسترهای نظری، فکری و فلسفی لازم برای پیشرفت و رفاه و توسعه را نتوانستند فراهم کنند؛ و گروه دوم نسخه‌هایی غلط و در بسیاری موارد ضد توسعه‌ای در چنین بسترهای نامناسبی را تجویز و در طول سه دهه بر اعمال و اجرای آن‌ها اصرار کردند. برآیند نظرات این دو گروه، ناکامی در همه حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و درنهایت فرصت‌سوزی‌های جبران‌ناپذیر و اتلاف وسیع منابع بوده است.

گروه اول که مسئول فراهم کردن بستر فکری و فلسفی برای پیشرفت و رفاه و توسعه از طریـــق تأکید و ترویج آموزه‌های اعتقادی و اخلاقی دین بوده، تنها به بخش کوچکی از ایـــن آموزه‌ها یعنی احکام فقه (آن هم فقهی ناپویا و عمدتاً راکدمانده در عصر ظهور اسلام) بسنده کرده است (هرچند تلاش چندانی هم برای به‌روز کردن آن‌ها متناسب با تحولات دو سه قرن گذشته و به‌خصوص سه چهار دهه اخیر نکرده است). درواقع، مبنای سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری‌های کلان کشور احکام فقهی‌ای است که در بسیاری موارد متناسب با ساختارهای زندگی کشاورزی و دامداری سال‌های صدر اسلام است نه عصر پیشرفت‌های خیره‌کننده در همه حوزه‌های علمی و تکنولوژیکی. این در حالی است که اغلب قریب به‌اتفاق آموزه‌های دینی که می‌توانند زیربنا و محرک پیشرفت و توسعه کشور قرار گیرند، (در عمل) مورد غفلت و بی‌اعتنایی قرارگرفته‌اند.

توضیح آنکه، براســـاس مبانی نظریِ موجود، دو منبع اصلی فلسفی و نگرشی برای قرار گرفتن در مسیر توسعه وجود دارد: ۱. ارزشمند بودن انسان (بماهو انسان) و ۲. ارزشمند بودن زندگی این‌جهانی. در همین رابطه، اشارات و استنادات کم‌نظیری را می‌توان در منابع دینی و آموزه‌های اسلامی یافت که بر این دو بینش فلسفی تأکید می‌کنند: توجه بی‌نظیر آموزه‌های دینی بر حق‌الناس (حقوق بشر)، بر اهمیت علم و عالم و علم‌آموزی، بر حفظ محیط‌زیست، بر رفع فقر و نابرابری، بر نفی شدید و جدی اتلاف و اسراف منابع، بر عدالت در همه ابعاد و... ازجمله این موارد توسعه‌ای در منابع و آموزه‌های دینی است که عمدتاً در منابر و خطابه‌ها تکرار می‌شوند بدون آنکه تلاشی جدی برای عملی کردن یا اجرای آن‌ها در نظام تدبیر کشور انجام شود. در مقابل تمامی ساختارهای سیاسی، اجرایی، اداری و نیز نظام انتخاب و انتصاب و گزینش مدیرانِ حاکمیت، براساس تقید عملی به احکام فقهی (حتی اگر ظاهری باشد) شکل‌گرفته‌است.

۲ همزمـــان و در نقطه مقابل، گروهی از اقتصاددانان پایبند به اصول اقتصاد آزاد، بر اســـاس پیش‌فرض‌های کشورهای پیشـــرفته امروزی (و البته در بسیاری موارد ناسازگار با بسترهای فکری و نگرشی حاکم و ساختارهای موجود کشور) نسخه‌ها و توصیه‌هایی ارائه و پیشنهاد می‌کنند که مربوط به سال‌ها بعد است: سال‌هایی که بسان کشورهای پیشرفته امروزی، احتمالاً پیش‌نیازهای غیراقتصادیِ (فکری و فلسفی) لازم برای پیشرفت اقتصادی و توسعه فراهم‌شده باشد. درواقع این گروه از اقتصاددانان داخلی، ساختارهای موجود کشور را با

گروهی از اقتصاددانان پایبند به اصول اقتصاد آزاد، بر اساس پیش‌فرض‌های کشورهای پیشرفته امروزی (و البته در بسیاری موارد ناسازگار با بسترها و ساختارهای موجود کشور) نسخه‌ها و توصیه‌هایی ارائه و پیشنهاد می‌کنند که مربوط به سال‌ها بعد است: سال‌هایی که بسان کشورهای پیشرفته امروزی، پیش‌نیازهای غیراقتصادی (فکری و فلسفی) لازم برای پیشرفت اقتصادی و توسعه فراهم شده باشد.

وضعیت فعلی کشورهای پیشرفته عمدتاً غربی یکسان تلقی کرده و متناسب با ساختارهای نگرشی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن‌ها برای ایران نسخه تجویز کرده و می‌کنند.

حاصل آنکه، گرفتار شدن کشور میان دو تفکر ناسازگار با ساختارهای فعلی (یکی بر مبنای پیش‌فرض‌های چندین قرن پیش و دیگری برمبنای پیش‌فرض‌های احتمالی چندین سال آینده کشور)، نه‌تنها مانع پیشرفت اقتصادی و توسعه کشور شده، بلکه در طول سه دهه گذشته اتلاف منابع وسیع و فرصت‌سوزی‌های جبران‌ناپذیری را بر کشور و مردم تحمیل کرده است.

اما آنچه در نسخه‌های به‌اصطلاح شفابخش هردو گروه مورد غفلت یا بی‌اعتنایی قرار گرفته نقش نیروهای انسانی به‌خصوص نیروهای نخبه (اندیشمندان، متخصصین علمی در حوزه‌های مختلف، اساتید و دبیران و مربیان، هنرمندان، متخصصین حوزه رسانه‌ها و...) است. گروه اول با تنگ‌نظری‌های ایدئولوژیک و سیاسی و گروه دوم با تمرکز صِرف بر اصلاح حوزه اقتصاد و بی‌اعتنا به ساختارهای ضد تولید و ضد توسعه ایجادشده، موجب راندن و مهاجرت انبوهی از این گروه از نیروهای انسانی شده‌اند؛ و آنانی که نخواسته یا نتوانسته‌اند مهاجرت کنند در داخل مورد بی‌مهری و انزوا قرار گرفته‌اند و کشور از نیروهای انسانی (عامل اصلی و منحصربه‌فرد توسعه جوامع) محروم مانده است.

حال به برخی خطاهای نظری و اجرایی حاکم بر تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری‌های چهار دهه گذشته که موجب اتلاف وسیع منابع و فرصت سوزی‌های جبران‌ناپذیر شده است، به‌صورت مختصر اشاره می‌کنم:

اشتباهات یا غفلت‌های گروه اول

در طول چهار دهه گذشته احکام اقتصادی فراوانی از فقه مبنای تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری و اجرا قرار گرفته که در برخی موارد به دلیل ناسازگاری با ساختارهای موجود، مشکلاتی جدی در مسیر اصلاح شاخص‌های اقتصادی ایجاد کرده است. بانکداری اسلامی یکی از این موارد است. این سیستم که در شرایطی مطلوب شاید می‌توانست بدون اشکال اجرایی شود، در طول سال‌های پس از انقلاب نتوانست بانک‌ها را آن‌گونه که در توصیف نظام بانکداری اسلامی بیان‌شده است، در جهت رونق تولید و پیشرفت و رفاه اقتصادی بسیج کند. به‌عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌کنم:

۱ درحالی‌که در شرایط تورمی آن هم تورم‌های دورقمی بالای ۲۰ درصد، دارائی‌های سپرده‌گذاران در سیستم بانکی فعلی را به نفع وام‌گیرندگان با کاهش جدی مواجه کرده است، هنوز اغلب قریب به‌اتفاق فقها از پرداخت مبلغی مازاد بر سپرده به جبران (معادل) کاهش قدرت خرید ناشی از تورم به‌حساب سپرده‌گذاران قرض‌الحسنه منع کرده و مابه‌التفاوت نرخ سود بانکی و نرخ تورم را غیرشرعی تلقی می‌کنند.

۲ به بهانه حرمت ربا، انتشار اوراق قرضه که یکی از بهترین و مؤثرترین ابزارهای سیاست‌گذاری دولت‌ها برای کنترل بحران‌های اقتصادی است (رکود، تورم، تورم توأم با رکود،...) تا اواخر دهه ۱۳۷۰ ممنوع بود و دولت‌ها ناچار بودند کسری‌های مزمن بودجه را یا از کشورهای خارج و یا از بانک مرکزی (که هر دو در ساختار موجود کشور تورم‌زا بوده و هستند) تأمین کنند. تنها در اواخر دهه ۷۰ بود که با استنباط‌های جدید فقها، اوراق مشارکت که کارایی بسیار محدودی نسبت به اوراق قرضه داشتند، اجازه انتشار یافتند؛ اما از اواسط دهه ۱۳۹۰، با استنباط‌هایی نو، اوراق قرضه به سبک رایج در اقتصاد عرفی اجازه انتشار یافتند، اما با نام اوراق مالی اسلامی (صکوک، اوراق بدهی، اوراق خزانه اسلامی). همان‌گونه که ذکر شد، این تأخیر در حل مشکل اوراق قرضه بیش از سه دهه دولت‌ها را از مهم‌ترین ابزار سیاست‌گذاری خود محروم کرد.

۳ زکات که یک مالیات اسلامی است و قاعدتاً بر دارائی‌ها وضع می‌شود، طبق رساله‌های عملی موجود هنوز بر مواردی تعلق می‌گیرد که در صدر اسلام جزو دارائی‌ها تلقی می‌شدند (گندم، جو، خرما، کشمش، شتر، گاو، گوسفند، طلا و نقره)، یعنی عمدتاً بر کشاورزی و دامداری که فعالیت‌های رایج آن دوره بوده‌اند. هرچند اخذ مالیات برای تأمین مالی دولت اسلامی هم تجویز می‌شود، اما توصیه‌های اکید از طریق تبلیغات وسیع، کشاورزان و دامداران عمدتاً خرده‌پای مستقر در روستاها را برای پرداخت زکات محصولات خود مورد خطاب قرار داده، درحالی‌که انواع دارائی‌های رایج در عصر حاضر طبق احکام فقهی موجود، مشمول دریافت زکات نمی‌شوند.

به همین ترتیب، اتلاف و اسراف وسیع منابع طبیعی (آب‌های سطحی و زیرزمینی، جنگل و مرتع، زمین‌های حاصلخیز، معادن،...) و مالی کشور (تعداد طرح‌های نیمه‌تمام و...) و نیز تعرض و تصرف انفال، گسترش فقر و نابرابری و... که در آموزه‌های فقهی و دینی به‌شدت نهی شده است، از حالت توصیه‌های اخلاقی خارج نشده‌اند درحالی‌که برخی احکام فقهی مثل بی‌حجابی یا بدحجابی، موسیقی و... به‌شدت مورد توجه عملی بسیاری از فقها قرار گرفته و می‌گیرند.

خطاهای گروه دوم (اقتصادخوانده‌های طرفدار نظام بازار آزاد)

این گروه که اصرار دارند تنها توصیه‌های آن‌ها مبتنی بر علم اقتصاد است و توصیه‌های دیگران را که براساس مفروضات و ساختارهای موجود طرح می‌شوند غیرعلمی تلقی می‌کنند، اصراری غیرمنطقی بر اجرای کامل مبانی اقتصاد آزاد دارند: اصراری که در طول سه دهه گذشته پس از پایان جنگ ۸ ساله عراق و ایران هزینه‌های فراوانی به کشور و مردم تحمیل کرده و فرصت‌های جبران‌ناپذیری از کشور گرفته است. این در حالی است که گزاره‌ها و تئوری‌های علمی وقتی صادق‌اند که پیش‌فرض‌های تعیین‌شده در تئوری‌ها، در جامعه هدف وجود داشته باشند. هرچند این پیش‌فرض‌ها (مبانی نظری و ساختارهای سیاسی، اداری، تقنینی، اقتصادی و اجتماعی) در جوامع پیشرفته که مولد تئوری‌ها هستند وجود داشته و بر آن اساس تئوری‌ها تدوین‌شده‌اند، اما در بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه به‌ویژه ایران (با شرایط منحصربه‌فردش)، نه‌تنها این پیش‌فرض‌ها موجود نیستند، بلکه بسیاری از ساختارهای موجود ضدتولید و ضدتوسعه‌اند؛ بنابراین عمل به این نسخه‌های نامناسب، درواقع بسان پاشیدن بذر در شورزارها و زمین‌های نامناسب است. همچنان که کشت در زمین‌های شور و نامناسب حاصل چندانی ندارد و تنها عوامل تولید (بذر و آب و نیروی انسانی و...) را تلف می‌کند، تجویز و اصرار بر اجرای این نسخه‌های صرفاً اقتصادی در این ساختارهای معیوب تاکنون هزینه‌های جبران‌ناپذیری بر کشور تحمیل کرده است. برخی از این توصیه‌های اشتباه در شرایط موجود عبارت‌اند از:

۱ خصوصی‌سازی‌ها

در شرایطی که ساختار قدرت به‌گونه‌ای شکل گرفته که صاحبان قدرت‌های سیاسی، و اجتماعی و مذهبی قادر به اعمال‌نفوذ در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی هستند، خصوصی‌سازی‌های سه دهه گذشته موجب انحراف جدی از اهداف تعیین‌شده و ایجاد شکاف عظیم طبقاتی در کشور شده‌اند. آنچه در طول سال‌های پس از جنگ ۸ ساله با عنوان خصوصی‌سازی در کشور رخ داد، بیش از آنکه منافعی برای کشور داشته باشد، موجب انحراف وسیع در تخصیص منابع و توزیع درآمد در کشور شده که هم خلاف آموزه‌های توسعه‌ای است و هم در تقابل با آموزه‌های دینی و شعارهای انقلاب (مندرج در قانون اساسی) است.

۲ مناطق و بنادر آزاد تجاری

بنادر و مناطق آزاد هم ازجمله تقلیدهای کورکورانه همان گروه از اقتصادخوانده‌هایی است که نسخه‌هایشان بی‌اعتنا به ساختارهای نامناسب، به سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران تحمیل شده و زیان‌های زیادی به مردم و کشور وارد کرده است. این گروه تصور کرده بودند (و می‌کنند) که اگر در کشورهای دیگر (مثل چین و هند و امارات و آلمان و...) بنادر و مناطق آزاد تجاری و اقتصادی توانسته‌اند تحولاتی خیره‌کننده ایجاد کنند، در ایران نیز بدون اعتنا به ساختارهای نامناسب سیاسی، قانونی، اداری، اجرایی و... نتایج مشابهی به بار خواهند آورد. حاصل این تقلید کورکورانه، گسترش بنادر و مناطق آزادی است که طبق شواهد از اهداف تعیین‌شده فاصله بسیار زیادی دارند. کافی است اهداف راه‌اندازی مناطق آزاد (تسریع در انجام امور زیربنایی، عمران و آبادانی و رشد و توسعه اقتصادی، سرمایه‌گذاری و افزایش درآمد عمومی، ایجاد اشتغال سالم و مولد، تنظیم بازار کار و کالا، حضور فعال در بازارهای جهانی و منطقه‌ای، تولید و صادرات کالاهای صنعتی و تبدیلی، ارائه خدمات عمومی، انتقال فناوری‌های پیشرفته، گسترش و تسهیل تولید، صادرات کالا و خدمات، تأمین نیازهای

ضروری و منابع مالی از خارج از کشور) را با عملکرد سه دهه گذشته این مناطق مرور کنید تا به صحت این ادعا که تقلیدهای کورکورانه از سیاست‌ها، تئوری‌ها و اقدامات موفق دیگر کشورها بدون وجود پیش‌نیازهای لازم، موجب ایجاد مشکلات و هزینه‌های فراوانی برای جامعه می‌شود، پی برده شود.

۳ نسخه مهار تورم

هرچند در ادبیات اقتصادی رایج در دانشگاه‌های خارجی و داخلی، دلیل تورم عمدتاً به سمت تقاضا ارجاع داده و بنابراین راه‌حل را معمولاً کاهش نقدینگی دیده‌اند، اما همچون موارد فوق، دلیل و ریشه تورم داخلی در بسیاری موارد با دلایل آن در کشورهای دیگر متفاوت است. اولاً بخش قابل‌توجهی از دلیل تورم ایران در شرایط فعلی را باید در بخش عرضه جست‌وجو کرد. از آنجا که کارگزاران اقتصادی (اعم از دولت، تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان) به مصرف درآمدهای نفتی در طول دهه‌های گذشته معتاد شده‌اند، کاهش این درآمدها پس از انقلاب و به‌ویژه بعد از تشدید تحریم‌ها در سال ۹۷، ازیک‌طرف تولیدات داخل را به‌شدت کاهش داد و از طرف دیگر، واردات موردنیاز مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان داخلی (که تولیدشان وابسته به واردات مواد واسطه‌ای و سرمایه‌ای بود) را نیز کاهش داد. همچنین، وابستگی و اعتیاد بودجه عمومی کشور به درآمدهای نفتی و مقاومت دولت‌ها در کاستن هزینه‌های خود متناسب با کاهش درآمدهای نفتی پس از تشدید تحریم‌ها، باعث شد که سطح تقاضا همچنان در حد درآمدهای نفتی سال‌های عادی باقی بماند درحالی‌که تولید کالا کاهش‌یافته است. در چنین شرایطی، یا باید دولت انبوه هزینه‌های مازاد و بدون توجیه خود را بکاهد تا تقاضا به حد درآمدهای جدید کاهش یابد و از این طریق کسری بودجه و درنتیجه رشد نقدینگی و تورم کاهش یابند؛ یا، اگر قرار نیست دولت هزینه‌های خود را کاهش دهد، برای جلوگیری از تورم، باید تلاش شود تا تولید متناسب با نقدینگی ایجادشده افزایش یابد (که در حالت دوم تنها راه، حل مشکل تحریم‌ها و مراودات تجاری و مالی با سایر کشورهاست). بدیهی است بدون انجام هر یک از دو گزینه فوق و در شرایطی که بخش تولید با موانع متعدد و پرهزینه‌ای مواجه است و در مقابل، بخش غیرمولد (دلالی) پرسود، زودبازده و فارغ از نظارت و پرداخت‌های قانونی است، کاهش نقدینگی هرچند ممکن است تورم را اندکی کاهش دهد اما به دلایل بیان‌شده، نقدینگی باقی‌مانده همچنان به بخش غیرمولد سرازیر می‌شود. حاصل آنکه این بخش مولد است که بازهم ناتوان از تأمین نقدینگی موردنیاز خود بوده و در معرض تعطیلی یا کاهش تولید قرار می‌گیرد؛ امری که این بار اقتصاد را با رکود توأم با تورم مواجه می‌کند.

۴ ادعای یارانه پنهان

ازجمله توصیه‌ها و نسخه‌های غلط دیگری که گروهی از اقتصادخوانده‌های بی‌اعتنا به بسترهای نامناسب اقتصادی سال‌هاست در رسانه‌ها طرح و در برخی موارد سیاست‌گذاران و مجریان را به تصمیمات غلط و پرهزینه‌ای سوق داده‌اند، ادعای پرداخت یارانه‌های پنهان دولت به مردم از طریق (به‌زعم آنان) ارزان‌فروشی کالاها و خدمات دولت (آب و برق و گاز و بنزین،...) است. درواقع این گروه از اقتصادخوانده‌ها مدعی هستند که قیمت این کالاها بین‌المللی است و باید با نرخ جهانی محاسبه و به فروش برسند. این در حالی است که در پاسخ به این سؤال که چرا دستمزد را با نرخ‌های بین‌المللی محاسبه نمی‌کنند، پاسخی غیرعلمی و غیرمنطقی می‌دهند. درواقع، عمل به نسخه این گروه از اقتصادخوانده‌ها بدون توجه به ساختارهای معیوب گفته‌شده، تنها به افزایش تورم و فقر و نابرابری و بیکاری منتهی شده است. اگر کالاها و خدمات دولتی با قیمت و هزینه بسیار بالا تولید می‌شوند، عمدتاً ناشی از سوءتدبیرها و ناکارآمدی‌های ساختاری از جمله نظام انتخاب و انتصاب مدیران و کارگزاران حاکمیتی مبتنی بر معیارهای سیاسی و ایدئولوژیک و نه شایستگی‌های منتهی به پیشرفت و رفاه و توسعه است. این شیوه حکمرانی، باعث شده بهره‌وری نظام اجرایی بسیار پایین و تولیداتشان پرهزینه و با قیمت بالا باشد. در چنین شرایطی، توصیه و اصرار بر افزایش قیمت کالاها و خدمات دولت و حامل‌های انرژی (به‌خصوص بنزین و گازوئیل)، درواقع پرداخت یارانه‌های پنهان مردم به دولت است نه برعکس. درواقع، عمل به توصیه این گروه از اقتصاددانان در افزایش قیمت حامل‌های انرژی، به معنی پرداخت هزینه بی‌کفایتی‌ها و بی‌تدبیری‌های مدیران ناکارآمد از جیب مردم است.

۵ سهم مالیات‌ها در بودجه

مالیات یکی از ابزارهای اصلی کسب درآمد دولت‌هاست که به‌اندازه طول تاریخ قدمت دارد. به‌جز منبعی برای درآمد، دولت‌ها از ابزار مالیات برای سیاست‌گذاری به‌منظور نیل به اهداف تعیین‌شده استفاده می‌کنند. مالیات همچنین ابزاری است برای کاهش نابرابری و فقر در جامعه. در ایران اما تا زمان انقلاب ۵۷، به دلیل وجود درآمدهای نفتی، مالیات جایگاه و اهمیت بالایی در درآمدهای بودجه نداشت اما پس از پایان جنگ در سال ۶۸، به توصیه اقتصاددانان به‌مرور بر اهمیت افزایش سهم آن در بودجه دولت افزوده شد. از آن تاریخ تاکنون تلاش شده سهم بودجه از درآمدهای مالیاتی افزایش یافته با این هدف که کل هزینه‌های جاری از محل درآمدهای مالیاتی پرداخت شود. با تشدید تحریم‌ها در آغاز سال ۱۳۹۷، اهمیت درآمدهای مالیاتی در بودجه بازهم بیشتر شد. هرچند تأمین بودجه جاری از درآمدهای مالیاتی امری لازم و کاملاً موجه است، اما این امر بدیهی موجب سوءبرداشت و بعضاً سوءاستفاده دولت‌ها قرارگرفته است. ازیک‌طرف، اقتصادخوانده‌های طرفدار بازار آزاد و البته بی‌اعتنا به ساختارهای ضدتولید و ضدتوسعه موجود، همچون سایر توصیه‌هایشان، با تأکید بر رویه‌های حاکم بر کشورهای پیشرفته (عمدتاً) اروپایی اعلام می‌کنند که چون اکثر درآمد بودجه آن‌ها از مالیات تأمین می‌شود و از برخی پایه‌های مالیاتی بعضاً تا ۷۰ درصد مالیات اخذ می‌شود، در ایران نیز باید همین رویه حاکم باشد. با این وصف، این اقتصادخوانده‌ها نسبت به نحوه هزینه‌کرد بودجه و نیز خدمات ناچیز و بعضاً بی‌کیفیت حاکمیت در مقایسه با میزان مالیات‌های دریافتی از مردم و مقایسه آن با همان کشورها غافل یا بی‌اعتنا هستند. درواقع، همچون بسیاری الگوبرداری‌ها، هزینه‌های تحمیلی به مردم از کشورهای دیگر تقلید می‌شود اما در مورد خدمات ارائه‌شده برای مردم هیچ‌گونه تقلیدی توصیه نمی‌شود. این شیوه آدرس غلط دادن باعث شده تا دولت‌ها (به خصوص پس از تشدید تحریم‌ها و کاهش شدید درآمدهای نفتی) با افزایش تعداد پایه‌ها و بعضاً نرخ و میزان مالیات، در پی تأمین کسری بودجه خود باشند بدون آنکه تقیدی به بهبود کمی یا کیفی خدمات خود به مردم داشته یا به سلایق و خواسته‌های آن‌ها (مالیات‌دهندگان) در ارائه خدمات و صرف هزینه‌ها اهمیتی داده باشند: برای تبیین دقیق‌تر، پاسخ به دو سؤال موضوع را روشن‌تر می‌کند:

اول، آیا دولت متناسب با دریافت‌های مالیاتی (انواع مالیات شامل تعرفه‌های گمرکی و عوارض شهرداری و...)، خدمات کمی و کیفی لازم را ارائه می‌دهد؟

و دوم، آیا دولت مستقر (در هر دوره) نماینده اکثریت است؟ و بنابراین در ارائه خدمات، سلایق اکثریت را مدنظر قرار می‌دهد یا منتخب اقلیتی از جامعه است و درآمدهای بودجه‌ای را صرفاً به برآورده کردن سلایق و خواست اقلیت اختصاص می‌دهد؟

شواهد نشان می‌دهد که در اغلب موارد پاسخ به هر دو سؤال منفی است؛ یعنی، حاکمیت (منظور تمامی سازمان‌ها و دستگاه‌های متکی به بودجه عمومی) به دلیل ناکارآمدی و بهره‌وری به‌شدت پایین (ناشی از نظام ناشایسته‌سالاری حاکم)، ناتوان از انجام وظایف تعیین‌شده است و درواقع، بخش قابل‌توجهی از بودجه را تلف می‌کند. به‌علاوه، تعداد قابل‌توجهی از ردیف‌های هزینه‌ای غیرضرور و بی‌تأثیر و یا با تأثیر منفی بر تولید و رفاه ملی وجود دارند که از مالیات‌های اخذشده از مردم تأمین مالی می‌شوند. درواقع بخش قابل‌توجهی از نان‌خورهای بودجه‌ای از جیب مردم ارتزاق می‌کنند بدون آنکه به رفاه جامعه بیفزایند.

در پاسخ به سؤال دوم نیز باید گفت که با توجه به ساختار سیاسی حاکم و شیوه انتخابات کشور و نیز به دلیل تنگ‌نظری‌های سیاسی و ایدئولوژیک حاکم بر تأیید صلاحیت نامزدهای ریاست‌جمهوری و نمایندگان مجلس، در بسیاری از دوره‌ها نسبت به سلایق و خواسته‌های اکثریت غفلت یا بی‌اعتنایی شده و می‌شود. بدیهی است که در چنین شرایطی، تخصیص بودجه براساس نظر و سلیقه اقلیت (نه اکثریت) صورت می‌پذیرد. به‌عنوان نمونه، برخی دولت‌ها مکرر ادعا می‌کردند که سفره مردم را به تحریم‌ها گره نمی‌زنند؛ اما آنچه اتفاق افتاد افزایش مالیات‌ها و عدم افزایش حقوق کارکنان به میزانی معادل نرخ تورم، هم سفره مردم را کوچک‌تر کردند و هم صرفاً بر تأمین کسری بودجه خود تمرکز کردند. این شیوه حکمرانی (اتلاف و ناکارآمدی در صرف بودجه و نیز هزینه‌کرد بودجه در جهت تأمین سلایق اقلیت جامعه) حتی در تضاد با آموزه‌های دینی و احکام فقهی است که می‌تواند تعرض به حق‌الناس تلقی شود.

اقتصادخواندههای طرفدار بازار آزاد نسبت به نحوه هزینهکرد بودجه و نیز خدمات ناچیز و بعضاً بیکیفیت حاکمیت در مقایسه با میزان مالیاتهای دریافتی از مردم غافل یا بیاعتنا هستند. درواقع، همچون بسیاری الگوبرداریها، هزینههای تحمیلی به مردم از کشورهای دیگر تقلید میشود اما در مورد منافع ایجادشده برای مردم هیچگونه تقلیدی توصیه نمیشود.

۶ کوچکسازی دولت

کوچکسازی دولت ازجمله توصیههای دیگری است که سالهاست در فضای سیاسی و اجرایی کشور پرتکرار بوده و البته عمدتاً توسط همان گروه از اقتصاددانان تجویز و تأکید شده است. هرچند در تئوری، چابکسازی دولت امری مطلوب و مورد تأکید است، اما اصرار به کوچکسازی دولت بدون توجه به دلایل ساختاری و نهادی که منجر به بزرگ شدن دولت در ایران شده، بینتیجه و طبق تجربه سه دهه گذشته برای کشور و مردم پرهزینه بوده است؛ زیرا این اصرار باعث شده وزارتخانههایی گهگاه ادغامشده، مجدد مجزا شده و بهصورت مکرر وقت و هزینههای زیادی از مردم را به خود اختصاص داده بدون اینکه حاصلی در جهت بهبود کارایی و بهرهوری بخش دولتی داشته باشد. واقعیت آن است که چون نظام انتخاب و انتصاب بر مبنای شایستهسالاری منتهی به توسعه و پیشرفت نیست، وظایف و خدمات بخشهای مختلف حاکمیتی (اعم از سه قوه و سایر نهادها و دستگاههای ارتزاقکننده از بودجه عمومی و حتی اختصاصی) با بهرهوری و کیفیت و کمیت پایین انجام میشود. ازاینرو حاکمیت بهجای بهبود این نظام معیوب و ضدتوسعه و بهمنظور انجام وظایف محوله، ناچار به افزایش دستگاهها و سازمانهای جدید حاکمیتی است که بار جدیدی به بودجه ملی (به جیب مردم) افزوده میشود. در چنین شرایطی اصرار به کوچکسازی دولت بدون انجام اصلاحات ریشهای و ساختاری گفتهشده، تنها منجر به اتلاف منابع و فرصتسوزیهای جبرانناپذیر شده است.

۷ سهم پژوهش در تولید ملی و نقش دانشگاهها و مراکز پژوهشی

ازجمله تقلیدهای پرهزینه نظام تصمیمگیری و تصمیمسازی، تأکید بر افزایش سهم پژوهش در تولید ناخالص داخلی (GDP) است. اگر توسعه را «فرایندی تعریف کنیم که موجب تسلط انسان بر طبیعت و محیط مادی میشود»، باید اذعان کرد که تنها ابزار برای این تسلط تجهیز جامعه به علم و دانش از طریق آموزش نیروهای انسانی است. این بدان معناست که عقل و اندیشه انسان تنها ابزار برای شناخت طبیعت و به خدمت گرفتن آن برای نیل به رفاه مادی و معنوی در همه ابعاد (توسعه) است. همین واقعیت باعث شده تا کشورهای پیشرفته نهتنها برای پرورش و آموزش نیروهای انسانی خود سرمایهگذاریهای عظیمی در همه حوزههای تخصصی انجام دهند، بلکه بهانحاءمختلف تلاش میکنند تا متخصصین کشورهای دیگر بهخصوص کشورهای درحالتوسعه را جذب کنند. در این میان، دانشگاهها و مراکز پژوهشی در مرکز توجه این کشورها قرار دارند. درواقع، در این جوامع، دانشگاهها و مراکز پژوهشی موتور محرکه پیشرفت و توسعه این جوامع و بنابراین، عامل اصلی تولید ثروت هستند. همین واقعیت موجب شده تا سرمایهگذاریهای انبوهی برای پژوهشهای مختلف انجام دهند بهگونهای که پژوهش سهم قابلتوجهی از تولید ناخالص ملی (در برخی کشورها تا ۳ درصد) را به خود اختصاص داده است.

مشاهده این ارقام، باعث شده تا بازهم سیاستگذاران داخلی و برخی اقتصادخواندههای اقتصادنفهمیده به تقلید نابهجا از این کشورها، تلاش کنند سهم بودجه پژوهشی را تا نزدیک شدن به این کشورها افزایش دهند. این امر را میتوان در بندهای چندین برنامه توسعه مشاهده کرد. در این برنامهها تلاش شده تا بودجههای آموزش عالی و پژوهشی را افزایش دهند بدون توجه به این نکته که افزایش سهم پژوهش معلول درک نقش انسان و علم و دانش او در پیشرفت و توسعه است و همین درک باعث شده تا بهمنظور افزایش تولید و رفاه جامعه، سرمایهگذاریهای هدفمند در آموزش و پژوهشهای تخصصی را افزایش دهند. این در حالی است که در ایران، به دلیل اعتیاد به درآمدهای نفتی بسیاری از کالاها از خارج وارد شده و از طرف دیگر، بسیاری از تولیدات داخلی به دلیل عرضه پایین و انحصاری و نیز حمایتهای دولت (مثل حمایت از خودروسازها) فاقد رقابت جدی بین بسیاری از تولیدکنندگان عمده است و بنابراین نیاز به سرمایهگذاری در بخش تحقیق و توسعه (R&D) احساس نمیکنند. به همین دلیل، سهم پژوهش در تولید ناخالص داخلی بسیار پایین است و بدون تحولات ساختاری در بخش تولید، همین وضعیت ادامه خواهد یافت. در چنین شرایطی، تقلید از کشورهای پیشرفته برای افزایش هزینههای پژوهشی در بسیاری موارد تبدیل به انجام پژوهشهای صوری و غیرضرور و بلااستفاده میشود. بر همین مبنا، نیاز چندانی به سرمایهگذاریهای واقعی (نه صوری) در آموزشهای تخصصی نیروهای انسانی احساس نمیشود چون همیشه درآمدهای نفتی نیازهای بخش تولید و مصرف را از طریق واردات تأمین کرده است و البته منافعی برای عدهای از تداوم این وابستگی وجود داشته است. شاهد این ادعا، جدیت در سرمایهگذاریهای وسیع در حوزههای نفت و گاز (بهعنوان عامل رشدهای ناپایدار داخلی) انجام شده و میشود، اما نسبت به مهاجرت (درواقع راندن) انبوه نیروهای متخصص و تحصیلکرده کشور کمترین حساسیتی نشان داده نمیشود. بهعلاوه، انبوه نیروهای انسانی متخصصی که در کشور ماندهاند نیز به دلیل وجود نظام ناشایستهسالاری مورد اشاره در فوق، منزوی شده یا در جایگاه مناسب خود مورداستفاده قرار نمیگیرند. با این وصف، سیاستگذاران کشور برای افزایش تقلیدی سهم هزینهای پژوهش در تولید ناخالص ملی، هزینههای زیادی صرف گسترش دانشگاهها و مراکز پژوهشی متعددی کردهاند که بسیاری از آنها تأثیر چندانی در فرایند پیشرفت و رفاه کشور ندارند. درواقع، انبوه دانشگاههای ایجادشده بهجای تولید ثروت، مصرفکننده بودجههای دولت و درآمدهای نفتی هستند. به نظر میرسد دانشگاه در کشور تبدیل به کالایی لوکس شده که در بسیاری موارد گویی هدفش سرگرم کردن جوانان فاقد امکان کار و تفریح و... از یک سو و تولید افراد مدرکدار اما کمدانش از سوی دیگر است. به همین دلیل، در بسیاری موارد، کسب مدرک برای بسیاری از افراد پیش و بیش از آنکه نشاندهنده توان و تخصص علمی فرد باشد، به عاملی برای کسب عناوین پر پرستیژ (دکتر، مهندس، پروفسور،...) و تفاخر تبدیلشده است. شاید کمتر کشوری باشد که نسبت به جمعیت خود این تعداد دانشگاههای متعدد و متنوع داشته باشد. اصولاً در شرایط فعلی کشور و حتی در شرایط رونق اقتصادی، چه نیازی به این میزان افراد با تحصیلات عالی وجود دارد؟ شاید اگر همین سرمایهگذاریها در بخش آموزشهای فنی و حرفهای یا سرمایهگذاریهای زیرساختی دیگر برای افزایش تولید و درنتیجه افزایش فرصتهای شغلی و کاهش فقر و بیکاری شود، اثراتی بهمراتب مفیدتر برای کشور و جامعه خواهد داشت. حاصل این بیتدبیری تقلیدگونه، نهتنها کمکی به افزایش پژوهشهای کاربردی و مفید برای جامعه نکرده، بلکه باعث افزایش ردیفهای هزینهای در بودجه و در نتیجه کسری بودجه و افزایش نقدینگی و تورم شده است. بهعلاوه و البته مهمتر، این گونه تقلیدها و سرمایهگذاریهای کور، منجر به اتلاف وقت و عمر انبوهی از جوانان کشور شده است که بهرغم داشتن مدارک عالی (صرفنظر از کمیت و کیفیت و سودمندی آموختههای آنها)، نتوانستهاند فرصت شغلی مناسب با سطح تحصیلات خود داشته باشند و بهناچار در شغلهای غیرمرتبط و با حقوقی بسیار ناچیز قرار گرفتهاند که نه جبران هزینههای یک زندگی شرافتمندانه را برای آنها تأمین میکند و نه حتی سرمایهگذاریهای مادی و معنوی انجامشده در دورههای تحصیلی ۴ ساله یا بیشتر را جبران میکند.

با توجه به مواردی که ذکر شد (به عنوان بخشی از موانع پیشرفت و رفاه اقتصادی و توسعه)، اکنون میتوان پیشنهاداتی برای خروج از بنبستهای موجود ارائه کرد:

در کوتاهمدت: ضروری است با حفظ تمامیت ارضی و عزت مردم ایران، از هر طریق ممکن، حالت جنگی (و نه جنگ نه صلح فعلی) رفع شود. در کنار این امر، تلاش جدی برای رفع تمامی تحریمها و به خصوص تنشهای منطقهای و فرامنطقهای که سالهاست اقتصاد کشور و رفاه مردم را به گروگان گرفته صورت پذیرد؛

در بلندمدت: هرچند موارد فوق شرط لازم برای رفع بخش قابل توجهی از مشکلات فعلی کشور است، اما رفع یا کاهش تمامی مشکلات و تلاش برای قرار گرفتن در مسیر پیشرفت و رفاه اقتصادی و توسعه منوط است به انجام تحولات عمیق و وسیع در ساختارهای ضدتولید و ضدتوسعه حاکم بر نظام تصمیمگیری و تصمیمسازی کشور. بدیهی است انجام این مهم با مقاومت افراد و گروههایی مواجه میشود که منافعشان در تداوم همین ساختارهای معیوب است. بنابراین عبور از این مرحله هم زمانبر است و هم پرهزینه.

با این وصف، شرایط حساس کنونی به خصوص ۸ سال پس از تشدید بیسابقه تحریمها و پشت سر گذاشتن دو جنگ ویرانگر، ایجاب میکند که پس از تثبیت احتمالی شرایط، نظام حکمرانی با جدیت به دنبال اصلاحات عمیق در ساختارهای ضدتولید و ضدتوسعه حاکم بر ساختارهای غیراقتصادی کشور باشد. تجربه چهار دهه گذشته نشان داده که اصرار بر اصلاحات (جراحی) اقتصادی مورد تأکید مکرر اقتصادخواندههای طرفدار بازار آزاد بدون اصلاحات (جراحی) در ساختارهای غیراقتصادی، نهتنها به نتیجه مورد نظر نرسیده (و نمیرسد)، بلکه موجب اتلاف وسیع منابع و فرصتسوزیهای جبرانناپذیر برای کشور شده است.

احیای سرزمین، بازآفرینی اقتصاد

راهبردهای طبیعت‌بنیان برای نوسازی کشاورزی ایران



محمدامین خراسانی

دانشیار جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی دانشگاه تهران
مشاور کسب‌وکار روستایی

کشاورزی ایران با چالش‌های ژرفی چون کمبود آب، فرسایش خاک، کاهش بهره‌وری و وابستگی به یارانه‌های دولتی روبه‌روست. با این حال، گذار به راه‌حل‌های مبتنی بر طبیعت (Nature-based Solutions) می‌تواند ضمن بازسازی سرمایه طبیعی، جریان‌های درآمدی پایدار، امنیت غذایی و تاب‌آوری اقلیمی را برای اقتصاد کشاورزی ایران به ارمغان آورد. این مقاله با الهام از گزارش مشترک سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد (FAO) و مؤسسه حفاظت از طبیعت (TNC) تحت عنوان «طراحی پروژه برای تأمین سرمایه‌گذاری»، چارچوبی برای ایران ارائه می‌کند. تأکید اصلی بر مدل‌های نوین تأمین مالی قابل بازپرداخت (repayable finance)، تحلیل جریان نقدینگی، کاهش ریسک سرمایه‌گذاری و ایجاد نهادهای هماهنگ‌کننده در مقیاس چشم‌انداز (landscape scale) است.

بحران بهره‌وری و فرصت نوسازی در کشاورزی ایران

بخش کشاورزی ایران حدود ۱۲ تا ۱۵ درصد تولید ناخالص داخلی را تأمین می‌کند و بیش از ۲۰ درصد اشتغال را به خود اختصاص داده است. با این حال، این بخش با بحران بهره‌وری منابع دست و پنجه نرم می‌کند. از نظر مصرف آب، حدود ۹۰ درصد آب تجدیدپذیر کشور در بخش کشاورزی مصرف می‌شود در حالی که میانگین بازده آبیاری کمتر از ۴۵ درصد است (در مقایسه با بالای ۷۰ درصد در کشورهای پیشرفته). در زمینه تخریب زمین، بیش از ۳۰ میلیون هکتار از اراضی کشاورزی ایران در معرض فرسایش آبی و بادی شدید تا بسیار شدید قرار دارند. گزارش FAO (۲۰۲۱) اشاره می‌کند که سالانه ۱۲ میلیون هکتار در جهان به دلایل تخریب رها می‌شود – و سهم ایران از این روند نگران‌کننده است. همچنین تغییر اقلیم با کاهش بارش‌ها، افزایش دما و وقوع خشکسالی‌های مکرر، معیشت کشاورزان خرده‌مالک را با خطر جدی مواجه ساخته است

در چنین شرایطی، الگوی متداول «کشاورزی فشرده با نهاده‌های شیمیایی» نه‌تنها پایدار نیست، بلکه خود عامل تشدید بحران‌های زیست‌محیطی است. بر اساس گزارش Deutz et al., ۲۰۲۰)، شکاف تأمین مالی جهانی برای حفاظت از تنوع زیستی سالانه ۷۰۰ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود. ایران نیز برای نوسازی کشاورزی خود نیازمند طراحی پروژه‌هایی است که بتوانند سرمایه‌گذاری خصوصی و عمومی را جذب کنند

راه‌حل‌های مبتنی بر طبیعت (NbS) در کشاورزی ایران: از نظریه تا عمل

بر اساس تعریف اتحادیه بین‌المللی حفاظت از طبیعت IUCN(۲۰۱۶) راه‌حل‌های مبتنی بر طبیعت عبارتند از «اقداماتی برای حفاظت، مدیریت پایدار و بازسازی اکوسیستم‌های طبیعی یا تغییر یافته که به‌طور مؤثر و تطبیقی به چالش‌های اجتماعی پاسخ داده و همزمان رفاه انسانی و منافع تنوع زیستی را فراهم آورند». در زمینه کشاورزی ایران، مصادیق NbS در چهار حوزه اصلی قابل دسته‌بندی است:

- مدیریت پایدار خاک شامل کشاورزی حفاظتی (کم‌خاک‌ورزی)، کشت پوششی و مدیریت بقایای گیاهی. این روش‌ها می‌توانند ماده آلی خاک را افزایش داده و فرسایش را تا ۵۰ درصد کاهش دهند.
- مدیریت آب شامل سامانه‌های پالایش طبیعی مانند تالاب‌های مصنوعی و احداث بانکت‌های آبخیزداری که به تغذیه سفره‌های زیرزمینی و کاهش رواناب کمک می‌کند.
- کشاورزی اگروفارستری مانند کشت درختان مثمر در میان زراعی (مثلاً بادام-گندم) و ایجاد پرچین‌های بادشکن که به تنوع درآمد، ترسیب کربن و بهبود ریزاقلیم‌می‌انجامد.
- احیای مراتع و چرای دام از طریق چرای چرخشی، بانک علوفه و آبیاری قطره‌ای در مرتع که پوشش گیاهی را افزایش و ریزگردها را کاهش می‌دهد.

یکی از ویژگی‌های کلیدی NbS در کشاورزی، وجود منافع خصوصی و عمومی همزمان است: کشاورز از بهبود بهره‌وری و کاهش هزینه سود می‌برد و جامعه از کیفیت بهتر آب، تنوع زیستی و ترسیب کربن بهره‌مند می‌شود. در سیاست‌گذاری ایران، شناسایی و جداسازی این دو نوع منافع، زمینه‌ساز طراحی ابزارهای مالی ترکیبی (blended finance) خواهد بود.

آمار و ارقام کلیدی جهانی: درسی برای ایران

سهم کشاورزی و تغییر کاربری اراضی در انتشار گازهای گلخانه‌ای جهان ۲۴ درصد برآورد شده است. در ایران این سهم بیش از ۳۰ درصد کل انتشار است که عمدتاً به صورت متان و اکسید نیتروژن ظاهر می‌شود. همچنین حدود ۳۰ درصد از زمین‌های کشاورزی جهان در وضعیت تخریب قرار دارند. در ایران این رقم به حدود ۴۰ درصد می‌رسد و سالانه بیش از ۵ تن خاک در هکتار هدر می‌رود. شکاف مالی حفاظت از تنوع زیستی در سطح جهانی سالانه ۷۰۰ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود. برای ایران، سرمایه‌گذاری لازم در زیربخش آب و خاک حدود ۲ تا ۳ میلیارد دلار برآورد می‌گردد. افزون بر این، ۹۰ درصد مصرف آب شیرین در جهان توسط بخش کشاورزی انجام می‌شود که این رقم در ایران نیز مشابه و حتی بالاتر است. این اعداد نشان می‌دهد که ایران نیز مانند بسیاری از کشورها با «شکاف تأمین مالی سبز» روبه‌روست و راهکارهای سنتی (صرفاً یارانه و کمک‌های بلاعوض) پاسخگوی مقیاس نیاز نیست. از این رو، ورود به مدل‌های تأمین مالی قابل بازپرداخت، ضروری است.

نوآوری در تأمین مالی: ابزارهای قابل بازپرداخت و کاهش ریسک

یکی از مهم‌ترین مفاهیم گزارش، تمایز بین گرانت و کمک‌های بلاعوض با سرمایه‌گذاری قابل بازپرداخت (شامل وام، اوراق قرضه، سهام) است: سرمایه‌گذاری قابل بازپرداخت منبع مناسبی است که می‌تواند شکاف مالی را پر کند؛ اما هنوز به میزان کافی از آن استفاده‌نمی‌شود.

ابزارهای مالی متناسب با ایران عبارتند از:

- صندوق‌های آب: مدلی که در کیپ‌تاون (آفریقای جنوبی) و بلومینگتون (آمریکا) اجرا شده است. کشاورزان برای کاهش رواناب و آلودگی، از شهر یا شرکت‌های آب و فاضلاب پاداش می‌گیرند. در ایران می‌توان برای دریاچه ارومیه، زاینده‌رود و تالاب هامون چنین صندوق‌هایی طراحی کرد.
- اوراق قرضه سبز که بیش از ۷۵۰ میلیارد دلار در جهان منتشر شده است. وزارت اقتصاد می‌تواند با تضمین دولت، اوراق قرضه سبز برای پروژه‌های احیای زمین منتشر کند.

توسعه کشاورزی پایدار بدون بازآفرینی اقتصاد روستایی ممکن نیست. تجربه‌های جهانی نشان می‌دهد که پروژه‌های موفق NbS معمولاً بر مشارکت جوامع محلی، زنان، کشاورزان خرد و شبکه‌های تعاونی استوار هستند. در ایران نیز نوسازی روستا باید فراتر از پرداخت یارانه و تسهیلات کوتاه‌مدت باشد.

- وام‌هـــای نهاده‌ای با نرخ ســـود یارانـــه‌ای: بانک کشـــاورزی می‌تواند با جذب سرمایه‌گذاران خیری، نرخ سود مؤثر برای کشاورزان را کاهش دهد.

نمونه تطبیقی الهام‌بخش: صندوق دام‌های پایدار کلمبیا

کلمبیا با ۳۴ درصد از اراضی خود در چرای دام (بسیار شبیه به مراتع ایران)، توانسته با ایجاد یک صندوق ۲۵ میلیون دلاری و ترکیب وام به همراه گرنت، ۴۷۰۰ دامدار را به سیستم سیلوپاستور (درخت + مرتع + چرای چرخشی) تبدیل کند. نتایج این طرح شـــامل افزایش ۲۰ درصدی تولید شیر و گوشت، ترسیب ۱.۲ میلیون تن دی‌اکسید کربن و ایجاد اشتغال برای ۳۵۰ نفر در پنج سال اول بوده است. این مدل مستقیماً در مناطق دامداری ایران قابل کپی‌برداری است.

اقتصاد سبز و فرصت جذب سرمایه در کشاورزی ایران

یکی از مهم‌ترین نکات گزارش فائو تأکید بر نقش «ســـرمایه‌گذاری بازپرداخت‌پذیر» و ابزارهای مالی نوین در توسعه کشاورزی پایدار است. در جهان امروز، سرمایه‌گذاری سبز، اوراق قرضه سبز، بازار کربن، صندوق‌های سرمایه‌گذاری اقلیمی و ابزارهای به سرعت در حال گســـترش هستند. در ایران نیز می‌توان با طراحی سازوکارهای مالی جدید، بخش کشاورزی را از یک حوزه وابسته به بودجه دولتی به یک بخش جذاب برای سرمایه‌گذاران تبدیل کرد. انتشار اوراق سبز کشاورزی، صندوق‌های سرمایه‌گذاری آب و خاک، بیمه‌های اقلیمی و بازار گواهی کربن می‌تواند جریان جدیدی از سرمایه را به روستاها و صنایع غذایی هدایت کند. طبق گزارش، حجم انتشار اوراق سبز جهانی از سال ۲۰۰۷ تاکنون از ۷۵۰ میلیارد دلار عبور کرده است. اگر ایران بتواند تنها سهم کوچکی از این بازار را جذب کند، تحول بزرگی در زیرساخت‌های کشاورزی کشور رخ خواهد داد.

کشاورزی دانش‌بنیان؛ پیوند فناوری و طبیعت

نوســـازی اقتصاد کشاورزی ایران بدون فناوری ممکن نیست. اما فناوری آینده صرفاً به معنای مکانیزاسیون نیست؛ بلکه ترکیبی از داده، هوش مصنوعی، مدیریت اکوسیستم و فناوری‌های زیستی است. کشاورزی دقیق، سنجش‌ازدور، اینترنت اشیا، تحلیل داده‌های اقلیمی و هوش مصنوعی می‌توانند مصرف آب و نهاده‌ها را به شدت کاهش دهند. در کنار آن، استفاده از الگوهای طبیعت‌محور مانند مدیریت زیستی خاک و تنوع زیستی مزرعه، تاب‌آوری کشـــاورزی را افزایش می‌دهد. در واقع، مدل آینده کشاورزی ایران باید بر پایه «اقتصاد زیستی» و «کشاورزی کربن‌پایین» طراحی شود؛ مدلی که هم با محدودیت‌های اقلیمی ایران سازگار باشد و هم بتواند در بازارهای صادراتی جدید رقابت کند.

بازآفرینی روستا؛ از معیشت سنتی تا اقتصاد نوآور

توسعه کشـــاورزی پایدار بدون بازآفرینی اقتصاد روستایی ممکن نیست. تجربه‌های جهانی نشـــان می‌دهد که پروژه‌های موفق NbS معمولاً بر مشارکت جوامع محلی، زنان، کشـــاورزان خرد و شبکه‌های تعاونی استوار هستند. در ایران نیز نوسازی روستا باید فراتر از پرداخت یارانه و تسهیلات کوتاه‌مدت باشد. ایجاد خوشه‌های کشاورزی، زنجیره‌های ارزش محلی، اســـتارت‌آپ‌های کشاورزی، صنایع تبدیلی کوچک‌مقیاس و تعاونی‌های دانش‌بنیان می‌تواند ســـاختار درآمدی مناطق روستایی را متحول کند. موفقیت پروژه‌های طبیعت‌محور وابســـته به کیفیت حکمرانی، هماهنگی نهادی و مشارکت ذی‌نفعان است. این مسئله برای ایران اهمیت دوچندان دارد؛ زیرا پراکندگی نهادی و سیاست‌گذاری جزیره‌ای یکی از موانع اصلی تحول کشاورزی کشور است.

آب: محور اصلی بازسازی کشاورزی ایران

بحران آب، مهم‌ترین متغیر تعیین‌کننده آینده کشاورزی ایران است. نمونه‌های موفق جهانی مانند صندوق‌های آب در آفریقای جنوبی و ایالات متحده نشـــان می‌دهد که احیای اکوسیســـتم‌های آبی، تالاب‌ها و مدیریت طبیعی حوضه‌های آبخیز می‌تواند هزینه‌های اقتصـــادی را کاهش دهد و امنیت آبی را تقویت کند. ایران نیازمند گذار از «اقتصاد اســـتخراج آب» به «اقتصاد بهره‌وری آب» است. این تغییر مستلزم اصلاح الگوی کشـــت، قیمت‌گذاری واقعی آب، توســـعه آبیاری هوشمند، بازچرخانی آب و سرمایه‌گذاری در زیرســـاخت‌های طبیعی است.. اگر سیاست‌گذاری آب و کشاورزی کشور همچنان مبتنی بر افزایش سطح زیرکشت و برداشت بیشتر از منابع زیرزمینی باقی بماند، امنیت غذایی ایران در دهه آینده با تهدید جدی مواجه خواهد شد.

موانع خاص ایران و راهکارهای اجرایی

بر اساس چارچوب گزارش و تطبیق با شرایط ایران، چهار مانع اصلی قابل شناسایی است:

- ریسک عملکرد فنی: در ایران عدم وجود داده‌های محلی در مورد تأثیر NbS بر عملکرد محصول در اقلیم خشک و نیمه‌خشک، یک مانع جدی است. راهکار پیشـــنهادی، راه‌اندازی پایلوت‌های منطقه‌ای با بودجه گرنت و انتشـــار نتایج آنهاست.
- عدم دسترســـی به اعتبار: حدود ۸۰ درصد کشاورزان خرده‌مالک از تسهیلات بانکی رسمی محروم هستند. راهکار استفاده از مدل «تأمین مالی زنجیره ارزش» با تضمین خرید محصول توسط صنایع تبدیلی است.
- مقاومت رفتاری: تداوم روش‌های سنتی و بی‌اعتمادی به فناوری‌های جدید در میان کشاورزان دیده می‌شود. بهره‌گیری از رویکرد «باشگاه‌های دیمیترا» – مورد موفق فائو در نیجر – که گروه‌های همیار روستایی با رادیو و تلفن همراه تشکیل می‌دهند، می‌تواند مؤثر باشد.
- ریسک سیاستی: تغییر ناگهانی یارانه‌ها، قیمت‌گذاری دستوری آب و حامل‌های انرژی در ایران، ســـرمایه‌گذاری را با مخاطره مواجـــه می‌کند. راهکار امضای قراردادهای بلندمدت خرید خدمات اکوسیســـتمی (مثلاً ۱۵ ساله) با پشتوانه صندوق توسعه ملی است.

نتیجه‌گیری و توصیه‌های سیاستی

بازسازی اقتصاد کشاورزی ایران بدون گذار به راه‌حل‌های مبتنی بر طبیعت نه شدنی است و نه ماندگار. گزارش پیش‌رو نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری قابل بازپرداخت – به شرط طراحی پروژه‌ای حرفه‌ای – می‌تواند موتور محرک این گذار باشد. برای این منظور چهار توصیه سیاستی ارائه می‌شود:

۱. ایجاد یک تسهیلات مالی ملی برای NbS کشاورزی با مشارکت بانک کشاورزی، صندوق توسعه ملی و سازمان برنامه و بودجه.

۲. اجرای برنامه ملی پایلوت‌های مدل‌سازی‌شده در سه اقلیم اصلی (خشک، نیمه‌خشک، خزری) با هدف اثبات فنی و اقتصادی.

۳. اصلاح مقررات بازار آب و کربن به نحوی که ارائه خدمات اکوسیســـتمی (کاهش رواناب، ترسیب کربن) قابلیت دادوستد پیدا کند.

۴. ظرفیت‌ســـازی برای کارگزاران توسعه در زمینه تحلیل جریان نقدی، نرخ تنزیل و طراحی مدل‌های مالی ترکیبی.

در نهایت، ایران در مقطع حساسی قرار دارد: یا با سرمایه‌گذاری هوشمندانه، سرزمین را به منبعی برای تولید و رفاه تبدیل می‌کند، یا با ادامه روند کنونی، اقتصاد کشاورزی را به چالش امنیت زیست‌محیطی و معیشتی می‌سپارد. انتخاب، طراحی پروژه‌هایی با پایه طبیعت و سرمایه‌پذیر است.

منابع

Deutz et al. (2020). Financing Nature: Closing the global biodiversity financing gap. Paulson Institute.

FAO (2019). Sex-disaggregated data in agriculture and sustainable resource management.

Hallstein, E., & Iseman, T. (2021). Nature-based solutions in agriculture – Project design for securing investment. FAO & TNC.

IUCN (2016). Nature-based Solutions.

ضرورت بازسازی روح جامعه در پساجنگ

الگوها و راهبردهای بازسازی در نسبت با موقعیت انسان جنگ‌زده



جبار رحمانی

موسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی

مقدمه

درباره تاریخ جنگ یکی از تبیین‌های رایج، ارجاع آن به خصلت غریزی انسان به عنوان یک گونه جانوری است. اما در واقع جنگ‌هایی که ما در تاریخ تمدن می‌شناسیم، نه از سر غریزه بلکه بر مبنای الگوهای فرهنگی بسیار پیچیده و مبتنی بر ساز و کارهای همکاری و هماهنگی انسانی و فنی خاصی بنا شده‌اند. جنگ در الگوهای موجود در تاریخ تمدن نه از دل غریزه انسانی بلکه از دل ساز و کارهای فرهنگی و اجتماعی برای کسب منافع و تصرف قلمروهای جدید برآمده است. به همین سبب باید آن را از دریچه سنت‌های فرهنگی و مکانیسم‌های آن برای مواجهه با گروه‌های انسانی فهمید. از این منظر جنگ شکلی سازمان‌یافته از فعالیت‌های انسانی برای غارت منابع دیگری است. لذا جنگ را همیشه باید در منطقی از میل به تصرف و تسلط بر دیگری و منابع آن فهمید و تصرفی مبتنی بر راه و روش خشونت و گاه کشتار مستقیم آدم‌ها. به همین سبب جنگ همیشه با تخریب و کشتار مستقیم و غیر مستقیم همراه است. اما همه ابعاد جنگ را نمی‌شود به این وجه ویرانگر آن تقلیل داد. جنگ یک نیروی محرک بسیار قدرتمند در تاریخ اجتماعی و سیاسی جهان است. مسئله اصلی آن است که جنگ در دل خودش تناقضی عمیق دارد: حضور همزمان ویرانگری و آفرینشگری در دل جنگ؛ ویرانی‌ای که معمولاً از دل آن جامعه‌ای نوین متولد می‌شود. جنگ نوعی بازآفرینی یا آفرینش جدید اما خونبار جامعه است؛ بازآفرینی‌ای که اگر به درستی طی نشود، می‌تواند به نابودی همیشگی جامعه‌های درگیر جنگ هم منتهی شود

از این رو تاریخ بشر به گونه‌ای بوده که جنگ‌ها نیروی محرکه تحول‌ساز بودند که جریان‌ها و رویه‌ها و قواعد جدید را سبب شده‌اند. نیروی اضطرار جنگ زمینه ابداعات و تحولات بسیاری بوده و بخش مهمی از جابجایی‌های فرهنگی و اشاعه فرهنگ، از دل نیروی اجتماعی جنگ امکان‌پذیر شده است. اما جدا از این نگاه کلان به جنگ و پیامدهای آن برای جامعه باید بین دو موقعیت یا نسبت با جنگ تفاوت قایل شد: موقعیتی که جنگ منجر به یک صدمه مستقیم مالی و جانی به افراد و گروه‌های خرد می‌شود و موقعیتی که جنگ به واسطه پیامدهایش بر کلیت جامعه، زندگی فردی و گروهی افراد را تحت تاثیر قرار می‌دهد و اختلال‌ها و دشواری‌هایی را برای آنها به وجود میاورد. اگر بخواهیم یک تفکیک تحلیلی بین این دو سطح از تجربه جنگ تعریف کنیم می‌توان اولی را جنگ‌زدگی دانست که جنگ تاثیر مستقیم جسمی و روانی و مالی بر افراد و گروهها می‌گذارد و زخم جنگ در نزدیک‌ترین سطح وارد زندگی افراد می‌شود و دومی را هم جنگ‌دیدگی یا جنگ‌زدگی در سطح کلان دانست که جامعه یا افراد و گروهها جنگ را به واسطه تجربه‌های باواسطه و غیرمستقیمش لمس کرده‌اند و این فاصله‌مندی و واسطه‌مندی در تجربه جنگ سبب می‌شود جنگ بیشتر یک بحران مالی و زیرساخت‌های مادی زندگی باشد تا یک زخم مستقیم روحی و روانی بر افراد. و صدمات جنگ به واسطه پیامدهای جنگ مانند بیکاری و بحران انرژی بر افراد وارد می‌شود. در جوامع جنگ‌زده یکی از مهم‌ترین موضوعات، مسئله بازسازی پساجنگ و سیاست‌گذاری برای آن است. جامعه‌ای که جنگ را طی کرده چطور باید به روال قبل یا به احیا و نوسازی وضعیت بازمانده از جنگ بپردازد. این سوال تعیین‌کننده سرنوشت نهایی جنگ برای هر جامعه‌ای است. نیروی تحول‌ساز جنگ صرفاً در لحظه جنگ عمل نمی‌کند بلکه گاه بستگی به سیاست‌ها و عملکردهای پساجنگ دارد که این نیروهای آزادشده در جامعه جنگ‌زده، چه پیامدی برای جامعه داشته باشند. به همین سبب سیاست‌های بازسازی هستند که تعیین‌کننده مسیر نیروهای شکل‌گرفته از دل جنگ‌اند؛ اینکه جنگ به سمت ویرانی تام جامعه برود یا آنکه فرصتی برای برساخت جامعه جدید و تجلی روح آفرینشگرانه از دل ویرانه‌های جنگ باشد.

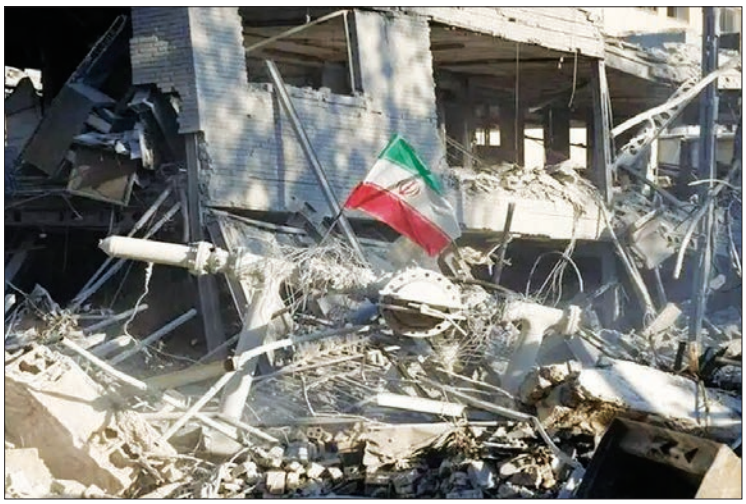

سطوح فردی و جمعی جنگ‌زدگان

هرگونه فهم و صورت‌بندی از جنگ، پیامدهای آن و سیاست‌ها و راهبردهای بازسازی مستلزم بازشناسی تحلیلی از سطوح مختلف تجربه جنگ از سطح خرد تا کلان خواهد بود. لذا نمی‌توان به سادگی جنگ را در یک سطح و یک منظر تقلیل داد. برای فهم جنگ باید به تفکیک تحلیلی سطوح زیر توجه کرد:

۱ در نزدیک‌ترین و ریزترین سطح، جنگ تجربه‌ای فردی و درونی برای تک‌تک آدم‌های درگیر آن است. به همین سبب در این سطح جنگ می‌تواند عرصه مواجهه هر انسانی با عمیق‌ترین و تلخ‌ترین وضعیت‌های بشری باشد که معمولاً ردی تلخ و سیاه بر روان انسان جنگ‌زده و جنگ‌دیده می‌گذارد. به همین سبب باید جنگ را نیروی مخرب روان انسانی دانست. هرچند جنگ زمینه‌ساز بروز فداکاری‌ها و ایثارگری‌های بسیار

در جوامع جنگ‌زده یکی از مهم‌ترین موضوعات، مسئله بازسازی پساجنگ و سیاست‌گذاری برای آن است. جامعه‌ای که جنگ را طی کرده چطور باید به روال قبل یا به احیا و نوسازی وضعیت بازمانده از جنگ بپردازد. این سوال تعیین‌کننده سرنوشت نهایی جنگ برای هر جامعه‌ای است. نیروی تحول‌ساز جنگ صرفاً در لحظه جنگ عمل نمی‌کند بلکه گاه بستگی به سیاست‌ها و عملکردهای پساجنگ دارد که این نیروهای آزادشده در جامعه جنگ‌زده، چه پیامدی برای جامعه داشته باشند.

باشکوه می‌شود اما آن سوی این فرصت فداکاری، کنش‌های ویرانگری است که نه‌تنها یک انسان گاه عده بسیاری را برای منافع گروه خاص قربانـــی می‌کند و می‌تواند زمینه بروز ســـیاه‌ترین کنش‌ها از افراد و گروه‌های جنگ‌طلب باشد. به همین سبب با وجود آنکه جنگ فرصت بروز تعالی روح و فرهنگ انسانی در سطح فردی است اما روی دیگرش مواجهه با تلخ‌ترین و سیاه‌ترین کنش‌های انسانی در ویرانی و غارت جان و روان ســـایر انسان‌ها هم خواهد بود. انســـان جنگ‌زده، برای همیشه زخمی باقی خواهد ماند. روح زخمی او همیشه و در همه‌جا، یادگار تلخ جنگ و تباهی‌های ناشـــی از آن را با خود خواهد داشت. انسان جنگ‌دیده یا انســـان جنگ‌زده، همیشه این تجربه را با خود خواهد داشـــت و به تعبیری دیگر او بعد تجربه جنگ، انسان دیگری است. فهم مختصات و شرایط این نوع انسان یکی از بایسته‌های اصلی هر گونه سیاست‌گذاری بازسازی است. هرچند این مطالعات سطح خرد بسیار جزیی‌نگرانه هستند اما هر گونه سیاستی که نتواند این انسان جنگ‌زده را مد نظر قرار دهد نخواهد توانست بر مسیر بازسازی پایدار پساجنگ اثرگذار باشد.

۲

در ســـطح میانه، گروه‌های خرد و اجتماعات محلی را داریم. تجربه جنگ در گام دوم در ســـطح شبکه‌های خویشاوندی و اجتماعات محلی و گروه‌های خرد رخ می‌دهد که افراد در آنها عضو هستند. به همین سبب دومین سطحی که هر فرد جنگ را تجربه می‌کند به واسطه تاثیر مستقیم جنگ بر هم‌گروهی‌های نزدیک خودش اســـت. این گروه‌ها می‌تواند بخشی از شبکه خویشاوندی‌ای باشد که عضوی از آن به واسطه جنگ کشته یا زخمی شـــده، به عبارت دیگر تجربه جنـــگ از طریق رابطه نزدیک مستقیم با فرد آسیب‌دیده از جنگ شکل می‌گیرد. به عنوان مثال در تجربه جنایت جنگی در مدرســـه مینـــاب، دانش‌آموزانی که نجات یافته‌اند به واســـطه اینکه شاهد آســـیب دیدن و شهادت دوستان و همکلاسی‌هایشـــان بوده‌اند به نوعی این تجربـــه جنگ‌زدگی را در نزدیک‌ترین سطح مناسبات اجتماعی و در فضای درون‌گروهی‌شان داشته‌اند.

۳

در سطح سوم تجربه جنگ‌زدگی نه از تاثیر مستقیم ملموس و تجربه نزدیک، بلکه به واسطه درگیری کلیت جامعه و بخش‌های مختلف آن با جنگ و پیامدهای دور و نزدیک آن اســـت که کنشـــگران و اعضای جامعه جنگ را حس می‌کنند. در این ســـطح جامعه جنگ‌زده است که به واسطه اخبار و گزارش‌ها و پیامدهای مستقیم و غیرمستقیم جنگ در عرضه و دریافت خدمات مختلف زندگی اعم از خدمات بهداشتی تا خدمات شهری و حتی زیرساخت‌هایی مانند انرژی و آب و... زندگی افراد و اعضایش را تحت تاثیر قرار می‌دهد. هرچند افراد این سطح سوم را در سطح تجربه نزدیک شخصی حس نمی‌کنند اما تبعات جنگ در قالب بحران‌ها و فشارهای مادی و روانی و اجتماعی وارد زندگی افراد می‌شود. در این وضعیت، حال بد جامعه کلان است که حال کنشگران فردی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. به همین ســـبب فهم اینکه یک جامعه در کلیت خودش و به واســـطه مناســـبات درونی خودش چطور این مسئله جنگ‌زدگـــی و جنگ‌دیدگی را تجربه می‌کند، می‌تواند بخشـــی از فرایندهای بازســـازی را شـــکل دهد. اینکه جامعه جنگ را صرفاً در مواجهه با بحران منابع و زیرساخت‌ها و... تجربه کند یا آنکه به واسطه خبرها و گزارش‌های کشته شدن شهروندان در جنگ این فشار جنگ به یک فشار اجتماعی و روانی ناشی از زخم‌های جنگ هم بدل شود متفاوت است.

۴

بر اساس سطوح سه‌گانه فوق در تجربه جنگ، فهم ابعاد و پیامدهای یک وضعیت جنگی و شرایط ناشی از آن می‌تواند در ســـطح خرد، میانه و کلان تفکیک شود. تجربه موجود از سیاست‌های بازسازی تمرکز دولت‌ها بر سطح سوم و سطوح کلان است که نهادهای متولی بتوانند کلیت جامعه را در هر سه سطح مشمول برنامه‌های بازسازی قرار دهند. اما نکته کلیدی آن است که رویکرد کلان‌نگر در سیاست‌های بازسازی سبب می‌شود که شاخص‌ها و برنامه‌ها و راهبردهایی که برای بازسازی استفاده می‌شود متمرکز بر کلیات و وجوه مشترک برنامه‌ها باشد و کمتر به جزییات و تفاوت‌های خرد و محلی افـــراد و گروه‌های جنگ‌زده توجه کند. به همین سبب مختصات خاص افراد و گروه‌ها در این سیاست‌ها کمتر مورد توجه است. این الگو سبب می‌شود که دقیقاً در ساحت‌هایی که تجربه جنگ‌زدگـــی رنگ خاص افراد و گروهـــا را می‌گیرد در این برنامه‌ها مورد توجه قرار نگیرد. در نتیجه روندها و روال‌های بازسازی بیش از همه در همان ساحت‌های قدر مشترک جامعه کلان بتواند اثرگذاری‌های محتمل خودش را داشته باشد.

ضمـــن آنکه در ســـطح سیاســـت‌های کلان بازســـازی معمولاً کلان‌روایت‌هایی شکل می‌گیرد که مستلزم گذار از روایت‌های خاص فردی و محلی از جنگ در راستای غلبه کلان روایت رسمی از جنگ است. این مسئله سبب می‌شود که در سیاست‌های بازسازی، کمتر فرصت و محملی برای بازسازی روانی فردی و گروهی جنگ‌دیده‌ها و جنگ‌زده‌ها داشته باشیم.

مسئله بازسازی پساجنگ در ایران

تجربه جامعه ایرانی در جنگ هشت‌ساله و دو جنگ اخیر در ۱۴۰۴ را می‌توان در همان سیاست‌های کلان بازسازی برای سطح سوم تعریف کرد. هنوز مطالعات دقیق خرد و میانی که ســـطح اول و دوم تجربه جنگ را در جامعه ایرانی نشان بدهد وجود ندارد. دستگاه سیاست‌گذار تمایل بیشتری بر روایت کلان از جنگ و هدایت آن به سمت محتوای مورد نظر خودش در قالب تقدیس جنگ و ایجاد نظام ارزشی حول آن داشـــته است. لذا هنوز گزارش‌های دقیقی از اجتماعات محلی و گروه‌های خرد و افراد جنگ‌زده‌ای که تجربه نزدیک شخصی و گروهی از جنگ داشته‌اند و جنگ مستقیماً بر جسم و روان آنها اثر گذاشته یا شبکه خویشاوندی و گروهی نزدیکشان را تحت تاثیر مستقیم قرارداده نداریم. روایت جنگ یک روایت کلان و در راســـتای جنگ و دفاع و شهادت بوده است، تروماهای فردی و جمعی ناشی از جنگ‌ها اصولاً نه‌تنها دیده نشده بلکه تعمداً طرد و سرکوب شده‌اند. در نتیجه تلخی‌ها و رنج‌های جنگ و آسیب‌های همیشگی‌ای که بر روان افراد جنگ‌زده گذاشته اصولاً روایت نمی‌شود یا طرد می‌شود.

مسئله روایت‌های تکثرگرا از جنگ یک بحران یا چالش در مواجهه جامعه ایرانی با جنگ است. هرچند در نظام فرهنگی و پارادایم‌های غالب آن جنگ عنصر مهمی در فهم هویت تاریخی و مذهبی جامعه شیعی ایران است (الگوی بنیادی این مسئله در تجربه کربلا و پارادایم کربلا در صورت‌بندی هویت شیعی است که همه آن حول یک تجربه جنگی تراژیک در شـــهادت امام حســـین(ع) و یارانش شکل گرفته

در تجربه جنایت جنگی در مدرسه میناب، دانش‌آموزانی که نجات یافته‌اند به واسطه اینکه شاهد آسیب دیدن و شهادت دوستان و همکلاسی‌هایشان بوده‌اند به نوعی این تجربه جنگ‌زدگی را در نزدیک‌ترین سطح مناسبات اجتماعی و در فضای درون‌گروهی‌شان داشته‌اند

است). اما روایت یا پارادایم غالب نسبت به آن تجربه جنگی، گذار از رنج‌ها و هزینه‌ها و زخم‌های روحی فردی به سمت یک روایت مقدس متعالی از جنگ و شهادت و ایثار است. شاید در سطح کلان جامعه چنین روایت‌پردازی از یک تاریخ قدسی بسیار ضروری باشد تا بتواند از طریق نظم نمادین روایت آن واقعه ارزش‌های کلیدی جامعه و هویت آن را بازتعریف کند، اما در سیاست‌گذاری‌های بازسازی با محوریت ساحت‌های روان فردی و جمعی باید چشم‌انداز دیگری داشت. لذا در مقام نظام اساطیری و ارزش‌های بنیادین هویت جمعی این الگو شاید کارآمد و بسیار مناسب باشد اما در سطح مواجهه با تجربه‌های تاریخی با جنگ‌های دیروز و امروز، در سطح خرد و میانی نیازمند رویکردی متفاوت‌هستیم

بازسازی نمی‌تواند صرفاً بر زیرساخت‌ها و امور کلان جامعه متمرکز باشد. زخم‌های جنگ در روان فردی و گروهی، چیزی نیستند که بتوان آنها را در یک سیاست‌گذاری بازسازی کلان و با تغییر روندها و وضعیت‌های زیرساخت‌ها اصلاح کرد. هرچند وضعیت حال و روز کلیت جامعه مهم است اما این بخش از پیامدهای جنگ در سطح و حدود خودش موثر خواهد بود و مهم‌ترین پیامد جنگ در سطوح خرد و میانه است که معمولاً در سیاست‌های بازسازی پساجنگ ردی از آنها نیست. نیاز به روایت فتح و پیروزی عملاً منجر به حذف و نادیده‌انگاری روایت‌های تلخ فردی و گروهی از پیامدهای ویرانگر جنگ و تروماهای آن می‌شود.

تجربه‌های جهانی هم نشان داده که سیاست‌های بازسازی وقتی موفق و موثر هستند که مبتنی بر مشارکت و همراهی سطوح خرد و میانی افراد و گروه‌های جنگ‌زده و جنگ‌دیده باشند. در غیر این صورت سیاست‌های بازسازی نمی‌توانند زندگی‌ها را تغییر دهند و آدم‌ها و گروه‌ها را به روال‌های زیست پایدار و سالم در جامعه بازگردانند. فقدان مشارکت افراد و گروه‌ها دلیل مهم شکست بسیاری از سیاست‌های بازسازی بوده است. در تجربه بازسازی‌های پساجنگ در جامعه ایران، شاهد آن هستیم که روایت تقدیس جنگ سبب شده کمتر به ابعاد آسیب‌شناختی جنگ‌زدگی توجه شود و سویه شرورانه جنگ در تخریب روان انسان‌ها و تروماهای ماندگاری که در سطح فردی و گروهی ایجاد می‌کند کمتر مورد توجه و تاکید قرار گیرد. به همین سبب شاهد وضعیتی هستیم که می‌توان آن را فهم دستکاری‌شده یا فهم کاریکاتوری یا فهم تقلیل‌یافته از جنگ دانست. فهمی که در آن جنگ صرفاً به سویه‌های بسیار محدود و خاص خودش بالاخص با محوریت ابعاد فراگیر و عمومی و همچنین در راستای ارزش‌های مقدس جامعه و جنگ تقلیل یافته است و کمتر به سویه‌های تلخ و سخت جنگ توجه شده است.

> نیاز به روایت فتح و پیروزی عملاً منجر به حذف و نادیده‌انگاری روایت‌های تلخ فردی و گروهی از پیامدهای ویرانگر جنگ و تروماهای آن می‌شود

جمع‌بندی نهایی: الزامات محوری سیاست‌گذاری پساجنگ

مشارکت کنشگران و نهادهای مدنی

هرگونه سیاست بازسازی اگر محور کلیدی‌اش بازسازی انسان زخمی از جنگ در سطح خرد و میانه نباشد، در نهایت خودش به بستری برای رشد و گسترش تروماهای حاصل از زخم‌های جسمی و روانی جنگ در سطح فردی و گروهی بدل خواهد شد. عملاً این سیاست‌های خطا نه‌تنها موجب درمان تروماهای جنگ نخواهند شد بلکه سبب جمعی شدن و بین نسلی شدن آن تروما و تداوم بیشتر آن خواهند شد. انسان جنگ‌زده بیش از همه نیازمند توجه و مراقبت از سوی جمع و جامعه است. هرچه سیاست‌های بازسازی این وضعیت زخم جسمی و روانی فرد را در راستای اهداف فراگیرشان بیشتر نادیده بگیرند، بیشتر به زمینه‌ای برای تعمیق و گسترش زخم‌ها بدل می‌شوند. به همین سبب مسئله جنگ‌زدگی در حین جنگ و جنگ‌زدگی در حین بازسازی را باید از هم تفکیک کرد و عدم توجه به مختصات انسان زخم‌خورده از جنگ در مرحله دوم منجر به مرحله جدیدی از تروماهای فردی و گروهی خواهد شد. به همین سبب در جامعه ایرانی که در سال گذشته دو جنگ تحمیلی را شاهد بوده و قطعاً پس از جنگ رمضان مستلزم سیاست‌های گسترده بازسازی پساجنگ است باید توجه به این سطح خرد و میانی کانون و غایت هرگونه سیاست‌گذاری باشد. در غیر این صورت نه‌تنها سیاست‌های کلان موفق نخواهند شد بلکه منجر به تعمیق و گسترش زخم‌های فردی و گروهی هم خواهند بود. سرنوشت جامعه جنگ‌زده در طی فرآیند بازسازی تعیین خواهد شد، هرچه جامعه‌ای قوی‌تر و منسجم‌تر و حیات روانی فرد و جمع با کیفیت بهتر و انسجام بیشتر باشد، قاعدتاً جنگ حتی اگر منجر به شکست نظامی هم شده باشد، می‌تواند مرحله‌ای برای جهش و توسعه پایدار جامعه باشد، آن‌گونه که در تجربه ژاپن پس از شکست در جنگ جهانی می‌توان شاهد آن بود؛ ولی اگر این فرآیند بازسازی درست طراحی نشود و مهم‌تر از همه شبکه پیوندهای اجتماعی و سرمایه‌های مادی و نمادین جامعه در راستای انسجام و همزیستی بیشتر بین گروه‌های مختلف به کار گرفته نشود، ما نه‌تنها شاهد پایان جنگ نخواهیم بود بلکه به سمت جنگ داخلی و ویرانی از درون هم خواهیم رفت؛ همانند تجربه سوریه و عراق. به همین سبب سرنوشت جنگ در نهایت در دست جامعه است که متاثر از سیاست‌های بازسازی و سرمایه‌های تاریخی و تمدنی خودش است. جنگ با آتش‌بس و صلح تمام نمی‌شود بلکه پایان جنگ و تولد جامعه‌ای قوی‌تر از درون جامعه جنگ‌زده و با تقویت روح جمعی و حیات جمعی و همزیستی میان گروه‌ها و افراد انجام می‌شود. صلح صرفاً با پایان جنگ حاصل نمی‌شود بلکه جامعه است که صلح و همزیستی را می‌سازد. چرا که توازن نیروهای نظامی نسبت به سایر نیروهای جامعه در حین و بعد از جنگ ممکن است میلی به سمت تقویت روحیه جنگ‌طلبی و نیروهای نظامی ایجاد کند، و همزیستی و انسجام اجتماعی و تاب‌آوری فردی و گروهی ناشی از آن را قربانی ضرورت‌های جنگی‌اش کند. لذا سیاست‌های بازسازی در شرایطی بستر مولد جامعه نوین و توسعه‌یافته‌تر خواهند شد که این ملاحظات را در خودشان داشته باشد. پایان جنگ توسط جامعه و کنشگران فردی و جمعی آن و از دل ترمیم زخم‌ها و تقویت مناسبات انسانی و پذیرش تکثر و مهم‌تر از همه، تقویت نهادهای مدنی در جامعه جنگ‌زده است که رقم می‌خورد. لذا سیاست‌هایی که مبتنی بر نهادهای مدنی، مشارکت اجتماعی و رویکرد پایین به بالا باشند، امکان موفقیت را خواهند داشت. از این منظر سه شرط در سیاست‌های بازسازی بسیار حیاتی هستند: بازآرایی و مهار قدرت سیاسی، تقویت نهادهای مدنی و دموکراتیزاسیون فرهنگ و جامعه. به واسطه این تحولات است که رفاه و توسعه اقتصادی پساجنگ می‌تواند نیروی مادی لازم برای احیای جامعه و توسعه آن را فراهم کند. نمی‌توان مسیر بازسازی و توسعه را با ابزارها و راهبردهای غلط رفت. بازسازی نیازمند تامل جدی و ارزیابی‌های انتقادی مستمر است تا قربانی منافع گروهی و حزبی و مداخله‌های نظام جهانی نشود.

آینده ما

نگاهی به بازارهای مالی

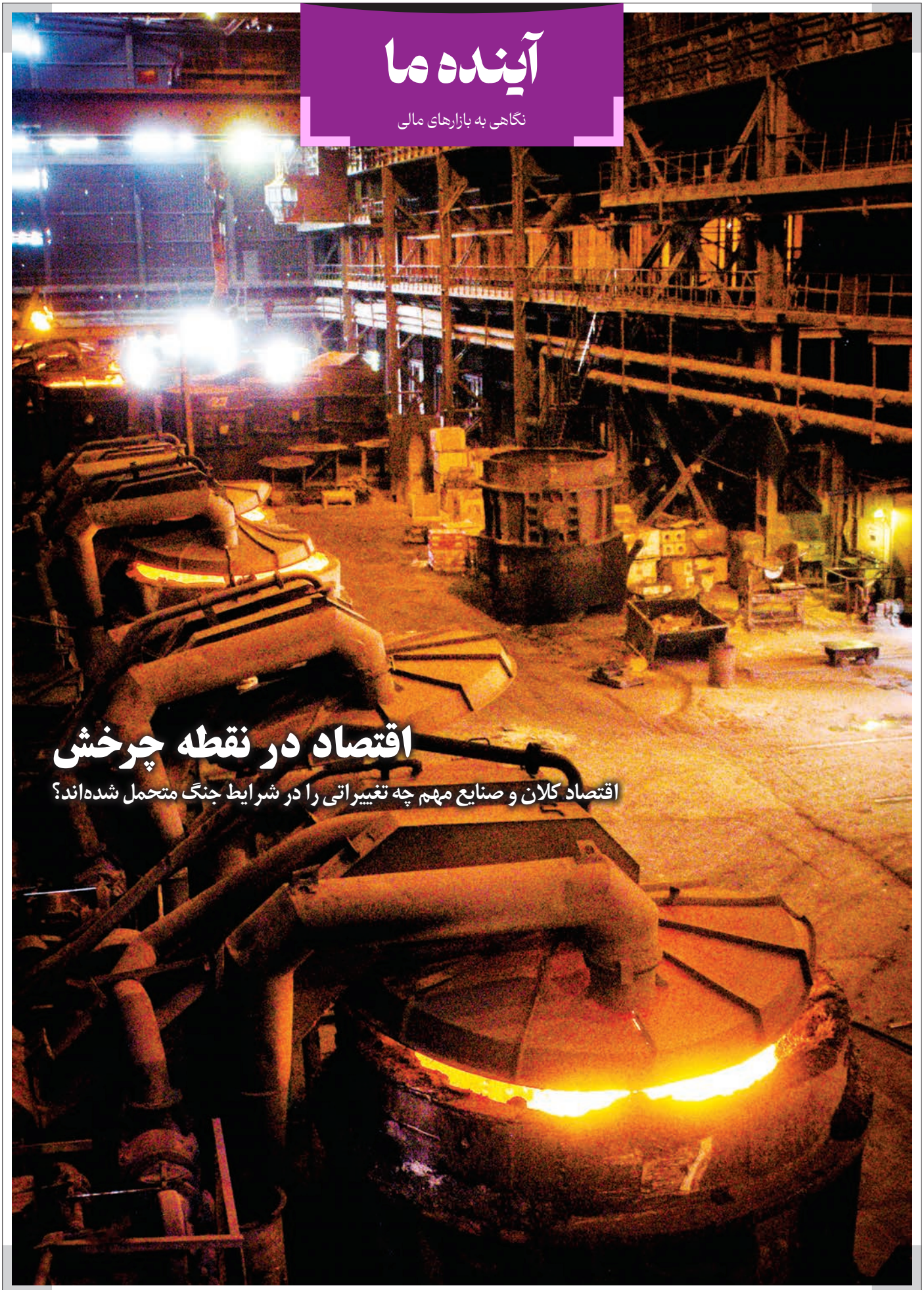

اقتصاد در نقطه چرخش

اقتصاد کلان و صنایع مهم چه تغییراتی را در شرایط جنگ متحمل شده‌اند؟

شتاب افزایش قیمت‌ها

مسیر تورم در ۱۴۰۵ چگونه پیش می‌رود؟

پارسا آبادی
خبرنگار بخش آینده‌ما

چرا باید خواند:
اقتصاد ایران با شوک ناشی از جنگ مواجه شده است. برخی صنایع مستقیماً آسیب دیده‌اند، بورس به مدت طولانی معاملات خود را متوقف کرده بود و آسیب‌هایی به صنایع وابسته و همچنین بازار کار وارد آمد. چگونگی این آسیب‌ها در چند بخش کلیدی مورد بررسی قرار گرفته است.

آغاز جنگ تحمیلی در ۹ اسفند ۱۴۰۴ نقطه‌ای تعیین‌کننده در فضای اقتصادی ایران بود؛ رخدادی که درست در آستانه پایان سال و ورود به سال جدید اتفاق افتاد و هم‌زمان با تغییرات فصلی در مصرف خانوارها قرار گرفت. داده‌های تورمی فروردین ۱۴۰۵ نشان می‌دهد که اقتصاد ایران در نخستین ماه پس از شروع جنگ با جهشی قابل توجه در هزینه‌های خانوار روبه‌رو شده است. این افزایش در شرایطی رخ داد که روند تورم در ماه‌های قبل از جنگ نیز بالا بود، اما در مقایسه با بهمن و اسفند ۱۴۰۴ شدت بیشتری پیدا کرد.

بر اساس شاخص قیمت مصرف‌کننده، شاخص به عدد ۵۶۹.۳ رسید که نسبت به ماه قبل ۵ درصد افزایش داشت. در مقیاس سالانه نیز تورم به ۵۳.۷ درصد رسید که نسبت به اسفند ۱۴۰۴ معادل ۳.۱ واحد درصد افزایش نشان می‌دهد. این تغییرات بیانگر آن است که جنگ نه‌تنها در سطح سیاسی و امنیتی بلکه در سطح معیشت روزمره خانوارها نیز اثرگذار بوده و به شکل ملموسی فشار هزینه‌ای را تشدید کرده است.

تورم نقطه به نقطه در فروردین ۱۴۰۵ به ۷۳.۵ درصد رسید؛ یعنی خانوارهای ایرانی برای خرید همان سبد کالا و خدمات نسبت به فروردین سال قبل حدود سه‌چهارم بیشتر هزینه پرداخت کرده‌اند. افزایش ۱.۷ واحد درصدی این شاخص نسبت به ماه قبل نشان می‌دهد که روند رشد قیمت‌ها در زمان آغاز جنگ و پس از آن سرعت گرفته است. بنابراین داده‌های کلان تورمی نخستین نشانه‌های اثرگذاری جنگ بر ساختار قیمت‌ها را آشکار می‌کنند.

نکته مهم آن است که این افزایش تورم تنها به یک بخش از اقتصاد محدود نمانده است. هم در کالاهای خوراکی و هم در کالاها و خدمات غیرخوراکی افزایش قابل توجهی مشاهده می‌شود. تورم ماهانه خوراکی‌ها در فروردین ۱۴۰۵ به ۵.۶ درصد رسید، در حالی که تورم ماهانه غیرخوراکی‌ها ۴.۵ درصد ثبت شد. همین تفاوت نشان می‌دهد که فشار قیمتی در حوزه کالاهای ضروری زندگی خانوارها بیشتر بوده است.

نرخ تورم در دهک‌های مختلف

دهک	تورم کل بهمن ۱۴۰۴	تورم کل فروردین ۱۴۰۵	میزان افزایش
دهک اول	٪۵۰	٪۵۷٫۵	۷٫۵ واحد درصد
دهک پنجم	٪۴۹٫۳	٪۵۶٫۴	۷٫۱ واحد درصد
دهک دهم	٪۴۶٫۳	٪۵۲	۵٫۷ واحد درصد

این جدول نشان می‌دهد که فاصله افزایش تورم میان دهک‌ها قابل توجه است. دهک اول بیشترین افزایش را تجربه کرده و دهک دهم کمترین افزایش را داشته است. همین موضوع نشان می‌دهد که فشار تورمی در دوران جنگ به طور نامتوازن میان طبقات اجتماعی توزیع شده است.

مقایسه پیش و پس از جنگ؛ تغییر شتاب تورم

برای درک بهتر اثرات جنگ بر اقتصاد خانوار، مقایسه تورم فروردین ۱۴۰۵ با ماه‌های پیش از جنگ اهمیت زیادی دارد. در اسفند ۱۴۰۴ نرخ تورم سالانه خانوارهای کشور ۵۰.۶ درصد بود، اما تنها یک ماه بعد این شاخص به ۵۳.۷ درصد رسید. چنین جهشی در فاصله زمانی کوتاه نشان می‌دهد که شوک‌های ناشی از شرایط جنگی، از جمله اختلال در تجارت، حمل‌ونقل و انتظارات اقتصادی، به‌سرعت خود را در شاخص قیمت‌ها منعکس کرده‌اند.

تورم ماهانه ۵ درصدی نیز در همین چارچوب قابل تفسیر است. این میزان افزایش در یک ماه، در صورتی که ادامه پیدا کند، می‌تواند به‌سرعت نرخ‌های سالانه را به سطوح بالاتر برساند. در واقع داده‌های فروردین نشان می‌دهد که اقتصاد ایران در نخستین ماه سال ۱۴۰۵ با فشاری مضاعف بر هزینه‌های خانوار روبه‌رو شده است.

افزایش تورم نقطه به نقطه به ۷۳.۵ درصد نیز همین روند را تایید می‌کند. این شاخص در مقایسه با ماه قبل ۱.۷ واحد درصد افزایش داشته است. به بیان دیگر، سرعت رشد قیمت‌ها در زمان وقوع جنگ افزایش یافته و خانوارها با جهش سریع‌تری در هزینه‌های زندگی مواجه شده‌اند.

از منظر ساختاری نیز داده‌ها نشان می‌دهد که تورم تنها به یک دهک یا یک گروه کالایی محدود نشده است. دامنه تغییرات تورم در میان دهک‌های مختلف هزینه‌ای از ۵۲ درصد تا ۵۸.۲ درصد بوده است. همین موضوع نشان می‌دهد که اثرات اقتصادی جنگ تقریباً تمامی طبقات درآمدی جامعه را درگیر کرده است، هرچند شدت آن در دهک‌های پایین بیشتر بوده است.

شکاف تورمی میان دهک‌ها

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تورم در فروردین ۱۴۰۵ افزایش فاصله میان دهک‌های درآمدی است. دامنه تورم از ۵۲ درصد در دهک دهم تا ۵۸.۲ درصد در دهک دوم قرار گرفته و فاصله تورمی دهک‌ها به ۶.۲ واحد درصد رسیده است. این فاصله در ماه قبل ۵ واحد درصد بود و بنابراین افزایش ۱.۲ واحد درصدی را تجربه کرده است.

افزایش فاصله تورمی نشان می‌دهد که فشار تورم در میان گروه‌های کم‌درآمد شدیدتر است. دهک‌های پایین سهم بیشتری از هزینه‌های خود را صرف خوراکی‌ها می‌کنند و همین موضوع باعث می‌شود افزایش قیمت مواد غذایی اثر بیشتری بر معیشت آنها داشته باشد. بنابراین هرگونه شوک قیمتی در این بخش به طور مستقیم به افزایش نابرابری اقتصادی منجر می‌شود.

در فروردین ۱۴۰۵ بیشترین تورم در میان دهک‌ها مربوط به دهک اول بوده است که تورم کل آن به حدود ۵۷.۵ درصد رسیده است. این رقم نسبت به بهمن ۱۴۰۴ که تورم دهک اول ۵۰ درصد بود افزایش قابل توجهی را نشان می‌دهد. در واقع در فاصله حدود دو ماه، فشار تورمی بر پایین‌ترین دهک جامعه بیش از ۷ واحد درصد

آغاز جنگ تحمیلی در اسفند ۱۴۰۴ تنها معادلات امنیتی منطقه را تغییر نداد، بلکه نشانه‌های آن به‌سرعت در اقتصاد جهان و ایران بازتاب یافت؛ به‌گونه‌ای که داده‌های تورمی پس از آتش‌بس از تشدید فشار هزینه‌های زندگی در مقایسه با ماه‌های پیش از جنگ حکایت دارد.

افزایش یافته است.

در مقابل دهک دهم با تورم ۵۲ درصدی کمترین میزان تورم را تجربه کرده است. با این حال حتی در این دهک نیز نرخ تورم نسبت به بهمن ۱۴۰۴ که ۴۶.۳ درصد بود افزایش یافته است. این موضوع نشان می‌دهد که اثرات اقتصادی جنگ به طور گسترده در تمامی سطوح درآمدی قابل مشاهده است.

مقایسه تورم دهک‌های منتخب

در میان دهک‌های مختلف، بررسی سه دهک اول، پنجم و دهم تصویری روشن از توزیع فشار تورمی ارائه می‌دهد. داده‌ها نشان می‌دهد که در هر سه دهک تورم در فروردین ۱۴۰۵ نسبت به بهمن ۱۴۰۴ افزایش یافته است، اما شدت این افزایش در دهک‌های پایین بیشتر بوده است. این الگو بیانگر آن است که جنگ به شکل نامتقارن بر طبقات مختلف جامعه اثر گذاشته است.

در دهک اول تورم کل از ۵۰ درصد در بهمن ۱۴۰۴ به ۵۷.۵ درصد در فروردین ۱۴۰۵ رسید. در همین دهک تورم خوراکی‌ها از ۶۰.۲ درصد به ۷۴.۳ درصد افزایش یافت که نشان‌دهنده جهش چشمگیر قیمت مواد غذایی است. در مقابل تورم غیرخوراکی‌ها در این دهک از ۴۱.۲ درصد به ۴۲.۹ درصد رسید که افزایش کمتری داشته است.

دهک پنجم نیز الگوی مشابهی را تجربه کرده است. تورم کل این دهک از ۴۹.۳ درصد به ۵۶.۴ درصد افزایش یافته است. تورم خوراکی‌ها در این دهک از ۶۱.۵ درصد به ۷۵ درصد رسیده و نشان می‌دهد که کالاهای اساسی بیشترین نقش را در افزایش هزینه‌ها داشته‌اند. در مقابل تورم غیرخوراکی‌ها تغییر محدودتری را نشان می‌دهد.

دهک دهم نیز با وجود درآمد بالاتر از افزایش تورم مصون نمانده است. تورم کل این دهک از ۴۶.۳ درصد در بهمن به ۵۲ درصد در فروردین رسیده است. تورم خوراکی‌ها در این دهک نیز از ۶۲.۳ درصد به ۷۴.۹ درصد افزایش یافته که بیانگر گستردگی فشار قیمتی در بخش مواد غذایی است.

تورم خوراکی‌ها؛ مرکز اصلی فشار معیشتی

یکی از مهم‌ترین نتایج داده‌های فروردین ۱۴۰۵ تمرکز تورم در بخش خوراکی‌ها است. در میان دهک‌ها بیشترین تورم خوراکی‌ها مربوط به دهک نهم بوده که به ۷۵.۴ درصد رسیده است. این رقم نشان می‌دهد که قیمت مواد غذایی در سراسر ساختار درآمدی جامعه افزایش چشمگیری داشته است.

در دهک اول نیز تورم خوراکی‌ها به ۷۴.۳ درصد رسیده که نسبت به بهمن ۱۴۰۴ بیش از ۱۴ واحد درصد افزایش نشان می‌دهد. این افزایش برای خانوارهای کم‌درآمد اهمیت بیشتری دارد زیرا سهم خوراکی‌ها در سبد هزینه‌ای آنها بیشتر است. در نتیجه هر افزایش قیمت در این بخش فشار مستقیمی بر معیشت آنها وارد می‌کند.

در دهک پنجم و دهم نیز تورم خوراکی‌ها به ترتیب ۷۵ و ۷۴.۹ درصد ثبت شده است. این ارقام نشان می‌دهد که افزایش قیمت مواد غذایی یک پدیده فراگیر بوده و تنها محدود به دهک‌های خاصی نیست. با این حال اثر آن بر رفاه خانوارها بسته به سطح درآمد متفاوت است.

افزایش تورم خوراکی‌ها در شرایط جنگی قابل توضیح است. اختلال در حمل‌ونقل، افزایش هزینه‌های واردات، محدودیت‌های تجاری و افزایش انتظارات تورمی می‌توانند باعث افزایش قیمت مواد غذایی شوند. داده‌های فروردین نشان می‌دهد که این عوامل احتمالاً نقش مهمی در شکل‌گیری موج جدید تورمی داشته‌اند.

شکاف‌های جغرافیایی در تورم

تورم فروردین ۱۴۰۵ تنها از نظر دهکی متفاوت نبوده بلکه از نظر جغرافیایی نیز تفاوت قابل توجهی داشته است. بیشترین نرخ تورم در میان استان‌ها مربوط به کردستان با ۶۳.۳ درصد بوده است. پس از آن استان‌های ایلام با ۶۲.۸ درصد و لرستان با ۶۲.۵ درصد قرار دارند که همگی فاصله زیادی با میانگین کشوری دارند.

در مقابل استان تهران کمترین تورم را با ۴۵.۹ درصد ثبت کرده است. استان‌های خراسان جنوبی با ۵۱.۹ درصد و کرمان با ۵۲.۱ درصد نیز در میان استان‌هایی قرار دارند که تورم آنها کمتر از میانگین کشور بوده است. این اختلاف نشان می‌دهد که اثرات تورم در مناطق مختلف کشور به یک شکل توزیع نشده است.

اختلاف میان بیشترین و کمترین تورم استان‌ها به ۱۷.۴ واحد درصد می‌رسد که فاصله قابل توجهی است. چنین اختلافی نشان می‌دهد که شرایط اقتصادی، ساختار بازار و دسترسی به کالاها در مناطق مختلف می‌تواند شدت تورم را تغییر دهد.

نکته قابل توجه آن است که در فروردین ۱۴۰۵ تورم ۲۲ استان بالاتر از میانگین کشور بوده است و تنها ۹ استان تورمی کمتر از میانگین داشته‌اند. این موضوع نشان می‌دهد که فشار تورمی در بخش بزرگی از کشور شدیدتر از میانگین ملی بوده است.

جمع‌بندی: اقتصاد خانوار در سایه جنگ

مجموع داده‌های موجود نشان می‌دهد که جنگ آغاز شده در اسفند ۱۴۰۴ با افزایش قابل توجه فشار تورمی در اقتصاد ایران همراه بوده است. شاخص‌های کلان مانند تورم سالانه، تورم نقطه به نقطه و تورم ماهانه همگی در فروردین ۱۴۰۵ افزایش یافته‌اند و نشان می‌دهند که هزینه‌های زندگی خانوارها در نخستین ماه سال جدید رشد قابل توجهی داشته است.

از منظر توزیعی نیز این افزایش تورم به شکل نابرابر میان دهک‌های مختلف توزیع شده است. دهک‌های پایین جامعه بیشترین افزایش تورم را تجربه کرده‌اند، در حالی که دهک‌های بالاتر افزایش کمتری داشته‌اند. این موضوع به ویژه در بخش خوراکی‌ها مشهود است که بالاترین نرخ‌های تورمی را ثبت کرده است.

در بعد جغرافیایی نیز اختلاف قابل توجهی میان استان‌ها مشاهده می‌شود. برخی استان‌ها تورمی بسیار بالاتر از میانگین کشور را تجربه کرده‌اند، در حالی که در چند استان بزرگ از جمله تهران نرخ تورم پایین‌تر بوده است. این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که شرایط اقتصادی مناطق مختلف کشور در مواجهه با شوک‌های اقتصادی یکسان نیست.

در مجموع، داده‌های فروردین ۱۴۰۵ نشان می‌دهد که اقتصاد خانوار ایرانی در نخستین ماه پس از آغاز جنگ با افزایش قابل توجه هزینه‌ها مواجه شده است. رشد سریع قیمت‌ها، افزایش فاصله تورمی میان دهک‌ها و تفاوت‌های منطقه‌ای همگی نشان می‌دهند که پیامدهای اقتصادی جنگ به طور مستقیم بر معیشت روزمره خانوارها اثر گذاشته و فشار اقتصادی قابل توجهی ایجاد کرده است.

دامنه تغییرات تورم در میان دهک‌های مختلف هزینه‌ای از ۵۲ درصد تا ۵۸.۲ درصد بوده است. همین موضوع نشان می‌دهد که اثرات اقتصادی جنگ تقریباً تمامی طبقات درآمدی جامعه را درگیر کرده است، هرچند شدت آن در دهک‌های پایین بیشتر بوده است

خداحافظی در اوج

جنگ تحمیلی بورس را به رکودی تازه برد

آغاز جنگ تحمیلی در اسفند ۱۴۰۴ یکی از حساس‌ترین بخش‌های اقتصاد ایران یعنی بازار سرمایه را نیز با شوک جدی مواجه کرد. بورس تهران که در حالت عادی یکی از مهم‌ترین ابزارهای سنجش انتظارات اقتصادی محسوب می‌شود، در واکنش به شرایط جنگی عملاً با توقف معاملات روبه‌رو شد و اکنون بیش از ۵۰ روز کاری است که تعطیل مانده است. همین تعطیلی طولانی‌مدت باعث شده تحلیل وضعیت بازار در فروردین ۱۴۰۵ به شکل متفاوتی نسبت به دوره‌های معمول انجام شود.

در چنین شرایطی داده‌های موجود از شاخص‌ها و ارزش بازار بیش از آنکه منعکس‌کننده نوسانات روزانه معاملات باشند، تصویری از تغییرات ساختاری بازار در مواجهه با شوک جنگ تحمیلی ارائه می‌دهند. توقف معاملات عملاً امکان کشف قیمت در بازار را محدود کرده و به همین دلیل مقایسه شاخص‌های فروردین ۱۴۰۵ با داده‌های پاییز ۱۴۰۴ اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

دلیل این مقایسه آن است که بورس در دوره جنگ با تعطیلی طولانی مواجه بوده و داده‌های ماهانه پیش از آن به‌صورت کامل در دسترس نیست. از این رو، مقایسه یک مقطع پس از شروع جنگ با میانگین یک دوره سه‌ماهه پیش از آن می‌تواند تصویری دقیق‌تر از تغییر جهت بازار سرمایه ارائه دهد. در واقع پاییز ۱۴۰۴ را می‌توان آخرین دوره نسبتاً باثبات پیش از آغاز تنش‌های جنگی دانست.

از این منظر، بررسی شاخص‌های اصلی بورس و فرابورس، ارزش کل بازار و ساختار بازار اول بورس نشان می‌دهد که جنگ تحمیلی چگونه به تغییرات قابل توجه در اندازه و ترکیب بازار سرمایه منجر شده است. این تغییرات نه‌تنها از منظر عددی بلکه از نظر ساختاری نیز اهمیت دارند.

افت شاخص کل؛ نشانه‌ای از کاهش انتظارات بازار

یکی از مهم‌ترین شاخص‌های سنجش وضعیت بورس تهران شاخص کل است. داده‌ها نشان می‌دهد این شاخص در فروردین ۱۴۰۵ به ۳ میلیون و ۷۱۳ هزار و ۹۵۶ واحد رسیده است، در حالی که در پاییز ۱۴۰۴ سطح آن حدود ۳ میلیون و ۸۹۸ هزار و ۲۳۵ واحد بود. این اختلاف نشان می‌دهد که بازار سرمایه در فاصله میان این دو مقطع با کاهش قابل توجهی در سطح شاخص مواجه شده است.

کاهش شاخص کل در چنین شرایطی را می‌توان به عنوان نشانه‌ای از افزایش ریسک‌های اقتصادی و کاهش انتظارات سرمایه‌گذاران نسبت به سودآوری شرکت‌ها تفسیر کرد. جنگ تحمیلی به طور طبیعی فضای نااطمینانی را در اقتصاد افزایش می‌دهد و این موضوع در بازار سرمایه معمولاً به شکل افت شاخص‌ها و کاهش ارزش دارایی‌ها ظاهر می‌شود.

نکته مهم آن است که این کاهش در شرایطی رخ داده که بازار برای مدت طولانی تعطیل بوده است. به عبارت دیگر، اگر معاملات به شکل عادی ادامه داشت احتمالاً شدت نوسانات بیشتر نیز می‌شد. بنابراین افت شاخص کل حتی در شرایط تعطیلی بازار نیز می‌تواند نشانه‌ای از فشار بنیادی بر ارزش شرکت‌ها باشد.

این وضعیت نشان می‌دهد که شاخص کل در فروردین ۱۴۰۵ نه‌تنها تحت تأثیر شرایط اقتصادی بلکه تحت تأثیر فضای روانی ناشی از جنگ تحمیلی قرار گرفته است. در چنین فضایی سرمایه‌گذاران معمولاً با احتیاط بیشتری عمل می‌کنند و تمایل به سرمایه‌گذاری در دارایی‌های پرریسک کاهش می‌یابد.

تغییرات ارزش کل بازار؛ کاهش اندازه اقتصاد بورسی

در کنار شاخص کل، ارزش کل بازار یکی از مهم‌ترین معیارهای سنجش وضعیت بازار سرمایه است. ارزش کل بازار بورس در فروردین ۱۴۰۵ به حدود ۱۱ میلیون و ۷۴ هزار و ۸۶۷ میلیارد تومان رسیده است، در حالی که این رقم در پاییز ۱۴۰۴ حدود ۱۱ میلیون و ۶۵۲ هزار و ۳۱ میلیارد تومان بود.

کاهش ارزش کل بازار نشان می‌دهد که اندازه اقتصاد بورسی کشور در مقطع پس از آغاز جنگ تحمیلی کوچک‌تر شده است. چنین کاهشی می‌تواند ناشی از افت قیمت سهام، کاهش انتظارات سودآوری شرکت‌ها و افزایش ریسک‌های عملیاتی صنایع باشد.

این کاهش ارزش بازار در شرایطی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که بدانیم بسیاری از شرکت‌های بزرگ بورسی نیز در جریان جنگ آسیب دیده‌اند. گزارش‌ها نشان می‌دهد چندین شرکت بزرگ بورسی با مجموع ارزش بازاری بیش از هزار هزار میلیارد تومان تحت تأثیر حملات قرار گرفته‌اند. این موضوع می‌تواند فشار مضاعفی بر ارزش بازار ایجاد کند

در چنین فضایی، سرمایه‌گذاران با ریسک‌های متعددی روبه‌رو می‌شوند؛ از اختلال در تولید و صادرات گرفته تا افزایش هزینه‌های عملیاتی و اختلال در زنجیره تأمین. مجموعه این عوامل می‌تواند ارزش‌گذاری شرکت‌ها در بازار سرمایه را تحت تأثیر قرار دهد.

رشد بازار اول؛ تضادی مهم در داده‌ها

یکی از نکات قابل توجه در داده‌های موجود، رشد ارزش بازار اول بورس در فروردین ۱۴۰۵ است. ارزش بازار اول در این مقطع به حدود ۷ میلیون و ۹۷۲ هزار و ۱۷۶ میلیارد تومان رسیده، در حالی که این رقم در پاییز ۱۴۰۴ حدود ۶ میلیون و ۸۴۱ هزار و ۲۱۲

روند شاخص بورس و ارزش بازار در دوره‌های مختلف

شاخص بازار	پاییز ۱۴۰۴	فروردین ۱۴۰۵	جهت تغییر
شاخص کل بورس	۳۸۹۸۲۳۵	۳۷۱۳۹۵۶	کاهش
ارزش کل بازار (همت)	۱۱۶۵۲۰۳۱	۱۱۰۷۴۸۶۷	کاهش
ارزش بازار اول بورس	۶۸۴۱۲۱۲	۷۹۷۲۱۷۶	افزایش
شاخص کل فرابورس	۳۲۶۰۲	۲۸۳۹۲	کاهش

این جدول نشان می‌دهد که روند شاخص‌ها در بازار سرمایه یکدست نیست و در کنار کاهش شاخص‌ها، برخی بخش‌ها رشد داشته‌اند. همین تضاد آماری اهمیت تحلیل دقیق ساختار بازار را در شرایط جنگی بیشتر می‌کند.

آغاز جنگ تحمیلی در اسفند ۱۴۰۴ بازار سرمایه ایران را با شوکی کم‌سابقه روبه‌رو کرد؛ شوکی که نه‌تنها شاخص‌ها را تحت فشار قرار داد، بلکه با تعطیلی حدود ۵۰ روزه بورس، مسیر معاملات و چشم‌انداز سرمایه‌گذاران در ابتدای سال ۱۴۰۵ را دگرگون ساخت.

میلیارد تومان بوده است.

این افزایش در ظاهر با روند کلی کاهش ارزش بازار تناقض دارد و همین موضوع آن را به یکی از نکات تحلیلی مهم تبدیل می‌کند. افزایش ارزش بازار اول در شـــرایطی که شاخص کل و ارزش کل بازار کاهش یافته‌اند، می‌تواند نشان‌دهنده جابه‌جایی سرمایه به سمت شرکت‌های بزرگ‌تر و بنیادی‌تر باشد.

در دوره‌هـــای بحران و جنگ، ســـرمایه‌گذاران ترجیح می‌دهند دارایی‌های خود را به سمت شـــرکت‌های بزرگ و باثبات‌تر منتقل کننـــد. این رفتار می‌تواند باعث افزایش وزن بـــازار اول در کل بازار سرمایه شـــود، حتی اگر اندازه کلی بازار کاهش یافته باشد. به بیان دیگر، جنگ تحمیلی ممکن اســـت باعث نوعی تمرکز سرمایه در شرکت‌های بزرگ‌تر شده باشد. این تغییر ساختاری می‌تواند نشانه‌ای از تلاش ســـرمایه‌گذاران برای کاهش ریسک در شرایط نااطمینانی اقتصادی باشد.

افت فرابورس؛ فشار بیشتر بر شرکت‌های کوچک

در مقابل رشـــد بازار اول بورس، شاخص کل فرابورس روندی نزولی داشته است. این شاخص از ۳۲ هزار و ۶۰۲ واحد در پاییز ۱۴۰۴ به حدود ۲۸ هزار و ۳۹۲ واحد در فروردین ۱۴۰۵ کاهش یافته است. چنین افتی نشان می‌دهد که شرکت‌های کوچک‌تر و متوسط بیشتر تحت فشار قرار گرفته‌اند.

فرابورس معمولاً میزبان شرکت‌هایی است که نسبت به شرکت‌های بزرگ بورس از نظر مالی یا عملیاتی آسیب‌پذیرتر هستند. در شرایط جنگی، این شرکت‌ها بیش از سایر بنگاه‌ها با چالش‌هایی مانند اختلال در تامین مواد اولیه، کاهش تقاضا یا مشکلات مالی روبه‌رو می‌شوند.

به همین دلیل، افت شاخص فرابورس می‌تواند بازتابی از افزایش ریسک در بخش‌های کوچک‌تر اقتصاد باشد. سرمایه‌گذاران در چنین شرایطی از سرمایه‌گذاری در شرکت‌های کوچک‌تر فاصله می‌گیرند و ترجیح می‌دهند منابع خود را به دارایی‌های کم‌ریســـک‌تر منتقل کننـــد. این تفاوت میان بورس و فرابورس نشـــان می‌دهد که اثرات جنگ تحمیلی در بازار سرمایه به شکل یکنواخت توزیع نشده است. شرکت‌های بزرگ و بنیادی تا حدی مقاومت بیشتری دارند، در حالی که شرکت‌های کوچک‌تر بیشتر در معرض فشار قرار می‌گیرند.

تعطیلی ۵۰ روزه بورس؛ سیاست کنترل شوک بازار

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های بازار سرمایه در دوره جنگ تحمیلی تعطیلی طولانی‌مدت آن است. بورس تهران حدود ۵۰ روز کاری تعطیل بوده و معاملات سهام در این مدت متوقف شده است. این تصمیم با هدف مدیریت شوک‌های شدید قیمتی و جلوگیری از خروج ناگهانی سرمایه اتخاذ شده است.

در روزهای ابتدایی جنگ بسیاری از کارشناسان این اقدام را قابل درک می‌دانستند، زیرا احتمال سقوط شدید قیمت‌ها در شرایط نااطمینانی بالا وجود داشت. توقف معاملات می‌توانســـت از بروز رفتارهای هیجانی در بازار جلوگیری کند و زمان لازم برای ارزیابی شرایط اقتصادی را فراهم آورد.

با گذشـــت زمان اما دیدگاه‌ها درباره ادامه تعطیلی بازار تغییر کرده است. بخشی از فعالان بازار معتقدند ادامه این وضعیت باعث افزایش ابهام و کاهش شـــفافیت در بازار سرمایه می‌شود. در مقابل برخی دیگر همچنان بر این باورند که تا زمان کاهش ریسک‌های سیاسی، بازگشایی بازار می‌تواند به نوسانات شدید منجر شود.

تعطیلی طولانی بورس در واقع به معنای تعلیق فرآیند کشف قیمت در بازار سرمایه است. در چنین شرایطی شاخص‌ها نمی‌توانند به شکل کامل بازتاب‌دهنده وضعیت واقعی اقتصاد باشند و همین موضوع تحلیل بازار را پیچیده‌تر می‌کند.

صنایع آسیب‌پذیر و فشار بر ارزش شرکت‌ها

جنگ تحمیلی علاوه بر شاخص‌های کلان بازار، بر عملکرد صنایع مختلف بورسی نیز اثر گذاشته است. برخی صنایع به طور مستقیم هدف حمله قرار گرفته‌اند و بخشی از زیرساخت‌های تولیدی آنها آسیب دیده است. از جمله این صنایع می‌توان به فلزات اساسی، پتروشیمی، تولید برق و برخی صنایع دارویی اشاره کرد.

۶۰۰
هزار میلیارد تومان
ارزش شرکت‌های بزرگ فولادی

برای مثال پنج شرکت بزرگ فولادی کشور با ارزش بازاری حدود ۶۰۰ هزار میلیارد تومان در جریان حملات آسیب دیده‌اند و بر اساس برآورد کارشناسان بازگشت کامل آنها به ظرفیت تولیدی ممکن است چند ماه زمان ببرد. چنین اختلالی می‌تواند سودآوری این شرکت‌ها را در کوتاه‌مدت تحت فشار قرار دهد.

در کنار این آســـیب‌های مستقیم، بسیاری از صنایع نیز به شکل غیرمستقیم تحت تأثیر جنگ قرار گرفته‌اند. اختلال در تأمین انرژی، توقف صادرات برخی محصـــولات و افزایش هزینه‌های حمل‌ونقل از جمله عواملی هســـتند که می‌توانند عملکرد شرکت‌ها را تحت تاثیر قرار دهند. این نوع آسیب‌ها تدریجی‌تر ظاهر می‌شوند، اما در بسیاری از موارد اثرات ماندگارتری بر عملکرد مالی شرکت‌ها دارند. در چنین شـــرایطی حتی شرکت‌هایی که به طور مســـتقیم هدف حمله قرار نگرفته‌اند نیز ممکن است با کاهش تولید یا فروش مواجه شوند.

۱۳
میلیارد دلار
ارزش سالانه صادرات شرکت‌های پتروشیمی

برای نمونه توقف صادرات محصولات پتروشیمی که سالانه حدود ۲۹ میلیون تن و ارزشـــی نزدیک به ۱۳ میلیارد دلار دارد، فشار قابل توجهی بر شرکت‌های این صنعت وارد می‌کند. این شرکت‌ها علاوه بر نقش مهم در درآمد ارزی کشـــور، بخش بزرگی از ارزش بازار بورس را نیز تشکیل می‌دهند و هرگونه اختلال در عملکرد آنها می‌تواند بر شاخص‌های بازار سرمایه اثر بگذارد.

در کنار صنایع انرژی‌محور، صنایعی مانند خودرو، حمل‌ونقل، بیمه و گردشـــگری نیز به دلیل وابســـتگی بالا به زنجیره تأمین و شرایط اقتصادی، در معرض آســـیب‌های غیرمستقیم قرار گرفته‌اند. کاهش ســـرعت تولید، افزایش هزینه‌های عملیاتی و افت تقاضا از جمله عواملی هســـتند که می‌توانند سودآوری این شرکت‌ها را در دوره جنگ تحمیلی کاهش دهند.

بورس در وضعیت تعلیق اقتصادی

بررسی داده‌های شاخص‌های بورس تهران نشان می‌دهد که جنگ تحمیلی تاثیر قابل توجهی بر ساختار بازار سرمایه ایران داشته است. کاهش شاخص کل و افت ارزش کل بازار در مقایســـه با پاییز ۱۴۰۴ بیانگر افزایش ریسک‌های اقتصادی و کاهش انتظارات سرمایه‌گذاران است.

در مقابل افزایش ارزش بازار اول بورس نشان می‌دهد که بخشی از سرمایه‌ها در شرایط بحران به سمت شرکت‌های بزرگ‌تر و بنیادی‌تر حرکت کرده‌اند. این تغییر ساختاری یکی از ویژگی‌های معمول بازارهای مالی در دوره‌های بحران و نااطمینانی اقتصادی است.

از سوی دیگر افت شاخص فرابورس نشان می‌دهد که شرکت‌های کوچک‌تر و متوسط بیش از سایر بخش‌ها در معرض فشار قرار گرفته‌اند. این تفاوت بیانگر آن است که اثرات اقتصادی جنگ تحمیلی در بازار سرمایه به شکل یکنواخت توزیع نشده است.

در نهایت باید توجه داشت که تعطیلی طولانی‌مدت بورس نیز خود به یکی از مهم‌ترین متغیرهای اثرگذار بر بازار تبدیل شـــده است. توقف معاملات از یک سو توانسته از بروز شوک‌های شدید قیمتی جلوگیری کند، اما از سوی دیگر فرآیند کشف قیمت و شفافیت بازار را به حالت تعلیق درآورده است. در چنین شرایطی آینده بازار سرمایه تا حد زیادی به زمان بازگشـــایی بورس و نحوه مدیریت ریسک‌های اقتصادی در دوره پس از جنگ تحمیلی وابسته خواهد بود.

ضربان لرزان پتروشیمی

صنعت پتروشیمی با چه زنجیره‌ای از صنایع و تجارت مرتبط است؟

جنگ تحمیلی وقتی به صنایع انرژی و شیمیایی می‌رسد، فقط یک حادثه نظامی نیست؛ به‌سرعت به مسئله‌ای در مقیاس ترازنامه، بازار ارز، اشتغال و حتی نظم روزمره زندگی تبدیل می‌شود. صنعت پتروشیمی ایران دقیقاً در چنین نقطه‌ای قرار گرفته است: صنعتی با ظرفیت اسمی ۹۶.۶ میلیون تن، صادرات ۲۹.۲ میلیون تنی به ارزش ۱۳ میلیارد دلار و ۱۴۸ هزار شغل مستقیم، اما در عین حال گرفتار ناترازی ساختاری، تمرکز زیرساختی و حساسیت بالا به اختلال در خوراک و یوتیلیتی‌ها. همین همزمانی قدرت و آسیب‌پذیری، تحلیل اثرات جنگ تحمیلی بر آن را از یک گزارش صنعتی معمولی فراتر می‌برد. آنچه اهمیت این صنعت را دوچندان می‌کند، جایگاه آن در اقتصاد غیرنفتی است. پتروشیمی حدود ۳۰ درصد کل صادرات غیرنفتی کشور را تشکیل می‌دهد و به همین دلیل هر اختلال در آن، فقط کاهش تولید یک بخش نیست، بلکه کاهش ظرفیت ارزآوری، افزایش فشار بر بازار ارز و تضعیف توان تأمین مالی اقتصاد را هم به همراه دارد. از همین زاویه، خسارت جنگ تحمیلی به پتروشیمی را باید هم در صورتِ کاهش تولید دید و هم در قالبِ فرسایش مزیت‌های تجاری کشور.

وقتی خوراک قطع شود، چرخ صنعت می ایستد: در تایید این داده ها، به تازگی معاونت مطالعات اقتصادی و آینده‌پژوهی اتاق بازرگانی تهران در گزارشی با عنوان «تحلیل خسارات جنگ به صنعت پتروشیمی ایران»، ابعاد گسترده آسیب‌های ناشی از جنگ تحمیلی ۱۴۰۴ بر این صنعت استراتژیک را بررسی کرده است. این گزارش با رویکردی تحلیلی به برآورد خسارات مالی، ناترازی‌های ساختاری و ریسک‌های ناشی از تمرکز زیرساختی در این صنعت پرداخته است. این سند در واقع نمایی دقیق از وضعیت شکننده یکی از اصلی‌ترین ارکان ارزآوری کشور در مواجهه با شوک‌های نظامی ارائه می‌دهد.

> سه‌مجتمع یوتیلیتی‌فجر، مبین و دماوند به‌ترتیب ۱۴۹۵ مگاوات، ۹۸۶ مگاوات و ۶۴۸ مگاوات برق تولید می‌کنند و در کنار آن، صدها تن بخار و حجم عظیمی از اکسیژن و گاز صنعتی را تأمین می‌کنند

وقتی خوراک قطع شود، چرخ صنعت می‌ایستد

در این گزارش، نقطه آغاز تحلیل نه خودِ جنگ، بلکه شکنندگی پیشینی صنعت است. متن تصریح می‌کند که حتی پیش از هر تهدید خارجی، صنعت پتروشیمی با ناترازی ساختاری ۲۱.۱ میلیون تنی روبه‌رو بوده و بخش مهمی از این عدم‌النفع، ناشی از محدودیت تأمین گاز طبیعی به‌عنوان خوراک و سوخت بوده است. این نکته بسیار مهم است، زیرا نشان می‌دهد جنگ تحمیلی بر بستری از ضعف‌های انباشته اثر گذاشته، نه بر صنعتی کاملاً متوازن و آماده.

از همین‌جا می‌توان فهمید که چرا آثار جنگ در این صنعت سریع و عمیق بوده است. وقتی خوراک گازی محدود باشد، و به‌ویژه وقتی آسیب به زیرساخت‌های بالادستی مانند پارس جنوبی رخ دهد، صنعت پتروشیمی فقط با اختلال تولید مواجه نمی‌شود، بلکه بخشی از ظرفیت رشد خود را از دست می‌دهد. در گزارش آمده که اختلال در فاز ۴ پارس جنوبی عرضه گاز طبیعی را ۱۵ درصد و تولید اتان را ۲۰ درصد کاهش داده است؛ یعنی جنگ از انرژی به خوراک پتروشیمی سرایت کرده و زنجیره اثر را از همان نقطه آغاز کرده است.

این وابستگی، ماهیت صنعت را روشن می‌کند: پتروشیمی صنعتی نیست که بتوان آن را با موجودی انبار یا جایگزینی فوری مدیریت کرد. تولید آن به استمرار خوراک، پایداری یوتیلیتی و سلامت شبکه‌های انتقال وابسته است. بنابراین هر ضربه به پارس جنوبی یا مجتمع‌های یوتیلیتی، به‌طور هم‌زمان چند لایه از تولید را هدف می‌گیرد و زمان بازگشت را طولانی‌تر می‌کند.

سه گره مرکزی در یک زنجیره فشرده

داده‌های گزارش نشان می‌دهد که ساختار پتروشیمی ایران بیش از حد در چند گره حیاتی متمرکز شده است. سه مجتمع یوتیلیتی فجر، مبین و دماوند به‌ترتیب ۱۴۹۵ مگاوات، ۹۸۶ مگاوات و ۶۴۸ مگاوات برق تولید می‌کنند و در کنار آن، صدها تن بخار و حجم عظیمی از اکسیژن و گاز صنعتی را تأمین می‌کنند. مجموع این سه مجتمع، در متن با ۳۱۲۹ مگاوات برق و ۵۷۸۳ تن بخار در ساعت توصیف شده و کارکردشان برای ۷۳ مجتمع تولیدی حیاتی دانسته شده است.

اهمیت این تمرکز در این است که ۷۶ درصد ظرفیت برق صنعت در همین سه مجتمع جمع شده و همین موضوع یک «نقطه شکست واحد» ایجاد کرده است. به بیان ساده‌تر، اگر این هسته‌های یوتیلیتی دچار اختلال شوند، آسیب محدود به یک کارخانه نخواهد ماند، بلکه می‌تواند به توقف زنجیره‌ای تا ۷۵ درصد کل ظرفیت تولید ملی منجر شود. این نسبت، خودِ معنای آسیب‌پذیری ساختاری است.

چنین تمرکزی از یکسو بهره‌وری سیستم را بالا برده، اما از سوی دیگر تاب‌آوری را پایین آورده است. جنگ تحمیلی دقیقاً همین ضعف را هدف قرار

برآورد اولیه از تاثیر آسیب‌ها به مجتمع‌های بزرگ تولیدی فولاد و پتروشمی

شاخص	پتروشیمی	پارس جنوبی	فولاد مبارکه
عدم‌النفع/خسارت کل	۲۰ تا ۲۵ میلیارد دلار	۵۵ تا ۶۰ میلیارد دلار	۱۵ تا ۲۰ میلیارد دلار
هزینه بازسازی اولیه	۲.۵ تا ۳ میلیارد دلار	۷ تا ۹ میلیارد دلار	۲ تا ۲.۵ میلیارد دلار
افق زمانی برآورد	۲ سال	۳ سال	۳ سال
نقش در اقتصاد	ارزآوری و زنجیره مصرف	خوراک و انرژی	ورق و زنجیره صنعتی

این جدول نشان می‌دهد که پتروشیمی از نظر خسارت کل، در کنار پارس جنوبی و فولاد مبارکه یکی از سه محور اصلی آسیب‌پذیری اقتصاد ایران است، اما ویژگی خاص آن در وابستگی هم‌زمان به انرژی، صادرات و زنجیره مصرف داخلی است.

اختلال در صنعت پتروشیمی ایران تنها به توقف چند واحد تولیدی محدود نمی‌شود؛ این صنعت که یکی از ستون‌های ارزآوری و تأمین مواد اولیه اقتصاد است، با آسیب به خوراک، یوتیلیتی‌ها و صادرات، با موجی از پیامدهای زنجیره‌ای روبه‌رو شده است.

می‌دهد: زیرساختی که برای بهینه‌سازی طراحی شده، در برابر شوک هم‌زمان چندگانه شکننده می‌شود. بنابراین، آثار جنگ در پتروشیمی فقط با «تخریب» توضیح داده نمی‌شود، بلکه باید آن را با «فشرده بودن زنجیره و کم‌جایگزینی بودن گلوگاه‌ها» فهمید.

صادراتی که از دست می‌رود فقط عدد نیست

در گزارش آمده که توقف کامل تولید در دو منطقه ماهشهر و عسلویه می‌تواند ماهانه حدود ۸۰۰ میلیون دلار عدم‌النفع صادراتی ایجاد کند. این رقم را اگر در افق‌های دوساله و سه‌ساله تحلیل کنیم، اهمیت آن دوچندان می‌شود؛ زیرا صنعت پتروشیمی نه فقط تولیدکننده کالا، بلکه یکی از مهم‌ترین تولیدکنندگان ارز کشور است. ارزش کل صادرات محصولات پتروشیمی در سال ۱۳ میلیارد دلار اعلام شده و این صنعت سهمی حدود ۳۰ درصدی از کل صادرات غیرنفتی دارد.

در چنین شرایطی، هر افت تولید به‌سرعت به افت درآمد ارزی تبدیل می‌شود. این کاهش ارزآوری، فقط بودجه شرکت‌ها را تحت فشار نمی‌گذارد، بلکه بر کل تراز پرداخت‌ها و توان واردات کالاهای اساسی و واسطه‌ای اثر می‌گذارد. بنابراین جنگ تحمیلی در پتروشیمی یک مسئله بخشی نیست؛ بلکه مستقیماً به ظرفیت تأمین ارز کشور مربوط می‌شود

از منظر مقایسه‌ای نیز نکته مهمی دیده می‌شود: در حالی که برآورد برخی خسارت‌های مستقیم در فضای عمومی گاه با ارقام ۲۸.۵ میلیارد دلار یا حتی بالاتر مطرح شده، این فایل با روش‌مندی بیشتر، خسارت‌ها را در سه بخش مشخص تفکیک می‌کند و برای پتروشیمی، ۲۰ تا ۲۵ میلیارد دلار عدم‌النفع دوساله و ۲.۵ تا ۳ میلیارد دلار هزینه بازسازی اولیه برآورد می‌دهد. این تفاوت نشان می‌دهد که باید میان «خسارت مستقیم» و «عدم‌النفع زنجیره‌ای» تفاوت گذاشت، زیرا شدت اثر جنگ در پتروشیمی بیشتر در جریان درآمد از دست‌رفته آشکار می‌شود تا فقط در قیمت دارایی‌های تخریب‌شده

اختلالی که به بسته‌بندی و درمان هم می‌رسد

یکی از مهم‌ترین نتایج جنگ تحمیلی در صنعت پتروشیمی، سرریز شدن اختلال به صنایع کاملاً غیرمنتظره است. در فایل تصریح شده که کاهش عرضه مواد پلیمری، تولید تجهیزات پزشکی و بسته‌بندی مواد غذایی را مختل کرده و تورم و اختلال زنجیره تأمین را تشدید کرده است. این نکته نشان می‌دهد که پتروشیمی فقط حلقه‌ای در زنجیره انرژی یا صادرات نیست، بلکه زیرساختی برای سلامت، غذا و مصرف روزمره هم به‌شمار می‌آید.

این سرریز اثر را باید جدی گرفت، چون در اقتصاد شبکه‌ای، ضربه به یک بخش به‌سرعت به چند بازار دیگر منتقل می‌شود. وقتی پلیمرها کم شوند، بسته‌بندی گران‌تر می‌شود؛ وقتی بسته‌بندی گران شود، قیمت نهایی مواد غذایی و کالاهای مصرفی بالا می‌رود؛ و وقتی تولید تجهیزات پزشکی نیز دچار وقفه شود، اثرات جنگ از صنعت به رفاه و امنیت اجتماعی سرایت می‌کند. به همین دلیل، هزینه جنگ در پتروشیمی فقط صنعتی نیست، بلکه اجتماعی نیز هست.

در اینجا یک تضاد مهم دیده می‌شود: صنعتی که خود قرار است ابزار پایداری اقتصادی باشد، در صورت اختلال به عاملی برای بی‌ثباتی در چند بازار دیگر بدل می‌شود. همین تضاد است که تحلیل پتروشیمی را از یک گزارش تولیدی معمولی جدا می‌کند. جنگ تحمیلی به‌جای آنکه فقط خروجی صنعت را کم کند، عملاً کیفیت زندگی و قیمت کالاهای اساسی را نیز تحت فشار قرار می‌دهد.

هزینه بازسازی کمتر از خسارت نیست

گزارش برآورد می‌کند که هزینه بازسازی اولیه صنعت پتروشیمی ۲.۵ تا ۳ میلیارد دلار خواهد بود. این رقم، در ظاهر از عدم‌النفع ۲۰ تا ۲۵ میلیارد دلاری دوساله کمتر است، اما اهمیتش در این است که بازسازی فقط جایگزینی تجهیزات نیست. بازگرداندن یوتیلیتی‌ها، مخازن، اسکله‌ها و شبکه انتقال، هم سرمایه‌بر است و هم زمان‌بر، و تا وقتی این عناصر به مدار برنگردند، درآمد از دست‌رفته نیز جبران نخواهد شد.

در مقایسه با پارس جنوبی و فولاد مبارکه که در همین فایل برای آن‌ها نیز خسارت‌های جداگانه ۵۵ تا ۶۰ میلیارد دلار و ۱۵ تا ۲۰ میلیارد دلار ذکر شده، پتروشیمی به‌لحاظ نسبت هزینه بازسازی به عدم‌النفع، در وضعیتی قرار دارد که نشان می‌دهد بخش عمده آسیب آن نه‌فقط تخریب فیزیکی، بلکه توقف کارکرد شبکه‌ای است. یعنی با هزینه‌ای نسبتاً کوچک‌تر از حجم خسارت، بازسازی کامل هم فوراً به بازگشت سودآوری منجر نمی‌شود.

این همان نقطه‌ای است که سیاست‌گذاری باید از نگاه صرفاً تعمیرمحور عبور کند. اگر بازسازی با تأمین پایدار خوراک و احیای یوتیلیتی همراه نشود، سرمایه‌گذاری جدید نیز ممکن است فقط یک بازگشت ناقص ایجاد کند. بنابراین، مسئله اصلی پس از جنگ تحمیلی، صرفاً ساختن دوباره نیست؛ بلکه «ساختن با منطق تاب‌آوری» است.

از بحران به حکمرانی داده‌محور

در اقتصاد پس از جنگ تحمیلی، بازگشت به وضعیت پیشین تنها با تخصیص پول ممکن نیست. آنچه اهمیت دارد، بازمهندسی فرآیندها، توزیع درست منابع و بازتنظیم راهبرد تولید است. چون صنعت پتروشیمی از قبل نیز با ناترازی ساختاری مواجه بوده، هر برنامه بازسازی باید هم‌زمان بر رفع گلوگاه خوراک، کاهش تمرکز یوتیلیتی، و اصلاح مسیرهای صادراتی تمرکز کند.

این صنعت به دلیل نقش خود در اشتغال، ارزآوری و تأمین مواد اولیه، نمی‌تواند منتظر تثبیت کامل شرایط بماند. اما هر اقدام شتاب‌زده نیز ممکن است شکست را بازتولید کند. بنابراین، مسیر خروج از بحران باید چندسطحی باشد: کوتاه‌مدت برای حفظ تولید حداقلی، میان‌مدت برای احیای زیرساخت‌ها، و بلندمدت برای افزایش تاب‌آوری و کاهش وابستگی به گره‌های محدود.

جمع‌بندی: صنعتی که باید دوباره تعریف شود

جنگ تحمیلی در صنعت پتروشیمی ایران بیش از آنکه فقط خسارت فیزیکی ایجاد کرده باشد، ساختار وابستگی و تمرکز این صنعت را عریان کرده است. از ۹۶.۶ میلیون تن ظرفیت اسمی و ۱۳ میلیارد دلار صادرات سالانه تا ناترازی ۲۱.۱ میلیون تنی و تمرکز ۷۶ درصدی برق در سه یوتیلیتی، همه چیز نشان می‌دهد که این صنعت هم بزرگ است و هم در برابر شوک، بسیار حساس. به همین دلیل، خسارت ۲۰ تا ۲۵ میلیارد دلاری عدم‌النفع دوساله و ۲.۵ تا ۳ میلیارد دلار هزینه بازسازی اولیه، فقط اعداد یک گزارش نیستند، بلکه نشانه عمق اختلال در یک ستون حیاتی اقتصاد ملی‌اند.

مهم‌تر از خود ارقام، سرایت اثرات آنهاست: از کاهش ارزآوری و فشار بر واردات گرفته تا اختلال در بسته‌بندی، تجهیزات پزشکی، تولید برق و امنیت تأمین گاز. اگر پتروشیمی به‌درستی بازسازی نشود، جنگ تحمیلی نه فقط یک دوره تخریب، بلکه آغاز یک دوره فرسایش ساختاری خواهد بود. اما اگر بازسازی بر پایه داده، اولویت‌گذاری و کاهش گلوگاه‌ها انجام شود، می‌توان از دل همین بحران، صنعتی تاب‌آورتر و کم‌ریسک‌تر ساخت.

وقتی پلیمرها کم شوند، بسته‌بندی گران‌تر می‌شود؛ وقتی بسته‌بندی گران شود، قیمت نهایی مواد غذایی و کالاهای مصرفی بالا می‌رود؛ و وقتی تولید تجهیزات پزشکی نیز دچار وقفه شود، اثرات جنگ از صنعت به رفاه و امنیت اجتماعی سرایت می‌کند

فولاد زیر آتش

صنعت فولاد چه نقشی در صنایع وابسته، تجارت و بازارکار دارد؟

صنعت فولاد در ایران همواره یکی از مهم‌ترین ستون‌های تولید صنعتی و زیرساختی کشور محسوب شـده است؛ صنعتی که سالانه حدود ۳۱.۹ میلیون تن تولید دارد و نقش پیشـران در زنجیره گسترده‌ای از صنایع وابسـته ایفا می‌کند. با این حال، پیامدهای جنگ تحمیلی شرایطی ایجاد کرده که این صنعت در معرض یکی از جدی‌ترین اختلالات دهه‌های اخیر قرار گرفته است. برآوردها نشان می‌دهد حدود ۱۰ میلیون تن از ظرفیت تولید سالانه فولاد کشور آسیب دیده یا از مدار تولید خارج شده است.

ایـن میزان کاهش ظرفیت، معادل حدود ۲۵ تا ۳۰ درصد کل توان تولید فولاد ایران است؛ رقمی که نشان می‌دهد شوک واردشده تنها محدود به چند واحد صنعتی نیست بلکه کل سـاختار عرضه فولاد کشور را تحت تأثیر قرار داده است. هنگامی که صنعتی با چنین وزن بالایی دچار اختلال می‌شـود، پیامدهای آن به‌سرعت در بخش‌های مختلف اقتصاد منتشـر می‌شود و آثار دومینویی در زنجیره تولید ایجاد می‌کند.

از این منظر، صنعت فولاد تنها یک بخش تولیدی نیسـت بلکه گره‌ای مرکزی در شبکه اقتصاد صنعتی ایران به شمار می‌آید. بنابراین آسیب به آن نه‌تنها ظرفیت تولید را کاهش می‌دهد بلکه ساختار تأمین مواد اولیه برای ده‌ها صنعت پایین‌دستی را نیز دچار بی‌ثباتی می‌کند. همین ویژگی شبکه‌ای باعث می‌شود پیامدهای جنگ تحمیلی در این بخش، بسیار فراتر از محدوده کارخانه‌های فولادسازی ظاهر شود.

افت ظرفیت تولید: شوک مستقیم به عرضه فولاد

برآوردها نشان می‌دهد دو مجموعه بزرگ فولاد مبارکه و فولاد اصفهان سهم قابل توجهی از ظرفیت آسیب‌دیده را تشکیل می‌دهند. مجموع ظرفیت مختل‌شده در این دو مجموعه به حدود ۱۰ میلیون تن در سال می‌رسد؛ رقمی که تقریباً یک‌سوم توان تولید کشور را شامل می‌شود. چنین کاهشی به طور مستقیم عرضه داخلی فولاد را محدود کرده است.

کاهش عرضه در بازاری که تقاضای گسـترده‌ای از سـوی صنایع مختلف دارد، به‌سرعت به شکل افزایش فشار بر بازار داخلی ظاهر می‌شود. در شرایطی که بخش بزرگی از تولید کشور به این دو مجموعه وابسته است، اختلال در فعالیت آنها می‌تواند کل توازن عرضه و تقاضا در بازار فولاد ایران را تغییر دهد.

از سـوی دیگر بازگشـت به ظرفیت تولید پیشـین نیز فرآیندی زمان‌بر است. برآوردهای اولیه نشـان می‌دهد فولاد خوزسـتان برای بازگشت به ظرفیت کامل حدود شـش ماه زمان نیاز دارد و فولاد مبارکه نیز دوره‌ای نزدیک به یک سـال را برای بازسـازی کامل خطوط تولید اعلام کرده است. این زمان‌بندی نشان می‌دهد محدودیت عرضه فولاد در کوتاه‌مدت ادامه خواهد داشت.

ریزش صادرات و فشار بر منابع ارزی

اختلال در تولید فولاد تنها به بازار داخلی محدود نمی‌شـود و اثرات قابل توجهی بر تجارت خارجی نیز دارد. در اقتصاد ایران که با محدودیت‌های ارزی روبه‌روسـت، صـادرات فولاد یکی از مهم‌ترین کانال‌های پایدار ارزآوری محسـوب می‌شـود و شرکت‌هایی مانند فولاد خوزستان و فولاد مبارکه نقش محوری در این فرآیند دارند.

در چنین شـرایطی کاهش ظرفیت تولید به معنای کاهش توان صادراتی کشور است. این موضوع می‌تواند تراز تجاری غیرنفتی را تضعیف کرده و فشار بیشتری بر منابع ارزی وارد کند. از آنجا که بسـیاری از واردات صنعتی و کالاهای واسطه‌ای به منابع ارزی وابسته است، کاهش درآمد صادراتی فولاد می‌تواند بر کل ساختار تأمین مالی اقتصاد اثر بگذارد.

علاوه بر این، بازار جهانی فولاد بازاری رقابتی اسـت و کاهش عرضه از سـوی یک کشور می‌تواند به‌سرعت توسط رقبا جایگزین شود. در نتیجه، تضعیف موقعیت صادراتی ایران ممکن است به از دست رفتن بخشی از بازارهای هدف منجر شود و بازگشت به این بازارها در آینده هزینه‌های بیشتری به همراه داشته باشد.

اختلال در زنجیره صنایع پایین‌دستی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های صنعت فولاد پیوند گسترده آن با صنایع پایین‌دستی اسـت. بر اسـاس گزارش انجمن جهانی فولاد، مصرف فولاد در هفت بخش اصلی اقتصاد توزیع می‌شود که در این میان بخش ساختمان و زیرساخت‌ها با سهم حدود ۵۲ درصد بزرگ‌ترین مصرف‌کننده به شمار می‌رود. پس از آن تجهیزات مکانیکی با ۱۶ درصد، صنعت خودرو با ۱۲ درصد و محصولات فلزی با ۱۰ درصد قرار دارند.

این ساختار مصرف نشان می‌دهد هرگونه کاهش در عرضه فولاد می‌تواند به‌سرعت بر طیف وسیعی از صنایع اثر بگذارد. وقتی تولید فولاد کاهش پیدا می‌کند، نخستین پیامد آن افزایش هزینه نهاده‌های تولید برای صنایع پایین‌دستی است؛ موضوعی که به شکل مستقیم بر قیمت کالاهای نهایی اثر می‌گذارد.

در چنین شرایطی بازارهایی مانند مسکن، خودرو، لوازم خانگی و صنایع فلزی با

بخش‌های مرتبط با فولاد چه میزان از آسیب بوجود آمده، ضربه می‌خورند؟

بخش مصرف‌کننده فولاد	سهم از مصرف فولاد	اثرپذیری از کاهش عرضه	پیامد اقتصادی
ساختمان و زیرساخت	٪۵۲	افزایش هزینه مصالح	رشد قیمت مسکن و پروژه‌ها
تجهیزات مکانیکی	٪۱۶	کمبود مواد اولیه	افزایش هزینه تولید صنعتی
صنعت خودرو	٪۱۲	اختلال در تامین ورق فولادی	افزایش قیمت خودرو
محصولات فلزی	٪۱۰	افزایش هزینه تولید	رشد قیمت کالاهای فلزی

این جدول نشان می‌دهد که بیش از نیمی از مصرف فولاد در بخش ساختمان متمرکز است؛ به همین دلیل هرگونه کاهش عرضه در بازار فولاد می‌تواند اثر قابل توجهی بر هزینه‌های ساخت‌وساز و پروژه‌های عمرانی داشته باشد.

جنگ تحمیلی با هدف قرار دادن زیرساخت‌های کلیدی، یکی از مهم‌ترین پیشران‌های صنعتی ایران را با اختلال مواجه کرده است. کاهش قابل توجه ظرفیت تولید فولاد، اکنون زنجیره‌ای از پیامدهای اقتصادی را از بازار کار تا تجارت خارجی و صنایع وابسته رقم زده است.

افزایش هزینه تولید مواجه می‌شوند. این افزایش هزینه در نهایت به قیمت کالاهای مصرفی منتقل شده و به تشدید تورم فشار هزینه در اقتصاد منجر می‌شود.

تغییر توازن بازار فولاد ایران

پیامدهای جنگ تحمیلی تنها به کاهش تولید محدود نشـــده و ساختار بازار فولاد کشور را نیز دچار تغییر کرده است. آسیب به تولیدکنندگان اصلی محصولات تخت باعث شـــده توازن سنتی عرضه و تقاضا در این بخش تغییر کند. محصولات تخت مانند ورق گرم و ســـرد نقش کلیدی در صنایع پایین دستی ایفا می‌کنند و کمبود آنها می‌تواند زنجیره تامین صنایع مختلف را دچار اختلال کند. در این میان صنایع خودرو، لوازم خانگی و تولیدکنندگان لوله و پروفیل بیشـــترین وابستگی را به این دســـته از محصولات دارند و بنابراین بیش از سایر بخش‌ها در معرض فشار کمبود قرار گرفته‌اند.

در نتیجه این وضعیت، بخشی از تقاضای داخلی که پیش‌تر از طریق تولید داخل تأمین می‌شـــد اکنون به سمت بازارهای خارجی هدایت شده است. برآوردها نشان می‌دهد برای جبران کمبود ایجاد شده، واردات محصولات تخت می‌تواند به رقمی نزدیک به چهار میلیارد دلار برسد. این تغییر جهت از صادرات به واردات نشان‌دهنده دگرگونی در توازن بازار فولاد ایران اســـت؛ تغییری کـــه می‌تواند در صورت تداوم اختلال در تولید داخلی به یک روند پایدار تبدیل شود.

در چنین شرایطی، برخی سیاســـت‌ها برای کنترل بازار مطرح شده است. یکی از این راهکارها افزایش واردات از کشـــورهایی مانند روســـیه و چین و بهره‌گیری از چارچوب همکاری با اتحادیه اقتصادی اوراســـیا است. هدف از این سیاست، جبران کمبود عرضه داخلی و جلوگیری از جهش شدید قیمت‌ها در بازار داخلی فولاد است

پیامدهای بازار کار و معیشت خانوارها

صنعت فولاد تنها از منظر تولید صنعتی اهمیت ندارد، بلکه یکی از مهم‌ترین کانون‌های اشتغال در اقتصاد ایران نیز محسوب می‌شود. برآوردها نشان می‌دهد بیش از ۵۰ هزار نفر به طور مستقیم در واحدهای فولادی کشور مشغول به کار هستند. علاوه بر این، حداقل سه تا چهار میلیون نفر در زنجیره تأمین، حمل‌ونقل، خدمات صنعتی و صنایع پایین‌دستی به شکل غیرمستقیم به این صنعت وابسته‌اند.

در چنین ساختاری، اختلال در تولید فولاد می‌تواند پیامدهای قابل توجهی برای بازار کار داشته باشد. کاهش فعالیت کارخانه‌ها یا توقف موقت خطوط تولید، به معنای کاهش تقاضا برای نیروی کار در بخش‌های مختلف زنجیره تولید است. این وضعیت می‌تواند به افزایش فشار بر نرخ بیکاری و کاهش درآمد خانوارها منجر شود.

از سوی دیگر، اقتصاد ایران پیش از این نیز با عدم تعادل‌های ساختاری در بازار کار مواجه بوده اســـت. محدودیت در ظرفیت جذب نیروی کار در بخش‌های مولد، موجب شـــده هرگونه شوک در صنایع بزرگ با سرعت بیشتری به بازار کار منتقل شود. در نتیجه، آسیب به صنعت فولاد می‌تواند به گسترش نااطمینانی اقتصادی و کاهش رفاه خانوارها منجر شود.

اثرات بر بازار سرمایه و ثبات مالی

صنعت فولاد جایگاه مهمی در بازار ســـرمایه ایران نیز دارد. بسیاری از شرکت‌های بزرگ فولادی از جمله فولاد مبارکه و فولاد خوزستان در زمره بزرگ‌ترین بنگاه‌های بورسی کشور قرار دارند و بخش قابل توجهی از سرمایه‌های عمومی از جمله سهام عدالت در این شرکت‌ها متمرکز شده است.

در پـــی آغاز جنـــگ و افزایش نااطمینانی اقتصادی، ســـازمان بورس از ۹ اسفند ۱۴۰۴ تصمیم به تعطیلی موقت بازار سرمایه گرفت. هدف از این اقدام جلوگیری از نوسانات شـــدید قیمتی و حفاظت از سرمایه سرمایه‌گذاران در شرایطی بود که آینده جنگ و پیامدهای اقتصادی آن به شدت نامطمئن به نظر می‌رسید.

کارشناســـان معتقدند در شرایطی که ریســـک‌های نظامی و سیاسی بر فضای اقتصادی غالب اســـت، بازگشـــایی زودهنگام بازار ســـرمایه می‌تواند به افت شدید شـــاخص‌ها و شکل‌گیری صف‌های فروش گســـترده منجر شود. در چنین فضایی، بســـیاری از سرمایه‌گذاران ترجیح می‌دهند دارایی‌های خود را از بازار خارج کنند و همین مسئله می‌تواند به تشدید بی‌ثباتی مالی بینجامد.

در عین حال، کاهش ارزآوری ناشـــی از اختلال در صادرات فولاد و پتروشیمی می‌تواند فشار بیشتری بر نرخ ارز وارد کند. افزایش قیمت دلار در میان‌مدت ممکن اســـت به رشد اسمی شاخص‌های بورس منجر شود، اما در کوتاه‌مدت فضای روانی ناشی از جنگ می‌تواند اثر غالب را بر بازار سرمایه داشته باشد.

بازتاب جنگ در بازار جهانی فولاد

پیامدهای جنگ ایران تنها به اقتصاد داخلی محدود نمی‌شود و بازار جهانی فولاد نیز از این تحولات تأثیر پذیرفته است. بر اساس گزارش انجمن جهانی فولاد، پیش‌بینی رشد تقاضای جهانی فولاد در سال ۲۰۲۶ از ۱.۳ درصد به ۰.۳ درصد کاهش یافته اســـت. این کاهش عمدتاً ناشی از افزایش نااطمینانی‌های ژئوپلیتیکی و اختلال در فعالیت‌های اقتصادی در برخی مناطق جهان است.

در منطقـــه خاورمیانه نیز انتظار می‌رود مصرف فولاد به دلیل کاهش پروژه‌های عمرانی و افزایش ریســـک‌های سیاســـی کاهش پیدا کند. بســـیاری از پروژه‌های زیرساختی در شـــرایط نااطمینانی به تعویق می‌افتند و همین موضوع تقاضا برای فولاد را کاهش می‌دهد.

در ســـطح جهانی، بازار فولاد از ســـال ۲۰۲۲ وارد مرحله‌ای از تعدیل ساختاری شده اســـت. در این میان چین با کاهش حدود ۱.۵ درصدی تولید در سال ۲۰۲۶ مواجه است که بخشـــی از آن به مشکلات بخش املاک این کشور بازمی‌گردد. در مقابل، اقتصادهای نوظهور مانند هند روند متفاوتی را تجربه می‌کنند و انتظار می‌رود تقاضای فولاد در این کشور در سال ۲۰۲۶ حدود ۷.۴ درصد و در سال ۲۰۲۷ بیش از ۹ درصد رشد کند.

پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد در صورت ثبات شرایط جهانی، تقاضای فولاد در سال ۲۰۲۷ حدود ۲.۲ درصد رشد خواهد کرد. با این حال، تحولات ژئوپلیتیکی همچنان یکی از مهم‌ترین عوامل اثرگذار بر مسیر آینده بازار فولاد باقی خواهد ماند.

مسیر بازسازی و الزامات سیاستی

آسیب وارد شده به زیرساخت‌های فولادی تنها یک مسئله کوتاه‌مدت نیست، بلکه می‌تواند آثار بلندمدتی بر روند توسعه صنعتی کشور داشته باشد. بازسازی تأسیسات صنعتی نیازمند منابع مالی قابل توجه، زمان و برنامه‌ریزی دقیق است و در شرایطی که اقتصاد با محدودیت‌های ارزی و تورم مزمن مواجه است، این فرآیند با چالش‌های جدی همراه خواهد بود.

از ســـوی دیگر، تخریب زیرساخت‌های صنعتی به معنای از بین رفتن بخشی از سرمایه‌های انباشته ملی است. این سرمایه‌ها حاصل سال‌ها سرمایه‌گذاری در بخش صنعت بوده‌اند و جایگزینی آنها مستلزم تخصیص منابع قابل توجهی است. در نتیجه، آسیب به صنعت فولاد می‌تواند ظرفیت رشد اقتصادی در سال‌های آینده را نیز تحت تأثیر قرار دهد.

در چنین شرایطی، عبور از بحران نیازمند رویکردی مبتنی بر حکمرانی اقتصادی کارآمد و تصمیم‌گیری مبتنی بر داده است. بازمهندسی فرآیندهای تولید، مدیریت بهینه منابع و حمایت هدفمند از صنایع آســـیب‌دیده می‌تواند بخشی از فشارهای کوتاه‌مدت را کاهش دهد.

همچنین تدوین یک نقشه راه چندسطحی برای بازسازی صنعت فولاد ضروری به نظر می‌رسد. این نقشه راه باید در سه افق زمانی کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت طراحی شود تا ضمن مدیریت بحران فعلی، مسیر بازگشت تدریجی این صنعت به جایگاه پیشین خود در اقتصاد کشور فراهم شود.

بازتعریف اقتصاد در سایه جنگ تحمیلی

ترکیب هزینه‌های دولت دچار تغییر شد



علیرضا حیدری
کارشناس اقتصادی

جنـــگ تحمیلی ســـوم (۹ اســـفند ۱۴۰۴ تا ۱۹ فروردیـــن ۱۴۰۵) برای اقتصاد ایران شـــوکی بود که به‌طور هم‌زمان ســـه ستون اصلی اقتصاد یعنی تولید، تجارت خارجی و منابع مالی دولت را تحت فشـــار قرار داد. اقتصاد ایران در آستانه این جنگ نیز با رشـــد اقتصادی محدود، تورم بالا و وابستگی قابل‌توجه به درآمدهای انرژی مواجه بود. در چنین شرایطی، هرگونه اختلال در زیرساخت‌های انرژی، مسیرهای صادراتی و زنجیره‌های تامین می‌توانست به‌سرعت به رکود تولید و بی‌ثباتی بازارها منجر شود

در سال‌های منتهی به ۱۴۰۴، نفت و فرآورده‌های مرتبط همچنان بخش مهمی از درآمد ارزی کشـــور را تشـــکیل می‌دادند. برآوردها نشان می‌دهد صادرات نفت و محصولات وابســـته در سال‌های اخیر ده‌ها میلیارد دلار ارز برای اقتصاد ایران ایجاد کرده و در کنار آن، صنایع انرژی‌محور مانند پتروشـــیمی و فولاد نیز ســـهم قابل توجهی در صادرات غیرنفتی داشته‌اند. با آغاز جنگ تحمیلی و افزایش ریسک‌های ژئوپلیتیکی در منطقه، بخشـــی از این ظرفیت صادراتی با محدودیت مواجه شد و دسترسی به برخی مســـیرهای حمل‌ونقل و بازارهای خارجی دشوارتر شد. نتیجه این وضعیت، کاهش سرعت ورود ارز به اقتصاد و افزایش فشار بر بازار ارز و تجارت خارجی بود.

از منظر کلان اقتصادی، جنگ تحمیلی باعث شـــد ترکیب هزینه‌های دولت نیز دچار تغییر شود. در شرایطی که اقتصاد ایران پیش از جنگ نیز با محدودیت منابع بودجه‌ای مواجه بود، افزایش هزینه‌های امنیتی و بازسازی زیرساخت‌های آسیب‌دیده فشار مضاعفی بر منابع عمومی وارد کرد. در چنین فضایی، سهم هزینه‌های جاری در بودجه افزایش یافت و امکان سرمایه‌گذاری دولت در پروژه‌های توسعه‌ای کاهش پیدا کرد. این جابه‌جایی در ترکیب مخارج، یکی از عواملی است که می‌تواند سرعت رشد اقتصادی را در کوتاه‌مدت کاهش دهد.

تجارت خارجی یکی از نخستین حوزه‌هایی بود که آثار جنگ تحمیلی سوم در آن آشکار شد. افزایش هزینه‌های بیمه حمل‌ونقل، محدودیت در برخی مسیرهای دریایی و زمینی و احتیاط بیشـــتر شـــرکت‌های تجاری باعث شد بخشی از جریان عادی تجارت با اختلال مواجه شود. در اقتصادی که بسیاری از صنایع آن به واردات مواد اولیه، تجهیزات و قطعات وابسته هستند، هرگونه تاخیر در تامین این نهاده‌ها می‌تواند به‌ســـرعت در خطوط تولید نمایان شـــود. به همین دلیل، کاهش سرعت واردات کالاهای واسطه‌ای در برخی بخش‌ها به افت تولید یا افزایش هزینه تمام‌شده منجر شد.

یکی دیگر از کانال‌های انتقال اثر جنـــگ به اقتصاد، بازار ارز و تورم بود. کاهش درآمدهای ارزی یا افزایش نااطمینانی در مورد دسترسی به ارز به نوسان در بازار ارز منجر می‌شود و این نوسان نیز به‌سرعت در قیمت کالاها منعکس می‌شود. اقتصاد ایران که پیش از جنگ نیز با نرخ تورم بالا مواجه بود، در چنین شـــرایطی با فشار مضاعفی روبه‌رو شد. افزایش هزینه واردات، بالا رفتن هزینه حمل‌ونقل و نااطمینانی در بازارها، مجموعه‌ای از عوامل را شکل داد که می‌توانند به تشدید تورم دامن بزنند

بازار کار نیز از پیامدهای جنگ تحمیلی بی‌تاثیر نماند. برخی واحدهای تولیدی بـــه دلیل اختلال در تامین مواد اولیه یا کاهش تقاضا با افت فعالیت مواجه شـــدند و این مســـئله بر اشتغال تاثیر گذاشت. از ســـوی دیگر، نااطمینانی اقتصادی باعث می‌شود ســـرمایه‌گذاری بخش خصوصی با احتیاط بیشتری انجام شود. کاهش یا تعویق سرمایه‌گذاری نیز در نهایت به کاهش فرصت‌های شغلی جدید منجر می‌شود. در اقتصـــادی با جمعیت بیش از ۹۰ میلیون نفر و نیروی کار چند ده میلیونی، هر تغییر در سرعت سرمایه‌گذاری می‌تواند اثر قابل توجهی بر بازار کار داشته باشد.

صنعـــت نیز در این میان با ترکیبی از چالش‌های جدید روبه‌رو شـــد. بســـیاری از صنایع بزرگ ایران از جمله انرژی، فولاد، پتروشـــیمی و خودروســـازی به شبکه‌ای از تامین‌کنندگان داخلی و خارجی وابسته‌اند. اختلال در هر بخش از این شبکه می‌تواند کل زنجیره تولید را تحت تاثیر قرار دهد. به همین دلیل، جنگ تحمیلی تنها به تخریب احتمالی زیرســـاخت‌ها محدود نمی‌شـــود، بلکه از طریق افزایش هزینه‌ها، اختلال در لجستیک و کاهش دسترسی به بازارها نیز عملکرد صنعتی را تحت فشار قرار می‌دهد

در چنین شرایطی، نقش دولت در اقتصاد نیز پررنگ‌تر می‌شود. دولت ناچار است برای مدیریت بازارها، تامین کالاهای اساسی و جلوگیری از بی‌ثباتی شدید اقتصادی مداخله بیشتری انجام دهد. این مداخلات می‌تواند شامل سیاست‌های ارزی، حمایت از برخی صنایع، کنترل قیمت‌ها یا افزایش هزینه‌های حمایتی باشـــد. اگرچه این اقدامات در کوتاه‌مدت می‌توانند به کاهش فشـــارهای اقتصادی کمک کنند، اما در بلندمدت چالش‌هایی مانند افزایش کسری بودجه یا کاهش کارایی اقتصادی را نیز به‌همراه دارند.

در کنار همه این فشارها، جنگ تحمیلی نوعی بازآرایی در اولویت‌های اقتصادی کشـــور نیز ایجـــاد می‌کند. در چنین فضایـــی، توجه به امنیت انـــرژی، تاب‌آوری زنجیره‌های تامین و تقویت تولید داخلی اهمیت بیشـــتری پیدا می‌کند. بسیاری از کشورها در شرایط مشابه تلاش می‌کنند وابستگی خود به واردات کالاهای حیاتی را کاهش دهند و ظرفیت‌های داخلی را تقویت کنند. برای ایران نیز این جنگ می‌تواند به‌عنوان یک نقطه عطف در بازنگری سیاست‌های صنعتی و تجاری مطرح شود.

از منظـــر عددی، اثر جنگ تحمیلی بر اقتصاد را می‌توان در چند شـــاخص کلیدی مشاهده کرد. کاهش سرعت رشد اقتصادی، افزایش نوسان در بازار ارز، رشد هزینه‌های عمومی و فشـــار بر تجارت خارجی از جمله مهم‌ترین نشانه‌های این اثر هستند. اقتصاد ایران که در سال‌های اخیر با رشد محدود و تورم بالا مواجه بوده، در چنین شرایطی با فشار مضاعفی روبه‌رو می‌شود. همین ترکیب از شوک‌های بیرونی و محدودیت‌های داخلی، مدیریت اقتصادی را پیچیده‌تر می‌کند.

در نهایت، مهم‌ترین درس اقتصادی چنین بحران‌هایی اهمیت تاب‌آوری ساختاری اســـت. اقتصادی که به یک یا چند منبع محدود درآمدی وابســـته باشـــد، در برابر شوک‌های ژئوپلیتیکی آسیب‌پذیرتر خواهد بود. جنگ تحمیلی جدید، بار دیگر نشان داد که تنوع‌بخشـــی به صادرات، تقویت زیرساخت‌های تولید و کاهش وابستگی به واردات کالاهای حیاتی تا چه اندازه برای ثبات اقتصادی اهمیت دارد.

در همین چارچوب، تجربه این جنـــگ می‌تواند به بازتعریف برخی اولویت‌های اقتصادی منجر شود. تقویت زنجیره‌های تولید داخلی، افزایش نقش فناوری در تولید، توسعه بازارهای صادراتی جدید و ایجاد زیرساخت‌های مقاوم‌تر از جمله مسیرهایی است که می‌تواند اقتصاد را در برابر بحران‌های آینده مقاوم‌تر کند. بنابراین، تحلیل اثرات جنگ تحمیلی تنها بررسی پیامدهای کوتاه‌مدت آن نیست؛ بلکه فرصتی برای بازاندیشی در نحوه طراحی ساختار اقتصادی کشور و افزایش توان آن در مواجهه با شوک‌های بزرگ به‌شمار می‌رود.

رسالـــــه
مقالات تحلیلی در حوزه اقتصاد کلان

برای ایران

جامعه‌شناسان درباره اهمیت سرمایه اجتماعی در دوران پساجنگ می‌گویند



گفت‌وگوی جمعی از جامعه‌شناسـان در نشست «جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران؛ انسجام اجتماعی، وحدت ملی و الزامات ساختاری» درباره سرمایه اجتماعی در دوران جنگ و پساجنگ.

راه حل پایان دادن به جامعه ناکام

مسئله تاریخی ایران دولت مقتدر بوده، نه جامعه



تقی آزاد ارمکی

استاد دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

دغدغـه مـا در ایران، در شـکل رسـمی‌اش، همواره ساماندهی دولت مقتدر بوده تا جامعه به سامان برسد. در دوره‌های مختلف هم که دوره‌های طلایی داشتیم، من کاری به دوره کلاسیک ندارم و از همین دوره معاصرتر، از صفویه به این‌سو سخن می‌گویم که اوج دوره صفویه آنجاست که شـاه مقتدر حضور دارد و می‌تواند اعمال قدرت سیاسی کند که معادلش در سطح جامعه، قدرت اجتماعی و احتمالاً وحدت ملی است.

پس از شـاه عباس اول، همین‌طور به سراشـیبی سقوط می‌رویم تا پایان دوره صفویه که رئیس حکومت، شاهی ضعیف است و سلسـله صفویه سقوط می‌کند. قاجار هم تقریباً می‌خواهد دگردیسـی‌ای در ساختار نظام سیاسی پیدا کند و خود را به ساحت اجتماعی پیوند بزند، اما آن هم به دلیل مداخلات خارجی دچار میرایی می‌شود؛ و اینجاست که انقلاب مشروطه به کمک می‌آید تا جامعه را بالا بیاورد و بر نظام سیاسی حاکم کند. آن تقابل میان شاه و کنشگران حوزه مدنی و انقلابیون را می‌بینیم، تا استبداد صغیـر و پس از آن، که نهایتاً پروژه دموکراسـی‌خواهی در ایران یعنی فرایند ظهور امر اجتماعی و قدرت یافتن و به میدان آمدنش به واسطه کودتای رضاخان مضمحل می‌شود. دوره پهلوی جدید هم بر ویرانه مشـروطه می‌نشـیند و مشروطه‌خواهی و جامعه دیگر موضوعیتی ندارند؛ باز دولت مقتدر تا انقلاب اسلامی ساخته می‌شود. انقلاب ۵۷ هم اگر نگاه کنیم، تقریباً جامعه سرمی‌کشد، اما باز هم به واسطه اتفاقات، جامعه مورد فشار قرار می‌گیرد و به حاشیه رانده می‌شود.

مسئله ما هیچ‌گاه همبستگی اجتماعی یا وحدت ملی نبوده

تمام تلاش منتقدان، مدافعان، اصلاح‌طلبان و اصولگرایان در دوره معاصر، در چارچوب دو ساحت متفاوت از دولت مقتدر است؛ دو نوع دولت مقتدر متفاوت دارند طراحی می‌کنند، حتی اصلاح‌طلبان ایرانی. عرضم این اسـت که فی‌الواقع مسـئله ما هیچ‌گاه همبستگی اجتماعی یا وحدت ملی نبوده، بلکه دغدغه‌مان دولت مقتدر بوده اسـت. روشـنفکران ایرانی هم به دنبال دولت آمده‌اند. حاصل این دولت مقتدر هم سقوط بوده؛ همیشه باید منتظر سقوط دولت مقتدر بود. نگاه کنید به حرف‌هایی که معترضان و منتقدان می‌زدند؛ فروپاشـی؛ یعنی جامعه را هُل می‌دهند که همه خودشـان را آماده فروپاشی کنند، در حالی که انقلاب‌های مهم اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی برای این است که از فروپاشی نظام‌های سیاسـی عبور کنند و تن به اصلاحات بدهند، نه اینکه رژیم‌ها سقوط کنند و رژیم‌های جدید برپا شوند و قصه همچنان ادامه یابد.

همیشه ناکام مانده‌ایم

به لحاظ عملی ـ اجتماعی، امر اجتماعـی را صورت‌بندی نکرده‌ایم. همان‌طور که آقای دکتر فراسـتخواه با دقت مثال‌های دردناکی زدند، اجازه داده نمی‌شود جان بگیرد و بالا بیاید و تلاشی که می‌کند سرکوب می‌شـود، یا خودش سرکوب می‌کند. اگر این اتفاق افتاده بود، احتمالاً ما پدیده‌ای به نام همبستگی اجتماعی داشتیم که از درونش وحدت ملی می‌توانست شکل بگیرد؛ اما اکنون مسئله ما فقدان چیزی به نام وحدت ملی است و به‌هم‌ریختگی درونی آن چیزی که احتمالاً می‌توان تحت عنوان همبستگی اجتماعی از آن یـاد کرد. ما در معرض این وضعیت نافرجام قـرار داریم؛ همان‌طور که آقای دکتر فراستخواه فرمودند، ایران پروژه‌ای ناتمام است، جامعه مدنی هم ناتمام است. ما همیشه نه‌فقط جوانان ناکام، بلکه دولت‌های ناکام و جوامع ناکام داشته‌ایم. جامعه ایرانی همیشه ناکام مانده اسـت. آنانی که برای دموکراسـی تلاش کردند در این منطقه، در جهان، در شـرق و در اروپا هیچ‌کدام مثل ما هزینه نپرداختنـد؛ ما واقعاً بیش از همه جوامع برای دموکراسی‌خواهی، انسجام اجتماعی، وحدت ملی، توسعه و دموکراسی هزینه کرده‌ایم، اما همیشه ناکام مانده‌ایم.

در مورد چرایی این مسئله شاید بتوان از استعاره‌ای استفاده کرد؛ همه کسانی که در عرصه ساختن حیات اجتماعی آمدند، بازی‌گونه به حیات اجتماعی-فرهنگی نگاه کردند. حتی همین موضوعی که الان درباره‌اش بحث می‌کنیم یعنی همبستگی اجتماعی، وحدت ملی و الزامات سـاختاری گاه چنان بازیچه‌وار با آن برخورد می‌شود که گویی هیچ کاری نمی‌تـوان کرد، و بعد می‌گوییم فرو می‌ریزد یا نمی‌ریزد. به نظرم نوعی نگاه بازیچه‌وار به جامعه در کار است. این سطح بازی خود را به‌خوبی در جنگ نشان می‌دهد.

جنگ پدیده‌ای بسیار عجیب و غریب برای ماست؛ ما ایرانیان تقریباً دچار جنگ‌هایی شبیه به هم با پایان‌هایی شبیه به هم شـده‌ایم. من در کتاب «جامعه ایرانی، جامعه‌ای ناهموار» بیش از صد جنگ را که ایران گرفتارشان بوده به تفصیل بررسی کرده‌ام، و پایان همه آن‌ها این بوده که احتمالاً در جنگ رمضان، یا در همین جنگ چهل-پنجاه روزه‌ای که امروز در آن هستیم، دچار استیصال می‌شویم و در وضعیت استیصال مجبور به پایان دادن به آن می‌شویم؛ همان‌طور که در جنگ دوازده روزه دیگران آن را تمام کردند، همان‌طور که جنگ هشت‌ساله عراق علیه ایران، و همان‌طور که جنگ‌های پیش از انقلاب ۵۷ پایان یافتند. این به نظرم امری است که باید درباره‌اش تأمل و گفت‌وگو کنیم.

بنیادگرایی و فروپاشی جامعه‌ای

آیا واقعاً جنگ انسجام اجتماعی ایجاد می‌کند و وحدت اجتماعی می‌آفریند؟ اگر چنین است، خوب است جنگ را ادامه دهیم تا جامعه کاملاً منسجم شود، و وقتی منسجم شد برویم آشـتی کنیم و بعد ساختن را شروع کنیم. جنگ‌ها ظاهراً چنین کاری می‌کنند، اما در واقع این کار را نمی‌کنند بلکه زخم‌های بنیادین دیگری بر پیکره حیات اجتماعی می‌زننـد. این جای بحث جداگانه‌ای دارد؛ من متنی کوچک درباره جنگ نوشـته‌ام که هنوز ناتمام اسـت و در آن به تعاملات و پیوستگی‌های جنگ دوازده‌روزه و جنگ امروز، تفاوت‌هایشـان با جنگ‌های پیشین و حاصلشان می‌پردازم. احتمالاً ما پس از این جنگ دچار نوعی بنیادگرایی خواهیم شد.

نکته دوم این اسـت که همبستگی اجتماعی اساساً امری فرایندی است، نه نقطه‌ای؛ ساخته می‌شود و پدید می‌آید. ما نمی‌توانیم در آن کار جدی بسیاری انجام دهیم، چون همبستگی اجتماعی بیشتر امری فرهنگی است؛ منطقش منطق فرهنگی است و باید به یک ساحت فرهنگی تبدیل شود. من این تعبیر را به کار می‌برم که همبستگی اجتماعی به‌مثابه نهاد فرهنگی؛ باید چنین چیزی شکل بگیرد و ظهور و بروز پیدا کند. این فرایندی بودن یعنی چه؟ در فرایند برپا شدن و سقوط نکردن، باید عنصری باشد که آن را حفظ کند. این سرنوشت ایران بوده؛ ما همیشه می‌خواستیم برپا شویم اما ما را به سقوط می‌کشاندند. با این حال سقوط نکرده‌ایم، اما سقوط نکردن کافی نبوده و هربار به نقطه اول بازگشته‌ایم.

به اروپا نگاه کنید؛ درجنگ جهانی اول و دوم، اروپا نابود می‌شـود اما برپا می‌شـود و دغدغه جهان مدرن را هم از دست نمی‌دهد. رقیبش آمریکاست که همه سرمایه‌های اروپا را جذب می‌کند. اگر کتاب «هجرت اندیشـه اجتماعی» استیوارت هیوز را نگاه کنیم، به شکل درخشانی توضیح می‌دهد که چگونه آمریکا در سایه اروپا از ۱۹۴۰ به بعد ساخته می‌شود. اما اروپا در بازسازی خود کوتاه نمی‌آید و دوباره شروع به ساختن خود می‌کند؛ به نظرم جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران هم نشان داد که اروپا تمایل پنهانی برای بازسازی مسـتقل دارد که من وارد آن بحث نمی‌شـوم، اما اراده‌ای تاریخی در آن نهفته است که حتی جنگ هم آن را نابود نمی‌کند؛ ضعیفش می‌کند اما دوباره برپا می‌شود. در ایران ما هم ضعیف می‌شویم اما می‌توانیم برپا شویم. هرچند نه به شکلی جدی و اساسی که فرایند

اگر بخواهیم به راه‌حل‌ها بیندیشیم، امروز باید به جامعه‌مان برگردیم و آن را دعوت کنیم به ساحت جنبشی، به جنبش‌های اجتماعی اجازه ظهور بدهیم، فرهنگ و روایت‌های فرهنگی را بر ایران غالب کنیم. باید شروع کنیم به گفت‌وگوها، نه به معنای سیاسی راست و چپ، بلکه به معنایی که اصحاب اندیشه قضاوت و داوری کنند.

مستمر فروپاشی را متوقف کند.

جنبش‌های اجتماعی در دوره جدید، حتی در بدترین شرایط، می‌تواند به جامعه نفَس بدهـد و آن را دچار میرایی نکند. اروپا را نگاه کنید؛ از دهه ۱۹۵۰ به بعد، پس از جنگ جهانی دوم، ببینید چقدر جنبش اجتماعی در آن شکل می‌گیرد. اصلی‌ترین جنبش‌های اندیشه‌ای، اجتماعی و حقوق بشری پدید می‌آیند، جان می‌گیرند و خود را بالا می‌آورند و دولت‌های جدید و جوامع متعددی می‌سازند. ایران استعداد این را داشت؛ بعد از انقلاب اسلامی، این چالش‌های ماندگار که تاریخی شدند، از طریق جنبش‌های اجتماعی تلاش کردند زخم‌های بر بدن ایران را ترمیم کنند، اما سرکوب شدند. این جنبش‌ها می‌توانستند خیلی کمک کنند که همبستگی اجتماعی که امری فرایندی و پنهان بود جان بگیرد و امروز به‌طور همه‌جانبه یاری‌مان کند.

جنگ و انقلاب، هردو از ناکامی در جنبش‌های اجتماعی ناشی می‌شوند

هم جنگ و هم انقلاب، هردو از ناکامی در جنبش‌های اجتماعی ناشی می‌شوند. تراکم جنبش‌های اجتماعی سبب پایان یافتن جنگ و انقلاب می‌شود. جوامعی که مستقرند، هر روز انقلاب نمی‌کنند، رژیمشـــان عوض نمی‌شـــود و هر روز نمی‌جنگند؛ اگر هم در جنگ‌های خارجی مداخله می‌کنند، برای منافع کشورشـــان است، نه آنکه داوطلبانه با همســـایه خود وارد جنگ شوند. حرفم این است که این همبستگی اجتماعی که امری فرایندی بود می‌توانســـت از طریق این منطق جامعه‌ای که همیشه می‌خواست برپا شود اما همیشـــه به ســـتیز و ستم واداشته شـــد، با توجه کردن و نقش دادن به جنبش‌های اجتماعـــی، جامعه را دچـــار جنگ و انقلاب نکند. جنگی را کـــه الان وجود دارد نتیجه ناکامی جنبش‌های اجتماعی ایران می‌دانم؛ اراده غرب برای ضدیت همیشه بوده، اما وقتی جنبش‌های اجتماعی ما به بیراهه می‌روند یا دچار فروپاشی می‌شوند، آن اراده فعال می‌شود و این کار را بر سر ما می‌آورد.

اگر جنبش‌های اجتماعی محقق می‌شدند، همبستگی اجتماعی به‌مثابه نهاد فرهنگی شکل می‌گرفت؛ آنگاه امکان معناها و معناهای متفاوت در جامعه، با تحقق جنبش‌های اجتماعی، قابل گفت‌وگو و قابل تعامل می‌شد. ما هرگز نمی‌توانیم همان‌طور که دنیا هم این کار را نکرد، تساوی جنسیتی را به سادگی با قانون‌نویسی محقق کنیم. مگر می‌گذارند؟ مگر نمایندگان مجلس می‌گذارند؟ مگر شورای نگهبان؟ مگر روحانیت؟ مگر خود جامعه زنان؟ زنانی که الان در مجلس هستند، بیشتر از مردان ضدزن هستند. راه این نیست که سراغ قانون برویم؛ این امر باید به امر فرهنگی تبدیل شود، آدم‌ها آن را درونی کنند و با آن بیامیزند؛ تبدیل به شعر و موسیقی و ادبیات و قصه و داستان و رمان شود تا نمایندگان مجلس ناخواسته به آن تن بدهند، بدون آنکه احساس کنند خلاف شرع می‌کنند.

اتفاقی که در ایران افتاده این است که ما قانون آورده‌ایم و فرهنگ را کنار گذاشته‌ایم

اتفاقی که در ایران افتاده این اســـت که ما قانون آورده‌ایم و فرهنگ را کنار گذاشـــته‌ایم؛ جدایـــی فرهنگ، جامعه و سیاســـت اتفاق افتاده؛ فرهنگ رفته به ســـمت ایدئولوژی و گزاره‌های ایدئولوژیک؛ و این شعرخوانی، داستان‌سرایی، رمان‌نویسی، روایت‌های تاریخی و قصه‌گویی‌ها همه تعطیل شده‌اند. البته این فقط اراده حاکمیت نبوده؛ در منطق روشنفکری ایرانی هم بوده اســـت. روشنفکری ایرانی به نظر من اصلاً ضد فرهنگ بوده که اگر جای دیگری لازم شد توضیح خواهم داد ـو همه دنبال همان مفهوم اول، یعنی دولت مقتدر، رفتیم. اما وقتی امر فرهنگی شد و همبستگی اجتماعی درونی شد و بلعیده شد، وحدت ملی از درونش بیرون می‌آید؛ رادیکالیسم دیگر بازیگر اصلی نیست، هست اما کنار است، غالب نیست و صدایش بلندتر از همه نیست.

پس اگر بخواهیم به راه‌حل‌ها بیندیشیم، امروز باید به جامعه‌مان برگردیم و آن را دعوت کنیم به ساحت جنبشی، به جنبش‌های اجتماعی اجازه ظهور بدهیم، فرهنگ و روایت‌های فرهنگی را بر ایران غالب کنیم. باید شروع کنیم به گفت‌وگوها، نه به معنای سیاسی راست و چپ، بلکه به معنایی که اصحاب اندیشه قضاوت و داوری کنند.

تاریخ با روایت متفکرانش باقی مانده اســـت. سیاستمداران و صاحبان قدرت و ثروت عمل کردند، اما آنچه ماندگار کرده و زخم و خشونت را گرفته، تفکر و اندیشه بوده است؛ فیلسوفان،متفکران،جامعه‌شناسان،راویان،شاعران،نویسندگان،فیلمنامه‌نویسان.فیلم‌های بزرگ را نگاه کنید؛ ایرانیان الان توجهشان به شرق، به ژاپن و کره میل پیدا کرده، به دلیل سینمای کره و چیزهای بســـیار دیگری که وجود دارد. در ایران هم ما از طریق حافظ و مولوی می‌مانیم.

باید این معنادهی شـــکل بگیرد که چه باید بشود و کی می‌توان جنبش اجتماعی را محقق کرد. ببینید، ما اگر زندگی را تعطیل کردیم، که کردیم و زندگی دنیوی چیز بدی بود و مطرود، و این دوگانه دنیا و آخرت و آخرت‌گرایی رادیکال که در ایران وجود داشته و زندگی را لعن و نفرین کرده، این حرکت‌های رادیکال را در ایران شکل داده است. باید اینجا مفهوم زندگی صورت‌بندی شود. معتقدم بزرگ‌ترین فیلسوفان جهان مدرن، فیلسوفان زندگی هستند، نه فیلسوفان جنگ و تنش و نابرابری.

وقتی این زندگی بیاید، دو عنصر ظهور می‌کند که جنبش را ممکن می‌ســـازد؛ یکی دولت مدنی و دیگری جامعه مدنی. دولت مدرن و جامعه مدنی که با هم تعامل کنند یک چیز می‌شوند؛ نه دوگانه‌ای که بگوییم جامعه در برابر دولت که این حرف بسیار نادرست و ناصواب است. جامعه که باشد، دولت ابزار کار جامعه می‌شود؛ آنگاه همبستگی اجتماعی و وحدت ملی اقتضائاتی از سازه سیاسی می‌طلبد و حکم می‌کند، نه آنکه ساختار سیاسی بر جامعه حکم براند. متأسفانه ما در این هفتاد-هشتادساله، متأثر از سنت سیاسی تاریخ دولت‌ها بوده‌ایم که جامعه را می‌سازند؛ دولت‌ها می‌خواستند جامعه را نجات دهند، رهبران و حاکمان می‌خواستند تعیین کنند، نه اینکه جامعه حکم کند دولت به چه سمتی برود.

همبستگی اجتماعی با تعبیر فرهنگی ممکن است نه لزوماً تعبیر سیاسی

اگر بخواهیم به همبستگی اجتماعی برسیم، باید آن را تعبیر فرهنگی کنیم، نه لزوماً تعبیر سیاسی. از درون آن باید سازه‌ای فرهنگی و معنایی از زندگی بیرون آید که الزامات تحول خودش را بسازد. در بدترین شرایط، جنبش‌های اجتماعی ظهور می‌کنند، به جامعه جان می‌دهند، نیروهای اجتماعی می‌آیند، جامعه مدنی تقویت می‌شـــود و دولت هم می‌رود دنبال کارش و ابزار می‌شـــود. اینجاســـت که دموکراسی حکم می‌کند چه نوع دولتی با چه محدودیتی باشد. این چیزی است که ما در ایران قانون اساسی را برای تشکیل نظام نوشـــتیم، نه برای سامان حیات اجتماعی‌مان. و در قانون اساسی اینجاست که رفراندوم موضوعیت پیدا می‌کند، به جای اینکه همچنان در این بن‌بست باقی بمانیم.

جامعه پای ایران ایستاده است

انسجام اجتماعی پویا نه انسجامی سخت



غلامرضا غفاری

جامعه‌شناس

انســـجام اجتماعی که امروز آن را بسیار می‌ستاییم و ضـــرورت و اهمیتش را به همگان گوشـــزد می‌کنیم، می‌تواند حالتی پارادوکسیکال داشته باشد؛ اگر با نظم اجتماعی سخت در تنش قرار بگیرد، طبیعتاً چیز دیگری از آن حاصل می‌شود. اگر از انسجام سخن می‌گوییم، باید بیشتر به سمت انسجام اجتماعی پویا نظر داشته باشیم، نه انسجامی سخت و از پیش تعریف‌شده. ما انسجام را اساساً در خدمت جامعه و در خدمت مدنیت می‌خواهیم؛ یعنی ســـاختن جامعه‌ای که دارای یکپارچگی باشد و پیکربندی حاکم بر آن بتواند مجموعه تفاوت‌ها را که موتور محرکه آن جامعه هستند در کنار هم نگه دارد. این اهمیت دارد و اگر از انسجام سخن می‌گوییم، باید بیشتر به سمت انسجام اجتماعی پویا نظر داشته باشیم، نه انسجامی سخت و از پیش تعریف‌شده که چه بسا از بیرون یا از بالا به جامعه تحمیل شود؛ چنان انسجامی مخاطرات خاص خود را دارد.

مبنای جامعه و مدنیت منوط به این است که از یک سو مردمی کنشگر و یکپارچه داشـــته باشـــیم که هم خود را عضو این پیکره بدانند و به آن تعلق داشته باشند، و هم کنشگر و کارگزار باشند؛ نه آنکه صرفاً تماشاگر باشند و به عنوان عضو جامعه‌ای تعریف شـــوند که مختصاتش جای دیگری تعریف می‌شود و کارگزاری از آن‌ها گرفته می‌شود. از قضا می‌بینیم که این کارگزاری و کنشگری فردی که عنصری بسیار مهم است حتی در نظام‌های آزاد هم که از آزادی در معنای وسیع آن سخن می‌رود، به گونه‌ای عاملیت جمعی خود را از دســـت می‌دهد. در نقطه مقابل هم وقتـــی نوعی جمع‌گرایی توده‌ای می‌بینید که فاقد ســـوژگی، خودبنیادی و آگاهی اســـت، استقلال فردی و تمایز در آن جامعه چندان مورد پذیرش نخواهد بود.

هر دو وضعیت یعنی کنشگری فاقد روح جمعی و اخلاق جمعی، و از آن سو جمعیتی فاقد آگاهی و سوژگی با یک نظم اجتماعی پویا بیگانه خواهند بود. چرا علی‌رغم گذشته بلند تاریخی و تمام فراز و فرودهایی که داشـــته‌ایم، این جامعه همچنان مانده و امروز با واقعیتی به نام ایران مواجه هستیم؟ ماندگاری و پایداری آن، علی‌رغم تمام افت‌وخیزها، نشانه ظرفیتی ارزشمند است؛ هرچند موانع بسیاری هم از بیرون و هم از درون بالندگی آن را سد کرده‌اند و فاصله‌ای با آنچه امروز آرزوی آن را داریم، یعنی نظم اجتماعی پویا مبتنی بر نوآوری، ابداع، ظرفیت‌سازی و نهادسازی، پدید آمده است.

انسجام اجتماعی در خلوت و عزلت حاصل نمی‌شود

نکته دیگری که در عرصه سیاســـت انســـجام اجتماعی بســـیار اهمیت دارد این است که انســـجام اجتماعی در خلوت و عزلت حاصل نمی‌شـــود؛ اساساً حاصل کنشگری در عرصه‌های سیاســـی و اجتماعی است. در این کنشگری، نکته‌ای وجود دارد؛ این جامعه بارها در دوره‌های مهم و مختلف تن نداده به نقد رهبران و سیاست‌هایشان، که این خود می‌توانست بسیار کمک‌کننده باشد. اما از طرف دیگر، وفاداری‌اش را به کلیتی به نام ایران حفظ کرده است؛ و از قضا همین را می‌بینیم که امروز با ایران مواجه هستیم و این ایران با تمام فراز و فرودهایش مانده اســـت، چون جامعه در جاهایی پدری و مادری کرده؛ در بزنگاه‌های تاریخی که متوجه شده گویا همه چیز را از دست می‌دهد، از خود گذشت نشان داده و پای ایران ایستاده است با تمام سختی‌ها، رنج‌ها و مرارت‌هایی که با آن‌ها مواجه بوده. این به نظرم ظرفیتی بسیار مهم است که اگر پاس داشته شود و بدان توجه شود، می‌تواند برای ایران بسیار سازنده باشد.

بدین خاطر است که علی‌رغم تمام مسائل و مشکلات، در بزنگاه‌ها این جامعه دوباره برمی‌گـــردد و این گفتمان را تکرار می‌کند که «ما مردم»؛ ســـوای از تمام اختلافات و رنج‌هایی که متحمل شده است. این نکته مهمی است، اما بهره‌گیری از این ظرفیت در سیاست‌های همبستگی و سیاست اجتماعی را اساساً خلأ می‌بینیم.

در این تردیدی نیســـت که وقتی از همبســـتگی و انسجام در سطحی بالاتر سخن می‌رود، نقطه شـــروع اساساً از قالب‌هایی به نسبت محدود است؛ قالب‌هایی که چه بسا بتوان از آن‌ها به عنوان قالب‌های خاص‌گرایانه یاد کرد. همین گروه‌ها و مجموعه‌ها حتی وقتی صحبت از جنبش‌ها می‌شود، که در بیانات جناب دکتر آزادارمکی هم مطرح بود، طبیعتاً جنبش‌هایی فراگیر نیستند، بلکه به عنوان حلقه‌های تعیین‌کننده و مهم عمل می‌کنند. اگر از منظر پویایی اجتماعی نگاه کنیم، همین که فراگیر نمی‌شـــوند و دنبال آن نیستند که تفاوت‌ها را از میان بردارند، خود می‌تواند فرصتی برای حرکت و پویایی و تحول جوامع باشد.

اما نکته اینجاســـت که اگر این همبستگی‌ها که از چارچوبی به نسبت محدود آغاز می‌شوند، خود را در همان قالب زندانی کنند، آسیب‌زا می‌شوند. ما در جامعه‌مان با چنین وضعیتی روبه‌رو هســـتیم. همبستگی محدود، که چه بسا قالبی مکانیکی داشته باشد، همبستگی‌ای که انعطاف و تحمل لازم را ندارد، مجالی برای گفت‌وگو، پل‌زدن و ساختن نو فراهم نمی‌کند. ســـاختن‌های نو، ابداع و ابتکار، همان چیزی است که به جوامع جان می‌دهد و میدان‌های گســـترده‌تری پیش رویشان می‌گذارد؛ همان چیزی که به عنوان همبستگی ارگانیک شناخته می‌شود.

این گذار را می‌بینیم که بسیار کُند صورت می‌گیرد و آن مجال برای درهم‌آمیختگی و شکل‌گیری یکپارچگی فراهم نمی‌شود. حتی آنجا که گاهی دست بالاتری اختیار می‌شود، به میزانی که از رفتن به سمت همانندی و وحدتی دفاع می‌کند که از دل کثرت بیرون نیامده، خود را محدود کرده، دیگران را لحاظ نکرده و تفاوت را به رسمیت نشناخته است. حتی در حوزه صیانت و مراقبت هم که وجهی انســـانی و مهم اســـت، می‌بینیم که این مراقبت بیشتر منحصر می‌شود به خود و نزدیکان و گروه‌های خودی. این مانعی است برای آنچه تحت عنوان انسجام اجتماعی پویا از آن یاد می‌شود؛ چون مانع می‌شود که انسجام فراتر از خانواده و محله شکل بگیرد. درست است که اینها پایه‌هایی هستند، اما ماندن در این پایه‌ها طبیعتاً زمینه را برای توسعه و شکل‌گیری مدنیت در گستره‌ای وسیع‌تر فراهم نمی‌کند.

بر این مبنا، کار فرهنگی و نهادسازی اینجاست که به عنوان یک ضرورت و الزام باید دیده شود. اگر این ایده پذیرفته شود که انسجام اجتماعی از مسیر سازگار شدن با تنوع‌ها، به رســـمیت شناختن تفاوت‌ها و مدارا حاصل می‌شود، آنگاه نباید این ایده غایب شود و دوباره به همان حذف‌کردن‌ها، به حاشـــیه‌راندن‌ها و طردکردن‌ها قوت بخشیده شود؛ یا پیروزی‌ها و دستاوردها به یک جمع و گروه خاص احاله داده شود. اینهاست که بازدارنده است و مانع از آن می‌شود که پل‌زدن بر این تفاوت‌ها، چه تفاوت‌های قومی، چه منطقه‌ای، چه مذهبی محقق شود. بر این مبنا، ما پیوندها و ارتباط‌ها را همچنان در حالت عمودی امکان‌پذیرتر می‌بینیم و در ته ذهنمان این است که این دولت و این حاکمیت است که باید به ما بگوید چگونه باشیم. این سلب اراده، سلب اختیار و سلب توان، مانعی کلیدی برای رسیدن به آن انسجام است.

اگر این کار به عنوان یک سیاســـت دنبال شود، طبیعتاً باید از طریق مجموعه‌ای از نهادهای اجتماعی رقم بخورد؛ اما کدام نهادهای اجتماعی؟ نهادهایی که فعال و پویا باشند؛ نه نهادهایی که دچار اینرسی و فرسایش شده‌اند. اگر سراغ آن‌ها هم برویم و بخواهیم آن‌ها را در همان پیکربندی سابق حفظ کنیم و اجازه ندهیم که پوست‌اندازی کنند و با تمام سیالیتی که امروز در جامعه وجود دارد همراه شوند، باز هم مانع ایجاد می‌کنیم.

با این نگاه، وقتی به سراغ ساختارهای انسجام می‌رویم، تأکید باید بر روی عناصر و پروژه‌هایی باشد که فراگیر هستند. وقتی به سیاست‌های انسجام نگاه می‌کنیم، در درجه اول بر زبان مشترک تأکید می‌شود؛ چون زبان مشترک این امکان را فراهم می‌کند که انســـان‌هایی که حتی ناهم‌تراز هستند در هم بیامیزند، کنار هم قرار بگیرند و از طریق میانجی زبان مشترک تعاملاتشان را رقم بزنند، همدیگر را بفهمند و خود را به هم معرفی کنند، معرفی‌ای که هم در داشـــته‌ها هست، هم در نداشـــته‌ها، هم در امیدها و هم در رنج‌ها. یا وقتی صحبت از سرود ملی، پرچم ملی و تیم ملی فوتبال می‌شود، نگه‌داشتن و حفظ این‌ها و سرمایه‌گذاری برای هرکدام از آن‌ها که به عنوان عناصر فراگیر هستند، تعیین‌کننده‌های مهمی هستند. اما توجه داشته باشیم که امروز، با توجه به سیالیت و سرعت تغییرات جوامع، عناصر و عوامل دیگری هم مطرح هستند.

انسجام اجتماعی امری است که ساخته می‌شود، موهبت طبیعی نیست

توجه داشته باشیم که انسجام اجتماعی، همان‌طور که در بیانات اساتید محترم هم بود، امری است که ساخته می‌شود؛ موهبت طبیعی نیست، موهبتی اکتسابی است که باید فراهم شـــود. به همین خاطر، پروژه‌های فراگیر از زبان مشـــترک و سرود ملی گرفته تا عناصری که در چارچوب پروژه‌های فراگیر تعریف می‌شوند بستر و کانون کلیدی برای انسجام‌هستند.

برای مثال، پروژه توسعه ملی؛ چرا توسعه ملی غایب است؟ چون وقتی توسعه دولتی باشد و دولت کارگزار اصلی آن، دیگر توسعه ملی نیست. درست است که برای کشور گفته می‌شود، اما آنگاه واقعاً برای کشور خواهد بود که کننده آن هم ملت باشد؛ تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز آن خود ملت باشد. این همان چیزی است که غایب است و جالب اینجاست که کسی که قرار است این توسعه برایش حتی خدمت هم ایجاد کند، عمق آن خدمت را درک نمی‌کند، سپاســـگزار آن نیست و آن را از دست خود نمی‌بیند. به همین خاطر شـــاید همان تعبیری که در کتاب «توســـعه و چپاول» ایوانس مطرح می‌شـــود صادق

وقتی از انسجام اجتماعی پویا سخن می‌گوییم، منوط به داشتن سیاست‌هایی است که در آن‌ها پذیرش اجتماعی بالا باشد و امکان تحرک اجتماعی و ائتلاف‌سازی وجود داشته باشد. وقتی اینها نباشند، نهادهایی که برای تحقق چنین ساز و کارهایی مؤثر هستند هم نقش خود را ایفا نخواهند کرد.

باشـــد که دولت‌ها قربانی توسعه‌ای می‌شوند که خودشان خالق و راهبر آن بودند؛ چون بدنه اجتماعی، یعنی ملت، خود را در آن نمی‌بیند. پس اگر پروژه‌ها فراگیر باشـــند، هم توسعه‌آفرین و هم انسجام‌ساز هستند. یا وقتی صحبت از اقتدار ملی به معنای واقعی آن و دفاع ملی می‌شود چیزی که جمع‌های متفاوت را یکپارچه می‌کند، این پروژه‌ها اگر به درستی تعریف شوند، همه را زیر چتر خود می‌آورند؛ همه هم خدمت‌گزار می‌شوند و هم بهره‌بردار، و هیچ گروهی خود را در حاشیه تلقی نمی‌کند.

یکی از مسائل و مشکلات اساسی ما در بحث انسجام اجتماعی، مسئله فرسایش نهادی در جامعه ایران است

یکی از مسائل و مشکلات اساسی ما در بحث انسجام اجتماعی، مسئله فرسایش نهادی در جامعه ایران است. حتی همین نهادهایی که داشتیم، تحت شرایط سختی که جامعه با آن‌ها مواجه شده، نوعی فرسودگی پیدا کرده‌اند؛ و از طرف دیگر، نسبت به این وضعیت آن حساسیت لازم هم دیده نمی‌شود.

وقتی از انسجام اجتماعی پویا سخن می‌گوییم، منوط به داشتن سیاست‌هایی است که در آن‌ها پذیرش اجتماعی بالا باشد و امکان تحرک اجتماعی و ائتلاف‌سازی وجود داشته باشد. وقتی اینها نباشند، نهادهایی که برای تحقق چنین ساز و کارهایی مؤثر هستند هم نقـــش خود را ایفا نخواهند کرد. برای مثال نهاد مجلس را در نظر بگیرید؛ وقتی برآمده از مشارکت فراگیر نیست، طبیعتاً اثرگذاری خود را نخواهد داشت و قانونی که در آنجا تصویب می‌شـــود چون جامعه در رفتار رای‌دهی‌ای که منجر به شکل‌گیری آن دوره از مجلس شده مشارکت نداشته اثرگذاری آن نهاد را هم نخواهیم داشت. البته فقط مجلس نیست؛ دانشگاه هم هست. وقتی دانشگاه بخواهد آن اثر انسجام‌بخش فراگیر خود را داشته باشد، باید در معنای واقعی کلمه نهاد باشد؛ اما وقتی دچار انحراف می‌شود و از رسالت کلیدی خود فاصله می‌گیرد، همین وضعیت برای مدرســـه و خانواده هم صادق اســـت. اینجاست که توجه به نهادها و حفظشان در شکل فراگیر و پویا می‌تواند تعیین‌کننده‌ای مهم باشد. این هم برمی‌گردد به سیاست‌هایی که در کشور، چه از ناحیه حکومت و چه از طریق تلاش‌هایی که در بدنه اجتماعی برای شکل‌دهی به نیروهای اجتماعی و تقویت حوزه عمومی صورت می‌گیرد، تعیین‌کننده هستند.

هوش و خرد تاریخی مردم

ساختارهای مناقشه‌آمیز مانع بزرگی برای همبستگی اجتماعی است



مقصود فراستخواه

جامعه‌شناس

ساختارهای ما مناقشه‌آمیز شده‌اند و مانع بزرگی برای همبستگی اجتماعی و یکپارچگی ملی به شمار می‌روند؛ بدین معنا که ســـاختارهای ما در وضعیت بالفعل خود نمی‌توانند کمک مؤثری به شـــکل‌گیری ملت ـ دولت بکنند. علت عمده این امر آن است که در این ساختارها، طی این چند دهه انواع اریب‌ها، سوگیری‌ها و چولگی‌ها به زیان بخش‌های مهمی از جامعه وجود داشته و این چولگی‌ها نهادینه شده‌اند.

تعلق میهنی و ایستادگی در برابر تجاوزهای وحشیانه باشکوه است اما با همبستگی اجتماعی ارگانیک فاصله دارد. به عبارت دیگر این ساختارها غالباً برای زندگی معمولی بخش‌های مهمی از جامعه مشکل‌ساز هستند و نمی‌توانند خدمات رضایت‌بخشی ارائه دهند، چه رسد به آنکه بتوانند همبستگی اجتماعی ارگانیک فراهم آورند. تعلق میهنی و ایستادگی در برابر تجاوزهای وحشیانه و متخاصمانه‌ای که توسط جریان‌های جهانی، به‌ویژه اسرائیل و آمریکا، بر کشور ما تحمیل شده، جای خود را دارد و باشکوه است؛ اما آن همبستگی اجتماعی ارگانیکی که از استادان عزیز آموخته‌ام، به گمانم با آنچه امروز داریم فاصله دارد.

همبستگی‌های مکانیکی، نمایش همبستگی و مصرف همبستگی، غیر از آن پایداری است که در همبستگی ارگانیک اجتماعی و توسعه ملت ـ دولت در این سرزمین می‌تواند تحقق یابد. مثال‌هایی عرض می‌کنم که بر اساس درک دانش‌آموزانه‌ام نشان دهد چگونه چولگی‌ها و اریب‌های ســـاختاری به زیان بخش‌های مهمی از جامعه وجود دارند؛ یعنی ساختار برای همه بخش‌های جامعه نیست و حداقل برای همه به‌یکسان خدمت‌رسانی نمی‌کند.

چولگی به زیان گروه‌هایی از نســـل‌های جدیدتر؛ سوگیری به ضرر برخی اقوام ایرانی که ســـاکنان دیرین این فلات بوده و همواره دلشان با این سرزمین بوده؛ به زیان برخی گروه‌های اقتصادی که له می‌شوند؛ به زیان طیف‌هایی از گروه‌های جنسیتی، دختران و زنان؛ به زیان گروه‌هایی با هویت‌ها و ســـبک‌های زندگی متفاوت؛ و به زیان گروه‌هایی از غیرمذهبی‌هایی که در ایران زندگی می‌کنند ـ نه آنکه مذهب و دین و نهاد دین را انکار کنند ـ اما به لحاظ روحیات، سبک زندگی و عقاید خود نمی‌توان آنان را مذهبی به معنای متشرع کلمه دانست و اینان گاه از این ساختارها نمی‌توانند خدمات لازم دریافت کنند.

برخی گروه‌های مذهبی متفاوت، دیگری‌های سیاسی که در دوره‌های مختلف طرد و حذف شده‌اند، و بخش قابل توجهی از علایق رسانه‌ای و ارتباطی شهروندان ایرانی نیز از این آســـیب‌ها بی‌نصیب نمانده‌اند. نمونه بارزش اینترنت است که در این دو ماه شاهد محدودیت و محرومیت بخش‌های بزرگی از جامعه از دسترسی به فضاهای مهم دیجیتال بودیم. اینها چولگی‌هایی هســـتند به زیان جامعه که در ساختارها و سیاست‌ها نهادینه شده‌اند. این فهرست و این شکواییه بسیار طولانی‌تر است و من تنها به این مثال بسنده کردم.

بنابراین نگرانی ما این است که اگر جامعه را با تسامح بسیار همچون ماشینی تصور کنیم که قرار است مسیری طولانی و پرپیچ‌وخم پیش روی این سرزمین عزیز را بپیماید، آن موتور ساختاری که باید این ماشین را به پیش براند، با آگاهی به نارسایی این تشبیه، نمی‌تواند به شکل رضایت‌بخشی در پیمودن این مسیر سخت یاری‌مان کند. از سوی دیگر، نمی‌توانیم موتور را باز کنیم، زمین بگذاریم، درستش کنیم و دوباره راه بیفتیم؛ چرا که طرف‌های مناقشه، معمولاً با نسخه‌های رادیکال خود، بر سر این موتور هجوم می‌آورند، یکی از این طرف می‌کشد و یکی از آن طرف، و ما نمی‌توانیم آن ساختار را برای طی این مسیر سخت بهبود بخشیم.

نمی‌توان عقاید را تقسیم کرد، باورها و ارزش‌های زندگی تقسیم‌پذیر نیستند و نمی‌توان آن‌ها را از بالا در میان مردم توزیع کرد. در تبیین الزامات ساختاری می‌خواهم این نکته را توضیح دهم که نباید این ساختارها را اراده‌گرایانه دید، چنان‌که گویی عده‌ای با بدنیتی آن را اینگونه ساخته‌اند؛ بلکه این ساختارها به لحاظ اجتماعی ساخته شده‌اند، یعنی یک برســـاخت اجتماعی هستند و باید علل آن را بررسی کنیم، نه آنکه اراده‌گرایانه آن را به کسانی نســـبت دهیم. در هر حال، در ساختارها نامتقارنی‌هایی مانند رانت، الیگارشی، امتیازات، سهمیه‌ها و انحصاراتی که نابرابری نسبت به بخش‌های مختلف جامعه ایجاد می‌کنند، وجود دارند. همین‌طور در ساختار انواع ناتقسیم‌پذیری‌ها وجود دارد؛ مثلاً اگر می‌توان کالابرگ توزیع کرد یا پول نفت را در کارت‌های سوخت تقسیم نمود، نمی‌توان عقاید را تقسیم کرد، باورها و ارزش‌های زندگی تقسیم‌پذیر نیستند و نمی‌توان آن‌ها را از بالا در میان مردم توزیع کرد.

موانع ساختاری، جامعه ما را به تزاحم منافع، تضاد منافع و تقاطعات بحرانی در ارزش‌ها و باورها کشـــانده اســـت و در نتیجه نقطه تعادل سیاسی در جامعه ما شکل نمی‌گیرد. اینکه مردم در مقابل هجوم و تجاوز، دلبستگی سرزمینی و تعلق میهنی مشترکی نشان می‌دهند نمی‌تواند آن نقطه تعادل سیاسی پایدار را به شکل نهادینه و ساختارمند برای زندگی در دوران پســـاجنگ و در سراســـر تاریخ معاصرمان فراهم آورد و در نتیجه مانع همبستگی و پایداری این سرزمین عزیز می‌شود.

ما فاقد نقطه تعادل بهینه منافع در ایران هستیم

ما فاقد نقطه تعادل بهینه منافع در ایران هستیم؛ بازی‌هایی که ساختار به صورت نهادینه ترتیب می‌دهد نمی‌توانند ما را به نقطه تعادل بهینه منافع برسانند؛ یعنی آنچه تعادل نامیده می‌شـــود، محقق نمی‌شود. مشکل بزرگ‌تر آن است که این وضعیت ساختاری سوژه‌های خاص خود را می‌سازد. این نکته بسیار مهم است و آن را عرض می‌کنم تا اساتید حاضر در

جلسه و سایر محققان نقد بفرمایند. تصور می‌کنم که این وضعیت ساختاری، علاوه بر آنکه خدمات کافی ارائه نمی‌دهد، توان تسهیل همبستگی ارگانیک را به شکل نهادینه ندارد. خودِ این وضعیت ساختاری که می‌ماند و مزمن می‌شود سوژه‌های خاص خود را می‌سازد که با نسخه‌های رادیکال آن به میدان می‌آیند و مسئله همبستگی را دشوارتر می‌کنند.

وقتی مناسبات حقوقی ما نادرست است، رفتار آن جامعه را به هم می‌ریزد و همبستگی اجتماعی میسر نمی‌شود.

راه‌حل نخســت، به نظر من، رویکرد حقوقی است. دونالد بلک، جامعه‌شناس حقوق، در کتابی با عنوان «رفتار حقوق» که خوشبختانه به ترجمه سینا باستانی در سال ۱۴۰۴ توسط نشر نو در ایران منتشر شده، شرح وافی و کاملی می‌دهد که حقوق رفتار دارد؛ وقتی مناسبات حقوقی ما نادرست است، رفتار آن جامعه را به هم می‌ریزد و همبستگی اجتماعی میسر نمی‌شود. اما اگر مناسبات حقوقی درست تعریف و سامان‌دهی شود و صورت‌بندی حقوقی درستی در جامعه وجود داشته باشد، آن مناسبات حقوقی عادلانه و اخلاقی می‌تواند به جامعه کمک کند تا در ســامان سیاسی، ساز و کارهایی راه‌اندازی کند که همبستگی، پایداری و ثبات تولید کند؛ یعنی همان وحدت ملی و انســجام اجتماعی مثل اختیارات و درجه آزادی برای شــهروندان، امکان مشارکت، حقوق مدنی، تعمیم حق انتخاب، حق تصمیم‌گیری و مشارکت حتی در مسائل دیپلماسی، جنگ و صلح، به گونه‌ای که تصمیم‌ها با عقلانیت جمعی پیش روند. به اعتقاد بلک، این حقوق می‌تواند رفتار داشته باشد و منشأ ساز و کارهایی برای رفع رضایت‌بخش منازعات، توزیع فرصت‌ها، جلب مشارکت و همدلی باشد و در نتیجه آن همبستگی ارگانیک را ایجاد کند.

امر سیاسی اساساً در جامعه ما بحرانی شده و سیاست‌ورزی روی زمین در ایران سخت است. متأسفانه، راه‌حل حقوقی در جامعه ما با نوعی انسداد روبه‌رو شده است. ما نمی‌توانیم با راه‌حل‌های حقوقی مســائلمان را رفع کنیم. برای مثال، رفراندوم یک راه‌حل حقوقی است که در قانون اساسی درج شده، اما این راه‌حل که می‌توانست از طریق یک ساز و کار حقوقی همبستگی را پیوسته غنا بخشد و آن را به سطح بلوغ خود برساند، متأسفانه ما را در نهایت به زمین سیاسی پرتاب می‌کند.

راه‌حل‌های سیاسی هم در جامعه ما بسیار دشوار شده‌اند. امر سیاسی اساساً بحرانی شده و سیاست‌ورزی روی زمین در ایران سخت است. از سوی دیگر، جغرافیای سیاسی ما نیز پرمخاطره شده است؛ وضعیت جنگی، ترامپی‌شدن سیاست، راست جدیدی که در دنیا ما را هدف قرار داده و تمامیت ارضی کشور را هم تهدید می‌کند، مناقشات منطقه‌ای و بین‌المللی، همه موانعی بر ســر راه‌حل‌های سیاســی هستند. علاوه بر این، بخشی از اپوزیســیون ما هم رفتارهای سیاسی غیرمسئولانه از خود نشان داده است. اینها سبب می‌شود که راه‌حل‌های سیاسی خود تبدیل به مسئله و نه حل بحران شوند.

نگرانم از بددولتی به بی‌دولتی پرتاب شویم

خطری که من واقعاً به عنوان یک دانش‌آموز و یک ایرانی نگران آن هســتم، به‌ویژه بعد از جنگ‌های اخیر، این است که از بددولتی به بی‌دولتی پرتاب شویم. این خود مصیبتی عظیم است؛ اگر از یک سو دولت موجود برایمان مشکل‌ساز است، پرتاب شدن به بی‌دولتی بدتر هم هست. در بستری حساس و شکننده از مناقشات مذهبی و بحران‌های اقلیمی، جامعه ما شــاید نتواند از ســطح بلوغ فرهنگی و اجتماعی خود در حل اختلافات، رفع مناقشات، ائتلاف‌ها و اجتماعات نخبگانی به خوبی بهره گیرد. حتی جنبش‌های اجتماعی ممکن اســت به وضعیت توده‌وار ســوق یابند و نتوانیم آن‌ها را به نحو عقلانی مدیریت کنیم. زمینه سیاســت آنقدر سخت است که ممکن است از تقلاهای سیاسی‌مان نتایج ناخواسته بگیریم. در یک وضعیت تعلیق‌گونه که ذهن و روح ما را مدام می‌کوبد و نوعی وضعیت تروماتیک ایجاد می‌کند، این جنگ تحمیل‌شــده سبب شده که بخش‌هایی از جامعه بخواهند از سرزمینشان دفاع کنند، اما نمی‌توان همیشه این وضعیت را مبنا قرار داد و از همبستگی اجتماعی پایدار و ارگانیک سخن گفت.

باید پایمان را بر امر اجتماعی بگذاریم و از وضعیت‌های آستانه‌ای پیش برویم، بدون آنکه امر سیاسی را نادیده بگیریم. در چنین وضعیتی، آخرین تکیه‌گاه ما امر اجتماعی است. یعنی باید پایمان را بر امر اجتماعی بگذاریم و از وضعیت‌های آستانه‌ای پیش برویم، بدون آنکه امر سیاسی را نادیده بگیریم. باید وضعیت لیمینالِ خود را درک کنیم؛ وضعیت آستانه‌ای مقتضیات خاص خود را دارد و همین‌طور نوعی نوعمل‌گرایی برای شرایط امروز ما را می‌طلبد. در این راه، شفقت، گذشت و سیاست دوستی ضروری است. آنکه می‌گوید: گفت مســتی، زان سبب افتان و خیزان می‌روی - گفت جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست.

واقعاً راه سخت است، اما راه رفتن ما هم مشکلات خود را دارد. اگر کسی جزماندیشی نشان ندهد و یک قدم به میانه بیاید، می‌تواند در این وضعیت آستانه‌ای، دیگری را، هر دیگری‌ای را، با دیدگاه‌های متفاوت، از گروه‌های اجتماعی متفاوت، با تحلیل‌ها و جریان‌های سیاسی متفاوت، ببیند و با او گفت‌وگو کند. فهم منطقه خاکستری، خود را مالک حقیقت ندانستن، شفقت نسبت به دیگران و گذشت، از راه‌حل‌هایی هستند که می‌توانیم در زمین اجتماعی ایران، مسیر امروزمان را در جهت پایداری و همبستگی دنبال کنیم.

منظورم از وضعیت آســتانه‌ای را در جای دیگری در بحث کنشگران مرزی توضیح داده‌ام. اما لازم اســت تصریح کنم که مقصودم این نیست که سیاست‌ورزی را در پرانتز بگذاریم؛ اصلاً این امکان ندارد. باید تمایز قائل شــویم میان جریان‌هایی که برای ایران ارزش‌آفرین هســتند و زنجیره ارزش‌های اجتماعی ایجــاد می‌کنند، و جریان‌هایی که مخرب‌اند. با این درک باید در وضعیت آستانه‌ای حرکت کنیم؛ چون اگر وارد مشاجرات بزرگ سیاســی شویم شاید در وضعیت کنونی نتوانیم آن را مدیریت کنیم. باید ضمن درنگ سیاسی، موضع‌گیری سیاسی و قضاوت اخلاقی درباره جریان‌ها و عملکردشان، بر نوعمل‌گرایی و وضعیت آستانه‌ای متمرکز شویم، به امر اجتماعی بیشتر توجه کنیم و میان جریان‌های مفید و مخرب برای آینده ایران تمایز بگذاریم.

باید از مناقشــات تند سیاسی بکاهیم و با صبوری و گذشت پیش برویم، بدون آنکه عمل شناسایی را متوقف کنیم. این فهم سیاسی و داوری سیاسی را تعطیل نکنیم، اما با میانه‌روی، گفت‌وگو، بدون خشونت و با هدف متقاعدسازی و اقناع جمعی پیش برویم. این چیزی است که وحدت ملی و انسجام اجتماعی را می‌تواند ایجاد کند و از این طریق می‌توانیم به تدریج و با صبوری ساختارهایمان را بهبود بخشیم.

بارها از جامعه‌شناســان بزرگ خوانده‌ام که حتی اصحاب علوم اجتماعی بزرگ جهان، پس از نظریه‌پردازی‌ها و تبیین‌های اجتماعی، نهایتاً در بحث‌هایشــان سهمی از اخلاق و فضیلت اصیل انسانی داشــته‌اند. بر همین اساس عرض می‌کنم که باید از مناقشات تند سیاســی بکاهیم و با صبوری و گذشت پیش برویم، بدون آنکه عمل شناسایی را متوقف کنیم. نمی‌توانیم با چشم بستن بر اجحاف‌ها و حقوق سلب‌شده گروه‌های اجتماعی به پیش برویم. آن عمل به رسمیت شــناختن یعنی ما نمی‌توانیم حق دادخواهی مردم را نادیده بگیریم و در عین حال مدعی انسجام اجتماعی و وحدت ملی باشیم. درست است که گفتم باز کردن موتور ساختار برای ما بسیار سخت است، اما می‌توانیم طردشدگان را به رسمیت بشناسیم تا این مسیر تاریخی را بپیماییم، این سرزمین را حفظ کنیم و همبستگی اجتماعی تولید کنیم. نمی‌توانیم با چشم بستن بر اجحاف‌ها و حقوق سلب‌شده گروه‌های اجتماعی که مثال‌هایشان را در ابتدای عرایضم آوردم به پیش برویم. باید این حقوق را به رسمیت بشناسیم و در عین حال رقبا و مخالفان خود را هم به رسمیت بشناسیم. این همان وضعیت آســتانه‌ای است که در منطقه خاکســتری بتوانیم دیدار و گفت‌وگو کنیم و با یک درک اخلاقی از مسئله، انسجام اجتماعی و الزامات ساختاری آن را دنبال کنیم.

ایران یک طرح ناتمام است، نه یک پروژه شکست‌خورده

ایران یک طرح ناتمام است، نه یک پروژه شکست‌خورده. اینکه در این دو جنگ پشت سر هم با فاصله‌ای کم، مردم گذشت، ایستادگی، وحدت و همراهی نشان دادند، نشان‌دهنده همان هوش تاریخی و خرد تاریخی در ایران است. مردم سازگاری را آموخته‌اند و با دانشی ضمنی و درونی‌شده که از هزاران سال زیستن در این سرزمین حاصل شده، فهمیده‌اند که باید سازگاری خلاق داشته باشند و ضمن نقد، اصلاح و تغییر، موقعیت خود را بهتر درک کنند. مخصوصاً آن ویژگی‌های اخلاقی که در فرهنگ ما و در آسمان پرستاره ما هســت، کمک کرده که بتوانیم در چنین وضعیت‌های مهیب و پرمخاطره‌ای این طرح ناتمام ایرانی را دنبال کنیم.

آکادمی

مقالاتی درباره حال و آینده اقتصاد ایران



امنیت غذایی زیر سایه حکمرانی

سیاست‌گذاری بخش کشاورزی و غذا چه زمانی اصلاح می‌شود؟

دلال‌ها به بهشت می‌روند

نگاهی تاریخی به واژه دلال و نقش دلال‌ها در اقتصاد هزینه مبادله



رضا عبادزاده
صادرکننده نمونه کشور

شاید یکی از بدفهمیده‌شده‌ترین بازیگران عرصه تجارت دلال یا واسطه باشد. آیا آن‌ها برای نظام‌های بازار مفید هستند یا انگل‌های سودجویی بیش نیستند؟ از دیرباز، «دلال» واژه‌ای خالی از بار منفی نبوده است. جسارتاً در بسیاری موارد، آن‌ها را مترادف با کارچاق‌کن و فرصت‌طلب به حساب آورده‌اند: سفته‌بازانی که «چیزی تولید نمی‌کنند»، ارزان می‌خرند، گران می‌فروشند و از تفاوت قیمت، «سودی بی‌زحمت» به جیب می‌زنند و تنها وظیفه‌ای که در یک معامله دارند این است که قیمت را بالا ببرند!

مرحوم دهخدا در تعریف «دلال‌بازی» می‌گوید: «به شیوه دلالان، از راه مبالغه و دروغ و زبان‌بازی، کار را بزرگ جلوه دادن یا برعکس». حقیقت اما، ظریف‌تر از اینهاست و درک نحوه عملکرد آنها در بازار، دقت و اهتمام بیشتری را می‌طلبد. تجربه‌های تاریخی، نظریه‌های علمی و حتی شهود روزمره، نشان می‌دهند که دلالان ـ اگر عملکردی شفاف، رقابتی و منصفانه داشته باشند ـ نه‌تنها زیان‌بار نیستند، بلکه در بسیاری مواقع ستون فقرات نظام بازار و تسهیل‌کننده اصلی مبادلات‌اند. از زمانی که اولین مبادلات به‌منظور بهبود زندگی انسان‌های اولیه آغاز شد، دلال‌ها همیشه و همه‌جا حضور داشته‌اند. کالا را از سرزمین‌هایی دور تهیه می‌کردند، مخاطرات سفر را به جان می‌خریدند و به مکانی می‌آوردند که مردم خواهان آن بودند. آن‌گاه، بی‌آنکه تغییر خاصی در کالا ایجاد کنند، آن را می‌فروختند. طبعاً به قیمتی گران‌تر از آنکه خریده‌اند. بهایی که سود و هزینه ریسک‌هایی را که به جان می‌خریدند پوشش دهد. از رهروان جاده ابریشم گرفته تا Amazon و eBay، Uber و نسخه‌های وطنیِ آنها، فارغ از میزان پیچیدگیِ عملکردشان، همگی واسطه‌اند و همیشه بخشی جدانشدنی از تجارت بوده‌اند.

بدون دلال‌ها، اصولاً بازارها شکل نمی‌گرفت!

دلال‌ها عامل میلیون‌ها معامله و اقدام بسیار تخصصی و سودآور بوده‌اند که بدون آنها، تجارت، به شکلی که امروز وجود دارد، نمی‌بود. اهل فن باید بنشینند و از این واژه «گندزدایی» کنند. تبیین کنند که واسطه‌ها، چگونه تعداد معاملات و تبادلات را افزایش می‌دهند و بر رفاه جامعه می‌افزایند. باید مثل یک نقاش، «قطار تجارت» را آنگاه که بدون واسطه‌ها سوت‌زنان، به سفر می‌رود، ترسیم کنند تا به قول سهراب ببینیم که «چه خالی می‌رفت...».

برگرفته از فرمایش مایکل مونگر[1]: «در عالم داد و ستد، اگر کارآفرینان را معمار و طراح فرض کنیم، واسطه‌ها، "مهندسان تبادل"، هستند! و اذعان کنیم که هرچند "مهندسان ناخوش‌نامی" به حساب آمده‌اند، همواره پیش‌شرط شکل‌گیری بازار هستند.»

حتی در شـرایطی که دولت، پول یا بازار رسـمی وجود ندارد، واسطه‌ها به‌صورت خودجوش شـکل می‌گیرند. مثال بارز این مدعا، تحقیق معروف رادفورد[2] درباره یک اردوگاه اسیران جنگی اسـت. مقاله‌ای که در سال ۱۹۴۵ با عنوان «سـازمان اقتصادی یک اردوگاه اسیران جنگی» در نشریه اکونومیکا منتشر می‌شود و گمانم بسیاری از دانش‌آموختگان اقتصاد آن را مطالعه کرده‌اند. او می‌گوید: ...پس از مدت کوتاهی که در اسارت گذرانده شد، بسیاری از زندانیان دریافتند که تجربیات اقتصادی جدیدی در پیش دارند. خیلی زود فهمیدند که با توجه به محدودیت‌های کمّی و کیفیِ تدارکات؛ بخشش، دلسوزی و احسان، بُرد کمی دارد. در آن شرایط، توقعی هم از همگان نیست که «اخلاق‌مدار» باشند. در آن زندان، «بخشش، ایثار و حسن‌نیت» به‌تدریج جای خود را به «مبادله» داد. روشی پایدارتر، فراگیرتر و حتی شاید عادلانه‌تر از اخلاق، برای به حداکثر رساندن رضایت فردی

در یک محیط بسـته، بدون پول رایج، بدون دولت، بدون بازارهای خارجی، و با منابعی بسیار محدود، زندانیان شاهد چگونگی شکل‌گیری یک ساختار اقتصادی تقریباً کامل، مبتنی بر مبادله، قیمت‌گذاری، پول، واسطه‌گری، و حتی تورم بودند!

اسرا که احتمالاً اکثرشان سواد آکادمیک اقتصادی نداشتند، شروع به درک اصول زیربنایی این علم کردند. عرضه و تقاضا، ارزش نسـبی کالاها، و نقش پول به‌عنوان واسطه مبادله. دریافتند که ممکن است آنچه در بازار به دست می‌آورند، به مراتب از آنچه در ابتدا در اختیار داشتند مفیدتر باشد، و این خود انگیزه‌ای برای مبادله شد.

قصه از این قرار بود که در اردوگاه، هر اسـیر به‌طور منظم بسـته‌هایی از صلیب سرخ دریافت می‌کرد. این توزیع تقریباً یکنواخت باعث شـد که همه اسرا در شروع، دارایی‌های نسبتاً مشابهی داشته باشند. هر بسته شامل اقلامی مانند شیرخشک، مربا، کلوچه، شکلات، شکر و از همه مهم‌تر، سیگار بود. ترجیحات زندانیان نسبت به این اقلام متفاوت بود. برخی شکلات را بر گوشت ترجیح می‌دادند، بعضی، سیگار را بر همه‌چیز.

برخورداریِ همه یکسان، اما سلیقه‌هایشان متفاوت بود. به همین سبب، خیلی زود مبادله بین افراد آغاز شد. در ابتدا، مبادلات مستقیم بود: یک قوطی شیر در برابر دو قوطی مربا. اما به‌تدریج متوجه شدند که می‌توانند کالایی را دریافت کنند، حتی اگر خود به آن نیازی نداشتند، تا در مبادله با دیگری از آن سود ببرند.

در چنین محیطی، یک واحد پولی پدیدار شـد: «سیگار»! کالایی نسبتاً پایدار، قابل تقسیم و مورد قبول همگان، که بهترین گزینه برای ایفای نقش پول به شمار می‌آمد. به‌زودی، نه‌تنها مبادله کالا به کالا جای خود را به قیمت‌گذاری با سیگار داد، بلکه قیمت‌ها بر مبنای عرضه و تقاضا شروع به نوسان کردند. سیگار:

- قابل تقسیم بود (مثلاً می‌شد یک قوطی گوشت را با ۵ سیگار قیمت‌گذاری کرد).
- به‌طور گسترده قابل قبول بود، چون تقریباً همه از آن استفاده می‌کردند.
- نسبتاً بادوام و قابل حمل بود.

خیلی زود، سیگار نه‌تنها به‌عنوان وسیله‌ای برای مصرف، بلکه به‌عنوان «پول» در بازار داخل اردوگاه پذیرفته شد. فارغ از اینکه خریدار یا فروشنده سیگار مصرف می‌کند یا خیر، قیمت کالاها با سیگار سنجیده می‌شد.

با پیچیده‌تر شدن بازار درون اردوگاه، مبادلات تهاتریِ مستقیم، دیگر همیشه ممکن یا کارآمد نبود. بسیاری از زندانیان تمایل نداشتند که شخصاً درگیر چانه‌زنی یا جست‌وجوی طرف مبادله شوند. در این میان، برخی افراد با ایفای نقشی خاص، شروع به واسطه‌گری کردند.

این واسطه‌ها که اُسرا به آن‌ها «دلال» یا «تاجر» می‌گفتند، کالاهایی را از یک نفر می‌خریدند و به دیگری می‌فروختند. این افراد، بر پایه آگاهی از سلیقه‌ها، نیازها و قیمت‌ها در بخش‌های مختلف اردوگاه، کالاها را با هدف سودآوری، جابه‌جا می‌کردند.

یکی از شناخته‌شده‌ترین چهره‌ها در این زمینه، یک کشیش[3] بود. کشیشی که شاید به واسطه شغلش، بین اردوگاه‌ها حق رفت و آمد داشت و با چشمی تیزبین به شکار موقعیت‌ها می‌رفت. او با دقت در فرصت‌های مبادله، و با پیدا کردن افرادی که حاضر بودند برای کالایی، بیش از قیمت رایج بپردازند، میان افراد، واسطه‌گری می‌کرد و در هر مرحله، مقداری سود به‌دست می‌آورد؛ طبعاً بدون این‌که چیزی تولید کند یا تغییری در کالاها ایجاد کند.

نکته مهم اینجاست؛ هیچ فریب یا اجباری در کار نبود. همه مبادلات داوطلبانه بودند. قیمت کالاها روشـن و اسـتاندارد بود. هر دو طرف معامله از مبادله رضایت داشتند و هربار، طرفین در وضعیت بهتری قرار می‌گرفتند. کشیش کسی را پیدا می‌کرد که حاضر است برای یک قوطی گوشت شش نخ سیگار بدهد، و دیگری را که حاضر است همان قوطی را به سه نخ سیگار بفروشد. اگر آن دو می‌توانستند یکدیگر را بیابند، این اقلام را مبادله می‌کردند. اما آن‌ها نه به اطلاعات یکدیگر دسترسی داشتند، و نه زمان لازم را در اختیار داشتند.

واسطه‌ها، از فقدان اطلاعات، عدم دسترسی و محدودیت‌های زمانی به‌درستی استفاده کرده و با

مقاله‌ای که در سال ۱۹۴۵ با عنوان «سازمان اقتصادی یک اردوگاه اسیران جنگی» در نشریه اکونومیکا منتشر شد: ...پس از مدت کوتاهی که در اسارت گذرانده شد، بسیاری از زندانیان دریافتند که تجربیات اقتصادی جدیدی در پیش دارند. خیلی زود فهمیدند که با توجه به محدودیت‌های کمّی وکیفی تدارکات؛ بخشش، دلسوزی و احسان، نُرد کمی دارد. در آن شرایط، توقعی هم از همگان نیست که «اخلاق‌مدار» باشند.

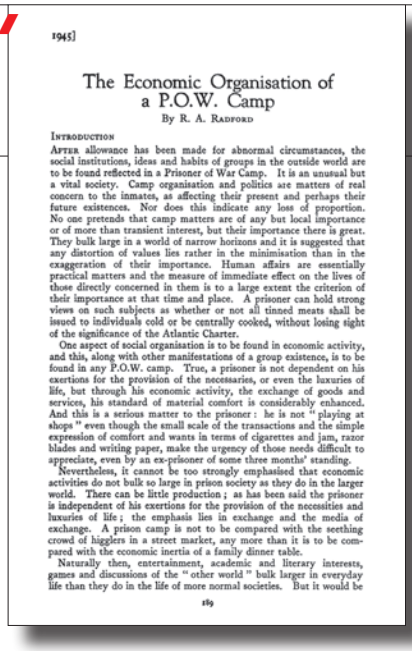

1945]

The Economic Organisation of a P.O.W. Camp

By R. A. Radford

Introduction

After allowance has been made for abnormal circumstances, the social institutions, ideas and habits of groups in the outside world are to be found reflected in a Prisoner of War Camp. It is an unusual but a vital society. Camp organisation and politics are matters of real concern to the inmates, as affecting their present and perhaps their future existences. Nor does this indicate any loss of proportion. No one pretends that camp matters are of any but local importance or of more than transient interest, but their importance there is great. They bulk large in a world of narrow horizons and it is suggested that any distortion of values lies rather in the minimisation than in the exaggeration of their importance. Human affairs are essentially practical matters and the measure of immediate effect on the lives of those directly concerned in them is to a large extent the criterion of their importance at that time and place. A prisoner can hold strong views on such subjects as whether or not all tinned meats shall be issued to individuals cold or be centrally cooked, without losing sight of the significance of the Atlantic Charter.

One aspect of social organisation is to be found in economic activity, and this, along with other manifestations of a group existence, is to be found in any P.O.W. camp. True, a prisoner is not dependent on his exertions for the provision of the necessaries, or even the luxuries of life, but through his economic activity, the exchange of goods and services, his standard of material comfort is considerably enhanced. And this is a serious matter to the prisoner: he is not "playing at shops" even though the small scale of the transactions and the simple expression of comfort and wants in terms of cigarettes and jam, razor blades and writing paper, make the urgency of those needs difficult to appreciate, even by an ex-prisoner of some three months' standing.

Nevertheless, it cannot be too strongly emphasised that economic activities do not bulk so large in prison society as they do in the larger world. There can be little production; as has been said the prisoner is independent of his exertions for the provision of the necessities and luxuries of life; the emphasis lies in exchange and the media of exchange. A prison camp is not to be compared with the seething crowd of higglers in a street market, any more than it is to be compared with the economic inertia of a family dinner table.

Naturally then, entertainment, academic and literary interests, games and discussions of the "other world" bulk larger in everyday life than they do in the life of more normal societies. But it would be

189

بهره‌گیری از «دانش بازار» و «شبکه ارتباطی» خود این خلأها را پر می‌کنند و مبادله را سامان می‌دهند.

دلالان، خریدار و فروشنده را شناسایی کرده، مبادله بین آنها را تسهیل می‌کنند و در ازای این عمل ارزشمند، دستمزد می‌گیرند. این کار، یک «خدمت تخصصی» تلقی می‌شود، چون بدون دخالت دلال‌ها، ممکن بود خریدار و فروشنده هرگز یکدیگر را نیابند، و این مبادله‌ها ممکن بود هرگز اتفاق نیفتند.

هرچند از جنبه نظری، مطلوب ما این است که تمام مبادلات با کم‌ترین هزینه برای طرفین انجام شود، اما واقعیت، همواره این‌گونه نیست و این کمال‌طلبی حتی ممکن است به آنجا ختم شود که اصلاً مبادله‌ای رخ ندهد. از آنجا که همه مبادلاتی که کشیش انجام داد طرفین را راضی‌تر می‌کرد، باید کشیش آن اردوگاه (و به‌طور کلی دلال‌ها) را قهرمان ببینیم، نه انگل.

شاید به نظر برسد که کشیش دوره‌گرد فقط از ارزش دیگران سود برده است. اما او در هر مرحله از فرآیند، «خلق ارزش» کرده است. هر نفر حداقل یک نخ سیگار سود برده و کشیش نیز بابت پیدا کردن فرصت مبادله، یک نخ سیگار به جیب زده است. این فرآیند همان آربیتراژ است: بهره‌برداری از تفاوت قیمت‌ها در بازارهای مختلف، که در نهایت قیمت‌ها را به تعادل می‌رساند، کارایی بازار را بهبود می‌دهد و درحالی‌که تعداد مبادله‌ها را افزایش می‌دهد، هزینه مبادله را کاهش می‌دهد.

رونالد کوز، اقتصاددان برنده نوبل، در مقاله‌ای با عنوان «ماهیت بنگاه» (۱۹۳۷)[4] شرح داده است که هر مبادله هزینه‌هایی دارد: یافتن طرف مناسب، چانه‌زنی، اجرا و پایبندی به توافق. دلال‌ها با تخصص و اطلاعات، این هزینه‌ها را به حداقل می‌رسانند.

به اردوگاه بازگردیم. در آنجا کشیشی که قوطی گوشت را از یکی به قیمت ۳ سیگار می‌خرید و به دیگری به ۶ سیگار می‌فروخت، در واقع:

- فروشنده را از کالای ناخواسته رها کرد،
- خریدار را به کالای مطلوب رساند،
- بازار را روان‌تر کرد،
- و بدون فریب یا اجبار، سودی مشروع کسب کرد.

با افزایش پیچیدگی در مبادلات و حضور واسطه‌ها، به‌تدریج قیمت‌های رایج (یا به‌اصطلاح «قیمت مرجع بازار») شکل گرفتند. این قیمت‌ها حاصل تجربه، دادوستدهای مکرر، و توافق ضمنی میان زندانیان بودند. قدری از موضوع دور می‌شویم، اما جالب است بگوییم که در مقطعی، فرماندهی اردوگاه تصمیم گرفت که اقتصاد اردوگاه را تحت کنترل درآورد. این تصمیم به‌دلایل مختلف اتخاذ شد:

- جلوگیری از احتکار یا احتیاط‌های اخلاقی.
- حفظ عدالت و نظم عمومی.
- جلوگیری از اختلافات و درگیری میان زندانیان.

فرماندهان با ایجاد مراکز توزیع یا بازارهای رسمی سعی کردند مبادلات را هدایت کنند. گاهی محدودیت‌هایی بر قیمت‌گذاری اعمال می‌شد و گاهی برای تعداد اقلام قابل مبادله، سقف‌هایی تعیین می‌شد.

اما این مداخلات معمولاً نتیجه‌بخش نبود، چون:

- بازار آزاد درون اردوگاه انعطاف‌پذیرتر، سریع‌تر و دقیق‌تر عمل می‌کرد.
- زندانیان با روش‌های گوناگون، تجارت آزاد خود را ادامه می‌دادند (گاه پنهانی، گاه از طریق واسطه‌ها).
- «قیمت رسمی» همواره از «قیمت واقعی بازار» فاصله داشت.

نتیجه این مداخلات، شکل گرفتن بازار سیاه بود؛ دقیقاً مانند اقتصادهای واقعی که دچار کنترل بیش‌ازحد دولتی می‌شوند.

نکات دیگری هم در این مقاله هست که به بحث ما ارتباط چندانی ندارد، ولی ذکر آن در شرایط کنونی خالی از لطف نیست. رادفورد می‌گوید اقتصاد اردوگاه صرفاً بر پایه «کالا» و «مبادله» نبود، به بحث «تأثیر احساسات، ذهنیت جمعی، و انتظارات آینده از بازار» هم مرتبط بود. «شرایط روانی اسرا» و «فشارهای محیطی» روی ترجیحات زندانیان و بنابراین بر کل بازار تأثیر می‌گذاشت. برای مثال:

- در شرایط اضطراب یا حمله هوایی، تقاضا برای شکلات یا سیگار ناگهان افزایش می‌یافت.
- ورود بسته‌های صلیب سرخ به اردوگاه، باعث نوسانات شدید در قیمت‌ها می‌شد.
- احساس ناامیدی یا امیدواری عمومی، سلیقه‌ها را تغییر می‌داد و بازار را تحت تأثیر قرار می‌داد.

«اقتصاد در اردوگاه‌های اسرا تقریباً به‌صورت طبیعی، به سمت الگوهای بازار آزاد حرکت کرد. اقتصادی با تمام مؤلفه‌هایی که در واقعیت نیز قابل رویت است.»

لذا، حتی در شرایط بسیار محدود، بسته و غیرعادی، انسان‌ها به‌صورت غریزی و منطقی وارد مبادله می‌شوند. از طریق آزمون و خطا، روش‌هایی برای ارزش‌گذاری، قیمت‌گذاری، واسطه‌گری و حتی مدیریت منابع پیدا می‌کنند. او همچنین خاطرنشان می‌کند که:

- نابرابری در مهارت‌های داد و ستد، زمان‌بندی و دسترسی به اطلاعات باعث شکل‌گیری سود و زیان می‌شود.
- میانجی‌گری و دلالی، برخلاف بدنامی‌شان، نقش مؤثری در روان‌سازی بازار دارند.
- تلاش برای سرکوب بازار (از طریق کنترل قیمت یا دخالت‌های رسمی) اغلب منجر به ایجاد بازار سیاه می‌شود، نه عدالت.

یکی دیگر از نقش‌های کلیدی واسطه‌ها، انتقال سیگنال‌های بازار است. آن‌ها با رصد رفتار مصرف‌کنندگان، اطلاعاتی از تقاضا، سلیقه‌ها، و روندها را به تولیدکنندگان (یا مالکان کالا) منتقل می‌کنند.

اگر قرار باشد بنگاه‌ها بر اساس «آنچه دوست دارند تولید کنند» فعالیت کنند، در بلندمدت شکست می‌خورند. تجربه تاریخی این واقعیت را اثبات کرده است. مثال معروف آن، دو شرکت خودروسازی فورد و تویوتاست که اولی به‌دلیل بی‌توجهی به تنوع سلیقه‌ها و نیاز مشتریان، بازار را به دومی واگذار کرد. واسطه‌های مدرن امروزی، مانند پلتفرم‌های دیجیتال، با تحلیل داده‌ها، به تولیدکنندگان کمک می‌کنند که مطابق نیاز بازار عمل کنند، نه برعکس. آنها پل میان بازار و تولیدند. به‌خصوص در صادرات که به سبب تنوع جغرافیایی، با سلایق متنوع‌تری مواجه هستیم، پرداختن به بحث بازارگرایی (در مقابل تولیدگرایی) و نقش مهم واسطه‌ها در آن، بسیار حائز اهمیت است. برای اینکه مخالفین حرف‌های بالا یقه مرا نگیرند، این را هم بگویم که تنها زمانی کار دلالان پسندیده نیست که بر «اطلاعات محرمانه» دسترسی انحصاری داشته باشند: باز هم به نقل از آقای مایکل مونگر لطیفه‌ای را در همین خصوص ذکر کنم و بحث را پایان دهم: یک سارق بانک در جنوب تگزاس به نام آقای خوزه، بانکی را زد و فرار کرد. کلانتر و افرادش پس از تعقیب، او را دستگیر کردند. خوزه انگلیسی نمی‌دانست. کلانتر و دارودسته‌اش که اسپانیایی نمی‌فهمیدند، به کمک یک مترجم، بازجویی را آغاز کردند.

کلانتر گفت: «پول را کجا پنهان کردی؟» مترجم هم ترجمه کرد. خوزه پاسخ داد: «به آن‌ها بگو: بی‌خیال...» مترجم به کلانتر گفت: «حاضر نیست چیزی بگوید.» کلانتر اسلحه‌اش را آماده کرد و گفت: «اگر نگویی، تو را خواهم کشت.» مترجم گفت: «می‌گویند اگر نگویی، کشته می‌شوی.» خوزه جا زد و دست آخر، محلِ پول‌ها را لو داد. مترجم اما به کلانتر گفت: «می‌گوید از مرگ نمی‌ترسد...»

اگر دلالان به اطلاعات خاص یا آنچه اقتصاددانان «رانت» می‌نامند دسترسی ویژه داشته باشند، بحث «فقدان تقارن اطلاعاتی» پیش می‌آید و ممکن است به همان انگل‌ها و افراد بدنامی مبدل شوند که تاریخ هرگز میانه خوبی با آنها نداشته است!

پی‌نوشت‌ها

1. Michael Munger
2. Radford, R.A., "The Economic Organisation of a P.O.W. Camp", Economica, Vol. 12, No. 48, 1945, p. 189.
3. Padre
4. Coase, Ronald H. "The Nature of the Firm", Economica, New Series, Vol. 4, No. 16 (Nov. 1937), pp. 386-405.

خودکفایی به منافع ملی و استقلال ختم می‌شود؟

چالش‌های بنیادین در سیاست‌گذاری بخش کشاورزی و غذا در ایران



محمدحسین عمادی

نماینده دائم و سفیر سابق ایران در سازمان خواروبار جهانی (فائو)

۱ امنیت غذایی به‌معنی فراهم بودن غذای کافی به‌منظور دسترسی فیزیکی و اقتصادی آحاد جامعه به غذای کافی سالم و مغذی به‌صورت پایدار است. لذا چند رکن در امنیت غذایی موردتوجه است که عبارتند از: موجود و فراهم بودن غذا، دسترسی فیزیکی و اقتصادی آحاد جامعه، پایداری سیستم تولید غذا و عدم تخریب محیط‌زیست. اصلی‌ترین مأموریت بخش کشاورزی و غذا، تأمین غذای سالم، مغذی و کافی برای آحاد جمعیت رو به رشد جهان است. درعین‌حال باید این واقعیت را پذیرفت که میزان کل غذای تولیدشده در جهان برای تغذیه تمامی جمعیت فعلی کافی است، اما مسئله اصلی دسترسی فیزیکی و مهم‌تر توان اقتصادی آحاد جامعه برای خرید غذا است؛ به‌طوری‌که علت اصلی فقر غذایی در بسیاری از کشورها ازجمله کشور خودمان قدرت اقتصادی و عدم توان خرید مردم است. مطابق آمار سازمان خواروبار جهانی حدود ۹۲۶ میلیون فرد گرسنه در جهان وجود دارد و بیش از دو میلیارد و پانصد میلیون نفر از جمعیت جهان با نوعی از سوءتغذیه دسته و پنجه نرم می‌کنند. باید به این نکته نیز اذعان کرد که شاخص‌ها و معیارهای گرسنگی، فقر غذایی و سوءتغذیه نیز در دو دهه گذشته تغییرات فراوانی به خود دیده است. روش متداول و مرسوم در تعیین گرسنگی میزان کالری دریافتی است اما این شاخص تغییرات زیادی کرده و هم‌اکنون طبق تعریف یونیسف و سازمان جهانی بهداشت، مبنای سنجش گرسنگی نیاز سلولی به ماده غذایی سالم، بهداشتی و مغذی مورد نیاز تمام سلول‌های بدن تعبیر می‌شود. بدیهی است اگر تعاریف دقیق و پیچیده جدید را مدنظر بگیریم، تعداد گرسنگان و افراد مبتلا به سوءتغذیه به‌مراتب بیش از اعداد اعلام‌شده خواهد بود و پدیده امنیت غذایی پیچیدگی و وخامت بیشتری خواهد داشت.

۲ مخاطرات متعددی پایداری سیستم غذا و تولید کشاورزی را تهدید می‌کند. گذشته از شرایط نامناسب امنیت غذایی در حال حاضر و روند افزایشی تعداد گرسنگان جهان، دورنمای جهانی، منطقه‌ای و ملی امنیت غذایی نیز چهره نگران‌کننده‌ای دارد. در کنار عدم دسترسی مناسب و عادلانه به غذا، پایداری در تأمین آن نیز در بحث امنیت غذایی حائز اهمیت است و هم‌اکنون این دوام و پایداری در کشورهای جهان وضعیت بحرانی دارد. پایداری به این معنا است که بین منابع پایه، گونه‌ها و اکوسیستم‌ها با حجم برداشت و تأمین غذا در بلندمدت تعادل وجود داشته باشد. در حال حاضر بخش کشاورزی و غذا نه‌تنها به محیط‌زیست ضربه اساسی وارد کرده است، بلکه خود نیز به‌شدت تحت تأثیر عوامل اقلیمی و محیط‌زیستی قرار گرفته است به‌نحوی‌که ادامه روند کنونی سیستم غذا در جهان امکان‌پذیر نیست. کاهش فزاینده منابع پایه کشاورزی که اصلی‌ترین آن‌ها عبارت است از آب‌وخاک و تنوع زیستی، بحران‌های اصلی را در تأمین امنیت غذای پایدار ایجاد می‌کند. در موضوع آب بسیاری از کشورها و به‌خصوص ایران با پدیده بحران و ورشکستگی آب مواجه است. به‌علاوه ما با کاهش کیفیت زمین‌های کشاورزی و خاک هم روبه‌رو هستیم؛ روند فرسایش خاک در ایران به دلیل بغرنج بودن مسئله آب به حاشیه رفته اما موضوعی است که دیر یا زود مشکل‌آفرین خواهد شد. مقوله دیگر فرسایش تنوع زیستی است که با به مخاطره انداختن اکوسیستم و از بین بردن گونه‌های ژنتیکی باعث تزلزل جدی در پایداری بیولوژیک سیستم غذا شده است. بخش کشاورزی و غذا با بهره‌برداری ناصحیح از منابع زیستی به‌عنوان یکی از متهمان اصلی تغییرات اقلیمی است؛ درعین‌حال به خاطر نیاز کشاورزی به منابع پایه اصلی‌ترین قربانی تغییرات اقلیمی نیز به شمار می‌رود و بیش از سایر بخش‌های اقتصادی آسیب خواهد دید. تغییرات سریع اقلیمی که به‌نوعی تب و تشنج در ظهور بحران‌های زیست‌محیطی (خشک‌سالی و سیل و سرمازدگی غیر نرمال) کره زمین است و منجر به تغییرات حدی (Extreme Weather) شده است، اساساً الگوی آب و هوایی، زیست تمام گیاهان و جانوران را دستخوش تغییرات غیرقابل‌پیش‌بینی کرده و بدیهی است کشاورزان اصلی‌ترین قربانی این تحولات غیرقابل‌پیش‌بینی خواهند بود.

۳ در کنار مسائل اقلیمی و تهدیدهای متعددی که استمرار تولیدات کشاورزی را تهدید می‌کند، حوزه عرضه و تقاضای محصولات کشاورزی نیز به‌سرعت در حال تغییر است. روند سریع شهرنشینی و چالش‌های آن از مهم‌ترین عوامل تهدیدکننده امنیت غذایی و افزایش گرسنگی در جهان است. بخش کشاورزی می‌بایست تا سال ۲۰۵۰ برای جمعیتی معادل ۹٫۶ میلیارد نفر را غذا تهیه کند. درحالی‌که نرخ سریع شهرنشینی دو مشکل ایجاد می‌کند: اول، روستایی تولیدکننده به شهرنشین مصرف‌کننده بدل می‌شود؛ ثانیاً، اراضی کشاورزی و منابع آب کشاورزی که برای تولیدات کشاورزی صرف می‌شود به عرصه ساخت‌وساز شهری تبدیل می‌گردد. این در حالی است که همچنان معاش ۵۷۳ میلیون خانوار کشاورزی در سطح جهان کماکان متکی به فعالیت‌های کشاورزی است.

۴ گذشته از چالش‌های عمده و تأثیرگذار که در بالا به آن اشاره شد شش چالش دیگر کشاورزان و سیستم غذا و کشاورزی را در سراسر جهان تحت تأثیر قرار داده است: شاید مهم‌ترین و اولین عامل، تحولات اقلیمی باشد که در کوتاه‌مدت و بلندمدت باعث فشار و محدودیت در بهره‌برداری از منابع پایه کشاورزی شود که به آن مفصلاً اشاره شد. تأثیر تغییر الگوی معیشت و شهرنشینی و الگوی مصرف مصرف‌کنندگان تحت عنوان تقاضای بازار در سطح جهان بر افزایش تقاضا به تولیدات کشاورزی شده است. الگوی مصرف مردم به دلیل اختلاف طبقاتی تغییر کرده است. به‌نحوی‌که اولاً دسترسی بیشتر مردم میزان مصرف غذا را افزایش داده، ثانیاً شکاف طبقاتی باعث شده ثروتمندان عمدتاً در کشورهای توسعه‌یافته به سمت مصرف گوشت قرمز و افراد فقیر ساکن در کشورهای توسعه‌نیافته و درحال‌توسعه به دلیل فقر دسترسی کمتری به غذای سالم داشته و دچار سوءتغذیه شده و صرفاً به سمت تأمین کالری و تغییر مصرف به‌خصوص از غلات هستند. درواقع این تحول الگوی مصرف و نیز تغییر در تقاضای بازار است که در سطح جهانی و ملی بر جهت‌گیری سیستم غذا و صنعت کشاورزی تأثیرگذار است.

۴-۱- مسئله دیگر که بر بخش کشاورزی از منظر بین‌المللی تأثیرگذار است عبارت است از رقابتی شدن عرضه محصولات در بازار جهانی همراه با تعاملات اقتصادی است. همراه با روند جهانی‌شدن علاوه بر بازگشایی مرزها، کشاورزان با رقابتی سخت روبه‌رو هستند.

۴-۲- همزمان با ظهور بیماری‌های عالم‌گیر، قوانین سختگیرانه بهداشتی و استانداردهای جهانی برای تجارت محصولات کشاورزی بیشتر شده و به همین علت نظارت‌های جدی و بهداشتی و سلامتی بین‌المللی محدودیت جدی برای کشاورزان در فرآیند تولید، فرآوری و بسته‌بندی و صادرات ایجاد کرده است.

۴-۳- افزایش درگیری‌های منطقه‌ای و جهانی همچون جنگ اوکراین تنش‌های جدی و غیرقابل پیش‌بینی به بازار کشاورزی وارد کرده است. این امر بر تصمیم‌گیری‌های تجاری و تعرفه‌های گمرکی و مالیات صادرات و واردات تأثیر گذاشته و به‌عنوان عوامل ضربه‌زننده به کشاورزان و ثبات فرآیند تولید کشاورزی وارد می‌کند. در این شرایط قطعاً تصمیمات خلق‌الساعه دولتی مانعی بزرگ‌تر از مرز بر سر راه صادرات و واردات بخش کشاورزی است.

۴-۴- کاهش محسوس حمایت‌ها و یارانه‌های دولتی از بخش کشاورزی از دیگر

هم‌زمان با ظهور بیماری‌های عالم‌گیر، قوانین سختگیرانه بهداشتی و استانداردهای جهانی برای تجارت محصولات کشاورزی بیشتر شده و به همین علت نظارت‌های جدی و بهداشتی و سلامتی بین‌المللی محدودیت جدی برای کشاورزان در فرآیند تولید، فرآوری و بسته‌بندی و صادرات ایجاد کرده است.

چالش‌هایی است که میزان حمایت بخش عمومی از فعالیت‌های کشاورزی را کاسته است. در نیم قرن اخیر در کشورهای توسعه‌یافته بخش کشاورزی همواره موردحمایت بخش دولتی و بودجه عمومی بوده است اما شرایط اقتصادی و بحران‌های مالی و اخیراً بحث پاندمیک باعث شده دولت‌ها حمایت خود را از این بخش به‌خصوص در قسمت تحقیقات و توسعه و فناوری محدود کنند.

۵-۴- راه‌حل مواجهه با مشکلات فوق چیست؟ چه شیوه و اهدافی را باید دنبال کنیم تا بتوانیم بر این مشکلات فائق بیاییم. جهت حل مشکل اول باید شناخت کامل و دقیقی از مشکلات داشته باشیم و همین‌جا است که متوجه می‌شویم بسیاری از بررسی و اظهارنظرهایی که درباره سیستم غذا و بخش کشاورزی می‌شود با مشکلات عدیده‌ای روبه‌روست و واقعیت امر بسیار پیچیده‌تر است؛ به‌خصوص وقتی بخواهیم ابعاد معرفت‌شناسی موضوع را موردبررسی قرار دهیم. شناخت ناصحیح و سیاست‌گذاری‌های اشتباه بین‌المللی و دولتی شاید مهم‌ترین دلایل مشکلات بخش کشاورزی و تأثیرات مخرب زیست‌محیطی باشد. به همین دلیل بهتر است به این چالش که نتیجه شناخت‌شناسی اشتباه سیاست‌گذاران بخش کشاورزی و سیستم غذا است اشاره کرد.

۵ اگر به خواهیم به‌صورت مسئله منطقی نگاه کنیم، یک راه‌حل اصلی برای فائق آمدن بر مشکلات امنیت غذایی وجود دارد و آن افزایش تولید از طریق افزایش بهره‌وری و بهبود تکنولوژی تولید است. این خواسته با عنوان‌هایی چون افزایش بهره‌وری، صنعتی کردن کشاورزی، مدرن‌سازی کشاورزی، کشاورزی هوشمند غیره شنیده می‌شود. اما بسیاری از این توصیه‌ها بر مبنای تفسیر و تحلیلی با پیش‌فرض‌های ناصحیح استوار است. برای مثال در حوزه امنیت غذایی همان‌گونه که اشاره شد علت فقر و گرسنگی جهانی عدم وجود غذا نیست، بلکه دسترسی به غذای موجود دچار مشکل است. حتی کاهش ضایعات و تلفات غذایی به‌تنهایی می‌تواند از هدر رفتن بیش از ۳۰ درصد غذای تولیدی بینجامد. به‌عنوان‌مثال پسماند غذای رستوران‌های چین و آمریکا معادل کل غذای مغذی جمعیت آفریقا را تأمین می‌کند. هرچقدر به تولید بیشتر غذا توجه کنیم عملاً منابع پایه برای تولید بیشتر غذا فشار بیاورید، مسئله را حل نکرده‌اید و به هدف امنیت و اقتدار غذایی دست پیدا نمی‌کنید، بلکه به تخریب منابع پایه کمک کرده‌اید. پیش‌فرض اشتباه دیگر درباره نقش تکنولوژی و تأثیر آن بر افزایش تولید است. این نکته و تأثیر تکنولوژی در تولید و بهره‌وری قابل‌انکار نیست اما باید تمام جنبه‌های کار را نگریست و به‌صورت جامع و سیستماتیک به آسیب‌شناسی سیستم غذا توجه کرد. تکنولوژی آن‌هم بخش سخت‌افزاری آن به‌تنهایی به‌هیچ‌وجه و بدون داشتن حکمرانی مطلوب و سیاست‌گذاری هوشمندانه به بهبود امنیت غذایی کمک نمی‌کند.

۶ رویکردهای تقلیل‌گرا و قطع ارتباط میان غذا و کشاورزی مسائل و چالش مهمی است؛ غلبه تفکر جزئی‌نگر و تقلیل‌گرایانه در همه بخش‌های حکمرانی ازجمله کشاورزی بزرگ‌ترین ضربه را زده است. هدف اصلی ما که تأمین امنیت و اقتدار غذایی است در وهله اول با تغییر پارادایم به جامع‌نگری و ارتباط اجزای سیستم و یکپارچه دیدن بخش غذا و کشاورزی حل می‌شود. همه کارشناسان این بخش باید بدانند که بخشی از یک پازل هستند.

چه باید کرد؟

برای تحقق اهداف کشاورزی باید هم در سطح محلی و ملی و هم در سطح بین‌المللی، تغییرات اساسی و مداخلاتی انجام شود که عبارت‌اند از:

۱ اولین مداخله باید در سطح حکمرانی باشد. در کشور ما تمام شواهد نشان می‌دهد عدم وجود حکمرانی مطلوب، هماهنگ و سامان‌یافته، دلیل اصلی عقب‌ماندگی بخش کشاورزی است. ما باید به سمت حکمرانی خوب که اصول آن چند دهه است در فضای دانشگاهی ایران مطرح شده و آشنایی نسبی وجود دارد، حرکت کنیم.

۲ دومین سطح مداخله، سطح سیاست‌گذاری است که در سطح مسائل خرد و بخشی حتی با وجود حکمرانی فعلی هم می‌توان با سیاست‌های هوشمندانه، سنجیده و به هنگام مداخله موثری داشت. سیاست‌گذاری شامل تدوین مقررات و قوانین است که بر اساس اهداف اساسی حاکمیت تدوین می‌شود تا حصول به نتیجه را زمینه‌سازی کند.

۳ سومین سطح مداخله، تلاش برای توسعه فناوری و نوآوری است. بااین‌حال کشور ما که در دو سطح قبلی دچار ضعف عمیق است، برای حل مشکلات عدیده بخش کشاورزی به بحث‌های نوآورانه و خلاقیت چنگ می‌زنند و به تکنولوژی به‌عنوان تنها راه‌حل مشکلات بخش کشاورزی تکیه می‌کند و انتظار معجزه از نوآوری و فناوری‌های مدرن دارد. خطای دیگر در همین زمینه تأکید بر ابعاد صرفاً سخت‌افزاری فناوری است در صورتی که نوآوری به مجموعه روش‌ها، مدل‌ها، نهادها و نگرش‌های جدید به شرایط و تحلیل مسائل اطلاق می‌شود. اما تأکید ما صرفاً به جنبه ابزاری و سخت‌افزاری فناوری است که نهایتاً به انتقال فناوری‌های بیولوژیک، مکانیکی و شیمیایی به‌منظور بهبود بهره‌وری در تولید ختم می‌شود که می‌باید مدرن و وارداتی بوده و معجزه کند. اما تجربه نیم قرن گذشته، در تمام جهان، نشان داده است که بهبود وضع بخش کشاورزی حتی با ورود پیشرفته‌ترین فناوری‌ها و صرف بیشترین سرمایه و ایجاد سازمان‌های دولتی جدید بهبود نخواهد یافت مگر آنکه حکمرانی مطلوب و سیاست‌گذاری بهبود پیدا نکند.

حکمرانی و مسائل آن

در سطح حکمرانی و سیاست‌گذاری مهم‌ترین مسئله فعلی کشور ابعاد مفهومی و نرم‌افزاری است که می‌توان به بخشی از آن‌ها به شرح زیر اشاره کرد:

۱ عدم شفافیت در اهداف امنیت غذایی: تعریف شفاف و روشنی از اهداف استراتژیک توسعه کشور و به تبع آن در بخش غذا و کشاورزی وجود ندارد. ما از اول انقلاب و به‌خصوص در دوران جنگ با تأکید بر استقلال کشور یک شبه-هدف مبهم به‌عنوان خودکفایی که هنوز هم تعریف دقیق عملی و مورد اجماع وجود ندارد در ادبیات برنامه‌ریزی کشور حاکم کردیم، بدون آنکه آن را به‌صورت منطقی تبیین و از منظر علمی تعریف و بیان کرده باشیم.

خودکفایی اگر به معنای تولید هر آنچه مصرف می‌کنیم باشد در واقع تصویری ملی از کشاورزی خود معیشتی است که در دنیای کنونی نه ممکن است و نه به منافع ملی و استقلال ختم خواهد شد. نمی‌توان در عصر حاضر گفت کشور هر چیزی را که نیاز دارد با منابع پایه محدود و در چارچوب مرزهای جغرافیایی خودش تأمین کند. اگر خودکفایی به معنای خوداتکایی است، خوداتکایی دقیقاً به چه معناست و شاخص‌های آن چیست؟ برای مثال پس از چهل سال از برنامه‌ریزی دوران پس از انقلاب و در برنامه هفتم توسعه درباره اهداف بخش کشاورزی به این نکته اشاره‌شده است که ما باید ۹۰ درصد اقلام استراتژیک را در کشور خودمان تهیه و تأمین کنیم. سؤالی که مطرح است، چرا ۹۰ درصد؟ اقلام استراتژیک چیست؟ تأمین ذخایر استراتژیک هر کشور به‌منظور مقابله با بحران‌های اقتصادی و تنش‌های بازار در هر کشوری اعمال می‌شود اما درصد تأمین مواد استراتژیک می‌بایست بر اساس محاسبه دقیق و بر اساس میزان وابستگی و اهمیت آن در رژیم غذایی جامعه تهیه و تدوین شود. سؤال دوم آنکه اقلام استراتژیک کشور کدام‌اند و بر اساس چه محاسبه و برآوردی اقلام استراتژیک تعیین‌شده‌اند در هر اقتصادی با هر الگوی مصرفی و معیشتی یک معنی می‌دهد و کاملاً مقتضایی است. سؤال بعدی آن است که تولید با چه بهایی؟ اگر تولید محصولی با منابع بسیار محدود آب مملکت انجام گیرد آیا اساساً جایز است. به‌زعم برخی کارشناسان فشار بیشتر بر منابع آب‌وخاک خود نوعی خودکشی یا انهدام تمدن و اکوسیستم کشور تلقی می‌شود. این موضوع نه‌تنها درباره آب بلکه در بخش خاک، و هم از دست رفتن نیروی انسانی بخش و تعادل اکوسیستمی و نابودی ذخایر ژنتیکی و گونه‌ها نیز مصداق دارد. برخی نیز امنیت غذایی را صرفاً به یک مقوله امنیتی تفسیر کرده و به‌اشتباه جهت تأمین آن به حفظ ذخایر استراتژیک می‌اندیشند و با این برداشت از امنیت غذایی مقوله را امنیتی کرده و معتقدند که باید با آن به‌صورت نظامی و امنیتی برخورد شود!

۲ **نبود یک متولی جامع برای امنیت غذایی:** موضوع کشاورزی و غذا یک زنجیره کاملاً متصـل بوده و نمی‌توان امنیت غذایی را به بخش تولید، مصرف و فرآوری تقسیم کرد و لازم است به‌صورت جامع و مرتبط یکپارچه تفسیر و تحلیل شود. علاوه بـر نگرش جزیره‌ای در شـناخت ایـن بخش، حاکمیت در بخش کشـاورزی، یکـنهاد سیاست‌گذار جامع که مسئول بخش کشاورزی و غذا باشد را تأسیس نکرده است. ما نیازمند یک دسـتگاه متولی و مسئول هستیم که مسئول کل بخش غذا و پاسخگو به امنیت غذایی باشد، هستیم. توجه داشته باشید وزارت جهاد کشاورزی یک دستگاه مجری تولید و بازرگانی (به‌صورت محدود) است و موظف به اجرای برنامه‌های توسعه ابلاغ‌شده از جای دیگر (سازمان برنامه) است و معمـولاً هم بخش عمـده توان خود را صرف منازعه با وزارت صمت، وزارت نیرو و سـازمان محیط‌زیست می‌کند و وزارت بهداشت هم مسئول سلامت غذا است.

۳ **ضعف در سیاسـت‌گذاری هماهنگ و خردمندانه:** در قوانین هم تعریف دقیقی وجود ندارد و هم در یک تضاد و یا تناقض آشکار به‌سر می‌برند. ایشان به اهمیت و ضرورت تقسیم‌بندی سه زیر بخش کشاورزی یعنی بخش سنتی، بخش در حال گذار و بخش مدرن اشاره کردند و گفتند در سیاست‌گذاری بخش کشاورزی باید بدانیم که وقتی از کشاورز یا کشاورزی صحبت می‌کنیم از کدام زیرمجموعه صحبت می‌کنیم. این سه زیرمجموعه ویژگی‌های کاملاً متفاوتی با هم داشته و سیاست‌های توسعه کشاورزی می‌بایست دقیقاً بر اساس ویژگی‌های آنان تنظیم و تدوین شود.

۴ **ضعف نظام آماری در بخش امنیت غذایی:** نظام و متدولوژی آماری قابل تکیه و آمار دقیق، قابل‌اعتماد و موردتوافق دستگاه‌ها و مراکز تصمیم‌گیر در بخش امنیت غذایی و تولیدات کشـاورزی، وجود ندارد. بسیاری از آمارهای بخش کشاورزی قابل‌اعتماد و اتکا نیست و بیشتر تحت تأثیر جو سیاسی و دیدگاه مجریان و منافع آن‌ها تغییر می‌کند. هر دستگاهی آمار خود از تولید را بیان می‌کند و هر وزیری که مقام خود را ترک می‌کند ادعا می‌کند که دستاوردهای زیادی داشته هر وزیری که می‌آید با تکیه با آمار غیردقیق می‌گوید من خرابه تحویل گرفتم. ما ابتدا به داده‌های آماری دقیق احتیاج داریم که بدانیم کجا هستیم و وضعیت را با جزییات نشان بدهد.

۵ **ضعف در شاخص‌ها:** متاسفانه تعریف دقیق، جامع و علمی از الگوریتم و ضریب دسترسـی به اهداف امنیـت غذایی وجود ندارد. هنوز حتی شـاخص دقیق و موردتوافقی بین دستگاه‌های تصمیم‌ساز برای بهره‌وری در کشاورزی تعریف‌نشده! میزان تولید در واحد سطح که اشکالات جدی دارد و میزان وزن کل تولیدات کشاورزی (اعم از وزن طبیعی و یا ماده خشک تولیدی) در سطح ملی هم ایرادات جدی دارد و هنوز تشریح و تدقیق نشده است. آماری دقیق از تلفات و ضایعات بخش کشاورزی به تفکیک وجود ندارد. برای مثال، کارشناسان و اساتید ما که در اروپا تحصیل کردند و در آنجا عامل محدودکننده خاک و سرزمین بوده است، پس ملاک بهره‌وری را تولید در هکتار می‌دانند درحالی‌که عامل محدودکننده تولید غذا در ایران، آب است نه زمین! این در حالی ست که اتحادیه اروپا شاخص بهره‌وری در سیستم غذا و کشاورزی را نقش علم و فناوری در میزان تولید و ارزش تولید می‌داند. یعنی حتی ارزش تولید به ازا مصرف منابع پایه (آب، خاک و انرژی) محاسبه نمی‌کند، بلکه سهم دانش را در تولید اندازه می‌گیرد.

۶ **شناخت ضعیف از نقش مخرب و ویرانگر گرمایش زمین و تغییرات اقلیمی و تأثیر آن بر سیستم غذا:** متاسفانه در سیستم حکمرانی غذا و کشاورزی کشور شناخت دقیقی از اثرات ویرانگر تغییرات اقلیمی وجود ندارد و به همین دلیل مواجهه با این مشکل در بین مدیران ارشد نظام به‌صورت یک امر حاشیه‌ای و گاه متضاد با مباحث توسعه‌ای تلقی شده و سعی می‌کنند ضمن اذعان به اهمیت آن، امنیت غذایی و توسعه فیزیکی کشور را اولویت اصلی خود و نظام معرفی کنند و گاه مدعیان مباحث زیست‌محیطی را عناصر اپوزیسیون و حتی امنیتی جلوه دهند. این در حالی اسـت که وضعیت شاخص‌های ملی در حوزه آب‌وخاک و تنوع زیستی به سطح هشدار جدی رسیده و ایران یکی از کشورهای جهان است که بیش از متوسط جهانی از گرمایش زمین و اثرات تغییر اقلیم زیان خواهد دید و می‌بایست توجه به عناصر فوق نه به‌عنوان ضمیمه اسناد توسعه بلکه به‌عنوان محور مسائل و نحوه تعامل با آن برخورد کرد.

اگر بخواهیم در اندیشه خود نسبت به تحول سیستم غذا بازنگری کنیم می‌بایست در اولین گام محاسبه دقیقی از هزینه‌های نامشهود سیستم کشاورزی کنونی داشته باشیم.

اخیـراً کتابی بـا عنـوان «True Cost Accounting for Food: Balancing the Scale» منتشرشـده که با تکیه‌بر واقعیت‌ها، محاسبه هزینه‌های نامشهود سیستم معیوب کنونی نظام جهانی غذا را مطرح می‌کند. نویسندگان این کتاب پیشنهاد می‌کنند که اگر هزینه واقعی غذا در هر مرحله از زنجیره تأمین، از مزرعه تا میز غذا و فراتر از آن، در نظر گرفته شود، سیستم غذایی بهتری را باید جست‌وجو و جایگزین سیستم کنونی و معیوب غذا کنیم. تفکر «حسابداری هزینه نامشهود غذا» زاویه دید جدیدی است که از طریق آن می‌توان هزینه‌های اجتماعی، انسانی، اقتصادی و زیست‌محیطی غذا را عمیقاً درک و محاسبه کنیم. حسابداری هزینه واقعی یک ابزار ارزیابی سیستم غذایی جامع است که برای روشن کردن و اندازه‌گیری جریان‌ها، اثرات جنبی و وابستگی‌های سیستم غذایی، اعم از منفی و مثبت، طراحی‌شده است

در بخشـی از این کتاب آمده که «پشـت تمام غذاهایی که می‌خوریم، قلمرو وسـیعی از تعاملات بی‌حسـاب وجود دارد: انحراف آب از رودخانه‌ها؛ اسـتخراج مواد مغذی از خاک؛ تخلیه آلاینده‌ها به هوا و آب؛ سـختی کار برای رشد، مدیریت، انتخاب و بسته‌بندی؛ انتشار دی‌اکسیدکربن برای حمل‌ونقل و غیره. وقتی به این تعاملات توجه کنیم، مشخص می‌شود که هزینه واقعی یک همبرگر ۹۹ سنتی برای همه ما بسیار بیشتر از دلاری است که مصرف‌کننده به فروشنده می‌پردازد.

به اعتقاد نویسندگان، حسـابداری بهای تمام‌شده واقعیتی است که یک «اقتصاد جدید غذا و رابطه جدید با زمین و غذایی اسـت که مصرف می‌کنیم، این یک دیدگاه جامع از یک سیستم خارج از تعادل شروع می‌شود و با رویکردی جدید برای کسب‌وکار و گزارش یکپارچه کل هزینه‌ها خاتمه می‌یابد.»

ادعای اصلی کتاب این است که محاسبه بهای تمام‌شده واقعی می‌تواند به‌عنوان یک ابزار اقتصادی برای تحقیق و ایجاد انگیزه در یافتن شیوه‌های جدید کشاورزی پایدار مورداستفاده قرار گیرد. به‌عنوان‌مثال «اگر هزینه‌های غیرمستقیم و خارجی، آلودگی، انتشار CO_2، انرژی و مصرف آب در نظر گرفته شود، غذاهای ارگانیک درواقع بسیار ارزان‌تر از محصولات معمولی تولید می‌شوند، نویسندگان معتقدند این هزینه‌ها که درواقع از حساب نسل‌های آینده پرداخت می‌شـود موردمحاسبه قرار گیرد و در قبض فروشندگان منعکس گردد این واقعیت تلخ را بر همه آشکار می‌سازد.»

نویسندگان اسـتدلال می‌کنند که تولیدکنندگان از مزایای زیست‌محیطی، اجتماعی و اقتصادی محصولات پوششی بی‌اطلاع هستند یا نمی‌دانند. آن‌ها به بهبود سلامت زنبورعسل، کنترل فرسایش، تصفیه آب، ذخیره کربن، کاهش استفاده از کودهای مصنوعی و جلوگیری از تخریب سلامت خاک اشاره می‌کنند. اطلاعات بیشتر - و سیاست‌های تشویقی - می‌تواند منجر به پذیرش بیشتر شیوه‌های کشاورزی پایدار شود.

دانش ناقص و محدود در مورد هزینه‌ها و مزایای صنعت کشاورزی نیز بر خریداران تأثیر می‌گذارد. مصرف‌کنندگان اغلب نمی‌دانند که به ازای هر دلاری که برای غذا خرج می‌کنند، یـک دلار اضافی به‌عنوان هزینه‌های پنهان می‌پردازند. این هزینه‌ها می‌تواند به‌عنوان مالیات برای پاک‌سازی کانال‌های آب‌رسانی آلوده یا عامل تخریب محیط‌زیست که به نسل‌های آینده تحمیل را تحت تأثیر قرار می‌دهد، خود را نشان می‌دهد.

درواقع آنچه مهم است اینکه چگونه کالاها را به‌طور دقیق قیمت‌گذاری کنند؟ مسئله‌ای که باید در اقتصاد، امنیت و خودکفایی ادعاشده باید به آن توجه شود همان‌طور که این کتاب هم عنوان کرده که حسابداری هزینه واقعی غذا، مبنایی استوار برای تغییر سیستم‌های غذایی اسـت که شامل راه‌حل‌هایی مانند سـرمایه‌گذاری پایدار و اصلاح یارانه‌های کشاورزی است. حسابداری واقعی هزینه‌های سیسـتم غذا درواقع پتانسیل تحول‌آفرین برای تقویت مزایای مثبت سیستم‌های غذایی سالم را با خود به همراه دارد و برای حل بحران کشاورزی و امنیت غذایی و اقتدار غذایی باید به اصول این معرفت‌شناسی توجه شود.

اگر از مشارکت مردم در حوزه‌های مختلف صحبت کنیم در مهم‌ترین حوزه که حوزه برنامه درسی است می‌بینیم اختیاری از طرف دولت به مردم داده نمی‌شود، ولی در حوزه‌های اقتصادی مثل تأسیس مدارس غیردولتی یا تصدی‌گری مدارس دولتی مثل مدارس هیئت‌امنایی تا حدی این اجازه به مردم داده شده که مدرسه‌ای تأسیس کنند؛ اما این‌ها هم ملزم‌اند که از برنامه درسی مصوب پیروی کنند.

جلال کریمیان، پژوهشگر سیاست‌گذاری آموزشی، در گفت‌وگو با «آینده‌نگر»:

نهادهای مدنی برای مطالبه‌گری مردم در آموزش تلاش کنند

لیلا ابراهیمیان

دبیر بخش راهبرد

نیاز امروز جامعه در حوزه آموزش چیست؟ چقدر در ایران امکان به‌روز شـــدن رویکردهای مدارس وجود دارد؟ پاسخ این پرســـش‌ها را در مصاحبه پیش رو با جلال کریمیان، پژوهشگر سیاست‌گذاری آموزشی و دکترای فلسفه آموزش و پرورش، بخوانید.

■ **سیاست‌گذاری آموزشی برای نیازهای امروز باید بر چه مبنایی باشد و چه چیزهایی را مدنظر قرار دهد؟**

برای پاسخ به این پرسش، ابتدا باید بدانیم که نهاد مدرسه چه نهادی است، چه سابقه‌ای دارد، کارکردهایش چیست و بعد شرایطی که الآن به لحاظ جهانی یا محلی درگیرش است چیست؟ به طور کلی مدرسه یک نهاد اجتماعی است که در دوره مدرن شکل گرفته و در دنیا بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال قدمت دارد و بایستی در ایران پاگیری این شکل از آموزش را از قبل از مشروطه دنبال کنیم و به اوایل سده ۱۴ برسیم که قانون آموزش اجباری و رایگان تصویب می‌شود. در این میان قانون اساســـی معارف را داریم که اولین سند ملی در حوزه آموزش محسوب می‌شود. قرار بوده مدرسه نیاز جامعه امروز را برطرف سازد. وقتی مشروطه خواهان و روشنفکران ما با مقوله توسعه، رشـــد و مدرن‌سازی جامعه مواجه شدند در ابتدای امر ذهنشان به این سمت رفت که به جامعه‌ای نیاز داریم که از جهل نســـبت به دگرگونی‌های جهان جدید خارج شـــده باشـــد؛ جامعه‌ای که بتواند با جهان جدیدی که ساخته شده یا جهانی که مبتنی بر توســـعه علم و فن‌آوری است ارتباط برقرار کند. این دگرگونی در تاریخ بشر جرقه تمام این اتفاقات بوده است. افرادی که در جامعه زندگی می‌کنند و جامعه‌ای که می‌خواهد به سمت مدرن شدن برود در درجه اول باید آگاهی پیدا کند و در مرتبه دوم بایستی توانمندی‌هایی به دست آورد. این دو بال در کنار هم در آن دوران مورد توجه قرار گرفت.

ابتـــدا دارالفنون در رابطه با توانمندی‌هایی که نیاز بود شـــکل گرفت که هر چند آموزش مدرســـه‌ای به حســـاب نمی‌آید ولی نهاد مدرن آموزش بود. در کنارش آموزش مدرسه‌ای با زحمات کسانی چون رشدیه که دغدغه کودکان و کشور را داشتند پایه‌گذاری شد. شکل‌گیری نهاد مدرسه در این بستر بود و لازم است در تحلیل‌ها به آن رجوع کنیم.

■ **کارکردهای نهاد مدرسه چه بود؟**

کارکردهـــای مهم مدرســـه از آن زمان تاکنون شـــامل ارتقای فردی، شایسته‌ســـالاری، جامعه‌پذیری و تقویت همبستگی اجتماعی بوده است. این در اکثر جوامع مدرن از ابتدا مدنظر قرار گرفت و الان هم این کارکردها و انتظارات از مدرسه کماکان وجود دارد.

در کشور ما هم از دوران مشروطه و قبل از مشروطه این نهاد پایه‌گذاری شده است. در قانون اساسی معارف، به صراحت خواسته مشروطه‌خواهان شکل‌گیری مدارس و آموزش عمومی بوده و پس از آن مدرسه مدرن رسمیت یافت و در ابتدای سال ۱۳۲۰ قانون اجباری شدن آموزش عمومی رایگان تصویب شد. از آن زمان به بعد شتابی در توسعه مدارس شکل گرفت که بعداً با شدت و ضعف به انقلاب ۵۷ منتهی شد. در انقلاب ۵۷ روح تازه‌ای در مدرسه دمیده شد و مدرسه به عنوان یک نهاد مردمی و در عین حال دولتی نقش پررنگ‌تری برعهده گرفت. پس از انقلاب سطح پوشش در دوره دبستان از حدود ۶۰ درصد به ۹۹ درصد رسیده و در پایان دوره راهنمایی و دبیرستان هم کمابیش ۹۰ درصد پوشش آموزشی وجود دارد. این نشان می‌دهد که جامعه ما از مدرسه انتظاراتی داشته که این انتظارات از مشروطه شروع شده و در انقلاب ۵۷ این خواسته‌ها و انتظارات کماکان پابرجا بوده است. اگر بخواهیم براساس آن کارکردها این نهاد آموزش را قضاوت کنیم، می‌توانیم بگوییم نهاد آموزش و پرورش ما به لحاظ گسترده شدن توانسته پوشش خوبی در کشور ایجاد کند؛ اما در مورد کارکردها و انتظاراتی که از آن وجود داشته مثلاً در حوزه برابری یا کیفیت آموزش که به ارتقای توانمندی‌ها مربوط می‌شود لزوماً عملکرد خوبی نداشته است. این مربوط به نهاد آموزش نیست و ریشه به خود نهاد آموزش و مدرسه برنمی‌گردد ولی پیامد مجموعه فعل و انفعالاتی است که از صدر تا ذیل آموزش عمومی کشور در آن نقش داشتند.

■ **چقدر در جامعه ما امکان به‌روز شدن این نهاد وجود دارد؟**

در جهان امروز تغییرات زیادی رخ داده و تکنولوژی‌ها ما را به ســـمتی بردند که می‌توانیم بگوییم آنچه در حال وقوع اســـت از میان رفتن محدودیت زمان و مکان اســـت و در پی آن از میان رفتن محدودیت آگاهی و مواجهه مدرسه با اکوسیســـتمی جدید. مدرسه که مرکز یا قطب انتقال دانش اســـت با شرایط جدیدی روبه‌رو است که دیگر آن قطبیت خود را از دســـت داده و دیگر نمی‌تواند بگوید نهادی هستم که آگاهی را انتشار می‌دهم. انتظار اولیه در پایه‌گذاری مدرسه این بود. حال این نهاد در جهان جدید باید به چه نحو خود را تغییر دهد تا پاسخگوی نیازها باشد؟ علاوه بر این مدرسه با توجه به کارکردهای اجتماعی آن اساساً یک نهاد محافظه‌کار به حساب می‌آید. مدرسه در ابتدای شکل‌گیری یک نهاد آوانگارد بود، اما الآن به خاطـــر نقش‌هایی که در جامعه گرفته مخصوصاً در حوزه جامعه‌پذیری و کارکردهای اقتصادی یک نهاد محافظه‌کار است و لذا به دلیل چندوجهی بودن ماهیتش به راحتی نمی‌توانیم انتظاراتمان را از بالا به آن دیکته کنیم. این نهاد عظیم‌الجثه می‌خواهد آن چیزی را که موجب همبستگی از بعد اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی است حفظ کند؛ مخصوصاً انتقال ارزش‌هایی که جامعه روی آن‌ها توافق دارد.



■ **مدرسه و نظام آموزشی ما برای تطبیق خودش با نیازهای جدید چه چالش‌هایی دارد؟**

برای پاسخ به این پرسش من موانع اصلی را در دو حیطه دسته‌بندی می‌کنم. یکی حیطه سخت و مادی است؛ یعنی آنچه که هم‌اکنون خصیصه نهاد مدرسه است، توانایی‌هایی که دارد و پیشینه‌ای که از مدرسه مواجهیم. حیطه دوم مربوط به ایده‌ها و آرمان‌ها در رابطه با مدرسه اســـت. از بعد اندیشه‌ای مدارس ما برای تطبیق با جهان امروز چه موانعی دارند که بخشی به ماهیتش و بخشی به نظام اداره آموزش عمومی در کشور برمی‌گردد.

■ **موجودیت فعلی و بعد سخت نهاد آموزش با چه موانعی روبه‌رو است؟**

از ابتدا باید به برابری اشاره کنیم. برابری و نابرابری آموزشی یکی از انتظارات و کارکردهایی اســـت که هم در تعریف ماهوی مدرسه وجود دارد و هم در شیوه عملکردی که از آن انتظار می‌رود باید وجود داشته باشد؛ یعنی قرار بوده مدرسه نهاد رفع نابرابری باشد و قرار بوده کسی که نمی‌تواند به راحتی به آموزش‌ها و مهارت‌های مورد نیاز دسترســـی داشته باشد از طریق مدرســـه به آن‌ها برســـد. لازمه این امر آن است که شیوه سیاست‌گذاری در آموزش عمومی

با این هدف مطابق باشـــد و این هدف را دنبال کند؛ چون اگر این هدف از بین برود ماهیت مدرسه تهدید خواهد شد. نتایج کنکور و نتایج آموزشی ما نشان می‌دهد که چه شکافی بین مناطق کم‌برخوردار و برخوردار و چه شـــکافی بین مدارس پولی و غیر پولی وجود دارد که به نحوه سیاست‌گذاری آموزشی در ایران برمی‌گردد. علت اصلی این شکاف عدم اختصاص منابع چه منابع انسانی و چه منابع مالی مناسب برای توسعه آموزش عمومی است و این باعث شده مدارس ما کیفیت نداشته باشند و لذا کسی که پول بیشتری دارد در جست‌وجوی آموزش بهتر خود را از بخش عمده جامعه جدا می‌کند و در پی آموزش بهتر این گسل اجتماعی را بیشتر می‌کند. این موضوع ما را به دومین مانعی که وجود دارد ســـوق می‌دهد که کیفیت آموزش است. کیفیت آموزش در کشور ما اصلاً متناسب با چیزی که انتظار داشتیم نیست. نتایج ما در آزمون‌های بین‌المللی عملکرد خوبی را نشان نمی‌دهد و همیشه در سطح کشورهای رده پایین شرکت‌کننده در این مطالعه جهانی بودیم و روندها نیز نشان داده که تغییر خاصی در ۲۵ سال اخیر رخ نداده است. همچنین با این‌که نتایج آزمون‌های نهایی ما منتشر نمی‌شود ولی می‌دانیم اصلاً بیانگر یک آموزش کیفی نیســـت و خروجی نهایی آموزش عمومی ما خروجی ناخوشایندی‌است.

ناگفته نماند در حوزه گسترش در آموزش عمومی به صورت شکلی توانستیم دسترسی به مدرسه را بسیار افزایش دهیم و از این منظر در رده‌های برتر دنیا هستیم و سطح پوششمان چه در دبستان و چه در راهنمایی و دبیرستان سطح پوشش بالایی است؛ اما از منظر عملکرد کیفی‌تر آموزش موزش عمومی در وضعیت خوبی به ســـر نمی‌بریم و این موجب می‌شود نهاد آموزش ما نهاد توانمندی برای تغییر نباشـــد. نهادی که در مظان اتهام عدم کارآمدی است به راحتی نمی‌تواند به تغییر فکر کند و در ابتدا باید خود را در آنچه که تاکنون از او خواسته شده ثابت کند و سپس به تغییر در یک فرم خوب بیندیشد. اگر بدون برطرف کردن این مشکلات به تغییر بیندیشد کم‌کم خود را با خطر زوال مواجه خواهد کرد؛ چون پذیرش لازم در جامعه را ندارد و انتظارات را برآورده نکرده در هنگامه تغییر دچار فروپاشی یا اضمحلال خواهد شد.

■ **از منظر اندیشـــه چه موانعی در رابطه با تطبیق آموزش عمومی با جهان امروز و آینده داریم؟**

به نظرم در این زمینه مهم‌ترین مانع فقدان درک درســـت از ســـوژه آموزش است؛ یعنی دانش‌آموز را به خوبی نمی‌شناسیم و نمی‌دانیم با چه دانش‌آموزانی سر و کار داریم. چه بخواهیم و چه نخواهیم در دورانی به سر می‌بریم که جهان محدودیت‌های قبلی را ندارد و حتی نسبت به ده سال پیش قابل مقایسه نیست. ده سال پیش سطح دسترسی به اینترنت در کشورمان به طور متوسط ۳۰درصد بوده است؛ یعنی قبل از این‌که انقلاب دوم اطلاعاتی در کشور رخ دهد (که ورود تلفن‌های هوشـــمند و اینترنت دیتا است)، ۳۰درصد دسترسی به اینترنت داشتیم که بیشـــتر مربوط به بزرگ‌سالان بود. در حال حاضر دسترســـی نزدیک به ۹۰درصد است؛ یعنی در کل کشور تمام نیروی فعال کشور به اضافه بخشی از نیروی غیرفعالمان که کودکان و نوجوانان‌اند به اینترنت دسترسی دارند. این صرفاً یک دسترسی نیست و ساخته شدن یک ســـوژه جدید است؛ یعنی اگر به شکل دیگری فکر کنیم دچار اشتباهیم. معمولاً در موضوع ظهور جهان مجـــازی از تهدیدهای تکنولوژی صحبت می‌شود، اما آن تأثیر بنیادینی که انسان را دگرگون کرده درک نشـــده اســـت. دقیق‌تر اینکه دربرگیرندگی تکنولوژی نسبت به انسان و جامعه در نحوه ادراک و زیست فهم نشده و در نهایت صرفاً به سوی راهکارهایی برای مقابله با تهدید رفتیم؛ در حوزه آموزش هم درکمان از جهان جدید این است که تکنولوژی‌های جدید کودکان و نوجوانان ما را در معرض تهدید قرار داده و با همین درک است که مدرسه به طور خاص در گارد دفاعی فرو رفته است؛ یعنی نهاد مدرسه ما در ۲۰ سال گذشته که طلیعه اتفاقات جهانی و دگرگونی‌ها بوده و این دگرگونی‌ها کاملاً قابل رصد بوده خود را از لحاظ اندیشه‌ای در مقام مقابله با تغییر و تهدید دیده و نفهمیده سوژه‌ای است که به‌زودی شکل خواهد گرفت.

■ **ویژگی سوژه جدید آموزش عمومی چیست؟**

مهم‌ترین ویژگی بنیاد شکل‌گیری سوژه جدید این است که به همه آگاهی بشری دسترسی دارد و این دسترســـی تقریباً بدون محدودیت است و از ۲۰ سال پیش بر بشر روشن بوده که چنین اتفاقی افتاده و گسترش پیدا کرده و خواهد کرد. برای فهم عمق تغییر اول باید دچار حیرت شویم که وقتی سوژه و دانش‌آموز ما در چنین جهانی خود را دریافته (چیزی که معمولاً با نســـل زد از آن یاد می‌شود) مسالهاش صرفاً مساله دسترسی نیست و این سوژه در چنین جهانی شکل گرفته و بنیاد خودشناسی‌اش آگاهی جهانی است. زمانی که نسل ما به دنیا آمدیم و دانش‌آموز بودیم آگاهی‌های ما آگاهی‌های لوکال و محلی بوده؛ یعنی کودکی که بیشترین منابع آگاهی را در دسترس داشت نهایتاً با یک کتابخانه خوب در یک فضای کنترل‌شده مواجه بوده؛ اما کودک امروزین جهانی بسیار بسیار وسیع‌تر از ما را در دو، سه‌سالگی تجربه می‌کند. ممکن اســـت تلاش کنیم محدودیت‌هایی در کودک ایجاد کنیم ولی او خود را جور دیگری می‌شناسد. امروز یک کودک یک‌ساله می‌داند که می‌تواند آن چیزی را که تخیل می‌کند روی صفحه گوشی ببیند. این سوژه به لحاظ ماهوی تغییر می‌کند و نمی‌توانیم تغییرات رخ داده را صرفاً کمّی فهم کنیم. اگر فکر کنیم که صرفاً موضوع هجوم زیاد داده و محتوای چندرسانه‌ای به دوران کودکی است، تغییر را با تقلیل مواجه کردیم و این آغاز شکست ما در سیاست‌گذاری است. مدرسه ما در یک عقب‌افتادگی مضاعف در این موضوع قرار دارد؛ یعنی حتی در برنامه درســـی صریحمان متوجه این نشدیم که نمی‌توانیم با کتاب درسی و با نگاه سنتی به کتاب درســـی که قبل از این هم منســـوخ شده بود مدرسه را پایدار نگه داریم. بر اساس این تحلیل اگر کنکور نبود بنیاد مدرسه ایرانی به خصوص در پایه‌های بالاتر و دوران متوسطه اول و دوم ویران شده بود.

به بیان دیگر تکنولوژی و انسان در هم آمیخته‌اند و چه بدانیم و چه ندانیم بخشی از خودمان را با تکنولوژی که با آن در ارتباط بودیم ساختیم و کودک و نوجوانی که در این جهان بزرگ شده نیز از این مقوله مستثنا نیست و حتی به شکل عمیق‌تری در زیست جهان جدید آمیخته شده و باید هویت او را در این جهان فهم کنیم. علاوه بر این‌که دانش‌آموز به منابع عظیم دانشی و کل آگاهی بشر دسترســـی دارد باید ببینیم چه ویژگی‌های دیگری دارد. دانش‌آموز جدید به شـــدت جست‌وجوگر اســـت چون می‌داند آنچه را فکر کند خواهد یافت و چندان دور از دسترس نیست. در گذشته جست‌وجوگری در بســـیاری از کودکان سرکوب می‌شده به دلیل این‌که شرایط و امکانش فراهم نبود ولی با نسل جدیدی مواجهیم که فهمشان برایمان سخت شده است. این نسل جست‌وجوگری را در ذات تکنولـــوژی که با آن بزرگ شـــده یاد گرفته و فهمیده است. این کنجکاوی و جست‌وجوگری وقتی به ماهیت شـــکل‌گیری ســـوژه تبدیل می‌شود نمی‌توانیم سرکوبش کنیم و نمی‌توانیم از او بخواهیم نپرس. باید پرســـش کند و ذات خود را پرســـش کردن می‌داند و هیچ‌گاه از آن دست نخواهد شســـت چون می‌داند برای هر پرسش پاسخ قانع‌کننده‌ای در جهان وجود دارد و قبلاً انســـان‌ها به این پرسش‌ها اندیشیدند و کافی است جست‌وجو کند و پاسخ‌ها را بررسی کند و با توان و ذهن خودش از بین پرسش‌ها دست به انتخاب بزند.

عنصر دیگری که در شـــکل‌گیری ســـوژه

نکته‌هایی که باید بدانید

امروز یک کودک یک‌ساله می‌داند که می‌تواند آن چیزی را که تخیل می‌کند روی صفحه گوشی ببیند. این سوژه به لحاظ ماهوی تغییر می‌کند و نمی‌توانیم تغییرات رخ‌داده را صرفاً کمّی فهم کنیم. اگر فکر کنیم که صرفاً موضوع هجوم زیاد داده و محتوای چندرسانه‌ای به دوران کودکی است، تغییر را با تقلیل مواجه کردیم و این آغاز شکست ما در سیاست‌گذاری است.

مدرسه در ابتدای شکل‌گیری یک نهاد آوانگارد بود، اما الآن به خاطر نقش‌هایی که در جامعه گرفته مخصوصاً در حوزه جامعه‌پذیری و کارکردهای اقتصادی یک نهاد محافظه‌کار است و لذا به دلیل چندوجهی بودن ماهیتش به راحتی نمی‌توانیم انتظاراتمان را از بالا به آن دیکته کنیم. این نهاد عظیم‌الجثه می‌خواهد آن چیزی را که موجب همبستگی از بعد اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی است حفظ کند.

برابری و نابرابری آموزشی یکی از انتظارات و کارکردهایی است که هم در تعریف ماهوی مدرسه وجود دارد و هم در شیوه عملکردی که از آن انتظار می‌رود باید وجود داشته باشد؛ یعنی قرار بوده مدرسه نهاد رفع نابرابری باشد و قرار بوده کسی که نمی‌تواند به راحتی به آموزش‌ها و مهارت‌های مورد نیاز دسترسی داشته باشد از طریق مدرسه به آن‌ها برسد.

اگر بخواهیم برای تغییر تنها از پایین اقدام کنیم به شدت کند است و در حد ایجاد الگوهای اولیه است که در حال حاضر در سراسر جهان وجود دارد و قابل رصد است و دولت نه مایل به این کار است و نه می‌تواند دست به این کار بزند.

جدید محوریت پیدا می‌کند خلق برابری‌خواهی است. یکی از نتایج بلافصل آگاهی انسان طلب برابری است؛ طلب این‌که من هم مانند دیگران توانایی‌هایی دارم و باید بتوانم این توانایی‌ها را بروز دهم و در شـــرایطی نسبتاً برابر برای رشد تلاش کنم و این توانایی‌ها را بسط و گسترش دهم. اگر بستر برابری برای من فراهم نباشد از خودم دور خواهم شد و این ویژگی جهان جدید در عصر اطلاعات تشدید شده است. انسان به محض این‌که نسبت به جهان آگاه می‌شود طلب برابری می‌کند و ما نخواهیم توانست این خواسته عمیق را نادیده بگیریم؛ این‌که شخص بتواند بر سرنوشت خودش کنترل داشته باشد می‌توانیم نتیجه‌اش را در جهان امروز ببینیم.

جامعه در نیمه دوم سال ۱۴۰۱ منش‌های متفاوتی از داشن‌آموزان را شاهد بود.

چیزی که نسل جدید می‌خواهد ما از آن به عنوان طغیان نام می‌بریم؛ در صورتی که چیزی که می‌بینیم طلب خودآیینی است. این نسل نمی‌تواند طور دیگری فکر کند. اگر چیزی را که مبنای برابری است در اختیارش قرار ندهیم و اجازه ندهیم سرنوشت خودش را انتخاب کند از خود بیگانه می‌شود و وقتی از خود بیگانه شود نتیجه‌اش شورش است. ما از دانش‌آموزان طلب ازخودبیگانگی کردیم و به همین خاطر نتیجه این شده است. در کشور ما مدرسه از بقیه نهادها در این زمینه عقب‌تر است؛ یعنی چنان صورت‌بندی شده که چیزی که به عنوان برنامه درسی می‌شناســـیم از سطح تا ذیل در تمام ابعاد از کودکان و نوجوانان می‌خواهد «چنان باشند که خود نباشند» و حق انتخاب سرنوشتشان را نداشته باشند و این شورش از اینجا بیرون می‌آید. نهاد مدرسه را در کلیتش متهم نمی‌کنم و اساس مدرسه که دانش‌آموزان و معلمان هستند این تغییر را می‌فهمند و درک می‌کنند و عمده آن‌ها با تمام این واقعیات مواجه‌اند و حتی اگر درک کاملی از آن نداشته باشند احساسش را دارند؛ اما ساختارهای سازمان اجازه نمی‌دهد از این قالب‌ها بیرون بیایند و این به ضد خودش تبدیل شده و باعث شده مدرسه در معرض تهدید و انتقاد قرار بگیرد.

■ **باتوجه به موانع سخت و نرمی که به آن اشاره شد آیا تحول در نظام آموزش ایران ممکن است؛ چگونه؟**

زمانی تغییر به سمت مسیر درست می‌رود که شناسایی درستی از مساله داشته باشید و از ریشه مشکل را بشناسید و قبول کنید که چنین مساله‌ای باید رفع شود. وقتی چنین درکی وجود نداشته باشد تغییر سخت خواهد بود؛ مثلاً درباره بودجه آموزش و پرورش اگر آموزش و پرورش را به عنوان یک نهاد بنیادی و اصلی توسعه قبول داشته باشیم به سوی سرمایه‌گذاری روی آن خواهیم رفت؛ اما اگر نگاهمان، نگاه هزینه‌ای باشد هر سال سعی می‌کنیم از هزینه‌ها بکاهیم. این مســـاله‌ای است که به لحاظ رویکردی در کشـــور وجود دارد و سال‌هاست از آن صحبت می‌شود ولی قابل حل و فصل نیست. در مورد این‌که چه کسی باید تصمیم بگیرد، تصمیم‌گیران اصلی کشور و کسانی که هزینه-فایده‌های کشور را تعیین می‌کنند؛ اما چنین نگاهی در این سطح از تصمیم‌گیری وجود ندارد. از طرفی بر سر سوژه و دانش‌آموزی که آموزش و پرورش با آن سر و کار دارد توافقی که باید وجود ندارد و نگاهها بسیار کنترل‌گرانه است. رویکردها از قبل تعیین شـــده است و نســـبتی با اصالت و خودآیینی که به عنوان اهداف عالی آموزش و پرورش شناخته می‌شود ندارد؛ یعنی دانش‌آموز صرفاً به عنوان کسی که باید اهداف مدنظر ما را پی‌جویی کند جدای از این‌که این اهداف چه هست به رسمیت شناخته می‌شود. نگاه انتقادی داشتن و اتکا بر استقلال نسبی فرد و اهدافی که در آموزش آینده و امروز نیاز است در حاشیه قرار می‌گیرد و اگر درباره‌اش صحبتی می‌شود صرفاً یک شعار است. در سیاست‌گذاری‌ها ردی از این امور نیست و اگر در اسناد به آن اشاره شده بیشتر به عنوان یک امر متناقض‌نما رخ‌نمایی می‌کند. تحول جدای از این‌که در حالت عادی ممکن باشد یا نه در کشور ما امکان‌پذیر نیست. شاید باید به نقاط کوچک‌تر و اثرگذاری کوچک‌تر اما با تأثیر عمیق فکر کنیم؛ موضوعاتی که در رابطه با آن‌ها کمتر اختلاف هست و می‌شود با یک سرمایه‌گذاری ادامه‌دار در بلندمدت اتفاقاتی را بر اساسش رقم زد.

■ **چگونه ممکن اســـت رویکرد آموزش عمومی در ایران به سمت آموزش در کشورهای اسکاندیناوی پیش رود نه اینکه شبیه الگوی چین و روسیه باشد؟**

باید متوجه باشیم مقایسه ایران با هر کشوری بدون در نظر گرفتن شرایط بنیادی اقتصادی سیاسی غیرممکن است و مقایسه بلامعنی است؛ مثلاً اگر بخواهیم خود را با فنلاند مقایسه کنیم بدون این‌که در نظر بگیریم دو کشـــور در چه شـــرایطی قرار دارند به مشکلات فراوانی می‌خوریم که در نهایت می‌بینیم ریشه‌اش نه در آموزش کشور، بلکه در سیاست کشور و حتی در سطحی اگر به جبر جغرافیایی باور داشته باشیم یا به طور نسبی آن را باور داشته باشیم به شرایط جغرافیایی و تاریخی‌مان برمی‌گردد و به سادگی نمی‌توانیم انتخاب کنیم که به این سمت یا آن سمت خواهیم رفت. یک واسطه به نام سیاست و اقتصاد است که تعیین‌کننده است و باید این عناصر را مدنظر قرار دهیم.

این‌که آیا مدل‌های پیاده‌شده در بخش خصوصی که بعضی خودشان این مدل را طراحی کرده‌اند و برخی وام‌گرفته از پروتکل‌های بین‌المللی است می‌توانند از پایین تغییر ایجاد کنند یا نه یک جواب نسبی دارد. این اقدامات از جهت ایجاد الگو شاید تاثیراتی بگذارد ولی اگر بخواهیم جواب قاطع‌تری بدهیم و از منظر دقیق‌تری به موضوع بپردازیم و تجربه کشور را در این رابطه بررسی کنیم، می‌فهمیم به سادگی تغییر از پایین به بالا اتفاق نمی‌افتد؛ زیرا تصمیم‌گیر اصلی در آموزش عمومی دولت است و وجود الگوهای مناسب به معنای پیاده شدن آن الگوها نیست. مثلاً اگر چند کارخانه مدرن در یک کشور ساخته شود آیا می‌توان گفت که آن کشور صنعتی خواهد شـــد؟ خیر. چون اکوسیستم صنعتی فراتر از ساخت چند کارخانه است. نیاز به راه و زیرساخت دارد، نیاز به مراودات مالی دارد، نیاز به مشتری خوب دارد و...

■ **آیا تنوع امروز در سلیقه جامعه می‌تواند باعث تحول در سیستم سیاست‌گذاری شود؟**

چون وابســـتگی دولت به جامعه کم اســـت بعید است. کشـــور ما کشوری است که درآمدهـــای نفتی و درآمد از مواد طبیعی و معدنـــی دارد و این‌ها دولت را از مردم جدا می‌کند. در نظریات جامعه‌شناختی و اقتصاد به حد کافی درباره این‌ها صحبت شده است. شـــکاف دولت ملت هم ملت را به دولت بدبین می‌کند و هم دولت را به مردم و این دو در یک تعارض دوری قرار می‌گیرند. نتیجه‌اش در امر آموزش عمومی این است که لزوماً مدل‌ها نمی‌توانند تبدیل شوند؛ یعنی دولت خود را ملزم نمی‌داند که به این خواست تنوع پاســـخ دهد و ابزارش را ندارد و مدل متمرکزی که اختیار کرده به راحتی این اجازه را نخواهد داد. اگر از مشارکت مردم در حوزه‌های مختلف صحبت کنیم در مهم‌ترین حوزه که حوزه برنامه درسی است می‌بینیم اختیاری از طرف دولت به مردم داده نمی‌شود، ولی در حوزه‌های اقتصادی مثل تأسیس مدارس غیردولتی یا تصدی‌گری مدارس دولتی مثل مدارس هیئت امنایی تا حدی این اجازه به مردم داده شده که مدرسه‌ای تأسیس کنند؛ اما این‌ها هم ملزم‌اند که از برنامه درسی مصوب پیروی کنند و می‌توانیم این‌طور درک کنیم که تا وقتی بخشی از بار مالی دولت در حوزه آموزش و پرورش برداشته شده این اجازه به مشارکت بوده ولی برنامه درسی ما حتی در سطح استانی نتوانسته تمرکزش شکسته شود. همه مدارس ما از یک دستورالعمل واحد استفاده می‌کنند، مگر این‌که مجوز قانونی نداشته باشند؛ پس نتیجه این است که اگر بخواهیم برای تغییر تنها از پایین اقدام کنیم به شدت کند است و در حد ایجاد الگوهای اولیه است که در حال حاضر در سراسر جهان وجود دارد و قابل رصد است و دولت نه مایل به این کار است و نه می‌تواند دست به این کار بزند

اگر در این وضعیت بخواهیم به تغییر فکر کنیم در دو سطح می‌شود به موضوع فکر کرد که یکی تاثیرگذاری از پایین است. یک مدل تاثیرگذاری از پایین تأسیس مدارسی است که با شیوه‌های روز آموزشی و متدها و نظریه‌های جدید روان‌شناختی، یادگیری و جامعه‌شناختی در حال کارند. این نامش عرضه است و شاید از سمت عرضه ارائه الگوها تاثیراتی گذاشته باشد. نکته مهم این است که باید از سمت تقاضا هم به تغییر از پایین فکر کنیم؛ یعنی تقاضای تغییر را در کف جامعه بالا ببریم تا تغییر از بالا تســـهیل شود؛ تقاضا یعنی خواستی که می‌توانم از دولت داشـــته باشم و آگاه‌سازی‌هایی که در حوزه آموزش عمومی انجام شود و کمک می‌کند که مردم از حق آموزش باکیفیت و رایگان آگاه باشند و آن را از دولت مطالبه کنند و به یک خواست سیاسی تبدیل شود. همان طور که کارهای دولت‌ها در حوزه درمان و اقتصاد در سبد رأی اثرگذار اســـت، در این ســـمت هم باید این اتفاق بیفتد. در حالت معمول چون آموزش موضوع اضطراری و فوری نیست در کشوری مثل ایران که دائم با بحران‌ها درگیر است توجه مردم برای بهبود آن سخت‌تر جلب می‌شود. برای این موضوع نیاز است نهادهای مدنی تلاش بیشتری برای مطالبه‌گر کردن مردم بکنند و بایستی آمار و اتفاقات در آموزش و پرورش دائم ارائه شـــود و به تولید محتواهایی تبدیل شـــود که مردم مرتباً با آن مواجه شوند. به خصوص الآن که شبکه‌های مختلف اجتماعی این امکان را فراهم کردند که مردم از کانال‌های گوناگون ارتباطی و فرم‌های مختلف رسانه‌ای استفاده کنند. این می‌شود ایجاد یا تحریک تقاضا به عنوان راهبردی برای تغییر.

واقعیت تحمیلی کمیابی

از تناقض‌های اقتصادی تا چالش‌های جهانی و زیست‌محیطی



محمدکریم آسایش

کنشگر و پژوهشگر شهری و اجتماعی

مقدمه

تصور کنید به انباری بزرگ قدم می‌گذارید که تا سقف پر از غذا و کالا است، اما بیرون از آن در، میلیون‌ها آدم هر شب با شکم خالی می‌خوابند، یا در شهری قدم می‌زنید که برج‌های لوکس و خالی از سکنه آسمان را پر کرده‌اند، اما خانواده‌ها برای پیدا کردن یک سقف ساده، با هزار مشکل دست و پنجه نرم می‌کنند. این صحنه‌ها نه از یک داستان تخیلی، بلکه از زندگی واقعی در دنیای سرمایه‌داری امروز می‌آیند، مفهوم «کمبود» -یعنی کم بودن منابع- اغلب مثل یک حقیقت طبیعی نشان داده می‌شود، اما مواجهه عمیق و انتقادی، از کارل مارکس تا اندیشمندان پسااستعماری مثل فرانتس فانون، روشن می‌سازد این کمبود بیشتر ساختگی است؛ نتیجه روابط قدرت، تقسیم ناعادلانه و منطق سودمحور سیستم.

در اقتصاد کلاسیک، کمبود یک اصل پایه‌ای است: منابع محدودند و نیازها بی‌پایان، اما اندیشه انتقادی این ایده را زیر و رو می‌کند و کمبود را به تاریخ و ساختارهای اجتماعی پیوند می‌زند. امروزه، با چالش‌هایی مثل تغییرات آب و هوایی، نابرابری جنسیتی و بحران‌های شهری، این مفهوم لایه‌های تازه‌ای پیدا کرده. بر اساس گزارش اکسفام در سال ۲۰۲۵، ثروت میلیاردرها در سال ۲۰۲۴ سه برابر سریع‌تر از سال قبل رشد کرد، اما تعداد فقرا تقریباً ثابت ماند، این آمار نشان‌دهنده «کمبود در میان فراوانی» است -جایی که منابع هست، اما دسترسی به آن‌ها برای بیشتر مردم بسته می‌شود.

بخش اول: دیدگاه‌های کلیدی درباره کمبود

در این بخش، مثل یک سفر، هر دیدگاه را کاوش می‌کنیم، نه‌فقط جنبه‌های نظری، بلکه پیوند آن‌ها با مسائل امروز مثل نابرابری جهانی، بحران‌های تولید بیش از حد در سال‌های ۲۰۲۴-۲۰۲۵ و کمبود منابع طبیعی را بررسی می‌کنیم.

۱ کارل مارکس: کمبود به عنوان تناقض اصلی سرمایه - جایی که فراوانی به کمبود تبدیل می‌شود

کارل مارکس، فیلسوف و اقتصاددان آلمانی قرن نوزدهم، کمبود را نه یک لعنت طبیعی، بلکه نبض سرمایه‌داری می‌دید، او در کتاب بزرگش «سرمایه» (۱۸۶۷) سیستم را مثل ماشینی توصیف می‌کند که ظرفیت تولید زیادی دارد، اما آن را در خدمت سود می‌گذارد، نه نیازهای مردم.

۱,۱. ارزش مصرف در برابر ارزش مبادله: چرا کالاها تولید می‌شوند اما به دست نیازمندان نمی‌رسند؟

مارکس کالا را دوچهره می‌داند: ارزش مصرف (فایده واقعی، مثل خانه برای زندگی) و ارزش مبادله (قیمت بازار، بر اساس سود). در سرمایه‌داری، تولید بر اساس ارزش مبادله پیش می‌رود، نه برآوردن نیازها، نتیجه؟ کالاهایی تولید می‌شوند اما اگر سودآور نباشند، نابود یا انبار می‌شوند، مثلاً در بحران غذایی ۲۰۲۴، کشاورزان آمریکایی میلیون‌ها تن محصول را دور ریختند، در حالی که ۸,۲ درصد جمعیت جهان -حدود ۶۷۳ میلیون نفر- از گرسنگی رنج می‌برد، این «کمبود ساختگی» است: منابع هست، اما منطق بازار آن‌ها را دور از دسترس می‌کند.

۲,۱. گردش سرمایه و ارتش ذخیره کار: فشار همیشگی بر کارگران و ایجاد تنش در مصرف

مارکس توضیح می‌دهد که انباشت سرمایه (جمع کردن سود) باعث افزایش سرمایه ثابت (ماشین‌آلات پیشرفته) و کاهش نسبی سرمایه متغیر (دستمزدها) می‌شود، این تعادل نامتوازن «ارتش ذخیره کار» می‌سازد: میلیون‌ها کارگر بیکار یا نیمه‌بیکار که دستمزدها را پایین نگه می‌دارند، در سال ۲۰۲۵، نرخ بیکاری در هند به ۵,۱ درصد رسیده، اما با جمعیت زیاد، این ارتش ذخیره همچنان فشار بر قدرت خرید می‌آورد.

قانون کاهش نرخ سود هم وارد می‌شود؛ با پیشرفت فناوری، سودها کم می‌شوند و شرکت‌ها برای جبران، بهره‌وری را بالا می‌برند یا بازارها را گسترش می‌دهند، اما این اغلب به بحران‌های «تحقق ارزش» منجر می‌شود. مثل رکود ۲۰۲۴ در بخش انرژی بادی دریایی، جایی که شرکت‌هایی مثل اورستد میلیاردها دلار ضرر کردند به دلیل تولید بیش از حد و تقاضای کم.

۳,۱. انباشت اولیه: ریشه‌های تاریخی کمبود - از غصب زمین تا خصوصی‌سازی مدرن

مارکس «انباشت اولیه» را یک فرایند تاریخی می‌داند: غصب زمین‌های عمومی، بیرون راندن دهقانان و ساخت طبقه کارگر، این نه طبیعی، بلکه خشونت‌بار است، امروز، این داستان ادامه دارد؛ مثلاً در آفریقا، شرکت‌های بزرگ زمین‌های کشاورزی را برای صادرات می‌گیرند که کمبود غذایی محلی می‌سازد، براساس گزارش‌ها، از سال ۲۰۱۰، بیش از ۲۶,۷ میلیون هکتار زمین در کشورهای در حال توسعه غصب شده، کمبود دسترسی به منابع، نتیجه مالکیت خصوصی است.

۱,۴. بحران تولید بیش از حد: کمبود در میان انبارهای پر - مثال‌های ۲۰۲۴-۲۰۲۵

مارکس بحران‌های تولید بیش از حد را نشانه تناقض سرمایه می‌داند: تولید بیشتر از تقاضای واقعی، در ۲۰۲۴، بخش فناوری با تولید زیاد چیپ‌های نیمه‌رسانا روبه‌رو شد که کارخانه‌ها را بست و کارگران را بیکار کرد، در حالی که کشورهای فقیر به فناوری نیاز دارند. این بحران‌ها، مثل رکود پس از کووید، نشان می‌دهند سرمایه‌داری هیچ راه‌حل پایداری جز دگرگونی اساسی ندارد.

۲ رزا لوکزامبورگ و دنباله‌روانش: کمبود جهانی، ابزار امپریالیسم و وابستگی - از بازارهای بیرونی تا دوقطبی مرکز-پیرامون

رزا لوکزامبورگ، انقلابی لهستانی-آلمانی، در کتاب «انباشت سرمایه» (۱۹۱۳)، کمبود را به مقیاس جهانی برد. او گفت سرمایه‌داری برای بقا به «بیرون-حوزه‌های غیرسرمایه‌دار» نیاز دارد. این ایده توسط دنباله‌روانی مثل سمیر امین، پل باران، جیوانی اریگی، دیوید هاروی و اندیشمندان پسااستعماری مثل فرانتس فانون گسترش یافت که کمبود در جوامع پیرامونی را به وابستگی و استعمار نوین وصل کردند.

۱,۲. نقد تحقق ارزش: مازاد کجا فروخته می‌شود؟

لوکزامبورگ می‌پرسد: اگر بازار بسته باشد، مازاد ارزش چطور به پول تبدیل شود؟ پاسخ لوکزامبورگ آن است که مازاد ارزش از وابستگی سرمایه‌داری به فضاهای غیرسرمایه‌داری

با پیشرفت فناوری، سودها کم می‌شوند و شرکت‌ها برای جبران، بهره‌وری را بالا می‌برند یا بازارها را گسترش می‌دهند، اما این اغلب به بحران‌های «تحقق ارزش» منجر می‌شود. مثل رکود ۲۰۲۴ در بخش انرژی بادی دریایی، جایی که شرکت‌هایی مثل اورستد میلیاردها دلار ضرر کردند به دلیل تولید بیش از حد و تقاضای کم.

و استثمار آنها حاصل می‌شود،

۲،۲. نیاز به بازارهای غیرسرمایه‌دار و دنباله‌روان لوکزامبورگ: گسترش همیشگی و وابستگی

لوکزامبورگ انباشت اولیه را دائمی می‌داند، سمیر امین در نظریه وابستگی، آن را به دوقطبی مرکز (شمال جهانی) و پیرامون (جنوب) وصل می‌کند: پیرامون مواد خام صادر می‌کند اما فناوری وارد که کمبود توسعه می‌سازد. پل باران مازاد اقتصادی در سرمایه‌داری انحصاری را برجسته می‌کند: مازاد به مرکز می‌رود، اما در پیرامون هدر می‌شود. جیوانی اریگی چرخه‌های سیستم جهانی را توصیف می‌کند: هر چرخه (از هلند تا آمریکا) با مالی‌سازی تمام می‌شود که کمبود تازه می‌سازد. دیوید هاروی «انباشت از راه سلب مالکیت» را اضافه می‌کند: حصارکشی مدرن.

۳،۲. کمبود به عنوان سلاح امپریالیستی و دیدگاه‌های پسااستعماری: فانون و جوامع پیرامونی

لوکزامبورگ کمبود را ابزار سلطه می‌بیند، فرانتس فانون در «دوزخیان روی زمین» (۱۹۶۱)، استعمار را خشونت‌آمیز توصیف می‌کند که طبقه محلی شهری قدرت را نگه می‌دارد بدون تغییر سیستم و کمبود پایدار در پیرامون می‌سازد. امروز، در آفریقا، استخراج منابع توسط شرکت‌های غربی کمبود محلی می‌سازد؛ مثلاً در کنگو، استخراج کبالت برای باتری‌ها میلیون‌ها نفر را آواره کرده. این داستان در مسئله فلسطین هم تکرار می‌شود: نسل‌کشی اسرائیل در غزه پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ که بیش از ۱۰ درصد جمعیت غزه را کشته یا مجروح کرده، مازادسازی فلسطینیان است -بیرون راندن آن‌ها برای غصب زمین و منابع، در چارچوب کمبود ساختگی سرمایه‌داری که استعمار نوین را توجیه می‌کند.

۳ مارکسیست‌های فمینیست: کمبود در خانه و بدن - فشار جنسیتی در دنیای مدرن

فمینیست‌هایی مثل سیلویا فدریچی و سلما جیمز، کمبود را به بازتولید اجتماعی می‌برند: کارهایی که سرمایه را زنده نگه می‌دارند اما بدون دستمزدند.

۱،۳. کار خانگی: ستون پنهان سرمایه - آمارهای ۲۰۲۵

کار بازتولیدی (مراقبت و آشپزی) اغلب توسط زنان انجام می‌شود. براساس گزارش سازمان ملل ۲۰۲۵، زنان ۵،۲ برابر مردان کار بدون دستمزد می‌کنند، میانگین ۲،۵ برابر ساعات روزانه. این کار نه‌تنها نیروی کار را تازه می‌کند، بلکه بدون آن، تولید سرمایه‌داری می‌ایستد، اما در آمار اقتصادی، اغلب نادیده گرفته می‌شود، انگار بخشی از «طبیعت زنانه» است.

۲،۳. نقش کار بدون دستمزد در فراوانی سرمایه - فدریچی و کمپین دستمزد

فدریچی در «کالیبان و ساحره» نشان می‌دهد انباشت اولیه شامل کنترل بدن زنان بود - از شکار جادوگران تا قوانین باروری. این کنترل امروز ادامه دارد، جایی که زنان مسئولیت اصلی مراقبت از بچه‌ها، سالمندان و بیماران را دارند. بر اساس آمارILO در ۲۰۲۵، ۷۰۸ میلیون زن به دلیل مسئولیت‌های مراقبتی بدون دستمزد، از بازار کار بیرون مانده‌اند.

کمپین «دستمزد برای کار خانگی» توسط جیمز و دیگران، این کار را بخشی از زنجیره ارزش سرمایه‌داری نشان می‌دهد و می‌خواهد آن را به رسمیت بشناسند. این نه فقط عدالت جنسیتی، بلکه ضربه‌ای به پایه‌های کمبود ساختگی است، چون نشان می‌دهد سرمایه چطور از کار رایگان زنان سود می‌برد.

۳،۳. کمبود جنسیتی: کمبود زمان و استقلال

در نتیجه، زنان با کمبود زمان، استقلال اقتصادی و دسترسی به منابع روبه‌رو می‌شوند. این کمبود نه از کم بودن منابع جهانی، بلکه از ساختارهای طبقاتی و جنسیتی می‌آید. مثلاً در کشورهای در حال توسعه، زنان اغلب بیش از ۴ ساعت روزانه به کار خانگی می‌پردازند که فرصت آموزش یا کار پردرآمد را می‌گیرد. گزارشUN Women در ۲۰۲۵ نشان می‌دهد این بار نابرابر معادل ۱۰-۳۹ درصد تولید ناخالص داخلی جهانی است، اما بدون جبران.

این دیدگاه فمینیستی کمبود را از فضای عمومی به خصوصی می‌برد و نشان می‌دهد سرمایه‌داری خانه را به کارخانه‌ای نامرئی تبدیل کرده است. این کمبود زمان و استقلال را بتی فریدان در «راز و رمز زنانه» (۱۹۶۳) در توصیف ملال زندگی زنانه نشان می‌دهد، همان توصیفی که شانتال آکرمن هنرمندانه آن را در فیلم «ژان دیلمان، شماره ۲۳ کدو کومرس، ۱۰۸۰ بروکسل» (۱۹۷۵) به تصویر می‌کشد.

> هانری لوفور و دیوید هاروی، دو اندیشمند برجسته جغرافیای مارکسیستی، مفهوم کمبود را از عرصه اقتصادی به فضایی و شهری می‌برند. آن‌ها نشان می‌دهند در سرمایه‌داری، فضا نه‌فقط ظرف زندگی، بلکه جایی برای تولید ارزش و سود است، این دیدگاه در دنیای امروز، با بحران‌های مسکن جهانی، زنده‌تر از همیشه است - جایی که شهرها به ماشین‌های پول‌سازی تبدیل شده‌اند و میلیون‌ها نفر از فضای مناسب محروم مانده‌اند

۴ هانری لوفور و دیوید هاروی: کمبود در فضای شهری - بحران مسکن جهانی و کالایی کردن شهرها

هانری لوفور و دیوید هاروی، دو اندیشمند برجسته جغرافیای مارکسیستی، مفهوم کمبود را از عرصه اقتصادی به فضایی و شهری می‌برند. آن‌ها نشان می‌دهند در سرمایه‌داری، فضا نه‌فقط ظرف زندگی، بلکه جایی برای تولید ارزش و سود است. این دیدگاه در دنیای امروز، با بحران‌های مسکن جهانی، زنده‌تر از همیشه است - جایی که شهرها به ماشین‌های پول‌سازی تبدیل شده‌اند و میلیون‌ها تن از فضای مناسب محروم مانده‌اند.

۱،۴. لوفور: تولید فضا و حق بر شهر - فضا به عنوان کالایی سودآور

لوفور در کتاب «تولید فضا» (۱۹۷۴) (می‌گوید فضا نه چیزی بی‌جان، بلکه نتیجه روابط اجتماعی است. در سرمایه‌داری، فضا کالایی می‌شود: زمین، ساختمان‌ها و زیرساخت‌ها برای خریدوفروش، مالکیت و سود مرتب می‌شوند، این یعنی کمبود فضایی - مثل کم بودن خانه ارزان- نه از کمبود واقعی زمین، بلکه از منطق بازار می‌آید. لوفور مفهوم «حق بر شهر» را می‌آورد: حقی که مردم باید برای شکل دادن به فضای شهری داشته باشند، نه اینکه سرمایه‌داران آن را کنترل کنند. امروز، این ایده در جنبش‌های شهری مثل اعتراض‌ها علیه لوکس‌سازی محله‌ها در برلین یا سان‌فرانسیسکو دیده می‌شود، جایی که ساکنان قدیمی بیرون رانده می‌شوند تا جا برای سرمایه‌گذاری‌های سودآور باز شود.

لوفور همچنین به «ضرباهنگ‌کاوی» (rhythmanalysis) می‌پردازد: روشی برای بررسی ریتم‌های شهری و تأثیرشان بر مردم، ریتم‌ها - تکرار اندازه‌گیری‌شده در زمان و مکان- در سرمایه‌داری بدن‌ها را «دست‌آموز» (dressage) می‌کنند، یعنی آموزش می‌دهند تا با ریتم‌های سیستم هماهنگ شوند، مثل رفت‌وآمد روزانه یا کار شیفتی. این دست‌آموزسازی کمبود می‌سازد: ریتم‌های مکانیکی سرمایه، ریتم‌های طبیعی بدن و طبیعت را مختل می‌کند، منجر به خستگی، بیماری (آریتمی) یا کمبود زمان آزاد می‌شود. مثلاً در شهرهای شلوغ، ریتم‌های سریع ترافیک و کار، مردم را به ماشین‌هایی

تبدیل می‌کند که انرژی‌شان برای سود مصرف می‌شود و کمبود واقعی ارتباط با فضا و زمان طبیعی ایجاد می‌کند.

۲،۴. هاروی: ترمیم فضایی- چطور سرمایه بحران را به شهر می‌برد

دیوید هاروی مفهوم «ترمیم فضایی» را گسترش می‌دهد: در بحران تولید بیش از حد، سـرمایه مازادش را به فضا - مثل شهرسازی، ساخت‌وساز و زیرسـاخت- می‌برد تا بحران را عقب بیندازد، اما این کار اغلب زمین را گران، نابرابری فضایی را زیاد و مردم را آواره می‌کند. هاروی می‌گوید سرمایه «در فضا انباشت می‌شود تا زمان بخرد»، اما این خرید، کمبود تازه می‌سازد. مثلاً در بحران مالی ۲۰۰۸، سرمایه به بازار مسکن رفت، اما نتیجه حباب مسکن بود که میلیون‌ها نفر را بی‌خانمان کرد. در ۲۰۲۵، این الگو ادامه دارد: بر اساس گزارش Demographia ۲۰۲۵، نسبت قیمت خانه به درآمد متوسط در بسیاری شهرها «غیرقابل تحمل» است -مثلاً در هنگ‌کنگ بیش از ۲۰ برابر درآمد سالانه.

در آمریکا، خانواده‌های متوسط فقط ۸،۷ درصد خانه‌ها را می‌توانند بخرند، در حالی که کمبود مسکن برای این گروه بیشتر از همیشه است. گزارش World Economic Forum در ۲۰۲۵ نشان می‌دهد جهان نه با کمبود خانه، بلکه با «نامتناسبی» روبه‌رو است: میلیون‌ها واحد خالی در شـهرهای لوکس، در حالی که مهاجرت روستا به شهر تقاضا را در مناطق فقیر بالا می‌برد. در شـهرهایی مثل میامی (با بیشترین خطر حباب مسکن بر اساس UBS ۲۰۲۵) سرمایه‌گذاری خارجی قیمت‌ها را بالا برده و دسترسی محلی را کم کرده. این کمبود فضایی نه طبیعی، بلکه نتیجه سیاست‌های سـرمایه‌داری است که شهر را به کالا تبدیل کرده.

۵ باتای، بنیامین و وارد: مازاد، افراط و نقد کمبود - مقاومت در برابر مهار زندگی

ژرژ باتای، والتر بنیامین و آنیس وارد، از زاویه فلسـفی، فرهنگی و هنری، کمبـود را با «مازاد» روبه‌رو می‌کنند. آن‌ها نشـان می‌دهند زندگی پر از مازاد اسـت -انرژی، اشـیا، تجربه‌ها- اما سرمایه‌داری این مازاد را مهار می‌کند تا به انباشت تبدیل شود. این دیدگاه‌ها کمبود را به عنوان ابزار سرکوب مازاد زندگی نقد می‌کنند و راه‌های مقاومتی پیشنهاد می‌دهند.

۱،۵. ژرژ باتای: اقتصاد عام و منطق افراط - مازاد زندگی در برابر صرفه‌جویی سرمایه

باتای در «سهم ملعون» (۱۹۴۹)، بین «اقتصاد محدود» (بر پایه صرفه‌جویی، انباشت و کمبود) و «اقتصاد عام» (بر پایه مصرف، هدر و بخشش) فرق می‌گذارد، او می‌گوید طبیعت و زندگی مازاد می‌سازند -مثل انرژی خورشیدی یا رشد زیستی- اما سرمایه‌داری این مازاد را قفـل می‌کند و کمبود را برای کنترل تحمیل می‌کند. مثلاً در جوامع بومی، مازاد در جشن‌ها مصرف می‌شود، اما در سرمایه‌داری، به سود تبدیل می‌شود. امروز، این ایده در بحران زباله الکترونیکی دیده می‌شود: بر اساس گزارش ۲۰۲۴، زباله الکترونیکی جهانی به ۶۲ میلیون تن در ۲۰۲۲ رسید و تا ۲۰۳۰ به ۸۲ میلیون تن می‌رسد، اما فقط ۳،۲۲ درصد بازیافت می‌شود و ارزش ۶،۴۷ میلیارد دلار هدر می‌رود.

این مازاد دورریخته، نشـان هدر سرمایه‌داری است، اما باتای پیشنهاد می‌کند آن را فرصتی برای افراط و آزادی ببینیم.

۲،۵. والتر بنیامین: باقی‌مانده‌ها، نجات و تجربه - نقد کالایی از حاشیه سیستم

بنیامین در پروژه «پاسـاژها» (۱۹۲۷-۱۹۴۰)، به اشـیای دورریختـه، خرده‌ریزها و باقی‌مانده‌های مدرن اهمیت می‌دهد. او باور دارد این باقی‌مانده‌ها -آنچه از جریان کالایی بیرون مانده- امکان نقد سرمایه‌داری را می‌دهند. «نجات باقی‌مانده‌ها» راه مقاومتی است:

> کمبود ساختگی است، پس تغییرپذیر. راه‌حل در بازسازی روابط است- از عدالت جنسیتی و دموکراسی فضایی تا احترام به طبیعت و سیاست کاهش رشد. امروز با بحران‌های آب و هوایی و نابرابری، این دیدگاه می‌تواند جنبش‌های تازه الهام ببخشد: دنیایی که مازاد زندگی برای همه کافی باشد، نه فقط برای فرادستان

جمع کردن و بازمعنایی اشیایی که سیستم بی‌ارزش می‌داند. امروز، ایـن دیدگاه در جنبش‌های بازیافت و ارتقا دیده می‌شـود، جایی کـه مردم از زباله‌های الکترونیکی هنر یا ابزار می‌سـازند. مثلاً در کشـورهای در حال توسعه، بازارهای غیررسمی زباله الکترونیکی میلیون‌ها شغل ساخته، اما اغلب در شرایط خطرناک -نشان مازادی که سیستم نمی‌تواند جذب کند.

۳،۵. آنیس وارد: سینمای خوشه‌چینان - تصویر بصری مقاومت مازاد

فیلم «خوشـه‌چینان و من» (۲۰۰۰) وارد، این منطق را تصویری می‌کند: کسانی که از زباله‌ها، باقی‌مانده‌ها و اشیای دورریخته جمع می‌کنند، به نماد مقاومت تبدیل می‌شـوند. وارد نشـان می‌دهد این اشیا مازاد زندگی‌اند -چیزی که سرمایه‌داری انکار می‌کند اما نمی‌تواند پاک کند. در ۲۰۲۵، این ایده در جنبش‌های بدون زباله و اقتصاد چرخشی زنده است، جایی که شهرهایی مثل سان‌فرانسیسکو سیاست‌های کاهش زباله اجرا می‌کنند. این دیدگاه‌ها کمبود را به عنـوان حذف مازاد نقد می‌کنند و می‌گویند مقاومت از حاشـیه سیستم شروع می‌شود.

۶ اکوسوسیالیسم: نقد از محدودیت طبیعی تا بازتعریف کمبود - ترکیب طبیعت با نقد سرمایه

اکوسوسیالیست‌ها مثل جان بلامی فاستر، جیمز اوکانر و آندره گورز، مارکسیسـم را با زیست‌شناسی ترکیب می‌کنند. آن‌ها می‌گویند سرمایه‌داری نه‌فقط نیروی کار را استثمار می‌کند، بلکه طبیعت را هم نابود می‌کند و کمبود را از اقتصادی به زیست‌محیطی تبدیل می‌کند. این دیدگاه در عصر تغییرات آب و هوایی، کلیدی است.

۱،۶. محدودیت زیست‌کره - نادیده گرفتن طبیعت در مارکسیسم کلاسیک

فاستر در «اکولوژی مارکس» نشان می‌دهد مارکس به رابطه انسان و طبیعت اشاره داشت، اما دنباله‌روانش اغلب طبیعت را منبع بی‌پایان دیدند. امروز، محدودیت‌های زیسـت‌کره روشن است: بر اساس گزارش تغییرات آب و هوایی جهانی ۲۰۲۵، دمای سطح زمین به ۵۲،۱ درجه سلسیوس رسیده، بالاتر از گرم شدن انسانی ۳۶،۱ درجه.

انتشار گازهای گلخانه‌ای جهانی در ۲۰۲۴ به ۵۳،۲ گیگاتن CO_2eq رسید و برای محدود کردن به ۱،۵ درجه، فقـط ۵۰۰ گیگاتن بودجه کربن مانده. این محدودیت‌ها کمبود واقعی می‌سازد، مثل کم‌آبی در مناطق خشک.

۲،۶. تناقض دوم سرمایه و کمبود زیست‌محیطی - نابودی درون‌سیستمی

اوکانر «تناقض دوم سـرمایه» را می‌آورد: سـرمایه‌داری شرایط زیستی خودش را نابود می‌کند -خاک، آب، هوا. این به کمبود واقعی منجر می‌شود: کاهش تنوع زیستی، بحران آب، شهرها ۷۰درصد انتشار CO_2 را می‌سازند و IPCC در ۲۰۲۵ بر کاهش ۴۳ درصد انتشار تا ۲۰۳۰ تأکید دارد. مثلاً در ۲۰۲۵، خشکسالی در خاورمیانه میلیون‌ها تن را آواره کرده؛ نشان کمبود زیست‌محیطی از رشد بی‌پایان.

۳،۶. سیاست بر پایه کفایت و تقسیم دوباره زیست‌محیطی - از کاهش رشد تا عدالت

اکوسوسیالیست‌ها به جای رشد، کاهش رشد و کفایت پیشنهاد می‌کنند: دموکراتیک کردن منابع، عدالت زیست‌محیطی. مثال‌ها در ۲۰۲۵ شامل سیاست‌های اروپا: کاهش سـاعات کار، ممنوعیت سوخت‌های فسـیلی، حذف یارانه‌های فسـیلی. در آمریکا،

اکوسوسیالیست‌ها به جای رشد، کاهش رشد و کفایت پیشنهاد می‌کنند: دموکراتیک کردن منابع، عدالت زیست‌محیطی، مثال‌ها در ۲۰۲۵ شامل سیاست‌های اروپا: کاهش ساعات کار، ممنوعیت سوخت‌های فسیلی، حذف یارانه‌های فسیلی. در آمریکا، جنبش‌های کاهش رشد مثل کار کمتر و تضمین شغل سبز، برای جلوگیری از بیکاری پیشنهاد می‌شود.

جنبش‌های کاهش رشد مثل کار کمتر و تضمین شغل سبز، برای جلوگیری از بیکاری پیشنهادمی‌شود.

۷ برونو لاتور: انسان و زمین، شبکه‌های مشترک و سیاست آستانه - بازسازی روابط با سیاره

برونو لاتور، فیلسوف فرانسوی، کمبود را شکست ارتباط با زمین می‌بیند. او مدرنیته را نقد می‌کند و پیشنهاد می‌کند سیاست را بر پایه تعامل انسان و غیرانسان بسازیم.

۱،۷. نقد مدرنیته و جدایی انسان/طبیعت - اشتباه پایه‌ای جداسازی

لاتور در «هرگز مدرن نبوده‌ایم» ۱۹۹۱ (و «رویارویی با گایا») ۲۰۱۷ (می‌گوید مدرنیته بر جدایی انسان (فرهنگ) و طبیعت (منبع) بنا شده. این جدایی اشتباه است: انسان و طبیعت در شبکه‌های پیچیده با هم‌اند، کمبود از این جدایی می‌آید- جایی که انسان طبیعت را منبع بی‌جان می‌بیند و ظرفیت‌هایش را نادیده می‌گیرد.

۲،۷. کمبود به عنوان مشکل ارتباطی با زمین - زمین به عنوان بازیگر

از دید لاتور، کمبود بخشی از شکست در درک تعامل با زمین است. زمین بازیگر است با آستانه‌ها و ظرفیت‌ها - مثل نقاط بحرانی آب و هوایی در ۲۰۲۵. بحران‌هایی مثل ذوب یخچال‌ها نشان می‌دهد انتشار زیاد، آستانه‌ها را رد می‌کند و کمبود آب یا غذا می‌سازد.

۳،۷. سیاست زمین‌محور - ژئوپلیتیک تازه

لاتور «ژئوپلیتیک زمین» را پیشنهاد می‌کند: زمین را شریک ببینیم، نه منبع. بازسازی سیاست برای ادغام زمین، این رویکرد کمبود را به بازسازی روابط تبدیل می‌کند: احترام به آستانه‌های طبیعی برای جلوگیری از بحران.

بخش دوم: ترکیب نظری و چهارچوب یکپارچه - بافتن لایه‌ها برای درک پیچیده‌تر

مسئله کمیابی در این دیدگاه‌ها، رویکردهای جداگانه نیستند بلکه مکمل یکدیگرند و ترکیبی از فهمِ چندبعدی‌بودنِ کمیابی را می‌سازند.

۱ سه سطح کمبود - لایه‌های به‌هم‌پیوسته اقتصادی، بازتولیدی و زیست‌محیطی

با ترکیب دیدگاه‌ها، سه سطح کمبود پیدا می‌شود که جدا نیستند، بلکه با هم تعامل دارند:

- **کمبود اقتصادی و اجتماعی:** محدودیت دسترسی به کالا، درآمد و منابع - موضوع مارکس و لوکزامبورگ. مثلاً در ۲۰۲۵، نابرابری جهانی جایی که ثروت نخبگان سه برابر رشد کرده، اما فقرا ثابت مانده‌اند. این سطح با اقتصادی تعامل دارد: کمبود درآمد زنان را به کار خانگی بیشتر می‌کشاند.
- **کمبود فضایی و زیست‌محیطی:** محدودیت در زمین شهری، منابع طبیعی - حوزه لوفور، هاروی، اکوسوسیالیست‌ها و لاتور. مثلاً بحران مسکن جایی که فقط ۸،۷ درصد خانه‌ها قابل خرید است، یا انتشار ۵۳،۲ گیگاتن CO2eq که کم‌آبی می‌سازد.
- **این سطوح به‌هم‌پیوسته‌اند:** کمبود اقتصادی به فشار بر محیط (مثل جنگل‌زدایی برای کشاورزی) منجر می‌شود که کمبود فضایی می‌سازد. این تعامل نشان می‌دهد حل کمبود در یک سطح، بدون توجه به بقیه، کافی نیست- مثلاً افزایش تولید بدون عدالت جنسیتی، بحران بازتولیدی را بدتر می‌کند.

منطق تبدیل فراوانی به کمبود - مکانیسم‌های سرمایه برای مهار مازاد

سرمایه‌داری قدرت درونی تبدیل فراوانی به کمبود دارد:

- **از راه ارزش مبادله (مارکس):** کالاهای مفید تولید نمی‌شوند اگر سود نداشته باشند.
- **انباشت بیرونی (لوکزامبورگ و دنباله‌روان):** سلطه بر پیرامون، مثل غصب زمین در آفریقا.
- **کالایی کردن بازتولید (فمینیست‌ها):** کار خانگی بدون دستمزد که فراوانی نیروی کار را به کمبود استقلال تبدیل می‌کند.
- **انباشت فضایی (هاروی و لوفور):** شهرسازی که مسکن را کم می‌کند، مثل حباب در میامی.
- **مهار مازاد (باتای، بنیامین):** زباله الکترونیکی به عنوان مازاد مهارنشده که اگر آزاد شود، فراوانی می‌سازد.
- **سرکوب روابط زیست‌محیطی (اکوسوسیالیست‌ها و لاتور):** نابودی طبیعت برای رشد که فراوانی اکولوژیک را به کمبود تبدیل می‌کند، مثل گرم شدن ۱،۵۲ درجه.
- **این منطق نشان می‌دهد کمبود اغلب انتخابی است:** سیستم فراوانی را برای نگه داشتن قدرت محدود می‌کند.

۲ بحران‌ها و نقطه‌های گذار - راه‌حل‌های موقت و نیاز به دگرگونی

سرمایه در بحران‌ها به حوزه‌هایی پناه می‌برد: فضایی (شهرسازی)، مالی (سفته‌بازی)، استثمار تازه (پیرامون)، اما این‌ها موقتی‌اند و کمبود تازه می‌سازند- مثلاً ترمیم فضایی ۲۰۰۸ به بحران مسکن ۲۰۲۵ منجر شد.

نقطه گذار نظری: سیاست آزادی باید لایه‌ها را بشناسد، مثلاً در ۲۰۲۵، جنبش‌هایی مثل Fridays for Future (جمعه‌ها برای آینده)، کمبود زیست‌محیطی را با اقتصادی ترکیب می‌کنند و کاهش رشد مطالبه می‌کنند. این نقطه‌ها فرصت دگرگونی‌اند: از بحران مثل کاتالیزور برای بازسازی استفاده کنیم یا می‌توان به چارچوب سیاستیِ Green New Deal (توافق سبز جدید) و جنبش حول آن اشاره کرد.

۳ مسیرهای سیاستی و اخلاقی - از دستمزد مراقبت تا سیاست زمین‌محور

این ترکیب چهارچوب سیاستی پیشنهاد می‌دهد:

- **دموکراتیک کردن مالکیت فضا و مسکن:** سیاست‌هایی مثل کنترل کرایه در برلین یا برنامه‌های مسکن عمومی، برای مقابله با نامتناسبی مسکن.
- **پرداخت دستمزد مراقبت و خدمات عمومی:** کمپین دستمزد برای کار خانگی، برای کم کردن بار ۲،۵ برابری زنان.
- **محدود کردن رشد مادی و تکیه بر کفایت:** کاهش رشد مثل کم کردن ساعات کار، حذف یارانه فسیلی، برای نگه داشتن بودجه کربن.
- **شناخت زمین به عنوان بازیگر:** سیاست‌های لاتوری مثل ادغام طبیعت در تصمیم‌گیری، مثلاً در گزارش IPCC ۲۰۲۵ برای شهرها.
- **تقویت گفتمان مازاد، هنر و مقاومت:** حمایت از جنبش‌های بازیافت زباله الکترونیکی، برای تبدیل مازاد به فراوانی.

جمع‌بندی: به سوی دنیایی بدون کمبود ساختگی

مفهوم کمیابی نه امری ساده و بدیهی و طبیعی، بلکه امری ساختگی و تحمیلی و چالشی چندبعدی در نتیجه روابط طبقاتی، جنسیتی، شهری، زیست‌محیطی و نمادین است. با آمارهایی مثل انتشار ۵۳،۲ گیگاتن CO2eq، ۷۰۸ میلیون زن بیرون از کار به دلیل مراقبت، یا کمبود مسکن برای ۹۱،۳ درصد خانه‌ها، روشن است سرمایه‌داری فراوانی را به کمبود تبدیل می‌کند. اما این درک امیدبخش است: کمبود ساختگی است، پس تغییرپذیر، راه‌حل در بازسازی روابط است- از عدالت جنسیتی و دموکراسی فضایی تا احترام به طبیعت و سیاست کاهش رشد. امروز با بحران‌های آب و هوایی و نابرابری، این دیدگاه می‌تواند جنبش‌های تازه الهام ببخشد: دنیایی که مازاد زندگی برای همه کافی باشد، نه‌فقط برای فرادستان.

شرایط اضطراری و حفظ جامعه مدنی

جنگ با دشمن یا دشمنی با جنگ؟



خالد توکلی
جامعه‌شناس

جنگ، تمامی ابعاد زندگی فردی و اجتماعی یک جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد و شـرایط اضطراریِ خاصی ایجاد می‌کند که با وضعیت‌های عادی، تفاوت‌های اساسی دارد. حقوق‌دانان از یک مفهوم کلی به نام «وضعیت اضطراری» سـخن به‌میان می‌آورند که در آن شـرایط به‌گونه‌ای رقم می‌خورد که دولت‌ها برای ایجاد محدودیت در زمینه آزادی‌های عمومی به آن اسـتناد می‌کنند. وضعیت اضطراری تحت تأثیر عوامل مختلفی پدید می‌آید، مانند: بحـران اقتصادی، بلایای طبیعی، شـیوع بیماری‌های واگیردار، جنگ و... . به‌طور کلی یکی از پیامدهای اصلی جنگ که وضعیت اضطراری را به‌وجود می‌آورد این اسـت که بخشـی از گروه‌ها و افرادی که قدرت را در دسـت دارند، تلاش می‌کنند آن را بیشتر قبضه و محدودیت‌هایی ایجاد کنند که در نهایت منجر به تضعیف و تعطیلی نهادها و آزادی‌های دموکراتیک و تعلیق حقوق مدنی شـهروندان شود. شاید به‌همین دلیل است که در کشورهایی که قانون اساسی‌شـان مبتنی بر آموزه‌های دموکراسی و حقوق بشر است، تدابیری در قانون و در ساختار سیاسی اندیشیده شده است که در دوران جنگ، تا جایی‌که امکان دارد از نهادهای دموکراتیک حفاظت شـود و حاکمان و اقتدارگرایان نتوانند به بهانه وضعیت جنگی نسبت به تضعیف آنها اقدام کنند. یا احیاناً اگر محدودیتی باید ایجاد شود، این محدودیت، سقف زمانی داشته باشد و از سوی افراد و گروه‌های خاصی به صورت خودسـرانه اعمال نشود. برای مثال در فرانسـه، در شرایط اضطراری، اصل ۳۶ قانون اساسی به هیئـت دولت اختیار می‌دهد در صـورت لزوم، حکومت نظامی را برقرار کنند، اما تمدیـد آن به بیش از ۱۲ روز باید به تصویب پارلمان برسد. این امر، تقابل نظم عمومی و حقوق شهروندی در وضعیت اضطراری، یا مقاومت شـهروندان در برابر محدودیت و اجبارها، در کشورهایی که نهادهای معتبر دموکراتیک و جامعه مدنی قدرتمندی داشته باشند، تا حدی ممکن و میسر است؛ اما اگر قانون اساسی و نهادهای مدنی و دموکراتیک، اعتبارِ چندانی نداشته باشند یا اصول دموکراتیک مندرج در قانون صرفاً تعارف و تشریفاتی باشد، جنگ و اضطرار، برای اقتدارگرایان بهترین فرصت را فراهم می‌آورد که خود را از دست جامعه مدنی، قواعد و نهادهای دموکراتیـک خلاص کنند و در فضایی که جنگ و اضطرار ایجاد کرده است، منویات غیردموکراتیک خود را عملی سازند و یک‌طرفه برنامه‌های خود را در جامعه اجرا کنند.

برای مثال در اصل ۹ قانون اساسـی آمده است که «هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ اسـتقلال و تمامیت ارضی کشـور آزادی‌های مشـروع را، هرچند بـا وضع قوانین و مقررات، سـلب کند». پیام اصلـی و در عین حال نگرانی تدوین‌کنندگان قانون اساسی در این اصل، شفاف و روشن است: هیچ مقامی حق ندارد، حتی به‌بهانه حفظ استقلال و تمامیـت ارضی، قوانین و مقرراتی وضع کند که موجب سلب آزادی‌های مشـروع شهروندان شود. این اصل نشان می‌دهـد که نگرانی در مورد احتمال سـلب و در معرض خطر قرار گرفتن آزادی‌های مشـروع و وضع قوانینی که برای آزادی‌های شهروندان محدودیت ایجاد کند، از سوی کسانی که امکان وضع قانون دارند، وجود دارد و بر اساس این نگرانی بوده که این اصل در قانون اساسـی وضع شده اسـت. در قانون اساسـی ایالات متحده آمریکا، در سال ۱۹۷۳، قانون اختیارات جنگی به تصویب می‌رسد که هدف آن محدود کردن قدرت رئیس‌جمهـور در اعلام جنگ و استفاده از نیروهای نظامی بدون تأیید کنگره است. اگرچه در موارد متعدد، من‌جمله در جنگ فعلی آمریکا علیه ایران، رئیس‌جمهور آن کشور، این قانون را رعایت نکرده و در این تهاجم نظامی، مشورتی با کنگره نداشته است. بعد از حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر، دولت آمریکا، قانون وطن‌پرستی ۱ و ۲ را تصویب می‌کند که بر طبق آن دولت می‌تواند در شرایط اضطراری حقوق شهروندی و آزادی‌های عمومی را تعدیل یا تعلیق کند تا «آزادی از ترس» تحقق یابد.

وضع قوانین برای سلب آزادی‌های مشروع، یکی از پیامدهای جنگ اسـت که در شـرایط اضطرار و جنگی احتمال آن بیشتر می‌شـود. از این بدتر زمانـی روی می‌دهد که برخی از گروه‌های سیاسی یا حاکمان برای رهایی از بحران داخلی، سرپوش گذاشتن بر شکست‌ها و سیاست‌های اشتباه و در نهایت تداوم سلطه خویش، جنـگ را بر جامعه تحمیل کنند و از این رهگذر هم توجه افکار عمومی را از شکست‌ها و اشتباهات منحرف سازند و هم دشمنی خود با نهادهای دموکراتیک و آزادی را به قانون تبدیل کنند. در چنین شرایطی، آزادی و جامعه مدنی قدرتمند، می‌توانند در برابر کسـانی‌که جنگ را به ابزاری برای تداوم سلطه تبدیل کرده‌اند و بر طبل جنگ می‌کوبند، مقاومت کنند و نسبت به عواقب زیانبار جنگ هشدار دهند. امکان فعال‌شدن شکاف جنگ - منتقد جنگ و آزادی بیان برای کسـانی‌که مخالف جنگ هستند - حتی اگر استدلال‌های آنها منطبق بر منطق هم نباشد - در دوران جنگ بسـیار ضروری است. این آزادی، هم درک درستی از منافع ملی در شـرایط جنگی به تصمیم‌گیران و مردم می‌دهد و هم مانع از سوءاسـتفاده از این شرایط خواهد شـد. به‌عبارت دیگر، اهمیت دشـمنی با جنـگ در مقاطعی از جنگ، دسـت‌کمی از جنگ با دشـمن ندارد و فراهم کردن امکانـات لازم برای ابراز دلایل و ایده‌های مخالفان جنگ، علاوه بر حفاظت از آزادی شـهروندان، موجب می‌شـود از رهگذر جنگ، هزینه‌های کمتری بر جامعه تحمیل شود.

نکته دیگر در این زمینه آن است که در دوران جنگ، علاوه بـر ایجاد محدودیت بـرای برخی از آزادی‌هـا و حقوق مدنی

> اتخاذ راهبرد تدافعی برداشت گزینشی در شرایط اضطراری در مورد ایجاد محدودیت برای حقوق مدنی و آزادی‌های اجتماعی، امری طبیعی است و اگر محدودیت‌ها از سوی نهادها و اشخاصی که مقبولیت اجتماعی و سیاسی دارند، ابلاغ و اعمال شوند، مورد پذیرش بخش عمده‌ای از جامعه قرار خواهند گرفت

نظام‌های سیاسی صرفاً به این دلیل دوام نمی‌آورند که اقتصاد را مدیریت می‌کنند یا انحصار خشونت را در اختیار دارند. دوام می‌آورند چون «واقعیت عاطفی» جامعه را شکل می‌دهند. تعیین می‌کنند که چه چیزی باید دوست داشته شود، از چه باید ترسید، چه کسی سزاوار احترام است، برای چه باید فداکاری کرد و چه چیزی مقدس تلقی می‌شود. به بیان دیگر، هر نظم سیاسی پایدار بر نوعی «معماری پنهان عاطفه» استوار است.

شهروندان، معمولاً در میان اقتدارگرایان، این تمایل وجود دارد که نظام دسترسی محدود مبتنی بر قواعد شخصی و اختصاصی را مستقر سازند تا بدین‌ترتیب، نهادهای ملی و مستقل به نهادهایی که وابسته و انحصاری هستند، تبدیل شوند، در نهایت رانت‌های غیرمولد به وابستگانشان افزایش یابد و سازمان‌های شخصی دسترسی گروه‌های مختلف اجتماعی را به منابع اقتصادی و سیاسی کشور محدود کنند. اگر این وضعیت ایجاد شود، فرآیند توسعه با اختلال مواجه می‌شود و منابع اقتصادی و سیاسی کشور در اختیار گروهی خاص قرار خواهد گرفت که نه توسعه و نه منافع ملی برای آنها در اولویت نیست. حذف و تضعیف نهادهای ملی و نظام دسترسی باز، علاوه بر این‌که بهره‌وری برنامه‌های توسعه را کاهش می‌دهد، نهادهای عام و فراگیری را از نظام سیاسی و اجتماعی حذف می‌کند که در شرایط اضطراری و بزنگاه‌های تاریخی حساس، می‌توانند نقش فیصله‌بخش و انسجام‌بخشی داشته باشند. در واقع، محدودیت برای برخی از آزادی‌های مدنی و برقراری روابط شخصی در شرایط بحران و جنگ، با این استدلال صورت می‌پذیرد که پیامدهای ویرانگر و منفی جنگ کاهش یابد و انسجام و وحدت ملی حفظ شود. اما در عمل، این‌گونه نیست و همچنان‌که گفته شد، این سیاست‌ها، نقش مخربی در فرآیند توسعه و تداوم آزادی‌های مدنی و اجتماعی خواهند داشت.

در دوران اضطراری، عواطف نقش مهمی در شکل‌دهی به رفتارها و نگرش مردم دارد. در شرایط جنگی و اعمال سیاست‌های محدودکننده حقوق و آزادی‌های مدنی، در مراحل اولیه، این احتمال وجود دارد که مردم در مقابل محدودیت‌ها راهبرد تدافعی «برداشت گزینشی» را برگزینند، احساسات منفی خود را بروز ندهند و آن سیاست‌ها را با این توجیه بپذیرند که در راستای تقویت انسجام و حفظ امنیت ملی، رعایت آنها ضرورت دارد و این سیاست‌ها باید مورد حمایت قرار گیرند. اما راهبرد تدافعی گزینشی، همیشگی نیست و در شرایط خاصی ممکن است به سرخوردگی و نومیدی تبدیل شود، حال اگر این امر صورت پذیرد، آنگاه، خشم و آزردگی، جایگزین خواهد شد و رویکرد تدافعی کارآیی خود را از دست می‌دهد.

اتخاذ راهبرد تدافعی برداشت گزینشی در شرایط اضطراری در مورد ایجاد محدودیت برای حقوق مدنی و آزادی‌های اجتماعی، امری طبیعی است و اگر محدودیت‌ها از سوی نهادها و اشخاصی که مقبولیت اجتماعی و سیاسی دارند، ابلاغ و اعمال شوند، مورد پذیرش بخش عمده‌ای از جامعه قرار خواهند گرفت. اما اگر کسانی که محدودیت‌ها را اعمال می‌کنند، مقبولیت اجتماعی نداشته باشند و همزمان، به گسترش رانت‌جویی و تأسیس شبکه‌های خصوصی و انحصاری برای تسلط بر منابع اقتصادی و سیاسی دست زنند و دسترسی عموم مردم را به این منابع و منافع محدود سازند، سرخوردگی و خشم رواج می‌یابد، در نتیجه، این راهبرد تدافعی، به راهبرد «تفسیر گزینشی» تغییر شکل می‌دهد و محدودیت‌های حقوقی و مدنی را صرفاً ژستی فریب‌کارانه تلقی می‌کند که برای دسترسی انحصاری و محدود به منافع اقتصادی و سیاسی تنظیم شده‌اند.

اهمیت واقعیت عاطفی جامعه

«برازندگی»، مشروعیت و بحران ارزش‌های سیاسی

سیدحسین طباطبایی
پژوهشگر جامعه‌شناس

در زندگی هر نظام سیاسی، لحظاتی فرامی‌رسد که بحران دیگر صرفاً سیاسی نیست. انتخابات همچنان برگزار می‌شود، نهادها هنوز کار می‌کنند، قوانین همچنان اجرا می‌شوند و شعارهای رسمی هنوز در فضای عمومی طنین دارند؛ اما در زیر این سطح آشکار قدرت، چیزی عمیق‌تر آرام‌آرام فرسوده می‌شود. جامعه وارد وضعیتی می‌شود که در آن، ارزش‌های رسمی به‌تدریج جاذبه عاطفی خود را از دست می‌دهند. زبان مشروعیت همچنان باقی می‌ماند، اما معنای زیسته آن تضعیف می‌شود.

نمادها هنوز حضور دارند، اما دیگر همان تأثیر پیشین را بر روان جمعی نمی‌گذارند. آیین‌های عمومی ادامه پیدا می‌کنند، اما بیش از آن‌که از سر باور باشند، به تکراری تهی و مکانیکی شبیه می‌شوند. آنچه در چنین لحظاتی فرو می‌ریزد، صرفاً «باور» نیست؛ بلکه چیزی عمیق‌تر و بنیادی‌تر است: حس مشترک جامعه درباره اینکه چه چیزی شایسته احترام، اعتماد، فداکاری، ترس، شرم یا تقدس است. در نهایت، این به معنای بحران ارزش و نظام ارزشی است.

تحلیل سیاسی مدرن اغلب در توصیف چنین وضعیتی ناتوان است. علوم سیاسی معمولاً بر نهادها، منافع، ایدئولوژی، عملکرد اقتصادی یا ظرفیت سرکوب تمرکز می‌کند. روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی از نگرش‌ها، هویت‌ها و هیجان‌ها سخن می‌گوید. اما در زیر همه این سطوح، پرسشی بنیادی‌تر وجود دارد که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد: چه می‌شود که یک جامعه به جایی می‌رسد که برخی ارزش‌ها را «واقعی»، «مشروع» و از نظر عاطفی «قانع‌کننده» تجربه می‌کند؟ یا در شکلی معکوس، هنگامی که آن ارزش‌ها دیگر از نظر وجودی متقاعدکننده به‌نظر نمی‌رسند، چه رخ می‌دهد؟

این پرسش‌ها به‌ویژه هنگامی اهمیت پیدا می‌کنند که بخواهیم درباره نظام‌هایی انقلابی همچون جمهوری اسلامی ایران بیندیشیم. جمهوری اسلامی از همان آغاز، صرفاً یک دولت به معنای اداری و متعارف نبود. این نظام، خود را به‌مثابه یک نظم اخلاقی و نمادین بنا کرد؛ نظمی که مشروعیتش تنها بر حکمرانی استوار نبود، بلکه بر تفسیری خاص از معنا، عدالت، شهادت، مقاومت، معنویت و سرنوشت جمعی تکیه داشت. قدرت آن، دست‌کم در دهه‌های نخست، فقط از نهاد یا زور ناشی نمی‌شد؛ بلکه از توانایی‌اش در ساختن یک «جهان عاطفی منسجم» سرچشمه می‌گرفت.

اهمیت این مسئله اغلب دست‌کم گرفته می‌شود. نظام‌های سیاسی صرفاً به این دلیل دوام نمی‌آورند که اقتصاد را مدیریت می‌کنند یا انحصار خشونت را در اختیار دارند. دوام می‌آورند چون «واقعیت عاطفی» جامعه را شکل می‌دهند. تعیین می‌کنند که چه چیزی باید دوست داشته شود، از چه باید ترسید، چه کسی سزاوار احترام است، برای چه باید فداکاری کرد و چه چیزی مقدس تلقی می‌شود. به بیان دیگر، هر نظم سیاسی پایدار بر نوعی «معماری پنهان عاطفه» استوار است.

در اینجاست که نظریه‌های جدید ارزش، به‌ویژه آنچه در فلسفه به «رویکرد نگرش شایسته»[1] مشهور است، اهمیت پیدا می‌کنند. گرچه

این نظریه در بستر فلسفه عملی شکل گرفته، نه علوم سیاسی، اما بینش مرکزی آن راهی عمیق برای فهم مشروعیت سیاسی و انسجام اجتماعی فراهم می‌آورد. ایده محوری این نظریه در ظاهر ساده است: هر چیز تنها و تنها زمانی ارزشمند است که «ارزش‌گذاری آن بایسته و شایسته باشد». انسانی تحسین‌برانگیز است اگر تحسین او موجه به نظر برسد. یک فاجعه سزاوار اندوه است. شجاعت، احترام می‌طلبد. امر مقدس، احساس تکریم یا حرمت برمی‌انگیزد. در این نگاه، ارزش از نگرش‌های عاطفی‌ای که انسان‌ها «برازنده» و «متناسب» می‌دانند، جدا نیست.

این ایده در نگاه نخست شاید انتزاعی به نظر برسد، اما از نظر سیاسی، پیامدهایی عظیم دارد. زیرا جوامع دائماً در حال سازمان‌دهی همین جهت‌گیری‌های عاطفی هستند. هر فرهنگ، هر ایدئولوژی و هر نظام سیاسی، به‌طور ضمنی به مردم می‌آموزد که چه واکنش‌های عاطفی‌ای مناسب و مشروع تلقی می‌شوند. چه کسی سزاوار وفاداری است؟ چه چیزی باید خشم برانگیزد؟ به چه باید افتخار کرد؟ چه چیزی نباید مورد تردید قرار گیرد؟ و چه چیزی باید موجب شرم شود؟ هیچ نظم سیاسی‌ای بدون پاسخ دادن به این پرسش‌ها دوام نمی‌آورد.

جمهوری اسلامی، به‌ویژه در دهه‌های نخست پس از انقلاب، توانست ساختاری نیرومند از «تناسب عاطفی» ایجاد کند. انقلاب، ایده‌های سیاسی را به تجربه‌های اخلاقی زیسته تبدیل کرد. مقاومت فقط یک راهبرد سیاسی نبود؛ صورتی از امر مقدس بود. ضدیت با سلطه خارجی، صرفاً یک موضع ژئوپلیتیک نبود؛ حامل نوعی شدت اخلاقی و معنای وجودی بود. برای بسیاری از مردم، این ارزش‌ها حقیقتاً با واقعیت زیسته‌شان «متناسب» به نظر می‌رسیدند. احترام به چهره‌های انقلابی، ستایش فداکاری، بدبینی نسبت به سلطه خارجی و تعلق عاطفی به نمادهای دینی، جهانی عاطفی و منسجم پدید آورده بود. همین انسجام، به نظام قدرت بسیج‌کنندگی عظیمی می‌داد.

اما هر نظام ارزشی، شکنندگی پنهانی نیز درون خود دارد. چنین نظامی تنها تا زمانی پایدار می‌ماند که واکنش‌های عاطفی‌ای که از جامعه طلب می‌کند، همچنان با تجربه زیسته مردم سازگار و «برازنده» به نظر برسند. از لحظه‌ای که این پیوند سست شود، مشروعیت در سطحی بسیار عمیق‌تر از نارضایتی سیاسی فرسوده می‌شود. به همین دلیل، افول یک نظام ارزشی معمولاً نخست به شکل «اختلاف فکری» ظاهر نمی‌شود؛ بلکه بیشتر به صورت نوعی «ناهماهنگی عاطفی» تجربه می‌شود. مردم همچنان زبان رسمی را تکرار می‌کنند، اما دیگر الزاماً آن را درونی نکرده‌اند. آیین‌ها ادامه می‌یابند، اما نیروی عاطفی‌شان کاهش می‌یابد. بیان‌های عمومی بیش از آن‌که صادقانه باشند، نمایشی می‌شوند. احترام، به عادت بدل می‌شود. خشم اخلاقی، حالتی تئاتری پیدا می‌کند. انسان‌ها به‌تدریج با دو زبان زندگی می‌کنند: یکی زبان رسمی و آیینی، و دیگری زبان خصوصی و وجودی. این وضعیت، یکی از نشانه‌های اصلی یک نظم سیاسی در حال تزلزل است.

نکته مهم آن است که چنین نظام‌هایی ممکن است برای مدتی طولانی همچنان از نظر نهادی پابرجا بمانند. دولت‌ها می‌توانند فساد، ناکارآمدی، فشار اقتصادی و حتی بدبینی گسترده را تحمل کنند. اما چیزی که دوام آن‌ها را در بلندمدت تهدید می‌کند، فرسایش تدریجی «اعتبار عاطفی» است. زیرا مشروعیت، در عمیق‌ترین سطح خود، صرفاً حقوقی یا ایدئولوژیک نیست. مشروعیت وابسته به آن است که آیا مردم هنوز احساس می‌کنند که ارزش‌ها و نگرش‌هایی که نظام از آن‌ها مطالبه می‌کند، واقعاً سزاوار تجربه شدن هستند یا نه. آیا فداکاری هنوز معنا دارد؟ آیا احترام هنوز «برازنده» به نظر می‌رسد؟ آیا زبان نمادین نظام هنوز با واقعیت زیسته جامعه هم‌خوان است؟ آیا ارزش‌های رسمی هنوز از نظر وجودی قانع‌کننده‌اند؟ این پرسش‌ها به‌ندرت آشکارا بیان می‌شوند، اما بنیان روانی هر نظم سیاسی را شکل می‌دهند.

یکی از مهم‌ترین بینش‌ها در اینجا آن است که حیات عاطفی انسان‌ها نیز به‌طور اجتماعی سازمان‌دهی می‌شود. احساسات صرفاً واکنش‌های زیستی و فردی نیستند. جوامع از طریق آموزش، رسانه، آیین، حافظه جمعی، مذهب و روایت‌های نمادین و به ویژه از طریق ذخایر تمدنی احساسات را پرورش می‌دهند و هدایت می‌کنند. هر جامعه، نقشه‌ای پنهان از انتظارات عاطفی می‌سازد. برخی مرگ‌ها تراژیک تلقی می‌شوند و برخی دیگر به آمار تبدیل می‌شوند. برخی خشم‌ها مشروع‌اند و برخی محکوم. برخی فداکاری‌ها مقدس‌اند و برخی فراموش می‌شوند. از خلال این فرایند، نوعی «زیرساخت اخلاقی ـ عاطفی» شکل می‌گیرد. انسان‌ها نه‌فقط باورها، بلکه الگوهای احساس‌کردن را نیز درونی می‌کنند.

اما این ساختارها تنها زمانی مؤثر باقی می‌مانند که همچنان از اعتبار تجربی برخوردار باشند. به محض آن‌که انتظارات عاطفی مصنوعی یا تحمیلی به نظر برسند، فضای روانی جامعه تغییر می‌کند. همنوایی عمومی ممکن است ادامه یابد، اما مشارکت عاطفی واقعی کاهش پیدا می‌کند. بدبینی آرام‌آرام در زیر لایه مناسک رشد می‌کند. طعنه جای ایمان را می‌گیرد. معناهای جمعی تکه‌تکه می‌شوند.

امروز، نه‌فقط در ایران، بلکه در بسیاری از جوامع معاصر، این گسست عاطفی به‌وضوح قابل مشاهده است. در سراسر جهان، انسان‌ها بیش از پیش دچار تردید شده‌اند که چه چیزی واقعاً سزاوار اعتماد، احترام یا وفاداری است. نهادهای سنتی فرسوده می‌شوند، چارچوب‌های مشترک معنا فرو می‌ریزند و گفت‌وگوی عمومی از نظر عاطفی بی‌ثبات و قطبی می‌شود. این صرفاً «دوقطبی سیاسی» نیست؛ بلکه نوعی بحران ارزش‌شناختی[2] است: بحران در بنیان‌های خود ارزش. جهان مدرن به‌تدریج به صحنه رقابت میان «واقعیت‌های عاطفی متفاوت» تبدیل شده است. گروه‌های مختلف، در جهان‌های اخلاقی متفاوتی زندگی می‌کنند؛ هرکدام با تصور خاص خود از آنچه شایسته تحسین، شرم، تقدس یا تهدید است.

و شاید همین‌جا باشد که اهمیت بازگشت به مسئله «ارزش» آشکار می‌شود. پرسش از ارزش، پرسشی انتزاعی و جدا از واقعیت سیاسی نیست؛ بلکه پرسشی درباره شرایط عاطفی زیست جمعی است. هر نظم سیاسی، خواه آگاهانه یا ناآگاهانه، وابسته به توانایی خود در حفظ یک جهان اخلاقی باورپذیر است. و شاید عمیق‌ترین بحران نظام‌های سیاسی معاصر نیز همین باشد: نه‌فقط اینکه آیا مردم از قدرت اطاعت می‌کنند، بلکه اینکه آیا هنوز ارزش‌های زیربنایی آن قدرت را از نظر وجودی «معنادار» تجربه می‌کنند یا نه. یک جامعه می‌تواند اختلاف، نارضایتی و حتی ترس را تحمل کند؛ اما نمی‌تواند برای همیشه در وضعیتی بماند که زبان رسمی اخلاقی‌اش دیگر با واقعیتی که مردم زندگی و احساس می‌کنند، تطابق نداشته باشد. در آن لحظه، ارزش‌ها ناپدید نمی‌شوند؛ بلکه توانایی خود را برای سازمان‌دهی حیات عاطفی جامعه از دست می‌دهند. و این، شاید خطرناک‌ترین مرحله هر بحران سیاسی باشد: لحظه‌ای که دیگر نمی‌توان تعیین کرد که چه احساساتی نسبت به جهان، هنوز برای مردم «معنادار» و «برازنده» به نظر می‌رسند.

دولت‌ها می‌توانند فساد، ناکارآمدی، فشار اقتصادی و حتی بدبینی گسترده را تحمل کنند. اما چیزی که دوام آن‌ها را در بلندمدت تهدید می‌کند، فرسایش تدریجی «اعتبار عاطفی» است

پی‌نوشت‌ها

1. Fitting Attitude Account
2. Axiologic

استراتژی
بررسی اقتصاد کلان و خرد جهان با نگاه سیاسی

آبراه‌های بین‌المللی؛ نبض تجارت جهان

آینده‌نگر مهم‌ترین تنگه‌ها و کانال‌های دریایی را معرفی و از نقش آنها در اقتصاد جهانی می‌گوید



گلوگاه‌های قدرت

مهم‌ترین آبراه‌های دنیا کدام‌اند و چرا اهمیت دارند؟

حدود ۸۰ درصد تجارت جهانی از نظر حجم و بیش از ۷۰ درصد از نظر ارزش از طریق دریا انجام می‌شود. به همین دلیل، تنگه‌ها بخش حیاتی از شبکه جهانی حمل‌ونقل دریایی هستند. حجم عظیمی از کالاها و منابع طبیعی که از طریق دریا جابه‌جا می‌شوند، هر روز از این گذرگاه‌های باریک عبور می‌کنند. با وجود گستردگی اقیانوس‌های آزاد، امکان حرکت سریع بین نقاط مختلف جهان به چند گذرگاه کوچک و محدود در نزدیکی خشکی‌ها وابسته است. اما پرسش اینجاست که اصولاً چرا این تنگه‌ها به‌وجود آمده‌اند؟

تنگه یک گذرگاه باریک آبی است که دو پهنه بزرگ‌تر آب را به یکدیگر متصل می‌کند. این مسیرهای آبی که از دو طرف به خشکی محدود شده‌اند، می‌توانند از نظر اندازه بسیار بزرگ باشند یا فقط چند کیلومتر عرض داشته باشند.

بیشتر تنگه‌ها نتیجه فعالیت‌های زمین‌ساختی هستند؛ زمانی که صفحات قاره‌ای به سمت هم حرکت می‌کنند. ما صرفاً در بازه کوتاهی از عمر زمین زندگی می‌کنیم، پیش از آن‌که این قاره‌ها در نهایت با هم برخورد کنند. برخی دیگر، مانند تنگه بسفر و تنگه ارسوند، در اثر فرسایش یا بالا آمدن سطح دریا شکل گرفته‌اند.

در سراسر جهان، چندین تنگه نقش حیاتی در مسیرهای کشتیرانی، از جمله مسیر کشتی‌های تفریحی و همچنین جابه‌جایی تریلیون‌ها دلار کالا و منابع، ایفا می‌کنند.

این روزها جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران، اهمیت آبراه‌ها را برای اقتصاد جهانی برجسته کرده است. پس از آنچه عملاً به بسته شدن تنگه هرمز منجر شده - مسیری که حدود ۲۰ درصد از عرضه نفت جهان از آن عبور می‌کند - جهان با چالش جدی در تامین انرژی روبه‌رو شد. اما تنگه هرمز یکی از چند مسیر اصلی آبی است که نقش مهمی در تجارت جهانی دارند؛ مسیرهایی که چند مورد از آنها خود سابقه‌ای طولانی از درگیری‌ها و تنش‌ها دارند.

هرگونه اختلال در این گلوگاه‌های حیاتی می‌تواند باعث تاخیرهای جدی شود و شرکت‌های کشتیرانی را مجبور کند مسیرهای طولانی‌تری مانند عبور از دماغه امید نیک را انتخاب کنند؛ امری که در نهایت هزینه‌ها را برای مصرف‌کنندگان افزایش می‌دهد

مهم‌ترین تنگه‌های دنیا از این قرارند:

۱ تنگه هرمز

- **موقعیت:** بین ایران و عمان، و اتصال‌دهنده خلیج فارس به دریای عمان و اقیانوس هند
- **عرض:** ۳۹ کیلومتر (۲۱ مایل دریایی) در باریک‌ترین نقطه
- **عبور نفت (بشکه/روز):** حدود ۲۰ تا ۲۱ میلیون بشکه در روز

این تنگه در طول میلیون‌ها سال و در نتیجه حرکت صفحه عربی به سمت صفحه اوراسیا شکل گرفته است. هر سال بخش قابل‌توجهی از گاز طبیعی مایع (LNG) و نفت خام جهان از این تنگه عبور می‌کند.

تقریباً همه شرکت‌های بزرگ نفتی جهان برای انتقال نفت از این تنگه استفاده می‌کنند. در سال ۲۰۲۵ حدود ۲۰ میلیون بشکه نفت و فرآورده‌های نفتی در روز از تنگه هرمز عبور کرده که معادل نزدیک به ۶۰۰ میلیارد دلار تولید انرژی در سال است.

اختلالات ناشی از تنش‌های منطقه‌ای در تنگه هرمز بسیار پرهزینه است. بسته شدن اخیر این آبراه نشان داد تاثیر آن می‌تواند فراتر از افزایش قیمت سوخت باشد، زیرا تنگه هرمز مسیر حیاتی برای واردات به خاورمیانه، از جمله مواد غذایی، دارو و تجهیزات تکنولوژی است. برخلاف تصور برخی کاربران در فضای آنلاین، امکان دور زدن این منطقه با ساخت یک کانال وجود ندارد. دلیل آن این است که کوه‌های شبه‌جزیره «مسندم» تا ارتفاع ۲۰۰۰ متر بالا می‌روند.



۲ تنگه باب‌المندب

- **موقعیت:** بین یمن و جیبوتی، که دریای سرخ را به خلیج عدن متصل می‌کند
- **عرض:** ۳۲ کیلومتر (۱۷ مایل دریایی) در باریک‌ترین نقطه
- **عبور نفت (بشکه/روز):** ۴ میلیون

در سوی دیگر شبه‌جزیره عربستان، تنگه باب‌المندب یکی از مهم‌ترین آبراه‌های استراتژیک جهان به شمار می‌رود. این گذرگاه که بین یمن و جیبوتی قرار دارد، دریای سرخ را به اقیانوس هند متصل می‌کند و به کشتی‌ها اجازه می‌دهد با دسترسی به کانال سوئز، مسیر طولانی دور زدن آفریقا را طی نکنند.

تنگه باب‌المندب در نتیجه بالا آمدن سطح دریا در میلیون‌ها سال پیش شکل گرفته است؛ زمانی که یک باریکه زمینی بین آفریقا و شبه‌جزیره عربستان به‌طور کامل زیر آب رفت و این گذرگاه آبی ایجاد شد.

«نوام رایدان»، پژوهشگر ارشد موسسه واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک، در گفت‌وگو با نشریه تایم، گفته: «باب‌المندب، درست مانند هرمز، برای اقتصاد جهانی بسیار حیاتی است. انواع کشتی‌ها، از جمله کشتی‌های کانتینری، نفتکش‌ها یا حامل‌ها، بین مناطق و قاره‌های مختلف در این آبراه جابه‌جا می‌شوند.»

در نوامبر ۲۰۲۳ و در مراحل ابتدایی جنگ اسرائیل و حماس، شبه‌نظامیان حوثی یمن حمله به کشتی‌های تجاری در دریای سرخ را آغاز کردند و در نتیجه، جریان عبور و مرور از تنگه باب‌المندب را مختل کردند. بر اساس گزارش اداره اطلاعات انرژی آمریکا (EIA)، میزان صادرات نفت خام و مایعات نفتی که از تنگه باب‌المندب عبور می‌کردند از ۵٫۷ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۰ به ۹٫۳ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۳ افزایش یافت. اما این رقم پس از حملات حوثی‌ها به این تنگه در سال ۲۰۲۴ به ۴٫۱ میلیون بشکه در روز کاهش پیدا کرد و در سه‌ماهه نخست سال ۲۰۲۵ در سطح ۴٫۲ میلیون بشکه در روز ثابت ماند.

۳ کانال سوئز

- **موقعیت:** شبه‌جزیره سینا را از بقیه مصر جدا می‌کند و دریای مدیترانه را به دریای سرخ متصل می‌سازد
- **عرض:** ۲۲۵ متر (۷۴۰ فوت) در باریک‌ترین نقطه

کانال سوئز در سال ۱۸۶۹ افتتاح شد و یک مسیر کوتاه حیاتی برای سفرهای میان آسیا و اروپا است. کانال سوئز تنها مسیری است که به‌طور مستقیم آب‌های اروپا را به دریای عرب، اقیانوس هند و کشورهای منطقه آسیا-اقیانوسیه متصل می‌کند و همین موضوع آن را به یک آبراه حیاتی برای حمل‌ونقل کالا تبدیل کرده است. اگر این کانال وجود نداشت، کشتی‌ها در این منطقه مجبور بودند کل قاره آفریقا را دور بزنند.

- **عبور نفت (بشکه/روز):** ۵ میلیون

کانال سوئز در سال ۱۸۶۹ افتتاح شد و یک مسیر کوتاه حیاتی برای سفرهای میان آسیا و اروپا است. کانال سوئز تنها مسیری است که به‌طور مستقیم آب‌های اروپا را به دریای عرب، اقیانوس هند و کشورهای منطقه آسیا-اقیانوسیه متصل می‌کند و همین موضوع آن را به یک آبراه حیاتی برای حمل‌ونقل کالا تبدیل کرده است. اگر این کانال وجود نداشت، کشتی‌ها در این منطقه مجبور بودند کل قاره آفریقا را دور بزنند که هم هزینه‌های سنگینی به همراه دارد و هم زمان سفر را به‌طور قابل توجهی افزایش می‌دهد. در واقع، حدود ۸ هزار و ۹۰۰ کیلومتر از مسیر را کاهش می‌دهد.

نمونه‌ای از اهمیت این کانال در سال ۲۰۲۱ دیده شد؛ زمانی که یک کشتی باری متعلق به شرکت «اور گیون» در این کانال به گل نشست و مسیر کشتیرانی را به مدت ۶ روز مسدود ساخت. طبق اعلام اندیشکده آمریکایی «آتلانتیک»، هرگونه اختلال در این مسیر می‌تواند تاثیرات بسیار بزرگی بر تجارت جهانی و بازارهای انرژی داشته باشد، زیرا سالانه بیش از یک تریلیون دلار کالا از کانال سوئز عبور می‌کند.

۴ تنگه‌های ترکیه

- **موقعیت:** از میان استانبول و تنگه داردانل در دو سوی دریای مرمره عبور می‌کنند و دریای سیاه را به دریای مدیترانه متصل می‌سازند.
- **عرض:** عرض: ۷۰۰ متر (۲۳۰۰ فوت) در باریک‌ترین نقطه
- **عبور نفت (بشکه/روز):** ۳ تا ۴ میلیون

تنگه‌های دوگانه ترکیه شامل «بسفر» و «داردانل» از نظر استراتژیک اهمیت ویژه‌ای دارند، زیرا تنها مسیر آبی هستند که دریای سیاه را به دریای مدیترانه متصل می‌کنند و بخش بزرگی از اروپای شرقی را به سایر نقاط جهان متصل می‌کنند. بنابراین عبور و مرور نفت و گاز طبیعی که برای بازارهای جهانی انرژی حیاتی است، تسهیل می‌شود.

اما عبور از این دو تنگه آسان نیست، زیرا جریان‌های قوی آب، پیچ‌های تند و تغییرات غیرقابل پیش‌بینی شرایط جوی، ناوبری ایمن را بسیار دشوار می‌کند.

اگر جنگی رخ دهد، این تنگه‌ها اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. دلیلش این است که بر اساس معاهده‌ای مربوط به سال ۱۹۳۶ که قوانین عبور از آنها را تنظیم کرده، نتیجه این معاهده این بوده که اگر ترکیه متوجه تهدیدی برای امنیت ملی خود شود، اختیار نهایی در مورد عبور هر کشتی جنگی را خواهد داشت.

۵ تنگه جبل‌الطارق

- موقعیت: بین اسپانیا و مراکش قرار دارد و اقیانوس اطلس را به دریای مدیترانه متصل می‌کند
- عرض: ۱۳ کیلومتر (۷ مایل دریایی) در باریک‌ترین نقطه
- عبور نفت (بشکه/روز): ۵ تا ۶ میلیون

این تنگه تنها پیوند طبیعی دریایی بین اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه است. همچنین ورودی غربی تمام کشتی‌هایی محسوب می‌شود که به سمت کانال سوئز حرکت می‌کنند. این تنگه سابقه‌ای طولانی دارد و همواره یکی از مناقشه‌برانگیزترین و تحت‌فشارترین آبراه‌های جهان بوده است.

۶ تنگه‌های دانمارک

- **موقعیت:** دانمارک را از سوئد جدا می‌کند و دریای بالتیک را به دریای شمال متصل می‌سازد.
- **عرض:** ۳,۷ کیلومتر (۲ مایل دریایی) در باریک‌ترین نقطه
- **عبور نفت (بشکه/روز):** ۵ میلیون

به مجموعه‌ای از آبراه‌های استراتژیک در دریای بالتیک شامل «اورسوند»، «بلت بزرگ» (Storebælt) و «بلت کوچک» (Lillebælt) گفته می‌شود که دریای شمال را به دریای بالتیک متصل می‌کنند. این منطقه مسیر اصلی خروج نفت روسیه از بنادر بالتیک به بازارهای جهانی است. تنگه‌های باریک دانمارک گذرگاه‌های دریایی مهمی هستند که حجم قابل‌توجهی از تردد کشتی‌ها را تسهیل می‌کنند و اروپای شمالی را به بازارهای جهانی متصل می‌سازند.

۷ تنگه مالاکا

- **موقعیت:** بین مالزی، سنگاپور و اندونزی قرار دارد و اقیانوس هند را به دریای چین جنوبی متصل می‌کند.
- **عرض:** ۲,۸ کیلومتر (۱,۵ مایل دریایی) در باریک‌ترین نقطه
- **عبور نفت (بشکه/روز):** ۲۳ میلیون

مالاکا یکی از شلوغ‌ترین مسیرهای کشتیرانی جهان است که حدود ۴۰ درصد تجارت جهانی و ۸۰ درصد واردات نفت چین از طریق آب‌های آن انجام می‌شود. این مسیر همچنان پرترافیک‌ترین گلوگاه ترانزیت نفت در جهان محسوب می‌شود و حتی حجم عبور نفت از آن از تنگه هرمز نیز بیشتر است.

به گفته «مرکز ملی پژوهش‌های آسیایی»، این تنگه یکی از مهم‌ترین گلوگاه‌های دریایی جهان از نظر استراتژیک، اقتصادی و سیاسی محسوب می‌شود. اهمیت آن نه‌تنها برای کشورهای اطراف، بلکه برای قدرت‌های بزرگ دارای منافع در منطقه هند-آرام نیز بسیار بالاست.

اما تغییرات اقلیمی باعث افزایش بارش‌های شدید و ارتفاعات خطرناک سیلاب در اطراف این تنگه شده است. این شرایط می‌تواند مناطق به‌شدت پرجمعیت اطراف تنگه را با تهدید مواجه کند؛ به‌ویژه در کشورهایی با جمعیت بالا مانند سریلانکا.

۸ تنگه تایوان

- **موقعیت:** چین اصلی را از جزیره تایوان جدا می‌کند و دریای چین جنوبی را به دریای چین شرقی متصل می‌سازد.
- **عرض:** ۱۳۰ کیلومتر (۷۰ مایل دریایی) در باریک‌ترین نقطه
- **اهمیت تجاری:** سالانه بیش از ۲۰ درصد تجارت دریایی جهان از نظر ارزش از این تنگه جابه‌جامی‌شود.

تقریباً نیمی از ناوگان کانتینری جهان و بیشتر نیمه‌هادی‌های پیشرفته از این گلوگاه حیاتی جهانی عبور می‌کنند.

این تنگه در سال‌های اخیر شاهد افزایش تنش میان تایوان و چین بوده است؛ تنش‌هایی که با تشدید درگیری‌های نظامی و انجام رزمایش‌های دریایی از سوی هر دو طرف همراه بوده است.

۹ کانال پاناما

- **موقعیت:** از میان کشور پاناما عبور می‌کند و دریای کارائیب را به اقیانوس آرام متصل می‌سازد.
- **عرض:** ۲۲۲ متر (۷۳۰ فوت) در باریک‌ترین نقطه
- **عبور نفت (بشکه/روز):** ۲ تا ۳ میلیون

این کانال که در سال ۱۹۱۴ افتتاح شد، دارای سیستم «قفل» (lock) است؛ یعنی مکانیسمی که کشتی‌ها را مرحله به مرحله و با بالا و پایین بردن سطح آب، با کمک اختلاف ارتفاع عبور می‌دهد. این مسیر، حدود ۴۰ درصد از کل ترافیک کانتینری ایالات متحده را جابه‌جا می‌کند. همچنین یک حلقه حیاتی برای امنیت انرژی به شمار می‌رود و بیش از ۹۵ درصد از صادرات گاز مایع نفتی آمریکا را که به مقصد آسیا ارسال می‌شود، از خود عبور می‌دهد.

۱۰ دماغه امید نیک

- **موقعیت:** در نزدیکی نوک جنوب‌غربی شبه‌جزیره کیپ در آفریقای جنوبی
- **عرض:** از آنجا که این مسیر در اقیانوس آزاد قرار دارد، کشتی‌هایی که بیش از حد بزرگ هستند و نمی‌توانند از کانال سوئز عبور کنند، از این مسیر استفاده می‌کنند.
- **عبور نفت (بشکه/روز):** ۹ میلیون

این مسیر نسبت به مسیر کانال سوئز، برای سفرهای میان آسیا و اروپا حدود ۱۰ تا ۱۴ روز زمان بیشتر و تقریباً ۳ هزار تا ۴ هزار مایل دریایی (معادل ۵۵۵۰ تا ۷۴۰۰ کیلومتر) مسیر طولانی‌تر ایجاد می‌کند، اما کشتی‌ها را از عبور و مرور از تنگه باب‌المندب بی‌نیاز می‌کند. در سال‌های اخیر، این گذرگاه اهمیت بیشتری پیدا کرده است، زیرا تنها مسیر عملی برای تجارت جهانی محسوب می‌شود که از منطقه خاورمیانه عبور نمی‌کند.

در مقطعی از تاریخ، هم‌زمان با ساخت همان دژی که هنوز در جزیره هرمز باقی مانده، پرتغال عملاً تنگه را مانند نوعی ایستگاه عوارضی اداره می‌کرد.

«هرمز» چگونه مهم شد؟

گلوگاهی که قرن‌هاست در مرکز رقابت قدرت‌ها، تجارت جهانی و تاریخ انرژی جهان قرار دارد

تنگه هرمز دست‌کم از زمانی که «جان میلتون»، شاعر انگلیسی قرن هفدهم ۳۶۰ سال پیش در شعر «بهشت گمشده» به آن اشاره کرد، همواره موضوعی جذاب و مورد توجه بوده است. پادشاهی‌های اروپایی در دوران گذشته با کشتی‌های جنگی بر سر آن جنگیدند و پرتغالی‌ها نیز نشانه‌ای از استعمار خود را به شکل یک دژ متروکه به جا گذاشتند که هنوز بر یکی از حیاتی‌ترین آبراه‌های جهان سایه انداخته است.

تنگه هرمز اکنون به‌دلیل هرج‌ومرج ناشی از جنگ آمریکا و اسراییل علیه ایران، نزدیک به دو ماه است که عملاً مسدود شده و این وضعیت، اقتصاد جهانی را از تامین کالاهای ضروری محروم کرده است. این گذرگاه ۳۹ کیلومتری معمولاً مسیر اصلی انتقال انرژی، کودهای شیمیایی و مواد خام حیاتی مانند گوگرد محسوب می‌شود. اما به نظر می‌رسد عبور و مرور کاملاً آزاد در آن باتوجه به قدرت نیروهای مسلح ایران تنها با هماهنگی با ایران ممکن باشد. اتفاقی که تا کنون تبعات بسیاری برای اقتصاد جهان داشته و نشان از توان ایران دارد.

تنگه هرمز از زمان استفاده از ابزارهای ناوبری قدیمی از نظر استراتژیک اهمیت داشته است. اما جایگاه خود را در اقتصاد مدرن از حدود سال ۱۹۳۲، هم‌زمان با نخستین کشف بزرگ نفت در بحرین، تثبیت کرد. شش سال بعد، کشف بزرگ نفتی عربستان سعودی نیز رخ داد و در نزدیکی آن، یک بندر نفتی در خلیج فارس به‌سرعت ایجاد شد که بعدها به یکی از بزرگ‌ترین بنادر نفتی جهان تبدیل شد. از آن زمان به بعد، صادرات نفت به‌تدریج از مسیر تنگه هرمز آغاز و این مسیر به یکی از شریان‌های اصلی انرژی جهان تبدیل شد.

در ساحل شمالی خلیج فارس، نخستین کشف بزرگ نفت در ایران، چند دهه قبل‌تر اتفاق افتاد (که در پی آن شرکت نفت ایران و انگلیس شکل گرفت و ملی‌سازی آن بعدها نقشی سرنوشت‌ساز در روابط این کشور با غرب ایفا کرد). همچنین کشفیات مهمی در عراق، کویت، امارات متحده عربی و قطر انجام شد؛ کشورهایی که همگی پیرامون یک پهنه آبی قرار دارند و تنها یک خروجی محدود و روزبه‌روز شلوغ‌تر آن را به آب‌های آزاد متصل می‌کند.

تا دهه ۱۹۵۰، جریان نفت عبوری از تنگه هرمز به بازسازی گسترده بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم کمک می‌کرد، هرچند این روند برای مدتی کوتاه با محاصره بریتانیا در سال ۱۹۵۱ مختل شد (در واکنش به ملی‌سازی نفت ایران؛ روزنامه‌ها با تیترهایی مانند «بریتانیا به ایران درباره تصاحب نفت هشدار داد» به این بحران پرداختند).

بدیهی بود که کشورهای تولیدکننده نفت که از این تنگه استفاده می‌کردند، برای به حداکثر رساندن منافع حاصل از این منبع فراوان باید نوعی سازماندهی مشترک انجام دهند. در سال ۱۹۶۰، چهار کشور منطقه به همراه ونزوئلا گرد هم آمدند و سازمان «اوپک» (OPEC) را تشکیل دادند.

اما جایگاه تنگه هرمز بعد از اکتشاف نفت همواره یک نقطه تنش بود. درگیری منطقه‌ای در دهه ۱۹۸۰ به «جنگ نفتکش‌ها» منجر شد. عراق به کشتی‌هایی که نفت صادراتی ایران را از طریق خلیج فارس حمل می‌کردند، حمله می‌کرد. ایران نیز در پاسخ، اقدام مشابهی انجام داد. قیمت نفت در پی این اتفاق ابتدا افزایش یافت، اما بعد دوباره به سطح قبلی بازگشت.

با گذشت زمان، دلایل وابستگی انرژی به این تنگه بیشتر و بیشتر شد. تولید گاز طبیعی در منطقه خلیج فارس در آغاز قرن حاضر سرعت گرفت. صادرات قطر، که بخش زیادی از آن به‌صورت گاز مایع (LNG) و در کانتینرهای ویژه روی کشتی‌ها به سمت شرق و در مسیر تنگه حمل می‌شود، بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۳ حدود ۸۰۰ درصد افزایش یافت

موضوع فقط گاز نیست، بلکه بسیاری از مواد حیاتی دیگر هم وجود دارند که به‌عنوان محصولات جانبی گاز تولید می‌شوند. برای مثال، کودهای شیمیایی؛ قطر از ظرفیت عظیم گازی خود برای تولید گسترده یکی از رایج‌ترین انواع کود نیتروژنی استفاده می‌کند. گوگرد نیز یکی دیگر از این محصولات جانبی است؛ حدود نیمی از تجارت دریایی این ماده مهم که در تولید باتری‌ها کاربرد دارد، معمولاً از همین تنگه عبور می‌کند. همین باعث می‌شود جست‌وجو برای مسیرهای جایگزین به‌جای عبور از تنگه هرمز پیچیده‌تر شود.

محموله‌های خروجی از تنگه هرمز

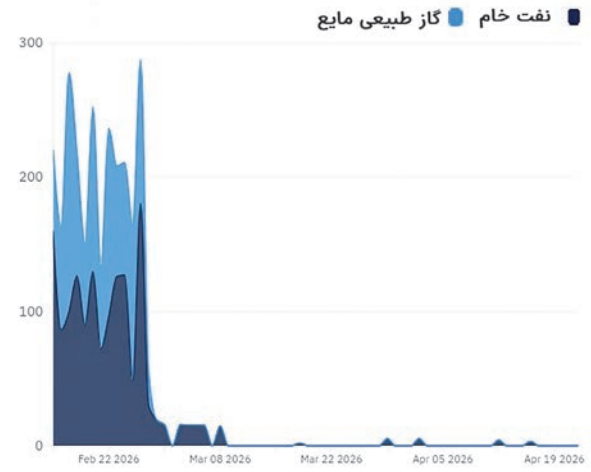

نفت و گاز از نظر تئوریک می‌توانند از طریق خطوط لوله منتقل شوند. عربستان سعودی پیش‌تر صادرات نفت خود را از طریق یک خط لوله ۱۲۰۰ کیلومتری که به دریای سرخ می‌رسد افزایش داده تا مسیر عبور از تنگه را دور بزند.

اما موادی مانند کود شیمیایی یا گوگرد برای حمل‌ونقل نیاز به کشتی، قطار یا کامیون دارند. بنابراین انتقال این کالاها به مسیرهایی خارج از تنگه، مستلزم ایجاد زیرساخت‌های جدید و در نتیجه سرمایه‌گذاری‌های سنگین است. به همین دلیل، صحبت‌هایی درباره ساخت پل‌ها، جاده‌ها و یک شبکه ریلی منطقه‌ای نیز مطرح شده است.

در همین حال، به نظر می‌رسد بر سر اینکه کدام طرف بتواند جریان عبور و مرور از تنگه هرمز را به شکل موثرتری کنترل یا محدود کند، رقابتی در جریان است. تنگه هرمز اگرچه باریک است، اما در جهان منحصر به‌فرد نیست. در نقاط دیگر جهان نیز گلوگاه‌های دریایی مشابهی وجود دارند که می‌توانند به همان اندازه حیاتی و حساس باشند.

اکثر این مسیرها امروزه به‌صورت آزاد برای جریان تجارت باز نگه داشته می‌شوند. اما همیشه این‌گونه نبوده است.

در مقطعی از تاریخ، هم‌زمان با ساخت همان دژی که هنوز در جزیره هرمز باقی مانده، پرتغال عملاً تنگه را مانند نوعی ایستگاه عوارضی اداره می‌کرد. این موضوع در گذشته چندان غیرمعمول نبود؛ نشانه‌هایی از این‌گونه گذرگاه‌ها و ایستگاه‌های کنترل هنوز هم در نقاطی مانند سواحل دریاچه ژنو در سوئیس و گذرگاه‌های کوهستانی قفقاز دیده می‌شود.

منبع: مجمع جهانی اقتصاد (WEF)

دولت ترکیه در سال ۲۰۱۱ برنامه‌ریزی برای ساخت یک کانال سوم بین دریای سیاه و دریای مرمره را آغاز کرد و با وجود مخالفت‌هایی که درباره پیامدهای زیست‌محیطی «کانال استانبول» مطرح شد، در سال ۲۰۲۰ این پروژه را تصویب کرد.

بازی قدرت تنگه‌ها در سیاست جهان

با پیچیده‌تر شدن نظم جهانی، کنترل بیشتر بر مسیرهای دریایی می‌تواند برای بازیگران بین‌المللی مزیت ایجاد کند

در مارس ۲۰۲۱، حادثه‌ای که باعث شد تردد دریایی در کانال سوئز برای چند روز مسدود شـود، دوباره توجه‌ها را به تاثیر تنگه‌ها بر سیاست و اقتصاد بین‌الملل جلب کرد.

کانال سـوئز یک گذرگاه دریایی مصنوعی در مصر است که اروپا و آسیا را از طریق دریای سرخ به هم متصل می‌کند. موقعیت جغرافیایی آن باعث شـده که یکـی از مهم‌ترین مسـیرهای تجارت انرژی، نفـت و هیدروکربن‌ها، کالاهای اساسی و محصولات مصرفی از آسـیا و خاورمیانه به اروپا و ایالات متحده باشد. اهمیت این کانال را می‌توان از این واقعیت فهمید که روزانه حدود ۵۰ کشـتی از آن عبور می‌کنند و در مجموع در سـال ۲۰۲۰ این رقم به حـدود ۱۸ هزار و ۹۰۰ کشتی رسیده است. با توجه به اینکه بیش از ۸۰ درصد تجارت جهانی از طریق دریا انجام می‌شود، حدود ۱۲ درصد آن از این آبراه عبور می‌کند.

مسیرهای جایگزین کانال سوئز برای تجارت جهانی وجود دارد، اما این مسیرها بسـیار طولانی‌تر بوده و باعث افزایش زمان حمل‌ونقل، مصرف بیشتر سوخت و بالا رفتن هزینه‌های عملیاتی کشتی‌ها می‌شوند. در واقع، اهمیت استراتژیک تنگه‌ها موضوعی بدیهی نیست و کشوری که کنترل آنها را در اختیار دارد، از این مسیر «تقریباً اجباری» عبور هزاران کشتی باری در سال بهره‌برداری می‌کند و از آن عوارض دریافت می‌کند. بنابراین، تنگه‌ها منبع مهمی برای درآمد ملی محسوب می‌شوند. در مورد کانال سوئز، عبور کشتی‌ها سالانه حدود ۵ میلیارد دلار درآمد برای مصر ایجاد می‌کند. بحران در کانال سوئز به‌دلیل به گل نشستن کشتی «اور گیون» (Ever Given) به طول ۴۰۰ متر رخ داد؛ کشتی‌ای که حامل ۱۸ هزار کانتینر و در مسیر هلند بود. این حادثه باعث ایجاد صف‌های طولانی کشـتی‌ها و مسدود شدن تردد حدود ۴۰۰ شناور دیگر شد. در آن زمان، شرکت «لویدز لیست» برآورد کرد که این انسداد روزانه حدود ۹,۶ میلیارد دلار خسارت در بخش حمل‌ونقل کالا ایجاد کرده است.

مقامات مصری برای جبران، از «شوئی کیسن کایشا»، شرکت مالک کشتی، به دلیل زیان‌های مالی و اعتباری شکایت کرده و ادعای خسارت تقریباً یک میلیارد دلاری کردند. این موضوع نشان می‌دهد که این کانال نه‌تنها از نظر سیاست بین‌الملل، بلکه برای اقتصاد و سیاست داخلی مصر نیز تا چه اندازه اهمیت دارد. با این حال، در نهایت مذاکرات به توافقی حدود ۲۰۰ میلیون دلار منجر شد

پس از تکمیل کانال سـوئز در سال ۱۸۶۹، یک تنگه دیگر نیز در ژئوپلیتیک منطقه اهمیت ویژه‌ای پیدا کرد. تنگه باب‌المندب در واقع یکی از استراتژیک‌ترین گذرگاه‌های حمل‌ونقل دریایی به شمار می‌آید. این تنگه مسیری برای اتصال دریای عرب و دریای سرخ به دریای مدیترانه فراهم می‌کند و در نتیجه اروپا و آسیا را به یکدیگر مرتبط می‌سازد.

این آبراه که بین شبه‌جزیره عربستان و شاخ آفریقا قرار دارد، نشان‌دهنده درهم‌تنیدگی اقتصادی و سیاسی بازیگران منطقه دریای سرخ است، اما در عین حال یکی از تنگه‌هایی است که بیشترین میزان خشونت، قحطی، دزدی دریایی و پیامدهای ناشی از همه‌گیری جهانی را تجربه کرده است؛ به‌ویژه در سواحل سومالی.

در واقـع، تنگه باب‌المندب یکی از مسـیرهای اصلی تجارت جهانی و برای عملکرد صحیح کانال سوئز حیاتی است. از این منظر، بسته شدن باب‌المندب به معنای آن خواهد بود که کشتی‌های باری دیگر نمی‌توانند به کانال سوئز برسند و در نتیجه انتقال کالاها، از جمله نفت، به اروپا عملاً غیرممکن می‌شود.

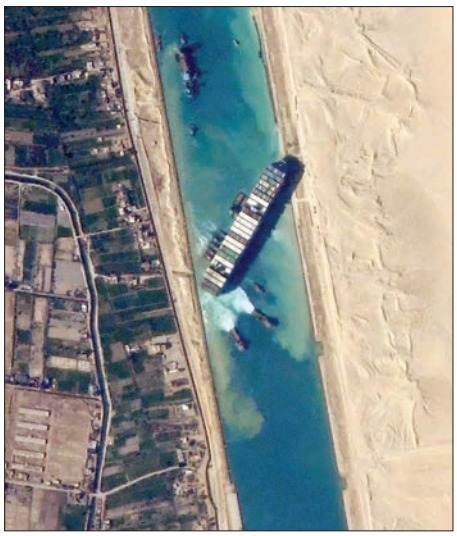

بـا این حال، این تنگه و حوضه دریای سـرخ اغلب برای اهداف سیاسی و استراتژیک مورد استفاده قرار می‌گیرند و این موضوع نه‌تنها کارایی تجارت بین‌المللی را به خطر می‌اندازد، بلکه امنیت انسـانی را نیز تضعیف می‌کند. جنگ یمن که همچنان بدترین بحران انسانی جهان محسوب می‌شود و در آن هـزاران غیرنظامی جان خود را از دسـت داده‌اند، ۳,۶۵ میلیون نفر در داخل کشور آواره شده‌اند و ۱۶,۲ میلیون یمنی با ناامنی غذایی مواجه هستند، بارها شاهد تصرف بنادر واقع در منطقه دریای سـرخ با اهداف استراتژیک بوده است. این وضعیت امنیت حمل‌ونقل از این مسیر را مختل کرده و مهم‌تر از آن، مانع رسیدن کمک‌های بشردوستانه و کالاهای ضروری به غیرنظامیان یمن شده است.

امنیتی‌سـازی تنگه باب‌المنـدب به‌تدریج بـه یکی از اولویت‌هـای مهم بازیگران بین‌المللی تبدیل شـده اسـت؛ بازیگرانی مثل ایالات متحده، عربسـتان سعودی، حوثی‌ها و چین که منافع اقتصادی قابل توجهی در منطقه شبه‌جزیره عربستان دارد. کمی به سمت شرق که برویم، تنگه هرمز نقش ویژه‌ای در تجارت نفت و پویایی‌های ژئوپلیتیک میان ایران در ساحل شمالی و امارات متحده عربی در ساحل جنوبی، ایفا می‌کند. در سال ۲۰۱۷ روزانه ۲۰,۳ میلیون بشکه نفت از تنگه هرمز عبور کرده که تقریباً یک‌سوم تجارت دریایی نفت در جهان را تشکیل می‌داد.

از آنجا که این گذرگاه دریایی، یکی از مهم‌ترین گلوگاه‌های استراتژیک جهان شناخته می‌شود، می‌توان منطق پشت تصمیم دولت ترکیه برای ساخت یک کانال جدید موسوم به «کانال استانبول» را روشن‌تر دانست. ترکیه در حال حاضر دو تنگه مهم در قلمرو خود دارد، یعنی تنگه‌های بسفر و داردانل که از طریق حوضه دریای سیاه، اروپا و آسیا را به هم متصل می‌کنند. با این حال، همان‌طور که در مورد کانال سوئز دیده شد، کارایی این تنگه‌ها به دلیل وقوع حوادثی مانند ترافیک سنگین کشتی‌ها، مسائل امنیتی و درهم‌تنیدگی منافع سیاسی و ملی کاهش می‌یابد.

برای حل این مساله، دولت ترکیه در سال ۲۰۱۱ برنامه‌ریزی برای ساخت یک کانال سوم بین دریای سیاه و دریای مرمره را آغاز کرد و با وجود مخالفت‌هایی که درباره پیامدهای زیست‌محیطی «کانال استانبول» مطرح شد، در سال ۲۰۲۰ این پروژه را تصویب کرد.

ساخت این کانال جدید می‌تواند پویایی‌های مرتبط با منافع ملی را تغییر دهد. در واقع، مقامات ترکیـه اعلام کرده‌اند که قصد ندارند در معاهده ۱۹۳۶ «مونترو» (توافقی بین‌المللی که کنترل و نحوه عبور کشتی‌ها از تنگه‌های مهم ترکیه را تعیین می‌کند) بازنگری کنند یا این کانال جدید را تحت مفاد آن قرار دهند. در نتیجه، روسیه نگرانی‌هایی مطرح کرده است مبنی بر اینکه این وضعیت ممکن است به افزایش حضور کشتی‌های تحت پرچم ناتو در حوضه دریای سیاه منجر شود.

با این حال، به نظر می‌رسد که آنکارا بیشتر از این کانال برای تقویت جایگاه خود به‌عنوان یک بازیگر مرکزی در منطقه استفاده خواهد کرد. علاوه بر این، «کانال استانبول» به ترکیه این امکان را می‌دهد که ترافیک دریایی عبوری از این مسیر جدید را به‌دلخواه خود مدیریت کند و برای عبور کشتی‌ها هزینه دریافت کند؛ موضوعی که برای اقتصاد ترکیه و افزایش نفوذ آن در منطقه اهمیت زیادی دارد.

سـاخت تنگه‌ها یا کانال‌های مصنوعی استراتژی جدیدی نیست، اما در دنیای امروز که نظم جهانی پیچیده‌تر و به‌شدت به هم پیوسته شده است، دسترسی بهتر و کنترل بیشتر بر مسیرهای دریایی می‌تواند برای بازیگران بین‌المللی مزیت روزافزونی ایجاد کند.

منبع: Politics Today

آبراهه صدساله در قلب تجارت قرن ۲۱

اهمیت اقتصادی، جغرافیایی و اقلیمی کانال پاناما

پانامـا کشـوری کوچـک در آمریکای مرکزی است که نقش بزرگی در تجارت جهانی ایفا می‌کند. شناخته‌شـده‌ترین جاذبه این کشـور، کانال پاناما است؛ یک شاهکار مهندسی که به نقطه‌ای حساس در تنش‌های تجارت جهانی تبدیل شده است. تعداد کمی از پروژه‌های زیرساختی در طول تاریخ توانسته‌اند مثل کانال پاناما تاثیر عمیقی بر تجارت جهانی بگذارند. این گذرگاه ۸۲ کیلومتری از زمان افتتاح خود در سال ۱۹۱۴، با اتصال اقیانوس اطلس و آرام، لجستیک دریایی را متحول کرده و مسیر کشتیرانی را هزاران مایل کوتاه‌تر کرده است.

این کانـال تنها یک نشـانه از نبوغ مهندسـی نیست، بلکه شـریان حیاتی اقتصادی برای پاناما و ابزاری استراتژیک در توازن قدرت جهانی محسوب می‌شود. در اقتصاد به‌هم‌پیوسته امروز، کانال پاناما با فشارهای بی‌سابقه‌ای روبه‌رو است؛ از رقابت ژئوپلیتیک فزاینده و تهدیدهای زیست‌محیطی گرفته تا تغییر الگوهای تجارت جهانی.

آنچـه زمانی نماد کارایـی و اتصال بود، اکنـون در نقطه تلاقی چالش‌هـای اقتصادی، زیست‌محیطی و دیپلماتیک قرن بیست‌ویکم قرار گرفته است. با رقابت قدرت‌های بزرگ برای نفوذ و اختلال تغییرات اقلیمی در سطح آب‌های تاریخی، نقش این کانال به‌سرعت در حال تحول است و هم‌زمان هم قدرت و هم آسیب‌پذیری آن را آشکار می‌کند.

صفحه شطرنج ژئوپلیتیک

اهمیت اقتصادی کانال پاناما را نمی‌توان از زمینه ژئوپلیتیک آن جدا کرد. برای دهه‌ها، ایالات متحده نفوذ قابل توجهی بر منطقه کانال داشته و خود کانال را تا زمان واگذاری آن به پاناما در سال ۱۹۹۹ اداره می‌کرد.

با ایـن حال، با ظهور چین به‌عنـوان یک قدرت بزرگ جهانی، فصـل جدیدی از رقابت استراتژیک شکل گرفته است؛ رقابتی که نه‌تنها بر قدرت نظامی یا تعرفه‌های تجاری متمرکز اسـت، بلکه به‌طور فزاینده‌ای بر کنترل زیرساخت‌ها و دسترسی به مسیرهای کلیدی تجارت جهانی نیز تمرکز دارد.

در دوره اول ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ (۲۰۲۱-۲۰۱۷)، این تنش‌ها به‌طور چشمگیری تشدید شد. در چارچوب سیاست «اول آمریکا»، ایالات متحده نسبت به ابتکار «کمربند و جاده» چین بدبین‌تر شد؛ طرحی گسترده در حوزه زیرساخت جهانی که هدف آن گسترش نفوذ پکن از طریق سرمایه‌گذاری و دیپلماسی است.

در سال ۲۰۱۷، پاناما روابط دیپلماتیک خود را از تایوان به جمهوری خلق چین تغییر داد؛ اقدامی که سیاست‌گذاران آمریکایی را غافلگیر کرد و نشان‌دهنده افزایش نفوذ پکن در منطقه بود. از آن زمان، شـرکت‌های وابسته به دولت چین موفق شده‌اند قراردادهایی برای ساخت و مدیریت پارک‌های لجستیک، بنادر آب عمیق و حتی شبکه‌های فیبر نوری در پاناما به دست آورند. اگرچه خود کانال همچنان تحت کنترل دولت پاناماست و از طریق «سازمان کانال پاناما» (ACP) اداره می‌شود، اما واشنگتن نگران اسـت که نفوذ اقتصادی چین در اطراف آن در آینده بتواند امنیت یا بی‌طرفی این آبراهه را تحت تاثیر قرار دهد.



این موضوع زمانی اهمیت بیشـتری پیدا می‌کند که بدانیم بیش از ۶۰ درصد کشتی‌هایی که از این کانال عبور می‌کنند، یا به بنادر آمریکا می‌روند یا از آنها خارج می‌شوند.

به همین دلیل، عـوارض بالای عبور از کانال پاناما به یکی از محورهای اصلی توجه دولت ترامپ تبدیل شده است. این دولت ادعا کرده است که هزینه‌های عبور از کانال با «معاهده بی‌طرفی دائمی» در تضاد اسـت؛ معاهده‌ای که بر اساس آن، هزینه‌های عبور باید «منصفانه، معقول، عادلانه و مطابق با حقوق بین‌الملل» باشد

از منظـر اقتصـادی، نفـوذ بـر زیرسـاخت‌های اطراف کانال می‌تواند مزیت‌های اسـتراتژیک به همراه داشته باشد؛ از جمله دسترسی ترجیحی، اهرم‌سازی در قیمت‌گذاری، یا حتی اعمال فشار غیرمستقیم از طریق ایجاد اختلال در زنجیره‌های تامین.

در عرصه در حال تحول ژئواقتصاد، کانال پاناما چیزی فراتر از یک گذرگاه است؛ این کانال به یک سکوی نمایش و اعمال قدرت تبدیل شده است.

اهمیت اقتصادی

کانال پاناما یکی از محورهای اصلی تجارت بین‌الملل است. هر سال بیش از ۱۴ هزار کشتی از این آبراه عبور می‌کنند و حدود ۳۳۰ میلیون تن کالا را جابه‌جا می‌کنند. بر اسـاس گزارش صندوق بین‌المللی پول (IMF) و بانک جهانی، این کانال سالانه بین ۳ تا ۵ درصد از تجارت دریایی جهان را تسهیل می‌کند و آن را به یکی از حیاتی‌ترین گریدورهای لجستیک جهان تبدیل کرده است.

اهمیت این کانال به‌ویژه در تجارت میان سواحل شرقی ایالات متحده و آسیا بسیار برجسته اسـت؛ مسـیری که حدود ۴۰ درصد از کل ترافیک کانال را تشکیل می‌دهد. برای مثال، یک کشتی کانتینری که از شانگهای به نیویورک از طریق کانال پاناما حرکت می‌کند، در مقایسه با مسیر دور زدن دماغه هورن (جزء شیلی)، نزدیک به ۷ هزار کیلومتر مسیر خود را کوتاه می‌کند. این یعنی دو هفته زمان کمتر در سفر، میلیون‌ها دلار صرفه‌جویی در سوخت و کاهش انتشار گازهای آلاینده.

همچنین کانال پاناما برای کالاهای فله‌ای و تامین انرژی اهمیت حیاتی دارد. صادرات گاز طبیعی مایع (LNG) از سواحل خلیج مکزیک در ایالات متحده، بیش از پیش به این کانال برای دسترسی به بازارهای آسیایی وابسته شده است. در همین حال، صادرات محصولات کشاورزی منطقه میدوست آمریکا، مانند سویا و ذرت، نیز تا حد زیادی به عملکرد موثر این کانال وابسته است، به‌طوری که این مسیر به آنها کمک می‌کند در بازارهای جهانی رقابت‌پذیر باقی بمانند.

در سال ۲۰۱۶ طی پروژه‌ای با عنوان Neopanamax که ۵,۲۵ میلیارد دلار هزینه داشت، کانال پاناما با اضافه کردن آب‌بندهایی در مسیر عبور کشتی‌ها، توسعه یافت. این پروژه یک نقطه

هرگونه درگیری بر سر کنترل کانال پاناما می‌تواند برای زنجیره‌های تامین بین‌المللی فاجعه‌بار باشد. این شاهکار مهندسی در معرض خطر آن قرار دارد که از نماد موفقیت، به نمادی تلخ از تنش‌های تجارت جهانی تبدیل شود.

عطف مهم بود، چرا که امکان عبور کشتی‌هایی تا سه برابر بزرگ‌تر را فراهم کرد، ظرفیت کانال را عملاً دو برابر کرد و درآمد حاصل از عوارض عبور را افزایش داد. در نتیجه، حجم جابه‌جایی کانتینرها به‌طور چشمگیری افزایش یافت. کشتی‌های بزرگ‌تر با ایجاد صرفه‌جویی مقیاس، هزینه حمل‌ونقل به ازای هر واحد کالا را کاهش دادند و رشد تجارت الکترونیک جهانی و سیستم‌های تحویل «به‌موقع» را تقویت کردند.

ساخته‌شده بر پایه کانال

برای کشور پاناما، کانال تنها یک دارایی زیرساختی نیست، بلکه ستون اصلی توسعه ملی به شمار می‌رود. بخش خدماتی اقتصاد، که شامل لجستیک، بانکداری، گردشگری و حمل‌ونقل دریایی است، بیش از ۷۰ درصد تولید ناخالص داخلی کشور پاناما را تشکیل می‌دهد و کانال در مرکز این ساختار قرار دارد.

در سال مالی ۲۰۲۴، کانال حدود ۴,۹۹ میلیارد «بالبوآ» (پول ملی پاناما) درآمد ایجاد کرد که بر اساس گزارش «سازمان کانال پاناما» از این مقدار، ۲,۴۷ میلیارد مستقیماً به خزانه ملی کشور واریز شد. این منابع مالی برای سرمایه‌گذاری‌های عمومی در زیرساخت‌ها، آموزش، بهداشت و توسعه اقتصادی استفاده می‌شوند.

فراتر از نقش مالی، کانال یک اکوسیستم گسترده از فعالیت‌های اقتصادی را پشتیبانی می‌کند. مطالعه‌ای در سال ۲۰۲۳ برآورد کرده است با در نظر گرفتن اثرات مستقیم و غیرمستقیم، کانال حدود ۷,۷ درصد از تولید ناخالص داخلی کشور پاناما را تشکیل می‌دهد. اشتغال نیز یکی دیگر از ابعاد مهم آن است. کانال به‌طور مستقیم و غیرمستقیم نزدیک به ۵۵ هزار شغل را پشتیبانی می‌کند؛ یعنی حدود ۲,۹ درصد از نیروی کار ملی. این مشاغل از مهندسی‌های پیشرفته و خدمات دریایی گرفته تا لجستیک، نگهداری و امور اداری را شامل می‌شوند.

علاوه بر این، کانال پاناما مانند آهنربایی برای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (FDI) عمل کرده و به تبدیل شدن پاناماسیتی به یک هاب لجستیک در نیمکره غربی کمک کرده است.

اهمیت جغرافیایی

تنگه پاناما - نوار باریکی از خشکی که آمریکای شمالی و جنوبی را به هم متصل می‌کند - محل قرارگیری کانال پاناما است. این موقعیت از فاصله کم میان دو پهنه عظیم آبی بهره می‌برد و یک میان‌بر حیاتی ایجاد می‌کند که به‌طور چشمگیری مسیرهای دریایی را تحت تاثیر قرار داده است. اهمیت این جایگاه جغرافیایی را نمی‌توان دست‌کم گرفت.

این کانال با فراهم کردن مسیری مستقیم‌تر میان اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام، نیاز به سفر طولانی و دشوار از میان آب‌های خطرناک دماغه هورن در جنوب آمریکای جنوبی را از بین می‌برد. این موقعیت استراتژیک نه‌تنها فاصله سفر را کاهش می‌دهد، بلکه زمان حضور کشتی‌ها در دریا را نیز کم می‌کند؛ موضوعی که با توجه به حجم بالای ترافیک دریایی جهانی اهمیت زیادی دارد.

افزایش چالش‌ها: تغییرات اقلیمی و اختلال در عملیات

با وجود موفقیت‌های چشمگیر، کانال پاناما با چالش‌های عملیاتی رو به افزایشی روبه‌رو است که مهم‌ترین آنها کمبود آب است. برخلاف کانال‌هایی مانند سوئز که در سطح دریا قرار دارند، کانال پاناما از سیستم «قفل» (lock) استفاده می‌کند و برای بالا بردن کشتی‌ها از سطح زمین‌بر میان‌قاره‌ای به‌شدت به آب شیرین وابسته است. هر عبور کشتی حدود ۵۲ میلیون گالن آب مصرف می‌کند که از دریاچه‌های گاتون و آلاخوئلا تامین می‌شود.

نوسانات اقلیمی این سیستم را تحت فشار شدید قرار داده است. در سال‌های ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴، پاناما بدترین خشکسالی‌های چند دهه اخیر خود را تجربه کرد که به پدیده «ال‌نینو» (گرمایش غیرعادی سطح آب در نواحی مرکزی و شرقی اقیانوس آرام) و تغییرات اقلیمی نسبت داده می‌شود. سطح آب در دریاچه گاتون به پایین‌ترین حد تاریخی خود رسید و «سازمان کانال پاناما» را مجبور کرد تعداد عبور روزانه کشتی‌ها را از ۳۶ به حدود ۲۴ کاهش دهد و همچنین محدودیت‌های سخت‌گیرانه‌ای در عمق آبخور کشتی‌ها اعمال کند که ظرفیت حمل بار هر کشتی را کاهش داد.

میزان عوارض سالانه دریافتی از کانال پاناما (میلیون دلار)

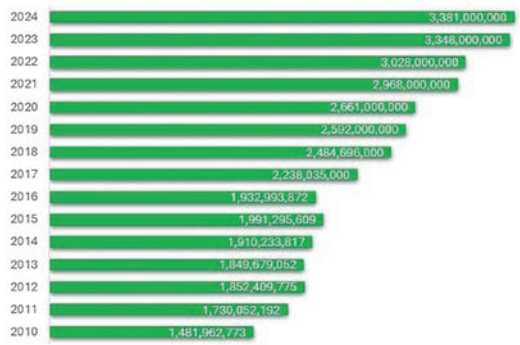

پیامدهای این وضعیت در سراسر جهان احساس شد. شرکت‌های کشتیرانی مسیر کشتی‌ها را تغییر دادند، هزینه بیمه افزایش یافت و نرخ حمل‌ونقل جهش کرد؛ هزینه‌هایی که در نهایت به کسب‌وکارها و مصرف‌کنندگان منتقل شد. برای پاناما نیز کاهش تعداد عبورها به معنای کاهش درآمد بود؛ موضوعی که ثبات مالی کشور را تهدید کرده و توان آن را برای تامین پروژه‌های زیرساختی و اقدامات سازگاری با تغییرات اقلیمی تضعیف کرد.

بر اساس گزارش «کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل» (UNCTAD)، از ژانویه تا ژوئیه ۲۰۲۴، میانگین نرخ شاخص حمل‌ونقل کانتینری شانگهای (SCFI) برای مسیر شانگهای-آمریکای جنوبی بیش از دو برابر شد و به بیش از ۹ هزار دلار برای هر واحد، «معادل بیست فوت» (TEU) رسید که بالاترین سطح از سپتامبر ۲۰۲۲ محسوب می‌شود. مسیر شانگهای-آفریقای جنوبی نیز تقریباً سه برابر شد و به بیش از ۵ هزار دلار رسید، در حالی که مسیر شانگهای-آفریقای غربی با ۱۳۷ درصد افزایش به میانگین ۵ هزار و ۵۶۳ دلار در هر TEU رسید.

اگر خشکسالی‌ها شدت بیشتری پیدا کنند، پایداری اقتصادی کانال می‌تواند زیر سوال برود. راه‌حل‌های بلندمدتی مانند ساخت مخازن جدید، تاسیس کارخانه‌های نمک‌زدایی آب یا بازطراحی سیستم تامین آب از نظر فنی امکان‌پذیر هستند، اما به سرمایه‌گذاری بسیار زیاد و همکاری بین‌المللی نیاز دارند.

نتیجه‌گیری: هدایت در میان جریان‌های متقاطع آینده

با ادامه پیچیده‌تر شدن، سریع‌تر شدن و گسترده‌تر شدن تجارت جهانی، کانال پاناما همچنان یکی از گره‌های حیاتی در معماری زنجیره تامین جهان باقی مانده است. توانایی آن در تسهیل تجارت، اتصال قاره‌ها و ایجاد درآمد ملی بی‌رقیب است.

با این حال، آینده این کانال تنها به کشتی‌ها یا قفل‌های آن وابسته نخواهد بود، بلکه به این بستگی دارد که جهان چگونه با چالش‌های درهم‌تنیده‌ای مانند تغییرات اقلیمی، تنش‌های ژئوپلیتیک و توسعه پایدار مقابله می‌کند.

برای پاناما، حفظ کارایی کانال به معنای حفاظت از آینده اقتصادی کشور است. برای جهان نیز این موضوع آزمونی است برای اینکه نشان دهد زیرساخت‌های حیاتی چگونه می‌توانند در برابر عدم‌قطعیت‌های روبه‌افزایش سازگار شوند.

در حالی که جامعه بین‌المللی با روابط تجاری تکه‌تکه‌شده، ناپایداری زیست‌محیطی و بازآرایی اتحادهای جهانی دست‌وپنجه نرم می‌کند، کانال پاناما نه‌تنها به‌عنوان یک گذرگاه میان دو اقیانوس، بلکه به‌عنوان معیاری برای سنجش تاب‌آوری جهانی مطرح است. هرگونه درگیری بر سر کنترل کانال پاناما می‌تواند برای زنجیره‌های تامین بین‌المللی فاجعه‌بار باشد. این شاهکار مهندسی در معرض خطر آن قرار دارد که از نماد موفقیت، به نمادی تلخ از تنش‌های تجارت جهانی تبدیل شود.

در دهه‌های آینده، کسانی که بر دسترسی به این شریان حیاتی کنترل داشته باشند، راه‌حل‌های نوآورانه ارائه دهند و مشارکت‌های موثر پیرامون آن شکل دهند، بر مسیر تجارت جهانی تاثیر خواهند گذاشت. کانال پاناما شاید از نظر عرض باریک باشد، اما گستره و اهمیت آن بسیار وسیع است.

منبع: مجمع جهانی اقتصاد

«تنگه‌ها فقط برای ناوبری انسان‌ها حیاتی نیستند، بلکه برای گونه‌های دریایی نیز اهمیت بسیار زیادی دارند. تنگه‌ها به‌عنوان گذرگاه‌های طبیعی بین اکوسیستم‌های بزرگ دریایی عمل می‌کنند و مهاجرت ماهی‌ها، پستانداران دریایی و پرندگان را تسهیل می‌کنند.» با این حال، فعالیت‌های انسانی اغلب این مسیرهای طبیعی را مختل می‌کنند.

فراتر از یک مسیر آبی ساده

نظر پژوهشگر ارشد حقوق دریاها در مورد جنبه‌های مختلف اهمیت تنگه‌ها، به‌ویژه گذرگاه شمال غربی

در تابستان ۲۰۱۱، برای نخستین بار از زمان آغاز اندازه‌گیری‌های ماهواره‌ای، تمام کانال‌های گذرگاه شمال غربی (NWP)، برای مدتی طولانی بدون یخ دیده شدند. گذرگاه شمال غربی از چندین مسیر دریایی پیچیده در میان مجمع‌الجزایر قطب شمال کانادا تشکیل شده است که اقیانوس اطلس را به اقیانوس آرام متصل می‌کند. کانال‌های اصلی آن شامل کانال پری (Parry Channel) که یک مسیر عمیق و مهم است، تنگه لنکستر، تنگه بارو، دریای «ویسکاونت ملویل» (Viscount Melville Sound) و خلیج آموندسن می‌شود.

این آبراه‌ها زمانی برای شرکت‌های کشتیرانی جذابیتی نداشتند، زیرا یخ‌های ضخیم سواحل شمالی کانادا و روسیه را مسدود می‌کرد. اما اکنون تغییرات اقلیمی باعث نازک شدن و عقب‌نشینی یخ‌ها شده است. روند آب شدن یخ‌ها در گذرگاه شمال غربی و مسیر دریای شمال، از اواخر تابستان ۲۰۰۷ به بعد شروع شد.

حالا تعداد کشتی‌هایی که از این مسیر استفاده می‌کنند، در حال افزایش است. در سال ۲۰۱۰، کشتی دانمارکی MV Nordic Barents با ظرفیت ۴۰ هزار تن، نخستین کشتی فله‌بر غیرروسی بود که از مسیر دریای شمال به‌عنوان یک مسیر ترانزیتی تجاری استفاده کرد. یک سال بعد، کشتی فله‌بر ژاپنی «سانکو ادیسه» که تقریباً دو برابر آن اندازه دارد، محموله سنگ‌آهن را از مورمانسک روسیه به شینگانگ چین منتقل کرد. همچنین در تابستان ۲۰۱۱ یک نفتکش بزرگ ۱۶۰ هزار تنی برای نخستین بار از این مسیر میان‌بر برای سفر از اروپا به آسیا استفاده کرد.

البته پژوهشگران و کارشناسان کشتیرانی همچنان نسبت به امکان تجاری بودن مسیر دریای شمال با دیده تردید نگاه می‌کنند. کارشناسان دریایی کانادا و آمریکا می‌گویند تا سال ۲۰۳۰ ممکن است حدود ۲ درصد از کل حمل‌ونقل دریایی جهان به سمت قطب شمال منحرف شود و این رقم تا سال ۲۰۵۰ به ۵ درصد برسد. مجموعه‌ای از عوامل مانند پویایی‌های تجارت جهانی و الگوهای بازرگانی بین‌المللی، شدت و سرعت کاهش یخ‌ها، صرفه‌جویی در هزینه سوخت و هزینه‌های عبور، توسعه منابع طبیعی روسیه در قطب شمال، و ظهور کشورهایی مانند چین، کره جنوبی و ژاپن به‌عنوان قدرت‌های دریایی فعال در قطب شمال، می‌توانند بر توسعه مسیر دریای شمال تاثیر بگذارند.

گذرگاه شمال غربی: یک مسیر بالقوه

در حالی که تنگه‌هایی مانند تنگه «دوور» و تنگه «مالاکا» از شلوغ‌ترین مسیرهای دریایی جهان هستند، گذرگاه شمال غربی هنوز نسبتاً کم‌استفاده باقی مانده و تنها حدود ۴۰ کشتی در سال به‌طور کامل از آن عبور می‌کنند.

«الکساندر لوت»، پژوهشگر ارشد مرکز حقوق دریاهای نروژ (UiT)، ضمن تدریس در دوره «کاوشگران آینده قطب شمال» روی عرشه کشتی «استاتس‌راد لمکول» (Statsraad Lehmkuhl)، در این‌باره گفته: «حتی تنگه آلن، که یک تنگه کوچک در ورودی خلیج بوتنیا در دریای بالتیک است، در یک روز ترافیک بیشتری نسبت به کل گذرگاه شمال غربی در یک سال دارد.» با این حال، این مسیر علاوه بر ظرفیتش به‌عنوان یک راه تجاری کوتاه‌تر، ارزش استراتژیک ویژه‌ای نیز دارد. او می‌گوید: «این گذرگاه می‌تواند مسیری بالقوه برای جابه‌جایی نیروهای دریایی میان اقیانوس‌های اطلس، منجمد شمالی و آرام باشد.»



نظام‌های ناوبری: یک پیچیدگی حقوقی

جلسه آموزشی لوت، به بررسی جزئیات حقوقی نظام‌های ناوبری پرداخت؛ قوانینی که حرکت کشتی‌ها و هواپیماها را در تنگه‌ها تنظیم می‌کنند. این نظام‌ها شامل «حق عبور بی‌ضرر»، «عبور ترانزیتی» و «آزادی ناوبری و پرواز» هستند.

او توضیح می‌دهد: «حق عبور بی‌ضرر در آب‌های سرزمینی اعمال می‌شود و به کشتی‌ها اجازه می‌دهد بدون نیاز به مجوز قبلی عبور کنند، به شرطی که عبور آنها به صلح، نظم عمومی یا امنیت کشور ساحلی آسیب نزند. در مقابل، عبور ترانزیتی مربوط به تنگه‌های بین‌المللی است و آزادی کامل ناوبری و پرواز را تضمین می‌کند.»

با این حال، کانادا ادعا می‌کند که گذرگاه شمال غربی جزو «تنگه‌های غیر بین‌المللی» است و عبور از آن نیاز به مجوز قبلی دارد. لوت اشاره کرده: «این موضوع یک نظام حقوقی موازی ایجاد می‌کند، زیرا کانادا و ایالات متحده دیدگاه‌های متفاوت و متضادی درباره حقوق ناوبری در این منطقه دارند. چنین اختلاف‌هایی می‌تواند به تنش‌های دیپلماتیک یا حتی درگیری‌های عملی منجر شود؛ همان‌طور که در نقاط دیگری از جهان مانند تنگه «کرچ» (در شرق اروپا) و تنگه هرمز نیز شاهد آن بوده‌ایم.»

اهمیت زیست‌محیطی: نگاهی کمتر دیده‌شده

لوت همچنین به اهمیت زیست‌محیطی تنگه‌ها اشاره کرد؛ موضوعی که اغلب نادیده گرفته می‌شود. او تاکید کرد: «تنگه‌ها فقط برای ناوبری انسان‌ها حیاتی نیستند، بلکه برای گونه‌های دریایی نیز اهمیت بسیار زیادی دارند. تنگه‌ها به‌عنوان گذرگاه‌های طبیعی بین اکوسیستم‌های بزرگ دریایی عمل می‌کنند و مهاجرت ماهی‌ها، پستانداران دریایی و پرندگان را تسهیل می‌کنند.» با این حال، فعالیت‌های انسانی اغلب این مسیرهای طبیعی را مختل می‌کنند.

لوت توضیح داد: «موانع فیزیکی مانند جاده‌های خاکریز، آلودگی صوتی ناشی از عملیات دریایی و آلودگی نوری مصنوعی همگی حرکت گونه‌های دریایی را دشوار می‌کنند. او همچنین به تاثیر زیرساخت‌ها بر جمعیت پرندگان اشاره کرد و گفت: «خطوط برق که از روی تنگه‌ها عبور می‌کنند، مانند آنهایی که در تنگه بسفر و تنگه کنسو وجود دارند، اغلب برای پرندگان قابل‌دیدن نیستند و در نتیجه باعث برخوردهای مرگبار می‌شوند.»

دعوت به ایجاد تعادل

لوت در پایان دوره آموزشی، این نکته را متذکر شد که: «تنگه‌ها در نقطه تلاقی تجارت، امنیت و حفاظت از محیط‌زیست قرار دارند. درک نظام‌های حقوقی حاکم بر آنها برای حفظ حقوق ناوبری و در عین حال حفاظت از اکوسیستم‌های شکننده‌ای که به هم متصل می‌کنند، ضروری است.»

با ادامه گرم شدن قطب شمال و افزایش ترافیک دریایی، اهمیت تنگه‌هایی مانند گذرگاه شمال غربی، بیشتر هم خواهد شد.

«چه از نظر تجارت، چه امنیت و چه مسائل زیست‌محیطی، تنگه‌ها بسیار فراتر از یک مسیر آبی ساده هستند و برای آینده دنیای به‌هم‌پیوسته ما نقشی حیاتی دارند.»

منبع: The Arctic University of Norway

در سال ۷۱۱ میلادی، «طارق بن زیاد» یکی از فرماندهان مسلمان خلافت اموی، از این تنگه عبور کرد و به شبه‌جزیره ایبری رسید. او برای نشان دادن عزم راسخ خود در ادامه نبرد، ناوگان کشتی‌هایی را که با آنها از دریا گذشته بود به آتش کشید و سپس به‌سرعت شبه‌جزیره ایبری، از جمله پادشاهی ویزیگوت‌ها، را فتح کرد.

نقطه اتصال مدیترانه و اطلس

عمیق‌ترین گذرگاه آبی جهان زیرساخت‌های متعددی را در خود جای داده است

هیچ‌کس در اهمیت استراتژیک تنگه جبل‌الطارق تردید ندارد. این تنگه کوتاه‌ترین گذرگاه میان آفریقا و اروپا است و همچنین میزبان زیرساخت‌های حیاتی متعددی است، از جمله: خطوط لوله گاز مغرب-اروپا (دو مسیر اصلی انتقال گاز طبیعی از الجزایر به شبه‌جزیره ایبری که نقشی حیاتی در تامین انرژی اسپانیا و پرتغال دارند)؛ دومین منطقه صنعتی و نخستین پالایشگاه نفت اسپانیا (با ظرفیت پالایش ۱۲ میلیون تن)؛ بزرگ‌ترین ذخیره استراتژیک فرآورده‌های نفتی در این کشور؛ اتصال برق میان اروپا و آفریقا؛ سامانه جامع نظارتی نیروی گارد مدنی (SIVE)و همچنین حضور نیروهای خارجی (ایالات متحده آمریکا و بریتانیا) در منطقه. این تنگه یکی از مهم‌ترین «نقاط گلوگاهی» در روابط تجارت دریایی به شمار می‌رود.

تاریخچه جبل‌الطارق

در سال ۷۱۱ میلادی، «طارق بن زیاد» یکی از فرماندهان مسلمان خلافت اموی، از این تنگه عبور کرد و به شبه‌جزیره ایبری رسید. او برای نشان دادن عزم راسخ خود در ادامه نبرد، ناوگان کشتی‌هایی را که با آنها از دریا گذشته بود به آتش کشید و سپس به‌سرعت شبه‌جزیره ایبری، از جمله پادشاهی ویزیگوت‌ها، را فتح کرد. محل فرود او در زبان عربی «جبل طارق» (کوه طارق) نامیده شد که بعدها به واژه اسپانیایی Gibraltar تبدیل شد. پس از تسلط طارق، قلعه‌ای با معماری «موری» (مسلمانان شمال آفریقا) در آن منطقه ساخته شد و این ناحیه بیش از ۷۰۰ سال تحت حکومت نیروهای مسلمان قرار داشت.

پادشاهی نصری «گرانادا»، که سازنده کاخ الحمرا بود، آخرین حکومت اسلامی در شبه‌جزیره ایبری به‌شمار می‌رفت. این حکومت در ژانویه ۱۴۹۲ به دست اتحاد تاج‌های کاستیا و آراگون (که بعدها اسپانیا را تشکیل دادند) سقوط کرد.

در همان زمان، کریستف کلمب در حال ارائه طرح خود برای «سفر به هدف کشف قاره‌ای جدید» به پادشاهان متحد اسپانیا بود. ملکه ایزابل کاستیا به این طرح علاقه‌مند شد و بخشی از دلیل موافقت او این بود که با سقوط گرانادا، منابع مالی جنگ آزاد شده بود. در آن هنگام، کلمب تازه گرانادا را ترک کرده و در جست‌وجوی حامی مالی بود. فرستاده ملکه او را دنبال کرد و همین ماجرا به سفر تاریخی کلمب در همان سال انجامید.

در آغاز قرن هجدهم، جنگ جانشینی اسپانیا میان اسپانیا و کشورهای همسایه درگرفت؛ زیرا لوئی چهاردهم فرانسه تلاش می‌کرد نوه خود را بر تخت خالی اسپانیا بنشاند. پس از آن، برای پایان دادن به این بحران، پیمان «اوترخت» در سال ۱۷۱۳ امضا شد. بریتانیا که در جریان جنگ، جبل‌الطارق را تصرف کرده بود، طبق این پیمان مالکیت آن را به دست آورد و تا امروز نیز این سرزمین را در اختیار دارد (هر چند اسپانیا همچنان ادعای مالکیت بر جبل‌الطارق را دارد و آن را بخشی از خاک خود می‌داند).

بین اقیانوس اطلس و مدیترانه

روزانه حدود ۳۰۰ کشتی از تنگه جبل‌الطارق عبور می‌کنند؛ یعنی تقریباً هر ۵ دقیقه یک کشتی. به دلیل وجود جریان‌های خاص دریایی، این منطقه از نظر غذایی بسیار غنی است. به دلیل غلظت بالای نمک، آب مدیترانه به‌مراتب سنگین‌تر است و به همین دلیل در بخش‌های عمیق‌تر حوضه مدیترانه فرو می‌رود و آب‌های عمیق را دوباره به سمت اقیانوس اطلس جابه‌جا می‌کند. در ناهمواری‌ها و فرورفتگی‌های بستر تنگه جبل‌الطارق، جریان‌های آشفته‌ای ایجاد می‌شود که مواد مغذی زیادی را از اعماق به سطح آب منتقل می‌کند.

این آب غنی از مواد مغذی همراه با نور خورشید، به شکل‌گیری فیتوپلانکتون‌ها (پلانکتون‌های گیاهی) کمک می‌کند؛ عاملی که پیش‌نیاز شکل‌گیری زنجیره غذایی گسترده در این منطقه است. نهنگ‌ها و دلفین‌ها نیز از این شرایط بهره‌مند می‌شوند. بنابراین جای تعجب ندارد که با وجود ترافیک سنگین دریایی، بتوان در این تنگه به‌طور منظم گونه‌های مختلفی از نهنگ‌ها و دلفین‌ها را مشاهده کرد.

به همین منظور، وزارت محیط زیست اسپانیا در فوریه ۲۰۰۷ برای حفاظت از نهنگ‌ها، محدودیت سرعت ۱۳ گره دریایی (۲۴ کیلومتر در ساعت) را برای این تنگه تعیین کرد.

عمیق‌ترین گذرگاه تجاری

«لوئیس رومرو بارتومئوس»، کارشناس امنیت بین‌الملل و استاد دانشگاه کادیز، گفته جبل‌الطارق نه‌تنها عمیق‌ترین، بلکه امن‌ترین گذرگاه جهان برای کشتیرانی و مسیرهای دریایی محسوب می‌شود. او در یک مصاحبه، متذکر شده که اگر قرار باشد روزی این تنگه بسته شود، از طریق مین‌گذاری خواهد بود، اما انجام این کار به دلیل عمق زیاد آب و نظارت دائمی بر منطقه، بسیار دشوار خواهد بود. «مین، یک وسیله غیرفعال است که در بستر دریا قرار داده می‌شود و می‌تواند از راه دور و به‌صورت الکترونیکی فعال شود؛ سناریویی که از نظر من ممکن است، اما بعید به نظر می‌رسد.»

از نظر امنیت ناوبری جهانی، پنج سامانه مختلف و پشتیبان به‌طور هم‌زمان فعالیت‌ها را در این تنگه کنترل می‌کنند. علاوه بر این، در طول سال، حدود ۳۰۰ روز یک شناور گشتی نیروی دریایی اسپانیا به‌طور دائمی بر هر گونه تردد در این آب‌ها نظارت و آن را رصد می‌کند؛ یعنی در واقع بر سواحل جنوبی شبه‌جزیره کنترل مستمر وجود دارد.

به گفته لوئیس رومرو، «هر گونه بحران دریای سرخ بر این مسیر تاثیر می‌گذارد و باعث افزایش شدید نرخ حمل‌ونقل می‌شود، زیرا مدت زمان جابه‌جایی کالا از ۱۰ تا ۱۵ روز افزایش پیدا می‌کند. همچنین هزینه سوخت هر کشتی به حدود یک میلیون دلار می‌رسد.»

در سال‌های ۲۰۲۳-۲۰۲۲، در مجموع ۱۳۰ هزار و ۷۱۵ کشتی از این منطقه عبور کرده‌اند که از این میان، ۹۰ هزار فروند کشتی تجاری بوده‌اند. همچنین هر سال بین ۱۵ ژوئن تا ۱۵ سپتامبر، بیش از ۳ میلیون نفر از این مسیر جابه‌جا می‌شوند؛ موضوعی که آن را به بزرگ‌ترین «مهاجرت سازمان‌یافته بین دو قاره» تبدیل می‌کند.



منبع: Atalayar

مالاکا، تنگه ژئواکونومیک

گفت‌وگو با پژوهشگر موسسه NBR در مورد اثر تنگه مالاکا بر تجارت منطقه‌ای

تنگه مالاکا یکی از مهم‌ترین گلوگاه‌های دریایی جهان از نظر استراتژیک، اقتصادی و سیاسی به شمار می‌رود. بنابراین، این تنگه برای کشورهای جنوب شرق آسیا که در مجاورت آن قرار دارند یا به آن وابسته‌اند، و همچنین برای قدرت‌های بزرگی که در منطقه هند و اقیانوس آرام منافع دارند، اهمیت حیاتی دارد. «وایات ویکس»، پژوهشگر موسسه NBR، برای درک اینکه کشورهای جنوب شرق آسیا چگونه به این پهنه آبی نگاه می‌کنند، با «کائوکامول پیتاکدومرونگکیت» از مدرسه مطالعات بین‌المللی اس. راجاراتنام (RSIS) گفت‌وگو کرده است. شرح این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانیم.

■ تنگه مالاکا یکی از مهم‌ترین آبراه‌های تجارت دریایی در جهان است. با این حال، تغییرات اقلیمی و سایر تنش‌ها باعث شده‌اند که این منطقه بیش از پیش در برابر خطرات زیست‌محیطی و ژئوپلیتیک آسیب‌پذیر شود. بزرگ‌ترین تهدیدها برای امنیت تجارت در این منطقه چیست؟

تنگه مالاکا به‌عنوان یکی از مسیرهای کلیدی دریایی که دو اقیانوس هند و آرام را به هم متصل می‌کند، بخش حیاتی منطقه هند-اقیانوس آرام محسوب می‌شود. مسیرهای دریایی اینچنینی از نظر اقتصادی و استراتژیک برای این منطقه اهمیت زیادی دارند، زیرا از ۱۰ بندر پرفت‌وآمد دنیا، ۹ بندر در این ناحیه قرار دارند و حدود ۶۰ درصد از تجارت دریایی جهان از این منطقه عبور می‌کند. اقتصادهای این منطقه در مجموع ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی جهانی را تشکیل می‌دهند. همچنین این منطقه از نظر تنوع زیستی، غنی‌ترین در جهان است و حدود ۳۰۰۰ گونه دریایی را در خود جای داده که اهمیت زیست‌محیطی آن را نشان می‌دهد. تنگه مالاکا و منطقه هند-اقیانوس آرام با چندین تهدید روبه‌رو است. نخست اینکه این تنگه یک گلوگاه محسوب می‌شود. با عبور سالانه حدود ۹۰ هزار کشتی، ازدحام در این مسیر باعث ایجاد خطرات ناوبری می‌شود. وقتی برخوردهای دریایی رخ می‌دهد، جریان کالاها دچار تاخیر یا اختلال می‌شود و حتی ممکن است خسارات زیست‌محیطی ایجاد کند. به‌عنوان مثال، در ژوئیه ۲۰۲۱، یک کشتی کانتینری با پرچم بریتانیا به نام «زفیر لوموس» (Zephyr Lumos) با کشتی فلهبر با پرچم مالت به نام «گالاپاگوس» در تنگه مالاکا برخورد کردند. این حادثه نه‌تنها به هر دو کشتی آسیب زد، بلکه باعث نشت نفت نیز شد.

تهدید دوم، دزدی دریایی است. اگرچه از سال ۲۰۰۶ به بعد تعداد سرقت‌های دریایی کاهش یافته بود، اما اخیراً این روند دوباره افزایشی شده است. طبق «توافق‌نامه همکاری منطقه‌ای برای مقابله با دزدی دریایی و سرقت مسلحانه از کشتی‌ها در آسیا» مرکز تبادل اطلاعات، در نیمه اول سال ۲۰۲۳ در تنگه مالاکا ۳۸ مورد دزدی دریایی ثبت شده که نسبت به سال ۲۰۲۲ افزایش ۴۱ درصدی را نشان می‌دهد. دزدی دریایی باعث پیچیده‌تر شدن ناوبری شده و می‌تواند تجارت دریایی در این منطقه را مختل کند. علاوه بر این، تهدیدهای زیست‌محیطی ناشی از تغییرات اقلیمی نیز اخیراً تشدید شده‌اند. در نهایت، عوامل ژئوپلیتیک نیز تهدیدهای دیگری ایجاد می‌کنند. رقابت میان آمریکا و چین به اقدامات حمایت‌گرایانه‌ای مانند تعرفه‌های آمریکا بر کالاهای چینی منجر شده است. بیشتر این تعرفه‌ها از دوران دولت ترامپ برقرار مانده‌اند. همچنین آمریکا محدودیت‌های صادراتی بر نیمه‌هادی‌های پیشرفته و تجهیزات تولید تراشه اعمال کرده که چین را هدف قرار می‌دهد. این اقدامات باعث کاهش حجم و ارزش تجارت میان دو اقتصاد بزرگ جهان می‌شود و در نتیجه، حجم و ارزش تجارت دریایی عبوری از تنگه نیز کاهش پیدا می‌کند. از آنجا که اقتصادهای آمریکا، چین و سایر کشورهای منطقه در زنجیره‌های تامین هند-اقیانوس آرام به هم گره خورده‌اند، هرگونه اقدام آینده از سوی پکن یا واشنگتن که تجارت را مختل کند، بر تجارت کالاها و خدمات در منطقه نیز تاثیر بیشتری خواهد گذاشت.

چندین کشور در شرق و جنوب‌شرقی آسیا به تنگه مالاکا به‌عنوان یک حلقه حیاتی در مسیرهای تجارت دریایی وابسته هستند. این کشورها تا چه حد برای سازگار شدن با هرگونه اختلال احتمالی آمادگی دارند؟

کشورهای مختلف منطقه توانسته‌اند تا حدی با تهدیدهای ذکرشده مقابله کنند. در مورد حوادث ناوبری، سیستم‌های کنترل ترافیک کشتی که توسط دولت‌های مالزی و سنگاپور ارائه شده‌اند، به رصد حرکت کشتی‌ها کمک کرده و به نهادهای مسوول امکان داده‌اند تا جریان ترافیک دریایی در تنگه مالاکا را مدیریت کنند. در زمینه مقابله با دزدی دریایی نیز، کشورهای ساحلی همکاری خود را در حوزه پلیس دریایی و اقدامات امنیتی افزایش داده‌اند. از جمله این اقدامات می‌توان به گشت‌های مشترک دریایی میان اندونزی، مالزی و سنگاپور و همچنین تبادل اطلاعات درباره حوادث و فعالیت‌های مشکوک اشاره کرد. با اینکه از نیمه اول سال ۲۰۲۳ میزان دزدی دریایی در این تنگه افزایش یافت، اما سازوکارهای موجود و گسترش همکاری‌های بین‌المللی می‌تواند به کاهش این حوادث کمک کند. همچنین اقداماتی مانند استفاده بیشتر از تحلیل داده‌ها و جمع‌آوری و اشتراک‌گذاری لحظه‌ای اطلاعات نیز می‌تواند برای مقابله بهتر با این تهدیدها انجام شود. برای مقابله با تغییرات اقلیمی، همه کشورهای منطقه هند-اقیانوس آرام توافق‌نامه پاریس را پذیرفته‌اند. این سند الزام‌آور دو هدف کلی دارد: ۱- حفظ افزایش میانگین دمای جهانی در سطحی بسیار کمتر از ۲ درجه سانتی‌گراد نسبت به دوران پیش از صنعتی شدن، و ۲- محدود کردن افزایش دما به حداکثر ۱٫۵ درجه سانتی‌گراد نسبت به همان دوره.

با این حال، رسیدن به این اهداف برای چندین کشور جنوب‌شرقی آسیا دشوار است. راه‌حل‌های مقابله با تغییرات اقلیمی به منابع گسترده‌ای از جمله منابع فنی و مالی نیاز دارند، و حتی کشورهای در حال توسعه نیز اغلب منابع کافی برای کاهش انتشار کربن و رسیدن به «انتشار خالص صفر» ندارند. بنابراین، برای موفقیت این تلاش‌ها در منطقه، به تامین مالی و آموزش ظرفیت از سوی کشورهای ثروتمندتر یا سازمان‌های بین‌المللی نیاز است. در این زمینه نشانه‌های مثبتی نیز وجود دارد. برای مثال، بانک توسعه آسیایی در دسامبر ۲۰۲۲ یک بسته مالی ۷۳ میلیون دلاری برای کامبوج تصویب کرد. این بودجه به این کشور کمک می‌کند تا تاب‌آوری خود را در برابر تغییرات اقلیمی افزایش دهد و ذخایر کاهش‌یافته ماهی خود را که در اثر شرایط آب‌وهوایی شدید آسیب دیده‌اند، احیا کند. همچنین در ژوئن ۲۰۲۳، آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا (USAID) توافق‌نامه‌ای با مرکز انرژی ASEAN (انجمن کشورهای جنوب شرق آسیا) امضا کرد تا تلاش‌های اتحادیه کشورهای جنوب‌شرقی آسیا را برای کاهش انتشار کربن پیش ببرد و استقرار فناوری‌های انرژی پاک را تسریع کند. این اقدامات گام‌هایی در مسیر درست هستند و باید بیش از پیش تشویق شوند. در مورد چالش‌های ژئوپلیتیک، چندین کشور منطقه برای مقابله با عدم‌قطعیت‌های ناشی از رقابت میان چین و آمریکا، استراتژی «پوشش ریسک» (hedging) را در پیش گرفته‌اند؛ به این معنا که همزمان روابط خود را با هر دو قدرت حفظ و تقویت کرده‌اند. همچنین این کشورها به سراغ «طرف‌های سوم» - به‌ویژه اتحادیه اروپا - رفته‌اند تا از این کشورها برای تقویت استراتژی‌های خود کمک بگیرند. انجمن کشورهای جنوب شرق آسیا در سال ۲۰۱۹ سند چشم‌انداز ASEAN به هند-اقیانوس آرام را تصویب کرد تا نحوه واکنش خود به رقابت استراتژیک میان قدرت‌های خارج از منطقه را شکل دهد. این سند بر اصل «محوریت ASEAN» تاکید می‌کند و نقش مهم این سازمان را در شکل‌دهی به آینده ساختار حکمرانی در منطقه هند-اقیانوس آرام دوباره مورد تایید قرار می‌دهد. در موضوع دریای چین جنوبی نیز ابتکاراتی برای پیشگیری و مدیریت بحران‌ها ایجاد شده است. در سال ۲۰۱۴، ۲۱ کشور از جمله چین و آمریکا توافقی به نام «آیین‌نامه برخوردهای غیرمنتظره در دریا» (Code for Unplanned Encounters at Sea) را امضا کردند. این توافق، کانال‌های ارتباطی و دستورالعمل‌های ایمنی و مانور را برای برخوردهای غیرمنتظره دریایی تعیین می‌کند. با این حال، غیرالزام‌آور بودن این توافق و محدود بودن آن به کشتی‌ها و هواگردهای نظامی باعث می‌شود ابزار کافی برای مدیریت بحران‌ها در اختیار کشورها قرار ندهد. برخورد نزدیک میان کشتی‌های گارد ساحلی چین و فیلیپین در نزدیکی «سکند توماس شول» (یک منطقه دریایی کم‌عمق در دریای چین جنوبی) در آوریل ۲۰۲۳ این خلاء در حکمرانی دریایی بین‌المللی را آشکار کرد. ■

منبع: The National Bureau of Asian Research

شکست

نگاهی به تجربیات ناموفق کارآفرینی

داستان شکست انرون

چگونه انرون با دروغ امپراتوری ساخت و با حقیقت نابود شد





امیرحسین زراندوز
مشاور کسب و کار

مقدمه

در صبح روز دوم دسامبر ۲۰۰۱، رخدادی که بسیاری از تحلیلگران وال‌استریت آن را «غیرممکن» می‌پنداشتند، به واقعیت پیوست. انرون، غول انرژی ایالات متحده که تنها چند ماه پیش هفتمین شرکت بزرگ کشور محسوب می‌شد و ارزش بازار آن به ۷۰ میلیارد دلار می‌رسید، درخواست حمایت از ورشکستگی طبق فصل ۱۱ را ثبت کرد. این سقوط نه‌تنها بزرگ‌ترین ورشکستگی تاریخ آمریکا تا آن زمان بود، بلکه شوکی عمیق به اعتماد عمومی نسبت به بازارهای مالی وارد ساخت و پرسش‌های بنیادینی را درباره نظام سرمایه‌داری آمریکا برانگیخت.

تنها شش ماه پیش‌تر، در فوریه ۲۰۰۱، مجله فورچون برای ششمین سال پیاپی انرون را به‌عنوان «نوآورترین شرکت آمریکا» معرفی کرده بود. سهام شرکت در اوج خود به ۹۰ دلار رسیده بود و تحلیلگران وال‌استریت در رقابتی فشرده، توصیه «خرید قوی» صادر می‌کردند. کنت لی، مدیرعامل کاریزماتیک انرون، در کنفرانس‌های متعدد سخنرانی می‌کرد و از آینده‌ای سخن می‌گفت که در آن انرون نه‌تنها در حوزه انرژی، بلکه در پهنای باند، آب و هر کالای قابل معامله‌ای نقش‌آفرینی خواهد کرد. دفتر مرکزی شرکت در هیوستون، با معماری مدرن و لابی باشکوهش که نماد بزرگ «E» انرون در آن نصب شده بود، تصویری از اقتدار و شکوهی ارائه می‌داد که گویی هرگز پایان نخواهد یافت.

اما در پس این ظاهر درخشان، حقیقتی تاریک نهفته بود. انرون در واقع بنایی سست و شکننده بود که بر پایه دروغ، تقلب و دستکاری حسابداری بنا شده بود. شرکتی که نماد نوآوری و موفقیت آمریکایی قلمداد می‌شد، در حقیقت یکی از بزرگ‌ترین کلاهبرداری‌های مالی تاریخ را رقم زده بود. مدیران ارشد آن، که از سوی مجلات اقتصادی به‌عنوان «باهوش‌ترین افراد اتاق» ستوده می‌شدند، در حال فریب سهامداران، کارمندان و کل بازار سرمایه بودند.

با افشای واقعیت، سقوط انرون سریع و هولناک بود. ارزش سهام شرکت که در اوت ۲۰۰۰ به ۹۰ دلار رسیده بود، در نوامبر ۲۰۰۱ به کمتر از یک دلار کاهش یافت. در مدت چند ماه، بیش از ۶۰ میلیارد دلار از ارزش بازار نابود شد. بیش از ۲۰ هزار کارمند شغل خود را از دست دادند و بسیاری از آنان پس‌انداز عمرشان را که در سهام انرون سرمایه‌گذاری کرده بودند، از دست دادند. صندوق‌های بازنشستگی، دانشگاه‌ها و میلیون‌ها سرمایه‌گذار خرد متضرر شدند. شرکت حسابرسی آرتور اندرسن، یکی از پنج مؤسسه بزرگ حسابرسی جهان با سابقه ۸۹ ساله، به‌دلیل نقش خود در این رسوایی منحل شد و ۸۵ هزار نفر دیگر بیکار شدند.

تأثیر فروپاشی انرون فراتر از آمار و ارقام بود. این شکست، اعتماد عمومی به بازارهای مالی، حسابرسان مستقل و تحلیلگران وال‌استریت را به‌طرز جدی متزلزل ساخت. مردم عادی که پس‌انداز خود را در بازار سهام سرمایه‌گذاری کرده بودند، احساس خیانت می‌کردند. چگونه ممکن بود شرکتی که از سوی برجسته‌ترین دانشگاه‌ها، بزرگ‌ترین بانک‌ها و معتبرترین شرکت‌های حسابرسی تأیید شده بود، در واقع یک ساختار فریبنده باشد؟ چگونه هیچ‌کس متوجه نشده بود؟

پاسخ به این پرسش‌ها به یکی از گسترده‌ترین اصلاحات مالی تاریخ آمریکا انجامید. در ژوئیه ۲۰۰۲، کنگره ایالات متحده قانون ساربینز-آکسلی را تصویب کرد که سخت‌گیرانه‌ترین مجموعه مقررات مالی پس از رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ به‌شمار می‌رفت. این قانون الزامات جدیدی در زمینه شفافیت مالی، مسئولیت‌پذیری مدیران اجرایی، استقلال حسابرسان و نظارت دقیق بر شرکت‌ها مقرر کرد. مدیران ارشد انرون، از جمله کنت لی و جفری اسکیلینگ، به زندان محکوم شدند و اندرو فاستو، مدیر مالی و معمار اصلی طرح‌های تقلب، به شش سال حبس محکوم شد.

اما داستان انرون فراتر از یک رسوایی مالی صرف است. این روایت، تصویری از فرهنگی سازمانی را ترسیم می‌کند که در آن نتایج کوتاه‌مدت بر اخلاق و پایداری بلندمدت ترجیح داده می‌شد؛ فرهنگی که در آن رهبران، خود را فراتر از قوانین می‌دانستند، حسابرسان استقلال حرفه‌ای خود را فدای منافع اقتصادی کردند، هیئت‌مدیره از نظارت مؤثر غفلت نمود و تحلیلگران از طرح پرسش‌های ضروری خودداری کردند؛ و سیستمی که زمینه‌ساز وقوع همه این رخدادها بود.

امروز، پس از بیش از دو دهه از فروپاشی انرون، این داستان همچنان آموزنده و مرتبط است. در جهانی که شرکت‌های فناوری با ارزش‌گذاری‌های نجومی بدون سودآوری واقعی معامله می‌شوند، فشاری بی‌سابقه برای رشد سریع وجود دارد و پیچیدگی‌های مالی همچنان ابزاری برای پنهان‌سازی واقعیت‌هاست، درس‌های انرون اهمیتی حیاتی دارند.

این نوشتار در پی بررسی عمیق داستان انرون است؛ اینکه چگونه به اوج رسید، چرا سقوط کرد و چه آموزه‌هایی از آن می‌توان استخراج کرد. در این تحلیل، علاوه بر جنبه‌های مالی و حسابداری، به فرهنگ سازمانی، رهبری، حاکمیت شرکتی و اخلاق کسب‌وکار نیز پرداخته می‌شود. در پایان نیز بررسی خواهد شد که شرکت‌های ایرانی ــ با توجه به محیط خاص فعالیت خود ــ چه درس‌هایی می‌توانند از این شکست تاریخی بیاموزند. زیرا، همان‌گونه که فیلسوف جورج سانتایانا یادآور شده است، «کسانی که تاریخ را به خاطر نمی‌سپارند، محکوم به تکرار آن‌اند.» و داستان انرون یادآور قدرتمندی است از اینکه چگونه غرور، طمع و بی‌توجهی به اخلاق می‌تواند حتی بزرگ‌ترین شرکت‌ها را به نابودی بکشاند.

قله موفقیت

داستان صعود انرون در سال ۱۹۸۵ با ادغام دو شرکت گاز طبیعی، Houston Natural Gas و InterNorth، آغاز شد. در آن زمان، هیچ‌کس تصور نمی‌کرد که این ادغام ظاهراً ساده، به نقطه شروع یکی از جنجالی‌ترین روایت‌های تاریخ کسب‌وکار آمریکا تبدیل شود. کنت لی، مدیرعامل Houston Natural Gas، رهبری شرکت تازه‌تأسیس را بر عهده گرفت و نام آن را انرون گذاشت. در آن دوران، انرون چیزی فراتر از یک شرکت سنتی انتقال گاز نبود؛ سازمانی که خطوط انتقال گاز طبیعی را مدیریت می‌کرد و درآمدی نسبتاً ثابت، قابل پیش‌بینی و کم‌هیجان داشت.

تحول واقعی زمانی آغاز شد که جفری اسکیلینگ، مشاور جوان و بلندپرواز شرکت مک‌کینزی، در سال ۱۹۹۰ به انرون پیوست. او فردی با هوش چشمگیر، فارغ‌التحصیل دانشگاه هاروارد و برخوردار از نگرشی متفاوت نسبت به آینده صنعت انرژی بود. اسکیلینگ به کنت لی پیشنهاد کرد که انرون نباید تنها یک شرکت لوله‌کشی باقی بماند. او رؤیایی بلندپروازانه داشت: تبدیل انرون به یک «بانک انرژی»، جایی که انرژی همانند سهام و اوراق قرضه معامله شود. این ایده در آن زمان انقلابی به‌شمار می‌رفت. او پیشنهاد کرد انرون بازاری برای خرید و فروش قراردادهای آتی گاز طبیعی ایجاد کند؛ بازاری که در آن تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان بتوانند ریسک نوسان قیمت‌ها را مدیریت کنند.

کنت لی، که خود شخصیتی جاه‌طلب و ریسک‌پذیر بود، بی‌درنگ این ایده را پذیرفت. در سال ۱۹۹۰، انرون نخستین قرارداد آتی گاز طبیعی خود را در بورس کالای نیویورک معامله کرد. نتیجه فوراً موفقیت‌آمیز بود. شرکت‌های انرژی که سال‌ها با نوسانات شدید قیمت روبه‌رو بودند، اکنون می‌توانستند ریسک خود را پوشش دهند. انرون به‌سرعت به بزرگ‌ترین معامله‌گر گاز طبیعی در آمریکای شمالی تبدیل شد. درآمدها چشمگیر افزایش یافت و ارزش سهام شرکت صعودی قابل توجه را تجربه کرد.

این موفقیت آغاز فصل تازه‌ای بود. در سال ۱۹۹۴، با مقررات‌زدایی دولت فدرال از بازار برق آمریکا، اسکیلینگ فرصت دیگری دید. اگر مدل معاملاتی انرون برای گاز مؤثر بود، چرا برای برق کار نکند؟ انرون به‌سرعت وارد بازار برق شد و موفقیتی مشابه به دست آورد. شرکت



شرکت انرون در سال ۱۹۸۵ توسط کنت لی و پس از ادغام شرکت‌های گاز طبیعی هوستون و اینترنورث تأسیس شد.

مجله فورچون شش سال پیاپی، از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱، انرون را «نوآورترین شرکت آمریکا» معرفی کرد. در سال ۲۰۰۰، این شرکت در رتبه هفتم فهرست Fortune ۵۰۰ قرار گرفت و جایگاهی بالاتر از شرکت‌هایی مانند IBM و AT&T به دست آورد. تحلیلگران وال‌استریت در رقابتی آشکار توصیه «خرید قوی» برای سهام شرکت صادر می‌کردند.

اکنون نه‌تنها گاز، بلکه برق را نیز معامله می‌کرد و در مقام واسطه‌ای بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان سراسر کشور قرار داشت.

در سال ۱۹۹۹، تصمیمی جسورانه انرون را به ستاره‌ای درخشان در آسمان اقتصاد دات‌کام تبدیل کرد. شرکت پلتفرم آنلاین EnronOnline را راه‌اندازی کرد؛ نخستین سیستم معاملاتی برخط برای انرژی و کالاها. این پلتفرم به‌سرعت به بزرگ‌ترین وب‌سایت تجارت الکترونیک جهان تبدیل شد، حتی بزرگ‌تر از آمازون در آن زمان. روزانه میلیاردها دلار معامله از طریق این سامانه انجام می‌شد و وال‌استریت در تب‌وتاب این موفقیت قرار گرفته بود. انرون دیگر صرفاً یک شرکت انرژی نبود؛ شرکتی فناورانه و اینترنت‌محور محسوب می‌شد و در اوج حباب دات‌کام، چنین هویتی به معنای ارزش‌گذاری تقریباً نامحدود بود.

اسکیلینگ، که اکنون رئیس عملیات شرکت شده بود، در بلندپروازی‌های خود توقف‌ناپذیر به نظر می‌رسید. او اعتقاد داشت انرون می‌تواند هر کالایی را معامله کند. شرکت وارد بازار پهنای باند شد و Enron Broadband Services را با این ادعا راه‌اندازی کرد که می‌تواند پهنای باند اینترنت را همانند برق و گاز معامله کند. انرون وارد بازار آب شد و شرکت Azurix را برای سرمایه‌گذاری در پروژه‌های خصوصی‌سازی آب در سراسر جهان تأسیس کرد. همچنین پروژه‌های عظیم بین‌المللی در هند، برزیل، فیلیپین و انگلستان آغاز شد. حتی بازار جدیدی برای معامله ریسک‌های آب‌وهوایی ایجاد کرد و به شرکت‌ها قراردادهایی می‌فروخت که آنها را در برابر نوسانات شرایط جوی پوشش می‌داد.

ارقام خیره‌کننده بودند. درآمد انرون از ۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۵ به ۴۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۹ افزایش یافت و در سال ۲۰۰۰ به ۱۰۱ میلیارد دلار رسید. این روند نشان‌دهنده رشدی نزدیک به هزار درصد در مدت پنج سال بود. ارزش بازار شرکت به ۷۰ میلیارد دلار رسید و قیمت سهام آن از ۲۰ دلار در سال ۱۹۹۵ به ۹۰ دلار در اوت ۲۰۰۰ افزایش یافت. هر کارمندی که در اوایل دهه ۱۹۹۰ به انرون پیوسته و در سهام شرکت سرمایه‌گذاری کرده بود، در آن زمان به ثروت قابل توجهی دست یافته بود.

مجله فورچون شش سال پیاپی، از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱، انرون را «نوآورترین شرکت آمریکا» معرفی کرد. در سال ۲۰۰۰، این شرکت در رتبه هفتم فهرست Fortune ۵۰۰ قرار گرفت و جایگاهی بالاتر از شرکت‌هایی مانند IBM و AT&T به دست آورد. تحلیلگران وال‌استریت در رقابتی آشکار توصیه «خرید قوی» برای سهام شرکت صادر می‌کردند. یکی از آنان اظهار داشت: «انرون آینده تجارت را نمایندگی می‌کند.» تحلیلگر دیگری نوشت: «این شرکت قواعد بازی را دگرگون کرده است.» فرهنگ سازمانی انرون نیز همانند عملکرد مالی آن شهرتی چشمگیر پیدا کرده بود. شرکت با ارائه دستمزدهای بسیار بالا، بهترین استعدادهای دانشگاه‌هایی مانند هاروارد، استنفورد و MIT را جذب می‌کرد. فارغ‌التحصیلان تازه‌وارد با مدرک MBA می‌توانستند کار خود را با حقوقی در حدود ۸۰ هزار دلار آغاز کنند؛ رقمی که در آن زمان بسیار قابل توجه محسوب می‌شد. پاداش‌های سالانه در برخی موارد به میلیون‌ها دلار می‌رسید. اسکیلینگ نظام ارزیابی «Rank and Yank» را معرفی کرد؛ سیستمی که بر اساس آن هر سال حدود ۱۵ درصد از کارمندانی که پایین‌ترین رتبه عملکرد را کسب می‌کردند از سازمان کنار گذاشته می‌شدند. این سازوکار فرهنگی از رقابت شدید و بی‌امان ایجاد کرد که در آن کارکنان برای دستیابی به بالاترین عملکرد تلاش می‌کردند.

دفتر مرکزی انرون در هیوستون نیز نمادی از این قدرت و شکوه به شمار می‌رفت. این ساختمان مدرن با نمایی شیشه‌ای، لابی‌ای باشکوه با سقفی بلند داشت و نماد بزرگ «E» انرون از سقف آن آویخته شده بود. در فضای داخلی ساختمان امکاناتی لوکس فراهم شده بود؛ از جمله رستوران‌های سطح بالا، باشگاه ورزشی و حتی سالن کنسرت. بسیاری از کارکنان احساس می‌کردند بخشی از پروژه‌ای بزرگ‌تر از خود هستند و در تحولی مشارکت دارند که می‌تواند جهان کسب‌وکار را دگرگون کند. کنت لی، که در آن زمان به یکی از اثرگذارترین مدیران اجرایی ایالات متحده تبدیل شده بود، در کنفرانس‌های مختلف سخنرانی می‌کرد و از آینده‌ای سخن می‌گفت که در آن انرون نه‌تنها در بازار انرژی، بلکه در انواع بازارهای کالایی نقش محوری ایفا خواهد کرد. او تأکید می‌کرد: «ما در حال ساختن شرکتی هستیم که قرن بیست‌ویکم را تعریف خواهد کرد.» جفری اسکیلینگ، که در سال ۲۰۰۱ به سمت مدیرعامل ارتقا یافت، دیدگاهی حتی جسورانه‌تر بیان می‌کرد. او اظهار می‌داشت: «ما صرفاً یک شرکت انرژی نیستیم؛ ما شرکتی هستیم که منطق بازارها را می‌سازد.»

سرمایه‌گذاران به این روایت باور داشتند. صندوق‌های بازنشستگی، دانشگاه‌ها و میلیون‌ها سرمایه‌گذار خرد سرمایه خود را در سهام انرون قرار دادند. کارکنان شرکت نیز، که بسیاری از آنان بخش عمده پس‌انداز زندگی خود را در سهام شرکت سرمایه‌گذاری کرده بودند، احساس اطمینان داشتند. آنان بر این باور بودند که رشد انرون توقف‌ناپذیر است و آینده‌ای روشن در انتظار آن قرار دارد.

با این حال، در پشت این ظاهر درخشان، در اتاق‌های جلسات محرمانه و در دفاتر مدیران ارشد، روایتی متفاوت شکل می‌گرفت؛ روایتی که به‌زودی سرنوشت شرکت را دگرگون می‌کرد و همه آنچه ساخته شده بود را در معرض فروپاشی قرار می‌داد.

علل شکست

۱ دروغ بزرگ: حسابداری Mark-to-Market و توهم سودآوری

در کانون فاجعه انرون، روشی حسابداری قرار داشت که از ابزاری قانونی به سازوکاری برای فریب تبدیل شد: روش Mark-to-Market. این روش به شرکت امکان می‌داد سود پیش‌بینی‌شده ناشی از قراردادهای بلندمدت را بی‌درنگ در دفاتر ثبت کند، حتی اگر وجهی عملاً دریافت نشده بود.

برای نمونه، اگر انرون قراردادی بیست‌ساله برای تأمین برق منعقد می‌کرد که برآورد می‌شد ۵۰۰ میلیون دلار سود ایجاد کند، بر اساس روش Mark-to-Market کل این مبلغ در همان زمان امضای قرارداد به‌عنوان سود شناسایی می‌شد. مسئله اساسی آن بود که این ارقام صرفاً برآوردهایی مبتنی بر فرضیات بودند، نه جریان‌های نقدی تحقق‌یافته، و این فرضیات نیز توسط مدیران شرکت تعیین می‌شد. جفری اسکیلینگ و تیم مدیریتی او دریافتند که با تغییر مفروضات می‌توانند نتایج دلخواه را گزارش کنند. از آنجا که ارزیابی صحت این مفروضات در کوتاه‌مدت دشوار بود، امکان اعمال محدودیت مؤثر وجود نداشت. پیامد این رویکرد در سال ۲۰۰۰ آشکار شد؛ زمانی که شرکت ۹۷۹ میلیون دلار سود خالص گزارش کرد، در حالی که جریان نقدی عملیاتی آن منفی ۱۵۳ میلیون دلار بود. بدین‌ترتیب، شرکت در واقع با کمبود نقدینگی مواجه بود، اما در صورت‌های مالی سودآور جلوه می‌کرد.

با ناکامی بسیاری از این قراردادها، امکان اصلاح سودهای شناسایی‌شده پیشین بدون افشای واقعیت از میان رفت. مدیریت برای پوشاندن کسری‌ها به انعقاد قراردادهای جدید با برآوردهای خوش‌بینانه‌تر روی آورد و چرخه‌ای معیوب شکل گرفت که تا زمان آشکار شدن نهایی تداوم یافت.

۲ شرکت‌های شبح: SPEها و پنهان‌سازی بدهی‌های میلیاردی

شرکت‌های با هدف خاص (SPE) ابزار اصلی پنهان‌سازی تعهدات مالی انرون بودند. این واحدها که در ظاهر مستقل معرفی می‌شدند، عملاً تحت کنترل مدیران شرکت فعالیت می‌کردند و با هدف انتقال بدهی‌ها و زیان‌ها از ترازنامه اصلی تأسیس شده بودند.

اندرو فاستو، مدیر مالی انرون، صدها SPE با نام‌هایی مانند LJM۱، Chewco، LJM۲ و Raptor ایجاد کرد. بر اساس مقررات حسابداری وقت، اگر حداقل سه درصد از سرمایه این واحدها



صندوق‌های بازنشستگی، دانشگاه‌ها و میلیون‌ها سرمایه‌گذار خرد سرمایه خود را در سهام انرون قرار دادند.

از منابع مستقل تأمین می‌شد، الزام به تلفیق آن‌ها در صورت‌های مالی انرون وجود نداشت. فاستو با بهره‌گیری از این خلأ مقرراتی، شبکه‌ای پیچیده از شرکت‌های صوری طراحی کرد.

در عمل، این واحدها استقلال واقعی نداشتند و برخی از آن‌ها توسط خود فاستو یا اشخاص نزدیک به او اداره می‌شـــدند. انرون دارایی‌های کم‌ارزش یا زیان‌ده خود را به این SPEها واگذار می‌کرد و در مقابل وجه نقد یا سهام دریافت می‌کرد، در حالی که منابع تأمین این وجوه به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به خود شرکت بازمی‌گشت. در نتیجه، تا سال ۲۰۰۱ بیش از ۲۷ میلیارد دلار بدهی در این ساختارها پنهان ماند.

افزون بر این، فاستو شخصاً بیش از ۴۵ میلیون دلار از این معاملات منفعت کسب کرد. او به‌طور هم‌زمان ســـمت مدیر مالی انرون و مدیریت برخی از این SPEها را بر عهده داشت که مصداق آشکار تعارض منافع بود و با تأیید هیئت‌مدیره شرکت همراهی شد.

۳ فرهنگ سازمانی سمی: نظام «Rank and Yank» و افول اخلاق حرفه‌ای

جفری اسکیلینگ بر این باور بود که رقابت شدید به برتری عملکرد می‌انجامد و بقای سازمان در گرو حذف نیروهای ضعیف است. این نگرش در قالب نظام «Rank and Yank» اجرا شد. بر اساس این نظام، کارکنان هر شش ماه یک‌بار ارزیابی و رتبه‌بندی می‌شدند و افراد قرارگرفته در پایین‌ترین سطوح، که معمولاً بین ۱۵ تا ۲۰ درصد کارکنان را تشکیل می‌دادند، از سازمان خارج می‌شدند. اجرای این سازوکار فضای رقابتی افراطی ایجاد کرد. کارکنان افزون بر رقابت با رقبای بیرونی، در برابر همکاران خود نیز قرار گرفتند که این وضعیت به تضعیف همکاری سازمانی و گسترش رفتارهای غیراخلاقی انجامید. تمرکز بر نتایج کوتاه‌مدت جایگزین تعهد به پایداری بلندمدت شد و انگیزه برای ارائه گزارش‌های دستکاری‌شده افزایش یافت.

این فرهنگ از سطوح عالی مدیریت آغاز شد. اسکیلینگ و لی با رفتارهای خود معیارهای حرفه‌ای را تضعیف کردند. در یکی از کنفرانس‌های تلفنی، هنگامی که تحلیلگری درباره جریان نقدی پرسش مطرح کرد، اسکیلینگ او را «احمق» خطاب کرد. چنین واکنشی پیام روشنی در بر داشت و فضای پرسشگری را محدود ساخت. این فرهنگ سازمانی نه‌تنها به فروپاشی مالی شـــرکت انجامید، بلکه پیامدهای اجتماعی و حرفه‌ای گسترده‌ای برای هزاران کارمند برجای گذاشت.

۴ حسابرس همدست: آرتور اندرسن و فروپاشی استقلال حرفه‌ای

آرتور اندرسن، یکی از پنج مؤسسه بزرگ حسابرسی جهان، می‌بایست به‌عنوان ناظر مستقل منافع سرمایه‌گذاران عمل کند. با این حال، در پرونده انرون به همکاری مؤثر در تخلفات مالی کشیده شد. مسئله اصلی، تعارض منافع ناشی از وابستگی مالی بود. در سال ۲۰۰۰، انرون ۲۵ میلیون دلار بابت خدمات حسابرسی و ۲۷ میلیون دلار بابت خدمات مشاوره به این مؤسسه پرداخت کرد که استقلال حرفه‌ای آن را به‌طور جدی مخدوش ساخت.

دیوید دانکن، شریک مسئول حسابرسی انرون، به‌جای ایفای نقش ناظر بی‌طرف، در جایگاه مشاور مدیریت قرار گرفت. او و تیمش نه‌تنها رویه‌های حسابداری محل تردید شرکت را تأیید کردند، بلکه در طراحی برخی از ساختارهای SPE نیز مشارکت داشتند که این امر مرز میان حسابرسی و مشاوره را از میان برد.

پس از افشای رسوایی، آرتور اندرسن با نابودی گسترده اسناد واکنشی نادرست نشان داد. در اکتبر ۲۰۰۱، دانکن و همکارانش هزاران صفحه ســـند و پیام الکترونیکی مرتبط با انرون را امحا کردنـــد. در ژوئن ۲۰۰۲، این مؤسســـه به اتهام اخلال در اجرای عدالت محکوم شـــد. پیامد این محکومیت از میان رفتن اعتبار حرفه‌ای، خروج مشـــتریان و از دست رفتن شغل حدود ۸۵ هزار کارمند در سراسر جهان بود.

۵ هیئت‌مدیره منفعل: ناکامی در حاکمیت شرکتی

هیئت‌مدیره انرون نه‌تنها در انجام وظیفه نظارتی خود ناکام ماند، بلکه با برخی تصمیمات زمینه تداوم تخلفات را فراهم کرد. اعضای هیئت‌مدیره از چهره‌های شناخته‌شده تشکیل شده بودند، اما یا شناخت کافی از پیچیدگی‌های مالی شرکت نداشـــتند یا اراده لازم برای بررســـی دقیق اطلاعات را نشان ندادند. جلسات کوتاه و پرسش‌ها محدود بود و مدیران اجرایی جریان اطلاعات را کنترل می‌کردند.

از مهم‌ترین تصمیمات مسئله‌ســـاز، تعلیق مقررات اخلاقی شرکت به‌منظور اجازه دادن به اندرو فاستو برای تصدی هم‌زمان سمت مدیر مالی انرون و مدیریت SPEهایی بود که با شرکت معامله داشتند. این تصمیم تعارض منافع آشکار را نهادینه کرد. افزون بر آن، اعضای هیئت‌مدیره حق‌الزحمه قابل‌توجهی دریافت می‌کردند؛ به‌گونه‌ای که در سال ۲۰۰۰ درآمد هر عضو حدود ۳۸۰ هزار دلار بود.

در اوت ۲۰۰۱، شرون واتکینز درباره بی‌نظمی‌های مالی هشدار داد، اما هیئت‌مدیره با انجام بررسی محدود اعلام کرد که مسئله جدی مشاهده نشده است. این واکنش سطحی نشان‌دهنده ضعف ساختاری در نظام حاکمیت شرکتی بود.

۶ پروژه‌های ناموفق: توسعه بی‌رویه و فقدان تمرکز راهبردی

در دوره اوج فعالیت، انرون به توسعه شتاب‌زده و پراکنده روی آورد. مدیریت شرکت بـــر این باور بود که می‌تواند در هر بازاری به موفقیت دســـت یابد و این اعتماد بیش از حد به سرمایه‌گذاری‌های پرریسک انجامید.

پـــروژه Dabhol در هند از بزرگ‌ترین ناکامی‌ها بود. شـــرکت حدود ۳ میلیارد دلار برای احداث نیروگاه خصوصی برق سرمایه‌گذاری کرد، اما پروژه با موانع سیاسی و حقوقی مواجه شد و هرگز به بهره‌برداری کامل نرسید. شرکت Azurix، بازوی فعالیت‌های آب، با خرید Wessex Water به ارزش ۲,۴ میلیارد دلار و سرمایه‌گذاری در آمریکای لاتین، زیانی بیش از ۱ میلیارد دلار متحمل شد. Enron Broadband Services نیز بر مبنای این فرض شکل گرفت که پهنای باند اینترنت همانند انرژی قابل معامله است، اما بازار مطابق پیش‌بینی‌ها رشد نکرد و بیش از ۱ میلیارد دلار زیان به شرکت تحمیل شد. این طرح‌ها افزون بر خسارت مالی، تمرکز مدیریتی را از فعالیت‌های اصلی منحرف ساخت.

۷ اهرم مالی پرخطر: وابستگی به بدهی و زوال اعتماد

عامل نهایی فروپاشی، اتکای گسترده به بدهی و اهرم مالی بود. الگوی کسب‌وکار انرون به اعتبار بازار وابســـتگی عمیق داشت. تا سال ۲۰۰۱ بدهی واقعی شرکت بیش از ۳۰ میلیارد دلار برآورد می‌شد، اما تا زمانی که اعتماد سرمایه‌گذاران و اعتباردهندگان حفظ شده بود، امکان تأمین مالی وجود داشت.

در اوت ۲۰۰۱، استعفای ناگهانی اسکیلینگ نخستین نشانه تزلزل اعتماد بازار بود. در اکتبر همان سال، شرکت زیان سه‌ماهه‌ای معادل ۶۱۸ میلیون دلار اعلام کرد و رتبه اعتباری آن به سطح اوراق پرریسک تنزل یافت. این تنزل دسترسی به منابع مالی را محدود کرد و توان شرکت برای تأمین مالی معاملات جاری کاهش یافت.

در نوامبر ۲۰۰۱، شرکت Dynegy پیشنهاد خرید انرون را مطرح کرد، اما پس از بررسی صورت‌های مالی از معامله انصراف داد. سرانجام در دوم دسامبر ۲۰۰۱، انرون درخواست حمایت از ورشکستگی ارائه کرد و ساختاری که بر پایه اعتبار بازار شکل گرفته بود، فروپاشید.



پروژه Dabhol در هند از بزرگ‌ترین ناکامی‌ها بود. شرکت حدود ۳ میلیارد دلار برای احداث نیروگاه خصوصی برق سرمایه‌گذاری کرد، اما پروژه با موانع سیاسی و حقوقی مواجه شد و هرگز به بهره‌برداری کامل نرسید.

درس‌های آموخته از شکست

۱ شفافیت مالی و صداقت در گزارشگری: پایه اعتماد

شکست انرون نشان داد که پیچیده‌سازی عمدی گزارش‌های مالی خود نشانه‌ای از اختلال است. زمانی که حتی تحلیلگران حرفه‌ای قادر به درک ترازنامه یک شرکت نیستند، خطری جدی وجود دارد. رشد درآمد از ۹ میلیارد به ۱۰۱ میلیارد دلار طی پنج ســـال، در حالی که جریان نقدی منفی باقی مانده بود، باید برای همگان هشـــداردهنده

تجربه انرون نشان می‌دهد که بی‌توجهی به اصول شفافیت، اخلاق و حاکمیت شرکتی می‌تواند حتی بزرگ‌ترین شرکت‌ها را نیز به فروپاشی بکشاند. از این رو، درس‌های این پرونده برای مدیران و کارآفرینان ایرانی اهمیت ویژه‌ای دارد.

می‌بود. درس اساسی آن است که شفافیت مالی تنها یک الزام قانونی نیست، بلکه ضرورتی راهبردی به شمار می‌آید. شرکت‌هایی که گزارش‌های مالی روشن، قابل فهم و مبتنی بر حقیقت ارائه می‌دهند، اعتماد بلندمدت سرمایه‌گذاران را جلب می‌کنند. پنهان‌کاری و دستکاری شاید در کوتاه‌مدت نتیجه‌ساز باشد، اما پیامد نهایی آن سقوط است. صداقت در گزارشگری، حتی در شرایط نامطلوب، همواره بر ارائه تصویری غیرواقعی ترجیح دارد.

۲ فرهنگ سازمانی سالم و اخلاق کسب‌وکار: فراتر از سود

نظام «Rank and Yank» در انرون و فرهنگ «نتیجه‌گرایی مطلق» نشان داد که ساختارهای مبتنی بر فشار افراطی می‌توانند یک سازمان را از درون تخریب کنند. هنگامی که مدیران رفتارهای غیراخلاقی را تشویق یا نادیده‌گیری می‌کنند، کارکنان نیز از این الگو تبعیت می‌کنند. واکنش اسکیلینگ که یک تحلیلگر را «احمق» خطاب کرد، پیام صریحی در منع پرسشگری و تردید بود.

فرهنگ سازمانی باید بر پایه صداقت، احترام، شفافیت و مسئولیت‌پذیری شکل گیرد. رهبران باید الگویی از رفتاری باشند که از کارکنان انتظار دارند. فراهم کردن محیطی که در آن کارمندان بتوانند بدون ترس از پیامدهای منفی نگرانی‌های خود را بیان کنند، از الزامات پیشگیری از بحران‌هاست. اخلاق کسب‌وکار باید در رفتار عملی نهادینه شود؛ زیرا سازمان‌هایی که ارزش‌های اخلاقی را جدی می‌گیرند، نه‌تنها از بحران‌ها مصون‌ترند، بلکه کارکنانی وفادارتر و مشتریانی راضی‌تر خواهند داشت.

۳ استقلال حسابرس و حاکمیت شرکتی فعال: نگهبانان واقعی

نقش آرتور اندرسن در پرونده انرون ضرورت استقلال حسابرس را به‌روشنی آشکار کرد. دریافت ۲۷ میلیون دلار بابت خدمات مشاوره در کنار ۲۵ میلیون دلار حق حسابرسی، تضاد منافع آشکاری ایجاد کرد. حسابرسان باید ناظران بی‌طرف باشند، نه مشاورانی که منافع مالی شخصی را مقدم می‌شمارند.

هیئت‌مدیره انرون نیز با تعلیق مقررات اخلاقی برای فاستو و نادیده گرفتن هشدار شرون واتکینز، ناکامی گسترده در حاکمیت شرکتی را نشان داد. اعضای هیئت‌مدیره باید مستقل، آگاه و فعال باشند و توانایی طرح پرسش‌های دشوار را داشته باشند. تصویب قانون ساربینز-آکسلی پس از این رویداد نیز بیانگر ضرورت مقررات سخت‌گیرانه برای تضمین استقلال حسابرسان و فعال‌بودن هیئت‌مدیره است. اعتماد به بازارهای مالی وابسته به کارآمدی این سازوکارهای نظارتی است.

۴ رشد پایدار و تمرکز راهبردی: کیفیت بر کمیت

تنوع‌بخشی شتاب‌زده انرون به حوزه‌هایی نظیر پهنای باند، آب و پروژه‌های بین‌المللی بدون شناخت دقیق از این بازارها، زیان‌های سنگینی به همراه آورد. پیگیری رشد سریع بدون توجه به شایستگی‌های اصلی و ارزیابی ریسک‌های بنیادین اقدامی پرخطر بود.

رشد باید بر مبنای تحلیل دقیق، شناخت بازار و همخوانی با توانمندی‌های محوری سازمان صورت گیرد. شرکت‌ها باید ارزیابی کنند که آیا ورود به حوزه جدید با قابلیت‌های واقعی آن‌ها سازگار است و آیا توان رقابت پایدار در آن بازار وجود دارد یا خیر. ورود عجولانه به بازارهای ناشناخته می‌تواند پیامدهای جبران‌ناپذیری داشته باشد. رشد پایدار و مبتنی بر تقویت مزیت‌های رقابتی همواره مسیر مطمئن‌تری برای موفقیت بلندمدت است.

۵ توجه به سیگنال‌های هشدار و مدیریت ریسک: پیشگیری بهتر از درمان

از نامه هشداردهنده شرون واتکینز تا استعفای ناگهانی اسکیلینگ و نسبت‌های مالی غیرعادی، نشانه‌های هشداردهنده متعددی درباره وضعیت انرون وجود داشت که نادیده گرفته شدند. اتکای سنگین شرکت به بدهی و اهرم مالی بیش از ۳۰ میلیارد دلاری، ریسکی کلیدی بود که مورد توجه جدی قرار نگرفت.

شرکت‌ها باید سازوکارهایی مؤثر برای شناسایی و پاسخ‌گویی به سیگنال‌های هشدار ایجاد کنند. این امر شامل تشویق گزارش‌دهی داخلی، توجه کافی به دغدغه‌های کارکنان، تحلیل دوره‌ای نسبت‌های مالی و ارزیابی مستمر ریسک‌هاست. مدیریت ریسک نباید فرآیندی تشریفاتی باشد؛ بلکه باید بخشی جدایی‌ناپذیر از تصمیم‌گیری راهبردی سازمان باشد. سازمان‌هایی که به نشانه‌های هشدار توجه کرده و به‌موقع اقدام می‌کنند، توان جلوگیری از بحران‌های بزرگ را خواهند داشت.

درس‌هایی برای کسب‌وکارهای ایرانی

داستان انرون برای کسب‌وکارهای ایرانی صرفاً روایتی تاریخی از یک شرکت آمریکایی نیست، بلکه نمونه‌ای هشداردهنده است که می‌تواند بسیاری از چالش‌های محیط اقتصادی ایران را نیز بازتاب دهد. در اقتصادی که با تحریم‌ها، نوسانات شدید ارزی، تورم بالا و ضعف نهادهای نظارتی مواجه است، احتمال بروز رفتارهای پرریسک یا غیرشفاف افزایش می‌یابد. در چنین شرایطی، تجربه انرون نشان می‌دهد که بی‌توجهی به اصول شفافیت، اخلاق و حاکمیت شرکتی می‌تواند حتی بزرگ‌ترین شرکت‌ها را نیز به فروپاشی بکشاند. از این رو، درس‌های این پرونده برای مدیران و کارآفرینان ایرانی اهمیت ویژه‌ای دارد.

۱ شفافیت مالی در بستر بی‌اعتمادی نهادی

یکی از چالش‌های مهم در فضای کسب‌وکار ایران، سطح پایین اعتماد نهادی است. بسیاری از سرمایه‌گذاران به گزارش‌های مالی شرکت‌ها با تردید می‌نگرند؛ زیرا سابقه دستکاری صورت‌های مالی، ضعف نظارت و اجرای ناقص استانداردهای حسابداری موجب کاهش اعتماد عمومی شده است. در چنین فضایی، شرکت‌هایی که به‌طور واقعی شفاف عمل می‌کنند می‌توانند مزیت رقابتی قابل توجهی به دست آورند.

درس مهم از پرونده انرون این است که شفافیت هزینه نیست، بلکه سرمایه‌گذاری بلندمدت است. شرکت‌ها باید فراتر از حداقل الزامات قانونی عمل کنند و گزارش‌های مالی دقیق، قابل فهم و به‌موقع ارائه دهند. افشای صادقانه ریسک‌های کسب‌وکار، معاملات با اشخاص وابسته و ساختار مالکیت می‌تواند به تقویت اعتماد سرمایه‌گذاران کمک کند. تجربه برخی شرکت‌های پیشرو نشان می‌دهد که رعایت استانداردهای بالاتر شفافیت، حتی در بازاری با سطح اعتماد پایین، می‌تواند دسترسی به سرمایه و همکاری‌های بلندمدت را تسهیل کند.

۲ حاکمیت شرکتی در غیاب نهادهای قوی

در بسیاری از اقتصادهای توسعه‌یافته، نهادهای نظارتی قدرتمند نقش مهمی در کنترل رفتار شرکت‌ها دارند. در ایران، ضعف نسبی این نهادها باعث می‌شود مسئولیت حاکمیت شرکتی تا حد زیادی بر عهده خود شرکت‌ها باشد. تجربه انرون نشان داد که حتی وجود یک هیئت‌مدیره مشهور نیز بدون استقلال واقعی و نظارت فعال نمی‌تواند از بروز بحران جلوگیری کند

در بسیاری از شرکت‌های ایرانی، هیئت‌مدیره‌ها گاه بیشتر جنبه تشریفاتی دارند و اعضای آنها بر اساس روابط شخصی یا سیاسی انتخاب می‌شوند. برای اصلاح این وضعیت، شرکت‌ها باید هیئت‌مدیره‌هایی مستقل، متخصص و فعال تشکیل دهند. حضور افرادی با تخصص مالی، حقوقی و صنعتی می‌تواند کیفیت تصمیم‌گیری را افزایش دهد و امکان نظارت مؤثر بر مدیریت اجرایی را فراهم کند.

این مسئله در شرکت‌های خانوادگی که بخش قابل توجهی از اقتصاد ایران را تشکیل می‌دهند اهمیت بیشتری دارد. تفکیک مالکیت از مدیریت و ایجاد ساختارهای حرفه‌ای حاکمیتی می‌تواند به



تنوع‌بخشی شتاب‌زده انرون به حوزه‌هایی نظیر پهنای باند، آب و پروژه‌های بین‌المللی بدون شناخت دقیق از این بازارها، زیان‌های سنگینی به همراه آورد.

پایداری کسب‌وکار و انتقال موفق آن به نسل‌های بعدی کمک کند.

۳ استقلال حسابرس: چالشی ساختاری

بازار حسابرسی در ایران نیز با چالش‌هایی روبه‌رو است. رقابت شدید میان مؤسسات حسابرسی برای جذب مشتری، فشار برخی شرکت‌ها برای دریافت گزارش‌های مطلوب، و ضعف نظارت حرفه‌ای می‌تواند استقلال حسابرسان را تهدید کند. تجربه آرتور اندرسن در پرونده انرون نشان داد که از بین رفتن استقلال حسابرس می‌تواند پیامدهای بسیار سنگینی برای کل نظام مالی داشته باشد.

شرکت‌ها باید حسابرسانی را انتخاب کنند که از استقلال حرفه‌ای واقعی برخوردارند و اعتبار بلندمدت خود را بر منافع کوتاه‌مدت ترجیح می‌دهند. اقداماتی مانند چرخش دوره‌ای حسابرس، محدود کردن ارائه خدمات غیرحسابرسی توسط همان مؤسسه و تقویت کمیته حسابرسی در هیئت‌مدیره می‌تواند به افزایش استقلال کمک کند. در سطح کلان نیز تقویت نظارت حرفه‌ای و برخورد جدی با تخلفات، برای حفظ سلامت نظام مالی ضروری است.

در نهایت، تجربه انرون یادآور این واقعیت است که سلامت اقتصاد تنها به قوانین وابسته نیست، بلکه به رفتار مسئولانه مدیران، حسابرسان و نهادهای حاکمیتی نیز بستگی دارد. شرکت‌هایی که اصول شفافیت، اخلاق حرفه‌ای و حاکمیت شرکتی را جدی می‌گیرند، در بلندمدت نه‌تنها پایدارتر خواهند بود، بلکه اعتماد بازار و جامعه را نیز به دست خواهند آورد.

۴ فرهنگ سازمانی در بستر فرهنگ کاری ایران

فرهنگ «نتیجه به هر قیمت» که در انرون حاکم بود، در برخی محیط‌های کاری ایران نیز قابل مشاهده است. فشار شدید برای دستیابی به اهداف فروش، سود یا رشد، گاه کارکنان را در موقعیتی قرار می‌دهد که برای حفظ شغل یا جلب رضایت مدیران، به رفتارهایی روی آورند که با اصول اخلاق حرفه‌ای سازگار نیست. در شرایطی که امنیت شغلی محدود و رقابت برای حفظ موقعیت‌های شغلی بالاست، این فشار می‌تواند اثرات مخربی بر سلامت سازمان داشته باشد. ایجاد فرهنگ سازمانی سالم مستلزم آن است که اخلاق و صداقت به‌عنوان ارزش‌های واقعی سازمان پذیرفته شوند، نه صرفاً شعارهایی نمادین. شرکت‌ها باید سازوکارهایی برای گزارش‌دهی ایمن تخلفات ایجاد کنند تا کارکنان بتوانند بدون نگرانی از پیامدهای منفی، مسائل اخلاقی یا تخلفات احتمالی را مطرح کنند. حمایت از افرادی که نگرانی‌های حرفه‌ای خود را بیان می‌کنند و برخورد یکسان با رفتارهای غیراخلاقی، حتی اگر از سوی کارکنان موفق از نظر مالی باشد، برای شکل‌گیری چنین فرهنگی ضروری است. در محیط کاری ایران که روابط شخصی و سلسله‌مراتب سازمانی معمولاً پررنگ است، ایجاد فضایی برای گفت‌وگوی صریح و انتقاد سازنده دشوار اما بسیار ضروری است.

۵ رشد پایدار در اقتصاد نوسانی

اقتصاد ایران با نوسانات شدید ارزی، تورم بالا و محدودیت‌های ناشی از تحریم‌ها شناخته می‌شود. در چنین شرایطی، بسیاری از شرکت‌ها وسوسه می‌شوند که به‌جای تمرکز بر فعالیت اصلی خود، به حوزه‌های جانبی یا سوداگرانه مانند سرمایه‌گذاری در املاک، معاملات ارزی یا ورود به صنایع نامرتبط روی آورند. این رویکرد ممکن است در کوتاه‌مدت سودآور به نظر برسد، اما در بلندمدت می‌تواند تمرکز راهبردی سازمان را تضعیف کند.

تجربه انرون نشان می‌دهد که تنوع‌بخشی بدون شناخت عمیق از بازار و بدون همخوانی با توانمندی‌های اصلی سازمان می‌تواند زیان‌های سنگینی ایجاد کند. رشد پایدار نیازمند تمرکز بر شایستگی‌های محوری، درک دقیق بازار و توسعه تدریجی و حساب‌شده است. شرکت‌ها باید پیش از ورود به حوزه‌های جدید، توان رقابتی خود و پایداری فرصت موردنظر را ارزیابی کنند. تمرکز بر نوآوری در محصول و خدمت، ارتقای کیفیت و ایجاد مزیت رقابتی پایدار معمولاً مسیر مطمئن‌تری نسبت به دنبال کردن فرصت‌های کوتاه‌مدت و سوداگرانه است.

۶ مدیریت ریسک در محیط پرریسک

محیط کسب‌وکار ایران به‌طور طبیعی با سطح بالایی از عدم قطعیت همراه است. تغییرات ناگهانی مقررات، نوسانات ارزی، محدودیت‌های بین‌المللی و بی‌ثباتی اقتصادی از جمله عواملی هستند که ریسک فعالیت اقتصادی را افزایش می‌دهند. با وجود این شرایط، بسیاری از شرکت‌ها هنوز سیستم‌های مدیریت ریسک ساختاریافته و مؤثری ندارند و اغلب به‌صورت واکنشی با بحران‌ها مواجه می‌شوند.

یکی از درس‌های مهم تجربه انرون این است که نادیده گرفتن نشانه‌های هشدار می‌تواند پیامدهای جدی داشته باشد. شرکت‌ها باید سازوکارهایی برای شناسایی، ارزیابی و مدیریت ریسک‌ها ایجاد کنند. این اقدامات می‌تواند شامل تحلیل سناریوهای مختلف، برنامه‌ریزی برای شرایط بحرانی، تنوع‌بخشی به منابع تأمین مالی و زنجیره تأمین و ایجاد ذخایر مالی برای مواجهه با شوک‌های اقتصادی باشد. مدیریت ریسک نباید صرفاً یک فرآیند اداری برای رعایت الزامات نظارتی تلقی شود، بلکه باید بخشی اساسی از تصمیم‌گیری راهبردی سازمان باشد. در محیطی که عدم قطعیت بالاست، شرکت‌هایی که ریسک‌ها را به‌درستی شناسایی و مدیریت می‌کنند، از توان بیشتری برای حفظ پایداری و رشد برخوردار خواهند بود.

نتیجه‌گیری

فروپاشی انرون نه رویدادی تصادفی، بلکه پیامد منطقی مجموعه‌ای از تصمیم‌های نادرست، فرهنگی سازمانی ناسالم و ناکارآمدی سازوکارهای نظارتی بود. شرکتی که زمانی نماد نوآوری و موفقیت در اقتصاد آمریکا به شمار می‌رفت، در فاصله‌ای کوتاه به یکی از بزرگ‌ترین رسوایی‌های مالی تاریخ تبدیل شد و پیامدهایی گسترده از جمله خسارت‌های اقتصادی، از دست رفتن هزاران شغل و کاهش اعتماد عمومی به نهادهای مالی را به همراه داشت.

با این حال، اهمیت واقعی این داستان در درس‌هایی نهفته است که از آن می‌توان آموخت. تجربه انرون نشان می‌دهد که موفقیت پایدار بر پایه شفافیت، صداقت و پایبندی به اصول اخلاقی شکل می‌گیرد، نه بر دستکاری اطلاعات مالی و ایجاد تصویری غیرواقعی از عملکرد سازمان. این تجربه همچنین یادآور می‌شود که فرهنگ سازمانی می‌تواند نقشی تعیین‌کننده داشته باشد؛ فرهنگی سالم می‌تواند محرک نوآوری و رشد باشد، در حالی که فرهنگی ناسالم می‌تواند سازمان را به سوی تصمیم‌های پرخطر و در نهایت فروپاشی سوق دهد. افزون بر این، پرونده انرون اهمیت حیاتی حاکمیت شرکتی و نظارت مستقل را برجسته می‌کند؛ سازوکارهایی که نه تشریفات اداری، بلکه ابزارهایی اساسی برای پیشگیری از فساد، سوءمدیریت و انحراف‌های مالی هستند.

برای کسب‌وکارهای ایرانی که در محیطی پیچیده و پرریسک فعالیت می‌کنند، این آموزه‌ها اهمیت ویژه‌ای دارند. در اقتصادی که سطح اعتماد نهادی محدود است، پایبندی واقعی به شفافیت و صداقت می‌تواند به ایجاد اعتماد و حتی مزیت رقابتی منجر شود. در بازاری که سازوکارهای نظارتی گاه با محدودیت‌هایی مواجه‌اند، استقرار نظام‌های مؤثر حاکمیت شرکتی می‌تواند نقش مهمی در پایداری و سلامت سازمان ایفا کند.

تجربه انرون نشان داد که هیچ شرکتی، صرف‌نظر از اندازه، شهرت یا قدرت اقتصادی، از اصول بنیادین مدیریت سالم و مسئولانه مستثنا نیست. در نهایت، مهم‌ترین درس پرونده انرون این است که موفقیت واقعی تنها به دستیابی به موقعیت‌های برتر محدود نمی‌شود، بلکه در توانایی حفظ آن موقعیت‌ها با اتکا به اصول و ارزش‌های پایدار معنا پیدا می‌کند؛ درسی که برای هر کسب‌وکاری، در هر نقطه‌ای از جهان، قابل تأمل است.



فروپاشی انرون نه رویدادی تصادفی، بلکه پیامد منطقی مجموعه‌ای از تصمیم‌های نادرست، فرهنگی سازمانی ناسالم و ناکارآمدی سازوکارهای نظارتی بود.



عصاره امید در بطری‌های نارنجی

فانتا؛ معجونی که از خاکستر جنگ جهانی دوم برخاست

فاطمه صدقی
خبرنگار بخش تجربه

هیچ‌کس فکرش را هم نمی‌کرد که یکی از محبوب‌ترین نوشـــیدنی‌های تاریخ، از دل یک انبار نیمه‌خالی، یک جنگ ویرانگر و لجاجت یک مرد سر برآورد. اما دقیقاً همین اتفاق افتاد. ســـال ۱۹۴۰ بـــود؛ اروپا در آتش می‌ســـوخت و آلمان زیر فشار تحریم‌های سنگین آمریکا و محاصره دریایی بریتانیا، به سختی نفس می‌کشـــید. در آن روزهای سیاه، کارخانه کوکاکولا در برلین به بن‌بست رسیده بود. شربت اصلی که فرمول محرمانه برند بود، دیگر از آمریکا نمی‌رسید و واردات صفر شـــده بود. هزاران کارگر هر روز با بیم و امید به کارخانه‌ای می‌آمدند که مشخص نبود تا شـــب دوام می‌آورد یا نه. «ماکس کیت»، مدیر شعبه آلمانی کوکاکولا، در این لحظه حساس بر سر یک دوراهی سرنوشت‌ساز ایستاد: یا باید تسلیم می‌شد و کرکره را پایین می‌کشید، یا باید از هیچ، چیزی می‌ساخت. کیت راه دوم را انتخاب کرد. او تصمیم گرفت به جای انتظار برای معجزه، از همان مواد اولیه‌ای که در اطرافش باقی مانده بود، محصولی کاملاً جدید خلق کند. او نمی‌خواســـت اجازه دهد نام و اعتبار کارخانه‌اش در هیاهوی جنگ گم شود.

خلاقیت در محدودیت

آنچه کیت در آن روزهای سیاه انجام داد، امروزه در کتاب‌های مدیریت به عنوان شاهکارِ «خلاقیت در محدودیت» تدریس می‌شود. او در میانه ویرانه‌های جنگ، به اطرافش نگاه کرد؛ کارخانه‌های عظیم، ناوگان کامیون‌ها و هزاران کارگر متخصص را داشت، اما قلب تپنده همه آن‌ها یعنی «مواد اولیه» را از دست داده بود. ماکس کیت خطاب به تیم خسته و مستأصل خود، سخنانی بر زبان آورد که در تاریخ این صنعت جاودانه شد؛ او با صلابت اعلام کرد: «در این کارخانه بسته نخواهد شد. اگر دنیا مواد اولیه را از ما دریغ کرده، ما از دل همان چیزهایی که دیگران دور می‌اندازند، دنیای خودمان را بنا می‌کنیم. امروز به شما قول می‌دهم که قدرت تخیل ما، از تمام دیوارهای تحریم و قحطی بلندتر است. ما اجازه نمی‌دهیم این چرخ‌ها از حرکت بایستند!» این سخنرانیِ حماسی تنها یک شعار نبود، بلکه آغازی شد بر یک جست‌وجویِ متهورانه برای یافتنِ جایگزین. کیت به جای اینکه دست روی دست بگذارد، چشمش را بر روی دارایی‌های بظاهر بی‌ارزشِ دیگران باز کرد و نگاهش را به سمت پسماندهای صنعتی معطوف ساخت. او با بهره‌گیری از آب‌پنیر که محصول جانبی کارخانه‌های پنیرسازی بود و همچنین تفاله‌های فشرده سیب که از

صنایع تولید سرکه باقی می‌ماند، معجونی کاملاً جدید و غیرمنتظره خلق کرد. محصول نهایی مایعی قهوه‌ای‌رنگ بود که طعمی تند و میوه‌ای شبیه به زنجبیل داشت. شاید در شرایط عادی هیچ متخصص بازاریابی جرئت نمی‌کرد چنین ترکیب عجیبی را اشتهاآور توصیف کند، اما در اتمسفر قحطی‌زده سال ۱۹۴۰، این نوشیدنی حکم یک معجزه واقعی را پیدا داشت.

نوشابه به عنوان طعم‌دهنده سوپ و دسر!

برای درک اینکه چرا فانتای اولیه با آن رنگ و طعم عجیبش این‌قدر سریع محبوب شد، باید وضعیت دشـــوار آلمان جنگ‌زده را پیش چشـــم آورد. در آن روزها مردم با قحطی شدیدی دست‌وپنجه نرم می‌کردند؛ شکر جیره‌بندی شده بود، میوه تازه به سختی پیدا می‌شـــد و هر چیزی که ذره‌ای شیرینی داشت، یک نعمت آسمانی به حساب می‌آمد. ماکس کیت با هوشمندیِ تمام این واقعیت تلخ را درک کرد و از دل آن، یک استراتژی بازاریابی ساخت که دقیقاً برای شرایط بحران طراحی شده بود. او با یک چرخش ناگهانی، شروع به تبلیغ فانتا به عنوان یک شیرین‌کننده خانگی کرد. مادران خانه‌دار خیلی زود یاد گرفتند که به جای شکر کمیاب، از فانتا در پخت کیک و دسر استفاده کنند و حتی آشپزها برای طعم دادن به سوپ‌هایشان به این معجون روی آوردند. به این ترتیب فانتا از قفسه نوشیدنی‌ها بیرون آمد و به جایگاهی در آشپزخانه‌ها دست یافت که هیچ برند نوشـــابه‌ای تا آن روز خوابش را هم نمی‌دید. این رویکرد، یکی از اولین و جســـورانه‌ترین نمونه‌های «بازتعریف کاربرد محصول» در تاریخ بازاریابی اســـت که نتیجه‌اش در آمارها خیره‌کننده بود. فروش فانتا در اوج جنگ به سه میلیون باکس در سال رسید؛ این رقم در آلمانی که مدام بمباران می‌شد و جاده‌هایش ویران بود، یک عدد باورنکردنی است. کیت برای ثبت این رکورد، حتی زیر بمباران هم کامیون‌های توزیع را در جاده‌ها نگه داشت. او شبکه توزیع را مثل یک موجود زنده می‌دید که باید به هر قیمتی نفس می‌کشید؛ پس وقتی جاده‌ای بســـته می‌شد راه دیگری می‌ساخت و وقتی سوخت کم می‌شد مسیرها را کوتاه‌تر می‌کرد. اصرار او بر حفظِ این زیرســـاخت در بدترین شرایط ممکن، بعدها به یکی از مهم‌ترین درس‌های مدیریتی در صنعت تبدیل شد. کیت ثابت کرد که در زمان بحران، محصولی برنده است که بتواند گره‌ای از نیازهای واقعی مردم باز کند، حتی اگر با استانداردهای ایده‌آل فرسنگ‌ها فاصله داشته باشد.



سال ۱۹۴۰ بود؛ اروپا در آتش می‌سوخت و آلمان زیر فشار تحریم‌های سنگین آمریکا و محاصره دریایی بریتانیا، به سختی نفس می‌کشید. در آن روزهای سیاه، کارخانه کوکاکولا در برلین به بن‌بست رسیده بود. شربت اصلی که فرمول محرمانه برند بود، دیگر از آمریکا نمی‌رسید و واردات صفر شده بود. هزاران کارگر هر روز با بیم و امید به کارخانه‌ای می‌آمدند که مشخص نبود تا شب دوام می‌آورد یا نه. «ماکس کیت»، مدیر شعبه آلمانی کوکاکولا، در این لحظه حساس بر سر یک دوراهی سرنوشت‌ساز ایستاد: یا باید تسلیم می‌شد و کرکره را پایین می‌کشید، یا باید از هیچ، چیزی می‌ساخت. کیت راه دوم را انتخاب کرد

میراثی که دزدیده نشد

اما شـــاید جالب‌ترین بخش داستان ماکس کیت، نه آنچه ساخت، بلکه آن چیزی است که نســـاخت. در سال‌های جنگ، ارتباط کیت با دفتر مرکزی کوکاکولا در آتلانتا به طور کامل قطع شده بود. هیچ‌کس از آمریکا دستوری نمی‌داد، هیچ‌کس حساب‌ها را بررسی نمی‌کرد و هیچ‌کس نمی‌دانست که در برلین چه می‌گذرد. در آن فضا، کیت می‌توانست سود فروش فانتا را به جیب بزند، فرمول را به نام خودش ثبت کند و بعد از جنگ ادعا کند که این برند متعلق به اوست. اما او این کار را نکرد. در عوض، تمام سود حاصل از سه میلیون کیس فروش سالانه را در حساب‌های جداگانه ذخیره کرد و فرمول نوشیدنی را هم به دقت مستند نگه داشت. وقتی ارتش آمریکا در ۱۹۴۵ وارد آلمان شـــد و نمایندگان کوکاکولا به برلین رسیدند، کیت تمام سودها، تمام اسناد و تمام فرمول‌ها را تحویل داد. کوکاکولا که انتظار داشت در آلمان با یک خرابه روبرو شود، در عوض با یک شبکه توزیع سالم، یک برند محلی محبوب و یک مدیر امین روبرو شد. واکنش کوکاکولا قابل پیش‌بینی بود: ماکس کیت را به عنوان مدیر کل کوکاکولا در اروپا منصوب کردند. مردی که می‌توانست همه چیز را از آن خود کند، با وفاداری به اعتبار رسید. اگر شما جای ماکس کیت بودید، چه کاری انجام می‌دادید؟

خداحافظ برلین، سلام ناپل!

اما داســـتان واقعی فانتا، آن فانتایی که امروز می‌شناسیم، در سال ۱۹۵۵ و در شهر ناپل ایتالیا رقم خورد. با پایان جنگ و بازگشت آرامش به اروپا، کوکاکولا بر سر یک دوراهی بزرگ ایستاده بود؛ آن‌ها باید تصمیم می‌گرفتند که با میراث فانتا چه کنند. آیا باید این برند را به دست فراموشی می‌سپردند یا با همان فرمول دوران اضطرار به مسیر ادامه می‌دادند؟ در همین گیرودار، مدیران شـــرکت در ناپلِ ایتالیا، متوجه فرصتی طلایی شدند که تا آن زمان کمتر کســـی به آن توجه کرده بود. جنوب ایتالیا یکی از مرغوب‌ترین پرتقال‌های صادراتی جهان را تولید می‌کرد و کارخانه‌ای آماده در ناپل، انتظار یک جرقه تازه را می‌کشـــید. در حالی که بازار اروپا در حال بازســـازی بود و مردم تشنه محصولات جدید و باکیفیت بودند، کوکاکولا تصمیمی جسورانه گرفت. آن‌ها فرمول آلمانی را برای همیشه بازنشسته کردند؛ آب‌پنیر، تفاله سیب و قند چغندر کنار گذاشته شد تا جای خود را به عصاره پرتقال‌های تازه و محلی بدهد. نتیجه این تغییر، تولد نوشیدنی‌ای بود با رنگ نارنجی درخشان، عطر دل‌انگیز پرتقال و طعمی که تابستان‌های مدیترانه را تداعی می‌کرد. این فانتا دیگر فرزند اضطرار و قحطی نبود، بلکه محصولی بود که با عشق و برای لذت ساخته شده بود. این نسخه جدید در عرض چند سال تمام اروپا را فتح کرد و امروزه در ۱۸۰ کشور به فروش می‌رسد.

روزهای خوب گذشته

با وجود تمام موفقیت‌ها، فانتا هنوز هم گاهی با سایه سنگین گذشته تاریکش روبرو می‌شود. در سال ۲۰۱۵، وقتی این برند برای جشن ۷۵ سالگی‌اش کمپینی راه‌اندازی کرد، هیچ‌کس فکر نمی‌کرد که این جشن به یک بحران بزرگ تبدیل شود. آن‌ها تصمیم گرفتند فانتای اصلی دوران جنگ را با همان بطری‌های شیشه‌ای قدیمی و فرمول اولیه دوباره به بازار بفرستند. اما اشتباه استراتژیک جایی رخ داد که در تبلیغات تلویزیونی، به «روزهای خوب گذشته» اشاره شد. بســـیاری از مخاطبان، این عبارت را تمجیدی از دوران نازی‌ها تعبیر کردند و موجی از واکنش‌های شدید به راه افتاد. این فشارها به قدری بالا گرفت که کوکاکولا ناچار شد تبلیغ را بلافاصله متوقف و بابت آن عذرخواهی کند. در واقع فانتا آموخت که برخی خاطرات بهتر است برای همیشه در بایگانی تاریخ بمانند. به دنبال این بحران، فانتا استراتژی خود را به کلی تغییر داد و مسیر «فراموشی فعال» را در پیش گرفت. این برند دیگر هیچ‌گاه به ریشه‌های تاریخی‌اش اشـــاره نکرد و تمام تمرکز خود را روی مفاهیمی چون آینده، شـــادی و جوانی گذاشت. این استراتژی به طرز شگفت‌انگیزی جواب داد به طوری که امروز اکثر مصرف‌کنندگان جوان فانتا اصلاً نمی‌دانند این برند از کجا و در چه شرایطی متولد شده است. فانتا از دل تفاله‌های سیب و آب پنیر برخاست تا به ما بگوید که هیچ وضعیتی آن‌قدر سیاه نیست که نتوان از میان آن نوری برای فردا جستجو کرد و هیچ منبعی آن‌قدر ناچیز نیست که نتوان با آن دنیایی رنگارنگ‌تر بنا نهاد. این نوشیدنی نارنجی، در هر قطره‌اش، عصاره‌ای از امید، خلاقیت و پایداری بشر را به همراه دارد که فراتر از هر مرز و زبانی، پیام‌آور امکان‌پذیر بودنِ ناممکن‌هاست.

در فضای مردانه آن روزگار، سیگارهای فیلتردار با نوعی پیش‌داوری منفی همراه بودند و محصولی ضعیف و زنانه شناخته می‌شدند گویا فقط به درد کسانی می‌خورد که توان کشیدن یک سیگار واقعی و سنگین را نداشتند. این موضوع، مردانی را که نگران سلامتشان بودند در بن‌بست عجیبی گرفتار کرد: یا باید برای حفظ پرستیژ و ابهت مردانه‌شان ریسک سرطان را می‌پذیرفتند، یا سیگاری می‌کشیدند که باعث می‌شد در نگاه دوستان و همکارانشان آدم‌های ضعیف و بی‌جربزه‌ای به نظر برسند.

یک سیگار «زنانه» مردانه‌ترین نماد تاریخ شد

مارلبورو چطور ترس از سرطان را به پول تبدیل کرد

در تاریخ بازاریابی هیچ برندی به اندازه مارلبورو تجربه فروپاشی و بازگشت دوباره را نداشته، داستان این برند برخلاف بسیاری از کسب‌وکارهای موفق از یک ایده درخشان یا سفری الهام‌بخش آغاز نشد و همه چیز از یک برچسب تحقیرآمیز جوانه زد. برچسبی که با قاطعیت می‌گفت: این سیگار فقط مخصوص خانم‌هاست! مارلبورو نیز در آن سال‌ها با شعار «ملایم همچون ماه مه» و طراحی فیلتری با نوک قرمز برای پنهان کردن لکه رژ لب تمام توان خود را روی جذب زنان متمرکز کرده بود. در آن دوران سیگار کشیدن برای زنان به نوعی نماد استقلال و مدرنیته تبدیل شده بود و مارلبورو می‌خواست فرمانروای این قلمرو باشد اما حقیقت بازار بی‌رحمانه‌تر از این رویاها بود. سهم مارلبورو از بازار سیگار آمریکا به زحمت به یک درصد می‌رسید و این عدد ناامیدکننده سی سال تمام تکان نخورد. مارلبورو در گوشه‌ای متروک از بازار نشسته بود و رشد خیره‌کننده برندهای رقیب را تماشا می‌کرد، در حالی که خودش با برچسب «سیگار زنانه» در حال فراموشی بود. این روند ادامه داشت تا اینکه یک گزارش علمی و یک چرخش استراتژیک ناگهانی، همه چیز را زیر و رو کرد!

بازگشت از لبه پرتگاه

در اوایل دهه ۱۹۵۰، زمانی که پژوهشگران آمریکایی ارتباط مستقیم میان مصرف سیگار و سرطان ریه را اثبات کردند، لرزه‌ای به اندام صنعت دخانیات افتاد. این افشاگری تکان‌دهنده موجی از ترس را میان مردم برانگیخت و به سرعت رفتار مصرف‌کنندگان را تغییر داد. فروش سیگارهای بدون فیلتر سقوط کرد و در مقابل، تقاضا برای مدل‌های فیلتردار اوج گرفت؛ چرا که در باور عمومی، فیلتر به معنای امنیت بیشتر و ریسک کمتر تعبیر می‌شد. اما درست در همین نقطه، یک چالش فرهنگی بزرگ قد علم کرد که مسیر این تغییر را ناهموار می‌کرد. در فضای مردانه آن روزگار، سیگارهای فیلتردار با نوعی پیش‌داوری منفی همراه بودند و محصولی ضعیف و زنانه شناخته می‌شدند گویا فقط به درد کسانی می‌خورد که توان کشیدن یک سیگار واقعی و سنگین را نداشتند. این موضوع، مردانی را که نگران سلامتشان بودند در بن‌بست عجیبی گرفتار کرد: یا باید برای حفظ پرستیژ و ابهت مردانه‌شان ریسک سرطان را می‌پذیرفتند، یا سیگاری می‌کشیدند که باعث می‌شد در نگاه دوستان و همکارانشان آدم‌های ضعیف و بی‌جربزه‌ای به نظر برسند. شرکت «فیلیپ موریس»، مالک برند مارلبورو، متوجه این خلأ بزرگ در بازار شد. آن‌ها فهمیدند اگر کسی بتواند این ذهنیت منفی را تغییر دهد و ثابت کند که یک مرد مقتدر هم می‌تواند سیگار فیلتردار بکشد، تمام بازار را مال خود خواهند کرد اما برای شکستن این بن‌بست و پاک کردن تصویر رژ لب و ظرافت از پیشانی مارلبورو به یک نابغه تبلیغاتی نیاز داشتند تا تعریف مردانگی را در دنیای دخانیات از نوبنویسد.

بهای سنگین تغییر

این جادوگر کسی نبود جز لئو برنت؛ نابغه‌ای که اعتقاد داشت هر محصولی در ذات خود یک «درام نهفته» دارد و وظیفه تبلیغاتچی، یافتن و به تصویر کشیدن آن است. برنت به‌خوبی درک کرده بود که با اصلاحات سطحی یا تغییرات جزئی در لحن تبلیغات نمی‌توان مارلبورو را



در آن دوران سیگار کشیدن برای زنان به نوعی نماد استقلال و مدرنیته تبدیل شده بود و مارلبورو می‌خواست فرمانروای این قلمرو باشد اما حقیقت بازار بی‌رحمانه‌تر از این رویاها بود. سهم مارلبورو از بازار سیگار آمریکا به زحمت به یک درصد می‌رسید و این عدد ناامیدکننده سی سال تمام تکان نخورد. مارلبورو در گوشه‌ای متروک از بازار نشسته بود و رشد خیره‌کننده برندهای رقیب را تماشا می‌کرد، در حالی که خودش با برچسب «سیگار زنانه» در حال فراموشی بود. این روند ادامه داشت تا اینکه یک گزارش علمی و یک چرخش استراتژیک ناگهانی، همه چیز را زیرورو کرد!

نجات داد. او می‌دانست که برای عبور از آن برچسب زنانه قدیمی، باید برند را به معنای واقعی کلمه سلاخی کند و و از دل لاشه آن هویتی کاملاً متضاد بیرون بکشد. این تحول بزرگ با حذف فیزیکی تمام نشانه‌های سابق آغاز شد؛ به طوری که در یک شب تمام اشارات به ظرافت و رنگ‌های ملایم کنار گذاشته شدند و شعار قدیمی «ملایم مثل ماه مه» برای همیشه به زبالەدان تاریخ پیوست. برنت به جای استفاده از مدل‌های اتوکشیده و شهری، سراغ مردانی با چهره‌های آفتاب‌سوخته و دست‌های زبر رفت که گویی سال‌ها زیر آفتاب سوزان جان کنده بودند. یکی از هوشمندانه‌ترین جزئیات این تحول، استفاده از تتوهای موقت روی دست این مردان بود. در آن زمان، تتو نشانه‌ای از زندگی در لایه‌های خشن‌تر جامعه محسوب می‌شد؛ نمادی از ملوانان، کارگران و افرادی که با سختی و واقعیت‌های بی‌پرده زندگی درگیر بودند. دیدن نقش یک لنگر یا عقاب روی دست مدل‌ها، پیامی مستقیم به مغز مخاطب می‌فرستاد که این سیگار دیگر متعلق به آدم‌های ضعیف نیست. با این حال، مدیران فیلیپ موریس در میانه این تحول انقلابی، با یک هراس بزرگ دست‌وپنجه نرم می‌کردند. آن‌ها نگران بودند که این چرخش ناگهانی به سمت دنیای خشن و زمخت مردانه، باعث شود مشتریان زن خود را به‌کلی از دست بدهند. این ترس چندان هم بیراه نبود؛ چرا که در آن زمان، بخش عمده‌ای از فروش اندک مارلبورو متعلق به زنانی بود که به همان فیلتر و طعم ملایم عادت کرده بودند. اما لئو برنت در پاسخ به این نگرانی، با خونسردی بر استراتژی خود پافشاری کرد. او به مدیران هشدار داد که بازار خاکستری و بلاتکلیف جای ماندن نیست؛ برندی که بخواهد همه را راضی نگه دارد، در نهایت هیچ‌کس را نخواهد داشت. او ثابت کرد برای فتح قله‌های بزرگ، باید شجاعت دل بریدن از یک گروه کوچک را داشت تا بتوان شاهرگ اصلی بازار را به دست گرفت.

نمایش آرزوها، هنری که مارلبورو را جهانی کرد!

پس از حذف آن تصویر قدیمی، نوبت به خلق یک آرکتایپ یا همان کهن‌الگوی قدرتمند رسید تا جای خالی هویت برند را پر کند. لئو برنت در ابتدا مشاغل مختلفی مثل ناخدا، بنا و آتش‌نشان را امتحان کرد؛ اما وقتی اولین تبلیغ‌ها منتشر شد، واکنشی که از شخصیت «گاوچران» گرفت آن‌قدر قوی بود که بلافاصله بقیه را کنار گذاشت تا تمام انرژی‌اش را روی همین یک نفر متمرکز کند. این‌گونه بود که «مرد مارلبورو» متولد شد. چیزی که این شخصیت را از هر کمپین تبلیغاتی دیگری متمایز می‌کرد، سادگی خیره‌کننده‌اش بود. در این قاب‌ها هیچ دیالوگی شنیده نمی‌شد، هیچ متن طولانی و پیچیده‌ای هم وجود نداشت تا توضیح دهد چرا این سیگار برتر است؛ تنها یک مرد بود، یک اسب، دشتی بی‌انتها، آسمانی باز و یک سیگار. همین سکوت و سادگی باعث می‌شد مخاطب بقیه داستان را در ذهن خود تکمیل کند. در واقع، این گاوچران نماینده همان چیزی بود که خیلی از مردان آمریکایی در آن دوران آرزویش را داشتند: آزادی از شهر، آزادی از رئیس، آزادی از قوانین پیچیده زندگی مدرن. در حالی که دنیا هر روز پیچیده‌تر می‌شد، گاوچران در جهانی زندگی می‌کرد که هنوز اصالت و سادگی حرف اول را در آن می‌زد. برنت می‌گفت: وقتی بازار به روی شما بسته می‌شود به جای کوبیدن به درهای بسته باید آینه‌ای بردارید و به مخاطب نشان دهید که دوست دارد چه کسی باشد تا او خودش راه را برایتان باز کند.





مدیران فیلیپ موریس در میانه تحول انقلابی، با یک هراس بزرگ دست‌وپنجه نرم می‌کردند. آن‌ها نگران بودند که این چرخش ناگهانی به سمت دنیای خشن و زمخت مردانه، باعث شود مشتریان زن خود را به‌کلی از دست بدهند. این ترس چندان هم بیراه نبود؛ چرا که در آن زمان، بخش عمده‌ای از فروش اندک مارلبورو متعلق به زنانی بود که به همان فیلتر و طعم ملایم عادت کرده بودند. اما لئو برنت در پاسخ به این نگرانی، با خونسردی بر استراتژی خود پافشاری کرد. او به مدیران هشدار داد که بازار خاکستری و بلاتکلیف جای ماندن نیست؛ برندی که بخواهد همه را راضی نگه دارد، در نهایت هیچ‌کس را نخواهد داشت. او ثابت کرد برای فتح قله‌های بزرگ، باید شجاعت دل بریدن از یک گروه کوچک را داشت تا بتوان شاهرگ اصلی بازار را به دست گرفت

صدای اقتدار

در کنار این تغییرات بصری و فرهنگی، شاهکار دیگری هم در بخش طراحی استراتژیک رخ داد که به مهندسی بسته‌بندی مربوط می‌شد. مارلبورو بسته‌های نرم و کاغذی قدیمی را کنار گذاشت و سراغ بسته‌های سخت مقوایی رفت؛ تغییری که دو هدف بزرگ و هوشمندانه را دنبال می‌کرد. اولین هدف، تبدیل مشتری به بیلبورد تبلیغاتی بود. در بسته‌های نرم، سیگارها در جیب له می‌شدند و فرد معمولاً بدون بیرون آوردن بسته، سیگارش را برمی‌داشت. اما بسته سخت را باید حتماً از جیب بیرون می‌کشیدی، در معرض دید می‌گذاشتی و در آن را باز می‌کردی. همین حرکت ساده، باعث می‌شد نشان مارلبورو در هر محفلی دیده شود و یک تبلیغ رایگان و دائمی شکل بگیرد. هدف دوم، خلق یک هویت شنیداری اختصاصی برای برند بود؛ صدای «تق» هنگام باز و بسته شدن در مقوایی، یک المان صوتی مقتدر ایجاد کرد که برای مردان آن روزگار، تداعی‌کننده صدای فندک زیپو یا حتی خشاب‌گذاری اسلحه بود. علاوه بر این جزئیات فنی، طرح پیکان قرمز رنگ رو به پایین نیز بر روی بسته نقش بست. این هندسه مقتدر با زوایای تند خود، به شکلی ناخودآگاه مدال‌های نظامی و نشان‌های قدرت را در ذهن تداعی می‌کرد و ابهت محصول را دوچندان می‌ساخت. با این حساب، مجموعه‌ای از نمادهای بصری، شنیداری و رفتاری محسوب می‌شد که در کنار هم، یکی از قدرتمندترین هویت‌های برند در تاریخ بازاریابی را بنا کردند.

گاوچرانی بر قله تجارت

موفقیت این کمپین به قدری برق‌آسا بود که مارلبورو در عرض چند سال از انتهای جدول به صدر رسید. جالب است بدانید فروش این برند تنها در سال اول کمپین، پانصد برابر شد! مارلبورو به ما ثابت کرد که حتی در اوج بحران و زمانی که همه‌چیز علیه شماست، می‌توان با یک چرخش در زاویه دید، ضعف‌ها را به بزرگ‌ترین نقاط قوت تبدیل کرد. آن‌ها نشان دادند که بازاریابی فراتر از فروختن یک کالا، در واقع بازی با روح و روان مخاطب است. امروز، فارغ از تمام بحث‌های سلامتی، وقتی به تاریخ تجارت نگاه می‌کنیم، مارلبورو مثل آن گاوچران تنهایش، در قله ایستاده است؛ برندی که توانست از خاکستر یک شکست حتمی، امپراتوریِ سرخ خودش را بنا کند و به ما یادآوری کند که قدرت یک روایت درست، می‌تواند حتی تلخ‌ترین واقعیت‌ها را هم در نگاه مردم تغییر دهد.

این برند با تکیه بر الگوریتم‌های خود توانست در سال ۲۰۲۲ به ارزش بازار ۱۰۰ میلیارد دلاری برسد؛ رقمی که مجموع ارزش دو غول بزرگ، یعنی «زارا» و «اچ‌اندام» را پشت سر گذاشت. شین به کل صنعت مد ثابت کرد که برای نسل جدید، تنوع بی‌پایان و هیجان لحظه خرید، بسیار وسوسه‌کننده‌تر از ماندگاری کالا است. آن‌ها نشان دادند که در عصر دیجیتال، برنده کسی است که بتواند با کمترین هزینه، مدام حس «تازگی» را به مشتری تزریق کند؛ حتی اگر این تازگی فقط به اندازه چند بار پوشیدن دوام داشته باشد.

انقلاب سه‌روزه

چراکیفیت پایین لباس‌های شین، باعث فروش بیشتر آن می‌شود؟

وقتی می‌گوییم شین بزرگ‌ترین خرده‌فروش مد در جهان است، خیلی‌ها تصور می‌کنند موفقیت این برند فقط به خاطر فروختن لباس‌های ارزان‌قیمت است. اما این تمام ماجرا نیست؛ چرا که برندهایی مثل زارا، اچ‌اندام و پریمارک هم سال‌ها با همین فرمول ارزانی در بازار بودند، ولی هیچ‌کدام نتوانستند به گرد پای شین برسند. شین سیستمی را خلق کرد که پیش از آن در صنعت مد سابقه نداشت؛ مدلی که مرز بین «خرید کردن» و «سرگرم شدن» را به‌کلی از بین برد. رای درک این امپراتوری، باید از مرد مرموزی شروع کنیم که کمتر کسی او را می‌شناسد!

دیتای پوشیدنی!

کریس شـــو، بنیان‌گذار شین، اهل استان شاندونگ چین است و در دانشگاه قینگ‌دائو تحصیل کرده؛ اما نکته جالب اینجاست که اولین شغل او، بهینه‌سازی موتورهای جســـت‌وجو بود. او هیچ پس‌زمینه‌ای در دنیای مد، طراحی یا خرده‌فروشی نداشت، اما مهارتی داشت که غول‌های این صنعت از آن بی‌بهره بودند: او می‌دانست «داده‌ها» چطور رفتار می‌کنند. شو به این درک رسیده بود که هر کلیک کاربر روی یک محصول، رها کردن کالا در سبد خرید یا حتی مدت زمانی که کسی برای تماشای یک صفحه صرف می‌کند، یک پیام حیاتی است که سلیقه پنهان او را فاش می‌سازد. او تصمیم گرفت این پیام‌های دیجیتال را بدون هیچ واســـطه‌ای، مستقیم به خط تولید کارخانه‌ها متصل کند. نتیجه این تصمیم، خلق صنعتی کاملاً جدید بود که برندهای سنتی هنوز هم در درک سازوکار پیچیده و سرعت سرسام‌آور آن ناتوان مانده‌اند.

کارخانه‌ای در جیب شما

در تاریخ صنعت تولید هرگز پدیده‌ای شبیه به شین وجود نداشته است و دقیقاً همین‌جاست که باید کمی درنگ کرد. برندهای سنتی و حتی غول‌هایی مثل زارا همواره بر پایه تحلیل و پیش‌بینی فعالیت می‌کردند. در آن سیستم قدیمی تیمی از خبره‌ترین تحلیل‌گران با بررسی دقیق روند بازار در سال‌های گذشته و واکاوی سلیقه مشتریان در فصول قبلی تخمین می‌زدند که در ماه‌های آینده چه محصولات و رنگ‌هایی بیشترین خریدار را خواهد داشت. این رویکرد به معنای حدس زدن آینده بر اساس داده‌های گذشته بود که در صورت کوچک‌ترین تفاوت با واقعیت لحظه‌ای بازار انبارها را پر از جنس فروش‌نرفته می‌کرد و ضرر سنگینی روی دست شرکت می‌گذاشت. شین این نیاز به پیش‌بینی و تحلیل احتمالات را به‌کلی از معادله حذف کرد. مدل کار آن‌ها به این صورت اســـت که یک طرح جدید را در تعداد بسیار محدود، مثلاً پنجاه تا صد عدد، تولید کرده و روی ســـایت می‌گذارند. اگر کاربران روی آن



در کنار تمام این جذابیت‌ها خرید از شین همواره با نوعی خطرپذیری همراه بود چرا که در این مدل مبتنی بر سرعت کیفیت فیزیکی کالا فدای شتاب در تولید می‌شد. در واقع تمرکز اصلی شین بر ظاهر و جریان‌های زودگذر مد معطوف بود و دوام یا مرغوبیت پارچه در اولویت‌های بعدی قرار داشت. مشتریان نیز با آگاهی از این موضوع می‌دانستند که ممکن است پیراهن ارسالی از نظر لطافت جنس یا ظرافت دوخت تفاوت فاحشی با تصاویر روتوش‌شده و درخشان داخل اپلیکیشن داشته باشد. اما نکته عجیب اینجا بود که همین ضعف کیفیت، به جای فراری دادن مشتریان، به بخشی از جذابیت برند تبدیل شد!

کلیک کنند یا آن را به ســـبد خریـــد اضافه کنند، الگوریتم بلافاصله این ســـیگنال‌ها را دریافت کرده و دستور تولید انبوه را صادر می‌کند. اما اگر کسی به آن طرح نگاه نکرد، محصول بی‌سروصدا حذف می‌شود و دیگر خبری از انبارهای پر از لباس‌های بی‌مصرف نخواهد بود. در حقیقت رفتار دیجیتال شما بدون آنکه بدانید خط تولید یک کارخانه را روشـــن یا خاموش می‌کند و این یعنـــی قدرت از اتاق‌های فکر طراحان به انگشتان مصرف‌کنندگان منتقل شده است. شین با این روش نه تنها ریســـک تولید را به صفر نزدیک کرد بلکه به جای تحمیل سلیقه طراحان به بازار اجازه داد تا خود بازار در هر لحظه خطوط تولید را هدایت کند و مفهوم انبارداری را در صنعت مد برای همیشه دگرگون سازد.

نابودگر امپراتوری زارا

پیش از ظهور شین، برند «زارا» پادشاه بی‌رقیب بازار بود. زارا توانســـته بود چرخه تولید مد را از شش ماه

به دو هفته برســـاند که در زمان خودش یک انقلاب محسوب می‌شد. اما شین آمد و این فاصله را به تنها سه روز کاهش داد؛ یعنی فقط سه روز از مرحله ایده تا قرار گرفتن محصول آماده روی سایت! این سرعت سرسام‌آور با یک شوک قیمتی همراه شد که در ابتدا بسیاری از مردم تصور می‌کردند با یک اشتباه چاپی روبرو هســـتند. پیراهن‌های ســـه دلاری، شلوارهای جین ده دلاری و لباس‌های مجلســـی پانزده دلاری، قیمت‌هایی بودند که حتی از ارزان‌ترین برندهای دنیا مثل «فوراور ۲۱» یا «پرایمارک» هم پایین‌تر به نظر می‌رسیدند. همین موضوع سوال بزرگی را در ذهن‌ها ایجـــاد کرد که چطور چنین چیزی ممکن اســـت؟ منتقدان بلافاصله جبهه گرفتند و مدعی شدند شین یا از کارگران استثمار می‌کند یا کیفیت محصولاتش فاجعه است؛ و یا شاید هر دو. اما شین در پاسخ به این نقدها، راز قیمت‌های پایینش را نه در استثمار، بلکه در مدل کسب‌وکار متفاوتش دانست. آن‌ها با حذف هزینه‌های سنگین سنتی، بازی را عوض کردند. شین هیچ فروشگاه فیزیکی ندارد، پس پولی بابت اجاره و نگهداری مغازه‌ها نمی‌پردازد. این برند سراغ تبلیغات ســـنتی هم نرفته و میلیون‌ها دلار هزینه بیلبورد و تیزرهای تلویزیونی را از مخارجش حذف کرده است. از همه مهم‌تر، شین اساساً چیزی به اسم «موجودی انبار» ندارد؛ چون به لطف سیستم هوشمندش فقط آنچه را که واقعاً فروخته تولید می‌کند. به این ترتیب، هزینه نگهداری کالاهای فروش‌نرفته که همیشه کمرِ برندهای مد را می‌شکست، در شین به صفر رسیده است.

جریمه برای فریب

فراتر از قیمت‌های عجیب، شـــاهکار واقعی شین در «روان‌شناسی خرید» نهفته بود. این برند با شناخت دقیق مخاطبَان خود، یعنی نسل جوانی که با بودجه‌ای محدود به دنبال تجربه مداوم تازگی هستند، خرید کردن را از یک عمل ساده به یک بازی هیجان‌انگیز بدل کرد. اپلیکیشن شـــین با طراحی تخفیف‌های زمان‌دار و فروش‌های برق‌آسای چندساعته، مخاطب را در وضعیتی قرار می‌دهد که گویی در یک مسابقه شـــکار فرصت‌ها شرکت کرده اســـت. در کنار این‌ها یک سیستم امتیازدهی هوشمند مشتری را تشویق می‌کند تا برای گرفتن پاداش بیشتر مدام به اپلیکیشن بازگردد. همین سازوکار باعث می‌شود کاربران به جای مراجعه در زمان نیاز، به عنوان یک ســـرگرمی روزانه به ســـراغ این پلتفرم بروند. علاوه بر این بازی‌سازی، شین از تاکتیک «کمیابی مصنوعی» هم به بهترین شـــکل اســـتفاده کرد. وقتی کاربری صفحه لباسی را باز می‌کرد، بـــا پیام‌هایی مثل «فقط ۵ عدد باقی مانده» یا «۱۷ نفر همین حالا در حال تماشای این کالا هستند» روبرو می‌شد. این پیام‌ها حس اضطرار شـــدیدی در دل مخاطب ایجاد می‌کرد و او را به این باور می‌رساند که اگر همین حالا دکمه خرید را نزند، فرصت را برای همیشـــه از دست داده است. هرچند بعدها مشخص شد برخی از این آمارها دقیق نبوده و حتی منجر به جریمه شین شد، اما تأثیر آن بر رفتار خریدار غیرقابل‌انکار باقی ماند.

معامله دوسر سود

در کنار تمام این جذابیت‌ها خرید از شـــین همواره با نوعـــی خطرپذیری همراه بود چرا که در این مدل مبتنی بر سرعت کیفیت فیزیکی کالا فدای شتاب در تولید می‌شد. در واقع تمرکز اصلی شین بر ظاهر و جریان‌های زودگذر مد معطوف بود و دوام یا مرغوبیت پارچه در اولویت‌های بعدی قرار داشت. مشتریان نیز با آگاهی از این موضوع می‌دانستند که ممکن است پیراهن ارسالی از نظر لطافت جنس یا ظرافت دوخت تفاوت فاحشـــی با تصاویر روتوش‌شـــده و درخشان داخل اپلیکیشن داشته باشد. اما نکته عجیب اینجا بود که همین ضعف کیفیت، بـــه جای فراری دادن مشتریان، به بخشی از جذابیت برند تبدیل شد! از آنجا که قیمت‌ها به شدت پایین بود، همه با این ذهنیت خریـــد می‌کردند که که اگر از ده لباس تنها نیمی از آن‌ها مطابق میلشـــان باشد، باز هم معامله پرسودی انجام داده‌اند. این رویکرد حتی فضا را برای پیدایش موج جدیدی از محتوا در شبکه‌های اجتماعی باز کرد که در آن کاربران با نگاهی طنزآمیز تضاد میان توقع ذهنی و واقعیت عینی کالا را به نمایش می‌گذاشتند و تفاوت لباســـی که در سایت دیده بودند را با آنچه تحویل گرفته بودند به اشتراک می‌گذاشتند! اما این ویدیوها به جای این که تیشه به ریشه برند بزنند، آن را بیشتر بر سر زبان انداختند.

لباسی برای یک عکس، نه برای یک عمر

شـــین نیز با آگاهی از این جو رسانه‌ای، هیچ ادعایی درباره لوکس بودن یا ماندگاری محصولاتش نداشت و تمام تمرکز خود را روی «مصرف‌گرایی سریع» گذاشت. استراتژی آن‌ها بر این اصل استوار بود که لباس دیگر یک دارایی بلندمدت نیست، بلکه کالایی است که قرار است فقط چند بار پوشیده شود و با تغییر الگوهای محبوب، جای خود را به مدل جدیدتری بدهد. در این نبردِ الگوریتمی، سرعت جنون‌آمیز و قیمت‌های ارزان بر ارزش‌های سنتی مثل کیفیت پیروز شد. این برند با تکیه بر الگوریتم‌های خود توانست در سال ۲۰۲۲ به ارزش بازار ۱۰۰ میلیارد دلاری برســـد؛ رقمی که مجموع ارزش دو غول بزرگ، یعنی «زارا» و «اچ‌اندام» را پشت سر گذاشت. شین به کل صنعت مد ثابت کرد که برای نســـل جدید، تنوع بی‌پایان و هیجان لحظه خرید، بسیار وسوسه‌کننده‌تر از ماندگاری کالا است. آن‌ها نشان دادند که در عصر دیجیتال، برنده کسی است که بتواند با کمترین هزینه، مدام حس «تازگی» را به مشتری تزریق کند؛ حتی اگر این تازگی فقط به اندازه چند بار پوشیدن دوام داشته باشد.



مدل کار آن‌ها به این صورت است که یک طرح جدید را در تعداد بسیار محدود، مثلاً پنجاه تا صد عدد، تولید کرده و روی سایت می‌گذارند. اگر کاربران روی آن کلیک کنند یا آن را به سبد خرید اضافه کنند، الگوریتم بلافاصله این سیگنال‌ها را دریافت کرده و دستور تولید انبوه را صادر می‌کند. اما اگر کسی به آن طرح نگاه نکرد، محصول بی‌سروصدا حذف می‌شود و دیگر خبری از انبارهای پر از لباس‌های بی‌مصرف نخواهد بود. در حقیقت رفتار دیجیتال شما بدون آنکه بدانید خط تولید یک کارخانه را روشن یا خاموش می‌کند و این یعنی قدرت از اتاق‌های فکر طراحان به انگشتان مصرف‌کنندگان منتقل شده است

داستان ریچوال درسی بزرگ برای هر کسب‌وکاری است که می‌خواهد در دنیای امروز موفق شود: شفاف باشید، صادق بمانید و به هوش مشتریان خود احترام بگذارید؛ آن‌وقت می‌بینید که باقی کارها چطور خودبه‌خود و به بهترین شکل پیش می‌رود.

داروخانه‌ها به شما دروغ می‌گویند؟

ریچوال؛ برندی که مچ رقبا را گرفت

یک قفسه ساده در داروخانه گاهی می‌تواند به یکی از گیج‌کننده‌ترین تجربه‌های خرید تبدیل شود. ردیف‌هایی از بطری‌ها که همگی وعده سلامتی می‌دهند، در نگاه اول اطمینان‌بخش به نظر می‌رسند، اما همین که مکث می‌کنید و دقیق‌تر به برچسب‌ها نگاه می‌کنید، خلأیی آزاردهنده آشکار می‌شود. واژه‌ها آشنا هستند، اما پاسخ روشنی در میان آن‌ها پیدا نمی‌شود. این ترکیبات دقیقاً از کجا آمده‌اند، چه مسیری را طی کرده‌اند و چه کسی کیفیت آن‌ها را تضمین می‌کند؟ در چنین شـــرایطی، انتخاب به جای آن‌که نتیجه یک تصمیم آگاهانه باشد، بیشتر به نوعی اعتماد ناگزیر شباهت پیدا می‌کند. این تجربه برای کاترینا اشـــنایدر در سال ۲۰۱۵ صرفاً یک مشـــاهده گذرا نبود، بلکه به یک دغدغه جدی تبدیل شد. او باردار بود و به‌دنبال بهترین ویتامین بارداری برای خود می‌گشـــت، اما هرچه بیشتر جست‌وجو می‌کرد، تردیدهایش عمیق‌تر می‌شد. چرا هیچ برندی به‌صراحت درباره منشـــأ مـــواد اولیه‌اش صحبـــت نمی‌کند؟ چرا همه‌چیز پشت واژه‌های مبهمی مانند «مواد طبیعی» یا «فرمول پیشرفته» پنهان شده است؟ از دل همین تردید، ایده‌ای شـــکل گرفت که مسیر را تغییر داد. اگر بازار پاسخی روشن ارائه نمی‌دهد، می‌توان این پاسخ را از نو ساخت. این نگاه، نقطه آغاز شکل‌گیری «ریچوال» بود؛ برنـــدی که تصمیم گرفت به جای تکرار الگوهای رایج، شفافیت را به هسته اصلی فعالیت خود تبدیل کند. امروز، کمتر از یک دهه پس از آن تصمیم اولیه، ریچوال به یکی از برندهای موفق و شناخته‌شده در بازار ویتامین ایالات متحده تبدیل شده اســـت. این برند با بیش از صد میلیون دلار درآمد ســـالانه و جامعه‌ای گسترده از مشتریان وفادار، توانسته در بازاری که سال‌ها در اختیار نام‌های بزرگ و تثبیت‌شده‌ای مانند سنتروم، نیچرمید و وان‌اِی‌دی بوده، جایگاه مستقلی برای خود ایجاد کند. با این حال، پرســـش اصلی همچنان باقی می‌ماند. چه چیزی باعث شد یک برند تازه‌وارد بتواند در صنعتی پر از رقابت و بی‌اعتمادی، چنین جایگاهی به دست آورد و اعتماد مخاطبان را جلب کند؟



بسیاری از شرکت‌ها برای دفاع از محصولات خود به تحقیقات عمومی درباره مواد اولیه اشاره می‌کنند؛ می‌گویند فلان ویتامین مفید است یا فلان ماده معدنی برای بدن لازم است. اما ریچوال یک گام فراتر رفت و خود محصول نهایی را زیر ذره‌بین برد. این تفاوت، کوچک به نظر می‌رسید اما عمیق بود. اینکه بگویید ویتامین دی مفید است، یک گزاره پذیرفته‌شده و عمومی است. اما اینکه بتوانید ثابت کنید ترکیب مشخصی از مواد، با دوز و ساختار ویژه برند شما، در دنیای واقعی نتیجه مطلوب ایجاد می‌کند، سطحی کاملاً متفاوت از اعتبار می‌طلبد. همین نگاه علمی باعث شد منتقدان و متخصصان نیز ریچوال را جدی بگیرند. پزشکان به توصیه آن پرداختند، رسانه‌های علمی درباره‌اش نوشتند و فعالان حوزه سلامت توجه بیشتری به آن نشان دادند

ردیابی تا نقطه صفر

اولین و مهم‌ترین استراتژی ریچوال بر مفهومی بنا شده که این برند آن را «قابل ردیابی بودن» می‌نامد. ایده‌ای که در ظاهر ساده به نظر می‌رسد، اما در عمل به معنای باز کردن کامل زنجیره تأمین و قرار دادن آن در معرض دید مشتری است. در وبـــسایت این برند یک نقشه تعاملی طراحی شـــده که به مشتری اجازه می‌دهد هر ماده تشکیل‌دهنده را انتخاب کند و مسیر آن را تا نقطه آغاز دنبال کند. با هر انتخاب، اطلاعاتی درباره کشـــور مبدأ، نام تأمین‌کننده، محل تولید و حتی دلیل استفاده از آن ماده نمایش داده می‌شود. این ساختار اطلاعاتی به گونه‌ای طراحی شده که مخاطب بتواند به جای تکیه بر ادعاهای کلی، تصویر دقیقی از پشت صحنه محصول به دست آورد. این سطح از شفافیت در صنعت مکمل‌های غذایی سابقه چندانی نداشت. بسیاری از برندهای بزرگ ترجیح می‌دادند جزئیات زنجیره تأمین را محدود نگه دارند، زیرا آشکار شدن این اطلاعات به معنای پذیرش مسئولیت و مواجهه مســـتقیم با پرسش‌های دقیق‌تر بود. هرچه اطلاعات بیشـــتر در اختیار مشـــتری قرار بگیرد، امکان مقایسه و نقد نیز افزایش پیدا می‌کند و همین موضوع باعث می‌شد شفافیت همیشه با نوعی

احتیاط همراه باشد. اما ریچوال در نقطه مقابل این رویکرد قرار گرفت و این ریسک را آگاهانه پذیرفت. این برند گفت: ما چیزی برای پنهان کردن نداریم. هر ماده‌ای که استفاده می‌کنیم، بهترین کیفیت را دارد و از منابع معتبر می‌آید. برای مثال، ویتامین دی ریچوال از جلبک‌های دریایی بریتانیا می‌آید، امگا ۳ از ماهی‌های آب‌های سرد نروژ، آهن از هند. هر ماده، داستانی دارد و ریچوال این داستان‌ها را برای مشتریان تعریف می‌کند. این استراتژی، اعتماد ایجاد کرد. مشتریان دیگر نیازی نداشتند کورکورانه باور کنند. آن‌ها می‌توانستند ببینند، بررسی کنند و بعد تصمیم بگیرند. این همان چیزی بود که مردم می‌خواستند.

علم، جایگزین اعتماد کورکورانه

در کنار این شفافیت ساختاری، ریچوال به سراغ یکی دیگر از نقاط حساس صنعت مکمل‌ها رفت، یعنی بحران اعتماد به اثربخشی محصولات. سال‌هاست بخشی از مصرف‌کنندگان نسبت به کارایی واقعی ویتامین‌ها تردید دارند و تجربه بازار نیز نشان داده است که همه محصولات نتایج مشابهی ارائه نمی‌کنند. همین فاصله میان وعده‌های تبلیغاتی و نتیجه واقعی، به یکی از مهم‌ترین ضعف‌های این صنعت تبدیل شده بود. ریچوال این مسئله را جدی گرفت و تصمیم گرفت به جای پاسخ‌های کلی، شواهد مستقیم ارائه دهد. در همین راستا، برند چند مطالعه بالینی مستقل طراحی و اجرا و نتایج آن‌ها را به‌صورت عمومی منتشر کرد. یافته‌ها نشان می‌دادند محصولات ریچوال اثر قابل‌اندازه‌گیری دارند. برای نمونه، یکی از این مطالعات نشان داد مکمل ویژه زنان این برند توانسته طی دوازده هفته سطح ویتامین دی و امگا ۳ را در بدن به شکل معناداری افزایش دهد. داده‌ها به‌صورت کامل در وب‌سایت برند قرار گرفت تا هر فردی بتواند جزئیات، روش اجرا و نتایج را شخصاً بررسی کند. این رویکرد تفاوتی اساسی با روش رایج بازار داشت. بسیاری از شرکت‌ها برای دفاع از محصولات خود به تحقیقات عمومی درباره مواد اولیه اشاره می‌کنند؛ می‌گویند فلان ویتامین مفید است یا فلان ماده معدنی برای بدن لازم است. اما ریچوال یک گام فراتر رفت و خودِ محصول نهایی را زیر ذره‌بین برد. این تفاوت، کوچک به نظر می‌رسید اما عمیق بود. اینکه بگویید ویتامین دی مفید است، یک گزاره پذیرفته‌شده و عمومی است. اما اینکه بتوانید ثابت کنید ترکیب مشخصی از مواد، با دوز و ساختار ویژه برند شما، در دنیای واقعی نتیجه مطلوب ایجاد می‌کند، سطحی کاملاً متفاوت از اعتبار می‌طلبد. همین نگاه علمی باعث شد منتقدان و متخصصان نیز ریچوال را جدی بگیرند. پزشکان به توصیه آن پرداختند، رسانه‌های علمی درباره‌اش نوشتند و فعالان حوزه سلامت توجه بیشتری به آن نشان دادند. این نوع اعتبار را نمی‌شد با بودجه تبلیغاتی خرید. اعتماد واقعی، محصول کارزارهای پرهزینه نیست؛ حاصل پژوهش واقعی، شفافیت بی‌وقفه و سال‌ها کار سخت است. ریچوال دقیقاً همین سرمایه کمیاب را به دست آورد.

داستان یک مادر، صدای میلیون‌ها زن

از همان ابتدا، ریچوال تصمیم گرفت روی یک مخاطب مشخص و کاملاً هدفمند تمرکز کند. زنان بزرگ‌ترین گروه مصرف‌کننده ویتامین در جهان هستند، آن‌ها هم به سلامت خود اهمیت می‌دهند و هم به سلامت خانواده و در بسیاری از موارد برای محصولاتی که به آن‌ها اعتماد دارند، حاضرند هزینه بیشتری بپردازند. ریچوال با شناخت دقیق این واقعیت، به جای ورود به بازارهای پراکنده، تمام توان خود را در یک مسیر مشخص به کار گرفت. همه چیز با یک ویتامین پایه برای زنان شروع شد و به تدریج با معرفی ویتامین‌های دوران بارداری و مکمل‌های تخصصی برای سنین بالای پنجاه سال ادامه یافت. هر محصول با نگاهی دقیق برای مرحله‌ای خاص از زندگی طراحی شده بود تا این پیام را به بازار مخابره کند: «ریچوال متخصص سلامت زنان است». همین استراتژی مرحله‌محور باعث شد برند به مرور از یک تولیدکننده ساده، به جایگاهی ممتاز و تخصصی در ذهن مخاطبان دست یابد. وقتی یک برند نیازهای متفاوت را با این دقت پاسخ می‌دهد، مشتری احساس می‌کند دیده شده و همین حس، پایه یک ارتباط عاطفی پایدار می‌شود. اما چیزی که این رابطه را عمیق‌تر کرد، داستان واقعی «کاترینا اشنایدر»، موسس این برند بود. کاترینا تعریف می‌کرد که در دوران بارداری‌اش، هر چقدر گشت نتوانست ویتامین مطمئنی پیدا کند که واقعاً به آن اعتماد داشته باشد. این تجربه شخصی، دقیقاً همان حرفِ دلِ میلیون‌ها زن در سراسر جهان بود. او با دست گذاشتن روی همین تردیدها و نگرانی‌های مشترک، به بقیه ثابت کرد که ریچوال فقط برای تجارت نیامده، بلکه آمده تا مشکلی را حل کند که خودش با تمام وجود آن را لمس کرده است.

صادق باش تا ثروتمند شوی!

با گذشت زمان، ریچوال محصولاتش را برای مردان، کودکان و نوجوانان هم تولید کرد؛ اما نکته طلایی اینجاست که هیچ‌وقت از مسیر اصلی‌اش منحرف نشد. هسته مرکزی برند هنوز هم روی «زنان» می‌چرخد و همین ثبات قدم، ریچوال را به یک برند معتبر تبدیل کرده است. مدیران این شرکت خیلی خوب فهمیده‌اند که لازم نیست برای همه‌کس، همه‌چیز باشند؛ آن‌ها ترجیح دادند در یک حوزه مشخص عمیق و متمایز عمل کنند تا اینکه در بازارهای مختلف، یک برند معمولی و بی‌رنگ‌وبو باقی بمانند. همین استراتژی تمرکز و ثبات باعث شد ریچوال جایگاه ویژه‌ای در ذهن مخاطب پیدا کند. به‌مرور زمان، وقتی صحبت از ویتامین یا مکمل قابل اعتماد به میان می‌آمد، نام ریچوال یکی از اولین گزینه‌هایی بود که به ذهن می‌رسید. این جایگاه ذهنی، نتیجه مستقیم سال‌ها تمرکز، انسجام در پیام و شناخت دقیق مخاطب بود؛ دستاوردی که برندهای پراکنده و ناهماهنگ هرگز به آن نمی‌رسند. داستان ریچوال درسی بزرگ برای هر کسب‌وکاری است که می‌خواهد در دنیای امروز موفق شود: شفاف باشید، صادق بمانید و به هوش مشتریان خود احترام بگذارید؛ آن‌وقت می‌بینید که باقی کارها چطور خودبه‌خود و به بهترین شکل پیش می‌رود.



چیزی که ارتباط عاطفی با مشتری را عمیق‌تر کرد، داستان واقعی «کاترینا اشنایدر»، موسس این برند بود. کاترینا تعریف می‌کرد که در دوران بارداری‌اش، هر چقدر گشت نتوانست ویتامین مطمئنی پیدا کند که واقعاً به آن اعتماد داشته باشد. این تجربه شخصی، دقیقاً همان حرفِ دلِ میلیون‌ها زن در سراسر جهان بود. او با دست گذاشتن روی همین تردیدها و نگرانی‌های مشترک، به بقیه ثابت کرد که ریچوال فقط برای تجارت نیامده، بلکه آمده تا مشکلی را حل کند که خودش با تمام وجود آن را لمس کرده است.

کارآفرین

نگاهی به زندگی کارآفرینان برتر جهان

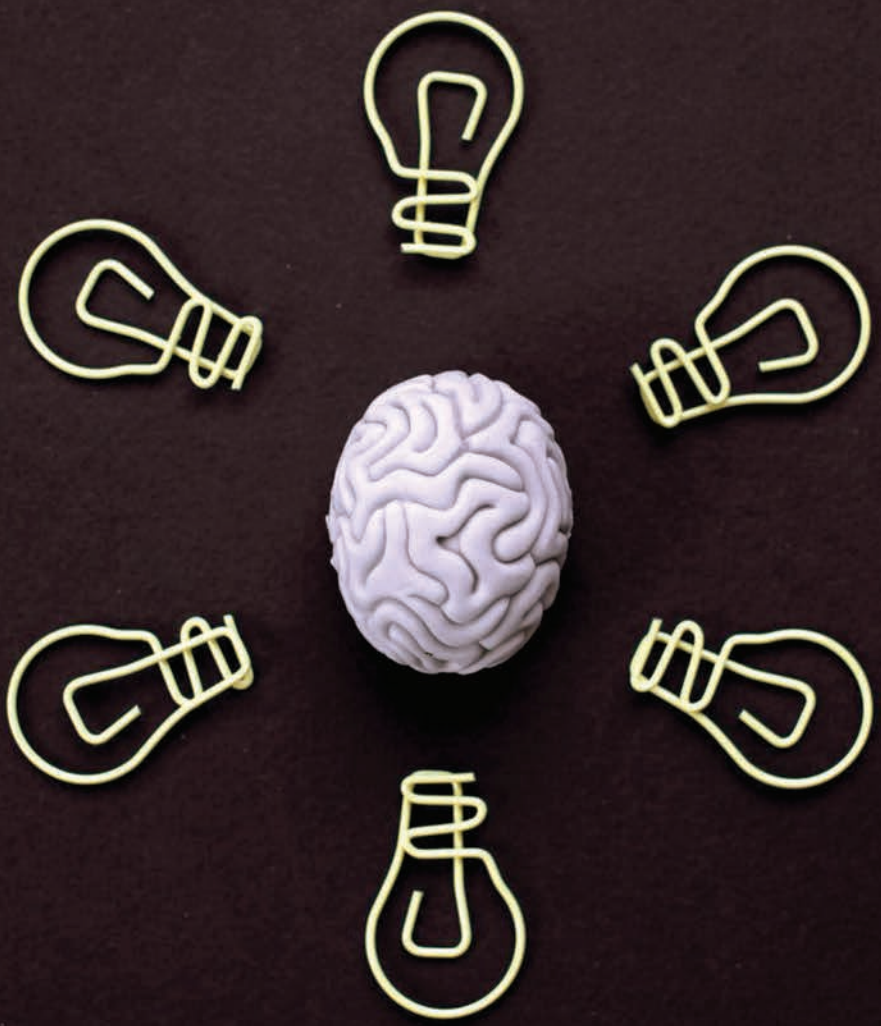

کارآفرینان عصر تفکر

چگونه ذهن‌هایی متفاوت، نظام مالی و فرهنگی قرن ۲۱ را بازتعریف کردند؟

ری دالیو سرمایه‌گذاری که سعی کرد بفهمد جهان چگونه کار می‌کند

امپراتور مالی

نسیم بنایی
دبیر بخش کارآفرین خارجی



اوکیست؟

ری دالیو کسی است که توانست بریج‌واتر اسوشیتس را به یکی از اثرگذارترین صندوق‌های پوشش ریسک در تاریخ مالی نه فقط در آمریکا بلکه در جهان تبدیل کند. اون فردی ساختارشکن در دنیای کارآفرینی به شمار می‌آید.

در دنیای مالی که در آن ثروت‌ها می‌توانند در عرض چند ثانیه ساخته یا نابود شوند، کمتر چهره‌ای به اندازه «ری دالیو» بر سرمایه‌گذاری مدرن تأثیر عمیق گذاشته است. دالیو برای دهه‌ها چیزی فراتر از یک مدیر صندوق بوده است؛ او یک مورخ بازار، متفکر اقتصاد کلان، سیستم‌ساز و برای بسیاری از سرمایه‌گذاران مشتاق، یک راهنمای فکری بوده است.

دالیو از طریق «بریج‌واتر اسوشیتس»، شرکتی که آن را از آپارتمان کوچکی در نیویورک بنیان نهاد، یکی از بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین صندوق‌های پوشش ریسک (Hedge Fund) در جهان را ساخت. دولت‌ها، صندوق‌های بازنشستگی، صندوق‌های ثروت ملی و مؤسسات بزرگ، همگی تفکرات او را مطالعه کرده‌اند، یا از طریق شرکت او سرمایه‌گذاری کرده‌اند. اما داستان دالیو صرفاً درباره پول نیست؛ درباره الگوها، روان‌شناسی، رهبری، اشتباهات و تلاشی مادام‌العمر برای درک چگونگی تعامل اقتصادها، بازارها و رفتار انسانی است. این داستان ری دالیو، کارآفرین و سرمایه‌گذاری است که با تبدیل «اصول» به یک مدل کسب‌وکار، یک امپراتوری مالی ساخت.

کنجکاوی، رقابت و اولین سرمایه‌گذاری

ری دالیو در سال ۱۹۴۹ در شهر نیویورک به دنیا آمد و در لانگ‌آیلند بزرگ شد. خانواده او از طبقه متوسط بودند؛ پدرش نوازنده جاز و مادرش خانه‌دار بود. برخلاف بسیاری از مدیران آینده وال‌استریت که از خاندان‌های ثروتمند مالی می‌آمدند، پیشینه دالیو نسبتاً معمولی بود.

چیزی که او را متمایز می‌کرد، شیفتگی زودهنگامش به بازارها بود.

دالیو در ۱۲ سالگی، اولین سرمایه‌گذاری خود را انجام داد. او با پولی که از کارهای کوچک به دست آورده بود، سهام شرکت «نورث‌ایست ایرلاینز» را خرید. کمی بعد، این شرکت خریداری شد و قیمت سهامش طبق گزارش‌ها سه برابر شد. برای یک پسر نوجوان، این تجربه دگرگون‌کننده بود. این فقط درباره پول نبود، درباره کشف بود. دالیو دریافت که بازارها تصادفی نیستند؛ آن‌ها بازتاب‌دهنده سیستم‌های عمیق‌تر، انگیزه‌ها و روان‌شناسی انسان‌اند. این درک، مسیر بقیه زندگی او را شکل داد.

شکل‌گیری فکری

دالیو در دوران نوجوانی به مطالعه بازارها ادامه داد. او بعدها در دانشگاه لانگ‌آیلند در رشته مالی تحصیل کرد و سپس مدرک مدیریت کسب‌وکار خود را از مدرسه کسب‌وکار هاروارد گرفت. در هاروارد، او درک خود را از اقتصاد کلان، سیستم‌های پولی جهانی، مالیه شرکتی و تصمیم‌گیری انسانی تقویت کرد. مهم‌تر از همه، آموخت که موفقیت در امور مالی اغلب نه تنها به هوش، بلکه به توانایی تصمیم‌گیری در شرایط عدم قطعیت بستگی دارد. این درس به هسته اصلی فلسفه سرمایه‌گذاری و سبک رهبری او تبدیل شد.

مهم‌ترین نکته این بود که دالیو از بازارها یاد گرفت. او پس از فارغ‌التحصیلی، در وال‌استریت شروع به کار کرد. به عنوان معامله‌گر و تحلیل‌گر کالا، همه چیز را از بازارهای

تولد ری دالیو در نیویورک
۱۹۴۹

۱۹۶۱
نخستین سرمایه‌گذاری در ۱۲ سالگی

راه‌اندازی بریج‌واتر
۱۹۷۵

دالیو در دوران نوجوانی به مطالعه بازارها ادامه داد. او بعدها در دانشگاه لانگ‌آیلند در رشته مالی تحصیل کرد و سپس مدرک مدیریت کسب‌وکار خود را از مدرسه کسب‌وکار هاروارد گرفت. در هاروارد، او درک خود را از اقتصاد کلان، سیستم‌های پولی جهانی، مالیه شرکتی و تصمیم‌گیری انسانی تقویت کرد.

کشاورزی و سیســـتم‌های ارزی گرفته تا نرخ بهره، چرخه‌های تورم و جریان‌های تجارت جهانی مطالعه کرد. دهه ۱۹۷۰ برای یک ســـرمایه‌گذار جوان، زمین آموزشی بی‌نظیری بود که با شـــوک‌های نفتی، تورم و بی‌ثباتی سیاسی همراه بود. دالیو مجذوب این شد که چگونه چرخه‌های اقتصادی تکرار می‌شوند و شروع به پرسیدن سؤالات بزرگ‌تری کرد: چرا بحران‌های بدهی رخ می‌دهند؟ چرا ارزها صعود و سقوط می‌کنند؟ چرا دولت‌ها اشتباهات مشابهی را در نسل‌های مختلف تکرار می‌کنند؟ این سؤالات او را از معامله‌گری به سمت کارآفرینی سوق داد.

بنیان‌گذاری بریج‌واتر اسوشیتس

ری دالیو در سال ۱۹۷۵، در ۲۶ سالگی، «بریج‌واتر اسوشیتس» را در آپارتمانش در نیویورک تأسیس کرد. در ابتدا، این شرکت یک صندوق پوشش ریسک به معنای مدرن نبود؛ بلکه بیشتر به عنوان یک کسب‌وکار تحقیقاتی و مشاوره‌ای عمل می‌کرد و به مشتریان شرکتی کمک می‌کرد بازارهای کالا، نرخ بهره و ریسک‌های اقتصادی را درک کنند. آنچه او را متمایز می‌کرد، عمق تحلیلی‌اش بود؛ او مدل‌هایی می‌ساخت که برای توضیح نحوه عملکرد اقتصاد طراحی شده بودند. این تفکر سیستم‌محور به مزیت رقابتی بریج‌واتر تبدیل شد.

یکی از نقاط تعیین‌کننده در حرفه دالیو در اوایل دهه ۱۹۸۰ رخ داد. پس از پیش‌بینی جسورانه درباره وقوع یک رکود اقتصادی، او به شکلی تهاجمی در بازارها موقعیت گرفت، اما اشتباه کرد. اقتصاد بهبود یافت، بازارها رشد کردند و دالیو متحمل خسارات سنگینی شد. پیامدها وخیم بود؛ او مجبور شد برای تأمین هزینه‌ها از خانواده‌اش پول قرض بگیرد. برای بسیاری از کارآفرینان، چنین شکستی پایان مسیر بود، اما برای دالیو، این یک نقطه عطف به شمار می‌آمد. او آموخت که «ایگو» (منیت) می‌تواند قضاوت را نابود کند، اعتمادبه‌نفس باید با فروتنی متعادل شود و «اشتباهات داده هستند، نه هویت». این فلسفه بعدها به هسته مرکزی چارچوب مدیریتی مشهور او تبدیل شد.

ساخت غول صندوق‌های پوشش ریسک

بریج‌واتر پس از بازیابی از شکســـت‌های اولیه، به یک قدرت ســـرمایه‌گذاری تبدیل شد. استراتژی آن تمرکز شدیدی بر سرمایه‌گذاری کلان داشت؛ یعنی تصمیم‌گیری بر اساس نرخ بهره، سیاست بانک مرکزی، حرکات ارز، چرخه‌های بدهی و رویدادهای ژئوپلیتیک. یکی از نوآوری‌های بزرگ آن، اســـتراتژی «Pure Alpha» یا همان آلفای خالص بود که برای ایجاد بازده در محیط‌های مختلف اقتصادی طراحی شده بود. بعداً، بریج‌واتر سبد «All Weather» را معرفی کرد که برای عملکرد در چرخه‌های مختلف اقتصادی ساخته شده بود. با گذشت زمان، بریج‌واتر به یکی از بزرگ‌ترین صندوق‌های پوشش ریسک در جهان تبدیل شد.

شفافیت رادیکال

شـــاید جذاب‌ترین جنبه بریج‌واتر، اندازه آن نباشـــد، بلکه فرهنگ آن به شمار آید. دالیو بریج‌واتر را بر اساس فلسفه‌ای به نام «شفافیت رادیکال» ساخت. کارکنان تشویق (و گاهی ملزم) می‌شدند که یکدیگر را به چالش بکشند، از رهبری ارشد سؤال کنند، بازخوردهای بی‌رحمانه صادقانه بدهند و اشتباهات را به‌صورت عمومی تحلیل کنند. جلسات اغلب ضبط می‌شد و هدف، راحتی نبود، بلکه «حقیقت» بود. دالیو معتقد بود سازمان‌ها زمانی شکست می‌خورند که افراد از گفتگوهای دشوار اجتناب کنند. این فرهنگ بریج‌واتر را هم مشهور و هم بحث‌برانگیز کرد.

این اینجا به بعد تلاش کرد فلسفه‌اش را به یک برند تبدیل کند. دالیو در سال ۲۰۱۷، کتاب «اصول» را منتشر کرد که او را از یک رهبر مالی به یک رهبر فکری جهانی تبدیل کرد. این کتاب رویکرد او به تصمیم‌گیری، رهبری، روابط و یادگیری از اشتباهات را ترسیم کرد و به پرفروش‌ترین کتاب تبدیل شد. ناگهان، کارآفرینان و مدیران در سراسر جهان در حال مطالعه فلسفه داخلی بریج‌واتر بودند. دالیو فلسفه مدیریت را به بخشی از برند شخصی خود تبدیل کرده بود.

چرا بریج‌واتر مهم است؟

اهمیت بریج‌واتر فراتر از بازده سرمایه‌گذاری است و در چندین زمینه نمود دارد. نخست اینکه سرمایه‌گذاری نهادی یا کمک به مدیریت ریسک‌های مالی بلندمدت برای مؤسسات بزرگ را نمایان می‌سازد. دومین مورد، تفکر اقتصاد کلان است، یعنی عمومی‌سازی تحلیل‌های اقتصادی سیســـتم‌محور. مورد سوم، فرهنگ سازمانی و به چالش کشیدن سلسله‌مراتب سنتی شرکت‌ها بود. مدیریت ریسک و استراتژی‌های متنوع سبد سهام که بر سرمایه‌گذاران در سراسر جهان تأثیر گذاشت، از دیگر موارد اهمیت است. و مورد آخر هم آموزش مالی است یعنی کتاب‌ها و تحقیقات دالیو، ایده‌های پیچیده اقتصادی را قابل‌فهم کرد.

انتقادات و چالش‌ها هم کم نبودند. بریج‌واتر مانند همه مؤسسات قدرتمند، با انتقاداتی هم روبرو بوده است؛ از جمله فرهنگ داخلی شدید، سؤالات مربوط به برنامه‌ریزی جانشینی، نوسانات عملکرد در چرخه‌های مختلف بازار و انتقادات عمومی از دیدگاه‌های ژئوپلیتیکی دالیو. با این حال، حتی منتقدان هم به تأثیرگذاری این شرکت اذعان دارند.

ساختن شرکتی که فکر می‌کند

داستان ری دالیو صرفاً درباره پول درآوردن نیست، بلکه درباره درک سیستم‌هاست. دالیو از طریق بریج‌واتر، نهادی ساخت که برای مطالعه واقعیت، به چالش کشیدن پیش‌فرض‌ها و تصمیم‌گیری در شرایط عدم قطعیت طراحی شده است. در امور مالی، بسیاری به دنبال ســـودهای کوتاه‌مدت هستند؛ اما دالیو دهه‌ها را صرف تعقیب هدفی دشوارتر کرد: درک عمیق‌تر از این‌که جهان واقعاً چگونه کار می‌کند.



ری دالیو یکی از چهره‌هایی است که دنیای سرمایه‌گذاری را متحول کرد

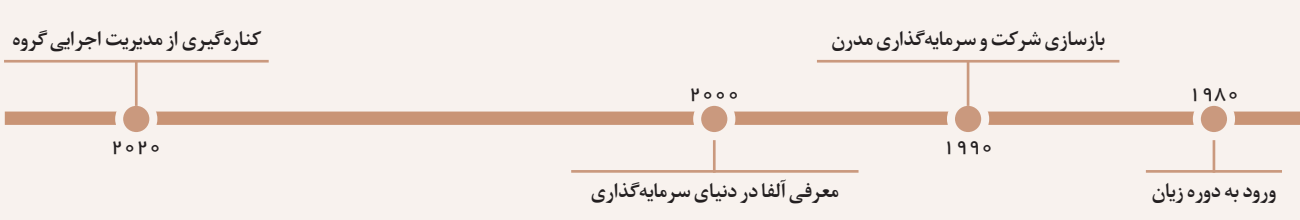

گری واینرچاک چطور به اتاق‌های مدیریت جهانی راه یافت؟

سلطان بازاریابی مدرن

اوکیست؟

بسیاری از افراد گری واینرچاک را با عنوان «راوی عصر دیجیتال» می‌شناسند یعنی کسی که توانست نظم سنتی را به هم بزند و نظمی جدید برقرار کند. او کارآفرینی متفاوت بود و توانست چهره‌ای متفاوت به کارآفرینی در عصر حاضر ببخشد.

کمتر کارآفرینی در عصر دیجیتال وجود دارد که برندی شخصی آن‌قدر قدرتمند یا آن‌قدر سریع و شناخته‌شده باشد؛ همان‌طور که گری واینرچاک است. برای میلیون‌ها نفر، او «گری‌وی» است: یک ماشین تولید محتوا سریع، استراتژیست شبکه‌های اجتماعی، سرمایه‌گذار در استارت‌آپ‌ها و مدافع بی‌وقفه کارآفرینی. اما قبل از تمامی کلیپ‌های ویروسی، سخنرانی‌های کلیدی، پادکست‌ها و شهرت در شبکه‌های اجتماعی، گری واینرچاک جوانی مهاجر بود که به خانواده‌اش کمک می‌کرد یک فروشگاه کوچک نوشیدنی در نیوجرسی اداره کنند.

او امروز، از طریق واینر مدیا، به یکی از بزرگ‌ترین برندهای جهان کمک کرده است تا در اقتصاد دیجیتال، شبکه‌های اجتماعی و رفتارهای در حال تغییر مصرف‌کنندگان امروز، مسیر خود را پیدا کنند. ماجرای این کارآفرین، داستان صرفاً یک تاجر موفق نیست. بلکه داستان مردی است که زودتر از دیگران درک کرد در عصر اینترنت، توجه یکی از ارزشمندترین دارایی‌های کسب‌وکار خواهد شد. این‌گونه بود که گری واینرچاک با تبدیل محتوا به ارز، امپراتوری رسانه‌ای ساخت.

کودکی مهاجر و غریزه کارآفرینی

گری واینرچاک در سال ۱۹۷۵ در ببرودیسک، که آن زمان قسمتی از اتحاد جماهیر شوروی بود و حال در بلاروس قرار دارد، متولد شد. وقتی کودک بود، خانواده‌اش برای یافتن فرصت‌های بهتر به آمریکا مهاجرت کردند و در نهایت در نیوجرسی ساکن شدند. وضعیت مالی خانواده، متوسط و محدود بود. پدر و مادرش برای ایجاد ثبات تلاش می‌کردند و از همان سنین پایین، گری با واقعیات کسب‌وکار کوچک، تلاش و بقای اقتصادی آشنا شد. حتی در دوران کودکی، غرایز کارآفرینی او مشخص بود. او محصولات متنوعی را می‌فروخت، از کارت‌های بیس‌بال، لیموناد و اسباب‌بازی‌ها گرفته تا خدمات کوچک در همسایگی. گری نه فقط به دنبال پول درآوردن بود، بلکه در حال آموختن چگونگی کارکرد بازارها بود. مثلاً اینکه نیازهای مردم چیست، چه چیزی باعث خرید آنها می‌شود و چگونه احساسات بر تصمیم‌گیری تأثیر می‌گذارد. این درس‌ها پایه فلسفه تجاری‌اش شد.

نخستین مواجهه با کسب‌وکار

گری در دانشگاه «ماونت ایدا» تحصیل کرد و رشته علم مدیریت را برای خود در نظر گرفت. اما بخش عمده‌ای از آموزش واقعی‌اش در خارج از کلاس اتفاق افتاد. خانواده‌اش صاحب یک کسب‌وکار محلی نوشیدنی بودند و گری عمیقاً در عملیات آن شریک شد. در آن زمان، این کسب‌وکار سنتی و کم‌دیده بود، اما گری چیزی را دید که دیگران نفهمیده بودند. او فهمید که اینترنت در حال تغییر رفتار مصرف‌کننده است و بسیار کم کسب‌وکارهای سنتی، منظورشان را درک کرده بودند.



اولین تجربه مارکتینگ

در اواخر دهه ۱۹۹۰، گری شروع به فعالیت کامل در کسب‌وکار خانوادگی کرد. به جای مدیریت صرف موجودی یا خدمات مشتریان، شروع به آزمایش مارکتینگ، مشارکت با مشتری و تجارت الکترونیک کرد. او نام کسب‌وکار را تعیین کرد و یکی از اولین فروشگاه‌های آنلاین نوشیدنی را راه‌اندازی کرد. در زمانی که بسیاری از فروشگاه‌ها به سختی اینترنت را می‌شناختند، گری به فکر حضور در تجارت الکترونیک، تولید محتوای آنلاین، آزمایش ایمیل مارکتینگ و مطالعه رفتار مصرف‌کننده بود. درآمد او به‌طور قابل‌توجهی افزایش یافت. کسب‌وکار کوچک محلی به یک عملیات چند میلیون دلاری در فروش تبدیل شد. اما بزرگ‌ترین نوآوری گری هنوز در راه بود.

قبل از شکل‌گیری مفهوم «بازاریابی محتوا»

گری در سال ۲۰۰۶، تلویزیونی را راه‌اندازی کرد، برنامه ویدیویی که در آن نوشیدنی‌ها را می‌خورد، مستقیماً با بینندگان صحبت می‌کرد و درباره هر

تولد گری واینرچاک در ببرودیسک، اتحاد جماهیر شوروی (حال بلاروس)
۱۹۷۵

مهاجرت خانواده به آمریکا
۱۹۷۸

شروع کار در کسب‌وکار نوشیدنی خانواده در نیوجرسی
دهه ۱۹۹۰

ایجاد تلویزیون ویژه
۲۰۰۶

گری واینرچاک در سال ۱۹۷۵ در بیرودیسک، که آن زمان قسمتی از اتحاد جماهیر شوروی بود و حال در بلاروس قرار دارد، متولد شد. وقتی کودک بود، خانواده‌اش برای یافتن فرصت‌های بهتر به آمریکا مهاجرت کردند و در نهایت در نیوجرسی ساکن شدند.

نوشیدنی به زبان ساده توضیح می‌داد. امروز، این وضعیت طبیعی به نظر می‌رسد. اما در سال ۲۰۰۶، این انقلابی بود. محتوای ویدیویی شرکتی چندان رایج نبود. شبکه‌های اجتماعی هنوز در ابتدای راه بودند. گری چیزی مهم را درک کرد: مردم فقط محصول نمی‌خرند، آن‌ها اعتماد می‌خرند! شخصیت می‌خرند! داستان می‌خرند! تلویزیون او مخاطب وفاداری تشکیل داد و گری را از یک خرده‌فروش به یک شخصیت رسانه‌ای تبدیل کرد. و مهم‌تر از همه، اصل مهمی را به او آموخت که مسیر حرفه‌اش را تعیین کرد: توجه قبل از تبدیل شدن یا فروش است.

کارآفرین در مقیاس بزرگ‌تر

گری تا پایان دهه ۲۰۰۰، ثابت کرد که می‌تواند مخاطب آنلاین بسازد. او همچنین به عنوان یکی از اولین سرمایه‌گذاران در استارت‌آپ‌های بزرگ وارد عمل شد، از جمله در فیس‌بوک، توییتر و اوبر. این باعث شد تا اعتبار و سرمایه لازم برای پروژه‌های بزرگ‌تر را به دست آورد. اما گری فرصت بزرگ‌تری در برابر دیدگانش داشت. شرکت‌های بزرگ میلیون‌ها دلار هزینه می‌کردند برای تبلیغات سنتی، اما نمی‌توانستند فرهنگ دیجیتال را درک کنند. او معتقد بود برندها نیاز دارند به تولید سریع محتوا، روایت‌سازی مخصوص هر پلتفرم، مشارکت واقعی با مصرف‌کنندهها! بنابراین در سال ۲۰۰۹، به همراه برادرش، تلویزیون و گروه رسانه‌ای ویژه‌ای را راه‌اندازی کرد که با عنوان «واینار مدیا» شناخته می‌شود.

واینار مدیا در نیویورک تاسیس شد با ماموریتی جسورانه: کمک به برندها برای ارتباط همانند شرکت‌های رسانه‌ای! به جای تولید کمپین‌های مقطعی، این شرکت بر تولید محتوای مستمر و مرتبط تأکید کرد. این تحول بزرگی در تبلیغات سنتی بود. پرسش قدیمی تبلیغات این بود: «چگونه مصرف‌کننده را آزار دهیم؟» مدل گری پرسش جدیدی را مطرح کرد: «چگونه توجه آن‌ها را کسب کنیم؟» این تفاوت، مزیت رقابتی شرکت شد

یک رسانه متفاوت

تفاوت واینار مدیا با بقیه این بود که بر خلاف آژانس‌های سنتی، بر روی محتوای مخصوص هر پلتفرم تمرکز می‌کرد. شرکت درک می‌کرد که محتوا باید بر اساس پلتفرم تغییر کند، مثلاً اینستاگرام، تیک‌تاک، یوتیوب، فیس‌بوک و لینکدین، هر کدام محتوای خود را می‌خواهند. آنچه در یک پلتفرم کار می‌کند، در دیگری ممکن است شکست بخورد. سرعت اجرای کمپین‌های سنتی ممکن است ماه‌ها طول بکشند. واینار مدیا بر اجرا در زمان واقعی تمرکز داشت. محتوا باید هم‌زمان با فرهنگ و روندهای روز حرکت می‌کرد.

روان‌شناسی مصرف‌کننده از دیگر موارد مهم بود. تیم گری تمرکز زیادی روی رفتار انسانی داشت؛ مثلاً اینکه چرا مردم صفحه را اسکرول می‌کنند، چرا کلیک می‌کنند، چرا به اشتراک می‌گذارند، چرا اعتماد می‌کنند!

روایت‌سازی در مقیاس بزرگ هم از دیگر موارد به شمار می‌رفت. واینار مدیا به برندها کمک می‌کرد تا روایتگر شوند، نه صرفاً تبلیغ‌کننده. رشد و گسترش جهانی مورد توجه آن‌ها بود. واینار مدیا در طول زمان، از یک استارت‌آپ کوچک به یک آژانس جهانی تبدیل شد. در شهرهای بزرگی مانند نیویورک، لس‌آنجلس، لندن، سنگاپور و سیدنی هم گسترش یافت.

این آژانس با برندهای جهانی حوزه‌های مختلف همکاری کرد، از کالاهای مصرفی، خودروسازی، فناوری، ورزشی و سرگرمی، وکیل‌هایی که با آنها کار کردند، برخی از بزرگ‌ترین شرکت‌های جهان بودند.

نقش ویرانگر واینار مدیا فراتر از تبلیغات است. این شرکت به تعریف مجدد نحوه تعامل شرکت‌ها در دنیای دیجیتال کمک کرد. تأثیر آن را می‌توان در چند تحلیل دید. مثلاً دموکراتیزه کردن توجه برندها یعنی برندهای کوچک توانستند با محتوای بهتر، رقابت با شرکت‌های بزرگ‌تر را بیازایند، حتی با بودجه کمتر. تأثیرگذاری بر مارکتینگ اینفلوئنسر هم اهمیت دارد. واینار مدیا زودتر از رقبایش بازاریابی تأثیرگذار (اینفلوئنسر مارکتینگ) را در بر گرفت. ترویج صداقت به‌عنوان استراتژی تجاری یعنی مصرف‌کنندگان روزبه‌روز از پیام‌های بیش‌نمونه و پیچیده شرکت‌ها خسته می‌شوند و صداقت ارزش تجاری پیدا می‌کند. گری اهمیت صداقت را در تجارت می‌دانست.

برند شخصی گری: موتور انسانی

یکی از جذاب‌ترین بخش‌های موفقیت گری، این است که برند شخصی او با شرکتش یکی شدند. او از طریق پادکست‌ها، ویدیوهای شبکه‌های اجتماعی، مصاحبه‌ها، کتاب‌ها و کنفرانس‌ها با میلیون‌ها نفر اعتماد ایجاد کرد. کتاب‌های او دنیای کارآفرینی را متحول ساخت. پیام او اغلب بر مواردی تمرکز داشت مثل صبر، اجرا، خودآگاهی، تولید محتوا و تفکر بلندمدت! این باعث شد او بیشتر از یک تاجر باشد. او به یک مدرس کسب‌وکار تبدیل شد.

برخی هم او را به چالش کشیدند. او مانند بسیاری دیگر، محل انتقاد قرار گرفته است. برخی معتقدند پیام‌های او ممکن است شدید یا تکراری باشد یا لحن «culture hustle» ممکن است برای همه مناسب نباشد و همچین برندسازی شخصی اغلب می‌تواند از خود شرکت هم فراتر برود. برخی دیگر سؤال می‌کنند که آیا استراتژی‌های شبکه‌های اجتماعی با تغییر پلتفرم‌ها قدیمی نمی‌شوند. اما حتی منتقدان هم تأثیر او را به رسمیت می‌شناسند. گری کمک کرد تا شکل‌گیری رفتارهای برندهای مدرن آنلاین بهتر فهمیده شود. داستان گری واینرچاک تنها درباره ساختن یک آژانس نیست، بلکه درباره درک تغییر است قبل از دیگران. وقتی کسب‌وکارهای سنتی شبکه‌های اجتماعی را مزاحم می‌دانستند، گری آن را زیرساخت می‌دید. وقتی بازاریابها فقط تبلیغات می‌دیدند، او داستان می‌ساخت. و از طریق واینر مدیا، یکی از مهم‌ترین درس‌های عصر دیجیتال را به برندها آموخت: در دنیایی پر از محتوا، شرکت‌هایی برنده هستند که بیش‌تر از همه، توجه انسان را درک کنند.



واینرچاک را به‌عنوان راوی عصر دیجیتال در دنیای امروز می‌شناسند

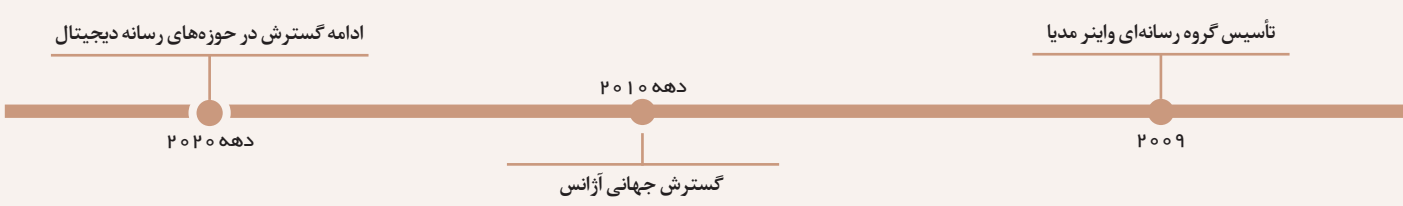

چگونه پاتریک کالیسون زیرساخت مالی اینترنت را ایجاد کرد؟

معمار خاموش تجارت اینترنتی

اوکیست؟

استرایپ به‌عنوان زیرساخت مالی اینترنت در آمریکا شناخته می‌شود. چهره‌ای که پشت این جریان قرار دارد، پاتریک کالیسون است، کسی که پشت اقتصاد دیجیتال شناخته می‌شود.

در اقتصاد مدرن، هر ساعت میلیون‌ها تراکنش آنلاین انجام می‌شود، اشتراک‌ها تمدید می‌شوند، نرم‌افزارها خریداری می‌شوند، تولیدکنندگان محتوا پرداخت دریافت می‌کنند، استارت‌آپ‌ها خدمات جدید راه‌اندازی می‌کنند و کسب‌وکارهای جهانی پول را از مرزها عبور می‌دهند. پشت بسیاری از این تعاملات مالی نامرئی، شرکتی قرار دارد که بیشتر مصرف‌کنندگان هرگز مستقیماً به آن فکر نمی‌کنند: استرایپ! و پشت استرایپ، پاتریک کالیسون قرار دارد؛ یکی از تأثیرگذارترین کارآفرینان نسل خود.

برخلاف بنیان‌گذارانی که با شخصیت‌های پرزرق‌وبرق یا حضورهای نمایشی در رسانه‌ها تیتر خبرها می‌شوند، کالیسون شهرت خود را به شکل متفاوتی ساخت، از طریق هوش، دقت مهندسی و تفکر بلندمدت. او تا حدی برنامه‌نویس است، تا حدی اقتصاددان، و تا حدی مورخ نوآوری. اما شاید مهم‌ترین دستاورد او ساده باشد: او کمک کرد تا ساختن یک کسب‌وکار آنلاین برای هر کسی، در هر نقطه‌ای از جهان، بسیار آسان‌تر شود. این داستان پاتریک کالیسون، مسیر کارآفرینی او و چگونگی تبدیل شدن استرایپ به یکی از مهم‌ترین شرکت‌های زیرساختی عصر دیجیتال است.

نابغه‌ای از روستایی در ایرلند

پاتریک کالیسون در سال ۱۹۸۸ در شهرستان تیپرری در ایرلند به دنیا آمد و در روستای کوچکی به نام درومینیر بزرگ شد؛ منطقه‌ای آرام و روستایی که فاصله زیادی با مراکز مالی بزرگی مانند لندن یا نیویورک داشت. کالیسون از همان سنین پایین، توانایی ذهنی خارق‌العاده‌ای نشان داد. او بسیار کنجکاو بود و علاقه عمیقی به ریاضیات، برنامه‌نویسی و علوم داشت. برخلاف بسیاری از هم‌سن‌وسالانش، بخش زیادی از زمانش را صرف کار با کامپیوترها، نوشتن کد و مطالعه مطالبی بسیار فراتر از سطح معمول مدرسه می‌کرد.

بخشی از تحصیلات او به صورت آموزش در خانه انجام شد که آزادی علمی بیشتری به او داد. والدینش یادگیری مستقل را تشویق می‌کردند و به پاتریک و برادر کوچکش جان کالیسون اجازه می‌دادند علایق خود را عمیقاً دنبال کنند. تا دوران نوجوانی، پاتریک در مسابقات علمی شرکت می‌کرد و در سطح ملی شناخته می‌شد. او در ۱۶ سالگی موفق شد در یکی از معتبرترین رقابت‌های علمی جوانان در کشور ایرلند، افتخارآفرینی کند. این موفقیت اولیه نشانه الگویی بود که بعدها در زندگی او تکرار شد؛ یعنی شناسایی



سیستم‌های پیچیده و یافتن راه‌های ساده و ظریف برای بهبود آن‌ها.

مهاجرت به سیلیکون‌ولی

پاتریک پس از موفقیت‌های علمی در ایرلند، در مؤسسه فناوری ماساچوست (MIT) در آمریکا تحصیل کرد. برای بسیاری از جوانان بااستعداد در حوزه فناوری، MIT یک مقصد رؤیایی است. اما برای پاتریک کالیسون، دانشگاه تنها یک توقف کوتاه بود. مانند بسیاری از کارآفرینان بزرگ، او خارج از کلاس درس سریع‌تر یاد می‌گرفت. پس از مدت کوتاهی، پاتریک MIT را ترک کرد تا به طور تمام‌وقت وارد دنیای کارآفرینی شود. این تصمیم پرریسک بود، اما خیلی زود نتیجه داد.

اولین استارتاپ راه‌اندازی شد. پیش از استرایپ، پاتریک و برادرش جان اولین شرکت خود را راه‌اندازی کردند: Auctomatic. این شرکت که در سال ۲۰۰۷ تأسیس شد، نرم‌افزاری می‌ساخت که به فروشندگان کمک می‌کرد محصولات خود را در بازارهای آنلاینی مانند eBay مدیریت کنند. ایده ساده اما به‌موقع بود: با گسترش تجارت الکترونیک، فروشندگان آنلاین به ابزارهای بهتری برای مدیریت عملیات خود نیاز داشتند. شرکت خیلی سریع رشد کرد. کمتر از یک سال پس از تأسیس، شرکتی پیشنهاد خرید چند میلیون دلاری آن را دارد. در آن زمان پاتریک هنوز در سنین نوجوانی بود. از نظر مالی، برادران کالیسون به موفقیتی رسیده بودند که بسیاری از بنیان‌گذاران سال‌ها برای آن تلاش می‌کنند. اما مهم‌تر از پول، پاتریک درس‌های مهمی آموخته بود: استارت‌آپ‌ها چگونه ساخته می‌شوند! و مشتریان چگونه رفتار می‌کنند! و در نهایت اینکه نرم‌افزار

تولد پاتریک کالیسون در شهرستان تیپرری
۱۹۸۸

برنده مسابقه دانشمند جوان ایرلند
۲۰۰۵

تأسیس Auctomatic همراه با جان کالیسون
۲۰۰۷

تأسیس Stripe
۲۰۱۰

برخلاف بنیان‌گذارانی که با شخصیت‌های پرزرق‌وبرق یا حضورهای نمایشی در رسانه‌ها تیتر خبرها می‌شوند، کالیسون شهرت خود را به شکل متفاوتی ساخت، از طریق هوش، دقت مهندسی و تفکر بلندمدت .

چگونه در مقیاس بزرگ رشد می‌کند! آن‌ها یاد گرفتند که بازارها چگونه به کارایی پاداش می‌دهند. این درس‌ها مستقیماً در شکل‌گیری استرایپ تأثیر گذاشتند.

مشکلی که استرایپ را ایجاد کرد

پس از فروش Auctomatic، پاتریک و جان شـــروع به بررســـی ایده‌های جدید کردند. یک مشـــکل مدام تکرار می‌شـــد: پذیرفتنِ پرداخت آنلاین بیش از حد دشوار بود. در آن زمان، اتصال سیستم پرداخت آنلاین معمولاً نیاز داشت به روابط پیچیده بانکی، فرایندهای طولانی تأیید، مستندات فنی دشوار برای برنامه‌نویسان و رابط‌های کاربری قدیمی! راه‌اندازی یک کسب‌وکار آنلاین ممکن بود هفته‌ها یا حتی ماه‌ها طول بکشد فقط برای اینکه بتواند پول دریافت کند.

پاتریک این را یک گلوگاه بزرگ برای نوآوری اینترنتی می‌دید. اگر کارآفرینان نتوانند به راحتی پرداخت دریافت کنند، نوآوری کند می‌شود. او و جان یک سؤال ساده پرسیدند: اگر دریافت پرداخت آنلاین به سادگی اضافه کردن چند خط کد باشد چه؟ این سؤال به تولد Stripe انجامید.

در سال ۲۰۱۰، پاتریک و جان کالیسون شرکت Stripe را در سیلیکون‌ولی تأسیس کردند. ایده آن در سادگی‌اش انقلابی بود: استرایپ یک API پرداخت ساده برای برنامه‌نویسان ارائه می‌کرد. به جای هفته‌ها تعامل با بانک‌ها و پردازشـــگرهای پرداخت، توسعه‌دهندگان می‌توانستند در چند دقیقه سیستم پرداخت را در برنامه خود ادغام کنند. این مشکل بزرگی برای اســـتارت‌آپ‌ها را حل کرد. ســـرمایه‌گذاران اولیه فوراً پتانسیل آن را دیدند. در میان سرمایه‌گذاران، برخی از شناخته‌شده‌ترین نام‌های سیلیکون‌ولی حضور داشتند، از جمله کارآفرینانی مرتبط با PayPal و شرکت‌های بزرگ سرمایه‌گذاری خطرپذیر.

چیزی که اســـترایپ را از بسیاری از اســـتارت‌آپ‌های فین‌تک متمایز کرد، جاه‌طلبی آن بود. اســـترایپ قصد نداشت فقط یک اپلیکیشن مصرف‌کننده جذاب بسازد. هدف آن ســـاخت زیرساخت بود. یعنی ایجاد سیستم‌هایی برای پرداخت‌های آنلاین، جلوگیری از تقلب، مدیریت اشتراک‌ها، تبدیل ارزهای بین‌المللی، تأمین مالی کسب‌وکارها، رعایت قوانین مالیاتی و ابزارهای توسعه‌دهندگان! با گذشت زمان، استرایپ به چیزی بســـیار بزرگ‌تر از یک پردازشگر پرداخت تبدیل شد. این شرکت به پلتفرمی برای کسب‌وکارهای اینترنتی تبدیل شد. امروزه شرکت‌هایی از استارت‌آپ‌ها تا غول‌های جهانی از اســـترایپ اســـتفاده می‌کنند، از جمله آمازون، شاپیفای، اوپن‌ای‌آی، اسلک و لیفت. این پذیرش گسترده باعث شـــد اســـترایپ به یکی از باارزش‌ترین شرکت‌های خصوصی فناوری در جهان تبدیل شود.

یک رهبر جوان

برخلاف بسیاری از مدیران فناوری، پاتریک کالیسون به دنبال شهرت رسانه‌ای نیســـت. سبک رهبری او با چند ویژگی شناخته می‌شود؛ اولی عمق فکری است. کالیسون به مطالعه گســـترده شناخته می‌شود، نه فقط در فناوری بلکه در تاریخ اقتصادی، کشفیات علمی، سیاست عمومی و توسعه صنعتی. او اغلب درباره مسیر بلندمدت پیشرفت انسانی صحبت می‌کند. فرهنگ مهندسی هم از دیگر موارد است. استرایپ شهرتی قوی در برتری فنی دارد. کالیسون بر مواردی به‌طور جدی تاکید دارد. نخست طراحی نرم‌افزار زیبا و تمیز، دوم ابزارهای مناسب برای توسعه‌دهندگان، سوم مستندات واضح و چهارم تفکر محصولی بلندمدت! این تمرکز باعث شد استرایپ اعتماد مهندسان سراسر جهان را جلب کند.

کالیسون به عنوان مهاجری ایرلندی در آمریکا، استرایپ را با دیدگاه جهانی ساخت. استرایپ از کسب‌وکارها در کشـــورهای مختلف، ارزهای متعدد و چارچوب‌های قانونی گوناگون پشـــتیبانی می‌کند. این ذهنیت جهانی به رشد سریع آن کمک کرد. اهمیت استرایپ بسیار فراتر از پرداخت است. تأثیر آن در چند حوزه دیده می‌شود:

۱. کاهش موانع کارآفرینی: استرایپ راه‌اندازی استارت‌آپ‌های کوچک را در سطح جهانی آسان‌تر کرد. یک بنیان‌گذار با یک لپ‌تاپ می‌توانست محصولی بسازد و آن را بفروشد.

۲. شتاب دادن به اقتصاد SaaS : کسب‌وکارهای اشتراکی به شدت به سیستم صورتحساب استرایپ وابسته‌اند. این موضوع به رشد استارت‌آپ‌های نرم‌افزاری در سراسر جهان کمک کرد.

۳. تجارت جهانی: استرایپ پرداخت‌های بین‌المللی را ساده‌تر کرد و به شرکت‌ها کمک کرد به مشتریان جهانی دسترسی پیدا کنند.

۴. نوآوری زیرساختی: استرایپ به جای تمرکز بر برند مصرف‌کننده، روی توانمند کردن دیگران تمرکز کرد. این مدل «زیرساخت نامرئی» یکی از بزرگ‌ترین نقاط قوت آن شد.

چالش‌ها و رقابت هم کم نیست. با وجود موفقیت، استرایپ با چالش‌های بزرگی روبه‌رو بوده اســـت. پیچیدگی‌های قانونی یکی از این موارد است. خدمات مالی به شدت تحت مقررات هستند. فعالیت در سطح جهانی نیازمند سازگاری با سیستم‌های حقوقی مختلف اســـت. رقابت شدید از دیگر موارد به شمار می‌آید. اســـترایپ با بازیگران بزرگی رقابت می‌کند، از جمله پی‌پل و اسکوئر! چرخه اقتصادی هم مهم است. کند شدن صنعت فناوری و کاهش سرمایه‌گذاری در استارت‌آپ‌ها می‌تواند بر مشتریان استرایپ تأثیر بگذارد. با این حال، نقش زیرساختی شرکت باعث شده بسیار مقاوم باشد.

پاتریک کالیسون فراتر از استرایپ، به صدایی مهم در حوزه نوآوری تبدیل شده اســـت. او از مواردی مانند این حمایت می‌کند: تحقیقات علمی، سیاست صنعتی، توسعه فناوری بلندمدت! او اغلب با دانشگاهیان، سیاست‌گذاران و کارآفرینـــان گفتگـــو می‌کنـــد. برخلاف بســـیاری از بنیان‌گذاران که فقط به سهم بازار فکر می‌کنند، کالیسون سؤال بزرگ‌تری می‌پرسد: چگونه جوامع پیشرفت ایجاد می‌کنند؟ به همین دلیل او فقط یک بنیان‌گذار استارت‌آپ نیست، بلکه متفکری درباره تمدن انسانی است.

داستان پاتریک کالیسون درباره ساخت یک محصول پرزرق‌وبرق نیست. بلکه درباره ساخت سیستم‌هایی است که میلیون‌ها نفر دیگـــر را قادر به خلق کردن می‌کند. از طریق استرایپ، کالیســـون یکی از آزاردهنده‌ترین موانع اینترنت را حـــذف کرد: دریافت پول و با انجام این کار، او فقط یک شرکت نساخت. او ریل‌های مالی اقتصاد دیجیتال را ساخت.



x کالیسون به‌عنوان یکی از چهره‌های جوان در عرصه کارآفرینی در جهان شناخته می‌شود

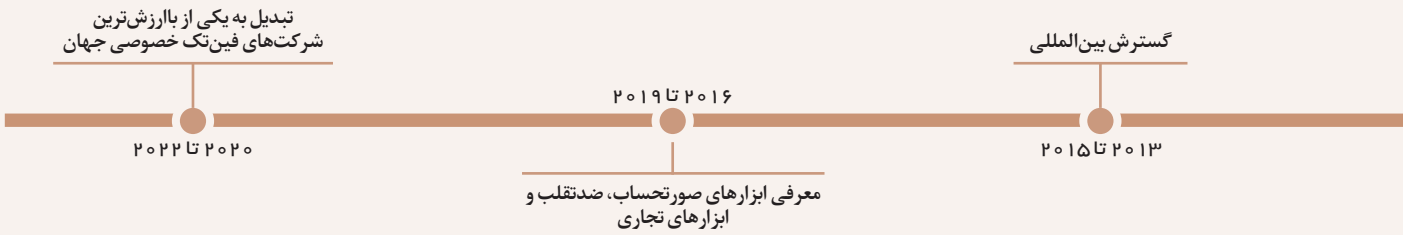

ناوال راویکانت شیوه تامین سرمایه استارتاپ‌ها را متحول کرد

فیلسوف استارتاپ‌ها

اوکیست؟

تامین مالی برای استارتاپ‌هاپدیده‌ای دشوار به شمار می‌آید. ناوال رایکانت به‌عنوان یکی از چهره‌های اثرگذار در این زمینه شناخته می‌شود. او کسی است که توانست از سرمایه‌گذاری به یک چهره فرهنگی در دنیا تبدیل شود.



در دنیای فناوری امروز، کارآفرینان معمولاً به خاطر ساختن محصول، جذب سرمایه یا اداره شرکت‌های میلیارددلاری شناخته می‌شوند. اما تعداد اندکی از بنیان‌گذاران توانسته‌اند نه‌فقط کسب‌وکار، بلکه فرهنگ فکری کارآفرینی را هم شکل دهند. ناوال راویکانت یکی از این چهره‌های نادر است. برای برخی، او یک سرمایه‌گذار فرشته است که از مهم‌ترین استارت‌آپ‌های عصر دیجیتال حمایت کرده. برای عده‌ای، او بنیان‌گذار AngelList است؛ پلتفرمی که نحوه ارتباط بنیان‌گذاران با سرمایه‌گذاران، کارمندان و سرمایه را دگرگون کرد. و برای میلیون‌ها نفر در اینترنت، او فیلسوف ثروت، خوشبختی، اهرم، و سبک زندگی مدرن است. اما قبل از آنکه به یکی از تأثیرگذارترین صداهای سیلیکون‌ولی تبدیل شود، راویکانت کودکی مهاجر، دانشجوی فناوری، و ناظری بی‌وقفه سیستم‌ها بود، چه اقتصادی، چه اجتماعی و چه انسانی. این داستانِ ساختن یکی از تأثیرگذارترین پلتفرم‌های تاریخ استارت‌آپ‌هاست؛ و این‌که چگونه او به دموکراتیک‌تر شدن سرمایه‌گذاری جسورانه کمک کرد.

از دهلی نو تا نیویورک

ناوال راویکانت در سال ۱۹۷۴ در دهلی نو به دنیا آمد. در کودکی، خانواده‌اش به آمریکا مهاجرت کردند و سرانجام در نیویورک ساکن شدند. زندگی برای او آسان نبود. والدینش در سنین پایین از هم جدا شدند و مادرش او و برادرش را به‌تنهایی بزرگ کرد، در حالی که سخت کار می‌کرد تا خانواده را سر پا نگه دارد. آن‌ها زندگی بسیار ساده‌ای داشتند و راویکانت بارها گفته است که ساعت‌های زیادی را در کتابخانه‌های عمومی می‌گذراند، جاهایی که برای او نقشِ اولین دانشگاه‌های زندگی را داشتند. همان‌جا عادت‌هایی شکل گرفت که آینده‌اش را ساختند. مثلاً عادت به مطالعه وسواس‌گونه، تفکر مستقل، پرسشگری در برابر دانسته‌های رایج و مطالعه علوم، اقتصاد، فلسفه و فناوری. بر خلاف بسیاری از کارآفرینان آینده که مسیرهای ساختارمند را دنبال می‌کنند، آموزش راویکانت تا حد زیادی خودآموز بود.

او از نظر تحصیلی عملکرد بسیار خوبی داشت. بعدها در دانشگاه دارتموث تحصیل کرد؛ جایی که علوم کامپیوتر و اقتصاد خواند، دو رشته‌ای که بعدها به مرکز جهان‌بینی او تبدیل شدند. این ترکیب، یعنی فناوری و بازارها همه مسیرهای بعدی زندگی او را شکل داد.

اولین قدم‌های کارآفرینی

راویکانت بعد از فارغ‌التحصیلی، در دوران شکوفایی اینترنت در اواخر دهه ۱۹۹۰ وارد صنعت فناوری شد. او در بخش‌های مختلف فناوری و عملیات کار کرد و یاد گرفت که کسب‌وکارهای اینترنتی چگونه کار می‌کنند. اما خیلی زود فهمید که ساخته نشده تا عمرش را صرف تحقق رؤیای



راویکانت بعد از فارغ‌التحصیلی، در دوران شکوفایی اینترنت در اواخر دهه ۱۹۹۰ وارد صنعت فناوری شد. او در بخش‌های مختلف فناوری و عملیات کار کرد و یاد گرفت که کسب‌وکارهای اینترنتی چگونه کار می‌کنند.

دیگران کند. او مالکیت می‌خواست. اولین شرکت‌های او موفقیت‌های بزرگ نبودند. مانند بسیاری از بنیان‌گذاران، او با شکست، دعواهای حقوقی، آزمایش‌های ناموفق و ناطمینانی مالی روبه‌رو شد. یکی از اولین پروژه‌هایش، Epinions بود؛ یک وب‌سایت بررسی محصولات که به کاربران کمک می‌کرد بهتر خرید کنند.

با وجود اینکه شرکت رشد کرد، اختلافات داخلی و چالش‌های تجاری، درس‌های سختی درباره اداره اســـتارت‌آپ، کنترل بنیان‌گذاران و روابط سرمایه‌گذاران به او داد. این تجربه‌ها تأثیر عمیقی روی او گذاشتند. او آموخت که بسیاری از بنیان‌گذاران فقط به سرمایه دسترسی ندارند، بلکه به سیستم‌های عادلانه هم دسترسی ندارند. این درک، در نهایت او را به سمت تأسیس AngelList برد. راویکانت قبل از تأســـیس AngelList، هویت دیگری ساخت: سرمایه‌گذار فرشته. او شروع کرد به سرمایه‌گذاری از پول خودش روی استارت‌آپ‌های بسیار اولیه، اغلب زمانی که دیگران هنوز پتانسیلشان را نمی‌دیدند. با گذشت زمان، او در شرکت‌هایی سرمایه‌گذاری کرد که بعدها به غول‌های فناوری تبدیل شـــدند، از جمله در توئیتر، اوبر، یامار و بسیاری دیگر. اعتبار او به‌سرعت رشد کرد. آن‌چه او را از بسیاری از سرمایه‌گذاران متمایز می‌کرد، فقط استعداد در یافتن بنیان‌گذاران نبود، بلکه درک عمیق او از زندگی واقعی یک استارت‌آپ بود. او خودش آشفتگی و سختی استارت‌آپ را تجربه کرده بود. او می‌دانست بنیان‌گذاران وقت زیادی را صرف برخی امور می‌کنند.

مـــثلاً صرف ارائه مکرر برای جذب ســـرمایه، درخواســـت معرفی از افـــراد بانفوذ، حرکت در سیستم‌های مبهم و غیرشفاف سرمایه و امثال این‌ها. این فرآیند ناکارآمد، بسته و اغلب ناعادلانه بـــود. او فرصت تغییر آن را دید. در نتیجه به فکر تولد AngelList افتاد. در ســـال ۲۰۱۰، ناوال راویکانت همراه با بابَک نیوی AngelList را بنیان گذاشت. ایده اولیه بسیار ساده بود. این بود که اگر اســـتارت‌آپ‌ها بتوانند به‌صورت آنلاین مستقیماً با سرمایه‌گذاران ارتباط بگیرند چه؟ در ابتدا، AngelList یک فهرست دیجیتال ساده بود: اول اینکه بنیان‌گذاران پروفایل می‌ساختند. سپس ســـرمایه‌گذاران فرصت‌ها را مرور می‌کردند و در نهایت ارتباط‌ها بدون واسطه شکل می‌گرفت. اما تأثیر آن فوری بود. انجل‌لیست یکی از قدیمی‌ترین ساختارهای قدرت سیلیکون‌ولی را به چالش کشید: دسترسی.

به‌طور سنتی، جذب سرمایه نیاز داشت به شبکه‌های نخبه، نزدیکی جغرافیایی به شرکت‌های سرمایه‌گذاری جســـورانه، معرفی‌های گرم و روابط داخلی و پنهان! انجل‌لیست هدف داشت این سیستم را باز کند. برای اولین بار، بنیان‌گذاران بااستعداد خارج از حلقه‌های نخبه شانس دیده‌شدن پیدا کردند. هدف ساختن یک پلتفرم، نه فقط یک شرکت بود. با تکامل اکوسیستم استارت‌آپ‌ها، AngelList هم گســـترش یافت. این پلتفرم فراتر از جذب سرمایه رفت و وارد حوزه‌های متعدد شد. مثلاً وارد استخدام استارت‌آپ‌ها! استعدادیابی انجل‌لیست به یکی از مهم‌ترین بســـترهای جذب نیروی کار در دنیای استارت‌آپ تبدیل شد. مهندسان، طراحان، بازاریاب‌ها و متخصصان می‌توانستند مستقیماً با استارت‌آپ‌ها مرتبط شوند. این سیستم، استخدام را از شکل سنتی مبتنی بر واسطه و مدیر برنامه خارج کرد.

یکی از نوآوری‌های انقلابی AngelList، مفهوم ســـندیکاها بود. این قابلیت به سرمایه‌گذاران باتجربه اجازه می‌داد پول سرمایه‌گذاران کوچک‌تر را جمع کنند و در یک معامله استارت‌آپی مشارکت دهند. نتیجه چـــه بود؟ افرادی که قبلاً از ســـرمایه‌گذاری خطرپذیر محروم بودند، اکنون می‌توانستند مشارکت کنند. این مرحله، تأمین سرمایه اولیـــه را دموکراتیک‌تر کرد. صندوق‌های رولینگ و زیرســـاخت‌های سرمایه‌گذاری هم بخش بعدی بودند. انجل‌لیست بعدها صندوق‌های رولینگ و ابزارهای مدیریت سرمایه‌گذاری را معرفی کرد. این قابلیت امکان راه‌اندازی صندوق‌های جدید را بدون ساختارهای سنتی و پیچیده شرکت‌های جسورانه فراهم کرد. به‌نوعی، AngelList به سیستم‌عامل مالی استارت‌آپ‌ها تبدیل شد. پرسش برخی این است که اهمیت AngelList در چیست؟ اهمیت AngelList فراتر از فناوری است. این پلتفرم به تغییر سرمایه‌گذاری جسورانه از یک باشگاه بسته به سیستمی بازتر کمک کرد. اهمیت آن را می‌توان در پنج محور دید:

۱. دموکراتیک‌کردن دسترسی: بنیان‌گذاران خارج از سیلیکون‌ولی دیده شدند. جغرافیا کمتر اهمیت داشت.

۲. شفافیت بیشتر: فرآیند جذب سرمایه کمتر مبهم شد. اطلاعات در دسترس‌تر قرار گرفت.

۳. مشارکت سرمایه‌گذاران جدید: ســـرمایه‌گذاران کوچک شانس ورود به دنیای VC را پیدا کردند.

۴. انقلاب در استخدام استارت‌آپی: افراد بااستعداد به‌راحتی استارت‌آپ‌های مناسب خود را پیدا می‌کردند.

۵. نوآوری در زیرساخت سرمایه‌گذاری: ایجاد و مدیریت صندوق‌ها ساده‌تر شد.

برند شخصی راویکانت: فراتر از کسب‌وکار

با رشـــد AngelList، نفوذ شـــخصی راویکانت هم افزایش یافت. او مانند بسیاری از مدیران، بر مصاحبه‌هـــای تجاری یا گزارش‌های فصلـــی تمرکز نکرد. در عوض، به خاطـــر تأملاتش درباره موضوعاتی مانند ساخت ثروت، آزادی، تصمیم‌گیری، مطالعه و یادگیری و شادی و آرامش درونی به شهرت رسید. از طریق پادکست‌ها، مصاحبه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، او یک هویت دوم ساخت، نه فقط کارآفرین، بلکه اندیشمند.

ایده‌های او درباره «دانش خاص»، «اهرم‌ها»، و «مالکیت ســـهام» برای بسیاری از بنیان‌گذاران تبدیل به اصول شد. در صنعتی که سرعت حرف اول را می‌زند، راویکانت فلسفه را وارد کرد. این امر او را بسیار فراتر از دنیای سرمایه‌گذاری جسورانه تأثیرگذار کرد. البته هیچ پلتفرم تأثیرگذاری بدون چالش نیســـت. انجل‌لیســـت هم با مواردی روبه‌رو شده، از جمله، پیچیدگی‌های قانونی در حوزه سرمایه‌گذاری، ســـوال‌هایی درباره حباب‌سازی در ارزش‌گذاری استارت‌آپ‌ها، نگرانی درباره مشارکت سرمایه‌گذاران بی‌تجربه در معاملات پرریسک. خود راویکانت هم گاه به خاطر فلسفه بسیار فردگرایانه‌اش مورد انتقاد قرار گرفته. اما حتی منتقدان هم تأثیر او را انکار نمی‌کنند. چه با جهان‌بینی او موافق باشید چه نه، راویکانت نحوه عملکرد اکوسیستم استارت‌آپی را تغییر داد.

سبک مدیریت ناوال راویکانت متفاوت است. دور از نمایش‌های مدیریتی، سرشار از تفکر مستقل و با تمرکز بر سیستم‌ها به‌جای روندهای زودگذر. او توجه رسانه‌ای را کم می‌پسندد، بلندمدت فکر می‌کند، و اغلب بر ساختن کسب‌وکارهایی تأکید دارد که آزادی ایجاد می‌کنند، نه فقط بازده مالی. این فلسفه هم AngelList و هم فرهنگ استارت‌آپ را تحت تأثیر قرار داده.

داستان ناوال راویکانت فقط درباره ساختن یک شرکت موفق نیست. این داستان طراحی دوباره دسترسی است. با ساختن AngelList، راویکانت قدرت را از شـــبکه‌های بسته و پنهان بیرون کشید و آن را به سیستمی بازتر منتقل کرد. و با ترکیب کارآفرینی و فلسفه، او به چیزی نادر در سیلیکون‌ولی تبدیل شد: نه فقط یک بنیان‌گذار، نه فقط یک سرمایه‌گذار، بلکه معمار نحوه کارکرد کارآفرینی مدرن.



راویکانت به‌عنوان یکی از کارآفرین‌های مدرن در دنیای امروز شناخته می‌شود

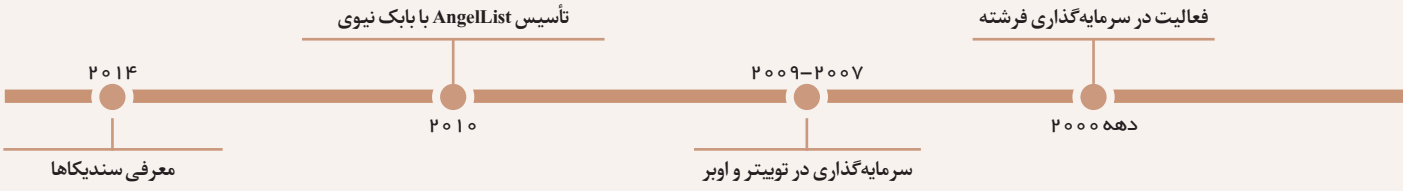

این صفحه در «آینده‌نگر» به معرفی کتاب‌هایی می‌پردازد که کارآفرینان نوشته‌اند.

جادوگران بازار

جک شواتگر

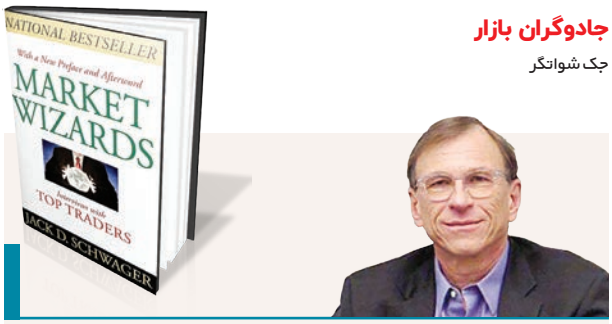

کتاب جادوگران بازار مجموعه‌ای از مصاحبه با موفق‌ترین معامله‌گران تاریخ بازارهای مالی است؛ افرادی که هرکدام سبک، شخصیت و فلسفه معاملاتی کاملاً متفاوتی دارند. نویسنده، جک شواگر، تلاش می‌کند نشان دهد هیچ «فرمول جادویی» واحدی برای موفقیت وجود ندارد، اما الگوهای مشترکی بین برندگان دیده می‌شود. یکی از اصلی‌ترین پیام‌های کتاب این است که معامله‌گران موفق، قبل از هر چیز، خودشان را مدیریت می‌کنند نه بازار را. نظم روانی، کنترل ریسک و داشتن یک سیستم مشخص، بنیاد کار آن‌هاست. مصاحبه‌شونده‌ها بارها تأکید می‌کنند که ضربخش طبیعی بازی است، اما جلوگیری از «ضرهای بزرگ» را بقا در بلندمدت محسوب می‌شود. کتاب نشان می‌دهد که هر معامله‌گر بزرگ، سال‌ها شکست خورده تا مسیر شخصی خودش را پیدا کند. بسیاری از آنان اصول معاملاتی‌شان را با آزمون‌وخطای سخت به دست آورده‌اند، نه از طریق تقلید از دیگران. در بخش‌های مختلف کتاب، معامله‌گران درباره اهمیت شناخت تفاوت بین احتمالات و قطعیت صحبت می‌کنند و می‌گویند بزرگ‌ترین اشتباه تازه‌کاران، توقع پیش‌بینی دقیق آینده است. مفهوم مهم دیگر کتاب، ایده «لبه معاملاتی» است؛ یعنی چیزی که به معامله‌گر یک برتری کوچک اما پایدار در طول زمان می‌دهد. شواگر همچنین نشان می‌دهد که موفق‌ترین افراد، معمولاً ساده‌ترین روش‌ها را اجرا می‌کنند اما در اجرای آن‌ها بی‌نهایت منظم‌اند. کتاب پر است از روایت‌های واقعی از جهش‌های مالی بزرگ و همچنین سقوط‌های دردناک که هر دو برای ساختن شخصیت حرفه‌ای معامله‌گران ضروری بوده‌اند. در نهایت، جادوگران بازار ثابت می‌کند که موفقیت در بازارهای مالی بیش از آنکه به هوش خارق‌العاده بستگی داشته باشد، به انضباط، مقاومت ذهنی و توانایی یادگیری از اشتباهات وابسته است.

وقتی نبوغ شکست خورد

راجر لونستین



کتاب «وقتی نبوغ شکست خورد» به روایت داستان تکان‌دهنده ظهور و سقوط دراماتیک صندوق پوشش ریسک «مدیریت سرمایه بلندمدت» (LTCM) می‌پردازد. این صندوق توسط جان مری‌وتر، ستاره وال‌استریت، و تیمی از نوابغ ریاضی شامل برندگان جایزه نوبل اقتصاد مثل مایرون شولز و رابرت مرتون اداره می‌شد. آن‌ها بر این باور بودند که با استفاده از مدل‌های پیچیده ریاضی و الگوریتم‌ها، می‌توانند ریسک را به صفر برسانند و سودهای تضمین‌شده‌ای از بازار کسب کنند. در سال‌های ابتدایی، این صندوق با کسب بازدهی‌های نجومی، به نماد قدرت و هوش در بازارهای مالی جهان تبدیل شد. اما تکیه بیش از حد آن‌ها به داده‌های تاریخی و مدل‌های آماری، باعث شد تا از احتمال وقوع حوادث غیرمنتظره یا «قوهای سیاه» به کلی غافل شوند. آن‌ها با استفاده از اهرم‌های مالی (Leverage) بسیار سنگین، میلیاردها دلار پول را وارد معاملاتی کردند که بر پایه فرضیه همگرایی قیمت‌ها استوار بود. با وقوع بحران مالی سال ۱۹۹۸ در روسیه و نکول بدهی‌های این کشور، تمام مدل‌های ریاضی این نوابغ به ناگهان از کار افتادند. کتاب به زیبایی نشان می‌دهد که چگونه غرور و اعتمادبه‌نفس کاذب، حتی باهوش‌ترین انسان‌های زمین را به سمت نابودی می‌کشاند. نویسنده تأکید می‌کند که ریاضیات و فرمول‌ها هرگز نمی‌توانند رفتار غیرمنطقی انسان‌ها و عدم قطعیت محض در بازارها را به طور کامل پیش‌بینی کنند. این اثر، هشداری ماندگار برای تمام معامله‌گران است که بدانند مدیریت ریسک فراتر از محاسبات روی کاغذ و مدل‌های انتزاعی است. در مجموع، این کتاب کالبدشکافی دقیق یک فاجعه مالی است که مرز باریک بین نبوغ علمی و واقعیت‌های بی‌رحم بازار را به تصویر می‌کشد.

سرمایه‌گذار موتورسوار

جیم راجرز



کتاب «سرمایه‌گذار موتورسوار» روایت سفر ماجراجویانه و تحلیلی جیم راجرز، سرمایه‌گذار نامدار، است که در اوایل دهه ۱۹۹۰ با موتورسیکلت به دور دنیا می‌چرخد تا از نزدیک اقتصادها، بازارها و فرهنگ‌ها را ببیند. او معتقد است بهترین راه فهمیدن آینده سرمایه‌گذاری، دیدن واقعیت‌های میدانی است: جاده‌ها، بندرها، معادن، مزرعه‌ها و فروشگاه‌ها بیش از گزارش‌های رسمی حرف برای گفتن دارند. راجرز در هر کشور با مردم محلی، کارآفرینان و مقامات صحبت می‌کند تا پشت پرده آمارهای دولتی را آشکار کند و فرصت‌ها و ریسک‌های نهفته را بسنجد. کتاب نشان می‌دهد سیاست‌های کلان، از کنترل ارز و تعرفه‌ها تا فساد و مالکیت دولتی، چگونه به‌صورت ملموس در زندگی روزمره و ارزش‌گذاری دارایی‌ها منعکس می‌شوند. راجرز از بازارهای نوظهور در آسیا، آمریکای لاتین و اروپای شرقی مثال می‌آورد که چگونه اصلاحات واقعی، سرمایه‌گذاری خارجی و ثبات حقوق مالکیت می‌توانند رشد پایدار بسازند. در مقابل، کشورهایی با سیاست‌های پوپولیستی، چاپ پول بی‌رویه و یارانه‌های کور، در نهایت با تورم، سقوط ارز و فرار سرمایه مواجه می‌شوند. یکی از پیام‌های کلیدی کتاب این است که سرمایه‌گذاری موفق نیازمند استقلال فکری و مشاهده مستقیم است؛ بازارها اغلب با روایت‌های رسانه‌ای همسو نیستند. راجرز هشدار می‌دهد که «اجماع» وال‌استریت می‌تواند گمراه‌کننده باشد و بهترین فرصت‌ها معمولاً آنجاست که دیگران حاضر به سفر و پژوهش نیستند. او بر اهمیت چرخه‌های بلندمدت کالاها، به‌ویژه در کشاورزی و فلزات، برای پوشش ریسک تورم و رشد چین و آسیا تأکید می‌کند. همچنین، نقش فرهنگ و سیاست در شکل‌دهی به عادات پس‌انداز، کارآفرینی و تحمل ریسک جوامع برجسته می‌شود. نتیجه‌گیری کتاب این است که ترکیب کنجکاوی میدانی، انضباط تحلیلی و صبر، مزیتی پایدار برای سرمایه‌گذار می‌سازد، حتی اگر مسیرش به اندازه جاده‌های خاکی و مرزهای ناشناخته، پر از دست‌انداز باشد.

پیت بول

مارتین شوارتز

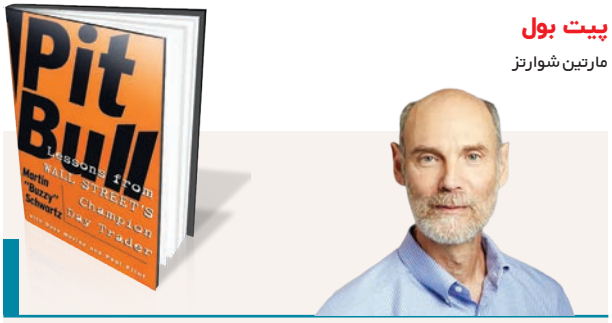

کتاب «پیت بول: درس‌هایی از قهرمان معامله‌گری روزانه وال‌استریت» نوشته مارتین شوارتز، داستان واقعی یکی از موفق‌ترین معامله‌گران کوتاه‌مدت در تاریخ وال‌استریت است. شوارتز در ابتدا تحلیلگر مالی بود اما خیلی زود فهمید که شخصیت بیشتر با معامله‌گری فعال و سریع سازگار است. او با استعفا از شغل ثابت خود و استفاده از پس‌انداز شخصی، وارد دنیای معاملات آتی و سهام شد و با انضباط و تمرکز شدید به موفقیت رسید. لقب «پیت بول» به خاطر سبک معامله‌گری تهاجمی اما کنترل‌شده او به او داده شد. یکی از مهم‌ترین درس‌های کتاب این است که موفقیت در معامله‌گری بیشتر به کنترل احساسات و مدیریت ریسک بستگی دارد تا پیش‌بینی درست بازار. شوارتز تأکید می‌کند که معامله‌گران باید سریع اشتباهات خود را بپذیرند و ضررهای کوچک را بدون تردید قطع کنند. او همچنین توضیح می‌دهد که داشتن یک سیستم معاملاتی مشخص و قوانین سخت‌گیرانه برای ورود و خروج از معامله، برای بقا در بازار ضروری است. در طول مسیر، او بارها سودهای بزرگ و ضررهای دردناک را تجربه می‌کند و نشان می‌دهد که حتی بهترین معامله‌گران نیز دوره‌های سخت دارند. کتاب همچنین فضای وال‌استریت در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ را به تصویر می‌کشد؛ زمانی که معاملات درکف بورس و با سرعت و هیجان بالا انجام می‌شد. شوارتز نشان می‌دهد که چگونه اعتمادبه‌نفس بیش از حد می‌تواند به سرعت سرمایه را نابود کند. یکی از نکات کلیدی او این است که معامله‌گران باید همیشه سرمایه خود را حفظ کنند، زیرا بقا در بازار مهم‌تر از یک معامله سودآور است. او همچنین اهمیت تمرکز روی چند بازار محدود به جای پراکندگی بیش از حد را توضیح می‌دهد. در نهایت، «پیت بول» داستانی الهام‌بخش از پشتکار، نظم و یادگیری از شکست‌هاست. پیام اصلی کتاب این است که موفقیت در بازار نه به نبوغ خارق‌العاده، بلکه به انضباط، صبر و کنترل ریسک وابسته است.



دارون عجم‌اوغلو و دیوید اوتور از برجسته‌ترین اقتصاددانان جهان در حوزه اقتصاد کار، فناوری و نابرابری به حساب می‌آیند و هردو در MIT تدریس می‌کنند.

یقه‌سفیدها آماده باشند

گفت‌وگوی دارون عجم‌اوغلو و دیوید اوتور در مورد هوش مصنوعی، کار و آینده اقتصاد

ترجمه کاوه شجاعی
گروه عصرجدید

منبع: Metacast

چند هفته پیش، جان استوارت مجری مشهور آمریکایی میزبان دو اقتصاددان برجسته MIT بود تا با آنها درباره اثرات هوش مصنوعی بر اقتصاد و جامعه حرف بزند. دارون عجم‌اوغلو و دیوید اوتور دو تن از برجسته‌ترین اقتصاددانان جهان در حوزه اقتصاد کار، فناوری و نابرابری به حساب می‌آیند که هردو در مؤسسه فناوری ماساچوست (MIT) تدریس و تحقیق می‌کنند. عجم‌اوغلو اقتصاددان ترکیه‌ای-آمریکایی و برنده نوبل اقتصاد، به خاطر پژوهش‌های تأثیرگذارش در زمینه رشد، نهادها و نقش تکنولوژی در نابرابری در آمدی شهرت دارد. او نویسنده کتاب پرفروش «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟» است. اوتور عمدتاً به‌خاطر مطالعاتش درباره تاثیرات جهانی‌شدن و اتوماسیون بر اشتغال و دستمزد شناخته می‌شود. تحقیقات مشترک این دو نفر، از جمله مطالعه تأثیر هوش مصنوعی بر فرصت‌های شغلی بر اساس داده‌های آگهی‌های استخدام، از منابع کلیدی برای درک پیامدهای فناوری‌های نوین بر نیروی کار محسوب می‌شود و دیدگاه‌های آن‌ها تأثیر قابل‌توجهی بر سیاست‌گذاری در این حوزه داشته است. این گفت‌وگو از هیاهوهای رایج رسانه‌ای فراتر می‌رود و بر این موضوع متمرکز است که هوش مصنوعی چگونه می‌تواند نیروی کار، به ویژه مشاغل یقه‌سفید را مختل کند و قدرت را در دستان چند شرکت بزرگ تکنولوژیک متمرکز سازد. گزیده‌ای از این گفت‌وگو را بخوانید:

■ **جان استوارت: می‌خواهم امشب نگرانی برای جنگ ایران و آمریکا یا گرم‌شدن زمین را موقتاً کنار بگذاریم و نگران تهدید وجودی سوم باشیم، یعنی هوش مصنوعی. دیگر وقتش رسیده که گفت‌وگویی هوشیارانه درباره آثار زیان‌بار آن، اما همچنین فرصت‌هایش، داشته باشیم. من دارم بیشتر و بیشتر از سرعت نفوذ هوش مصنوعی در جامعه و اقتصاد احساس خطر می‌کنم. بازه زمانی ما برای این فناوری چیست ــــ چه زمانی واقعاً اثر کامل این فناوری جدید را احساس خواهیم کرد؟**

دارون عجم‌اوغلو: تازه الان شروع کرده‌ای نگرانش شوی؟

■ **استوارت: تو من را می‌شناسی. همیشه درباره همه‌چیز نگرانم!**

عجم‌اوغلو: من هم همین‌طور. و دراین‌باره خیلی نگرانـــم. نه درباره زمان‌بندی‌اش، چون زمان‌بندی بســـیار نامطمئن است. برای من سخت اســـت نگران چیزی باشم که این‌قدر نامطمئن است، اما با همه پیامدهایی که دارد، فکر می‌کنم ما قطعاً برای هوش مصنوعی آماده نیستیم. نیروی کار برای هوش مصنوعی آماده نیست. ما نمی‌دانیم قرار است چه کند

فکر می‌کنم کسانی که واقعاً برای هوش مصنوعی آماده نیستند، دانشجویان و دانش‌آموزان‌اند؛ کسانی که یادگیری‌شان به شکل‌های بسیار مختلفی تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. و ما نمی‌دانیم، هیچ حفاظ و چارچوبی نداریم، هیچ راهی نداریم برای اطمینان از این‌که دانشجویان چه مسیری را باید طی کنند و در عصر هوش مصنوعی، وقتی می‌توانند جواب خود را از هوش مصنوعی بگیرند، چطور واقعاً بتوانند در چیزی متخصص شوند. بنابراین مسائل بسیار زیادی برای نگرانی وجود دارد.

■ **استوارت: حالا آیا اصلاً لازم است با وجود هوش مصنوعی، مردم چیزی یاد بگیرند؟ اصلاً چه چیزی لازم است یاد بگیرند؟**

دیوید **اوتور:** اگر نیاز نباشد چیزی یاد بگیرند، آن‌وقت اصلاً به‌عنوان کارگر لازم نیستند. و ما نمی‌خواهیم در چنین جهانی زندگی کنیم، درست است؟ پس ما نیاز داریم مردم تخصص و مهارتی عمیق داشته باشند و من فکر می‌کنم هوش مصنوعی هم ظرفیت دارد و هم خطر. و فکر می‌کنم داروین بیشتر درباره خطر صحبت خواهد کرد، بنابراین احتمالاً من بیشتر درباره ظرفیت‌ها صحبت می‌کنم.

■ **استوارت: پس با همین شروع کنیم، دیوید. بیایید یک لحظه عقب‌تر برویم. یعنی درباره اختلال‌هایی که در طول زمان برای کارگران پیش آمده صحبت کنیم؛ انقلاب صنعتی، جهانی‌شدن. اینها روندهایی بودند که واقعاً بر کارگران اثر گذاشتند، اما یک‌شبه اتفاق نیفتادند. حالا هوش مصنوعی خیلی سریع دارد رخ می‌دهد.**

۱
درس‌هایی از اختلال‌های تکنولوژیک قبلی

اوتور: پس بگذار اول بگویم من نگران نیستم که شغل‌های جهان ناگهان تمام شوند. من نگرانم که فقط شغل‌هایی باقی بمانند که در آنها نیاز به تخصص نباشد. یعنی آدم‌ها مجبور شوند فقط کارهای یدی انجام بدهند.

ما گذارهای تکنولوژیک زیادی را پشت سر گذاشته‌ایم. بعضی از آنها بسیار آسیب‌زاتر از بقیه بوده‌اند. انقلاب صنعتی قطعاً چنین بود. یک دوره ۶۰ ساله در اوایل انقلاب صنعتی اول وجود دارد که از آن با عنوان «وقفه انگلیس» یاد می‌کنند؛ دوره‌ای که در آن بهره‌وری به‌سرعت بالا می‌رفت، اما دستمزد طبقه کارگر بالا نمی‌رفت. و کارگران صنعتگر ــ این آدم‌هایی که زندگی‌شان را صرف پرورش تخصص در بافندگی و مانند آن کرده بودند ــ عملاً نابود شدند. و دهه‌ها طول کشید تا دوباره واقعاً نیازی به نیروی کار تخصصی به وجود بیاید.

بخش زیادی از کسانی که در آن کارخانه‌های تاریک و شیطانی کار می‌کردند، اساساً زنان مجرد و کودکانِ به‌نوعی در بندِ کار بودند که کارهای کثیف، خطرناک و بی‌مهارت انجام می‌دادند. و دهه‌ها طول کشید تا این‌که واقعاً دوباره شروع کردیم به استفاده از مهارت‌های تخصصی؛ یعنی مردمی که باید بر ابزارها مسلط می‌شدند و تخصصشان واقعاً لازم بود. بنابراین انقلاب صنعتی یک گذار فناورانه بسیار آسیب‌زا بود، و در نهایت از آن عبور کردیم، اما بیشتر کسانی که در آغاز آن دوره حضور داشتند، دچار سرنوشت بدی شدند.



جوانان معمولاً با انتخاب مسیرهای شغلی متفاوت، موفق‌تر با گذارها سازگار می‌شوند. مردم در میانه بزرگسالی تغییرات شغلی بزرگ انجام نمی‌دهند. از کارگر فولاد به پزشک تبدیل نمی‌شوند، یا از برنامه‌نویس به پرستار. این گذارها نسلی هستند. بنابراین وقتی تغییر خیلی سریع رخ می‌دهد، همان‌طور که مثلاً در دوره شوک تجاری ورود چین به بازارهای جهانی رخ داد، مردم جا می‌مانند.

> اوتور: انقلاب صنعتی یک گذار فناورانه بسیار آسیب‌زا بود، و در نهایت از آن عبور کردیم، اما بیشتر کسانی که در آغاز آن دوره حضور داشتند، دچار سرنوشت بدی شدند. زندگی شغلی آنها عملاً نابود شد

۲
هوش مصنوعی علیه یقه‌سفیدها

■ **استوارت: پس ما درباره صنعتگرانی صحبت می‌کنیم که بافندگی و این جور مهارت‌ها را بلد بودند و توسط اتوماسیون انقلاب صنعتی جایگزین شدند. آیا هوش مصنوعی همین کار را با نیروی کار یقه‌سفید خواهد کرد؟ به نظرت آنها که در بخش‌های اداری مشغول به کارند و کمتر تخصص دارند در خطرند؟**

عجم‌اوغلو: فکر می‌کنم قطعاً چنین خواهد کرد. البته بازه زمانی‌اش روشن نیست. فقط یک نکته را به حرف دیوید اضافه کنم. ما بعد از انقلاب صنعتی هم دچار شوک مشابه شده‌ایم. شوک ورود چین به بازارهای جهانی، وقتی که باعث شد عصر واردات ارزان آغاز شود و بخش‌هایی از تولید صنعتی را نابود کند، همین اثر را داشت.

■ **استوارت: داری درباره دهه ۲۰۰۰ صحبت می‌کنی، وقتی که چین در سازمان تجارت جهانی پذیرفته شد.**

عجم‌اوغلو: بله. ماجرا از دهه ۱۹۹۰ شروع شد، اما به‌ویژه از سال ۲۰۰۰ شدت گرفت. و البته ربات‌ها در مقیاسی بسیار کوچک‌تر دقیقاً همین آثار را داشتند. یعنی با افزایش عظیم بهره‌وری در فولاد، الکترونیک، خودرو، کارگران یقه‌آبی شغلشان را از دست دادند و بسیاری از جوامع، درست مانند شوک واردات چین، به رکود فرو رفتند.

و اگر جابه‌جایی بسیار سریع در مشاغل یقه‌سفید رخ دهد، همین اتفاق می‌تواند بیفتد. حالا، زمان‌بندی بسیار نامشخص است. درباره توانایی‌های مدل‌های هوش مصنوعی هم هیاهوی زیادی وجود دارد و هم واقعیت زیادی. تا اینجا، ما شاهد اخراج‌های گسترده نیستیم. شاید شاهد نوعی کند شدن روند استخدام باشیم. روشن نیست. و مشاغل یقه‌سفید در مقایسه با مثلاً نساجی یا اسباب‌بازی ــ حوزه‌هایی که از واردات چین ضربه خوردند ــ یا قطعاً خودرو یا فولاد، از نظر جغرافیایی کمتر متمرکزند. اما تعداد مشاغل در حرفه‌های یقه‌سفید بالاست. بنابراین ممکن است شمار زیادی از مردم شغلشان را از دست بدهند.

حالا، مسئله این است که با وجود پیشرفت‌های عظیم هوش مصنوعی در ماه‌های گذشته، این هوش هنوز قادر نیست کل کار یک کارمند یقه‌سفید را انجام بدهد. چنین روندی در راه است یا شاید مدتی طول بکشد به آن روز برسیم. به همین دلیل عدم قطعیت بسیار زیاد است، اما عدم قطعیت دلیل بسیار بدی برای آسوده‌خاطر بودن است

اوتور: من نگران نیستم که شغل‌های جهان ناگهان تمام شوند. من نگرانم که فقط شغل‌هایی بمانند که در آنها نیاز به تخصص نباشد. یعنی آدم‌ها مجبور شوند فقط کارهای یدی انجام بدهند .

۳
شرکت‌ها کارمند نمی‌خواهند!

■ **استوارت: چهره‌هایی که دارند این صنعت هوش مصنوعی را به پیش می‌برند در رسانه‌ها روایت متفاوتی برای ما تعریف می‌کنند. آنها از یک آرمان‌شهر حرف می‌زنند که در آنجا ما از بار رنج و زحمت آزاد خواهیم شد. نقاشی خواهیم کرد و شعر خواهیم نوشت، هرچند احتمالاً هوش مصنوعی همان را هم انجام خواهد داد.**

نکته جالب اینجاست وقتی همین افراد با سرمایه‌گذاران شرکت‌هایشان حرف می‌زنند، خیلی متفاوت صحبت می‌کنند. من به گوش خود شنیدم که یکی از آنها به سرمایه‌گذاران شرکتش گفت: «هوش مصنوعی به شما امکان می‌دهد از مزیت بهره‌وری برخوردار شوید، آن هم بدون مالیات نیروی کار انسانی.» او از نیروی کار انسانی ــ یعنی ما ــ به‌عنوان مالیات یاد کرد؛ به‌عنوان چیزی که یک شرکت می‌خواهد برای حفظ بهره‌وری، از پرداخت آن اجتناب کند. این همان چیزی است که مرا نگران می‌کند.

اوتور: بیشتر ما هم کارگریم و هم مصرف‌کننده، و اگر کار نکنیم، نمی‌توانیم مصرف کنیم. اما البته از منظر یک شرکت، آنها فقط مشتری می‌خواهند و ترجیح می‌دهند کارگر نداشته باشند. درست است؟ نیروی کار ــ اقتصاددانان این را به شما خواهند گفت ــ تقاضای نیروی کار، تقاضای مشتق‌شده است.

■ **استوارت: یعنی شرکت‌ها ذاتاً نیروی کار نمی‌خواهند. این را توضیح بده، تقاضای مشتق‌شده. یعنی چه؟**

اوتور: بله، آنها می‌خواهند چیز تولید کنند، درست است؟ و معمولاً تولید چیزها به فضا و آدم و برق و چیزهای دیگر نیاز دارد. اما اگر می‌توانستند آن را بدون آدم‌ها تولید کنند، همان‌قدر خوشحال می‌شدند.

تقاضای مشتق‌شده به تقاضا برای یک کالا یا خدمت اشاره دارد که از تقاضا برای یک کالا یا خدمت متفاوت یا مرتبط ناشی می‌شود. یعنی شرکت‌ها و کارخانه‌ها «مجبور بوده‌اند» برای تولید، کارگر و کارمند استخدام کنند. مردم همیشه لازم بوده‌اند. پس اگرچه شرکت‌ها همیشه این خیال را داشته‌اند که بتوانند همه چیز را کاملاً خودکار کنند، هرگز نتوانسته‌اند چنین کاری بکنند. و اغلب اوقات هم ماجرا آن‌طور که انتظار داشتند از آب درنیامده، درست است؟ مثلاً یک زمان به این نتیجه رسیدند که مهارت کارگران را کم می‌کنند و آنها را جایگزین می‌کنند. اما در واقع، کارگران تولیدی را به برنامه‌نویس تبدیل کردند. پس همیشه آن‌طور که شرکت‌ها انتظار دارند پیش نمی‌رود، اما این‌بار شاید پیش برود.

استوارت: هوش مصنوعی انگار دارد تمام دستاوردهای بشر را استخراج می‌کند. آن ۱۰ هزار سالی که ما صرف توسعه این حوزه‌های تخصصی و دانش کرده‌ایم، حالا هوش مصنوعی وارد می‌شود و شش ماه بعد می‌گوید: «خب، دیگر چه دارید؟ دیگر چه چیزی می‌خواهید به من بخورانید؟»



۴
معمای راننده‌کامیون‌ها، برنامه‌نویس‌ها و منشی‌ها

اوتور: قطعاً حوزه‌های بسیار بسیار بیشتری نسبت به دوره‌های قبلی در معرض اتوماسیون هوش مصنوعی قرار دارند، چون هوش مصنوعی مجموعه‌ای کاملاً تازه از توانایی‌ها دارد، درست است؟ کامپیوترهای قبلی می‌توانستند کارهای روتین انجام دهند. می‌توانستند از قواعد پیروی کنند ــ قواعدی آن‌قدر دقیق مشخص‌شده که یک ماشین بی‌احساس، بی‌بداهه‌پردازی، بی‌حل‌مسئله و بی‌خلاقیت می‌توانست فقط آن را اجرا کند، بدون این‌که لازم باشد بفهمد دارد چه می‌کند. همین، مجموعه فعالیت‌هایی را که می‌توانستیم مشمول برنامه‌نویسی کامپیوتری کنیم واقعاً محدود می‌کرد.

اما حالا هوش مصنوعی به‌صورت استقرایی یاد می‌گیرد، درست است؟ از اطلاعات ساختارنیافته یاد می‌گیرد. قواعد را استنباط می‌کند. مسئله‌ها را حل می‌کند، بی‌آنکه حتی ما بفهمیم چگونه دارد آنها را حل می‌کند. همین به آن اجازه می‌دهد وارد عرصه‌های بسیار بسیار تازه‌ای شود.

حالا برای این‌که این موضوع خیلی ملموس شود، فکر می‌کنم مفید است دو شغل را با هم مقایسه کنیم ــ یکی که مردم مدام درباره‌اش حرف می‌زنند و یکی که باید درباره‌اش حرف بزنند. شغلی که مردم مدام درباره‌اش حرف می‌زنند، رانندگان کامیون‌های مسیرهای طولانی هستند، درست است؟ و حدود ۵۳ میلیون نفر از آنها در آمریکا وجود دارند، و می‌گویند: «آنها با خودروهای خودران جایگزین خواهند شد.»

این مشکلی است که می‌توانیم از پس آن بربیاییم چون خیلی کند پیش خواهد رفت، درست است؟ اگر ایلان ماسک فردا اعلام کند یک کامیون خودران دارد ــ و وانمود کنیم که حرفش را باور می‌کنیم - قرار نیست ما فردا همه کامیون‌هایمان را در اقیانوس اطلس بیندازیم و کامیون‌های جدید او را بخریم. دهه‌ها طول می‌کشد تا همه آن سرمایه و همه آن زیرساخت جایگزین شود. پس این یک گذار کند خواهد بود، و بازارهای کار می‌توانند با گذارهایی که سالانه در حد چند درصد رخ می‌دهند کنار بیایند، چون مردم بازنشسته می‌شوند و افراد جدید وارد نمی‌شوند. این قابل مدیریت است.

■ **استوارت: می‌گویی اگر این اتفاق در طول یک نسل رخ دهد، آن‌وقت گرچه مختل‌کننده خواهد بود، اما فاجعه‌بار نخواهد بود.**

اوتور: دقیقاً. حالا بیایید به کارکنان مراکز تماس فکر کنیم. تعدادشان در آمریکا تقریباً به‌اندازه رانندگان کامیون مسیرهای طولانی است. دستمزدشان کمتر است، عمدتاً زن هستند، اما شمارشان همان‌قدر زیاد است. این شغل‌ها می‌توانند خیلی خیلی سریع از بین بروند، درست است؟ چون اتوماسیون می‌تواند به‌سرعت وارد آنها شود. فکر نمی‌کنم همه آنها از بین بروند. آنهایی که باقی می‌مانند، در واقع تخصصی‌تر خواهند بود. یعنی وقتی هوش مصنوعی بگوید: «من دیگر نمی‌توانم»، شما را به ۲۰ آدم آخر باقی‌مانده وصل خواهند کرد.

■ **استوارت: پس به‌جای ۲۰ نفر، ۵ نفر آنچه را از کارهای انسانی باقی مانده انجام خواهند داد.**

اوتور: و این هم خوب است و هم بد. آن شغل‌ها بهتر خواهند بود. دستمزد بالاتری خواهند داشت، بیشتر مبتنی بر تخصص خواهند بود، اما تعدادشان کمتر خواهد بود، درست است؟ و این را در حوزه ترجمه زبان خواهیم دید. در مراکز تماس خواهیم

دید. شـــاید در حوزه نرم‌افزار هم ببینیم. صنعت نرم‌افزار دوباره خواهد شد. ما شمار کوچکی از افرادی را خواهیم داشـــت که مدل‌های هوش مصنوعی می‌سازند، مراکز داده را اداره می‌کنند، نرم‌افزارهای ســـازمانی را می‌گردانند، و آنها بسیار پردرآمد و بسیار متخصص خواهند بود. و بعد بی‌نهایت «برنامه‌نویس پاروقت» خواهیم داشت و آنها مثل رانندگان اوبر خواهند بود. صدایشـــان می‌زنید تا برایتان یک اپلیکیشن بنویســـند. بی‌دستمزد نخواهند بود. اما تعداد زیادی از آنها وجود خواهند داشت که دستمزد بالایی نمی‌گیرند.

پس ما طیفی از اثرات را خواهیم دید، اما کاری که کاملاً کار شناختی است بسیار آسیب‌پذیرتر است. می‌تواند بسیار سریع‌تر ضربه بخورد. در نهایت، رباتیک هم هرچه بیشتر وارد قلمرو فیزیکی خواهد شد، اما تا آن زمان هنوز فاصله‌ای هست.

۵
حباب مالی یا آخرالزمان مشاغل؟

■ **استوارت: احســـاس می‌کنم هوش مصنوعی دارد تمام دستاوردهای بشر را استخراج می‌کند. آن ۱۰ هزار سالی که ما صرف توسعه این حوزه‌های تخصصی و دانش کرده‌ایم، چیزهایی که باعث می‌شـــدند احساس کنیم در پیشرفت وضعیت انسانی نقش داریم، حالا هوش مصنوعی وارد می‌شود و شش ماه بعد می‌گوید: «خب، دیگر چه دارید؟ دیگر چه چیزی می‌خواهید به من بخورانید؟» و بعد شروع می‌کند به جلو رفتن. پس ما اول شاهد کاهش نیاز به نیروی کار انسانی خواهیم بود و بعد احتمال نابودی کامل این نیاز وجود دارد؟**

عجم‌اوغلـــو: بله. کاهش اول می‌آید و نابـــودی بعداً، و در این فرایند دستمزدها راکد خواهند شد یا حتی کاهش خواهند یافت. و من با همه چیزهایی که دیوید گفت موافقم، اما یک نکته دیگر هم باید اضافه کرد. باز هم این یک عامل ناشـــناخته است، چون نمی‌دانیم این توانایی‌های هوش مصنوعی با چه ســـرعتی توسعه خواهند یافت و با چه سرعتی پذیرفته و به‌کار گرفته خواهند شد.

اما در همه نمونه‌های قبلی جابه‌جایی شـــغلی محدود به چند حرفه بودند. حتی در آن حالت هم برای مردم بسیار دشوار بود که جابه‌جا شوند و شغل پیدا کنند و تازه‌واردان هم شغل پیدا کنند.

بافندگان در جریان انقلاب صنعتی بریتانیا، وقتی ماشین‌های بافندگی مکانیکی وارد شدند، حدود دوسوم درآمدشان را از دست دادند. اما بعد می‌توانســـتند به اپراتورهـــای کارخانه‌ای بی‌مهارت تبدیل شـــوند. کارگران یقه‌آبی به ساخت‌وســـاز یا کارهای دیگر رفتند، یا برخی از آنها از نیروی کار خارج شدند.

امـــا اگر منتقدان هـــوش مصنوعی درســـت بگویند، این بـــار بخش‌های زیادی هم‌زمان ضربـــه خواهند خورد. اگـــر بقیه اقتصاد در حـــال رونق بود و ۵۳ میلیون نفـــر از کارکنان در بخش خدمات مشـــتریان اخراج می‌شـــدند، می‌توانســـتید شاید با دستمزدی کمی پایین‌تر، شغل‌های دیگری برایشان پیدا کنید. اما اگر همه حرفه‌ها در یک جهت حرکت کنند چطور؟ این یک وضعیت آخرالزمانی شغلی است. البته من فکر نمی‌کنم این به این زودی‌ها اتفاق بیفتد.

> اوتور: هوش مصنوعی باعث تحولات عمیقی خواهد شد اما من نگران آینده شغلی جوان‌ها نیستم چون آنها موفق‌تر با گذارها سازگار می‌شوند. مشکل اینجاست که مردم در بزرگسالی شغل خود را تغییر نمی‌دهند. من نگران این بخش جامعه‌ام



منظورم این اســـت که این به این زودی‌ها اتفاق نخواهد افتاد. اما باید برایش آماده باشیم، چون بعضی‌ها می‌گویند در ۲، ۳، ۴، ۵ سال آینده اتفاق خواهد افتاد. یا این تریلیون‌ها دلار سرمایه‌گذاری در حوزه هوش مصنوعی به هیچ‌جا نخواهد رسید، یا سرمایه‌گذاران اشتباه نکرده‌اند و این صنعت قرار است همه چیز را دگرگون کند. در هر صورت، ما باید برای آن آماده باشیم. جابه‌جایی شغلی عظیمی در پیش است.

■ **اســـتوارت: پس داری می‌گویی یا این یک حباب مالی است که در آن مقدار باورنکردنی‌ای سرمایه به فناوری‌ای مشکوک سرازیر می‌شود – و همین نوعی فاجعه مالی ایجاد می‌کند – یا این صنعتی واقعی اســـت و یک فاجعه انسانی مربوط به نیروی کار ایجاد می‌کند.**

عجم‌اوغلو: من جایی در میانه ایستاده‌ام. فکر می‌کنم سرعت آن بسیار کندتر از چیزی خواهد بود که رسانه‌ها می‌گویند، و همین باعث خواهد شد پول زیادی از دست برود، چون سرمایه‌گذاری‌ها باید پول‌ساز شوند، و اگر قرار است این سرمایه‌گذاری‌ها بازده داشته باشند، باید زود پول‌ساز شوند. من فکر می‌کنم این توانایی‌ها در مقطعی خواهند آمد، اما نه به آن زودی که انگیزه این ســـرمایه‌گذاری‌ها بر پایه آن شـــکل گرفته است.

۶
به نفع نیروی کار یا به نفع سرمایه؟

اوتور: من فکر نمی‌کنم موفقیت شـــرکت‌های هوش مصنوعی و ارزش سرمایه‌گذاری‌هایشـــان کاملاً به این بستگی داشته باشد که نیروی کار را کنار بزنند. اگر ما فقط بســـیار بهره‌ورتر شویم، آن هم نتیجه خواهد داد، درســـت است؟ اگر در مراقبت سلامت کارآمدتر شویم، اگر در حمل‌ونقل بهتر شویم، اگر آموزش را بهتر انجام دهیم. پس همه چیز لازم نیست فقط از بیکار کردن مردم به دست بیاید. همچنین باید به یاد داشـــته باشـــیم که گرچه این گذارها دردناک بوده‌اند، ما بی‌نهایت ثروتمندتر از ۲۰۰ سال پیش هستیم. وضعیت ما بسیار بهتر است.

■ **استوارت: فکر نمی‌کنم مردم در کمربند زنگار آمریکا بگویند: «بله، جهانی‌شـــدن برای ما عالی بود.» (کمربند زنگار بخش بالایی شمال شـــرق، دریاچه‌های بزرگ، و ایالت‌های غرب میانه آمریکا را پوشـــش می‌دهد که در دهه‌های اخیر دچار افول اقتصادی شده و بخش مهمی از جمعیت خود را از دست داده است.)**

اوتور: نه، اما آنها گرسنه نیستند، درست است؟ ببین، نمی‌خواهم بی‌احســـاس به نظر برســـم اما تقریباً در هر جای آمریکا، حتی در کم‌برخوردارترین مناطق مردم لوله‌کشـــی داخلی دارند. به‌طور کلی از غذا محروم نیستند. تا حدی به آموزش دسترسی دارند. تا حدی امنیت دارند. این شرایط بسیار بهتر از وضعیت انگلستان پیشاصنعتی در ۲۵۰ سال پیش است.

پس گرچه همیشـــه هزینه‌ای وجود دارد، و نمی‌خواهـــم آنها را کوچک جلوه بدهـــم ــ به‌خصوص کســـانی که از این گذار سود می‌برند همان کسانی نیستند که آسیب می‌بینند ــ فکر می‌کنم باید بپذیریم که ظرفیت مثبت عظیمی هم در اینجا وجود دارد. نباید فقط نســـبت به آنچه از دست خواهد رفت احساساتی باشـــیم. باید فرصت شتاب دادن به علم، بهبود سازگاری‌مان با تغییرات اقلیمی و تولید انرژی، بهبود پزشکی، و بهتر کردن

استوارت: قبلاً وقتی شرکت‌ها کابل‌های فیبر نوری می‌کشیدند یا برق‌رسانی می‌کردند، مؤلفه ایدئولوژیکی وجود نداشت. اما حالا شرکت‌هایی مثل OpenAI یا Palantir شرکت‌هایی هستند که ایدئولوژی مشخصی دارند. هوش مصنوعی آنها دارد در سراسر جامعه نفوذ می‌کند و کم‌کم تبدیل می‌شود به سیستم عامل جامعه.

آموزش را هم ببینیم.

من واقعاً فکر می‌کنم هوش مصنوعی، مثل تلفن همراه، می‌تواند به‌نوعی برای جهان در حال توسعه سودمند باشد ــ از راه افزایش خوداتکایی، و فراهم کردن دسترسی به تخصص در مهندسی و پزشکی؛ تخصصی که به‌راحتی در دسترس نیست.

عجم‌اوغلو: می‌توانم حرفت را قطع کنم؟ من و دیوید در ۳۰ سال گذشته این موضوعات را با هم و جداگانه مطالعه کرده‌ایم، و تقریباً با هر چیزی که از دیوید می‌شنوی موافقم. اما یک نقطه اختلاف میان من و دیوید وجود دارد و او دقیقاً روی آن دست گذاشت.

من و دیوید کاملاً موافقیم که ظرفیتی وجود دارد برای استفاده از هوش مصنوعی به شیوه‌ای که ما آن را «کارگرمحور» می‌نامیم. یعنی کارگران را بهره‌ورتر کنید، آنها در کارشان بهتر شوند، تخصص بیشتری به دست آورند و شروع کنند به انجام وظایف تازه‌تر، مهم‌تر و جذاب‌تر حل مسئله.

نقطه اختلاف میان من و دیوید این است که من فکر می‌کنم آن مسیر نیازمند تغییر کامل در تمرکز صنعت است و ما در مسیر فعلی به آن نخواهیم رسید. مسیر فعلی بسیار متمرکز بر اتوماسیون است. به نظر دیوید می‌گوید خب، شرکت‌ها هر کاری هم بکنند، به‌نوعی ممکن است چیزهای بهتری از دل آن بیرون بیاید.

اوتور: من دقیقاً این را نمی‌گویم.

عجم‌اوغلو: تو نسبت به اینکه هوش مصنوعی می‌تواند باعث افزایش بهره‌وری شود و این بعداً می‌تواند شغل‌های معنادار ایجاد کند، خوش‌بین‌تری. من فکر می‌کنم چنین فرصتی وجود دارد اما داریم هدرش می‌دهیم. نگرانی اصلی جامعه در لحظه کنونی باید این باشد که آیا واقعاً داریم از توانایی‌های هوش مصنوعی در مسیر درستی استفاده می‌کنیم یا مسیرمان غلط است؟

■ **استوارت: دارون تو از عبارت جالبی استفاده کردی: «کارگرمحور». و انگار دیوید دارد روی مسئله دیگری تاکید می‌کند. او می‌گوید این پیشرفت‌های اخیر به ما امکان می‌دهند با بیماری‌هایی بجنگیم که قبلاً توانایی جنگیدن با آنها را نداشتیم. که من از این روند استقبال می‌کنم.**

عجم‌اوغلو: من هم از این بخش استقبال می‌کنم.

■ **استوارت: اما این لزوماً ربطی به کارگران ندارد. در کل به نفع بشریت است. دارون دارد می‌گوید معمولاً کسانی که این تکنولوژی‌های جدید را به کار می‌گیرند، هیچ دغدغه‌ای ندارند که به هیچ شکلی حامی کارگران باشند. حالا، افزایش بهره‌وری شاید چنین اثری داشته باشد؛ به هر حال می‌گویند وقتی دریا دچار مَد می‌شود همه قایق‌ها را بالا می‌برد. و من در جواب می‌گویم اگر قایق نداشته باشی چطور؟ آن‌وقت تو مجبوری در آب دست‌وپا بزنی تا غرق نشوی. اما صاحبان سرمایه، مثلاً در دوران جهانی‌شدن، چیزی که یاد گرفتند این بود که سرمایه جابه‌جا می‌شود و نیروی کار نه. پس اگر بتوانم، راه‌هایی پیدا کنم که به کارگران کمتر دستمزد بدهم، یا شرایط کاری کم‌امنیت‌تری به آنها بدهم. جهانی‌شدن به‌هیچ‌وجه برای کارگرانی که به شرایط جهان اولی‌تر عادت داشتند، وضعیت جالبی نبود. وضعیت کارگران در جنوب جهانی چیز دیگری بود، درست است؟ به هر حال جهانی‌شدن باعث شد که آنها از بیکاری دربیایند.**

اوتور: ببین، من و دارون، اخیراً با همراهی سایمون جانسون، مقاله‌ای درباره هوش مصنوعی کارگرمحور نوشته‌ایم. و منظور ما ابزارهایی است که سودمندی تخصص انسانی و دامنه کارهایی را که می‌توانیم انجام دهیم گسترش می‌دهند، به مردم کارهای تازه‌ای برای انجام دادن می‌دهند؛ کارهایی که قبلاً نداشتند. و بگذارید بگویم منظورمان از کارهای تازه برای انجام دادن چیست. منظورم کار یدی و بلند کردن آجر نیست. ببینید همین حالا ۲۵۰ هزار دانشمند داده در آمریکا وجود دارد. میانه درآمدشان حدود ۱۲۰ هزار دلار در سال است. اینها ۲۰ سال پیش وجود نداشتند.

■ **استوارت: دانشمند داده دقیقاً چه کار می‌کند؟**

اوتور: دانشمند داده کسی است که اساساً با موضوع داده (data) سروکار دارد: در عصر حاضر ما حجم عظیمی داده داریم و قدرت محاسباتی عظیمی داریم. اینها را چطور پردازش کنیم؟ چطور سازمان‌دهی‌شان کنیم و دسترس‌پذیرشان کنیم؟ داده‌ای که در اینترنت داریم بسیار پیچیده است. ویدئو است، متن است، تصویر است، و علم داده همه‌اش درباره این است که چطور از آن به‌صورت سازنده استفاده کنید. ما ابزاری نداشتیم، درست است؟ آمار داشتیم، علوم رایانه داشتیم، اما هیچ ابزاری برای انجام کاری شبیه این نداشتیم. و حالا حجم زیادی کار تخصصی و کار تازه وجود دارد.

اوتور: اگر ایلان ماسک فردا اعلام کند یک کامیون خودران دارد قرار نیست ما فردا همه کامیون‌هایمان را در اقیانوس اطلس بیندازیم و کامیون‌های جدید او را بخریم. دهه‌ها طول می‌کشد تا همه آن سرمایه و همه آن زیرساخت جایگزین شود. پس این یک گذار کند خواهد بود



بخش زیادی از ارزش کار انسانی از تقاضا برای شکل‌های تازه تخصص می‌آید. مثلاً ما مدتی است برق‌کار و لوله‌کش داشته‌ایم. حالا برق‌کار خورشیدی و لوله‌کش خورشیدی داریم. کسانی هستند که در همان حوزه‌ها کار می‌کنند، اما تخصصی‌تر شده‌اند. در مورد پزشکی هم همین طور است. مثلاً ۵۰ سال پیش سرطان‌شناسان کودکان نداشتیم. یا حتی کسانی که مثلاً مربی تناسب اندام هستند؛ آن هم شکل تازه‌ای از کار است. و اغلب این، تقاضا ایجاد می‌کند، تخصص ایجاد می‌کند، و مردم بابت آن مزدی بالاتر می‌گیرند.

بنابراین تخصص همیشه در واقع از سوی اتوماسیون بی‌ارزش می‌شود و سپس با ایده‌های تازه، خلاقیت تازه و فرصت تازه دوباره برقرار می‌شود. پس هر دو اتفاق رخ می‌دهد، اما ما کنترل و پیش‌بینی‌پذیری بسیار کمتری درباره کار تازه داریم. پیش‌بینی این‌که چه چیزی خودکار خواهد شد آسان است. پیش‌بینی این‌که چه مقدار کار تازه ایجاد خواهد شد و کجا رخ خواهد داد دشوار است. و مهم‌تر از همه، چه کسی آن را انجام خواهد داد.

بیشتر کارهای تازه ۴۰ سال گذشته برای

کسانی بوده که سطح تحصیلات بالایی دارنـد. و اکثریت بزرگســالان آمریکایی مدرک دانشگاهی ندارند. فقط حدود ۴۰ درصد دارند. فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در ۴۰ سال گذشته وضعیت خوبی داشته‌اند. این اکثریت مردمی کــه فارغ‌التحصیل دانشگاه نیستند باید نگرانشان باشیم.

و بنابرایــن از نگاه ما، هوش مصنوعی حامی طبقه کارگــر به‌طور خاص هوش مصنوعــی‌ای اســت که به کســانی که مدارک ممتاز کمتری دارند امکان می‌دهد مراقبت پزشکی ارزشمندتری انجام دهند، برنامه‌نویسی بیشتری انجام دهند، خدمات حقوقی بیشــتری ارائه کنند، پیمانکاری و تعمیــرات ماهرانه انجام دهند. و ما فکر می‌کنیم آنجا فرصتی وجــود دارد. اما با داروِن موافقم، هیچ تضمینی وجود ندارد که این همان جایی باشــد که به سویش می‌رویم، یا شرکت‌های تکنولوژی یا حتی بازار به آن سمت حرکت کنند.

عجم‌اوغلو: صنعت هوش مصنوعی در حال حاضر فقط و فقط به یک چیز فکر می‌کند: AGI یا هوش جامع مصنوعی. اصلاً موقعیت و اعتبار هر شرکت در این صنعت اینطوری سنجیده می‌شود؛ اینکه چقدر در حوزه AGI پیشرفت کرده‌ای. و این هوش جامع مصنوعی یعنی چه؟ یعنی هوشی که بتواند همه چیز را انجام دهد، همه چیز را بهتر از بهترین بهترین متخصصــان. و حالا تصور کن این هوش جامع مصنوعی را با رباتیک پیشرفته‌ای ترکیب کنی که به‌اندازه کافی انعطاف‌پذیر باشد، آن‌وقت آنها می‌توانند همه کارها را بهتر از انسان‌ها انجام دهند.

البته من فکر نمی‌کنم که به این زودی‌ها به هوش جامع مصنوعی برسیم، اما قول می‌دهم که دستور شرکت‌ها رسیدن به همین است. مشــکل ما همین‌جاست. لحظه‌ای که ما به AGI برسیم روز خوبی برای بشریت نخواهد بود.

۷
مالکیت بر سیستم عامل جامعه

■ **استوارت: آیا دســتور کار صنعت هوش مصنوعی، رسیدن به AGI است یا اینکه دستور کارشان این است که مالک سیستم عامل جامعه ما شوند؟**

عجم‌اوغلو: هردو، هردو.

■ **استوارت: اینجاســت که من واقعاً نگران می‌شوم. قبلاً وقتی شرکت‌ها کابل‌های فیبر نوری می‌کشــیدند یا شرکت‌ها برق‌رسانی می‌کردند یا موارد مشابه، مؤلفه ایدئولوژیکی وجود نداشت. اما حالا شــرکت‌هایی مثل OpenAI یا Palantir شرکت‌هایی هستند که ایدئولوژی مشخصی دارند و با دولت‌ها همراهی می‌کنند. هوش مصنوعی آنها دارد در سراسر جامعه نفوذ می‌کند و کم‌کم تبدیل می‌شود به سیستم عامل این جامعه.**

عجم‌اوغلو: دقیقاً زدی به هدف. من هم فکر می‌کنم یک ایدئولوژی هوش مصنوعی وجود دارد و AGI فقط بخشــی از آن است. در این صنعت نوظهور، ایدئولوژی و عمل متمرکز کردن همه اطلاعات در دســت چند شــرکت و چند نفر است. و اگر آنها آن اطلاعات را کنترل کنند و اگر بخواهند از آن نه برای متخصص‌تر کردن تازه‌کارها، بلکه بــرای خلاص شــدن از تازه‌کارها، خلاص شدن از متخصصان استفاده کنند، آن‌وقت با جهانی بســیار متفاوت روبه‌رو خواهیم بود. و باید اعتراف کرد دســتور کار همین است. حالا آیا می‌توانند به آن دســتور کار برسند؟ نه لزوماً، چون موانع فنی در برابرش وجود دارد، اما این همان چیزی اســت کــه تلاش می‌کنند انجام دهند.



■ **اســتوارت: دارند تلاششــان را می‌کنند. یک مثال می‌زنم: همین شرکت Palantir با این سیستم‌های فوق‌العاده قدرتمند هوش مصنوعی‌اش به دولت آمریکا نزدیک شــده و چه می‌کند؟ اطلاعات را از سیستم بیرون می‌کشد و بعد اطلاعات مربوط به افرادی را که فاقد مدارک اقامتی‌اند کانالیزه می‌کند و بعد دولت از آن اطلاعات استفاده می‌کند.**

اوتور: خطرات خیلی بزرگ‌تری وجود دارد. هوش مصنوعی دارد تمام دســتاوردهای بشر در طول تاریخ را از توی اینترنت برمی‌دارد تــا از آن پول دربیاورد. دارد همه این دارایی مشــترک را می‌گیرد، همــه چیزهایی که ما آنجا گذاشــته‌ایم، همه عکس‌هایمان و همه نوشته‌هایمان و همه فیلم‌هایمان را جلوی چشم خودمان از آن خود می‌کند. او مثل رقیبی بدجنس و فوق‌العاده باهوش اســت؛ نقاشی شما را تماشا می‌کند و بعد مثل شما نقاشی می‌کشد. شما هرگز فکر نمی‌کردید اثر هنری‌تان قرار است با خودتان رقابت کند. هرگز فکر نمی‌کردید داســتانی که نوشته‌اید بازگردانده و فروخته شود و شما دیگر نتوانید کار خودتان را بفروشید. بنابراین فکر می‌کنم این انتقال یک‌جانبه حقوق مالکیت، موضوع عظیمی است که کمتر شناخته شده و کمتر درباره‌اش بحث شده است.

> عجم‌اوغلو: هوش مصنوعی مثل رقیبی بدجنس و فوق‌العاده باهوش است؛ نقاشی شما را تماشا می‌کند و بعد مثل شما نقاشی می‌کشد. او دارد همین کار را با کل دستاوردهای بشر در طول تاریخ می‌کند. چطور باید با او رقابت کنیم؟

■ **استوارت: این چیزی است که اصلاً به آن فکر نکرده بودم! پس هوش مصنوعی کلیت تخصص و تجربه انسانی را استخراج می‌کند بدون آنکه هزینه‌اش را بدهد. هوش مصنوعی اساســاً دارد همه چیزهایی را که ما به دســت آورده‌ایم برمی‌دارد، خودش را آموزش می‌دهــد، از برخی جهات جای ما را می‌گیرد، اما بدون آن پرداخت حق امتیاز.**

اوتور: ما در عصر نیسترِ هوش مصنوعی هستیم، نیستر را یادتان هســت؟ نرم‌افزاری که اجازه می‌داد موسیقی همه را برداریم و کپی کنیم و به اشتراک بگذاریم. این دوام‌پذیر نبود. اگر جلویش را نمی‌گرفتیم صنعت موسیقی نابود می‌شد. حالا با اسپاتیفای و با اپل موزیک، وقتی به آن ترانه‌ها گوش می‌دهیم حق امتیاز پرداخت می‌کنیم ــ حق امتیازهای کوچک، اما به هر حال پرداختشان می‌کنیم.

عجم‌اوغلو: اما تفاوت این اســت که در دوران نیستر، مصرف‌کنندگان بودند که آن تکثیر را انجام می‌دادند. حالا قدرتمندترین شــرکت‌هایی که بشر دیده است این کار را انجام می‌دهند.

اوتور: این سوسیالیسم معکوس است.

■ **استوارت: دقیقاً. آنها از کارگران می‌گیرند و به سمت بالا، به سوی آن پنج نفر، سرازیر می‌کنند. خدا به ما رحم کند!**

درس‌ها

نگاهی به مسیر توسعه کشورها

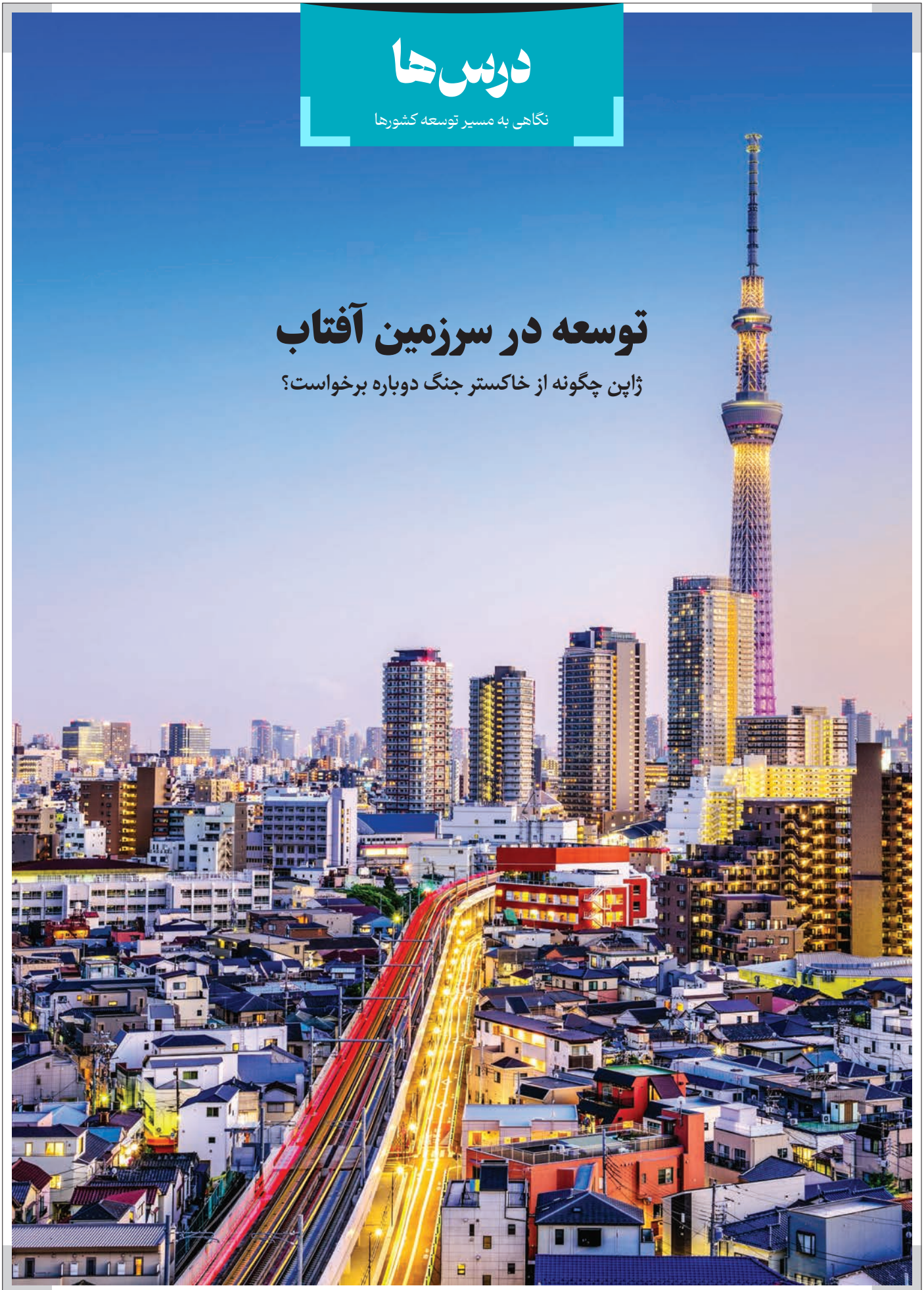

توسعه در سرزمین آفتاب

ژاپن چگونه از خاکستر جنگ دوباره برخواست؟



امیراحمد شیشه‌گر
پژوهشگر

در اکتبر ۱۹۸۸، «ایشیرو»، یک کارمند ارشد در بخش صادرات شرکت پاناسونیک، در یکی از کلوپ‌های اختصاصی محله «گینزا» توکیو نشسته بود. او با اسکناس‌های ۱۰ هزار ینی (که در آن زمان قدرتمندترین پول جهان به نظر می‌رسید) انعام می‌داد. برای ایشیرو و میلیون‌ها ژاپنی دیگر، زمین و سهام به «دینِ جدید» تبدیل شده بود. او به یاد می‌آورد که شرکتش به جای تمرکز بر بهبود موتورهای الکتریکی، تمام نقدینگی خود را در بازار املاک سرمایه‌گذاری کرده بود؛ چرا که ارزش زمین دفتر مرکزی آن‌ها در توکیو، در عرض یک سال از کل سود عملیاتی دهساله شرکت فراتر رفته بود. ایشیرو در آن شب‌های مستی از ثروت، هرگز تصور نمی‌کرد که تنها دو سال بعد، همان زمین‌ها به «دارایی‌های سمی» تبدیل شوند که بانک‌ها را به زانو درمی‌آورند. او مثلا برخلاف «خوان» در آرژانتین که نگران بود پولش تا عصر بی‌ارزش شود، در این فکر بود که با وام‌های ارزان و بی‌پایان، کدام قطعه از املاک نیویورک یا پاریس را بخرد. این داستان، روایت ملتی است که از شدت «موفقیت» مسموم شد.

پژواک تاریخ: فریاد مطبوعات در عصر حباب

ژاپن در این دوره شاهد تغییر لحن دراماتیک رسانه‌ها بود؛ مثلا مجله تایم سپتامبر ۱۹۸۸ در تیتری نوشت: «ژاپن، مالک جدید جهان؛ آیا توکیو جایگزین وال‌استریت شده است؟» یا روزنامه نیکی در ژانویه ۱۹۹۰ تیتر زد: «دوشنبه سیاه توکیو؛ وقتی سوزن واقعیت به حباب ۳۰ تریلیون دلاری برخورد کرد» همچنین نیویورک تایمز در ژوئن ۱۹۹۱ مطلبی با تیتر: «پایان مهمانی در ژاپن؛ بانک‌هایی که دیگر نه وام می‌دهند و نه حقیقت را می‌گویند» منتشر کرد.

تاریخچه ژاپن؛ از خاکستر تا آتش

پرده اول؛ ققنوس شرق و معجزه صنعتی: ژاپن پس از شکست ویرانگر در جنگ جهانی دوم، مسیری را آغاز کرد که به یکی از شگفت‌انگیزترین جهش‌های اقتصادی تاریخ بدل شد. این کشور با اتکا به مدل «دولت توسعه‌گرا» و همکاری تنگاتنگ میان دولت، بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ (کیرتسو)، بر بازسازی زیرساخت‌ها و صادرات محصولات صنعتی متمرکز شد. در طول دهه‌های ۵۰ تا ۷۰ میلادی، ژاپن نرخ‌های رشد دورقمی را تجربه کرد و از یک اقتصاد کشاورزی و ویران، به دومین قدرت اقتصادی جهان و پیشتاز در صنایع خودروسازی و الکترونیک تبدیل شد. این دوران که با انضباط مالی شدید و نرخ پس‌انداز بالای مردم همراه بود، «عصر طلایی» ژاپن را رقم زد.

پرده دوم؛ مستی از قدرت و جنون حباب: با ورود به دهه ۱۹۸۰، موفقیت‌های پیاپی باعث شد ژاپن در تله اعتمادبه‌نفس کاذب گرفتار شود. پس از توافق «پلازا» در سال ۱۹۸۵ و تقویت ناگهانی ارزش ین، دولت برای جلوگیری از رکود صادراتی، نرخ بهره را به شدت کاهش داد. این نقدینگی عظیم به جای بخش تولید، به سمت بازارهای دارایی (املاک و بورس) سرازیر شد. در اواخر دهه ۸۰، ژاپن شاهد بزرگ‌ترین حباب مالی تاریخ مدرن بود؛ جایی که ارزش دارایی‌های کاغذی از واقعیت‌های اقتصادی فاصله گرفت و اقتصاد ملی به یک قمارخانه بزرگ تبدیل شد که در نهایت در سال ۱۹۹۰ با انفجاری سهمگین فرو ریخت.

تحلیل ساختاری و کالبدشکافی بحران

مطالعه ریشه‌های بحران ژاپن نشان‌دهنده پارادوکسی عمیق است، بحران این کشور نه از فقر یا سوءمدیریتِ ابتدایی، بلکه از «موفقیت بیش از حد» و ناتوانی در تغییر ساختارها پس از رسیدن به بلوغ اقتصادی برخاست. ژاپن که توانسته بود با مدلی منحصربه‌فرد بر ویرانی‌های جنگ غلبه کند، در اواخر دهه ۸۰ میلادی در سازوکارهایی گرفتار شد که خود خلق کرده بود.

دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰: ساختار معجزه و انضباط تولید

در این بازه زمانی، ژاپن مدل «سرمایه‌داری هدایت شده» را به کمال رساند. وزارت تجارت و صنعت بین‌المللی (MITI) با شناسایی صنایع استراتژیک و هدایت منابع بانکی به سمت آن‌ها، رشد هدفمند را تضمین کرد.

- **توسعه صادرات‌محور:** تمرکز بر بهبود کیفیت (جنبش کایزن) و کاهش هزینه‌ها، کالاهای ژاپنی را به بازارهای جهانی تحمیل کرد.
- **سیستم استخدام مادام‌العمر:** این ساختار اجتماعی باعث ثبات بی‌سابقه در بازار کار و وفاداری کارکنان به شرکت‌ها شد که بهره‌وری را به شکلی نجومی افزایش داد.
- **پیوند بانک و صنعت:** سیستم «کیرتسو» باعث شد شرکت‌ها بدون نگرانی از نوسانات کوتاه مدت بازار سرمایه، بر برنامه‌های توسعه بلندمدت تمرکز کنند.

دهه ۱۹۷۰: عبور از شوک‌های انرژی و بلوغ تکنولوژیک

ژاپن در این دهه با دو شوک نفتی بزرگ روبرو شد که می‌توانست اقتصاد وابسته به انرژی آن را فلج کند. اما برخلاف بسیاری از کشورهای در حال توسعه که در این مقطع دچار تورم مزمن شدند، ژاپن با جراحی ساختاری، صنایع سنگین (فولاد و کشتی‌سازی) را به سمت صنایع «دانش‌بنیان» و کم‌مصرف (نیمه‌هادی‌ها و الکترونیک ظریف) سوق داد. این انعطاف‌پذیری باعث شد ژاپن در پایان دهه ۷۰ به عنوان رقیب اصلی هژمونی اقتصادی ایالات متحده ظاهر شود.

دهه ۱۹۸۰: توافق پلازا و چرخش به سمت اقتصاد حباب

نقطه آغاز انحراف تاریخی ژاپن، سال ۱۹۸۵ بود. تحت فشار آمریکا، ژاپن پذیرفت که ارزش ین را بالا ببرد (توافق پلازا). این اتفاق باعث شد کالاهای ژاپنی در بازارهای جهانی گران شوند. در این شرایط با واکنش پولی اشتباه؛ بانک مرکزی ژاپن برای حمایت از صادرکنندگان، نرخ بهره را به حد بی‌سابقه‌ای پایین آورد تا نقدینگی در بازار داخلی افزایش یابد. همچنین تورم دارایی‌ها اتفاق دیگری بود که رخ داد. نقدینگی ارزان به جای تحقیق و توسعه، وارد بازار زمین و سهام شد. قیمت مسکن در توکیو طی ۳ سال بیش از ۳ برابر شد. بانک‌ها با تکیه بر ارزش کاذب زمین‌ها، وام‌های کلان و بدون پشتوانه صادر می‌کردند. در سال ۱۹۸۹، بازار بورس توکیو به تنهایی ۴۰ درصد از ارزش کل بازارهای بورس جهان را تشکیل می‌داد؛ وضعیتی که کاملاً غیرپایدار بود.

در این دوران سیستم سیاسی ژاپن توسط «مثلث آهنین» اداره می‌شد: ائتلافی میان سیاستمداران حزب حاکم (LDP)، بوروکراسی دولتی و مدیران ارشد شرکت‌ها. این ائتلاف مانع از اعمال نظارت‌های دقیق بانکی می‌شد؛ چرا که بسیاری از سیاستمداران و بوروکرات‌ها در منافع حاصل از حباب و صلبیت ساختاری سهیم بودند. در این شرایط پیوندهای غیررسمی بین بانک‌ها و شرکت‌ها باعث شد که ریسک‌های بزرگ سیستماتیک مخفی بماند. زمانی که نشانه‌های خطر در سال ۱۹۸۸ آشکار شد، مثلث آهنین برای حفظ ثبات ظاهری، از افزایش نرخ بهره و جراحی بازار و شفافیت جلوگیری کرد. بررسی دوره ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰ نشان می‌دهد که ژاپن قربانی «پارادایم موفقیت» خود شد. ابزارهایی که معجزه اقتصادی را خلق کرده بودند (مانند نرخ بهره پایین و پیوند نزدیک بانک و صنعت)، در اواخر دهه ۸۰ به ابزاری برای نابودی ثبات تبدیل شدند. ژاپن در پایان سال ۱۹۸۹ در حالی وارد دهه جدید شد که شاخص بورس نیکی در قله ۳۸,۹۰۰ واحدی ایستاده بود، اما زیر این پوسته درخشان، سیستمی غرق در بدهی‌های سمی و دارایی‌های حباب‌گونه قرار داشت. انفجار این حباب در سال ۱۹۹۰، پایانی بر عصر معجزه و



نقطه آغاز انحراف تاریخی ژاپن، سال ۱۹۸۵ بود. تحت فشار آمریکا، ژاپن پذیرفت که ارزش ین را بالا ببرد (توافق پلازا). این اتفاق باعث شد کالاهای ژاپنی در بازارهای جهانی گران شوند. در این شرایط با واکنش پولی اشتباه؛ بانک مرکزی ژاپن برای حمایت از صادرکنندگان، نرخ بهره را به حد بی‌سابقه‌ای پایین آورد تا نقدینگی در بازار داخلی افزایش یابد. همچنین تورم دارایی‌ها اتفاق دیگری بود که رخ داد.

آغازی بر دوران طولانی انجماد بود.

دهه‌های ازدست‌رفته و نبرد با انجماد (۱۹۹۰ - ۲۰۱۲)

سقوط در سکوت و پارادوکس ثروت؛ برخلاف بحران‌های ویرانگر در آمریکای لاتین که با شورش‌های خیابانی و سقوط آنی ارزش پول همراه است، بحران ژاپن پس از سال ۱۹۹۰ یک «فروپاشی آرام» بود. با انفجار حباب، ثروت کاغذی ژاپن به ارزش تریلیون‌ها دلار دود شد، اما ویترین مغازه‌ها همچنان پر ماند و نظم اجتماعی فرونپاشید. این وضعیت فریبنده باعث شد دولت و نظام بانکی برای سال‌ها در «انکار» به‌سر ببرند؛ به جای جراحی دردناک و حذف وام‌های سمی، آن‌ها به امید بازگشت روزهای خوش، به جسد نیمه‌جان سیستم مالی اکسیژن (نقدینگی) تزریق کردند. این پرده، داستان تبدیل شدن یک ابرقدرت به کشوری است که در میان ثروتِ انباشته، قدرتِ حرکت را از دست داد.

با ورود به قرن ۲۱، ژاپن با پدیده‌ای روبرو شد که برای اقتصادهای مدرن کابوس محسوب می‌شود: «تورم منفی مزمن». در این دوران، ژاپن نه‌تنها با رکود اقتصادی، بلکه با پیر شدن سریع جمعیت و کاهش نیروی کار دست و پنجه نرم کرد. شوک‌های خارجی نظیر بحران مالی ۲۰۰۸ و فاجعه فوکوشیما در سال ۲۰۱۱، تیر خلاصی بر پیکره خسته اقتصاد سنتی ژاپن بود. این پرده نشان می‌دهد که چگونه یک کشور پیشرو می‌تواند در تله‌ای گرفتار شود که در آن نه نرخ بهره صفر و نه مخارج دولتی کلان، هیچ‌کدام توان بیدار کردن غولِ خفته را ندارند.

مفهوم «ژاپنی‌شدن» (Japanification)

دوران ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۲ در تاریخ اقتصادی جهان یک نقطه عطف است. در این سال‌ها، اصطلاح «ژاپنی‌شدن» وارد ادبیات اقتصادی شد؛ وضعیتی که در آن رشد اقتصادی متوقف می‌شود، تورم به زیر صفر می‌رود و بدهی‌های دولتی برای سرپا نگه داشتن جامعه به شکلی نجومی افزایش می‌یابد. ژاپن در این مقطع، از یک «الگوی موفقیت» به یک «آزمایشگاه بزرگ» تبدیل شد تا جهان بفهمد چگونه صلبیت ساختاری می‌تواند پویایی را نابود کند.

دهه ۹۰ و رکود ترازنامه‌ای (Balance Sheet Recession)

این‌که چرا ژاپن برخلاف انتظار اقتصاددانان، پس از بحران به سرعت بازیابی نشد؟ پاسخ در مفهوم «رکود ترازنامه‌ای» نهفته است. در این کشور اولویت پرداخت بدهی بر سودآوری بود. پس از سقوط ارزش املاک و سهام، شرکت‌های ژاپنی متوجه شدند که بدهی‌هایشان بسیار بیشتر از دارایی‌هایشان است. در نتیجه، آن‌ها تمام درآمد خود را صرف بازپرداخت بدهی کردند و سرمایه‌گذاری در تکنولوژی و نوآوری را متوقف کردند. همچنین فلج شدن سیستم بانکی اتفاق دیگری بود که رخ داد. بانک‌ها که کوهی از وام‌های سوخت‌شده (Non-performing loans) داشتند، قدرت وام‌دهی به کسب‌وکارهای جدید را از دست دادند. دولت نیز به جای بستن بانک‌های ورشکسته، با تزریق سرمایه آن‌ها را در وضعیت «کما» نگه داشت. علاوه بر این بزرگ‌ترین دشمن ژاپن در این دو دهه، کاهش قیمت‌ها (Deflation) بود. این موضوع شاید برای مصرف‌کننده جذاب به نظر برسد، اما برای اقتصاد یک سم مهلک است:

- **مارپیچ نزولی:** وقتی مردم انتظار دارند قیمت‌ها فردا ارزان‌تر شود، خرید امروز را به تاخیر می‌اندازند. کاهش تقاضا باعث کاهش سود شرکت‌ها، کاهش دستمزدها و در نتیجه کاهش بیشتر تقاضا می‌شود.
- **بی‌اثری سیاست پولی:** بانک مرکزی ژاپن نرخ بهره را به صفر رساند، اما در محیطی که تورم منفی است، «نرخ بهره واقعی» همچنان بالا باقی می‌ماند و استقراض برای تولید صرفه اقتصادی ندارد.

در این دوران، پدیده‌ای به نام «شرکت‌های زامبی» در ژاپن نهادینه شد. این‌ها شرکت‌هایی بودند که از نظر اقتصادی مرده بودند، اما بانک‌ها برای اینکه مجبور نشوند ضرر آن‌ها را در ترازنامه‌های خود ثبت کنند، به آن‌ها وام‌های جدید می‌دادند تا فقط بهره وام قبلی را بپردازند.

حضور زامبی‌ها باعث شد که منابع مالی و انسانی کشور در صنایع قدیمی و ناکارآمد حبس شود و فضای رشد برای استارت‌آپ‌های جوان و خلاق (مانند آنچه در سیلیکون ولی رخ می‌داد) تنگ شود. این شرکت‌ها نفوذ سیاسی بالایی داشتند و مانع از اصلاحات اقتصادی می‌شدند که می‌توانست رقابت‌پذیری ژاپن را بازگرداند.

بحران اجتماعی: از «مردان ساریمان» تا نسل گم‌شده

سایه رکود تنها بر اعداد و ارقام نبود، بلکه قلب جامعه ژاپن را نشانه رفت:

- **شکست پیمان نانوشته:** سیستم «استخدام مادام‌العمر» که ثبات اجتماعی ژاپن را تضمین می‌کرد، فروپاشید. نسل جدیدی متولد شد که به «کارگران غیرمنظم» معروف شدند؛ افرادی با قراردادهای موقت، بدون بیمه و بدون امنیت شغلی.
- **تله جمعیتی:** عدم امنیت مالی باعث شد جوانان ازدواج و فرزندآوری را به تاخیر بیندازند. جمعیت ژاپن شروع به پیر شدن و منقبض شدن کرد، که این خود به معنای کاهش بازار مصرف و افزایش بار هزینه‌های درمانی و بازنشستگی بر دوش دولت بود.

شوک‌های پایان‌دهنده: از ۲۰۰۸ تا فوکوشیما

در حالی که در اواسط دهه ۲۰۰۰ نشانه‌هایی از بهبود ضعیف دیده می‌شد، دو حادثه ژاپن را دوباره به اعماق بحران برد. در بحران مالی ۲۰۰۸، وابستگی شدید ژاپن به صادرات باعث شد که با سقوط تقاضای جهانی، تولید صنعتی ژاپن تندتر از هر کشور دیگری سقوط کند. و در تراژدی ۲۰۱۱ زلزله و سونامی توهوکو و فاجعه اتمی فوکوشیما، نه‌تنها ضربه مالی سنگینی (حدود ۲۳۵ میلیارد دلار) وارد کرد، بلکه اعتماد ملی به «مدیریت ژاپنی» و امنیت انرژی را کاملاً تخریب کرد. این نقطه، پایانِ مدارا با رکود بود.

همچنین دوران ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۲ به ژاپن و جهان ثابت کرد که ثبات به هر قیمتی، می‌تواند به قیمت نابودی آینده تمام شود. ژاپن در این ۲۲ سال، هزینه سنگین «عدم تصمیم‌گیری» و «ترس از تغییر» را پرداخت. این انجماد طولانی، نیاز به یک تغییر پارادایم رادیکال را ایجاد کرد که در نهایت منجر به روی کار آمدن شینزو آبه و آغاز دوران جدیدی از نبرد با رکود شد. ژاپن در پایان این دوره، کشوری بود که از نظر ظاهری همچنان مدرن و ثروتمند بود، اما روح نوآوری و امید به آینده در آن به شدت فرسوده شده بود.

تیرهای آبه و چرخش‌های تاریخی (۲۰۱۲ - ۲۰۲۶)

در دسامبر ۲۰۱۲، شینزو آبه با شعار «ژاپن بازگشته است» به قدرت رسید. او وارث اقتصادی بود که بیش از دو دهه در تله تورم منفی و بی‌حسی ساختاری گرفتار شده بود. آبه با معرفی دکترین انقلابی خود موسوم به «سه تیر»، تلاشی همه‌جانبه را برای درهم‌شکستن ذهنیتِ رکود آغاز کرد. این پرده، دورانِ جسارت در سیاست‌گذاری است؛ جایی که ژاپن تصمیم گرفت با تزریق نقدینگی بی‌سابقه و اصلاحات جسورانه، قوانین بازی را تغییر دهد و از یک «اقتصاد دفاعی» به یک «اقتصاد تهاجمی» تغییر وضعیت دهد.



پس از شوک‌های جهانی پاندمی و نوسانات زنجیره تأمین، ژاپن در بازه ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۶ به نقطه‌ای رسید که سه دهه آرزوی آن را داشت: «بازگشت تورم و رشد دستمزدها». در مارس ۲۰۲۴، بانک مرکزی ژاپن در اقدامی نمادین و تاریخی، به سیاست نرخ بهره منفی پایان داد. این، روایتِ گذار ژاپن از عصر «پول رایگان و رکود» به عصر «عادی‌سازی» است؛ دورانی که در آن ژاپن سعی دارد دوباره به عنوان قطب تکنولوژی‌های نوظهور (هوش

مصنوعی و نیمه‌هادی‌ها) در جهان قد علم کند.

همچنین شینزو آبه دریافت که بیماری ژاپن با داروهای معمولی درمان نمی‌شود؛ او متوجه شد که «انتظارات مردم» منجمد شده است. «آبه‌نومیکس» تنها یک بسته اقتصادی نبود، بلکه یک حمله روانشناختی به جامعه‌ای بود که به «رشد صفر درصد» عادت کرده بود. این بخش کالبدشکافیِ هماهنگی بی‌سابقه میان بانک مرکزی، دولت و بخش خصوصی برای خروج از بن‌بست تاریخی است.

تیر اول: سیاست پولی فوق‌انبساطی (شکستن سد نقدینگی)

هاروهیکو کورودا، رئیس بانک مرکزی منتخب آبه، مأموریت یافت تا «بازوکای پولی» خود را شلیک کند. بانک مرکزی ژاپن با خرید گسترده اوراق قرضه دولتی و صندوق‌های بورسی، ترازنامه خود را به ابعادی نجومی رساند. هدف از این کار ساده بود: اشباع بازار از پول برای بالا بردن نرخ تورم به ۲ درصد. علاوه بر این در سال ۲۰۱۶، ژاپن با وارد کردن نرخ بهره به محدوده منفی، عملاً بانک‌های تجاری را جریمه کرد تا پول را به جای انبار کردن در بانک مرکزی، به سمت تولید و مصرف سوق دهند. این اقدام، پیامی روشن به بازار بود: «دورانِ ثروت ناشی از پس‌اندازِ مرده به پایان رسیده است».

تیر دوم: سیاست مالی منعطف

دولت آبه بر این باور بود که وقتی بخش خصوصی از ترس آینده سرمایه‌گذاری نمی‌کند، دولت باید بار تقاضا را به دوش بکشد. با بسته‌های محرک کلان، میلیاردها ین صرف پروژه‌های زیربنایی، نوسازی شهری و بازسازی مناطق آسیب‌دیده از فاجعه ۲۰۱۱ شد. ژاپن با بدهی دولتی بیش از ۲۵۰ درصد GDP، به بزرگ‌ترین مقروض جهان تبدیل شد. اما نبوغ آبه در این بود که اکثر این بدهی داخلی بود (در دست خود ژاپنی‌ها)؛ لذا برخلاف آرژانتین، ژاپن هرگز با خطر ورشکستگی خارجی روبرو نشد. دولت از این بدهی و مدیریت بدهی نجومی آن به عنوان اهرمی برای «خریدِ زمان» جهت اصلاحات استفاده کرد.

تیر سوم: اصلاحات ساختاری (جراحی بافت‌های صلب)

این دشوارترین تیر آبه بود؛ تلاشی برای تغییر در فرهنگ کار و مدیریت ژاپنی. او با هدف جبران پیری جمعیت، سیاست‌هایی را برای ورود گسترده زنان به مشاغل مدیریتی و اجرایی وضع کرد. هدف، تبدیل کردن زنان (ویمنومیکس/ Womenomics) به نیروی محرک جدید رشد بود. همچنین فشار بر شرکت‌های بزرگ برای خروج از پیوندهای سنتی و ناکارآمد «کیرتسو» و تمرکز بر سودآوری و حقوق سهامداران و اصلاح حاکمیت شرکتی آغاز شد، این اقدام باعث شد سرمایه‌گذاران خارجی پس از دهه‌ها دوباره به بورس توکیو اعتماد کنند.

نقطه‌عطف ۲۰۲۴: پایان عصر انجماد و خروج از نرخ بهره منفی

در مارس ۲۰۲۴، جهان شاهد پایانی بر یک دوران بود. بانک مرکزی ژاپن (BOJ) تحت مدیریت «کازوئو اوئدا»، پس از هفده سال نرخ بهره را افزایش داد. برخلاف دهه‌های قبل، اکنون تورم در ژاپن نه فقط ناشی از گرانی انرژی، بلکه ناشی از «تقاضای داخلی» و «رشد دستمزدها» (بیش از ۵ درصد در مذاکرات بهاری ۲۰۲۴) و بازگشت تورم سالم است.

عبور از روانشناسی رکود به معنای آن بود که ژاپن رسماً اعلام کرد دیگر از «تله تورم منفی» خارج شده است. بورس توکیو (شاخص نیکی) با عبور از قله تاریخی سال ۱۹۸۹، نشان داد که اعتماد به سودآوری واقعی شرکت‌های ژاپنی بازگشته است.

سرمایه‌داری نوین کیشیدا (۲۰۲۴ - ۲۰۲۶)

در حال حاضر فومیو کیشیدا با طرح «سرمایه‌داری نوین» سعی در تکمیل میراث آبه دارد. کیشیدا



هاروهیکو کورودا، رئیس بانک مرکزی منتخب آبه، مأموریت یافت تا «بازوکای پولی» خود را شلیک کند. بانک مرکزی ژاپن با خرید گسترده اوراق قرضه دولتی و صندوق‌های بورسی، ترازنامه خود را به ابعادی نجومی رساند. هدف از این کار ساده بود: اشباع بازار از پول برای بالا بردن نرخ تورم به ۲ درصد.

معتقد است رشد بدون افزایش دستمزد پایدار نیست. او بر سرمایه‌گذاری در «سرمایه انسانی» و استارت‌آپ‌های تکنولوژیک و توزیع و رشد تمرکز کرده است. ژاپن در حال بازپس‌گیری جایگاه خود در صنعت تراشه‌هاست. سرمایه‌گذاری‌های عظیم در کارخانه‌های جدید (مانند همکاری با TSMC در کوماموتو) نشان‌دهنده چرخش ژاپن به سمت «امنیت اقتصادی» در زنجیره تامین و نیمه‌هادی‌ها و پیشتازی در عصر هوش مصنوعی است.

تجربه آبه‌نومیکس و تحولات پس از آن ثابت کرد که حتی صلب‌ترین ساختارهای اقتصادی نیز در برابر ترکیبی از سیاست پولی جسورانه و اصلاحات ساختاری، انعطاف‌پذیر هستند. امروز ژاپن دیگر آن «مرد بیمار آسیا» نیست؛ بلکه کشوری است که با وجود بدهی سنگین و جمعیت پیر، توانسته است موتور نوآوری و رشد خود را دوباره روشن کند و خود را برای رقابت در نظم جدید جهانی آماده سازد.

کالبدشکافی سناریوهای آینده (۲۰۲۷ - ۲۰۳۰)

در حال حاضر بحران در ژاپن در لایه‌ای از «سکوت سازمان‌یافته» و «نظم صلب» فرو رفته است. این بخش به بررسی شکاف‌های پنهانی می‌پردازد که فراتر از شاخص‌های بورس، سرنوشت این امپراتوری را در دهه پیش رو رقم خواهند زد.

واکاوی ساختار اجتماعی: بمب ساعتی و پارادوکس نظم

ژاپن با پدیده‌ای روبروست که هیچ نظریه اقتصادی کلاسیکی برای آن راه‌حل قطعی ندارد: «انقباض داوطلبانه یک ملت».

- **دموکراسی نقره‌ای (Silver Democracy)**

در نظام سیاسی ژاپن، قدرت واقعی در دستان طبقه سالخورده است. بیش از ۳۰ درصد جمعیت بالای ۶۵ سال هستند و به دلیل نرخ مشارکت بالای این گروه در انتخابات، احزاب سیاسی (به‌ویژه LDP) جرأت اصلاحات رادیکال در نظام بازنشستگی یا خدمات درمانی را ندارند. این امر منجر به نوعی «بن‌بست نسلی» شده است؛ جایی که ثروت ملی صرف نگهداری از گذشته می‌شود، نه سرمایه‌گذاری بر آینده (جوانان).

- **نسل ساتوری (Satori Generation) و خروج روانی**

برخلاف جوانان آرژانتینی که با مهاجرت به خارج (Brain Drain) واکنش نشان می‌دهند، جوانان ژاپنی دچار «مهاجرت درونی» شده‌اند. نسل ساتوری (نسل روشن‌بین/بی‌خیال) افرادی هستند که از مصرف‌گرایی، ازدواج و رقابت شغلی دست کشیده‌اند. پدیده «هیکیکوموری» (بیش از ۱.۵ میلیون نفر عزلت‌نشین مطلق) نشان‌دهنده شکست قرارداد اجتماعی قدیمی ژاپن است که در آن «کار سخت» دیگر به «زندگی بهتر» منجر نمی‌شود.

- **تله جنسیتی و شکست «ویمنومیکس»**

با وجود تلاش‌های شینزو آبه، ساختار فرهنگی ژاپن همچنان میان «سنت خانه‌داری» و «فشار کاری شرکت‌ها» معلق است. ژاپن در شاخص شکاف جنسیتی (Gender Gap) رتبه‌ای بسیار پایین در میان کشورهای توسعه‌یافته دارد. خروج نیمی از پتانسیل انسانی (زنان) از مدار تصمیم‌گیری‌های کلان، یکی از بزرگ‌ترین موانع بهره‌وری در این کشور است.

کالبدشکافی سیاسی: ثباتِ مرگبار و صلبیت مثلث آهنین

ساختار قدرت در ژاپن برخلاف نوسانات شدید آرژانتین، دچار «ثبات بیش از حد» شده است که مانع از هرگونه جراحی ساختاری می‌شود.

حاکمیت تک‌حزبی در جامه دموکراسی - تسلط تقریباً بلامنازع حزب لیبرال دموکرات (LDP) در هفت دهه گذشته، رقابت سیاسی را به رقابت‌های درون‌جناحی (Factions) تقلیل داده است. این فقدان آلترناتیو قدرتمند باعث شده تا دولت‌ها بیش از آنکه به دنبال نوآوری باشند، به دنبال حفظ «وضع موجود» و رضایت ذینفعان سنتی باشند.

پیوند میان بوروکرات‌های ارشد، سیاستمداران و مدیران شرکت‌های بزرگ (Keiretsu)، سدی در برابر ورود استارت‌آپ‌ها و ایده‌های مخرب (Disruptive) ایجاد کرده است. پدیده «آماکودای» (فرود از آسمان) که در آن بوروکرات‌های بازنشسته در پست‌های مدیریتی شرکت‌های بزرگ قرار می‌گیرند، نظارت دولت بر بخش خصوصی را به یک همکاری صمیمانه و غیرشفاف و بازگشت مثلث آهنین (Iron Triangle) تبدیل کرده است.

ژاپن در میانه نبرد تکنولوژیک آمریکا و چین تحت ژئوپلیتیکِ فشار قرار دارد. اجبار برای بازسازی ارتش و افزایش بودجه نظامی به ۲ درصد از GDP (شکستن تابوی پس از جنگ)، فشار مالی جدیدی بر بودجه‌ای وارد می‌کند که هم‌اکنون نیز زیر بار بدهی ۲۶۰ درصدی کمر خم کرده است.

درس بزرگ انجماد

نگاهی به تاریخ اقتصادی ژاپن نشان می‌دهد که ثروتِ انباشته می‌تواند دهه‌ها ناکارآمدی ساختاری را پوشش دهد، اما نمی‌تواند برای همیشه جلوی «واقعیت‌های جمعیتی» بایستد. ژاپنِ ۲۰۳۰، کشوری خواهد بود که باید میان «هارمونی اجتماعی» (به قیمت افول) و «جراحی رادیکال» (به قیمت آشوب) یکی را انتخاب کند. این نشان می‌دهد که بزرگ‌ترین دشمن یک تمدن اقتصادی، نه تورم، بلکه «از

سناریوهای استراتژیک آینده ژاپن

با توجه به خروج از نرخ بهره منفی در سال ۲۰۲۴ و بازگشت تورم، سه مسیر برای آینده ژاپن متصور است:

- **سناریوی اول: رنسانس اتوماسیون (خوش‌بینانه)**

در این سناریو، ژاپن از بحران جمعیتی به عنوان فرصتی برای تبدیل شدن به «اولین اقتصاد تمام‌خودکار جهان» استفاده می‌کند.

پیشران: جایگزینی نیروی کارِ غایب با رباتیک پیشرفته و هوش مصنوعی مولد.

پیامد: بهره‌وری جهش می‌یابد، کمبود نیروی کار به یک مزیت رقابتی تبدیل شده و ژاپن دوباره به قطب صادرات تکنولوژی تبدیل می‌شود. تورم در سطح ۲ درصد تثبیت شده و دستمزدها به صورت واقعی رشد می‌کنند.

- **سناریوی دوم: فرسایش مدیریتی (میانه / محتمل‌ترین)**

در این مسیر، ژاپن نه فرومی‌پاشد و نه به اوج بازمی‌گردد؛ بلکه به یک «سوئیس پیر و بزرگ» تبدیل می‌شود.

پیشران: اصلاحات قطره‌چکانی و پذیرش محدود مهاجران ماهر.

پیامد: رشد اقتصادی بین ۰.۵ تا ۱ درصد باقی می‌ماند. استاندارد زندگی به دلیل دارایی‌های خارجی عظیم ژاپن حفظ می‌شود، اما وزن سیاسی و اقتصادی این کشور در جهان به نفع قدرت‌هایی چون هند و اندونزی کاهش می‌یابد. ژاپن به یک «موزه مدرن» تبدیل می‌شود که در آن ثبات اجتماعی بر رفاه اقتصادی می‌چربد.

- **سناریوی سوم: مارپیچ بدهی و شوک بهره (بدبینانه)**

این سناریو زمانی رخ می‌دهد که تورم از کنترل خارج شده و بانک مرکزی مجبور شود نرخ بهره را به سرعت بالا ببرد.

پیشران: افزایش هزینه‌های خدمات بدهی دولت و سقوط ارزش اوراق قرضه

پیامد: با توجه به اینکه نیمی از درآمدهای مالیاتی ژاپن صرف بهره بدهی‌ها می‌شود، افزایش نرخ بهره می‌تواند منجر به ورشکستگی فنی دولت شود. در این حالت، ژاپن ممکن است با بحرانی شبیه به «بحران پوند بریتانیا» یا حتی شوک‌های نوع آرژانتینی (اما با ابعاد جهانی) روبرو شود که منجر به فروپاشی سیستم تأمین اجتماعی می‌گردد.

مقایسه شرایط اقتصادی ژاپن و ایران

ویژگی	ژاپن (انجماد ین)	وضعیت ایران
نوع بحران	انجماد تولید و تورم منفی	تورم ناشی از ناترازی ساختاری
ریشه بدهی	داخلی و مدیریت‌شده	ناترازی بانکی و کسری بودجه
جمعیت	پیر و در حال انقباض	عبور سریع از جوانی به پیری
واکنش دولت	صلبیت و ترس از تغییر	جراحی‌های مقطعی و ناتمام

دست دادن ایمان به آینده» در میان نسل‌های جوان است.

درس‌های کلیدی؛ ایران میان دوراهی انجماد و انفجار

برای خواننده ایرانی که در میانه یکی از حساس‌ترین پیچ‌های تاریخی اقتصاد خود قرار دارد، مطالعه تجربه ژاپن نه یک تفنن آکادمیک، بلکه یک ضرورت استراتژیک است. ایران امروز، در حالی که با تورم مزمن و کاهش ارزش پول دست و پنجه نرم می‌کند، نشانه‌های ترسناکی از «بیماری ژاپنی»؛ پیری جمعیت و اتلاف منابع در شرکت‌های زامبی را نیز بروز می‌دهد.

مقایسه تطبیقی: ژاپن و جایگاه ایران

تجربه ژاپن پنج درس حیاتی برای آینده اقتصاد ایران به ارمغان می‌آورد:

- **درس اول: تله دارایی‌های غیرمولد (املاک و مستغلات)**

ژاپن در دهه ۸۰ میلادی تصور می‌کرد ثروت در «زمین» نهفته است. امروز در ایران، بخش بزرگی از سرمایه‌های کشور در آپارتمان‌های خالی و زمین حبس شده است.

هشدار: تجربه ژاپن نشان می‌دهد که وقتی حباب املاک تخلیه شود، ترازنامه بانک‌ها فرو می‌ریزد و اقتصاد وارد یک رکود دهساله می‌شود. ایران باید پیش از آنکه این حباب به مرز انفجار برسد، نقدینگی را به سمت «تولید تکنولوژیک» هدایت کند.

- **درس دوم: بمب ساعتی جمعیت؛ ایران سریع‌تر از ژاپن پیر می‌شود**

ژاپن زمانی پیر شد که «ثروتمند» بود؛ اما ایران در حال پیر شدن در وضعیت «میان‌درآمدی» است.

راهبرد: ما فرصت ۲۰ ساله‌ای را که ژاپن برای انباشت سرمایه داشت نداریم. اصلاح نظام بازنشستگی و تامین اجتماعی در ایران، پیش از آنکه به مرحله «دموکراسی نقره‌ای» ژاپن (جایی که پیران مانع اصلاحات می‌شوند) برسیم، یک ضرورت حیاتی است.

- **درس سوم: شجاعت در انحلال شرکت‌های زامبی**

ژاپن دو دهه از رشد خود را فدای زنده نگه داشتن شرکت‌ها و بانک‌هایی کرد که عملاً مرده بودند.

کاربرد در ایران: اقتصاد ایران مملو از بانک‌های ناتراز و شرکت‌های دولتی زیان‌ده است که اکسیژن (نقدینگی) اقتصاد را مصرف می‌کنند. درس ژاپن این است: «انجماد و حمایت از ناکارآمدی، هزینه سنگین‌تری نسبت به جراحی و انحلال دارد».

- **درس چهارم: استقلال بانک مرکزی و مدیریت انتظارات**

شینزو آبه نشان داد که حتی در منجمدترین اقتصادها، اگر «اراده سیاسی» و «ابزار پولی» هماهنگ باشند، می‌توان انتظارات مردم را تغییر داد.

نیاز ایران: بانک مرکزی ایران باید از ابزار «مدیریت انتظارات» استفاده کند. تا زمانی که مردم انتظار تورم دارند، تورم باقی خواهد ماند. درس آبه‌نومیکس برای ایران، لزومِ داشتن یک «نقشه راه واحد» میان تمام ارکان حاکمیت برای خروج از بحران است.

- **درس پنجم: پارادوکس ثبات سیاسی**

ژاپن ثابت کرد که ثبات سیاسی بدون رقابت و نوآوری، منجر به رکود می‌شود.

تحلیل: ایران برای عبور از تحریم و رکود، به «تخریب خلاق» در اقتصاد نیاز دارد؛ یعنی اجازه دادن به بخش خصوصی واقعی برای ورود به عرصه‌هایی که دهه‌ها در انحصار بوروکراسی دولتی و شبه‌دولتی بوده است.

ققنوس یا موزه؟

ژاپن امروز در حال بیدار شدن است. شکستن رکورد ۳۴ ساله بورس توکیو در سال ۲۰۲۴ و بازگشت تورم مثبت، نشان‌دهنده آن است که حتی پس از سه دهه انجماد، راه بازگشت وجود دارد.

برای ایران، پیام ژاپن روشن است: «زمان، گران‌بهاترین دارایی است». اگر ایران امروز با شجاعت به سراغ اصلاح ناترازی‌های بانکی، تنوع‌بخشی به صادرات و حل بحران جمعیتی نرود، ممکن است به وضعیتی دچار شود که نه فریادهای آرژانتین، بلکه سکوتِ مرگبار دهه‌های از دست رفته ژاپن را تجربه کند؛ با این تفاوت که ایران، ذخایر مالی عظیم ژاپن را برای خریدِ زمان در اختیار ندارد.

ایران می‌تواند با درس گرفتن از اشتباهات ژاپن در دهه ۹۰ (انکار بحران) و الگوبرداری از جسارت آن در دهه ۲۰۱۰ (اصلاحات آبه)، مسیر خود را به سمت یک «رنسانس ملی» تغییر دهد. انتخاب میان «انجماد در گذشته» یا «پرواز به سوی آینده»، امروز در دستان سیاست‌گذار ایرانی است.

راهنمای اصطلاحات داخل متن

واژه / مفهوم	توضیح کوتاه و کاربردی
گینزا (Ginza)	لوکس‌ترین و گران‌ترین منطقه تجاری و تفریحی توکیو؛ نماد ثروت دیوانه‌وار ژاپن در دوران حباب.
ین (JPY)	واحد پول ملی ژاپن؛ که نوسانات ارزش آن (به‌ویژه در توافق پلازا) نقشی کلیدی در بحران داشت.
توافق پلازا (Plaza Accord)	توافق سال ۱۹۸۵ بین قدرت‌های بزرگ برای کاهش ارزش دلار در برابر ین؛ جرقه‌ای که منجر به ارزان شدن پول در ژاپن و ایجاد حباب شد.
کیرتسو (Keiretsu)	مجموعه‌ای از شرکت‌های هم‌پیمان (مثل میتسوبیشی) که حول یک بانک مرکزی حلقه زده و از هم حمایت مالی می‌کنند.
وزارت MITI	وزارت تجارت و صنعت بین‌المللی ژاپن؛ معمار اصلی معجزه اقتصادی ژاپن که صنایع هدف را هدایت می‌کرد.
حباب دارایی (Asset Bubble)	افزایش غیرمنطقی و ناگهانی قیمت مسکن و سهام که هیچ تناسبی با ارزش واقعی آن‌ها ندارد.
شرکت‌های زامبی (Zombies)	شرکت‌های ورشکسته‌ای که فقط با وام‌های جدید بانک‌ها زنده می‌مانند و توان نوآوری یا بازپرداخت بدهی را ندارند.
تورم منفی (Deflation)	کاهش مداوم قیمت کالاها؛ وضعیتی که برخلاف تصور، باعث توقف خرید مردم و رکود عمیق تولید می‌شود.
تله نقدینگی (Liquidity Trap)	وضعیتی که در آن نرخ بهره به صفر می‌رسد اما مردم همچنان تمایلی به خرج کردن یا سرمایه‌گذاری ندارند.
آبه‌نومیکس (Abenomics)	سیاست‌های اقتصادی شینزو آبه (نخست‌وزیر سابق) شامل سه تیر: سیاست پولی انبساطی، مخارج دولتی و اصلاحات ساختاری.
نرخ بهره منفی	جریمه کردن بانک‌ها برای نگهداری پول در بانک مرکزی؛ با هدف مجبور کردن آن‌ها به وام دادن پول به مردم.
شاخص نیکی (Nikkei ۲۲۵)	مهم‌ترین شاخص بورس توکیو که تغییرات قیمت سهام ۲۲۵ شرکت بزرگ ژاپنی را نشان می‌دهد.
مثلث آهنین (Iron Triangle)	ائتلاف نانوشته میان سیاستمداران، بوروکرات‌ها (دیوان‌سالاران) و مدیران شرکت‌های بزرگ که مانع تغییرات رادیکال می‌شود.
دموکراسی نقره‌ای	وضعیتی که در آن به دلیل پیر بودن اکثریت رأی‌دهندگان، سیاست‌ها فقط به نفع سالمندان (و نه جوانان) تنظیم می‌شود.
هیکیکوموری	جوانانی که به دلیل فشار اجتماعی یا نبود امید اقتصادی، خود را در اتاقشان زندانی کرده و از جامعه جدا می‌شوند.
ویمنومیکس (Womenomics)	بخشی از اصلاحات آبه برای افزایش مشارکت اقتصادی زنان جهت جبران کمبود نیروی کار ناشی از پیری جمعیت.
تسهیل مقداری (QE)	چاپ پول توسط بانک مرکزی برای خرید اوراق قرضه و تزریق نقدینگی به قلب سیستم مالی.

آینده‌پژوهی
نگاهی به آخرین تحولات اقتصاد جهان

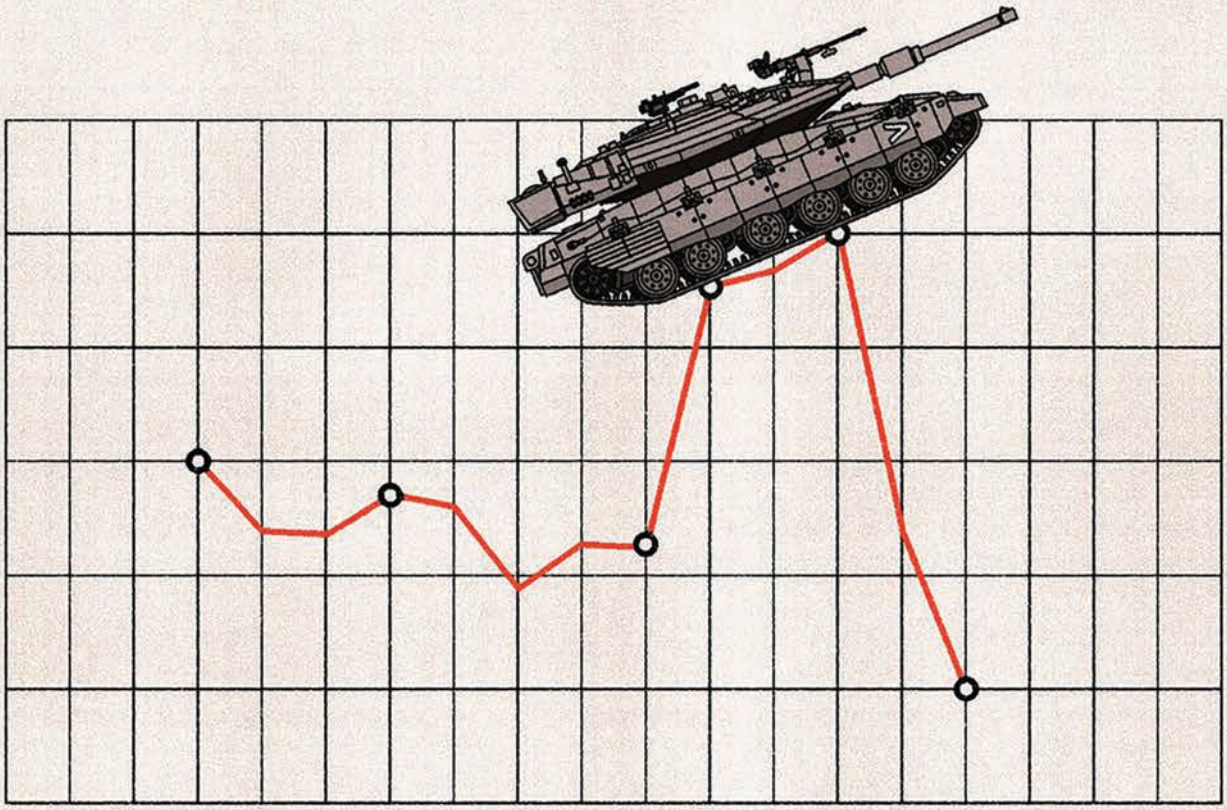

جنگ برای آمریکا تصمیمی اقتصادی است

نگاهی به تداوم یک رویه منفعت‌طلبانه در واشینگتن

کل نهادها و شرکت‌ها و افرادی که از قراردادها، بودجه‌ها و توسعه نظامی مداوم تغذیه می‌کنند، از برقراری صلح آسیب خواهند دید.

[آینده جهان]

کارخانه‌ای به نام اقتصاد جنگ

چرا آمریکا اول وارد جنگ می‌شود و بعد دنبال دلیل می‌گردد

ترجمه فرزانه سالمی
خبرنگار بخش آینده‌پژوهی

بسیاری از کشورها ابتدا به دنبال دلیل می‌گردند و سپس بر اساس آن، وارد جنگ می‌شوند. اما یکی از عجیب‌ترین نکاتی که در مورد سیاست‌های آمریکا جلب توجه می‌کند این است که واشینگتن اغلب برعکس عمل می‌کند: ابتدا در مورد جنگ تصمیم می‌گیرد و باقی ماجرا در ادامه آن شکل می‌گیرد. یعنی اگر فشارها بر دولت آمریکا برای تغییر چنین تصمیمی زیاد شود، کاخ سفید همواره توجیه جدیدی پیدا می‌کند و تصمیم خود برای ورود به جنگ را به افکار عمومی در داخل و خارج این کشور «می‌فروشد».

ما عین این وضعیت را در مورد جنگ عراق دیدیم و امروز دوباره در موارد دیگر مثل جنگ ایران شاهد آن هستیم: در آغاز راه، یک دلیل مطرح می‌شود و سپس دلیلی دیگر به میان می‌آید. بعد «توضیح» سومی ارائه می‌شود و ماجرا به همین ترتیب ادامه دارد؛ آن هم در حالی که انگیزه اصلی ثابت باقی مانده است.

حالا این پرسش مطرح می‌شود که چرا آمریکا همیشه عرصه سیاست را به صحنه‌ای دائمی برای تهدید و ایجاد تنش تبدیل می‌کند؟

بخش بزرگی از پاسخ به این سوال را یک رئیس‌جمهور از درون خود نظام سیاسی آمریکا بیان کرد: دوایت آیزنهاور. او درباره قدرت‌گرفتنِ یک اتحاد نظامی و صنعتی در این کشور هشدار داد؛ موضوعی که بعدها به عنوان قاعده پذیرفته شد. آیزنهاور در سخنرانی خداحافظی خود در سال ۱۹۶۱، به صورت صریح در مورد این اتحاد «نظامی-صنعتی» صحبت‌های هشدارآمیزی داشت و آن را این گونه توضیح داد: شبکه‌ای از منافع مشترک وجود دارد که شرکت‌های تولید تسلیحات و مهمات، مراکز تحقیق و توسعه و بازیگران بانفوذ در کنگره و دولت آمریکا را به هم پیوند می‌دهد.

آیزنهاور برای روشن‌شدن موضوع به این نکته اشاره کرد که چنین شبکه‌ای می‌تواند جنگ را از یک تصمیم سیاسیِ استثنایی به یک انتخاب اقتصادیِ معمول تبدیل کند.

به بیانِ دیگر، وقتی جنگ به نوعی «بازار» تبدیل می‌شود، صلح به معنی ضرر کردنِ عده زیادی خواهد بود. درواقع کل نهادها و شرکت‌ها و افرادی که از قراردادها، بودجه‌ها و توسعه نظامی مداوم تغذیه می‌کنند، از برقراری صلح آسیب خواهند دید و منافع خود را در تداوم جنگ دنبال می‌کنند. اما این توصیف شاید با آنچه در افکار عمومی جهان در خصوص سیاست در آمریکا تصور می‌شده، فرق‌های زیادی داشته باشد. دموکراسی در آمریکا در افواه عمومی به عنوان نظامی معرفی می‌شود که توازن قوا در آن وجود دارد: کنگره نظارت می‌کند، رئیس‌جمهور پاسخگو است، دادگاه‌ها مستقل‌اند و مطبوعات و رسانه‌ها قدرتمند هستند. اما حالا روشن شده که این طور نیست. مهم‌ترین عاملش، تأمین مالی کمپین‌های انتخاباتی بوده است. بسیاری از سیاستمداران برای رسیدن به مقام مورد نظرشان به اسپانسرهای بزرگ مالی نیاز دارند. در عین حال، برخی از سیاستمداران که در عرصه سرمایه‌گذاری در شرکت‌های دفاعی و تسلیحاتی فعال بوده‌اند و در این شرکت‌ها سهام دارند، افزایش بودجه دفاعی را به سود منافع شخصی خود نیز می‌بینند و از آن حمایت می‌کنند.

نتیجه این است که سیاستمداران آمریکایی به جای پرسیدنِ اینکه «آیا به جنگ نیاز داریم؟» این پرسش را مطرح می‌کنند: «بودجه پنتاگون را چقدر افزایش دهیم و چه کسی قراردادها را می‌گیرد؟» حتماً در جریان جنگ ایران و سخنرانی‌های بی‌پایان دونالد ترامپ در این خصوص متوجه تضاد برخی حرف‌ها و منافع شده‌اید. این همان جایی است که پرسش‌های واقعی قلب می‌شوند و جنگ به پروژه تبدیل می‌شود.

ایده خطرناکی در اینجا مطرح است: اینکه جنگ فقط یک تصمیم امنیتی نیست؛ بلکه گاهی به عنوان یک ابزار اقتصادی استفاده می‌شود. این یک سنت فکری است که گاهی «کینزی‌گرایی نظامی» نامیده می‌شود. کینز استدلال می‌کرد که دولت‌ها می‌توانند اقتصاد راکد را از طریق پروژه‌های عمومی غیرلازم (مانند حفاری و تخریب) و صرفاً به منظور ایجاد اشتغال و به گردش درآوردن پول، احیا کنند. نسخه افراطی و امروزیِ این عقیده، جنگ را یک پروژه می‌بیند: نابود کن... سپس تولید کن... بعد مسلح کن... دوباره بازسازی کن... بعد همه چیز را از اول تکرار کن.

منبع: میدل ایست مانیتور

چرا باید خواند: آمریکا عرصه سیاست را به عرصه تنش و جنگ دائمی تبدیل کرده است. اینجا توضیح می‌دهیم چرا این کار برای سیستم آمریکا حیاتی است.

این با استدلالی شناخته‌شده در برخی مکاتب اقتصادی همخوانی دارد: سرمایه‌داری همواره به دنبال موتورهای محرک بزرگی است که وقتی سود کاهش دارد و سرمایه‌گذاری ضعیف می‌شود، ماشین را دوباره به راه بیندازد. واقعیت این است که این سیستم به صورت دائمی از تنش و جنگ سود می‌برد. وال استریت هم اینجا حضور دارد. جنگ‌ها موج‌هایی از سفته‌بازی ایجاد می‌کنند که قیمت انرژی، بیمه، حمل و نقل، نرخ بهره، قراردادهای آتی و غیره جزو آن است. همه اینها سود عظیمی برای بانک‌ها و شرکت‌های سرمایه‌گذاری به دنبال دارند و شرکت‌های اسلحه‌سازی نیز از این بخش مالی به عنوان شریک و ذی‌نفع در تامین مالی و توسعه خود استفاده می‌کنند.

به عبارت دیگر: اقتصاد جنگی فقط یک کارخانه نیست. یک سیستم کامل از تأمین مالی، قیمت‌گذاری و سود است. این واقعیت قرار نیست هیچ‌گاه در قاموس آمریکا تغییر کند.



وزارت کشور آلمان اعلام کرد که پس از بررسی دقیق، به این نتیجه رسیده که به اتباع سوری اجازه ندهد سفرهای کوتاهی به کشور مبدأ خود داشته باشند.

[آینده پناهندگی]

تنبیه به خاطر سفر به سوریه

آیا آلمان قوانین بین‌المللی و اروپایی را نقض می‌کند؟

از زمان سقوط حکومت بشار اسد در دسامبر ۲۰۲۴، بحث‌های داغی در آلمان در مورد اینکه «آیا پناهجویان سوری باید اجازه داشته باشند به کشورشان سفر کنند یا نه؟» مطرح شده است. این دغدغه‌ای است که اصولاً در مورد پناهجویان و بازدید از کشور متبوع آنها وجود دارد

اما در مورد سوریه، اوضاع پیچیده‌تر از همیشه است. به دنبال روی کار آمدن دولت جولانی در سوریه، اکثر کشورهای اروپایی مناسبات خود را با دولت او آغاز کردند اما مشخص نیست که این مناسبات دقیقاً به کدام سمت حرکت می‌کند؛ زیرا ظاهراً اعتماد لازم به این دولت به منظور بازگشت کامل پناهجویان به سوریه وجود ندارد. دولت‌های اروپایی مثل آلمان که تعداد زیادی از پناهجویان سوری را پذیرفته‌اند، حالا تصمیماتی را در مورد آنها اتخاذ می‌کنند که در موارد زیادی با قوانین اروپایی و حقوق بشری در تناقض است. مثلاً این موضوع در مورد آن دسته از پناهجویان سوری ساکن آلمان که خواسته‌اند برای ارزیابی وضعیت به کشور خود سفر کنند، رخ داده است.

در حالی که برخی استدلال می‌کنند که چنین سفری به پناهجویان امکان می‌دهد تا به دنبال بستگان خود بگردند یا وضعیت اموالشان را بررسی کنند، دیگران نسبت به سوءاستفاده‌های احتمالی که می‌تواند مقررات پناهندگی را زیر سوال ببرد، هشدار می‌دهند.

در اکتبر ۲۰۲۵، وزارت کشور آلمان اعلام کرد که پس از بررسی دقیق، به این نتیجه رسیده که به اتباع سوری اجازه ندهد سفرهای کوتاهی به کشور مبدأ خود داشته باشند. درواقع اگر آنها چنین کاری را انجام دهند، از حقوق پناهجویی و حفاظتی که دولت آلمان در اختیارشان قرار داده محروم می‌شوند.

در عوض، به افرادی که به دنبال بازگشت داوطلبانه و دائمی به سوریه هستند توصیه می‌شود از خدمات مشاوره‌ای استفاده کنند؛ نه اینکه خودشان دست به سفرهای اکتشافی بزنند. این به صورت خلاصه، موضع دولت آلمان در مورد سفر پناهجویان سوری به سوریه است. در همین حال، اداره فدرال مهاجرت و پناهندگان اعلام کرده احتمال دارد در صورت اثبات سفر پناهجویان سوری به سوریه، لغو وضعیت حمایت آنان اعمال شود. طبق اطلاعاتی که اداره فدرال مهاجرت و پناهندگان در اختیار سازمان حقوق بشری پرو آسایل (حمایت از پناهجویان) قرار داده است، فقط در سال ۲۰۰۵ میلادی حدود ۲۶۰۰ مورد رسیدگی برای لغو پناهندگی پناهجویان سوری که به سوریه سفر کرده بودند، آغاز شده است.



منبع: ناظر سوریه (سیرین آبزرور)

چرا باید خواند:
بعد از استقرار حکومت جولانی در سوریه، بحث و جدل درباره بازگشت پناهجویان سوری ساکن آلمان به کشورشان داغ شده است. بخوانید تا ببینید چرا موضوع گره خورده است.

ماجراهای شرط «استقرار»

طبق قانون اقامت، افرادی که به آنها پناهندگی یا حمایت بین‌المللی اعطا شده است باید نیت و دلیل خود را برای سفر به کشور مبدأ به اداره امور اتباع خارجی آلمان اطلاع دهند. سپس مقامات باید اداره فدرال مهاجرت و پناهندگان آلمان را مطلع کنند تا ارزیابی کند که آیا حمایت از آن پناهجو باید لغو شود یا خیر.

از طرف دیگر، عدم گزارش برنامه‌های سفر می‌تواند منجر به جریمه نقدی شود و عملاً افراد را مجبور می‌کند که در صورت تمایل به سفر، فرآیند بررسی وضعیت قانونی خود را بموقع آغاز کنند. حمایت از پناهجو در صورتی لغو می‌شود که شخص داوطلبانه به حمایت دولتی که از آن گریخته است بازگردد. با این حال، صرف سفر کافی نیست؛ شخص باید در آنجا «مستقر» شده باشد. رویه قضایی، «استقرار» را به عنوان اقامت دائم با قصد ایجاد یک زندگی جدید تعریف می‌کند؛ مثلِ داشتنِ خانه دوم در کشور مبدأ در حالی که فرد اقامت خود را در آلمان حفظ کرده است. در نتیجه، طبق گزارش پرو آسایل، سفرهای کوتاهی که صرفاً برای ارزیابی در نظر گرفته شده‌اند (مثلاً جستجوی بستگان یا بررسی وضعیت یک خانه) استقرار محسوب نمی‌شوند و مشمول این حکم نیستند.

در اکتبر ۲۰۲۴، یک بند جدید به ماده ۷۳ قانون پناهندگی اضافه شد. این بند یک فرض قانونی ایجاد می‌کند که به محض سفر کردن شخص به کشور مبدأ، دیگر شرایط برای حمایت وجود ندارد. این فرض فقط در صورتی اعمال نمی‌شود که سفر «از نظر اخلاقی ضروری» بوده باشد؛ به عنوان مثال، به دلیل بیماری جدی یا فوت یکی از اعضای خانواده انجام شده باشد.

اما کارشناسان در مورد برداشت‌های مختلف در خصوص چنین ماده‌ای هشدار داده‌اند و می‌گویند این قاعده فرضی - آنطور که برای پناهندگان و افراد تحت حمایت اعمال می‌شود - هم قوانین بین‌المللی و هم قوانین اروپایی را نقض می‌کند. این قاعده با کنوانسیون پناهندگان ژنو و دستورالعمل پناهندگی اتحادیه اروپا ناسازگار است.

در مقابل، شرط «استقرار» با قوانین بین‌المللی و اروپایی مطابقت دارد. این شرط حتی تحت مقررات جدید اروپایی که قرار است از ژوئن ۲۰۲۶ اجرایی شوند، به قوت خود باقی است. پرو آسایل پیشنهاد می‌کند که مدت سفرها باید کافی باشد - مثلاً دو تا چهار هفته، یا تا ۹۰ روز - تا به افراد امکان دهد تا وضعیت کشور خود را به درستی و به شکل واقع‌بینانه ارزیابی کنند. اما این موضوع همچنان در آینده جای بحث و جدل زیادی خواهد بود.

[آینده آمریکای جنوبی]

ونزوئلا در دام وعده‌های پوچ احیای اقتصادی

اقتصاد ونزوئلا میان فلج و تورم گرفتار شده است

منبع: سی‌ان‌ان

چرا باید خواند: ونزوئلا بعد از مادورو همچنان در ورطه نوسانات ارزی، دستمزد پایین و تورم بسیار بالا غرق است. اینجا ابعاد مختلف وضعیت امروز این کشور را توضیح داده‌ایم.



امروز جمعه، روز پرداخت حقوق است و یک مرکز خرید محبوب در شرق کاراکاس پایتخت ونزوئلا مملو از جمعیت است. اما در حالی که راهروها پر به نظر می‌رسند و ویترین‌ها با نورپردازی درخشان و کالاهای فراوان چیده شده‌اند، بسیاری از مردم دستخالی وارد و خارج می‌شوند. خریداران قدم می‌زنند، نگاه می‌کنند، قیمت‌ها را مقایسه می‌کنند، اما خیلی کم خرید می‌کنند.

این صحنه‌ای است که همین اواخر در کاراکاس دیده شده است؛ با این حال بازتابدهنده واقعیتی است که پیش از سوم ژانویه نیز وجود داشت؛ یعنی زمانی که نیکلاس مادورو، رئیس‌جمهور وقت، و همسرش سیلیا فلورس در جریان عملیات ربایش نظامی توسط آمریکا بازداشت شدند و به بهانه حمایت از فعالیت گروه‌های مواد مخدر به زندان در آمریکا منتقل شدند.

در فودکورت این مرکز خرید، مشتریان اغلب با استفاده از اپلیکیشنی پرداخت می‌کنند که خطوط اعتباری کوچکی را به برخی فروشندگان خاص اعطا می‌کند. این اعتبارات بعداً به صورت اقساطی بازپرداخت می‌شوند. استفاده از این اپلیکیشن به طرز باورنکردنی رایج شده است، به‌ویژه برای خرید پوشاک و لوازم خانگی، هرچند برای پرداخت هزینه همه چیز از یک همبرگر گرفته تا خرید مایحتاج روزانه نیز استفاده می‌شود.

این در کشوری رخ می‌دهد که با ابرتورم و «الزام ذخیره قانونی»، یعنی درصدی از وجوه که بانک‌ها ملزم به نگهداری آن به عنوان ذخیره هستند، مواجه است و افراد بسیار کمی به کارت‌های اعتباری دسترسی دارند.

در اینکه اقتصاد ونزوئلا در حال حاضر رو به بهبود نیست چندان تردیدی وجود ندارد. همه امیدوار بوده‌اند که وضع اقتصادی بهبود یابد، اما هنوز چیزی به صورت ملموس مشاهده نمی‌شود. قیمت‌ها همچنان در حال افزایش است و تورم سالانه این کشور که بالاترین در جهان است به طور میانگین به ۶۰۰ درصد می‌رسد. تنها کافی است به رفتار بولیوار، واحد پول ملی ونزوئلا بنگریم تا شدت اوضاع را درک کنیم. از ابتدای سال جاری تاکنون، این ارز تقریباً ۲۰ درصد از ارزش خود را در برابر دلار از دست داده است. در ماه ژانویه، دلار رسمی ۳۶۷ بولیوار ارزش داشت؛ امروز این نرخ به ۴۵۰ رسیده است و به اصطلاح «دلار موازی» که تأثیر عظیمی بر شکل‌گیری قیمت‌ها دارد، می‌تواند تا ۶۵۰ بالا برود. این ارز از سال ۲۰۲۲ بیش از ۹۰۰۰ درصد کاهش ارزش داشته است.

> در ونزوئلا توانایی خرید یک خودرو برای اکثر مردم چالش‌برانگیز است و بسیاری از کارخانه‌های مونتاژ خودرو در سال‌های اخیر تعطیل شده‌اند

اکثر ونزوئلایی‌های به دنبال اصلاحات سیاسی و اقتصادی در کشور بوده‌اند اما می‌گویند انگار سختی‌های زندگی روزمره‌شان تغییری نکرده است. حداقل دستمزد کارگران بسیار ناچیز است و پول با سرعتی بی‌رحمانه در محیطی با تورم بالا که به خصوص با افزایش قیمت سوخت و مواد غذایی همراه است، به دست می‌آید و خرج می‌شود.

اکنون بیش از صد و اندی روز از زمانی که دلسی رودریگز به عنوان رئیس‌جمهور موقت ونزوئلا سوگند یاد کرد می‌گذرد. در طول این دوره جدید در روابط دوجانبه با آمریکا تغییراتی رخ داده و شرکت‌های خارجی مثل شورون برای استخراج نفت ونزوئلا و رساندن پولش به حساب کاخ سفید وارد عمل شده‌اند. به گفته رئیس جمهور موقت ونزوئلا، تولید نفت این کشور در حال حاضر به ۱.۱ میلیون بشکه در روز رسیده است.

در همین حال آمریکا تحریم‌های وزارت خزانه‌داری خود بر ونزوئلا را کاهش داده است. این تحریم‌ها پیش‌تر علیه بانک مرکزی ونزوئلا، بانک ونزوئلا و سایر نهادهای بانکی اعمال شده بود. این اقدام قرار است راه را برای ادغام بیشتر با بازار جهانی و افزایش درآمدهای ارزی باز کند.

ونزوئلا که طی دهه‌های متوالی پنجمین اقتصاد بزرگ آمریکای لاتین بود، بین سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۰، ۷۵ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را از دست داد.

با این حال، درآمـدی که خزانه‌داری ملی ونزوئلا پس از حمله نظامی آمریکا دریافت می‌کند برای پر کردن شـکاف بین نرخ ارز رسـمی و بازار سیاه کافی نبوده است. کسری بودجه دولت مرکزی ۹ درصد تولید ناخالص داخلی است.

دولـت جدید ونزوئلا همچنین روی از سـرگیری مذاکرات با صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نیز تاکید زیادی کرده است. رودریگز در یک سخنرانی اخیر خود به انتظارات بهبود اقتصادی که از زمان انتقال قدرت در میان جامعه ونزوئلا بالا گرفته است اشاره کرده و وعده داده که در یک بازه زمانی معقول به آنها رسیدگی کند.

با این حال واقعیت اقتصادی ونزوئلا همچنان با تضادها همراه اسـت. برخلاف آن مرکز خرید، سایر کسب و کارها در سراسر شهر متروک به نظر می‌رسند و راهروهایشان پر از فروشگاه‌های تعطیل شده است. رستوران‌ها رونق دارند، با این حال برخی از آن‌ها ظرف تنها چند ماه باز و بسته می‌شوند. مردم عجله دارند بولیوارهایی را که به دست می‌آورند، قبل از اینکه ارزشش را در موج تورم از دست بدهد، صرف مایحتاج اولیه کنند. گوشت در سفره اکثر مردم ونزوئلا جا ندارد و این در حالی اسـت که مردم گمان می‌کردند خیلـی زود روزهای بهتر اقتصادی را خواهند دید. همچنین توانایی خرید یک خودرو برای اکثر مردم چالش‌برانگیز اسـت و بسیاری از کارخانه‌های مونتاژ در سـال‌های اخیر تعطیل شده‌اند. البته عرضه خودرو با تسهیلات اعتباری دلاری ارائه شـده توسط شـرکت‌های خصوصی، نمایندگی‌ها و بانک‌های منتخب همراه است، هرچند که این گزینه تنها برای یک اقلیت در دسترس است.

برای اکثریت مردم ونزوئلا، مبارزه بر سر مایحتاج اولیه است. کارگران و بازنشستگان خواستار درآمدهای بهتر هستند. آنخل گارسیا یک تکنیسین ارشـد ساخت‌وساز و کارمند سابق دولت ونزوئلا با ۳۸ سال سابقه خدمت اسـت. او می‌گوید اغلب مجبور است بین غذا خوردن و سوار شدن اتوبوس یکی را انتخاب کنـد. او از ابراز ناامیدی‌ای که او را به خیابان‌های کاراکاس برای اعتراض بازگردانده ابایی ندارد و واقعیتی را توصیف می‌کند که با ناامنی اقتصادی همراه است. او توضیح می‌دهد که برخی خانواده‌ها اگر دارو بخرند، از گرسنگی می‌میرند و اگر غذا بخرند، توانایی پرداخت هزینه درمان پزشکی را ندارند. همچنین قیمت مواد غذایی بسیار فراتر از درآمدهاست: «قفسه‌ها ممکن است پر باشند، اما پول برای خریدشان کافی نیست.»

اعتراضات علیه سـختی اقتصادی و نابرابری‌های اجتماعی مزمنی که کشور را گرفتار کرده، دستور کار تظاهرات شهروندان را شکل می‌دهد و البته دولت به بهانه‌های مختلف سعی می‌کند جلوی این نوع تظاهرات اعتراضی را بگیرد و وعده‌های جدیدی مطرح کند.

خوزه گوئرا، قانونگذار سـابق از یکی از احزاب مخالـف در ونزوئلا که کارشناس اقتصاد هم هست برای توجیه این وضعیت می‌گوید که «در ۱۰۰ روز، نمی‌توان انتظار مشـاهده بهبود اقتصادی را در هیچ کجا داشت.» به عقیده گوئرا، گام‌های اولیه باید بر تثبیت نرخ ارز و مهار تورم متمرکز شود تا مردم بتوانند احساس بهبود اقتصادی را تجربه کنند. طبق آمار بانک مرکزی ونزوئلا، نرخ تورم سالانه تا ماه مارس ۶۵۰ درصد بوده است.

از نظر گوئرا، افزایش وعده‌داده‌شده در حداقل دستمزد کارگران به همراه کند شـدنِ کاهش ارزشِ بولیوار در برابر دلار می‌تواند به شهروندان امکان دهد اولین نشانه‌های بهبود را احساس کنند. با این حال، در مورد تغییرات عمیق‌تر و ساختاری، اثرات آن ممکن است تا نزدیک به پایان نیمه دوم سال ۲۰۲۶ احساس نشود.

خوزه آبرئو، ۷۸ سـاله، مهاجری پرتغالی که نزدیک به ۶۰ سال در این کشـور زندگی کرده و صاحب یک فروشـگاه کوچک در محله ال بوسکه کاراکاس اسـت، می‌گوید: «ما همچنان منتظر بهبودهای وعده‌داده‌شـده هسـتیم.» او می‌گوید: «در تمام مدتی کـه در ونزوئلا بوده‌ام هرگز چنین چیزی ندیده‌ام. شـما کالا را از عمده‌فروش‌ها با یک نرخ ارز دلار خریداری می‌کنید، و زمانی که باید پرداخت کنید، بولیوار ارزش خود را از دست داده است.» آبرئو دفتری را نشان می‌دهد که در آن سفارش‌های مشتریانی را که درخواست نسیه کرده‌اند، یادداشت می‌کند. او با ناامیدی می‌گوید: «هیچ راه دیگری ندارم؛ این تنها راهی است که می‌توانم کمی بیشتر بفروشم. بعضی از مردم یک قلم جنس کوچک برمی‌دارند، بخشی از بدهی‌شان را می‌پردازند و بعد چند روز ناپدید می‌شوند.»

مردم مشتاقانه در انتظار این احتمال هستند که دولت سرانجام منابع لازم برای صدور فرمان افزایش حقوق را داشته باشد. این موضوعی است که مکرراً در گفت‌وگوهای خیابانی مطرح می‌شود. به هر حال، قرار است تولید سالانه نفت خام ۲۵ درصد افزایش یابد.

ونزوئلا که طی دهه‌های متوالی پنجمین اقتصاد بزرگ آمریکای لاتین بود، بین سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۰، ۷۵ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را از دسـت داد؛ این کشور گرفتار آشفتگی سیاسی، اشتباهات مدیریتی و رهبری و تحریم‌های بین‌المللی علیه حکومت نیکلاس مادورو رئیس جمهور سابق ونزوئلا بوده است. از سال ۲۰۲۲، اقتصاد ونزوئلا نرخ‌های رشد متوسط و به‌شدت ناکافی را ثبت کرده است. اما حالا برخی اقتصاددانان انتظار رشد دورقمی در سال ۲۰۲۶ را دارند.

یک تحلیلگر مالی که خواسـت ناشناس بماند، می‌گوید: «اوضاع بهتر خواهد شد، اما باید کمی بیشتر صبر کنیم. تولید در دو ماه نخست ۲۰۲۶ در واقع کاهش یافته و قیمت‌ها همچنان رو به افزایش است. پولی که وارد شده هنوز برای پوشش هزینه‌های سرمایه‌گذاری ناکافی است. شکاف فزاینده نرخ ارز یکی از مشکلات عمده‌ای است که باید به آن بپردازیم.»

در همیـن حال و در میان این نوسـانات ارزی و قیمتی، چشـم‌انداز دستمزدها در کشور بدون تغییر و البته تا حد زیادی نامطمئن و راکد باقی مانده است.

اما این طور به نظر می‌رسد که بسـیاری از ونزوئلایی‌ها از انتظار برای تحقق تغییرات بی‌تاب شده‌اند و دیگر تحمل وضعیت کنونی را ندارند. برای بسیاری از مردم، رونق اقتصادی باید با تغییر سیاسی همراه باشد که ثبات بلندمدت را تضمین کند. با این حال، هیچ‌یک از این دو در افق قابل مشاهده نیستند.

بسیاری از ونزوئلایی‌ها از انتظار برای تحقق تغییرات بی‌تاب شده‌اند و دیگر تحمل وضعیت کنونی را ندارند





منبع: آسیا تایمز

چرا باید خواند:
در جهانی که فناوری در آن پیشرفت سریعی داشته و شغل و زندگی ادم‌ها را هم متحول کرده، چقدر باید به آینده امیدوار بود؟ این پرسش اساسی را در مواجهه با هر موضوعی در آینده نزدیک و دور باید بررسی کنیم.

[آینده جهان فناوری]

هوش مصنوعی و ربات‌ها نمی‌توانند شکم مردم را سیر کنند

آیا سرمایه‌داری به خط پایان نزدیک می‌شود؟

اگر اوضاع امروزی اقتصاد جهان را با دقت بررسی کنیم معلوم می‌شود که بشریت اخیراً میان دو قطب متضاد گرفتار شده است. از یک طرف، پیشرفت بی‌سابقه در عرصه فناوری این وعده را به بشـــر می‌دهد که قرار اســـت به زودی ماه و مریخ را تحت کنترل خود درآورد، بیماری‌ها را به کل ریشه‌کن کند و بهبود عظیم در استاندارد زندگی همه مردم را به ارمغان آورد. اما در ســـوی دیگر طیف چه خبر است؟ دو ستون اصلی فن‌آوری در جهان- یعنی رباتیک صنعتی و هوش مصنوعی- دارند ارزش کار انسان را به پایین‌ترین سطحش می‌رسانند، موضوعی که باید نگرانی سیاست‌گذاران را درباره امنیت اجتماعی بربینگیزد.

نگرانی اول این است که ربات‌های کارخانه‌ای و اتوماسیون جایگزین نیروی کار خواهند شـــد. اما نگرانی دوم عمیق‌تر است: اینکه هوش مصنوعی نه تنها مشاغل کارگران یقه‌آبی، بلکه مشاغل متخصصان و کارشناسان یقه‌ســـفیدی را که انگشتانشان روی صفحه‌کلیدهای کامپیوترها کار می‌کند نیز از دست آنها خواهد ربود.

به عنوان مثال، در یک ســـناریوی خوش‌بینانه می‌توان تخمین زد که ۵۰ درصد از تمام مشـــاغل انســـانی توسط هوش مصنوعی و ربات‌ها قبضه خواهند شد و این امر بر هر دو دسته شغل‌های یقه‌آبی و یقه‌سفید تأثیر می‌گذارد. این نرخ بیکاری ۱۵ درصد بالاتر از دوران رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ است.

اما در بدترین سناریو که کارشناســـان درباره‌اش هشدار داده‌اند، هوش مصنوعی و ربات‌های انسان‌نما می‌توانند ظرف پنج سال آینده جایگزین ۹۹ درصد از مشـــاغل شوند. این موضوع منجر به بیکاری بی‌سابقه‌ای می‌شود و ظاهراً دولت‌ها هیچ برنامه اضطراری برای مقابله با این وضعیت خطرناک ندارند. بر این اساس پیش‌بینی می‌شود که انســـان‌ها می‌توانند ۶۰ تا ۸۰ ساعت آزاد در هفته به دست آورند، اما این را عملاً باید به عنوان فروپاشی بازار کار دید. این هشدارها و نگرانی‌ها واقعاً بی‌اساس نیستند. این صرفاً مشکل بیکاری افراد نیست؛ بلکه می‌تواند ناآرامی اجتماعی گسترده، افزایش نابرابری و بی‌ثباتی سیاسی را تشدید کند و این موضوعی است که باید دانشگاهیان و سیاست‌گذاران را وادار به در نظر گرفتن اصلاحات فوری و راه‌حل‌های درازمدت کند.

از دریچه نگاه یک اقتصاددان، این پرســـش نباید صرفاً به عنوان داستان جایگزینی نیروی کار در نظر گرفته شود، بلکه باید آن را به عنوان ناقوس مرگ اقتصادهای سرمایه‌داری و ترکیبی در نظر گرفت. این یک بحران عمیق فلسفی و ساختاری را نمایان می‌کند؛ بحرانی که نیازمند اصلاحات فوری در عرصه سیاســـت‌ها اســـت. از جمله این اصلاحات می‌توان به پیاده‌ســـازی درآمد پایه همگانی، گسترش برنامه‌های آموزشی و بازآموزی و در عین حال در نظر گرفتن چالش‌های اقتصادی و سیاسی دخیل در این اصلاحات اشاره کرد.

> بیکاری ناشی از هوش مصنوعی صرفاً مشکل بیکاری افراد نیست؛ بلکه می‌تواند ناآرامی اجتماعی گسترده، افزایش نابرابری و بی‌ثباتی سیاسی را تشدید کند

سهم نیروی کار در شالوده اقتصاد کنونی

ناهنجاری‌های ســـاختاری اقتصـــاد جهانی را می‌تـــوان نه از طریق اقتصادســـنجی‌های پیچیده، بلکه از طریق تحلیل سرراستِ آماریِ واقعیت‌های اقتصادی کالبدشکافی کرد.

مروری بر تولید ناخالص داخلی جهانی نشـــان می‌دهد که تولید صنعتی و ساخت و ساز تقریباً پانزده تا شانزده درصد از کل تولید را تشکیل می‌دهند، در حالی که معدن و استخراج معادن به اقتصادهای متکی بر منابع کمک می‌کنند. اســـتخراج معادن در برخی کشورها می‌تواند بین هشت تا پانزده درصد از تولید ناخالص داخلی را به خود

فناوری‌هایی که امروز تا این حد به آنها علاقه پیدا کرده‌ایم ممکن است هزینه‌های تولید را کاهش دهند، اما همچنین بنیان مصرف را ویران خواهند کرد.

اختصاص دهد، در حالی که در دیگر کشورها (بسته به اینکه یک کشور توسعه‌یافته باشد یا یک اقتصاد در حال توسعه غنی از منابع) می‌تواند بین دو تا سه درصد متغیر باشد.

ستون فقرات واقعیِ اقتصاد مدرن، بخش خدمات است که اکنون نزدیک به دو سوم ــ یعنی تقریباً شصت تا هفتاد درصد ــ از ارزش جهانی را تأمین می‌کند. علاوه بر این، بخش کشاورزی که زمانی معیشت ۹۰ درصد از نیروی کار انسانی را فراهم می‌کرد، حالا در حد سهم چهار تا پنج درصدی نقش‌آفرینی می‌کند. در مجموع، این بخش‌ها نمایانگر یک اقتصاد یقه‌آبی به ارزش تقریبیِ ۷۰ درصد از تولید ناخالص داخلی جهانی هستند. این بازاری عظیم است که تقریباً به طور کامل توسط مصرف روزانه میلیاردها کارگر حفظ می‌شود. این صنایع، شاهرگ حیاتی اقتصاد ترکیبیِ مدرن و سرمایه‌داری به طور یکسان را تشکیل می‌دهند. با این حال، اگر رباتیک و هوش مصنوعی در آینده مشاغل انسانی را در این حوزه‌های اساسی حذف کنند، یک پرسش بنیادین مطرح خواهد شد: اقتصادهای جهان در آینده چگونه به کار خود ادامه خواهند داد؟

این پرسش باید سیاست‌گذاران را وادار کند تا استراتژی‌هایی برای جلوگیری از فروپاشی اقتصادی تدوین کنند. همچنین ما مجبور می‌شویم تا با بنیادی‌ترین و در عین حال جاودانه‌ترین فرمول اقتصاد روبرو شویم.

چرخه معیوب عرضه و تقاضا

اگر رباتها کالاها را تولید کنند و هوش مصنوعی خدمات را ارائه دهد، پس چه کسی آن‌ها را مصرف خواهد کرد؟ مصرف نیازمند درآمد است. درآمد هم نیازمند اشتغال یا کارآفرینی است. اگر رباتها و هوش مصنوعی تمام عرصه اشتغال را تصاحب کنند، جریان پول به دست انسان‌ها متوقف می‌شود. بدون پول، انسان‌ها دیگر مصرف‌کننده نخواهند بود

موفقیت سرمایه‌داری در جهان درواقع به همزیستی نیروی کار و سرمایه بستگی دارد: نیروی کار به نوبه خودش درآمد کسب می‌کند، درآمد هم تقاضا ایجاد می‌کند، تقاضا تولید را به پیش می‌راند و تولید نیز به نوبه خود اشتغال ایجاد می‌کند.

اما وقتی فناوری به طور کامل جایگزین نیروی کار شود، این چرخه از هم می‌گسلد. قدرت خرید محدود طبقه سرمایه‌دار به تنهایی نمی‌تواند تقاضای کل در اقتصاد را حفظ کند، زیرا تقاضای اقتصادی با مصرف گسترده تعریف می‌شود، نه خریدهای لوکس یک طبقه ثروتمند کوچک. بحران «تقاضای مؤثر» بیش از آنکه اقتصاد را نابود کند، کل ساختار تولید را از هدفش تهی می‌کند و آن را توخالی و سرگردان رها می‌کند. اگر سرمایه‌گذاری شغل ایجاد نکند، مصرف‌کنندگان جدیدی نیز خلق نمی‌کند. بدون مصرف‌کننده، تولید هیچ هدف واقعی ندارد. این یک نمونه کلاسیک از مسئله مرغ و تخم‌مرغ در اقتصاد است.

برای بررسی ناهنجاری‌های اقتصادی آینده، لازم است که چند جنبه را بررسی کنیم. اما سناریوهای زیر را به عنوان مسائل مطرح‌شونده در داستان‌های علمی-تخیلی در نظر نگیرید. آن‌ها ناهنجاری‌های اقتصادی محتملی هستند که احتمالاً ظرف دو دهه آینده بروز خواهند کرد. شناخت این بحران‌های بالقوه می‌تواند سیاست‌گذاران، دانشگاهیان و شهروندان را برانگیزد تا پیش از آنکه این چالش‌ها اجتناب‌ناپذیر شوند، دست به اقدام بزنند و حس فوریت موضوع و مسئولیت جمعی را تقویت کند.

۱ پارادوکس غذا و کشاورزی

فرض کنید بخش کشاورزی کاملاً خودکار شود. تراکتورهای هدایت‌شونده با GPS یا بایدو (سیستم چینی) زمین را شخم می‌زنند، پهپادها کود و آفت‌کش می‌پاشند و بازوهای رباتیک هم میوه می‌چینند. طبیعتاً تولید سر به فلک می‌کشد. اما چه اتفاقی می‌افتد اگر مصرف‌کنندگانی که قرار بود این غذا و محصولات را بخرند، بیکار و فقیر شوند؟ آیا رباتها غذایی را که برداشت می‌کنند، خواهند پخت و خواهند خورد؟ آیا رباتها و هوش مصنوعی احساس گرسنگی می‌کنند؟

وقتی جیب کارگر خالی است، تنها گرسنگی‌اش باقی می‌ماند. در نتیجه، قیمت بازار محصولات کشاورزی به سوی صفر سقوط می‌کند. طنز تلخ ماجرا اینجاست: فراوانی خود به علت قحطی بدل خواهد شد.

۲ بحران در کالاهای صنعتی و مصرفی بادوام

یک کارخانه تمام اتوماتیک را تصور کنید که به طور مداوم مدرن‌ترین خودروها، تلویزیون‌ها، یخچال‌ها، ماشین‌های لباسشویی، رایانه‌ها و تلفن‌های هوشمند را تولید می‌کند. هزینه‌های تولید پایین و کیفیت بالاست.

اما اگر طبقه مصرف‌کننده‌ای که قرار بود این کالاها را بخرد به یک خاطره در تاریخ تبدیل شده باشد چه؟ با نابودیِ قدرت خرید عمومی، انبارها از موجودی کالا لبریز می‌شوند. شرکت تولید را کاهش می‌دهد، سفارش رباتهای جدید را لغو می‌کند و در نهایت، مالک سرمایه‌دار به دلیل فقدان تقاضای بازار ورشکست می‌شود.

۳ نابودی بخش مسکن، سفر هوایی و هتلداری

تصورش را بکنید. سرمایه‌داران در بخش املاک فعالیت زیادی داشته‌اند و ساختمان‌ها و شهرهای بزرگی ساخته‌اند. هتل‌داران هم رستوران‌ها و استراحتگاه‌های درجه یک جهانی را افتتاح کرده‌اند و خطوط هوایی نیز میلیاردها دلار هواپیما خریده‌اند. اما چه چیزی این زیرساخت‌ها را توجیه می‌کند اگر که اکثریت جمعیت جهان از «مصرف‌کننده» به «تحت تکفل» تبدیل شوند؟ در نهایت، فرودگاه‌ها و هتل‌ها تعطیل خواهند شد و آسمان‌خراش‌های درخشان به «برج‌های شبح» توخالی تبدیل خواهند شد.

اگر درآمد و مصرفی در کار نباشد، چه کسی مالیات بر درآمد و مالیات بر مصرف خواهد پرداخت؟ و دولت چگونه درآمد برای تأمین مالی پروژه‌های خود را جمع‌آوری خواهد کرد؟

تمام این پرسش‌ها به یک نتیجه واحد ختم می‌شوند: اگر تقاضایی در بازار وجود نداشته باشد، اقتصاد از کار می‌افتد. ما در کتاب‌های تاریخ با موضوع رکود بزرگ سال‌های ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ میلادی آشنا شده‌ایم. در آن زمان، با وجود ظرفیت تولید، کالاها روی هم انباشته می‌شدند. شیر به رودخانه‌ها ریخته می‌شد زیرا عموم مردم قدرت خرید نداشتند. با این حال، حتی در آن



انسان‌ها باید در بخش‌هایی که نیازمند خلاقیت، عاطفه و تصمیم‌گیری هستند با فناوری ادغام و یکپارچه شوند

زمان هم نیروی کار انسانی همچنان ضروری بود. اما فناوری‌های پیشرفته امروزی عملاً خطر حذف نیاز به انسان را با خود به همراه دارد

این وضعیت، یک رکود جهانی و دائمی را به همراه خواهد آورد: رکودی که نه چرخه‌ای، بلکه ساختاری است. تولید رخ می‌دهد اما مصرف‌کننده‌ای نخواهد داشت. سرمایه‌گذاری متوقف خواهد شد. سرمایه‌گذاری که شغلی ایجاد نکند، نمی‌تواند مصرف‌کننده ایجاد کند. این وضعیت یک «ایست قلبی» برای اقتصاد جهانی خواهد بود.

از سوی دیگر، بحران اقتصادی جهانی بافت اجتماعی را دگرگون می‌کند. اگر فناوری‌ها بدون محدودیت و بدون یک توافق اجتماعی جدید به رشد خود ادامه دهند، تمدن بشری قطعاً با مواردی مانند درگیری و ناآرامی اجتماعی و هزینه شدید کنترل جرم و جنایت روبرو خواهد شد:

وقتی میلیاردها نفر راه معاش خود را از دست بدهند، در سکوت نخواهند نشست تا نابود شوند. تاریخ نیز گواهی بی‌رحمانه بر این موضوع است: هرگاه توده‌ها از موتور اقتصادی به بیرون رانده شوند، انقلاب‌ها شعله‌ور می‌شوند، شورش‌ها زبانه می‌کشند و جنگ‌های داخلی آغاز می‌شوند. بیکاری ناامیدی می‌کارد و ناامیدی به جرقه شورش بدل می‌شود. در چنین شرایطی، صحنه برای رویارویی میان اقلیت ممتاز و انبوهِ فقرا آماده شده است. در جهانی مملو از جوانان بیکار، ناآرامی اجتماعی نه فقط محتمل، بلکه اجتناب‌ناپذیر است.

در عین حال با خشک شدن منبع اشتغال و درآمد، بخش عظیمی از بشریت به اقتصادِ جایگزینی به نام جرم و جنایت روی خواهد آورد. نرخ دزدی، سرقت مسلحانه، کلاهبرداری و جرایم سایبری به شدت افزایش خواهد یافت. زندان‌ها لبریز خواهند شد. اما پرسش حیاتی همچنان باقی است: دادگاه‌ها، دادستان‌های عمومی و زندان‌ها برای فعالیت به بودجه‌های کلان نیاز دارند.

وقتی اقتصاد از حرکت بازمی‌ایستد، درآمد مالیاتی دولت ناپدید می‌شود. در چنین وضعیتی دولت چگونه می‌تواند بدون درآمد، عملاً هزینه پلیس، دستگاه اداری و حبس را تقبل کند؟ با غیرقابل تحمل شدن هزینه مدیریت منازعات و کنترل جرم، دولت‌ها مجبور خواهند شد مالیات‌ها را افزایش دهند که این خودش تقاضا را بیشتر سرکوب کرده و بحران را عمیق‌تر می‌کند. در نهایت، خود دستگاه دولت تضعیف شده و فرو خواهد پاشید

این وضعیت صرفاً یک گمانه‌زنی تئوریک نیست؛ بلکه یک نتیجه منطقی است. با این حال، معنی‌اش این نیست که ما باید پیشرفت فناوری را متوقف کنیم. بلکه ما باید اساساً نظام توزیع اقتصادی را دوباره ارزیابی کنیم. آیا باید ناله و زاری کنیم که «ربات‌ها شغلم را گرفتند» یا اینکه باید درگیر یک بحث سیاسی شویم و بپرسیم: «سهم ما از سود کسب‌شده توسط ربات‌ها چیست؟»

برخی راه‌حل‌های موضوع شاید اینها باشند:



> سرمایه‌گذاری که شغلی ایجاد نکند، نمی‌تواند مصرف‌کننده ایجاد کند. این وضعیت یک «ایست قلبی» برای اقتصاد جهانی خواهد بود

۱ رسیدن به یک الگوی همکاری بین فناوری و نیروی کار انسانی

ربات‌ها و هوش مصنوعی باید به عنوان ابزارهای همکار قالب‌بندی شوند، نه به عنوان سلاح‌هایی برای جایگزینی کامل بشر. انسان‌ها باید در بخش‌هایی که نیازمند خلاقیت، عاطفه و تصمیم‌گیری هستند (مثل انرژی سبز، فناوری فضایی، بهداشت و درمان، آموزش و حوزه‌های خلاقانه) با فناوری یکپارچه شوند. دولت‌ها و بخش خصوصی باید به طور مشترک در این زمینه فعالیت کنند.

۲ بازنگری اساسی در نظام آموزشی

برنامه‌های درسی باید برای آموزش مهارت‌های سازگار با فناوری جدید بازسازی شوند. این تنها به معنای مهارت‌های فنی نیست؛ بلکه به معنای پرورش تفکر انتقادی، خلاقیت و هوش هیجانی است؛ یعنی ویژگی‌های انسانی که هوش مصنوعی نمی‌تواند به طور کامل بازتولیدشان کند.

۳ سیاست ملی و بین‌المللی برای ایجاد تقاضا

سرمایه‌گذاری عمومی در زیرساخت‌ها، امنیت اجتماعی، بهداشت و آموزش ضروری است چون شغل ایجاد کرده و قدرت خرید را تقویت می‌کند. کشورها باید در این زمینه با هم همکاری کنند و حتی بهترین شرایط این است که ملل ثروتمند به اشتراک فناوری با کشورهای فقیرتر روی خوش نشان دهند. عدم انجام این کار به نابرابری جهانی و چالش‌های مرتبط با آن دامن خواهد زد.

۴ درآمد پایه همگانی

برخی اقتصاددانان راه‌حل‌هایی مانند درآمد پایه همگانی را پیشنهاد می‌کنند. در حالی که این ایده محاسنی دارد، اما محدودیت‌های آن نیز به همان اندازه روشن است. این شیوه درواقع درآمد را بازتوزیع می‌کند، اما چرخه بهره‌وری و تقاضا را به طور کامل احیا نمی‌کند.

با این اوصاف، بحث جدی درباره توزیع عادلانه ثروت و گزینه‌های درآمد پایه در طول نسل آینده اجتناب‌ناپذیر است. این بحث باید از ایدئولوژی سیاسی فراتر رفته و توسط ریاضیات اقتصاد هدایت شود.

در مجموع باید گفت که سرمایه‌داری بازار آزاد و سرمایه‌داری دولتی حالا در معرض خطر جدی قرار دارند. فناوری‌هایی که امروز می‌پرستیم ممکن است هزینه‌های تولید را کاهش دهند، اما همچنین بنیان مصرف را ویران خواهند کرد. رگ حیات سرمایه‌داری، مصرف‌کننده‌است.

اگر طبقه سرمایه‌دار، مالکیت ربات‌ها و هوش مصنوعی را احتکار کند و پایگاه مصرف‌کنندگان ناپدید شود، ثروت آن سرمایه‌دار هیچ ارزش واقعی نخواهد داشت. پول تنها زمانی ارزش دارد که بتوان با آن منابع را از یک اقتصاد بازارِ در حال فعالیت خریداری کرد. بدون بازار، پول صرفاً کاغذ یا رقمی بر روی یک نمایشگر است.

بنابراین تغییرات ناشی از هوش مصنوعی و رباتیک را یا باید به عنوان یک فرصت بنگریم یا به عنوان یک فاجعه. اگر فناوری را صرفاً به عنوان سلاحی برای جابجایی نیروی کار به کار گیریم، مسیری رو به زوال خواهد بود. اما اگر فناوری را به ابزاری برای توسعه انسان‌محور تبدیل کنیم، می‌تواند دروازه‌ای به سوی عصری جدید باشد.

با این اوصاف جهان باید به زودی تصمیم بگیرد. آیا فناوری برای بشریت است؟ یا بشریت برای فناوری است؟

حفظ یک چرخه متوازن از اشتغال، تقاضا و بهره‌وری بزرگ‌ترین چالش زمانه ماست و نادیده گرفتن آن، ممکن است بزرگ‌ترین فروپاشی اقتصادی و اجتماعی تاریخ را به دنبال داشته باشد. برای تغییر این وضعیت هنوز زمان باقی است؛ اما مجالی برای تأخیر وجود ندارد.

چشم‌انداز افزایش تولید گاز طبیعی برای دولت مکزیک روشن‌تر شده و در برنامه‌های استراتژیک آینده مکزیک به احیای «ارزیابی ذخایر پیچیده زمین‌شناسی» یا همان واژه بحث‌برانگیز «فرکینگ» اشاره شده است.

[آینده قاره آمریکا]

بازگشت آرام و پیوسته مکزیک به فرکینگ

آیا استخراج انرژی با آلایندگیِ کم‌تر واقعی است؟

فرکینگ یا روش شکست هیدرولیکی برای استخراج گاز طبیعی از زیر زمین، یکی از مسائلی بوده که همواره بحث و جدل‌های زیست‌محیطی زیادی به همراه داشته و باعث درگیری بین دولت‌ها و فعالان مخالف استفاده از این شیوه شده است.

اخیراً کلودیا شینبائوم رئیس‌جمهور مکزیک به‌طور صریح از آمادگی دولتش برای به کارگیری «فرکینگ» خبر داد و ظاهراً علتش هم تلاش دولت مکزیک برای کاهش واردات انرژی از آمریکا بوده است. دولت مکزیک ماه‌ها اقدامات ظریف و اظهارات سنجیده شده را در خصوص این موضوع دنبال کرد که هدفشان آماده‌سازی افکار عمومی بدون برانگیختن جنجال بزرگ بود. اما واقعیت این است که شینبائوم تنها ظرف چند ماه بعد از مخالفت خود با این روش استخراج گاز، حالا از آن طرفداری می‌کند.

در سراسر جهان، سازمان‌های محیط زیستی و جنبش‌های ترقی‌خواه در خط مقدم نبرد علیه فرکینگ بوده‌اند. آن‌ها این روش را به دلیل میزان آب مورد نیاز و تأثیراتش بر سلامت جوامع و مردم، به‌شدت زیان‌بار می‌دانند.

در ائتلاف حاکم بر مکزیک نیز صداهای مخالفی در این خصوص وجود دارد که هم‌سو با آندرس مانوئل لوپز اوبرادور، رئیس‌جمهور پیشین کشور و رهبر حزب حاکم مورنا ابراز می‌شوند. او در دوران دولت خود در فاصله سال‌های ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۴ میلادی ممنوعیت فرکینگ را اعمال کرد.

شینبائوم اکنون با چالش متقاعد کردن هواداران و منتقدانش مبنی بر اینکه «شکست هیدرولیکیِ متناسب با محیط زیست» هم وجود دارد، روبروست. اما موضع او تناقض‌های زیادی را به همراه دارد و رسانه‌ها به این موضوع توجه زیادی کرده‌اند. شینبائوم در رشته فیزیک و مهندسی انرژی تحصیل کرده است. او پیش از ورود به سیاست، در دهه ۱۹۹۰ مقالات متعددی در مجلات تخصصی منتشر کرد که او را به عنوان یکی از پیشگامان مطالعات تغییرات اقلیمی در مکزیک مطرح کرد. سال‌ها بعد، او در هیئت بین‌دولتی تغییرات اقلیمی حضور داشت و در آنجا یکی از نویسندگان مقاله‌ای درباره انتشار گازهای گلخانه‌ای در بخش صنعت بود. در سال ۲۰۰۷، این هیئت بین دولتی به خاطر مشارکت‌هایش در درک تغییرات اقلیمی که یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های بشریت تلقی می‌شود، جایزه صلح نوبل را دریافت کرد. حتی در طول مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری ۲۰۲۴ نیز، شینبائوم متعهد به حفظ ممنوعیت فرکینگ شد. او در دسامبر ۲۰۲۳ تاکید کرده بود که فرکینگ «به مقادیر زیادی آب نیاز دارد و آبی که برای فرکینگ استفاده می‌شود را بسیار به سختی می‌توان مورد استفاده مجدد قرار داد.»

با این حال، شینبائوم در مقام رئیس‌جمهور مکزیک مجبور شده آن نگرانی‌های زیست‌محیطی را در اولویت دوم قرار دهد و به جای آن عمل‌گرایی را در اولویت اول قرار بدهد. اینجا حاکمیت انرژی مکزیک در برابر آمریکای دوران ترامپ اهمیت بیشتری یافته است. در عین حال، چشم‌انداز افزایش تولید گاز طبیعی برای دولت مکزیک روشن‌تر شده است. در برنامه‌های استراتژیک آینده مکزیک به احیای «ارزیابی ذخایر پیچیده زمین‌شناسی» - یعنی یکی از رایج‌ترین حسن تعبیرهایی که برای اجتناب از واژه بحث‌برانگیز «فرکینگ» استفاده می‌شود - از طریق «طرح‌های قراردادی که امکان سرمایه‌گذاری خصوصی را فراهم می‌کند» اشاره شده است. چرخ‌دنده‌های تغییر به حرکت درآمده بودند.

منبع: ال پاییس

چرا باید خواند: بحران‌های اخیر در عرصه انرژی و همین طور فشارهای دولت ترامپ باعث شده مکزیک سیاست قبلی خود برای عدم استفاده از روش فرکنیگ در استخراج گاز را تغییر دهد. اینجا موضوع را توضیح داده‌ایم

شینبائوم حالا می‌گوید از گروهی از متخصصان مشاوره گرفته که او را متقاعد کرده‌اند شکست هیدرولیکی چنان پیچیده و پیشرفته شده که تأثیرات زیست‌محیطی آن نسبت به قبل آسیب کمتری دارد. برای مثال، می‌توان از آب شور (که قابل شرب نیست) برای تحریک ذخایر گازی استفاده کرد. و مواد شیمیایی که به آبِ تزریق‌شونده به زیر زمین اضافه می‌شوند - دیگر آن‌قدر قوی نیستند و حتی می‌توانند «مواد آلی» باشند، به این معنی که این آب اصلاح‌شده قابل استفاده مجدد است. این به نوعی تلاش برای معرفی فرکینگ امروزی به عنوان یک شیوه پایدار با حداقل تأثیرات زیست‌محیطی است.

اما سازمان‌های محیط زیستی اصطلاح «فرکینگ پایدار» را رد می‌کنند و می‌گویند چنین فناوری هنوز وجود ندارد. به گفته فعالان این حوزه، تا به امروز علم به روش‌های متعدد نشان داده که این فناوری همواره خطرات جدی به همراه دارد. صرف اکتشاف ذخایر نیازمند استفاده از آبی است که با آلودگی شدید، بازیافت و بازگشت آن به چرخه طبیعی‌اش غیرممکن می‌شود. در عین حال، صنعت صرفاً به این دلیل از آب شیرین استفاده می‌کند که ارزان‌تر است. نکته مورد مناقشه دیگر، باور به گاز طبیعی به عنوان منبعی از «گذار» به سوی انرژی پاک است، به این دلیل که ظاهراً انرژی با آلایندگی کمتر تولید می‌کند. با این حال، سازمان‌های غیردولتی مختلف معتقدند شواهدی وجود دارد که استفاده بلندمدت از گاز می‌تواند به دلیل انتشار متان در حین استخراج و حمل‌ونقل، به‌شدت آلاینده باشد. از نگاه منتقدان فرکینگ، تصمیم مکزیک برای استقبال از گاز طبیعی تنها وابستگی این کشور به سوخت‌های فسیلی را تأیید می‌کند، در حالی که منابع انرژی تجدیدپذیر همچنان در اولویت پایینی قرار دارند.



[آینده آمریکای شمالی]

کانادایی‌ها به شکل بی‌سابقه‌ای کشور را ترک می‌کنند

مروری بر معضلات اشتغال و مهاجرت درکانادا

منبع: هاب

چرا باید خواند:
این روزها کانادا با مشکل جدی فرار مغز و سرمایه و تخصص مواجه است. دلایلش را اینجا بخوانید.



اگر مهاجرت عمدتاً ناشی از فرصت‌های موقت باشد و اکثر افراد با مهارت‌ها و شبکه‌های ارتباطی ارتقایافته بازگردند، تأثیر بلندمدت آن به‌طور قابل‌توجهی با فرار دائمی مغزها متفاوت خواهد بود

این روزها کانادا با مشکل بزرگی مواجه است که شاید در دهه‌های پیشین تصور وقوعش را هم نمی‌کرد: فرار مغزها و تخصص‌ها و درآمدها.

آنچه کانادا در سال‌های اخیر در چارچوب فرار مغزها تجربه کرده، صرفاً معضلات مربوط به مهاجرت یا اشتغال نبوده است و عوامل زیادی در این میان دخیل بوده‌اند. عادی‌شدنِ دورکاری در دوران بعد از وقوع بحران کرونا، نرخ بالای مالیات و کاهش اعتماد به کارآمدی دولت همگی در این موضوع نقش داشته‌اند.

آمار و داده‌ها در حال حاضر افزایش قابل‌توجهی در مهاجرت از کانادا را نشان می‌دهند و این موضوع به‌ویژه در میان متخصصان جوان در علوم طبیعی، امور مالی و دانشجویان تحصیلات تکمیلی مشاهده می‌شود. درواقع کانادا که خود یک کشور مهاجرپذیر است، حالا شاهد آن است که اتباعش به کشورهایی با بازارهای بزرگ‌تر، منابع سرمایه عمیق‌تر و دستمزدهای بالاتر جذب می‌شوند. این خروج نیروی کار ماهر و کارآفرینان تهدیدی برای بهره‌وری، ظرفیت نوآوری و درآمدهای مالیاتی آتی کانادا محسوب می‌شود و یک فشار مالی شدید ایجاد کرده است و بنابراین ضرورت تعدیل و تغییر سیاست‌ها را برجسته می‌کند.

در وهله اول باید موضوع را از جنبه مشکلات درآمدی در داخل کانادا بررسی کنیم. توجه داشته باشید که برای اولین بار در تاریخ ثبت‌شده کانادا، مردان بالای ۶۵ سال اکنون بیشتر از مردان ۲۵ تا ۳۴ سال درآمد دارند. این تغییر فاحش، عملاً ماهیت آنچه را که کانادایی‌های جوان تجربه می‌کنند به تصویر می‌کشد: یک رکود نقطه عطف که توالی سنتی پیشرفت اقتصادی را اساساً در هم شکسته است.

برخلاف رکودهای متعارف که دولت‌ها با آن‌ها به‌عنوان شرایط اضطراری برخورد می‌کنند، این بحران به‌تدریج از طریق تعویق در خرید مسکن، تاخیر در تشکیل خانواده و همچنین چشم‌اندازهای شغلی تضعیف‌شده آشکار می‌شود.

داده‌های اداره آمار کانادا نشان می‌دهد که در سال ۲۰۰۰، قیمت یک خانه رده پایین در شهرهای بزرگ کانادا تقریباً سه برابر درآمد یک زوج جوان بود. امروزه این نسبت در تورنتو و ونکوور از شش برابر فراتر رفته است. نرخ بیکاری جوانان در یک سال گذشته بالای ۱۴ درصد باقی مانده است که عملاً بالاترین نرخ پایدار از سال ۲۰۰۰ به‌جز دوره‌های پاندمی کرونا است. بیش از یک‌پنجم جوانان کانادایی با وجود این‌که تحصیل‌کرده‌ترین نسل در تاریخ این کشورند، با مشکلات جدی در عرصه اشتغال مواجهند.

این بیشتر از آن که نشان‌دهنده یک تغییر دوره‌ای باشد، نشانی از یک فروپاشی ساختاری است. داده‌های اداره آمار کانادا نشان می‌دهد که کانادایی‌های جوان زیر ۴۵ سال از سال ۲۰۰۰ تقریباً هیچ رشد واقعی درآمدی نداشته‌اند، در حالی که میانگین بدهی دانشجویان پس از فارغ‌التحصیلی به ۲۹ هزار دلار رسیده است. همچنین فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های کانادا با درآمدهای ثابت پایین‌تری نسبت به هم‌گروه‌های قبلی خود روبرو هستند

این در حالی است که مقایسه‌های بین‌المللی نیز نشان می‌دهد که کانادا در زمینه‌های مختلف دچار پسرفت شده است. مثلاً کانادا از رتبه پنجم جهانی در شاخص شادی به رتبه بیست و پنجم سقوط کرده است. جالب این‌که کانادایی‌های بالای ۶۰ سال همچنان در میان ۱۰ کشور برتر جهان از نظر شادی قرار دارند، در حالی که افراد زیر ۲۵ سال در رتبه ۷۱ قرار دارند و این نشان‌دهنده شدیدترین شکاف بین‌نسلی در میان کشورهای توسعه‌یافته‌است.

از سوی دیگر، اداره آمار کانادا گزارش می‌دهد که زنان در کانادا به‌طور میانگین ۲.۲ فرزند می‌خواهند، اما نرخ باروری به ۱.۳ سقوط کرده است. این شکاف منعکس‌کننده یک واقعیت اقتصادی است: دسترسی به مسکن قبل از آغاز تشکیل خانواده در کانادا دیگر آسان نیست.

در این میان باید این پرسش را نیز بررسی کرد که عوامل اصلی که باعث فرار مغزها از کانادا می‌شوند، کدامند؟ همچنین برای بررسی آینده اقتصاد کانادا ضروری است که این

بر اساس تحقیقات بانک مرکزی کانادا، تقریباً ۴۰ درصد از کانادایی‌هایی که در یک درصد بالای درآمدی قرار می‌گیرند، به جنوب (آمریکا) مهاجرت کرده‌اند.

پرسش را مطرح کنیم که مهاجرت کانادایی‌های پردرآمد چه تأثیری بر اقتصاد و خدمات عمومی کانادا دارد؟

واقعیت این اســت که کانــادا در حال حاضر شــاهد مهاجرت پردرآمدترین اتباع خود به کشــورهای غربی از جمله آمریکا است. اخیراً نشریه اکونومیست نیز به این شکل از مهاجرت پرداخت و آن را بی‌سابقه خواند. تحلیل اکونومیست، مهاجرت بی‌سابقه از کشورهای غربی را برجسته می‌کند. تقریباً ۴ میلیون نفر در سال ۲۰۲۴ از ۳۱ کشــور غربی خارج شدند که افزایشی ۲۰ درصدی نسبت به سطوح قبل از پاندمی کرونا را نشــان می‌دهد. تعداد موارد خروج از کانادا در سه‌ماهه سوم سال ۲۰۲۵ نسبت به شش سال قبل، ۳۴ درصد افزایش داشت.

بر اســاس اعلام اداره آمار کانادا، مهاجرت خالص کانادا در ســال ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۵ میلادی به بیش از شــصت و پنج هزار نفر رســید که بالاترین ســطح در ســری داده‌های ۵۰ ساله در این حوزه است. این‌که آیا این نشان‌دهنده جبران عقب‌افتادگی ناشی از محدودیت‌های مسافرتی دوران پاندمی کرونا است یا یک روند جدید واقعی، همچنان نامشخص است.

با این حال، تمایز بین خروج موقت و دائم در چنین آماری مبهم است. این در حالی است که چنین عدم قطعیت‌هایی در عرصه سیاست‌گذاری اهمیت زیادی دارند. اگر مهاجرت عمدتاً ناشی از فرصت‌های موقت باشد و اکثر افراد با مهارت‌ها و شبکه‌های ارتباطی ارتقایافته بازگردند، تأثیر بلندمدت آن به‌طور قابل‌توجهی با فرار دائمی مغزهــا متفاوت خواهد بود. اما این روند و پیامدهــای آن برای اقتصاد کانادا به اندازه‌ای قابل‌توجه است که سیاست‌گذاران باید به آن توجه کنند.

در این میان، پرســش اصلی شاید این باشد که چه کسانی کانادا را ترک می‌کنند؟ بر اســاس آمار موجود، نزدیک به ۷۰ درصد از مهاجــران کانادایی حداقل یک مدرک دانشگاهی داشته‌اند، که به‌طور قابل‌توجهی بالاتر از جمعیت در سن کار (تقریباً ۳۳ درصد) است. در عین حال احتمال مهاجرت افراد دارای مدرک کارشناسی در دهه ۲۰ زندگی، حداقل دو برابر بیشتر است.

مهاجران کانادایی عمدتاً متخصصان جوان هستند و ۶۷ درصد آن‌ها بین ۲۰ تا ۴۴ ســال سن دارند. همچنین احتمال بیشتری دارد که آنها در علوم طبیعی و کاربردی یا امور مالی مشغول به کار باشند. یک نظرسنجی که در سال ۲۰۲۴ توسط شبکه سیاست علمی اتاوا انجام شد نشان داد که از هر سه دانشجوی تحصیلات تکمیلی فعلی، نزدیک به دو نفــر (۶۴ درصد) گزارش داده‌اند که به احتمال زیاد پس از اتمام تحصیل به خارج از کشور نقل مکان خواهند کرد و دلایل مالی و فرصت‌های شغلی به عنوان محرک‌های اصلی ذکر شده‌اند.

بر اساس تحقیقات بانک مرکزی کانادا، تقریباً ۴۰ درصد از کانادایی‌هایی که در ۱ درصد بالای درآمدی قرار می‌گیرند، به جنوب (آمریکا) مهاجرت کرده‌اند. همچنین در ۹ درصد درآمدی بعدی نیز حدود ســی تا پنجاه درصــد از کانادایی‌ها مهاجرت کرده‌اند.

در مجموع، این الگوها نشان می‌دهد که کانادا در حال حاضر دارد دقیقاً همان سرمایه انسانی مورد نیاز برای معکوس کردن روند کاهش بهره‌وری خود را از دست می‌دهد.

پرسش بعدی این اســت که کانادایی‌ها کدام کشورها را به عنوان مقصد سفر خود انتخاب می‌کنند؟

مقصد ۱.۳ میلیون کانادایی متولد داخل که در خارج از کشور زندگی می‌کنند، آمریکا (۶۱ درصــد)، انگلیس (۷.۸ درصد)، استرالیا (۴.۶ درصد)، فرانسه (۲.۳ درصد) و ایتالیا (۲.۰ درصد) است. این آمار درواقع منعکس‌کننده جغرافیا، زبان و یکپارچگی بازار کار است. دسترسی فوری به بازارهای بزرگ‌تر، منابع سرمایه عمیق‌تر و دستمزدهای بالاتر آن هم بدون موانع فرهنگی و زبانی که نقل مکان به سایر کشورهای پردرآمد را پیچیده می‌کند، بیشتر از هر چیز برای نیروی کار ماهر کانادایی اهمیت داشته است.

آنچه کانادا در سال‌های اخیر در چارچوب فرار مغزها تجربه کرده، صرفاً معضلات مربوط به مهاجرت یا اشتغال نبوده است و عوامل زیادی در این میان دخیل بوده‌اند

در این میان، پیامدهای اقتصادی بسیار فراتر از دشواری‌های فردی است. تعداد کانادایی‌هایی که کسب‌وکارهای اشتغال‌زا راه می‌اندازند، از سال ۲۰۰۰ به ازای هر نفر تقریباً ۴۰ درصد کاهش یافته است، آن هم در شرایطی که جمعیت این کشور بیش از یک‌سوم رشد داشته است. تأخیر در شکل‌گیری مسیر شغلی در میان جوانان کانادایی، بنیانی را که از خدمات عمومی، حقوق بازنشســتگی و مراقبت‌های بهداشتی پشتیبانی می‌کرده، تضعیف می‌کند.

بحرانی که به این اندازه بی‌سابقه است، به همان اندازه نیز راه‌حل‌های جسورانه می‌طلبد. کانادا باید اصلاحات جامعی در حوزه عرضه مسکن اجرا کند، از جمله اهداف تراکم شهری اجباری که به بودجه زیرساخت فدرال و مسیرهای توسعه در امتداد خطوط حمل‌ونقل عمومی مرتبط باشد. سطوح مهاجرت باید برای هماهنگی با ظرفیت جذب اقتصادی بازتنظیم شود تا از فشار بیشتر بر بازار مسکن و اشتغال سطح پایین جلوگیری گردد.

اما مهم‌تر از همه، کانادا نیازمند سیاســت مالی نوآورانه‌ای است که کارگران جوان را به‌عنوان یک دارایی استراتژیک ملی به رسمیت بشناسد. این به معنای اجرای بسته‌های مالیات بر درآمد منفی برای کارگران زیر ۳۰ سال است که از طریق مالیات تصاعدی بر ثروت و اصلاح مالیات بر عایدی ســرمایه تأمین مالی می‌شود. همچنین باید حوزه‌های اقتصادی مرتبط با کار جوانان با موانع نظارتی کمتری برای کسب‌وکارهای جدید ایجاد شــود. پرداختن به رکودِ نقطه عطف مســتلزم اذعان به این است که تعدیل تدریجی سیاست‌ها نمی‌تواند فروپاشی ساختاری را حل کند. داده‌های سازمان همکاری اقتصادی و توسعه تأیید می‌کند که سایر کشورهای توسعه‌یافته تحرک بین‌نسلی را حفظ کرده‌اند، در حالی که کانادا اجازه داده است این تحرک از بین برود. بدون اصلاحات تحول‌آفرین متناسب با مقیاس این بحران، کانادا خطر آسیب دائمی به انسجام اجتماعی و رقابت‌پذیری اقتصادی خود را می‌پذیرد. درواقع توسل به راه‌حل‌های متعارف، نمی‌تواند احیای اقتصادی را برای کانادا به همراه داشته باشد.



تاجیکستان ۲۰ درصد از تولید جهانی آنتیموان را به خود اختصاص می‌دهد و این مسئله، تاجیکستان را به یکی از مهم‌ترین تأمین‌کنندگان جهانی فلزی تبدیل می‌کند که در صنایع دفاعی، الکترونیک و کاربردهای صنعتی استفاده می‌شود.

[آینده قفقاز]

در اقتصاد استخراجی آسیای میانه چه می‌گذرد؟

در باب سلسله‌مراتبِ مواد معدنی در قفقاز

اقتصاد استخراجی منطقه آسیای میانه اخیراً در چارچوب تحولات سیاسی و اتحادهای اقتصادی مختلف اهمیت زیادی پیدا کرده است. بر همین اساس، بررسی گزارش‌هایی که درباره ذخایر، تولید، فرآوری و مقاصد صادراتی مواد استخراجی در سراسر منطقه آسیای میانه منتشر شده است، تصویر جالبی از سیر حرکت مواد معدنی حیاتی منطقه از مرحله استخراج تا بازارهای مقصد را ترسیم کرده است. این تصویری است از بیش از ۱۰۰ ماده معدنی، هیدروکربن، مواد شیمیایی، مواد صنعتی و کالاهای کشاورزی در قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان.

یکی از تحولات این حوزه، افزایش وزن چشمگیر قزاقستان در اقتصاد استخراجی منطقه است. نفت قزاقستان به‌تنهایی ۴۰ درصد از کل صادرات ثبت‌شده را تشکیل می‌دهد و پس از آن گاز ترکمنستان با ۹.۲ درصد، طلای ازبکستان با ۸.۳ درصد، طلای قزاقستان با ۷.۷ درصد و طلای قرقیزستان با ۵.۳ درصد قرار دارند. هیدروکربن‌ها با ۶۱ میلیارد دلار، کمی بیش از نصفِ کل را به خود اختصاص می‌دهند، و این در حالی است که صادرات مواد معدنی حیاتی به ۱۵.۷ میلیارد دلار در سال می‌رسد که ۱۴ میلیارد دلار آن از قزاقستان است و در این میان مس با ۷.۳ میلیارد دلار و اورانیوم با ۴.۲ میلیارد دلار پیشتاز هستند.

با این اوصاف، مفروضات آشنا در مورد جهت‌گیری خارجی منطقه کمی پیچیده می‌شود. اتحادیه اروپا به‌عنوان یک بلوک، بزرگ‌ترین واردکننده منابع آسیای مرکزی است و ۲۹.۱ درصد از کل صادرات ردیابی‌شده را به خود اختصاص می‌دهد؛ در حالی که چین بزرگ‌ترین واردکننده در سطح کشورهای منفرد با تقریباً یک چهارم کل است. انگلیس و سوئیس هر کدام حدود ۱۰ درصد سهم دارند که بخش عمده آن فلزات گران‌بها است. در مقابل، روسیه به‌طور مستقیم تنها ۱.۲ درصد از صادرات را جذب می‌کند.

با این حال، حجم پایینِ واردات نباید با نفوذِ کم اشتباه گرفته شود. بیش از ۸۰ درصد نفت قزاقستان همچنان از طریق خطوط لوله روسیه ترانزیت می‌شود و نفوذ زیادی را در اختیار مسکو می‌گذارد. در عمل، این بدان معناست که جهت‌گیری ژئواکونومیک منطقه آسیای میانه، متنوع‌تر از آن چیزی است که باور عمومی القا می‌کند. برخی کارشناسان بر این باورند که زیرساخت‌های دوران شوروی و تحت کنترل روسیه همچنان تعیین می‌کنند چه چیزی، به کجا و با چه هزینه سیاسی می‌تواند جابه‌جا شود.

البته مواد معدنی حیاتی سلسله‌مراتب متفاوتی را آشکار می‌کنند. چین تقریباً نیمی از صادرات مواد معدنی حیاتی آسیای میانه را جذب می‌کند، روسیه تقریباً یک‌چهارم، کشورهای اتحادیه اروپا ۶.۴ درصد و آمریکا ۲.۱ درصد. این عدم توازن کمک می‌کند توضیح دهیم چرا بروکسل و واشینگتن در سال‌های اخیر تعامل خود با منطقه را افزایش داده‌اند. در نخستین نشست اتحادیه اروپا و آسیای مرکزی در سمرقند در آوریل ۲۰۲۵، رهبران اروپایی یک بسته سرمایه‌گذاری ۱۲ میلیارد یورویی با عنوان «دروازه جهانی» را اعلام کردند که در چارچوبش ۲.۵ میلیارد یورو به مواد خام حیاتی اختصاص داده شده بود.

موضع اتحادیه اروپا فقط مربوط به سیاست صنعتی‌اش نمی‌شود؛ بلکه ناشی از آسیب‌پذیری این بلوک نیز هست. اتحادیه اروپا پیش‌تر هم یادداشت‌های تفاهم در مورد مواد معدنی حیاتی را با قزاقستان و ازبکستان امضا کرده است و تقریباً روشن است که برای سیاست‌گذاران غربی، جذابیت آسیای مرکزی صرفاً در فراوانی منابع نیست، بلکه در امکان ساخت زنجیره‌های تأمینی است که کمتر در معرض سلطه فرآوری چین و گلوگاه‌های ترانزیتی روسیه قرار داشته باشند.

منبع: دیپلمات

چرا باید خواند: پیچیدگی‌های اقتصادی و ظرایف ژئوپلیتیک این روزها در منطقه آسیای میانه و اقتصاد استخراجی آن نقش زیادی ایفا می‌کنند. اینجا با جنبه‌های این موضوع آشنا شوید

تاجیکستان تنها سهم کوچکی از درآمدهای صادراتی منطقه را به خود اختصاص می‌دهد، اما این کشور احتمالاً اهمیت استراتژیک زیادی در حداقل یک کالای خاص دارد: تاجیکستان ۲۰ درصد از تولید جهانی آنتیموان را به خود اختصاص می‌دهد و این مسئله، تاجیکستان را به یکی از مهم‌ترین تأمین‌کنندگان جهانی فلزی تبدیل می‌کند که در صنایع دفاعی، الکترونیک و کاربردهای صنعتی استفاده می‌شود. همچنین ۱۲ درصد از ذخایر جهانی آنتیموان به تاجیکستان نسبت داده می‌شود و ۱۱.۲ درصد از ذخایر جهانی منگنز و ۷.۶ درصد از ذخایر جهانی سرب نیز به این کشور برمی‌گردد.

جغرافیای تجاری این کشور نیز قابل توجه است. آنتیموان تاجیکستان عمدتاً به فرانسه و بلژیک سرازیر می‌شود و ترکیه بقیه‌اش را دریافت می‌کند. این الگو با توجه به اینکه چین کنترل صادراتی‌اش بر آنتیموان را تشدید کرده و نگرانی در میان کشورهای غربی را افزایش داده، اهمیت مضاعفی پیدا کرده است. با این وجود، تاجیکستان همچنان کوچک‌ترین صادرکننده در مجموعه داده‌های اقتصاد استخراجی منطقه‌ای است. در همین حال اورسولا فون در لاین، رئیس کمیسیون اروپا می‌گوید سهم بزرگی از نیازهای معدنی استراتژیک آینده اروپا می‌تواند توسط آسیای مرکزی تأمین شود.

کارشناسان معتقدند اهمیت بررسی داده‌های اقتصاد استخراجی این است که می‌توان مشاهده کرد که تحریم‌ها، نوسانات قیمت یا اختلالات مرزی و پیچیدگی‌های اقتصادی چگونه جریان‌های تجاری را در طول زمان تغییر خواهند داد.



حدود ۶۰ درصد از منابع آبی در اقتصادهای نوظهور و در حال توسعه دست‌نخورده باقی مانده‌اند و سرمایه‌گذاری در این بخش می‌تواند به افزایش دسترسی به انرژی، تقویت صنعتی‌سازی و تسریع رشد اقتصادی آنها کمک کند.

[آینده جهان]

بازگشت جهانی نیروگاه برق‌آبی

شوک بازار انرژی، دولت‌ها را به متنوع‌سازی سبد انرژی می‌کشاند

تحـــولات اخیر در جهان و بـــه خصوص تبعات حمله ظالمانه آمریکا و اسراییل به ایران که بازار انرژی را دچار شوک کرد، باعث شده که دولت‌ها بیش از هر زمان دیگر به دنبال متنوع‌سازی سبد انرژی خود از طریق گسترش ظرفیت انرژی‌های تجدیدپذیر باشند و به همین جهت، بســیاری از آنها بـــه انرژی خورشـــیدی و بادی روی آورده‌اند. این در حالی است که نیروگاه برق‌آبی اغلب توسط کشورهایی که سابقه‌ای در تولید انرژی به شیوه برق‌آبی ندارند نادیده گرفته می‌شود.

در شرایط کنونی جهان، قیمت سوخت‌های فسیلی به دلیل کمبود شدید نفت و گاز بیش از پیش افزایش می‌یابد و این معضل، دولت‌ها را در سراسر جهان ترغیب می‌کند تا امنیت انرژی خود را ارزیابی کرده و به توسعه منابع مختلف انرژی بپردازند؛ به طوری که تنوع‌بخشی بیشتر و کاهش آسیب‌پذیری‌های ناشی از اتکا به یک منبع انرژی واحد مورد توجه قرار بگیرد.

نیروگاه برق‌آبی از دیرباز نقشـــی اساسی در تولید انرژی جهانی ایفا کرده است و شمار زیادی از کشورها در سراسر جهان برای تأمین مقادیر عظیمی از انرژی پاک به نیروی آب متکی هســـتند. اولیـــن پروژه‌های برق‌آبی در دهه ۱۸۰۰ میلادی توسعه یافتند و اکنون انرژی برق‌آبی پس از زغال سنگ و گاز طبیعی، سومین منبع بزرگ تولید برق در جهان اســـت و حدود ۴۵۰۰ تراوات-ساعت برق، یعنی معادل ۱۴ درصد از کل تولید جهانی را تأمین می‌کند. این میزان تقریباً برابر با مجموع تولید برق انرژی خورشیدی و بادی است.

چین میزبان حدود ۲۹ درصد از ظرفیت نصب‌شده برق‌آبی جهان است و پس از آن برزیل، آمریکا و کانادا قرار دارند. با این حال، برخی کشـــورها بســـیار بیشتر به تولید انرژی به شـــیوه برق‌آبی متکی هستند؛ به طوری که نروژ، پاراگوئه، جمهوری دموکراتیک کنگو و آلبانی برای بخش بزرگی از تولید برق خود به این منبع وابسته‌اند.

با این وجود، فاتح بیرول رئیس آژانس بین‌المللی انرژی (IEA) معتقد است که نیروگاه برق‌آبی اغلب نادیده گرفته می‌شود و آن را «غول فراموش‌شده برق» توصیف کرده است.

بیرول می‌گوید انرژی تولیدشده به شیوه برق‌آبی اغلب در بحث‌های بین‌المللی انرژی گنجانده نمی‌شود، در حالی که باید بشود، به خصوص با توجه به اینکه پیش‌بینی می‌شود تقاضای جهانی برق با ســـرعتی بیشتر از تقاضای کلی انرژی افزایش پیدا کند. در سال ۲۰۲۱، آژانـــس بین‌المللی انرژی گزارش مهمی در مورد انرژی برق‌آبی منتشـــر کرد و پتانسیل قابل توجه گسترش بازار آن را مورد توجه قرار داد.

حدود ۶۰ درصد از منابع آبی در اقتصادهای نوظهور و در حال توســـعه دست‌نخورده باقی مانده‌اند و به نظر می‌رسد سرمایه‌گذاری در این بخش می‌تواند به افزایش دسترسی به انرژی، تقویت صنعتی‌سازی و تسریع رشد اقتصادی آنها کمک کند.

برخلاف انرژی خورشیدی و بادی، برقِ آبی بسیار انعطاف‌پذیر است، زیرا نیروگاه‌ها



منبع: انستیتو پرومتئوس

چرا باید خواند:

بخوانید تا ببینید در شرایط کنونی جهان و افزایش قیمت سوخت‌های فسیلی به دلیل کمبود شدید نفت و گاز، چگونه توسعه منابع مختلف انرژی مورد توجه دولت‌ها قرار می‌گیرد.

به شکلی طراحی شده‌اند که در صورت نیاز، تولید خود را به سرعت افزایش یا کاهش دهند و می‌توان آنها را با سهولت نسبی متوقف و دوباره راه‌اندازی کرد. این ویژگی، باعث می‌شود آنها در سازگاری با تغییرات تقاضای برق، خوب عمل کنند و آن را معمولاً با هزینه‌ای کم هم انجام دهند. به همین دلیل، انرژی برق‌آبی می‌تواند کلید تنوع‌بخشی به انرژی پاک باشد و معضلات مربوط به زمان‌هایی که خورشید نمی‌تابد و باد نمی‌وزد را پر کند.

منابع آبی همچنین می‌توانند برای ذخیره‌ســـازی انرژی مورد استفاده قرار گیرند. نیروگاه‌های تلمبه ذخیره‌ای (PSH) می‌توانند به عنوان باتری‌های عظیم عمل کنند و به جای مواد شـــیمیایی از آب استفاده کنند. در حال حاضر، آنها بزرگ‌ترین شکل ذخیره‌سازی برق در سراسر جهان هستند و ظرفیت ذخیره ۳۰ برابر بیشتر از باتری‌ها را دارند. علاوه بر این، فناوری‌های جدید می‌توانند نیروگاه‌های آبی را بسیار کارآمدتر کنند، به این معنا که سرمایه‌گذاری در نوسازی و ارتقای نیروگاه‌های قدیمی می‌تواند به افزایش تولید برق و بهبود ظرفیت ذخیره‌سازی کمک کند.

نزدیک به ۲۰۰ گیگاوات ظرفیت PSH در سراســـر جهان وجود دارد که حدود ۹۰ درصد از ذخیره‌ســـازی درازمدت انرژی جهانی را تأمین می‌کند. ۵۷۰ گیگاوات دیگر از ظرفیت PSH قرار است در سال‌های آینده در سطح جهان توسعه پیدا کند.

نیروگاه‌های برق‌آبی متعارف، مانند سد سه دره (Three Gorges) در چین، انرژی را با نگه‌داشتن آب در یک مخزن پیش از رهاسازی آن برای به حرکت درآوردن توربین‌ها ذخیره می‌کنند. پی‌اس‌ها در عین حال به باتری آبی شهرت دارند، زیرا از انرژی مازاد (عمدتاً از منابع تجدیدپذیر) برای پمپاژ آب از یک مخزن پایین‌تر به مخزنی بالاتر استفاده می‌کنند و سپس به جاذبه اجازه می‌دهند تا برای افزایش توان در ساعات کم‌تولید، آب را از طریق لوله‌ها به پایین بازگردانند.

حالا که دولت‌ها در سراسر جهان به دنبال راه‌هایی برای تقویت امنیت انرژی خود و کاهش اتکا به منابع انرژی بی‌ثبات ــمانند نفت و گاز ــ هستند، نیروگاه برق‌آبی می‌تواند یک منبع جایگزین عمده باشـــد و همچنین با اســـتفاده از نیروگاه‌های آبی به عنوان باتری‌های عظیم، قادر خواهد بود پایداری بیشتری را فراهم کند.



مناقشات بر سر مشروعیت دولت به سرعت به اختلال در تولید نفت و درگیری‌های محلی و ملی تبدیل می‌شود.

[آینده شمال آفریقا]

لیبی در محاق انرژی و سیاست

نگاهی به اهمیت یک تعادل شکننده



جاناتان ام واینر

عضو مؤسسه خاورمیانه

منبع: مؤسسه خاورمیانه

چرا باید خواند:
تحولات جهانی اخیر باعث شده مسئله ثبات در کشور لیبی در شمال آفریقا دوباره مورد توجه و تمرکز قرار بگیرد. بخوانید تا ببینید وضع از چه قرار است.

لیبی سال‌هاست که به دنبال حمله آمریکا و متحدانش و سقوط حکومت معمر قذافی، در وضعیت بی‌ثبات و سختی به سر می‌برد. اما در ماه‌های اخیر، ثبات لیبی اهمیت استراتژیک تازه‌ای یافته، زیرا تأثیر جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران در بازارهای جهانی انرژی بازتاب شدیدی داشت و قیمت‌های نفت خام برنت را بالا برد. همچنین اختلال در کشتیرانی، انواع ریسک‌ها در مورد هر بشکه نفت را زیاد کرده است. در این فضا، تولید نفت لیبی که تقریباً با ترتیبات غیررسمی انجام می‌شود، به‌لحاظ ساختاری شکننده است و این موضوع حالا اهمیت زیادی یافته است. حفظ تولید نفت فعلی لیبی و افزایش بالقوه آن، به یک شیوه مدیریت و حکمرانی وابسته است که توانایی باز نگه داشتن بنادر، جریان داشتن خطوط لوله و توزیع درآمدها بدون ایجاد درگیری را داشته باشد.

هماهنگی‌ها و ترتیباتی که تولید نفت لیبی را در سطح ۱.۲ تا ۱.۳ میلیون بشکه در روز، (یعنی تقریباً ۱ درصد از عرضه جهانی) حفظ کرده است، با وخامت اوضاع اقتصادیِ این کشور وضعیت دشواری پیدا کرده است. کمبود نقدینگی به دینار، دسترسی محدود به ارز خارجی و محدودیت‌های دوره‌ایِ سوخت به‌طور فزاینده‌ای زندگی روزمره مردم در لیبی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

همزمان، دینار لیبی در برابر ارزهای مقاوم‌تری که برای واردات مواد غذایی و سوخت به لیبی لازم هستند، وضعیت دشوار و تضعیف‌شده‌ای دارد. از اوایل سال ۲۰۲۵، نرخ ارز رسمی دچار کاهش پی‌درپی ارزش شده و از حدود ۵.۶ دینار به ازای هر دلار آمریکا به تقریباً ۶.۳ تا ۶.۴ رسیده است. این در حالی است که نرخ بازار سیاه موازی در مقاطعی به ۹ تا ۱۰ دینار به ازای هر دلار رسیده و فشار فزاینده‌ای بر مصرف‌کنندگان لیبیایی وارد کرده است. این وضعیت به خصوص در کشوری که به‌شدت به واردات مواد غذایی و سوخت وابسته است، دردسرساز است.

شکاف بین نرخ‌های ارز رسمی و موازی در لیبی صرفاً یک انحراف پولی نیست. این سازوکاری است که نخبگان لیبیایی برای به دست‌گرفتنِ دسترسی به منابع دولتی و توزیع آن، ثروت‌اندوزی از طریق آربیتراژ و رقابت برای قدرت سیاسی به کار می‌گیرند. این دینامیک حالا در قالب اصطکاک شدید میان بازیگران امنیتی گوناگون در لیبی بروز کرده است. درگیری گسترده در این کشور از سر گرفته نشده است، اما گروه‌های مسلح مرتبط با نهادهای دولتی دوباره در حال رقابت برای کسب موقعیت هستند. این موضوع به‌ویژه حول محور دسترسی به جریان‌های درآمدی، توزیع سوخت و کنترل سرزمینی قابل مشاهده است. در تاریخ اخیر لیبی، چنین الگوهایی اغلب مقدمه تقابل آشکارتر بوده‌اند.

ابهامات پیرامون گزینه‌های رهبری

علاوه بر پتانسیل آغاز درگیری‌های مجدد، پرسش‌های مهم دیگری نیز در لیبی امروز مطرح است که اکثر آنها درباره طول عمر فعالیت رهبران اصلی ساختارهای قدرت در شرق و غرب لیبی است. عبدالحمید دبیبه نخست‌وزیر دولت وفاق ملی در طرابلس، در ماه‌های اخیر مشکلات سلامتی عدیده‌ای داشته که به‌طور عمومی گزارش و تأیید شده است و پرسش‌هایی

شکاف بین نرخ‌های ارز رسمی و موازی در لیبی صرفاً یک انحراف پولی نیست. این سازوکاری است که نخبگان لیبیایی برای به دست‌گرفتنِ دسترسی به منابع دولتی و ثروت‌اندوزی و رقابت برای قدرت سیاسی به کار می‌گیرند.

را در میان افراد مطلع لیبیایی در مورد تداوم رهبری ایجاد کرده است. همزمان، خلیفه حفتر که بر ساختار نظامی و سیاسی شرق لیبی تسلط دارد و نفوذ خود را بر بخش بزرگی از جنوب اعمال می‌کند، ۸۲ سال سن و سابقه مشکلات سلامتی دارد.

هر دو نفر ممکن است در آینده نزدیک در قدرت بمانند. اما اگر هریک از آن‌ها ناتوان از حکمرانی شود، یا اگر عدم اطمینان در مورد توانایی‌شان به‌طور گسترده در میان بازیگران نخبه پذیرفته شود، لیبی با پرسشی آشنا اما همچنان حل‌نشده مواجه خواهد شد: اول این‌که چه کسی جانشین می‌شود و دوم این‌که فرآیند جانشینی چگونه در نظامی که فاقد یک زنجیره واحد قانون اساسی و مرجعیت است، رخ می‌دهد.

مسیر سیاسی لیبی نه‌تنها توسط نهادهای رسمی، بلکه توسط الگوهای در حال تحول اقتدار بالفعل شکل می‌گیرد. در شرق لیبی، تحکیم قدرت در درون خانواده حفتر چشم‌انداز جانشینی مدیریت‌شده‌ای را مطرح کرده که ممکن است با فرآیندهای رسمی سیاسی هم‌راستا نباشد، در حالی که در طرابلس، به‌طور گسترده چنین برداشت می‌شود که حکمرانی به اعضای خانواده دبیبه وابسته است که در یک حلقه داخلی محدود عمل می‌کنند. این پویایی‌ها نتایج را از پیش تعیین نمی‌کنند و ممکن است موضوع مذاکره یا مصالحه باشند. اما آن‌ها بر یک واقعیت محوری تأکید می‌کنند: جانشینی در لیبی به‌احتمال زیاد صرفاً از طریق سازوکارهای حقوقی رسمی حل‌وفصل نخواهد شد و هر فرآیند باثباتی باید توزیع بنیادین قدرت و همچنین الزامات قانون را در نظر بگیرد.

عواقب پاسخ اشتباه به این پرسش، انتزاعی نیست. تاریخ اخیر لیبی نشان می‌دهد که مناقشات بر سر مشروعیت قوه مجریه به سرعت به اختلال در تولید نفت، چندپارگی در مدیریت و اقتدار مالی و نیز درگیری محلی یا ملی تبدیل می‌شود.

در حالی که تولید نفت در لیبی در سال‌های اخیر نسبتاً باثبات بوده، اما همچنان در معرض اختلال‌هایی با انگیزه سیاسی قرار دارد. این وضعیت در حمله اواخر مارس به میدان نفتی الشراره منعکس شد، جایی که مهمات خارجی از یک خط لوله نفت خام آسیب‌دیده کشف شد. در درگیری‌های گذشته در لیبی، تولید به چند صد هزار بشکه در روز و در مواقعی بسیار پایین‌تر سقوط کرده است. اختلالی به این بزرگی، چیزی در حدود یک میلیون بشکه در روز را از عرضه جهانی حذف خواهد کرد، آن هم در زمانی که اقتصاد جهانی کمترین ظرفیت تحمل آن را دارد.

بازارهای نفت به صورت ساختاری به شوک‌های عرضه حساس هستند: تحلیل تاریخی نشان می‌دهد که اختلالی در حدود ۱۰ درصد از عرضه جهانی می‌تواند افزایش قیمتی در حدود ۳۵ تا ۴۰ درصد ایجاد کند که کشش کوتاه‌مدت عرضه و تقاضا را کاهش می‌دهد. در این چارچوب، کاهش ۱ درصدی در عرضه جهانی به‌طور معمول قیمت‌ها را تنها چند درصد افزایش می‌دهد. با این حال، در شرایط کنونی، با توجه به اختلال کشتیرانی تجاری از طریق تنگه هرمز، افزایش ریسک برای تردد در دریای سرخ با ورود حوثی‌ها به درگیری، و فشار حاد موجود بر بازارهای انرژی، فروپاشی تولید نفت لیبی می‌تواند به‌طور محتمل قیمت‌های جهانی را به میزان قابل توجهی بالاتر برده و نوسانات موجود را تشدید کند.

چارچوب حقوقی و محدودیت‌های آن

بر روی کاغذ، لیبی دارای یک چارچوب حکمرانی برای انتقال قوه مجریه است. توافق سیاسی لیبی در سال ۲۰۱۵ که همچنان در چارچوب قانون اساسی این کشور گنجانده شده، به هرگونه خلأ در رأس دولت می‌پردازد. ماده ۴ این توافق مقرر می‌دارد که اگر پست نخست‌وزیری «به هر دلیلی» خالی شود، کل دولت مستعفی تلقی می‌شود. دولت در حال خروج صرفاً در ظرفیت موقت به کار خود ادامه می‌دهد، در حالی که نخست‌وزیر جدید باید از طریق یک فرآیند مشورتی شامل مجلس نمایندگان، تحت کنترل رئیس ۸۲ ساله آن، عقیله صالح، و نهاد مشورتی دیگری به نام شورای عالی دولت انتخاب شود. این ماده اغلب به‌عنوان سازوکاری برای انتقال منظم قدرت ذکر می‌شود.

حفظ تولید نفت فعلی لیبی و افزایش بالقوه آن، به یک شیوه مدیریت و حکمرانی وابسته است که توانایی بازنگه‌داشتن بنادر، جریان داشتن خطوط لوله و توزیع درآمدها بدون ایجاد درگیری را داشته باشد

در چنین وضعیتی، بازیگران مستقر در طرابلس انگیزه‌های قوی برای کنترل و حفظ دولت موقت در غرب لیبی و کند کردنِ هرگونه اقدام مجلس نمایندگان (مستقر در شهر ساحلی شرقی طبرق و هم‌سو با مقامات شرقی فعال از بنغازی) برای انتصاب جانشین خواهند داشت. استدلالی که می‌توان ارائه داد هم این است که رایزنی‌های لازم با شورای عالی دولت مستقر در طرابلس به‌درستی انجام نشده و بنابراین هرگونه انتصابی فاقد اعتبار قانونی خواهد بود.

این واگرایی، پتانسیل شعله‌ور ساختن دوباره شکاف‌های برجای‌مانده از حمله حفتر برای تصرف غرب لیبی را دارد. این حمله در سال ۲۰۲۰ رخ داد و وقتی پشتیبانی پهپادی و دفاع هوایی ترکیه، توازن میدان نبرد را تغییر داد و پیشروی او به سوی طرابلس را متوقف کرد، عملاً متوقف شد. در پی درگیری‌های مرتبط بیش از ۲۰۰۰ لیبیایی کشته شدند. در نبود یک سازوکار روشن و پذیرفته‌شده برای جانشینی، مناقشات بر سر فرآیند جانشینی عملاً در معرض تبدیل شدن به ابزاری برای رقابت‌های گسترده‌تر قدرت در درون ساختارهای سیاسی و امنیتی رقیب لیبی هستند

در این میان، فوری‌ترین خطر نهادی زمانی بروز خواهد کرد که مجلس نمایندگان تحت ریاست عقیله صالح به‌طور یک‌جانبه برای تعیین نخست‌وزیر جدید اقدام کند، همان‌طور که پیش‌تر به دنبال انجام آن بوده است. این نهاد مستقر در طبرق هم استدلالی حقوقی برای این کار تحت توافق سیاسی لیبی دارد و هم از یک پایگاه سیاسی برای انجام دوباره آن برخوردار است.

چنین اقدامی به‌احتمال زیاد در طرابلس و توسط بازیگران کلیدی غرب لیبی رد خواهد شد، همان‌طور که تلاش‌های قبلی صالح رد شدند. نتیجه‌اش نه حل‌وفصل موضوع، که ظهور دوباره مقامات اجرایی موازی خواهد بود که هر یک مدعی مشروعیت هستند. در چنین شرایطی، کنترل بر وزارتخانه‌ها، نهادهای مالی و زیرساخت‌های انرژی مورد مناقشه قرار خواهد گرفت. تولید و صادرات نفت که به هماهنگی میان نهادهایی وابسته است که شکاف جغرافیایی لیبی را درمی‌نوردند، بار دیگر در برابر توقف آسیب‌پذیر خواهد شد. در مجموع می‌توان گفت لیبی با یک بحران قریب‌الوقوع جانشینی مواجه نیست، اما با یک بحران محتمل مواجه است، آن هم در بستری که مخاطراتش حتی بالاتر از حد معمول است. ترکیب عدم قطعیت رهبری، ابهام حقوقی، فشار اقتصادی و تنش ژئوپلیتیکی پنجره محدودی ایجاد می‌کند که خواهد توانست تفاوت میان گذار کنترل‌شده و چندپارگی مجدد را رقم بزند.



منبع: ال پاییس

چرا باید خواند: مدل کسب و کار در صنعت خودروسازی به دلیل حضور سرسختانه رقبای چینی تغییر کرده است. جنبه‌های مختلف موضوع را اینجا بخوانید.



خودروسازی با یک بازسازی عمیق روبروست؛ بازسازی‌ای که در آن گروه‌هایی که دارای مقیاس، فناوری، انعطاف‌پذیری صنعتی و ظرفیت متنوع‌سازی هستند، بقا را تجربه خواهند کرد

[آینده خودروسازی]

یک لحظه دشوار در صنعت خودرو دنیا

خودروهای برقی هم نعمت‌اند و هم مصیبت

آنچه در سال‌های اخیر، چشم‌انداز صنعت خودرو در جهان را شکل داده است ظاهراً خودروسازان غربی را دچار مشکلاتی کرده است. از جمله این عوامل تاثیرگذار می‌توان به تعرفه‌های دولت دونالد ترامپ، قدرت‌گرفتن رقبای چینی و کاهش سرعت رشد خودروهای برقی به دلیل سیاست‌های دولت آمریکا اشاره کرد.

فعالان این عرصه به وضوح می‌دانند چرا دچار چنین وضعیت زیان‌باری شده‌اند. «مدل کسب‌وکار ما تغییر کرده است.» این را اولیور بلوم مدیرعامل گروه فولکس‌واگن (بزرگ‌ترین غول خودروسازی اروپا) می‌گوید. از نظر او، صنعت خودروسازی جهان یک لحظه دشوار را دارد از سر می‌گذراند و آن هم به انتقال مرکز نوآوری و تولید از اروپا به چین مربوط می‌شود.

او درواقع شرایط را به روشنی توضیح می‌دهد: «در گذشته، ما عملیات توسعه را در آلمان و اروپا انجام می‌دادیم و از آنجا محصولاتمان را با استاندارد کیفی خوب به سراسر جهان می‌فروختیم. امروز این کار به دلیل مقررات موجود، تغییر انتظارات مشتریان و رقابت شدید، دیگر ممکن نیست.» طبق استدلال او، فولکس‌واگن اکنون در جهت عکس کار می‌کند: در چین با با شرکت‌های محلی مانند سایک موتور (مالک برند ام‌جی) و اکس‌پنگ همکاری دارد و فرآیندهای کسب‌شده در آنجا را به اروپا می‌آورد.

آنچه سال گذشته میلادی بر بسیاری از خودروسازان غربی گذشت را تقریباً می‌توان این طور توضیح داد: ضرر یا کاهش شدید سود بر نتایج مالی خودروسازان اصلی حاکم بود، به استثنای بی‌ام‌و که توانست عملکردی همسطح با سال قبل حفظ کند. از سوی دیگر، بی‌ثبات‌کننده‌ترین عامل هم سیاست تعرفه‌ای ناهنجار دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا بود؛ به طوری که عوارض اضافی بر صادرات خودرو و قطعات، به کارخانه‌های آلمانی آسیب جدی وارد کرد. در همین حال، مثلاً اسپانیا با وجود اینکه دومین تولیدکننده بزرگ خودرو در اروپاست، حتی یک خودرو به آمریکا صادر نمی‌کند، اگرچه قطعاتی را صادر می‌کند.

البته موج شوک ناشی از سیاست‌های تعرفه‌ای ترامپ و سیاست‌های او در حمایت از خودروهای با موتور درون‌سوز (احتراق داخلی) در آمریکا، به ترازنامه‌های خودروسازان آمریکایی نیز ضربه زد. در واقع لغو مشوق‌های خودروهای برقی در بازار آمریکا که توسط دولت ترامپ صورت گرفت، شرکت‌هایی مانند فورد، جنرال موتورز و استلانتیس (کنسرسیومی اروپایی-آمریکایی که برندهایش شامل فیات، پژو، سیتروئن، کرایسلر و رم می‌شود) را به سمت یک تغییر استراتژیک با هدف افزایش عمر مدل‌های درون‌سوز خود سوق داد.

این تغییر استراتژی برای فورد ۸.۲ میلیارد دلار و برای استلانتیس ۲۶.۳ میلیارد دلار زیان به همراه داشت. جنرال موتورز، شرکتی که به شدت بر بازار آمریکا متمرکز است، توانست سودآور بماند. اما طبق گزارش سالانه‌اش، درآمد آن ۵۵ درصد کاهش یافت و به حدود ۲.۵ میلیارد دلار رسید، اگرچه چشم‌انداز امسال این شرکت خوش‌بینانه‌تراست.

انتظاراتی که محقق نشدند

اما ورای سیاست‌های ضربه‌زننده دولت ترامپ، خودروسازان آمریکایی به همراه گروه‌های اروپایی مانند مرسدس-بنز و پورشه دلیل بنیادی‌تری برای بازنگری در برنامه‌های تولید خودروهای برقی خود ذکر کرده‌اند: فروش خودروهای برقی در حال

تسلا شاهد کاهش ۲۶.۹ درصدیِ فروش خود در اروپا در سال ۲۰۲۵ بود و فروشَش به حدود ۲۳۹ هزار دستگاه رسید.

رشد است، اما نه با سرعتی که این صنعت زمانی انتظار داشت.

دنیا رزازی، کارشناس صنعت خودرو در اسپانیا از شرکت مشاوره آیمینگ در این خصوص چنین توضیح می‌دهد: «بین صنعتی که به سرعت به سمت برقی‌سازی حرکت می‌کند و بازاری که با همان سرعت رشد نمی‌کند، یک ناهماهنگی وجود دارد؛ زیرا افزایش رقابت بین‌المللی و عدم قطعیت ژئوپلیتیکی را هم باید در نظر گرفت. علاوه بر این، اگرچه اروپا پایه صنعتی محکمی دارد، اما همچنان وابستگی خارجی بالایی به عناصر کلیدی برقی‌سازی، مانند باتری‌ها یا فناوری‌های خاص نشان می‌دهد که این یک نقطه ضعف در فضای کنونی است.»



موفقیت بی‌وای‌دی با یک نکته همراه است: جنگ قیمتی که این شرکت به آن دامن زده (چه در چین و چه در خارج از این کشور) تأثیر منفی گذاشته و سود آن در سال ۲۰۲۵ به میزان ۱۹ درصد کاهش یافته است.

ماجراهای منفی تسلا

در مورد تسلا، شرکت پیشگام حمل‌ونقل برقی که متعلق به ایلان ماسک است، اوضاع خیلی با گذشته فرق دارد. تسلا سال گذشته شاهد کاهش ۴۶ درصدی سود خود بود و بنابراین رویکرد محافظه‌کارانه‌تری دارد. علی‌رغم نقشی که ماسک در رساندن دونالد ترامپ به کاخ سفید و سپس پیوستن به دولتش به عنوان رئیس «اداره کارآمدی دولت» ایفا کرد، تسلا به شدت تحت تأثیر سیاست‌های ترامپ قرار گرفت و ضرر کرد. اما بزرگ‌ترین چالش امروز این شرکت، رقابت با خودروسازان چینی است. بی‌وای‌دی، خودروساز پیشرو چین که فقط خودروهای شارژی (یعنی تمام برقی یا هیبریدی شارژی) تولید می‌کند، تسلا را به عنوان بزرگ‌ترین خودروساز جهان پشت سر گذاشته است. بی‌وای‌دی این دستاورد را به لطف گسترش به بازارهایی مانند اروپا محقق کرده است؛ جایی که اقبال به خودرو برقی با سرعت زیاد در حال رشد است.

برای مثال، تسلا شاهد کاهش ۲۶.۹ درصدی فروش خود در اروپا در سال ۲۰۲۵ بود و فروشش به حدود ۲۳۹ هزار دستگاه رسید، در حالی که طبق داده‌های انجمن خودروسازان اروپایی، فروش کلی خودروهای برقی در بازار اروپا ۲۹.۷ درصد رشد کرد. بی‌وای‌دی آن سهم بازار را با افزایش ۲۶۸ درصدی (بیش از ۱۸۷ هزار ثبت نام) تصاحب کرده است و زیان‌ها برای ماسک ادامه دارد: در دو ماه نخست سال جاری میلادی نیز بی‌وای‌دی ۳۶ هزار خودرو تحویل داده، در حالی که تسلا تنها ۲۶ هزار دستگاه ثبت کرده است.

جنگ قیمتی چینی‌ها

اما نباید فراموش کرد که موفقیت بی‌وای‌دی با یک نکته همراه است: جنگ قیمتی که این شرکت به آن دامن زده (چه در چین و چه در خارج از این کشور) تأثیر منفی گذاشته و سود آن در سال ۲۰۲۵ به میزان ۱۹ درصد کاهش یافته است. این وضعیت در مورد سایر برندهای چینی مانند چری، که سودش در سال گذشته ۳۴.۶ درصد افزایش یافت، و همچنین سایک، که پس از سال فاجعه‌بار ۲۰۲۴ شاهد جهش ۵۰۶ درصدی درآمد بود، و جیلی، که ثبات خود را حفظ کرده، صادق نیست.

خوزه ایگناسیو لوپز استاد سازمان کسب‌وکار در دانشگاه سان پابلو معتقد است که رقابت از سوی خودروسازان چین «دوره‌ای نیست، بلکه ساختاری است، زیرا خودروسازان چینی با مزیت‌های هزینه‌ای، یکپارچگی باتری و توانایی رقابت بر سر قیمت در بخش‌هایی از بازار وارد می‌شوند که مصرف‌کنندگان اروپایی در آنها تحت فشار قابل توجهی هستند.» نکته دیگر این است که خودروسازان اروپایی می‌خواهند از چینی‌ها کپی‌برداری کنند و به نوعی روش آنها را به رسمیت شناخته‌اند.

در آلمان، فولکس‌واگن و مرسدس بنز شاهد کاهش سود خود به ترتیب به میزان ۳۷.۸ درصد و ۴۹ درصد بودند و این یعنی که این دو غول خودروسازی تأثیر تعرفه‌ها و رقابت چین را احساس کرده‌اند. در مورد نکته اخیر، هر دو شرکت خواستار حمایت از صنعت خودروسازی اروپا هستند اما بدون متوسل شدن به نوع حمایت‌گرایی که در سایر نقاط جهان اعمال می‌شود.

در بابِ روز و شب تمرین‌کردن

اولاً کالنیوس، مدیرعامل مرسدس-بنز و رئیس انجمن خودروسازان اروپایی ماه فوریه گذشته طی مصاحبه‌ای گفت: «برندهای چینی مانند یک تیم فوتبال هستند که روز و شب تمرین کرده‌اند و آماده بازی در لیگ‌های اروپایی هستند. البته، زمین بازی برابر اهمیت دارد و موضوع یارانه‌های دولتی چینی‌ها باید بررسی شود، اما فکر نمی‌کنم بتوانیم یک کشور را حذف کنیم. بحث اصلی باید این باشد که چگونه رقابت‌پذیری خود را بهبود بخشیم، نه اینکه چگونه آن را از طریق مقررات کاهش دهیم.»

یکی از اهداف انجمن خودروسازان اروپایی، کسب امتیازات بیشتر در زمینه مقررات آلایندگی و آزادسازی کربن است و سال گذشته هم پیروزی‌هایی در این زمینه به دست آورد که از جمله آنها می‌توان به لغو ممنوعیت فروش خودروهای درون‌سوز تا سال ۲۰۳۵ اشاره کرد و مورد دیگر هم کسب اطمینان از این بود که قوانین مربوط به میانگین مصرف سوخت شرکتی حداقل تا سال ۲۰۲۸ به جریمه برای این بخش منجر نشود. شرکت‌ها استدلال می‌کنند که این مقررات، رقابت‌پذیری آن‌ها را نسبت به چین تضعیف می‌کند.

لوپز معتقد است که فعلاً تا حدی انعطاف‌پذیری مقرراتی بیشتر و احتمالاً کمی واقع‌گرایی استراتژیک بیشتر وجود خواهد داشت، اما رقابت با خودروسازان چینی، فشار تجاری دولت آمریکا و دشواری تغییر ترکیب تولید اروپا همچنان عوامل مهمی خواهند بود.

با این حال، چالش‌های پیش روی خودروسازان غربی بسیار زیاد است. مثلاً جنبه دیگری که نگرانی قابل توجهی در این بخش ایجاد کرده، کاهش فروش دستگاه‌های خودرو برقی در اروپا است. مقایسه آمار ثبت نام برای خودروهای برقی در حال حاضر با دوران پیش از همه‌گیری کرونا نشان می‌دهد ۲.۵ میلیون ثبت‌نام کم‌تر نسبت به آن موقع صورت گرفته است.

در میان بازارهای بزرگ، اسپانیا سریع‌ترین روند بهبود را دارد؛ به طوری که در سال گذشته میلادی، تعداد خودروهای برقی تحویل‌داده شده به مشتریان به ۱.۱۵ میلیون دستگاه رسید. اما در دوران پیش از همه‌گیری کرونا این رقم تنها ۱.۲ تا ۱.۳ میلیون دستگاه بود. این بهبود به طور متناقضی توسط خودروسازان چینی هدایت می‌شود، هرچند اسپانیا همچنان در فروش خودروهای برقی بسیار پایین‌تر از میانگین اروپایی قرار دارد.

لوپز می‌گوید: «تصور من این است که این بخش با یک فروپاشی مواجه نیست، بلکه با یک بازسازی عمیق روبروست؛ بازسازی‌ای که در آن گروه‌هایی که دارای مقیاس، فناوری، انعطاف‌پذیری صنعتی و ظرفیت متنوع‌سازی هستند، در بهترین موقعیت برای بقا قرار خواهند گرفت. چالش بزرگ فقط فروش خودرو نیست، بلکه از بین بردن شکاف رقابت‌پذیری و جلوگیری از آن است که این گذار به صنعتی‌زدایی اروپا منجر شود.»

در جهانی که اکنون توسط بازارهای انرژی ناپایدار، تنش‌های ژئوپلیتیکی و شوک‌های زنجیره تامین شکل گرفته است، پلاستیک بازیافتی چیز دیگری ارائه می‌دهد: تاب‌آوری.

[آینده جهان]

از پلاستیک روزمره تا ماده خام کلیدی

تاثیر شوک‌های نفتی روی پلاستیک

در جریان بحران در خاورمیانه و شوک‌های نفتی ناشی از آن، بخش بزرگی از توجه عمومی بر قیمت سوخت و هزینه‌های زندگی متمرکز شد. اما محصول دیگری مرتبط با نفت وجود دارد که اغلب نادیده گرفته می‌شود و آن هم پلاستیک است.

بیشتر پلاستیک‌های روزمره از «مواد پتروشیمی» ساخته می‌شوند که از نفت و گاز به دست می‌آیند. این بدان معناست که وقتی بازارهای انرژی دچار نوسان می‌شوند، شرکت‌هایی که از پلاستیک به عنوان ماده خام استفاده می‌کنند نیز تاثیر آن را احساس می‌کنند.

هنگامی که قیمت نفت افزایش می‌یابد، تولید پلاستیک «بکر» گران‌تر می‌شود، اگرچه این افزایش اغلب با تاخیر اتفاق می‌افتد، زیرا هزینه‌های بالاتر مواد خام و حمل و نقل در سراسر زنجیره تامین مشاهده می‌شود.

اما مسئله بازیافت پلاستیک چطور؟ در سال‌های متمادی، این موضوع عمدتاً به عنوان یک مسئله زیست‌محیطی مطرح بوده است، و هنوز هم هست. اما دیگر تمام ماجرا نیست.

در جهانی که اکنون توسط بازارهای انرژی ناپایدار، تنش‌های ژئوپلیتیکی و شوک‌های زنجیره تامین شکل گرفته است، پلاستیک بازیافتی چیز دیگری ارائه می‌دهد: تاب‌آوری.

پلاستیک یک ماده تخصصی و محدود نیست. این ماده بخشی از زیرساخت پنهان زندگی مدرن است. مثلاً بخش ساخت و ساز را در نظر بگیرید. پلاستیک در لوله‌ها، عایق‌ها، کفپوش‌ها، درزگیرها و پوشش‌های محافظ یافت می‌شود. وقتی قیمت آن بالا می‌رود، هزینه ساخت و ساز نیز می‌تواند افزایش یابد. همچنین بخش کشاورزی که برای خطوط آبیاری، پوشش‌های محصولات و ظروف مواد شیمیایی به پلاستیک متکی است.

استفاده از پلاستیک در امور بسته‌بندی حتی آشکارتر است: پلاستیک به حمل و نقل و محافظت از مواد غذایی، نوشیدنی‌ها و کالاهای مصرفی در سراسر کشور کمک می‌کند. اما موضوع استفاده از پلاستیک بسیار فراتر از این حرف‌هاست.

ما می‌توانیم افزایش ناگهانی قیمت سوخت را به راحتی در پمپ بنزین ببینیم. اما زمانی که قیمت پلاستیک افزایش می‌یابد، اثرات آن می‌تواند به بسته‌بندی مواد غذایی، مصالح ساختمانی، لوازم کشاورزی، محصولات پزشکی و اقلام خانگی نیز سرایت کند.

اختلال‌های اخیر در زنجیره‌های تامین جهانی نشان داده است که این سیستم چقدر می‌تواند شکننده باشد. بسیاری از شرکت‌ها مجبور شده‌اند یاد بگیرند که زنجیره‌های تامین جهانی معمول و بموقع به چه راحتی در زمان بروز اختلالات به زنجیره‌هایی که «بسیار دیر» تامین می‌شوند تبدیل خواهند شد. به همین دلیل، حتی احتمال اختلال نیز می‌تواند به پیش‌بینی کمبود توسط معامله‌گران بیانجامد و قیمت‌ها را افزایش دهد.

هیچ کشوری از تبعات این وضعیت در امان نیست. مثلاً استرالیا را در نظر بگیرید. بسیاری از تولیدکنندگان محلی به پلاستیک‌های خام وارداتی وابسته هستند که قیمت‌گذاری آنها جهانی است. اگر قیمت‌های بین‌المللی افزایش یابد، کسب و کارهای استرالیایی معمولاً در نهایت باید هزینه بیشتر پرداخت کنند. این هزینه‌های بالاتر سپس در سراسر اقتصاد گسترش می‌یابند.

اینجاست که پلاستیک بازیافتی می‌تواند کمک کند. این پلاستیک از اقلام مصرف‌شده‌ای می‌آید که جمع‌آوری، دسته‌بندی و تبدیل به مواد جدید می‌شوند. از آنجا که اینجا از زباله‌های محلی استفاده می‌شود، وابستگی به مواد خام وارداتی مشتق‌شده از سوختهای فسیلی وجود ندارد.

این واقعیت که پلاستیک بازیافتی از زباله می‌آید به این معنا نیست که به طور خودکار ارزان است. در واقع، اغلب ۱۰ تا ۵۰ درصد به طور میانگین (بسته به نوع پلاستیک و الزامات کیفی) گران‌تر از پلاستیک خام و بکر از آب در می‌آید.

چند علتش این است: سیستم‌های جمع‌آوری هزینه دارند. دسته‌بندی زباله‌های مخلوط از نظر فنی دشوار است. آلودگی کیفیت را کاهش می‌دهد. کارخانه‌های فرآوری مجدد نیاز به سرمایه‌گذاری، انرژی و کارگران ماهر دارند.

منبع: کانورسیشن

چرا باید خواند: وقتی بازارهای انرژی دچار نوسان می‌شوند، شرکت‌هایی که از پلاستیک به عنوان ماده خام استفاده می‌کنند نیز تاثیر آن را احساس می‌کنند. اهمیت موضوع را اینجا توضیح داده‌ایم

اما قیمت تنها بخشی از ماجرا است. پایداری نیز مهم است. یک تولیدکننده ممکن است مواد بازیافتی با قیمت کمی بالاتر را ترجیح دهد؛ آن هم به شرطی که منبع محلی قابل اعتمادتری فراهم کند و مواجهه با اختلالات ناگهانی جهانی را کاهش دهد. این موضوع به خصوص برای کسب و کارهایی که تولید خود را از ماهها قبل برنامه‌ریزی می‌کنند، بسیار مهم است. امکان تامین قابل اعتماد می‌تواند به اندازه قیمتِ پایین‌تر ارزشمند باشد.

در حال حاضر شاهد حرکت‌هایی در این جهت هستیم، اما با توجه به ابعاد چالش، این حرکت بسیار کند است. علیرغم سال‌ها صحبت در مورد اهداف اقتصاد چرخشی، بسیاری از تولیدکنندگان در جهان هنوز پلاستیک بازیافتی را به عنوان یک ماده خام کلیدی در نظر نمی‌گیرند. این کار می‌تواند پرهزینه باشد.

تأخیر در تقویت سیستم‌های بازیافت به معنای وابستگی بیشتر به پلاستیک‌های فسیلی وارداتی، ارسال بیشتر زباله‌های محلی به مکان‌های دفن یا صادرات، و از دست دادن فرصت‌های ایجاد شغل در زمینه جمع‌آوری، دسته‌بندی، فرآوری مجدد و تولید پیشرفته است.

افراد به تنهایی نمی‌توانند زنجیره‌های تامین جهانی را ترمیم کنند و تغییر دهند، اما کیفیت مواد وارد شده به سیستم بازیافت را شکل می‌دهند و این موضوعی مهم برای آینده است.



برنامه‌های ژاپن برای احیای انرژی هسته‌ای هنوز فاصله زیادی با واقعیت دارد: راه‌اندازی مجدد رآکتورها بسیار کند پیش می‌رود و ظرفیت عملیاتی بسیار کم‌تر از اهداف دولت است.

[آینده‌آسیا]

احیای ژاپن هسته‌ای بیشتر خوش‌بینی است تا واقعیت

آیا ژاپن از سیاست اقلیمی بین‌المللی عقب می‌مانِد؟



فلورنتین کوپنبورگ
پژوهشگر ارشد در دانشگاه فنی مونیخ

برنامه‌های ژاپن برای احیای انرژی هسته‌ای هنوز فاصله زیادی با واقعیت دارد: راه‌اندازی مجدد رآکتورها بسیار کند پیش می‌رود و ظرفیت عملیاتی بسیار کم‌تر از اهداف دولت است. علیرغم پیش‌بینی‌های رسمی، شکاف بین برنامه‌های بلندپروازانه و پیشرفت واقعی احتمالاً ادامه خواهد یافت، زیرا محدودیت‌های ساختاری و سرمایه‌گذاری محدود، جلوی گسترش این صنعت را می‌گیرد. این نقصان، وابستگی به سوخت‌های فسیلی را طولانی‌تر می‌کند، تلاش‌های ژاپن برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای را پیچیده می‌کند و راهبرد کلی انرژی آن را تضعیف می‌کند.

اکنون پانزده سال از حادثه فوکوشیما می‌گذرد و دولت ژاپن تلاش را برای احیای برنامه هسته‌ای خود از سر گرفته است. هفتمین برنامه راهبردی انرژی ژاپن که در فوریه ۲۰۲۵ تصویب شد، قول ۲۰ درصد انرژی هسته‌ای را تا سال ۲۰۴۰ می‌دهد و هدف قبلی یعنی ۲۰ تا ۲۲ درصد انرژی هسته‌ای تا سال ۲۰۳۰ را یک دهه به تعویق می‌اندازد. این برنامه همچنین «حداکثر استفاده از نیروگاه‌های موجود» را وعده می‌دهد. اما این ایده احیای هسته‌ای بیشتر آرزوی خوشبینانه است تا واقعیت.

هنگامی که ششمین واحد رآکتور نیروگاه هسته‌ای کاشیوازاکی-کاریوا در دسامبر ۲۰۲۵ چراغ سبز برای ازسرگیری عملیاتش را دریافت کرد، بسیاری از رسانه‌های خبری آن را نقطه عطفی در احیای هسته‌ای ژاپن اعلام کردند. با این حال، هم تیترها و هم بلندپروازی‌های دولت، اشتباهاً اعلام پیشرفت را جایگزین خود پیشرفت می‌دانند.

کاشیوازاکی-کاریوا بزرگ‌ترین نیروگاه هسته‌ای جهان است و هفت رآکتور دارد، با این حال تنها واحد ششم به شبکه برق متصل است. دو واحد از این نیروگاه در مسیرِ از رده خارج شدن قرار دارند. سرنوشت سه واحد دیگر نیز هنوز مشخص نشده است. از زمان تعطیلی در سال ۲۰۱۲، واحد هفتم تأییدیه ایمنی را از سازمان تنظیم مقررات هسته‌ای دریافت کرده است، اما تا زمانی که ارتقاءهای اجباری ضدتروریسم تکمیل نشود، نمی‌تواند مجدداً راه‌اندازی شود. نیروگاهی که رسانه‌های جهانی آن را به عنوان محور اصلی احیای هسته‌ای ژاپن به تصویر کشیدند، تنها با کسری از ظرفیت کامل خود کار می‌کند و هیچ مسیر قابل اعتمادی برای تقویت عملیاتش در کوتاه‌مدت وجود ندارد. حتی زمانی که اپراتور نیروگاه هسته‌ای اوناگاوا راه‌اندازی مجدد واحد دوم خود را به تعویق انداخت، مجله بلومبرگ همچنان از تیتر «احیای هسته‌ای» استفاده و اضافه کرد که «ژاپن به سمت انرژی هسته‌ای برای امنیت انرژی حرکت می‌کند».

گزارش‌های رسانه‌های بین‌المللی در این زمینه فاقد اطلاعات در مورد این موضوع هستند که چند رآکتور در حال کار هستند، چه تعداد در مسیر از رده خارج شدن قرار دارند و آیا اهداف دولت واقع‌بینانه هستند یا خیر. و این موضوع تصوری از برنامه هسته‌ای ژاپن ایجاد می‌کند که به طور سیستماتیک مثبت‌تر از آن چیزی است که شواهد نشان می‌دهند.

حتی در سال ۲۰۱۶، هدف آن زمانِ ژاپن برای تولید ۲۰ تا ۲۲ درصد برق از انرژی هسته‌ای تا سال ۲۰۳۰ عملاً از نظر ساختاری غیرقابل دستیابی بود. هزینه‌های بازسازی در حال افزایش بود و شرکت‌های برق به طور بی‌سر و صدا نشان می‌دادند که تمایلی به سرمایه‌گذاری در مقیاس مورد نیاز ندارند. سهم نیروی هسته‌ای در تولید برق در آن زمان حداقل بود و این شکاف با زغال‌سنگ و گاز پر شد.

منبع: ایست ایژیا فوروم

چرا باید خواند: تصورات درباره نقش آفرینی انرژی هسته‌ای در آینده ژاپن بسیار متناقض است. بخوانید تا ببینید اهداف رسمی تا چه حد در این خصوص برآورده شده‌اند

در سال ۲۰۲۴، سهم واقعی هسته‌ای در تولید برق ژاپن ۸.۳ درصد بود و ۱۳ رآکتور از ۳۳ رآکتور قابل بهره‌برداری، برق تولید می‌کردند. مؤسسه انرژی تجدیدپذیر حالا به این نتیجه رسیده که حتی در سناریوی خوبی که در آن همه رآکتورهای باقیمانده تا سال ۲۰۳۰ (صرفنظر از وضعیتشان در فرآیند بررسی ایمنی) به شبکه بازگردند و عمر عملیاتی آنها فراتر از ۶۰ سال تمدید شود، بعید است که هسته‌ای بیش از ۱۹ درصد از تولید انرژی ژاپن را تا سال ۲۰۳۰ و ۱۶ درصد از تولید انرژی ژاپن را تا سال ۲۰۴۰ تشکیل دهد

در سناریوی «متوسط» - که در آن رآکتورهایی که در فرآیند راه‌اندازی مجدد هستند، با همان سرعت کم به کار خود ادامه می‌دهند و پس از ۶۰ سال خاموش می‌شوند - انرژی هسته‌ای حدود ۱۲ درصد تا سال ۲۰۳۰ و ۸ درصد تا سال ۲۰۴۰ تولید خواهد کرد.

این پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد که انرژی هسته‌ای ممکن است در ترکیب انرژی ژاپن باقی بماند، اما بسیار کمتر از سطح تعیین شده توسط اهداف رسمی خواهد بود. از آنجایی که هدف انرژی تجدیدپذیر تنها اندکی افزایش یافته است، به نظر می‌رسد سوخت‌های فسیلی همچنان پیشتاز باشند و شکاف‌های موجود ناشی از راه‌اندازیِ کُند رآکتورها را پر کنند. این مسئله بر توانایی ژاپن برای دستیابی به اهداف اقلیمی خود تأثیر می‌گذارد و آن را به کشوری عقب‌مانده در سیاست اقلیمی بین‌المللی تبدیل می‌کند.

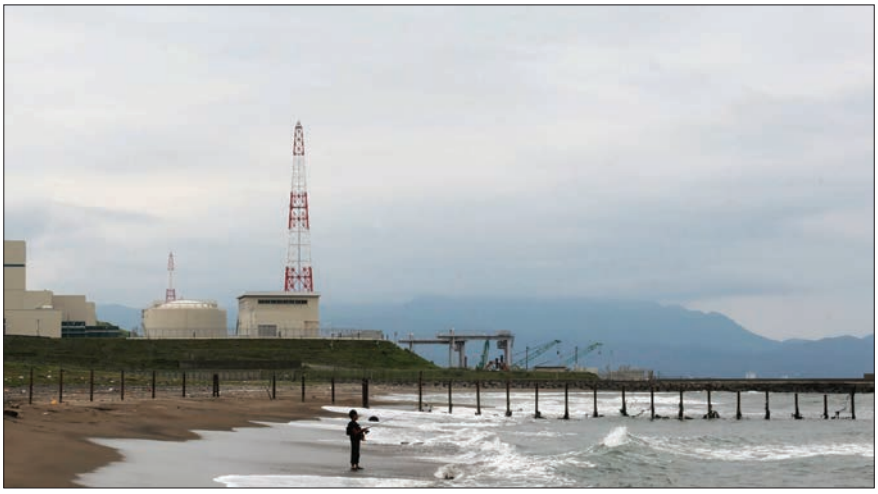

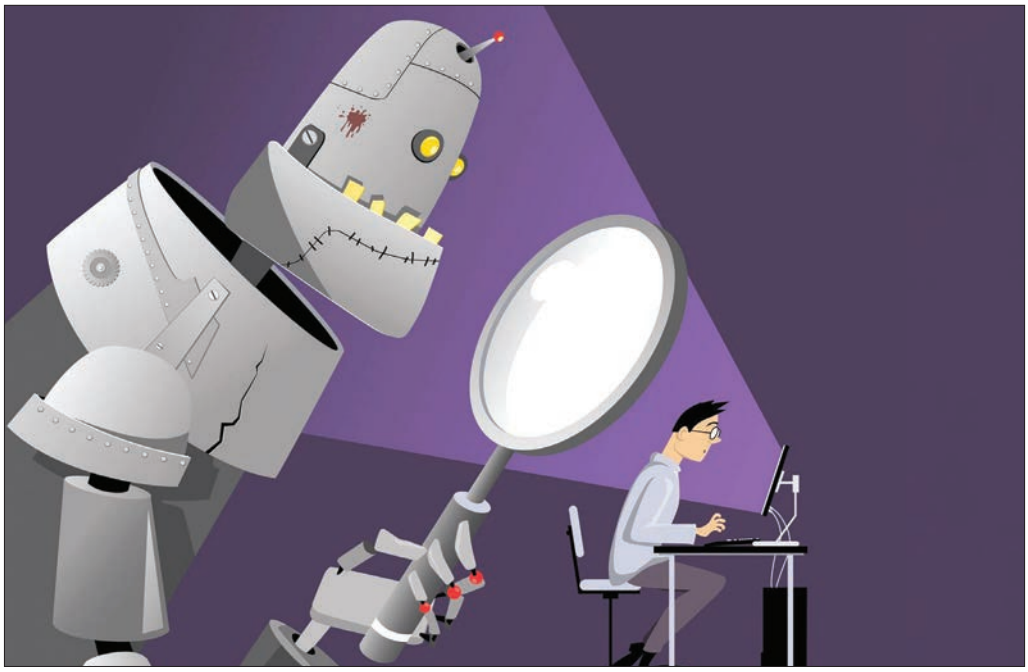

منبع: اماس‌ان

چرا باید خواند: میزان تاثیر هوش مصنوعی بر تمام جنبه‌های اقتصاد جهانی سال‌هاست که مورد بحث است اما همواره ابعاد جدیدی از آن روشن می‌شود. اینجا بحث تشدید رکود را بررسی کرده‌ایم.

[آینده تکنولوژی]

انقلابی که عصر جدیدی از رکود را رقم می‌زند

ممکن است هوش مصنوعی برای آینده ما مخرب باشد

منتقدان هوش مصنوعیِ مولد عمدتاً دل‌مشغولِ یک پرسش خاص بوده‌اند: اگر این شرطبندیِ چندصد میلیارد دلاریِ روی آینده اقتصاد جهانی شکست بخورد، چه می‌شود؟ این صرفاً دغدغه‌ای در مورد مزایای این فناوری نیست. این طور به نظر می‌رسد که در هر مرحله‌ای، گلوگاه‌هایی وجود دارد. تأمین انرژی به شدت توسط جنگ در غرب آسیا محدود شده است؛ اطلاعات توسط قوانین کپی‌رایت به شدت محدود می‌شود؛ فقط نیمی از مراکز داده (دیتا سنترها) که قبلاً برنامه‌شان ریخته شده بود در حال احداث هستند؛ و تراشه‌ها (چیپ‌ها) نیز با کمبود عرضه مواجه شده‌اند.

در این میان، سودمندی و مزایای هوش مصنوعی به شکل فعلی‌اش عملاً به سختی قابل محاسبه بوده است. دارون عجم‌اوغلو اقتصاددان برنده جایزه نوبل اخیراً در مقاله‌ای به این نکته اشاره کرد که این فناوری جدید، تأثیر اندکی بر بهره‌وری داشته و بعید است در آینده نیز چنین تأثیری داشته باشد. برای کاربران روزمره که در محل کار از مدل‌های زبانی بزرگ استفاده می‌کنند، تجربه آنها اغلب شامل دست و پنجه نرم کردن با نادرستی‌ها و آشفتگی‌های ناشی از «توهمات» ماشین است.

با توجه به هیاهوی پیرامون هوش مصنوعی، نمی‌توان از این احساس اجتناب کرد که کل اقتصاد آمریکا به طرز نسبتاً نامطمئنی روی یک بنای سست بنا شده است.

برای علاقه‌مندانِ پروپاقرصِ هوش مصنوعی، این فناوری نویدبخش چیزی است که سوسیالیست‌ها مدت‌ها آرزویش را داشتند: جهانی بدون کمبود که در آن انسان‌ها بتوانند سرانجام از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی قدم بگذارند. قابل درک است که نسبت به این هیاهوی فزاینده، بدبینی‌های زیادی وجود داشته باشد. اما این موضوع نباید ما را از جدی گرفتنِ این احتمال بازدارد: اگر هوش مصنوعی واقعاً کار کند چه می‌شود؟

> اجرای یک نمایشنامه ویلیام شکسپیر امروز به همان اندازه زمان می‌بَرد که صدها سال پیش می‌بُرد. در مقابل، کارگران در صنایع مختلف، بهره‌وری خود را چندین برابر افزایش داده‌اند

یک آزمایش فکریِ جذاب

شرکت تحقیقات سرمایه‌گذاری سیترینی مستقر در نیویورک که در سال ۲۰۲۳ توسط جیمز فن خیلن تأسیس شد و به خاطر کارهای تحقیقاتی موضوعی و کلان خود شناخته می‌شود، در ماه فوریه گذشته تلاشی برای پاسخ به این پرسش انجام داد. نتیجه، یک آزمایش فکری بود با عنوان «بحران جهانی هوش ۲۰۲۸» که به صورت یک کالبدشکافی تخیلی نوشته شده است. این آزمایش، جزئیات فروپاشی اقتصادیِ سیستماتیک ناشی از عدم استفاده از هوش انسانی را شرح می‌دهد. مبنایش این است که هوش مصنوعی صنایع خدماتی را نابود می‌کند و باعث از دست رفتن گسترده مشاغل اداری و کارمندی و کاهش تقاضای مصرف کننده می‌شود.

اقتصاددانان زیادی در مواجهه با این موضوع به دفاع از هوش مصنوعی برخاستند و همگی هم کم و بیش یک حرف را تکرار می‌کردند: حتی اگر برخی مشاغل پردرآمد کنونی هم از بین بروند، سرمایه‌داری مشاغل

هرچه رقابت بیشتر شود، انگیزه برای صنعتی‌سازیِ کار خدماتی و اتخاذ فناوری‌های جایگزین نیروی کار انسانی بالاتر خواهد رفت. درنتیجه، باز هم به‌کارگیری انسان‌ها در مشاغل کم خواهد شد.

دیگری ایجاد خواهد کرد. این دسته از اقتصاددان‌ها معتقدند که آنچه گروه سیترینی پیش‌بینی کرده، اصلاً اتفاق نخواهد افتاد.

گروه سیترینی سه نقد مشخص را درباره حوزه‌هایی که حوزه موفقیت هوش مصنوعی تلقی می‌شوند مطرح می‌کند و توضیح می‌دهد که چگونه هرکدام از این به اصطلاح «موفقیت‌ها» عملاً به ضرر سرمایه‌داری تمام شده و در نهایت، پایه‌های اقتصادهای شمال جهانی (گلوبال نورث) را بیش از پیش دچار فرسایش خواهد کرد.

رکود و نقش صنایع پیشگام

برای درکِ اینکه چطور «درست پیش رفتنِ همه چیز در نهایت به معنای غلط پیش رفتنِ همه چیز خواهد بود» مهم است که هوش مصنوعی را به عنوان پاسخی به یک پرسش اقتصادی ببینیم: اینکه چگونه می‌توان مشکل رکود مزمن را حل کرد.

رکود مزمن، مفهومی است که نرخ‌های دائماً پایینِ رشد بهره‌وری و همچنین نرخ پایین تقاضا را در سراسر شمال جهانی توصیف می‌کند. طیفی از نظریه‌های ارتدوکس و دگراندیشانه برای توضیح آن وجود دارد، اما همان‌طور که آرون بناتو مورخ اقتصادی استدلال می‌کند، این مفهوم تقریباً به یک اجماع در سراسر طیف‌های سیاسی تبدیل شده است.

در این بافت و فضا، هوش مصنوعی نماد امید است: این یک صنعت پیشگام (فرانتیر) است که نوید احیای رشد اقتصادی را می‌دهد.

بگذارید ابتدا به بررسی مفهوم صنایع پیشگام بپردازیم. اینها صنایعی هستند که هنوز «بالغ» نشده‌اند، به این معنا که هنوز جا برای حصول دستاوردهای اقتصادی و فناورانه توسط آنها وجود دارد و این دستاوردها نویدبخش بازدهی بالا برای کسب و کار و همچنین پیشرفت‌های نوآورانه متنوع در حوزه مالکیت فکری، انحصارهای جدید، بهره‌وریِ بالاتر و قیمت‌های بالاتر سهام هستند.

صنایع پیشگام شامل تمام صنایع پاک و صنایع مرتبط با انقلاب صنعتی چهارم (یعنی هوش مصنوعی، زیست فناوری (بایو تِک)، اتوماسیون و همچنین سایر حوزه‌های جدید می‌شود.

امیدی که به فناوری‌های پیشگام بسته شده، این است که آنها رشد جدید را ممکن خواهند ساخت؛ یعنی بازارهای جدید، نیروی کار مولدتر و حوزه‌های جدید سرمایه‌گذاری.

تحلیلی که گروه سیترینی در این خصوص ارائه داده، این است که هوش مصنوعی در واقع مشکل رکود را بدتر خواهد کرد، حتی اگر بهره‌وری مورد نظر خود و بازده سرمایه‌گذاری مطلوب خود را بتواند محقق کند.

سیترینی در بحث خود نسبتاً به اقتصاد جریان اصلی نزدیک می‌ماند، اما سه محرک اصلی آینده مخرب هوش مصنوعی را نیز در آن می‌یابیم که بر نظریه‌های خاصی از رکود مزمن و افول اقتصادی منطبق می‌شوند و شایسته بررسی دقیق‌تر هستند: یک، تأثیری که حرکت به سوی اقتصادهای خدمت‌محور بر بهره‌وری می‌گذارد. دو؛ ظهور ظرفیت مازاد در خدمات. و سه؛ تأثیرات بر رانتجویی و واسطه‌گری (کسب درآمد از مالکیت و کنترل دارایی‌ها و کسب و کارهای واسطه‌گر در فعالیت‌های اقتصادی، مانند حسابداری یا پلتفرم‌های دیجیتال) در چارچوب اقتصاد نئولیبرال.

هوش مصنوعی و بیماری هزینه

علیرغم صحبت‌های مکرر دولت آمریکا در خصوص اشتغال و بهره‌وری بی‌سابقه‌ای که قرار بود در کارخانه‌های متعارف مشاهده شود، کارگران یقه‌سفید مشاغل خود را به ماشین‌ها باختند و مجبور به ایفای نقش‌های کم‌درآمدتر شدند.

این چیزی است که پیش‌بینی‌های گروه سیترینی می‌گوید. این تصور که «هوش مصنوعی مشاغل را تقویت نخواهد کرد، بلکه جایگزین آنها خواهد شد»، موضوعی بود که در گزارش سیترینی بسیار منتقدان را آشفته کرد.

در اینجا باید مفهوم تیلوریسم و تیلوریسم دیجیتال را توضیح دهیم. تیلوریسم دیجیتال یعنی به کارگیری اصول مدیریت علمی فردریک تیلور، اما با ابزارهای دیجیتال و فناوری‌های نوین. فردریک تیلور در اوایل قرن بیستم «مدیریت علمی» را به این شکل مطرح کرد: شکستن کار به اجزای ساده، استانداردسازی حرکات و تعیین بهترین روش انجام هر وظیفه توسط مدیران.

در تیلوریسم دیجیتال، از حسگر، نرم‌افزار و الگوریتم و داده‌های عظیم برای سنجش و بهینه‌سازی کار استفاده می‌شود؛ به طوری که تفکر و کار از هم جدا می‌شوند و کارگر یا کارمند صرفاً اجراکننده خواهد بود.

سیترینی معتقد است که هوش مصنوعی عملاً گسترش سریع تیلوریسم دیجیتال به کارهای خدماتی را امکان‌پذیر خواهد ساخت. از نظر تاریخی هیچ گاه امکانش نبوده که خدمات به آسانی روند صنعتی‌سازی را طی کنند. علت این است که خدمات وابسته به سرعت کار افراد هستند و ماهیت متغیری دارند.

اما در حال حاضر با چت‌بات‌ها و هوش مصنوعی مواجهیم که نشان‌دهنده کاهش ماهیت انسانیِ خدمات هستند. این ممکن است به دو چیز منجر شود: نابودی مشاغل و در عین حال افزایش بهره‌وری.

این مسیر احتمالاً هموار نخواهد بود. آنچه احتمالاً رخ خواهد داد، منشعب و دوشاخه شدنِ خدمات به بخش‌های خدماتی با بهره‌وری بالا و کاملاً خودکار و بخش‌های کم‌بهره‌ور است، با نیروی کاری که به طور مشابه بین نیروی کارِ کم با دستمزد بالا و نیروی کار انبوه اما کم‌دستمزد تقسیم می‌شود.

این نسخه‌ای از آن چیزی است که اقتصاددانی به نام ویلیام بامول، آن را «بیماری هزینه» نامید. بامول و اقتصاددان دیگری به نام ویلیام جی. بوون، زمانی به این نتیجه رسیدند که مأمور مطالعه عملکرد اقتصادی هنرهای نمایشی شدند. آنها دریافتند که بازده نیروی کار در هنرهای نمایشی عموماً ثابت است؛ به این معنی که اجرای یک نمایشنامه ویلیام شکسپیر امروز به همان اندازه زمان می‌بَرد که صدها سال پیش می‌بُرد. در

تحت تحولات مرتبط با هوش مصنوعی، سرمایه‌گذاری به بخش‌های دیگر که در آنها رشد مشاهده شود منتقل خواهد شد و همزمان، شرکت‌های کم‌بازده نیز تعطیل شده یا به رقبا فروخته خواهند شد

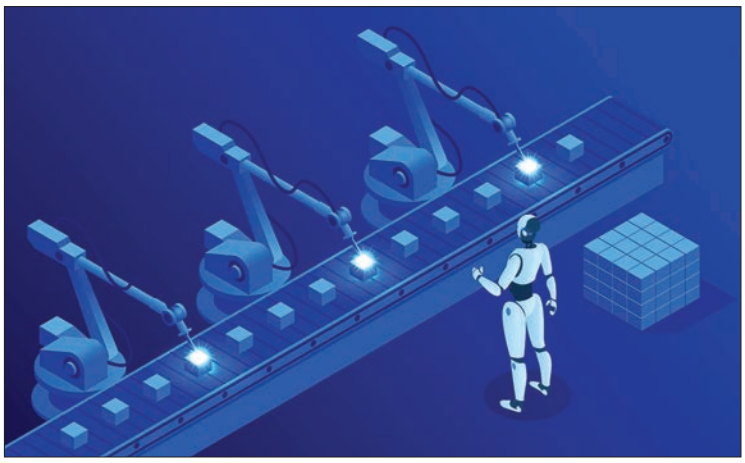

مقابل، کارگران در صنایع مختلف، بهره‌وری خود را چندین برابر افزایش داده بودند. یک کارگر کارخانه به دلیل وجود و اســـتفاده از ماشین‌آلات می‌توانست ده برابر بیشتر قطعات خودرو تولید کند، اما یک ویولونیست نمی‌توانست اجرای خود را بدون خراب کردن محصول، «سریع‌تر» کند. این نظریه از آن زمان در مورد شکاف میان بخش‌های سرمایه‌بَر و کاربَر - به طور کلی، تولید و خدمات - به کار گرفته شده است.

شکاف بین خدمات کاربَر (کارگرمحور) و تولید که به طور فزاینده‌ای سرمایه‌بَر می‌شود، یک مشکل اقتصادی خاص ایجاد می‌کند: هزینه‌های خدمات نسبتاً افزایش می‌یابد؛ در حالی که نرخ رشد اقتصاد را به صورت کلی‌تر کاهش می‌دهد.

این اتفاق به این صورت رخ می‌دهد؛ در بخش تولید، نوآوری فناورانه باعث می‌شود بهره‌وری بالا برود و اجازه می‌دهد دستمزدها هم افزایش یابد و این در حالی است که هزینه نسبی کالاها کاهش می‌یابد.

برعکس، در خدماتِ وابسته به نیروی کار، دستمزدها با وجود بهره‌وریِ ثابت می‌توانند افزایش پیدا کنند و این باعث می‌شود هزینه نسبی این خدمات بالا برود. این هزینه با افزایش دســـتمزدها در بخش‌های کاربَر مانند بهداشت و درمان و آموزش (در همگامی با بقیه اقتصاد) بالا می‌رود، و این در حالی است که این بخش‌ها فاقد افزایش بهره‌وریِ مشاهده‌شده در بخش تولید هستند.

تأثیر چنین وضعیتی این است که در حالی که کالاها به لطف نوآوری فناورانه ارزان‌تر می‌شوند، خدمات گران‌تر می‌شوند. علاوه بر این، تولید که شاهد افزایش بهره‌وری است، فرصت‌های شغلی کم‌تری ایجاد می‌کند و اشتغال را به بخش خدمات کم‌بهره‌ور منتقل می‌کند و مشکل را تشدید می‌کند.

این بیماریِ هزینه که در موردش صحبت کردیم، به اقتصادی با رشد پایین منجر می‌شود که در آن هزینه خدمات ضروری مانند بهداشت و درمان زیاد می‌شود؛ در حالی که مثلاً دستگاه تلویزیون هر سال قیمتش متعادل‌تر می‌شود.

اســـتدلال سیترینی در گزارشش این بوده است که هوش مصنوعی درواقع خودکارسازیِ برخی خدمات را ممکن می‌کند و «بیماری هزینه» را در درون بخش خدمات بازآفرینی می‌کند. اینها خدماتی هستند که می‌توان آنها را به وظایف مجزا تفکیک کرد، و می‌توان در موردشان از یک محیط سرشار از داده و اطلاعات استفاده کرد.

از جمله آنها می‌توان به کار مراکز پاســـخگویی تماس‌ها، حسابداری

در حالی که ممکن است بازارهای جدید همراه با خدمات جدید توسعه یابند، این خدمات جدید نیز از شکاف میان کارگران کم‌تعداد و پردرآمد و کارگران پرتعداد و کم‌درآمد در امان نخواهند ماند



پایه، کشف مدارک حقوقی، طراحی گرافیک، بخش زیادی از امور فروش و نیز کدنویسی معمول اشاره کرد که خودکار خواهند شد و به تبع آن، کل نیروی کار شاغل کاهش پیدا کرده و بهره‌وری بالا خواهد رفت.

در همـــان زمان، یک زیربخشِ خدماتیِ کاربَر یا کارمحور با رشـــد بهره‌وریِ پایین باقی خواهد ماند. این بخش، به دلیل پیشـــرفت سریع هوش مصنوعی و رباتیک، تحت فشار زیادی خواهد بود.

این شکل از دوشـــاخگی، بیماری هزینه را در درون بخش خدمات بازآفرینی می‌کند و بسیاری از موقعیت‌های شغلی با درآمد خوب را که درجه‌ای از خودمختاری در محیط کار را حفظ کرده بودند، در این فرآیند از بین می‌بَرد. نتیجه این دگرگونی در کار، ظهور اقتصادی خواهد بود که توسط تعداد بسیار کمی کارگر خدماتی با درآمد بالا و انبوهی از کارگرانِ کم‌مهارت و کم‌دستمزد شکل گرفته است. همه اینها در پس‌زمینه‌ای از فروپاشی اشتغال در بخش خدمات به دلیل افزایش بهره‌وری رخ خواهد داد.

درسی که می‌توان از نوآوری فناورانه در بخش تولید گرفت، این است که افزایش بهره‌وری به معنای کاهش نیاز شرکت‌ها به نیروی کار است. در حالی که ممکن است بازارهای جدید همراه با خدمات جدید توسعه یابند، این خدمات جدید نیز از شکاف میان کارگرانِ کم‌تعداد و پردرآمد و کارگـــران پرتعداد و کم‌درآمد در امان نخواهند ماند. بدترین ســـناریو ســـناریویی خواهد بود که در آن حتی این کارِ کم‌دستمزد نیز به لطف خودکارسازیِ خدمات از بین برود.

در نهایت، خدمات با بهره‌وریِ پایین مانند آموزش نیز به دلیل هزینه رو به افزایش خود با فشار مواجه خواهند شد. تأثیر این فشارِ کاهش‌یابنده را خدمات عمومی به شکلی شدیدتر از شرکت‌های خصوصی احساس خواهند کرد. علتش هم این است که اقتصادی که خیلی در چنبره رکود مزمن گرفتار شده باشد، محدودیت‌های بودجه‌ایِ سختگیرانه‌تری را بر دولت تحمیل خواهد کرد.

ماجراهای مازاد ظرفیت

وقتی هوش مصنوعی کار یک شـــرکت را تهدید می‌کند، آنها باید چه کار کنند؟ یک جا بنشینند و آهسته بمیرند؟ بر اساس آنچه سیترینی از آینده هوش مصنوعی می‌گوید، شرکت‌هایی که بیشتر از همه توسط هوش مصنوعی تهدید می‌شـــدند، به تهاجمی‌ترین پذیرندگان هوش مصنوعی تبدیل می‌شوند.

بخشـــی از آن دینامیکی که اینجا توصیف می‌شـــود، به ایجاد مازاد ظرفیت گسترده در خدمات که ناشی از ظهور هوش مصنوعی بوده اشاره دارد. علت این است که رقابت باعث می‌شود شرکت‌ها به جای خروج از بازار، در آن قفل شوند و گیر بیفتند.

این همان دینامیکی اســـت که اقتصاددانی به نام رابرت برنر، آن را علت ساختاری بحران اقتصادی جهانی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ می‌داند؛ یعنی ایجاد مازاد ظرفیت جهانی در تولید. بنا بر نظریه او، گسترش و تلنبارِ ظرفیت تولید جهانی در دوران پس از جنگ جهانی دوم، حاشیه سود را برای تمام کسب و کارهای تولیدی تحت فشار قرار داد و وضعیت سختی ایجاد کرد.

از سوی دیگر رقابتِ فزاینده جهانی نیز به نوبه خود حاشیه‌ها را کاهش داد و در پاســـخ، صنعت تلاش کرد بهـــره‌وری را بالا ببرد؛ در حالی که باید از بخش‌هایی که قبلاً در آنها سرمایه‌گذاری شده بود خارج می‌شد. نتیجه‌اش این شد که بحران سود، وضعیت بدتری پیدا کرد.

آنچه اقتصاد کلاســـیک در چنین شرایطی پیش‌بینی می‌کند، این

در خدمات وابسته به نیروی کار، دستمزدها با وجود بهره‌وریِ ثابت می‌توانند افزایش پیدا کنند و این باعث می‌شود هزینه نسبی این خدمات بالا برود.

است: کسب و کارهایی که عملکرد پایین‌تری دارند حذف می‌شوند و به بیان دیگر، تسویه در این میان رخ خواهد داد.

در چنین شـــرایطی، ســـرمایه‌گذاری به بخش‌های دیگر که در آنها رشد مشـــاهده شود منتقل خواهد شد و همزمان، شرکت‌های کم‌بازده نیز سرنوشتشان این خواهد بود که تعطیل شده یا به رقبا فروخته خواهند شد.

در یک دینامیک به اصطلاح سالمِ سرمایه‌داری، شرکت‌های با عملکرد ضعیف جای خود را به شـــرکت‌هایِ با عملکـــرد بالا می‌دهند. اما آنچه برنر دنبال می‌کند و توضیح می‌دهد این است که وقتی شرکت‌ها توسط رقبای مولدتر به چالش کشـــیده می‌شوند، عملاً تلاش می‌کنند از رها کردن دارایی‌های ثابت خودداری کنند. نتیجه این شد که در عوض، آنها با شدت بیشتری به دنبال تصاحب سهم بازار رفتند و گرایشی مداوم به سمت ظرفیت تولید مازاد ایجاد کردند که نرخ کلی سود و بهره‌برداری از ظرفیت را کاهش داد.

چیزی که برنر در نظر نمی‌گیرد، نقش دولت‌ها در حفظ مازاد ظرفیت تولید اســـت؛ یعنی همان چیزی که در حال حاضـــر در عرصه هوش مصنوعی در جریان اســـت. برخی از صنایع، مدت‌ها از حمایت سیاسی برخوردار بوده‌اند که یا برای اهداف نظامی یا برای اهداف بسیار صریح‌تر سیاسی، مثل تضمین حمایت رأی‌دهندگان یا صرفاً به عنوان جنبه‌ای از فساد روزمره نخبگان سیاسی وجود داشته است.

روایت سیترینی نشـــان می‌دهد که هر دو جنبه مازاد ظرفیت، وارد عمل خواهند شد. سیترینی به جای اینکه اجبار شرکت‌ها به جمع کردن بساطشـــان و انتقال به بخش دیگری از اقتصاد را توصیه کند، توضیح می‌دهد که هوش مصنوعی عملاً پویایی مشابهی را ایجاد خواهد کرد، جایی که شرکت‌ها به «ماندن و مبارزه» برای رسیدن به سهمی از بازار واداشته می‌شوند.

هرچه رقابت بیشـــتر شود، انگیزه برای صنعتی‌سازیِ کار خدماتی و اتخاذ فناوری‌های جایگزین نیروی کار انسانی بالاتر خواهد رفت. درنتیجه، باز هم به کارگیری انسان‌ها در مشاغل کم خواهد شد و سرمایه‌گذاری در بخش خدمات نیز (به دلیل کاهش حاشیه سود و چشم‌اندازِ رشد پایین‌تر) آنقدرها جذاب نخواهد بود.

در همین زمان، دولت‌ها کـــه در روابط بین‌الملل گرفتار رقابت‌های ســـنگین با قدرت‌های بزرگ هستند، تمایلی به واگذاری برتری هوش مصنوعـــی به رقبای خود نخواهند داشـــت و در عوض از شـــرکت‌ها و زیرساخت‌های ملی هوش مصنوعی پشتیبانی خواهند کرد. این شرایط به نوبه خودش، وضعیت مازاد ظرفیت جهانی در هوش مصنوعی و بخش خدمات را بدتر خواهد کرد.

مـــازاد ظرفیت در بخش خدمات با این ترتیب ادامه خواهد داشـــت و بازتاب‌دهنـــده همان وضعیت در تولید نیز خواهد بود و با این ترتیب، حاشیه ســـود را کاهش داده و اشتها برای سرمایه‌گذاری در بخش‌های زیادی از بازار را فروخواهد نشاند.

یک مرگ بی‌درد

به دنبال رانت بودن یکی از ابعاد اصلی اقتصادهای شـــمالِ جهانی است. اقتصاددانی به نام برت کریســـتوفرز این جنبه از سرمایه‌داری معاصر را بررســـی کرده و دو تعریف از رانت را در کار خود گرد هم می‌آورد. اول، درآمد ناشـــی از مالکیت و کنترل منابع کمیاب. و دوم، درآمد ناشی از قدرت انحصاری یا انحصار چندجانبه.

در هر دو مورد، رانت‌جویی عملاً توانایی ایجاد درآمدی بالاتر از بازدهی عادی را ایجاد می‌کند و این کار را از طریقِ محدود کردن یا جلوگیری از رقابت اقتصادی انجام می‌دهد.

بخش بزرگی از آنچه اقتصاد خدماتی را تشکیل می‌دهد، می‌تواند به عنوان رانت‌جویی توصیف شود؛ مثل اکثر خدمات دیجیتال و کسب و کارهای پلتفرمی که با دست‌داشـــتن در گره‌گاه‌های حیاتی و واسط در مبادلات اقتصادی، درآمدزایی بالایی دارند.

سیترینی این واسطه‌گری را نوعی «اصطکاک» توصیف می‌کند. این وضعیت باعث می‌شود هزینه‌ای که مشتریان تجاری و مصرف‌کنندگان برای یک خدمت می‌پردازند افزایش پیدا کند. همچنین هزینه‌های داخلی عملیات تجاری نیز افزایش می‌یابد زیرا برخی از امور، متکی به استخدام کارکنان دارای مجوز یا مشاوران هستند.

بخش زیادی از کارهای اداری و کارمندی که هوش مصنوعی عملاً موجودیتشان را تهدید می‌کند، دقیقاً همین امور واسطه‌گری هستند. همان‌طـــور که هوش مصنوعی این امور را به صورت اتومات درمی‌آورد، برخی مشاغل و بخش‌های عظیمی از اقتصاد خدماتی نیز در معرض خطر قرار می‌گیرند. و در حالی که رانت‌جویی ممکن است از نظر نظری شکلی انحرافی از انباشت را تشکیل دهد، اما منبع عظیمی از اشتغال و مکانی برای سرمایه‌گذاری نیز هست.

ابزارهای کلیدیِ رانت‌جویی را باید صندوق‌های سرمایه‌گذاری مانند بلک‌راک و بلک‌استون دانست که ســـرمایه‌داری رانتی را به سیستمی تبدیل می‌کنند که از طریق مدیران دارایی اداره می‌شود. اگر این مدیرانِ دارایی نهادی را با آن کســـب و کارهای رانت‌جوی مدرن مانند گوگل و مایکروسافت در کنار هم بگذاریم، می‌بینیم که بخش عظیم بازار سهام آمریکا تحت مالکیت رانت‌جویی بوده و به آن وابسته است.

در این میان، در مورد سودمندی و پایداری اقتصادی و زیست‌محیطیِ هوش مصنوعی جـــای تردید زیادی وجـــود دارد. همچنین ما به طور فزاینده‌ای شـــاهد نزاع کارگری و اجتماعی بر ســـر این فناوری جدید هســـتیم، از ساخت بی‌رویه دیتاسنترها و مراکز داده تشنه آب گرفته تا خود فرآیند کار.

ما باید همچنین نســـبت بـــه این احتمال که ســـرمایه‌داران هوش مصنوعی موفق به پیشبرد دســـتورکار خود شوند، آگاه باشیم. این امر می‌تواند به فروپاشی گسترده تقاضای تجاری و مصرف‌کننده منجر شود، در حالی که تمام جنبه‌های اقتصاد معاصر را ناممکن می‌کند. نتیجه‌ای که حاصل خواهد شد، تشدید عمیق رکود خواهد بود، نه غلبه بر آن.

با توجه به هیاهوی پیرامون هوش مصنوعی، نمی‌توان از این احساس اجتناب کرد که کل اقتصاد آمریکا به طرز نسبتاً نامطمئنی روی یک بنای سست بنا شده است



[آینده افغانستان]

رویارویی افغانستان و پاکستان

درگیری غیرمنتظره در جنوب آسیا



مایکل کوگلمن

تحلیل‌گر مسائل بین‌الملل

منبع: فارن افرز

چرا باید خواند: درگیری نظامی بین دو همسایه ایران برای سیاستمداران و تحلیل‌گران ما نیز واجد اهمیت فراوان است.

نگران‌کننده‌ترین نقطه بحرانی در جنوبِ آسیا امروز نه میان هند و پاکستان، رقبای مسلح به سلاح هسته‌ای، بلکه در غرب این منطقه و در امتداد مرز افغانستان و پاکستان است. ستیز این دو همسایه اکنون در معرض انفجار است ــ با عواقبی مخرب برای کل منطقه. جنوب آسیا یا آسیای جنوبی، بخش جنوبی قاره آسیا است که شامل کشورهای جنوب کوه‌های هیمالیا و در برخی منابع معتبر (چون تعریف سازمان ملل) شامل کشورهای مجاور در شرق و غرب آن نیز می‌شود. این منطقه (از غرب به شرق) از سوی غرب آسیا، آسیای مرکزی، شرق آسیا و جنوب شرق آسیا احاطه شده است. اصطلاح جنوب آسیا، در هر دو موضوع جغرافیایی و قومی-فرهنگی کاربرد دارد. جنوب آسیا متشکل از کشورهای هند، پاکستان، بنگلادش، بوتان، مالدیو، نپال و سری‌لانکا است.

نزدیک به ۲۰ سال است که پاکستان از حملات متعدد تروریست‌های وابسته به طالبان پاکستان معروف به «تحریک طالبان پاکستان» رنج می‌برد، گروهی شبه‌نظامی که هدفش سرنگونی دولت پاکستان و تبدیل این کشور به یک امارت اسلامی است. اسلام‌آباد رژیم طالبان در افغانستان را متهم می‌کند که به شبه‌نظامیان طالبان پاکستان پناه داده و به آنها اجازه داده است که از خاک افغانستان به پاکستان حمله کنند. خشونت تروریستی در پاکستان از زمان بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان در سال ۲۰۲۱ افزایش یافته است.

طبق گزارش «مؤسسه مطالعات درگیری و امنیت پاکستان»، سال ۲۰۲۵ مرگبارترین سال پاکستان در یک دهه اخیر بوده است که بیشتر خشونت‌ها را گروه‌های تروریستی، از جمله طالبان پاکستان، انجام داده‌اند. یکی دیگر از سازمان‌های تحقیقاتی پاکستان، «مؤسسه مطالعات صلح پاکستان»، ۶۹۹ حمله تروریستی را در سال ۲۰۲۵ ثبت کرد (افزایش ۳۴ درصدی نسبت به سال ۲۰۲۴) که منجر شد به کشته شدن ۱۰۳۴ نفر (افزایش ۲۱ درصدی نسبت به سال قبل).



«عمر مدیا»، رسانه رسمی طالبان پاکستان، ادعا می‌کند که در سال ۲۰۲۵ این گروه ۳۵۷۳ حمله انجام داده و ۳۴۸۱ نفر را کشته است. این ارقام احتمالاً اغراق‌آمیز هستند. با این حال، روند کلی حملات که صعودی است عمیقاً نگران‌کننده است. و این واقعیت که طالبان پاکستان می‌تواند از سلاح‌های پیشرفته‌تر، از جمله هواپیماهای بدون سرنشین، استفاده کند اوضاع را بدتر می‌کند. در آینده نزدیک ممکن است پاکستان با حملات ویرانگر و مرگبارتری روبرو شود.

در ماه اکتبر، پاکستان علیه یک کاروان تروریستی در کابل حملاتی هوایی صورت داد و به اهداف طالبان پاکستان در استان پکتیکا افغانستان نیز حمله کرد. این حملات منجر به حملات تلافی‌جویانه طالبان به پست‌های مرزی پاکستان شد. در پاسخ نیز پاکستان دور دیگری از حملات را به افغانستان آغاز کرد. مذاکرات بعدی با میانجیگری قطر و ترکیه هم نتوانست تضمین دهد طالبان افغانستان طالبان پاکستان را مهار کند، هرچند آنها به یک آتش‌بس موقت دست یافتند. جدیدترین دور مذاکرات، این بار با میانجیگری عربستان سعودی، در پایان ماه نوامبر برگذار شد اما پیشرفت چندانی نداشت. چند روز بعد، نیروهای پاکستانی و طالبان باز هم به تبادل آتش پرداختند و پنج غیرنظامی افغان کشته و چندین غیرنظامی دیگر در دو طرف مرز زخمی شدند.

در هفته‌های اخیر، جنگ لفظی میان طالبان و ارتش پاکستان بالا گرفته است. در اوایل ژانویه، ذبیح‌الله مجاهد، سخنگوی ارشد طالبان، پاکستان را به همکاری با قدرت‌های خارجی، از جمله ایالات متحد، برای بی‌ثبات کردن افغانستان متهم کرد. او هشدار داد: «پاکستان نباید رؤیای تسلط بر افغانستان را در سر بپروراند.» چند روز بعد، احمد شریف چودری، سخنگوی ارتش پاکستان، در یک کنفرانس مطبوعاتی طولانی، طالبان را محکوم و اعلام کرد که تروریست‌ها در همه زمینه‌ها، از جمله دولت اسلامی (که با نام داعش نیز شناخته می‌شود)، القاعده و سایر گروه‌های شبه‌نظامی منطقه‌ای، «همه یک پدر دارند و بس: طالبان افغانستان.» (از قضا، خود پاکستان از زمان پیدایش طالبان در دهه ۱۹۹۰ تا پایان جنگ به رهبری ایالات متحد در افغانستان در سال ۲۰۲۱، از این گروه حمایت مالی می‌کرد).

در روزهای اخیر، نشانه‌هایی بوده که پاکستان ممکن است در حال برنامه‌ریزی برای حمله‌ای به دره تیراه باشد، دژ طالبان پاکستان در شمال غربی این کشور در نزدیکی مرز با افغانستان. هزاران نفر این منطقه را تخلیه کرده‌اند. خواجه آصف، وزیر دفاع پاکستان، جنگ و عملیات نظامی قریب‌الوقوع را رد کرده، اما اذعان کرده است که صدها جنگجوی طالبان پاکستان در تیراه زندگی می‌کنند و این منطقه ممکن است هدف عملیات‌های آینده پاکستان باشد.

با توجه به اینکه طالبان افغانستان درخواست پاکستان مبنی بر مهار طالبان پاکستان را رد کرده است و پاکستان نیز خود را متعهد به ریشه‌کن کردن این گروه تروریستی می‌داند، به نظر می‌رسد این درگیری احتمالاً تشدید خواهد شد. اگر افغانستان و پاکستان واقعاً

نزدیک به ۲۰ سال است که پاکستان از حملات متعدد تروریست‌های وابسته به طالبان پاکستان معروف به «تحریک طالبان پاکستان» رنج می‌برد، گروهی شبه‌نظامی که هدفش سرنگونی دولت پاکستان و تبدیل این کشور به یک امارت اسلامی است.

با هم درگیر و وارد جنگ شـوند، این درگیری نه تنها دو کشـور را بی‌ثبات خواهد کرد بلکه ممکن اسـت به درگیری هند و پاکستان نیز دامن بزند.

زمان انتخاب

نـه طالبان و نه پاکسـتان انگیزه‌ای برای کاهـش تنش‌ها ندارند و بنابراین احتمال وقوع خطر جنگ تمام‌عیار بیش از پیش شده است. طالبان ارتباط نزدیکی با طالبان پاکستان دارند و معمولاً به متحدان شـبه‌نظامی خود حمله نمی‌کنند، تاحدودی به دلیل حفظ انسجام میان جناح‌های مختلف طالبان. اگر طالبان «تحریک طالبان پاکستان» را از افغانستان بیرون کند یا علیه آن به زور متوسل شود، باید خطر شورش‌های داخلی در صفوف خود و نیز آشکار شدن شکاف‌های بین رهبری سیاسی عملگراتر در کابل و رهبری عالی، که عمدتاً از ملاهای تندرو در شهر جنوبی قندهار هستند، به جان بخرد. وانگهی، طالبان نگران است که کنار گذاشتن طالبان پاکستان این گروه را به آغوش دولت اسلامی خراسان (داعش-خراسان)، گروه وابسته به داعش در افغانستان و دشمن قسم‌خورده طالبان، سوق دهد. اعضای طالبان تا امروز در دفاع از طالبان پاکستان کاملاً مصمم بوده‌اند.

وانگهی، طالبان انگیزه‌های سیاسی دارد که خواسته‌های پاکستان را نادیده می‌گیرد. با توجه به اینکه بخش زیادی از مردم افغانسـتان علاقه‌ای به پاکسـتان ندارنـد ــ چون، از قضا، پاکسـتان زمانی از شورشـیان طالبان حمایت کرده و به آنها پناه داده بود ــ این گروه در واقع با نادیده گرفتن خواسـته‌های اسلام‌آباد، مشروعیت خود را در داخل کشور به دست می‌آورد. اگر تداوم سرسختی طالبان باعث حملات هوایی بیشتر پاکستان شود، افغان‌ها دور پرچم جمع می‌شوند و از رژیم طالبان حمایت می‌کنند.

در همین حال، پاکستان نیز هیچ تمایلی به مصالحه ندارد. ارتش این کشور ــ که بیشترین حملات را از سوی طالبان پاکستان متحمل شده است ــ سیاست پاکستان در قبال افغانستان را دیکته می‌کند و احساس می‌کند که طالبان به این کشور خیانت کرده است. مذاکرات قبلی با طالبان پاکسـتان زمانی به شکسـت انجامید که این گروه خواسته‌هایی غیرقابل قبول از دولت پاکستان داشت، مانند درخواست اجرای قانون شریعت در سراسر کشور و خروج نیروهای پاکستانی از مناطق نزدیک مرز، که عملاً به معنای واگذاری قلمرو دولت پاکستان به طالبان پاکستان بود.

امـا نگران‌کننده‌ترین نکته برای پاکسـتان، روی آوردن طالبان افغانسـتان به هند اسـت. در طول دهه ۱۹۹۰، دهلی نو با طالبان خصومت داشـت و از دشـمن اصلی آنها، «اتحاد شمال»، حمایت می‌کرد که سرانجام در سال ۲۰۰۱ با حمایت از حمله ایالات متحد به افغانستان در کابل به قدرت رسید. جبهه متحد اسلامی ملی برای نجات افغانستان معروف به ائتلاف شمال یا اتحاد شمال یک ائتلاف نظامی به رهبری برهان‌الدین ربانی رئیس دولت و احمد شاه مسعود وزیـر دفاع علیه تحریک طالبان بود که در زمسـتان ۱۳۷۴ پس از تصرف کابل به دست طالبان تأسیس شد. سپس هند در پروژه‌های زیرسـاختی مختلف سرمایه‌گذاری کرد و حضور دیپلماتیک خود را در این کشـور گسترش داد، که باعث ناراحتی پاکستان شد. به نظر می‌رسید بازگشت طالبان به قدرت در سال ۲۰۲۱ پایان دخالت قابل توجه هند در افغانسـتان باشد. اما امیرخان متقی، وزیر امور خارجه طالبان، در ماه اکتبر یک هفته در هند حضور داشت و مجموعه‌ای از جلسات سطح بالا، از جمله جلسه‌ای با همتای هندی خود، سوبرامانیام جایشانکار، برگذار کرد. پس از آن، متقی اعلام کرد که «آینده روابط هند و افغانستان بسیار روشن به نظر می‌رسد» و هند برای اولین بار از سـال ۲۰۲۱ سفارت خود را در کابل به طور کامل بازگشایی کرد. روابط تجاری دو کشور نیز ممکن است دوباره رشد کند. در ماه نوامبر، حاجی نورالدین عزیزی، وزیر بازرگانی طالبان، با مقامات دولتی هند و رهبـران تجاری در دهلی نو دیدار کرد و در مورد امکانات تجاری و سرمایه‌گذاری‌ها در افغانستان گفتگو کرد. دو طرف از تأسیس «اتاق مشترک بازرگانی و صنایع» خبر دادند که به مشارکت تجاری بیشتر می‌انجامد. در ماه دسامبر نیز نور جلال جلالی، وزیر بهداشت طالبان، سومین مقام ارشد طالبان بود که در سه ماه گذشته از هند بازدید کرد

در ۸ دسـامبر، عاصم منیر، رئیس نیروهای مسـلح پاکستان و قدرتمندترین رهبر این کشـور، هشداری جدی داد: او در سخنرانی خود برای افسران نظامی گفت که طالبان باید بین رابطه با پاکستان یا رابطه با طالبان پاکستان یکی را انتخاب کند. منیر تلویحاً گفت که اگر آنها طالبان پاکستان را انتخاب کنند، پاکستان می‌تواند به اقدامات تلافی‌جویانه بیشتری علیه رژیم طالبان متوسل شود.

نگران‌کننده‌ترین نکته برای پاکستان، روی آوردن طالبان افغانستان به هند است. در طول دهه ۱۹۹۰، دهلی نو با طالبان خصومت داشت و از دشمن اصلی آنها، «اتحاد شمال»، حمایت می‌کرد که سرانجام در سال ۲۰۰۱ با حمایت از حمله ایالات متحد به افغانستان در کابل به قدرت رسید

خطرات تشدید تنش

در اصل، پاکستان چند گزینه دارد. این کشور می‌تواند عملیات‌های نظامی علیه جنگجویان طالبان پاکستان را در مرز خود تشدید کند ــ عملیاتی که ممکن اسـت در دره تیراه انجام دهد ــ یا می‌تواند از اهرم اقتصادی خود بر کابل اسـتفاده کند، از جمله تهدید به توقیف دارایی‌ها و اموال طالبان در پاکستان یا قطع کامل تجارت با افغانستان. با این حال، مشکل پاکستان این اسـت که قبلاً هم بسیاری از این کارها را انجام داده و فایده‌ای نداشـته است. ارتش پاکستان پیش از ایـن نیز حملاتی به تیراه و مناطق اطراف آن کرده اسـت، اما هیچ نتیجه پایداری نداشته است. این کشور تجارت با افغانستان را در ماه اکتبر متوقف کرد و هرچند باعث شـد تا حدودی از شدت حملات کاسته شود اما طالبان را مجبور نکرد دست از حمایت طالبان پاکستان بردارد. اگر طالبان پاکستان دوباره حملات خود را افزایش دهد، تنها گزینه واقعی باقی‌مانده برای پاکستان شاید افزایش اقدامات شدیدتر و پرخطرتر نظامی باشد، مانند حملات زمینی به اهداف طالبان پاکستان در آن سوی مرز در افغانستان.



رشد پایین و تورم بالا در بنگلادش نشان‌دهنده اقتصادی است که با چالش‌های مداوم در سرمایه‌گذاری، ثبات بخش بانکی، انباشت درآمد و رشد صادرات مواجه است.

[آینده آسیا]

بنگلادش در دوراهی تثبیت و اصلاحات

راهنمایی برای خروج از فقر و رسیدن به توسعه



فهمیده خاتون
مدیر اجرایی مرکز گفت‌وگوی سیاستی

بنگلادش تا پیش از این یک کشور توسعه‌نیافته تلقی می‌شده است؛ ولی اوضاع دارد برای این کشور در جنوب آسیا تغییر می‌کند. بنگلادش که به عنوان یک تجربه موفق در زمینه توسعه شناخته می‌شود، در ۵۰ سال گذشته از طریق رشد مستمر ناشی از کشاورزی، صنعتی‌سازیِ صادرات‌محور، حواله‌های ارزی و مصرف داخلی قوی، میلیون‌ها نفر را از فقر خارج کرده است. اما در سال‌های اخیر، محیط اقتصادی این کشور با کاهش رشد، تورم مداوم، کاهش سرمایه‌گذاری و آسیب‌پذیری‌های فزاینده مالی و بانکی رو به وخامت گذاشته است. در آستانه خروج بنگلادش از وضعیت کشور کمترتوسعه‌یافته (LDC) در نوامبر ۲۰۲۶، نحوه تطبیق اقتصادی این کشور، مسیر توسعه آن را برای سال‌های آینده شکل خواهد داد.

کارشناسان می‌گویند رشد پایین و تورم بالا در بنگلادش نشان‌دهنده اقتصادی است که با چالش‌های مداوم در سرمایه‌گذاری، ثبات بخش بانکی، انباشت درآمد و رشد صادرات مواجه است. بدون بهبود در بهره‌وری، تنوع‌بخشی و رقابت‌پذیری، حذف تدریجی ترجیحات تجاری بنگلادش می‌تواند هزینه‌های اقتصادی قابل توجهی به همراه داشته باشد. به اعتقاد آنها، بنگلادش برای احیای رشد، ثبات و تاب‌آوری در این دوران جدید، به اصلاحات هماهنگ در حوزه مالی، تجهیز درآمد و رقابت‌پذیری صادرات نیاز دارد.

رشد تولید ناخالص داخلی بنگلادش در سال مالی ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۵ در سطح پایین‌تر از ۳.۴۹ درصد باقی مانده و از سال ۲۰۲۲ به طور پیوسته کاهش یافته است. از آنجا که با توجه به تحولات جهانی اخیر پیش‌بینی می‌شود اقتصاد جهانی کُند شود، نهادهای بین‌المللی رشد ۳.۱ درصدی در سال ۲۰۲۶ و ۳.۲ درصدی در سال ۲۰۲۷ را پیش‌بینی می‌کنند. با توجه به این چشم‌انداز شکننده، سیاست‌گذاران بنگلادش در تلاش برای ایجاد توازنی ظریف بین حمایت از بهبود و حفظ ثبات اقتصاد کلان قرار دارند.

این در حالی است که تورم نیز همچنان در بنگلادش یک نگرانی جدی است. اگرچه تورم نقطه‌ای عمومی در طول سال ۲۰۲۵ اندکی کاهش یافت، اما همچنان بالا مانده و در مارس ۲۰۲۶ در بحبوحه تورم بالای مواد غذایی به ۸.۷۱ درصد رسید. با راکد ماندن رشد دستمزدها، بسیاری از خانوارها در بنگلادش همچنان با کاهش درآمد واقعی روبرو هستند که قدرت خرید را از بین برده و تقاضای مصرف‌کننده را محدود می‌کند و نگرانی‌ها درباره استانداردهای زندگی را افزایش می‌دهد.

در همین حال، شرایط سرمایه‌گذاری نیز در بنگلادش همچنان چالش‌برانگیز است. رشد اعتبارات بخش خصوصی در فوریه ۲۰۲۶ به صورت سالانه ۶.۰۳ درصد کاهش یافت که منعکس‌کننده اعتماد ضعیف سرمایه‌گذاران و شرایط سخت وام‌دهی بود؛ آن هم در میان عدم قطعیت سیاسی، غیرقابل پیش‌بینی بودن مقررات و ضعف‌های مداوم در سیستم بانکی. محدودیت‌های ساختاری از جمله کمبود انرژی، عدم تطابق مهارت‌ها و سیاست‌های نامشخص نیز به ضعف سرمایه‌گذاری دامن زده‌اند.

از سوی دیگر، بخش بانکی بنگلادش همچنان با محدود کردن اثربخشی سیاست پولی و ایجاد محدودیت در جریان اعتبارات، بهبود و احیای اقتصادی را کُند می‌کند. سال‌ها حاکمیت ضعیف، نظارت ناکارآمد و تجدید مکرر وام‌ها منجر به انباشت قابل توجه وام‌های معوق شده است. دولت موقت و بانک بنگلادش چندین اصلاحات در بخش بانکی را آغاز کرده‌اند، اما اثربخشی آن‌ها به تعهد دولت تازه بنگلادش بستگی دارد.

منبع: ایست ایژیا فوروم

چرا باید خواند: بنگلادش در تلاش بوده تا از وضعیت کشور کم‌تر توسعه‌یافتهٔ خارج شود و دارد در این راه موفق هم می‌شود. این یادداشت چالش‌های پیش روی این کشور را بررسی می‌کند

در حالی که رشد صادرات بنگلادش در سال مالی ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۵ معادل ۸.۵۸ درصد بود، در دوره ژوئیه تا فوریه ۲۰۲۶ به منفی ۲.۶ درصد کاهش یافت. صادرات همچنان به دلیل عملکرد ضعیف بخش پوشاکِ آماده محدود شده است، چرا که اتکای سنگین به این بخش، اقتصاد را در معرض شوک‌های خارجی و تغییرات تقاضای جهانی قرار می‌دهد. رشد واردات نشان‌دهنده احیای تدریجی فعالیت‌های صنعتی است، اما نگرانی‌هایی را در مورد تراز پرداخت‌ها و نیاز به تقویت مداوم ذخایر ارزی ایجاد می‌کند.

در همین میان، حواله‌های ارزی در بحبوحه افزایش اشتغال در خارج از کشور رو به افزایش بوده و باعث ارتقای ثبات خارجی می‌شود. با این حال، جریان حواله‌های ارزی همچنان در برابر وضعیت اقتصاد جهانی و محدودیت‌های بازار کار در کشورهای مقصد اصلی آسیب‌پذیر است. تنوع‌بخشی به بازارها و توسعه مهارت‌های نیروی کار برای حفظ جریان‌های قوی حواله‌های ارزی حیاتی است.

در مجموع می‌توان به این نتیجه رسید که خروج بنگلادش از وضعیت کشورِ کمترتوسعه‌یافته، بازتاب‌دهنده دستاوردهای توسعه‌ای آن است، اما همچنین مستلزم حذف تدریجی ترجیحات تجاری‌ای است که در حال حاضر سهم بزرگی از صادرات را حمایت می‌کنند. بدون بهبود در بهره‌وری، تنوع‌بخشی و رقابت‌پذیری، اقتصاد ممکن است با هزینه‌های تعدیل قابل توجهی مواجه شود. چشم‌انداز اقتصادی آینده بنگلادش به توانایی دولت برای فراتر رفتن از اصلاحات جزئی و اجرای اصلاحات متمرکز و دارای زمان‌بندی مشخص (به خصوص در زمینه ثبات بخش مالی، جمع‌آوری درآمد و رقابت‌پذیری صادرات) بستگی خواهد داشت.



اکونومیست
منتخبی از مطالب مجله اکونومیست

دومین مرد قدرتمند چین

چه‌کسی در حال حاضر دست راست شی جین‌پینگ در چین است؟



ترکیب و گستره اختیارات کای در تاریخ حزب کمونیست کم‌سابقه است. اکنون به نظر می‌رسد دامنه نفوذ کای حتی از لی‌چیانگ، نخست‌وزیر و رئیس شورای دولتی چین که به‌صورت رسمی دومین مقام کشور است، فراتر رفته است.

[چین]

در آینده چین، چه کسی حرف اول را می‌زند؟

نگاهی به زندگی کای‌چی دست راست شی جین‌پینگ

در میانه ماه مه، اگر دیدار برنامه‌ریزی‌شده رهبران چین و آمریکا در پکن برگزار شود، احتمالاً مردی بلندقد و سپیدموی را خواهید دید که درست در سمت راست شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین، نشسته است. او کای‌چی (Cai Qi) است؛ فردی که بسیاری او را دومین شخص قدرتمند در ساختار سیاسی چین می‌دانند. کای، به‌عنوان دست راست رئیس‌جمهور، نه‌تنها در جایگاه تشریفاتی بلکه در عمل، بر بخش عمده‌ای از سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌های حساس کشور نظارت دارد و به بسیاری از اسرار حزب کمونیست دسترسی مستقیم دارد. این جایگاه، او را برای مقامات آمریکایی و سایر دولت‌های خارجی به شخصی بسیار مورد توجه تبدیل کرده است، هرچند، با سابقه شی در کنار زدن یا حتی برکناری نزدیک‌ترین همراهانش، پرسش‌هایی جدی درباره آینده سیاسی کای مطرح شده است.

کای‌چی که بیش از سه دهه است با شی جین‌پینگ آشناست، از نظر تشکیلاتی در رتبه پنجم میان هفت عضو کمیته دائمی پولیتبورو، بالاترین نهاد قدرت در حزب، قرار دارد. اما جایگاه واقعی او فراتر از این عنوان رسمی است؛ زیرا پس از بیش از چهل سال، نخستین فردی است که همزمان ریاست دفتر کل حزب را هم بر عهده دارد، نهادی که عملاً نقش رئیس دفتر و مدیر برنامه‌های رئیس‌جمهور را ایفا می‌کند. از تنظیم جلسات و فیلتر کردن اطلاعات و افراد تا نظارت بر امور امنیتی و حتی مراقبت‌های پزشکی شی، همه در دایره اختیارات او قرار دارد.

علاوه بر این، کای ریاست اداره گارد مرکزی را بر عهده دارد؛ واحدی از نیروهای امنیتی با لباس غیرنظامی که نه‌تنها از رهبران کنونی و سابق محافظت می‌کند، بلکه بر آن‌ها هم نظارت دارد. در کنار این مسئولیت‌ها، کای ریاست دبیرخانه مرکزی حزب را هم دارد؛ نهادی که اجرای تصمیم‌های رهبری و اداره روزمره ساختار حزب را بر دوش می‌کشد. این جایگاه، به او دیدی جامع بر بسیاری از حوزه‌های سیاست‌گذاری می‌دهد. افزون بر این، گمان می‌رود کای ریاست کمیسیون حزبی مرتبط با امور سایبری و عضویت در کمیسیون امنیت ملی را بر عهده داشته باشد؛ نهادی بس محرمانه که ترکیبی از افسران ارشد پلیس، اطلاعات و ارتش در آن حضور دارند.

ترکیب و گستره چنین اختیاراتی در تاریخ حزب کمونیست کم‌سابقه است. اکنون به نظر می‌رسد دامنه نفوذ او حتی از لی‌چیانگ، نخست‌وزیر و رئیس شورای دولتی چین که به‌صورت رسمی دومین مقام کشور است، فراتر رفته است. بااین‌حال، صرف‌نظر از انگیزه‌های شی، کای برخلاف گذشتگان خود در دفتر کل، نقشی بسیار فعال‌تر در دیپلماسی یافته است. او در دیدارهای خارجی معمولاً کنار رئیس‌جمهور می‌نشیند، از جمله در دیدار سال گذشته با دونالد ترامپ در کره‌جنوبی، اما اخیراً هم به‌طور مستقل با مقاماتی از هند، مصر و ترکیه دیدار کرده است.

اکنون نگاه تحلیل‌گران خارجی و ناظران سیاسی در چین به آینده او دوخته شده است. کای در آستانه هفتادسالگی است و طبق عرف گذشته، انتظار می‌رفت در کنگره بعدی حزب در ۲۰۲۷ بازنشسته شود. رابطه میان کای و شی، ریشه در تجربیات مشترک دارد. هر دو در جوانی و در دوران «انقلاب فرهنگی» (۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶) به کار روستایی اعزام شدند. کای متولد استان شرقی فوجیان است، جایی که شی هم سال‌ها بعد در ۱۹۸۵ به‌عنوان مقام محلی منصوب شد و از آن زمان همکاری‌شان آغاز شد. او حدود پانزده سال در فوجیان و سپس در استان همسایه چجیانگ در کنار شی کار کرد.

نقطه عطف دوران حرفه‌ای‌اش در سال ۲۰۱۴ رقم خورد، زمانی که شی او را به پکن فراخواند تا در کمیسیون امنیت ملی حضور یابد. سه سال بعد، بدون آن‌که پیش‌تر عضویت گسترده‌تری در کمیته مرکزی داشته باشد، مستقیماً به پولیتبورو راه یافت و سپس شهردار و بعد دبیر حزب پکن شد. او در این نقش‌ها، با اقداماتی چون اخراج کارگران مهاجر از پایتخت، مبارزه با آلودگی هوا و مدیریت بحران همه‌گیری، نظر مساعد شی را جلب کرد و به مدافع سرسخت وفاداری مطلق به رهبر تبدیل شد.

چرا باید خواند:
پس از شی جین‌پینگ، چه کسی قدرتمندترین فرد در چین شناخته می‌شود؟ اکونومیست در این گزارش به دومین فرد قدرتمند در ساختار سیاسی چین پرداخته است

همه این موارد نشان می‌دهد که رئیس‌جمهور چین او را مدیری قاطع و مطیع می‌داند؛ فردی اجرایی که فاقد پایگاه قدرت مستقل است و اقتدارش به‌طور کامل از رابطه نزدیکش با شی نشئت می‌گیرد. این امر توضیح می‌دهد که چگونه در سال ۲۰۲۳، اندکی پس از پیوستن به کمیته دائمی، مسئولیت خطیر دفتر کل حزب به او سپرده شد.

پیش از او تنها یک نفر همزمان دو سمت مشابه را در اختیار داشت: وانگ دونگ‌شینگ در سال‌های ۷۷ تا ۷۸، که محافظ شخصی مائو تسه‌تونگ بود و نقش مهمی در سرنگونی «چهارنفره طغیان‌گر» پس از مرگ مائو ایفا کرد. حساسیت سیاسی این منصب بار دیگر در سال ۲۰۱۵ آشکار شد، زمانی که لینگ جی‌هوا ــ رئیس دفتر کل در دوران هو جین‌تائو ــ به جرم رشوه‌خواری و سوءاستفاده از قدرت و افشای اسرار دولتی محاکمه شد؛ برادر او نیز در همان دوره به آمریکا گریخت. ازاین‌رو، شی جین‌پینگ ناچار است در تصمیم‌گیری درباره آینده کای با نهایت دقت عمل کند. دستیاران و مشاوران ممکن است به‌راحتی جایگزین شوند، اما اعتماد چیزی است که به‌سادگی قابل جایگزینی نیست.



رقابت جهانی برای تصاحب و توسعه بنادر دریایی به یکی از مهم‌ترین جلوه‌های رقابت ژئوپلیتیک و اقتصادی عصر حاضر تبدیل شده است. از یونان تا آمریکای لاتین و آسیای جنوب‌شرقی، کشورها و شرکت‌های بزرگ در تلاش‌اند جایگاه خود را در گره‌های اصلی تجارت دریایی تثبیت کنند.

[بنادر]

جنگ بندرها

جهان برای کنترل بندرها هجوم آورده است

رقابت جهانی برای تصاحب و توسعه بنادر دریایی به یکی از مهم‌ترین جلوه‌های رقابت ژئوپلیتیک و اقتصادی عصر حاضر تبدیل شده است. از یونان تا آمریکای لاتین و آسیای جنوب‌شرقی، کشورها و شرکت‌های بزرگ در تلاش‌اند جایگاه خود را در گره‌های اصلی تجارت دریایی تثبیت کنند. ریشه این تب سرمایه‌گذاری تا حد زیادی در نگرانی فزاینده نسبت به نفوذ چین بر زنجیره‌های تأمین جهانی نهفته است؛ نفوذی که بسیاری از دولت‌های غربی آن را نه‌تنها اقتصادی، بلکه راهبردی می‌دانند.

نمونه‌ای روشن از این رقابت را می‌توان در یونان مشاهده کرد. بندر پیرئوس، در ساحل این کشور و در فاصله حدود ۱۲۰۰ کیلومتری شمال کانال سوئز، اکنون با مالکیت اکثریت سهام توسط شرکت دولتی چینی کاسکو، به یکی از شلوغ‌ترین بنادر اروپا تبدیل شده و سالانه بیش از چهار میلیون کانتینر را جابه‌جا می‌کند. در همان منطقه، دولت آمریکا از طرح توسعه بندر تجاری الفسینا حمایت می‌کند. در بندر تسالونیکی، سرمایه‌گذاران روس و چینی سهام‌دار شده‌اند و در بندر الکساندروپولیس هم نیروهای آمریکا و ناتو یک مرکز لجستیکی ایجاد کرده‌اند. این تمرکز بازیگران مختلف در یک کشور کوچک اروپایی نشان می‌دهد که بنادر تا چه اندازه به عرصه رقابت قدرت‌های بزرگ بدل شده‌اند.

در مقیاسی گسترده‌تر، این رقابت به سراسر جهان کشیده شده است. حدود ۸۰ درصد تجارت جهانی از نظر حجم از طریق دریا انجام می‌شود، بنابراین هرگونه اختلال در مسیرهای دریایی می‌تواند پیامدهای گسترده‌ای داشته باشد. بحران‌هایی مانند همه‌گیری کووید-۱۹ یا بسته شدن تنگه هرمز نشان داد که نظام تجارت جهانی تا چه حد آسیب‌پذیر است. طبیعی است که کشورها بخواهند وابستگی خود را به نقاط گلوگاهی محدود کاهش دهند. برآوردها نشان می‌دهد سرمایه‌گذاری سالانه در زیرساخت‌های بندری تا سال ۲۰۳۵ به حدود ۹۰ میلیارد دلار خواهد رسید که رشدی چشمگیر نسبت به امروز است.

با این حال، این شتاب سرمایه‌گذاری بدون هزینه نخواهد بود. ساخت بنادر جدید و ایجاد ظرفیت‌های تکراری می‌تواند به ناکارآمدی‌های گسترده و بازده پایین برای سرمایه‌گذاران منجر شود. علاوه بر آن، فشارهای سیاسی ممکن است شرکت‌های کشتیرانی را وادار کند از مسیرها یا بنادر خاصی استفاده کنند، حتی اگر از نظر اقتصادی مقرون‌به‌صرفه نباشد.

نگرانی اصلی بسیاری از دولت‌های غربی، گسترش حضور چین در بنادر جهان است. شرکت‌های چینی اکنون در دست‌کم ۱۲۹ بندر خارج از کشورشان نقش عملیاتی یا مالی دارند و بیش از ۸۰ میلیارد دلار در توسعه بنادر سرمایه‌گذاری کرده‌اند. بخش قابل توجهی از این بنادر در نزدیکی گلوگاه‌های راهبردی مانند تنگه مالاکا، تنگه هرمز و کانال سوئز قرار دارند. مطالعات نشان می‌دهد پس از ورود شرکت‌های چینی به مدیریت یک ترمینال، تجارت کشور میزبان با چین به‌طور محسوسی افزایش می‌یابد، در حالی که صادرات آن کشور به سایر نقاط جهان ممکن است کاهش یابد. این امر تا حدی به توانایی شرکت‌های چینی در اولویت‌بندی محموله‌های خود و تسریع تشریفات گمرکی بازمی‌گردد.

در سال‌های اخیر، اختلال در شبکه‌های کشتیرانی، از جمله به دلیل بسته شدن برخی مسیرهای حیاتی، موجب ازدحام بنادر و افزایش شدید هزینه‌های حمل‌ونقل شده است. در چنین فضایی، تسلط بر بنادر اهمیت بیشتری یافته است. در واکنش، شرکت‌های غیرچینی هم سرمایه‌گذاری‌های کلانی در پایانه‌ها و دارایی‌های لجستیکی انجام داده‌اند و دولت‌هایی مانند هند، عربستان سعودی و سنگاپور پروژه‌های عظیم بندرسازی را پیش می‌برند.

رقابت در برخی مناطق شکل تقابل مستقیم به خود گرفته است؛ به‌ویژه در کانال پاناما که حدود ۴۰ درصد از تجارت دریایی آمریکا از آن عبور می‌کند. پس از انتخابات ۲۰۲۴، دونالد ترامپ بهره‌برداری شرکت هنگ‌کنگی CK Hutchison از دو بندر این کانال را تهدیدی برای منافع آمریکا خواند. در پی آن، شرکت آمریکایی بلک‌راک و شرکت کشتیرانی MSC در معامله‌ای ۲۳ میلیارد دلاری دارایی‌های غیرچینی این شرکت را خریدند. اما تحولات حقوقی و واکنش‌های تلافی‌جویانه چین، از جمله توقیف کشتی‌های با پرچم پاناما، آینده مدیریت این بنادر را در هاله‌ای از ابهام قرار داده است.

نفوذ چین تنها به مالکیت بنادر محدود نمی‌شود. شرکت‌های چینی بیش از ۷۰ درصد جرثقیل‌های تخلیه کانتینر و ۹۵ درصد کانتینرهای حمل‌ونقل جهان را تولید می‌کنند. همچنین نرم‌افزار لجستیکی دولتی چین، موسوم به LOGINK، در ده‌ها کشور مورد استفاده قرار می‌گیرد و به داده‌های گسترده‌ای درباره جابه‌جایی کشتی‌ها دسترسی دارد. این حضور عمیق در زنجیره تأمین دریایی، نگرانی‌های امنیتی غرب را تشدید کرده است.

مجموع این تحولات به شکل‌گیری نوعی دوگانگی در شبکه‌های بندری جهان انجامیده است؛ شبکه‌ای با محوریت چین و شبکه‌ای تحت حمایت غرب. این رقابت می‌تواند مزایایی همچون کاهش انحصار و بهبود خدمات برای شرکت‌های کشتیرانی به همراه داشته باشد. اما در عین حال، هزینه‌های ثابت بالا، خطر بدهی‌های سنگین و احتمال ناکارآمدی مسیرها را نیز افزایش می‌دهد. در دوره‌های بحران، حتی با وجود ظرفیت بیشتر، مصرف‌کنندگان ممکن است با افزایش قیمت و تأخیر مواجه شوند. به این ترتیب، «جنگ بنادر» گرچه فرصت‌هایی تازه ایجاد کرده، اما تضمینی برای سودآوری همه بازیگران آن نیست.

چرا باید خواند:
بنادر به یکی از اماکن استراتژیک در دنیای امروز تبدیل شده‌اند. رقابتی بزرگ در مقیاس جهانی برای تصاحب آن‌ها شکل گرفته و اکونومیست در این گزارش به توضیح همین مسئله پرداخته است.



چند سال اخیر برای کوکاکولا بسیار پرفروغ‌تر و موفق‌تر بوده است. ارزش بازار این شرکت از ابتدای سال ۲۰۲۳ تاکنون ۲۳ درصد رشد کرده، در حالی‌که پپسی طی همین دوره ۱۵ درصد افت داشته است.

[کسب‌وکار]

کوکاکولا، پپسی را شکست می‌دهد؟

رقابت دو برند قدیمی خارجی در بازار نوشابه

در دنیای کسب‌وکار، رقابت‌هایی به اندازه نبرد میان کوکاکولا و پپسی همزمان شدید و دیرپا بسیار کمیاب است. بیش از یک قرن است که این دو غول نوشابه برای تسلط بر بازار نوشیدنی‌های گازدار مبارزه کرده‌اند؛ با تبلیغات خلاقانه، نمایش‌های جسورانه بازاریابی و نسخه‌های تازه و گاهی فاجعه‌بار از نوشابه‌های کلاسیک خود که همگی به‌عنوان سلاحی در این نبرد به‌کار رفته‌اند.

با این حال، این دو شرکت در طول زمان به موجودیت‌هایی کاملاً متفاوت تبدیل شده‌اند. طبق گزارش شرکت تحقیقاتی Beverage Digest، برندهای مختلف کوکاکولا در مجموع ۱۷ درصد از بازار نوشیدنی‌های غیرالکلی آمریکا را در اختیار دارند، در حالی‌که سهم پپسی تنها ۱۱ درصد است. اما امروز بیش از نیمی از درآمد پپسی از مواد غذایی بسته‌بندی‌شده تأمین می‌شود؛ محصولاتی شامل برندهایی چون لِیز و کوئیکر اوتس. همچنین برخلاف کوکاکولا که حدود یک دهه پیش دوباره به مدل «واگذاری امتیاز تولید» برای عملیات بطری‌سازی خود در آمریکا بازگشت، پپسی همچنان نوشابه‌هایش را در بازار خانگی خودش تولید می‌کند. با این همه، ممکن است به‌زودی اوضاع تغییر کند؛ زیرا رقیب فرودست در حال آغاز برنامه‌ای برای بازسازی استراتژیک است که تا حدی بر شبیه‌تر شدن به رقیب دیرینه‌اش تکیه دارد.

چند سال اخیر برای کوکاکولا بسیار پرفروغ‌تر و موفق‌تر بوده است. ارزش بازار این شرکت از ابتدای سال ۲۰۲۳ تاکنون ۲۳ درصد رشد کرده، در حالی‌که پپسی طی همین دوره ۱۵ درصد افت داشته است. بخش مهمی از مشکلات پپسی ناشی از افزایش‌های شدید قیمتی است که این شرکت پس از موج تورم پس از همه‌گیری، بر محصولات غذایی و نوشیدنی خود اعمال کرد؛ افزایشی که حتی از رقبایش هم بیشتر بود. این راهبرد در نهایت نتیجه معکوس داد، زیرا مشتریان حساس به قیمت به سراغ برندهای تازه‌وارد یا محصولات جایگزین فروشگاهی رفتند.

پپسی همچنین از افزایش گرایش مصرف‌کنندگان به سلامت‌محوری لطمه دیده است. نگرانی از غذاهای فوق‌فرآوری‌شده به ضرر کسب‌وکار تنقلات تمام شده و رونق داروهای لاغری هم این مشکل را تشدید کرده است. این داروها حتی برای فروش نوشابه هم دردسرسازند؛ طبق داده‌های مؤسسه AlixPartners کسانی که از این داروها استفاده می‌کنند خرید نوشیدنی‌های گازدار خود را حدود ۷ درصد کاهش می‌دهند. این مسئله پپسی را در مقایسه با کوکاکولا در وضعیت نامساعدی قرار می‌دهد، چراکه کوکاکولا فاصله قابل توجهی در بازار نوشابه‌های بدون شکر ایجاد کرده است: مصرف «دایت کوک» در آمریکا حدود دو و نیم برابر «دایت پپسی» است. همچنین کوکاکولا خیلی زودتر از پپسی وارد بازار نوشیدنی‌های پروتئینی شده بود.

در ماه سپتامبر، پپسی ضربه‌ای جدی دریافت کرد: نامه‌ای از شرکت سرمایه‌گذاری فعال Elliott Management که سهامی به ارزش ۴ میلیارد دلار در پپسی خریداری کرده بود. این شرکت خواستار کاهش هزینه‌ها، کوچک‌کردن سبد محصولات، تمرکز بیشتر بر بازاریابی نوشابه‌های اصلی و واگذاری بطری‌سازی در آمریکا شد. هرچند پپسی موفق شد تلاش‌های این صندوق برای گرفتن کرسی مدیریتی را دفع کند، اما برای آرام‌کردن این سرمایه‌گذار، به برخی تغییرات تن داد؛ از جمله کاهش قیمت‌ها، حذف یک‌پنجم برندهای تنقلات و تعطیلی برخی کارخانه‌ها. برندهای کم‌بازدهی مانند کویکر اوتز هم ممکن است به‌زودی فروخته شوند. و گرچه پپسی هنوز نسبت به واگذاری عملیات بطری‌سازی تمایل چندانی نشان نمی‌دهد، اما در حال بررسی اجرای آزمایشی آن در چند ایالت آمریکاست.

نشانه‌های اولیه حاکی از آن است که این چرخش استراتژیک نتیجه می‌دهد. در ۱۶ آوریل، پپسی اعلام کرد سود عملیاتی آن در سه‌ماهه نخست سال ۲۰۲۶ نسبت به سال قبل ۲۴ درصد افزایش یافته است؛ رقمی بالاتر از رشد ۱۹ درصدی کوکاکولا که در ۲۸ آوریل گزارش شد. نگرانی‌ها درباره اینکه شاید حتی «دکتر پپر» جایگاه پپسی را به‌عنوان دومین فروشنده بزرگ نوشابه‌های گازدار در آمریکا تصاحب کند کاهش یافته است. همچنین خرید برند پر سر و صدای نوشابه‌های پری‌بیوتیک با نام Poppi به ارزش ۲ میلیارد دلار در ماه مه سال گذشته، به رشد فروش نوشیدنی‌های پپسی کمک کرده است. نبرد میان دو غول صنعت نوشابه همچنان ادامه دارد و پایان آن نزدیک نیست.

چرا باید خواند:
کوکاکولا به‌عنوان دومین تولیدکننده نوشابه گازدار محبوب در جهان شناخته می‌شود و یک رقیب دیرینه دارد: پپسی! حالا اکونومیست می‌گوید که بازی میان این دو رقیب در حال تغییر است.



اکنون که با عقب‌نشینی وزارت دادگستری مسیر وارش برای رسیدن به ریاست باز شده است، آیا او می‌تواند فدرال‌رزرو را شبیه‌تر به خواسته‌های سیاسی رئیس‌جمهور کند؟ او قطعاً انعطاف‌پذیرتر از سلف سرسخت خود به‌نظر می‌رسد.

[بانک مرکزی آمریکا]

کوین وارش، فدرال رزرو را ترامپی می‌کند؟

رئیس جدید بانک مرکزی آمریکا به دنبال تغییر رژیم است!



سیاستمداران معمولاً ترجیح می‌دهند بانک مرکزی آمریکا را به حال خود بگذارند. تعداد کمی از رأی‌دهندگان مستقیماً به سیاست پولی توجه می‌کنند، و وقتی تورم بالا می‌رود، اینکه فرد دیگری مقصر شناخته شود می‌تواند برای سیاستمداران مفید باشد. اما دونالد ترامپ یک سیاستمدار معمولی نیست. رئیس‌جمهور، که معتقد است نرخ‌های بهره بیش از حد بالا هستند، در دوره دوم خود با شکایت‌های تند علیه فدرال‌رزرو، حملات شبکه‌های اجتماعی به رئیس آن، جروم پاول، و طرح یک تحقیق جنایی بی‌پایه برای تحت فشار قرار دادن او، بانک مرکزی را هدف قرار داده است.

تا اینجا این فشارهای سیاسی نتیجه مورد انتظار را ایجاد نکرده است. حتی ممکن است نتیجه معکوس داده باشد، زیرا باعث شده مدافعان فدرال‌رزرو استوارتر عمل کنند. دیوان عالی به نظر آماده است حق رئیس‌جمهور برای برکناری لیزا کوک، یکی از اعضای هیئت‌مدیره فدرال‌رزرو، را رد کند. تلاش تام تیلیس، سناتور جمهوری‌خواه در آستانه بازنشستگی، برای به تأخیر انداختن تأیید کوین وارش، نامزد انتخابی ترامپ برای جانشینی پاول باعث شد وزارت دادگستری در ۲۴ آوریل پرونده‌اش را علیه پاول کنار بگذارد. بازارها اکنون حملات مکرر ترامپ به فدرال‌رزرو را نادیده می‌گیرند.

اکنون که با عقب‌نشینی وزارت دادگستری مسیر وارش برای رسیدن به ریاست باز شده است، آیا او می‌تواند فدرال‌رزرو را شبیه‌تر به خواسته‌های سیاسی رئیس‌جمهور کند؟ او قطعاً انعطاف‌پذیرتر از سلف سرسخت خود به‌نظر می‌رسد. وارش این نامزدی را زمانی به دست آورد که پس از سال‌ها موضع‌گیری سختگیرانه علیه تورم، نظر خود را تغییر داد و رویکردش را با موضع کاخ سفید هماهنگ کرد. او در جلسه تأیید سنا، آزمون وفاداری جناح سیاسی حاکم را با طفره رفتن از پذیرش صریح نتیجه انتخابات ۲۰۲۰ پشت سر گذاشت. همچنین او خواستار «تغییر رژیم» در بانک مرکزی شده است، اصطلاحی که برای رئیس‌جمهور جذاب است.

چرا باید خواند:
بالاخره فردی که چندان از نگاه ترامپ محبوب نبود یعنی جروم پاول از فدرال رزرو بیرون رفت و حالا نوبت به کوین وارش رسیده، پرسش اینجاست که آیا او می‌تواند فدرال رزرو را ترامپی کند؟

امـا نگاه دقیق‌تر به اینکه وارش واقعاً چه می‌خواهد انجام دهد و چه چیزهایی در توان اوست، نشان می‌دهد برنامه‌اش احتمالاً بسیار محدودتر است. زیرا بسیاری از ایده‌های او یا حاشیه‌ای هستند، یا کم‌اثر، یا خارج از اختیارات مستقیم رئیس فدرال‌رزرو.

نخست باید دید او قرار نیست چه کارهایی انجام دهد. نگرانی داخلی این بود که «تغییر رژیم» به معنای تغییر افراد باشد، به‌ویژه برکناری رؤسای شعب منطقه‌ای فدرال‌رزرو که پنج نفرشان در سیاست‌گذاری پولی رأی دارند و جایگزینی آنها با افراد موردنظر رئیس‌جمهور. اما او در جلسه سنا این نگرانی را رد کرد و گفت منظورش «تغییر رژیم سیاستی» بوده است.

برخـی دیگر از ایده‌های محبوب او هم عملاً تأثیر چندانی ندارند زیرا از مد افتاده‌اند. او می‌خواهد سیاست پولی را از حوزه‌هایی چون تغییرات اقلیمی و مسائل عدالت اجتماعی دور نگه دارد، که فدرال‌رزرو پیش از این همین کار را کرده است.

وارش دو ایده مهم برای اصلاحات دارد. نخست، کوچک‌کردن سریع ترازنامه فدرال‌رزرو است؛ ترازنامه‌ای که با ۷ تریلیون دلار، از نظر بسیاری بیش از حد بزرگ شده است. گرچه وارش گفته نمی‌خواهد با سرعت زیاد اوراق را بفروشد، هرگونه حرکت در این مسیر برخلاف تصمیم اخیر فدرال‌رزرو برای پایان «انقباض کمی» است. فروش اوراق می‌تواند قیمت آنها را پایین بیاورد و به‌صورت معکوس بازدهی را افزایش دهد. برای جبران این افزایش بازدهی که بر نرخ وام مسکن و دیگر نرخ‌ها اثر دارد، وارش احتمالاً نرخ‌های کوتاه‌مدت را کاهش می‌دهد. اما چون تأثیر فروش اوراق بر بازدهی نامطمئن است، این اقدام می‌تواند خطرناک باشد.

ایده مهم دوم او بدبینی نسبت به «راهنمایی آینده‌نگر» است، روشی که از زمان بحران مالی ۲۰۰۷ـ۲۰۰۹ در بانک‌های مرکزی دنیا رایج شـده و به بازارها سیگنال می‌دهد چه انتظاری داشته باشند. وارش معتقد است این کار باعث می‌شود سیاست‌گذاران بیش از حد بر پیش‌بینی‌های خود پافشاری کنند و اطلاعات جدید را نادیده بگیرند. اکثر تحلیل‌گران فدرال‌رزرو اما این ابزار را مفید می‌دانند.

ورود وارش احتمالاً توازن رأی‌گیری را تغییر نخواهد داد. استیون میران، عضو هم‌سو با دولت، صندلی خود را ترک می‌کند. پاول هم قصد دارد پس از واگذاری ریاست، به‌عنوان عضو هیئت‌مدیره باقی بماند. سه عضو منصوب‌شده در دوره بایدن هم انتظار نمی‌رود جایی بروند

مجموع این محدودیت‌ها باعث می‌شود احتمال تغییرات انقلابی بسیار کم باشد. با این حال، این به‌معنای بی‌خطر بودن وارش نیسـت. همان‌طور که یک تاریخ‌نگار فدرال‌رزرو اشـاره می‌کند، او و حلقه نزدیکش بیش از حد به این تصور نادرست دامن می‌زنند که فدرال‌رزرو «در بحران» است. وارش نیز مانند برخی وزرای دولت، پیش از ورود به سمت، به انتقاد شـدید از نهادی پرداخته که قرار است رهبری آن را برعهده بگیرد. اگر نتواند خواسته‌های رئیس‌جمهور را برآورده کند، شاید سرزنش همکارانش راهی برای پیشگیری از خشم رئیس‌جمهور باشد. اما وضعیت یگانه‌ای ایجاد خواهد شد که هم رئیس‌جمهور و هم رئیس فدرال‌رزرو علیه سیاست پولی موضع بگیرند، و این می‌تواند سیاسی‌سازی بانک مرکزی را تشدید کند.

برخی اقتصاددانان استدلال می‌کنند که ثروتمند شدن از طریق صنعتی‌سازی و صادرات محصولات صنعتی امروز دشوارتر از زمانی است که اروپا، ژاپن، کره جنوبی و اخیراً چین به این موفقیت دست یافتند.

[رفاه]

صادرات انسان به‌جای کالا

آیا صادرات نیروی کار می‌تواند کشورها را ثروتمند کند؟



بیشتر «روغن» در کرالای هند از نارگیل به دست می‌آید. با این حال، این ایالت جنوبی هند که به خاطر آبراه‌های آرام، غذاهای معطر و سبک زندگی آسان‌گیرانه‌اش شهرت دارد، بخش بزرگی از رفاه خود را مدیون بشکه‌های نفت خام بدبویی است که از دل زمین در خلیج فارس بیرون می‌جوشد و معمولاً از طریق تنگه هرمز حمل می‌شود. از زمانی که رونق نفتی خاورمیانه حدود نیم قرن پیش آغاز شد، کرالایی‌ها برای کار به آن منطقه رفته‌اند؛ ابتدا به عنوان نظافتچی و کارگر ساختمانی، و سپس به عنوان کارمند، پرستار و فروشنده. برآورد می‌شود حدود ۱.۷ میلیون نفر از آنان در کشورهای خلیج فارس زندگی می‌کنند؛ رقمی معادل ۵ درصد جمعیت ایالت و نزدیک به ۱۱ درصد نیروی کار آن.

پول نفت خلیج فارس کرالا را متحول کرده است. کی. پی. کانان و کی. اس. هاری از «مرکز مطالعات توسعه» در هند محاسبه کرده‌اند که تا میانه دهه ۲۰۱۰، حواله‌های ارسالی از این منطقه معادل حدود یک‌چهارم تولید ایالت بوده و از ارزش افزوده بخش تولید و همچنین کل هزینه‌های عمومی آن بیشتر بوده است. این امر سطح زندگی را بالا برده است. مصرف سرانه در کرالا تقریباً سه‌چهارم بالاتر از میانگین هند است. فقر چندبعدی، که معیاری هندی برای سنجش محرومیت است، حدود یک نفر از هر ده هندی را درگیر می‌کند، اما در کرالا تقریباً وجود ندارد.

برخی اقتصاددانان استدلال می‌کنند که ثروتمند شدن از طریق صنعتی‌سازی و صادرات محصولات صنعتی امروز دشوارتر از زمانی است که اروپا، ژاپن، کره جنوبی و اخیراً چین به این موفقیت دست یافتند. برای کشورهایی مانند هند، به‌دست آوردن سهم بیشتری از بازار صادرات کالاهای تولیدی در جهانی که از این کالاها اشباع شده، مستلزم کنار زدن رقبای دیگر است. وقتی آن رقیب چین باشد، این کار بسیار دشوار است. آیا صادرات انسان به جای کالا، همان‌گونه که کرالا انجام می‌دهد، می‌تواند مسیری جایگزین برای دستیابی به رفاه باشد؟

بسیاری از مناطق فقیر به مهاجران خود متکی هستند. بانک جهانی برآورد می‌کند حواله‌هایی که آنان به کشورشان می‌فرستند، بیش از یک‌پنجم درآمد ملی در هندوراس، لبنان، نپال و تاجیکستان را تشکیل می‌دهد. در مجموع کشورهای کم‌درآمد و با درآمد متوسط، این حواله‌ها یک‌سوم کل ورودی سرمایه را شامل می‌شوند. در نپال، ممکن است بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱ نرخ فقر را ۴۰ درصد کاهش داده باشند. در مکزیک، مرگ‌ومیر نوزادان را کاهش داده‌اند. با این حال، اثر حواله‌ها بر رشد اقتصادی کمتر روشن است. مطالعه‌ای در سال ۲۰۱۳ درباره کشورهای مهاجرفرست در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین نشان داد افزایش دائمی ۱۰ درصدی حواله به ازای هر شهروند با افزایش ۰.۱۳ درصدی تولید ناخالص داخلی سرانه همراه بوده است. پژوهش جدیدتری در سال ۲۰۲۲ اثری اندکی کمتر، یعنی ۰.۶۶ درصد، را نشان داد.

در مقاله‌ای جدید، چارلز کنی از «مرکز توسعه جهانی» در واشنگتن تقریباً هیچ رابطه‌ای میان اندازه دیاسپورای یک کشور و رشد تولید ناخالص داخلی سرانه آن نیافته است. مهاجرت می‌تواند هم نتیجه رشد ضعیف باشد، که مردم را وادار به ترک کشور می‌کند و هم عامل شتاب اقتصادی. کنی همچنان معتقد است مهاجران در برخی شرایط می‌توانند محرک اقتصادی باشند. همه‌چیز به ماهیت اثرات جانبی مهاجرت بستگی دارد. این اثرات می‌توانند مثبت باشند اگر میانگین سرمایه انسانی در کشور مبدأ را افزایش دهند و این سرمایه در داخل کشور به کار گرفته شود. همچنین می‌توانند مشکلاتی را که موجب مهاجرت می‌شوند تداوم بخشند.

مطالعه‌ای اخیر در «ژورنال چشم‌اندازهای اقتصادی» به قلم گوراو کانا از دانشگاه کالیفرنیا در سن‌دیگو، موج‌های مهاجرت آسیایی به آمریکا را بررسی می‌کند. به گفته او، برخی از این موج‌ها «گردش مغزها» را تسهیل کرده‌اند نه «فرار مغزها». برای نمونه، بسیاری از هندی‌ها با امید بهره‌برداری از فرصت‌های پردرآمد در سیلیکون‌ولی، مدرک مهندسی نرم‌افزار گرفته‌اند. برخی در قرعه مهاجرت برنده شدند و به سان‌فرانسیسکو رفتند، اما بسیاری دیگر در کشور باقی ماندند. این امر یک صنعت صادراتی جدید ایجاد کرد که نه‌تنها از طریق مهاجرت حضوری، بلکه از راه دور و از مکان‌هایی مانند بنگلور در ایالت کارناتاکا قابل ارائه است. صادرات فناوری اطلاعات هند اکنون سالانه بیش از ۲۲۰ میلیارد دلار ارزش دارد، رقمی بیش از ۱۳۵ میلیارد دلاری که کشور در مجموع از حواله‌ها به دست می‌آورد.

در مقابل، در کرالا اثرات جانبی محدود به نظر می‌رسد. این ایالت از نظر سواد و امید به زندگی از سایر مناطق هند پیشی گرفته است، که بخشی از آن به میراث حکومت‌های روشنفکرانه پیش از استقلال و هزینه‌های گسترده دولت‌های چپ‌گرا برای آموزش و بهداشت بازمی‌گردد. اما همان سیاست‌های اقتصادی ضدسرمایه‌داری و اتحادیه‌های قدرتمند، سرمایه‌گذاران بالقوه را دلسرد می‌کند. همانند بخش فناوری اطلاعات در دیگر نقاط هند، کرالا متخصصان بهداشت فراوانی دارد که موفق به مهاجرت نشده‌اند، اما بسیاری از پرستاران برای دستمزد بالاتر اعتصاب کرده‌اند. کسب‌وکارها در هماهنگ کردن سطح دستمزد با انتظاراتی که به‌واسطه پیوند با کارفرمایان پردرآمد خلیج فارس بالا رفته، دچار مشکل هستند.

چرا باید خواند:
برخی از کشورها به جای صادرات کالا، به صادرات نیروی انسانی روی می‌آورند. برای مثال هند و بنگلادش، نیروی کار صادر می‌کنند. اکونومیست توضیح داده که چنین سیاستی تا چه اندازه می‌تواند در اقتصاد اثربخش باشد

واگرایی غرب

شاید بزرگ‌ترین نقطه‌ضعف رشد مبتنی بر مهاجرت این باشد که موفقیت آن به عواملی خارج از کنترل کشور مبدأ وابسته است. این موضوع تا حدی درباره هر فعالیت اقتصادی صادق است. اما برای تولیدکنندگانی که در یک بازار با تعرفه روبه‌رو می‌شوند، یافتن بازار جدید آسان‌تر از آن است که مهاجران در صورت تغییر شرایط اقتصادی یا سیاسی در کشور محل اقامت موقت خود، به جای دیگری نقل مکان کنند. باز هم کرالا را در نظر بگیرید. شمار کرالایی‌های مقیم خلیج فارس در سال‌های اخیر ثابت مانده است، زیرا کشورهای منطقه برخی مشاغل را برای شهروندان خود محفوظ کرده‌اند. حواله‌های آنان ممکن است امسال ۲۰ درصد کاهش یابد، زیرا پیامدهای جنگ ایران به اقتصادهای منطقه آسیب رسانده است. مهاجرت تقریباً همیشه به سود مهاجران و خانواده‌هایشان در وطن است. اما تکیه بر آن برای رشد گسترده‌تر، در شرایط افزایش تکه‌تکه شدن، حمایت‌گرایی و درگیری، مخاطره‌آمیز است.

آفریقا چشم‌انداز بازدهی بسیار بالاتری ارائه می‌دهد. چارلی یانگ، کارآفرین چینی که سال گذشته کارخانه تجهیزات پزشکی در کنیا تأسیس کرده، می‌گوید قیمت محصولاتی مانند چسب زخم در آفریقا سه تا چهار برابر چین است.

[آفریقا]

ساخت آفریقا، برای آفریقا

چین قاره سیاه را به کارخانه‌ای برای جهان تبدیل می‌کند؟

ده سال پیش شرکت خانوادگی «جوا پاور»، تولیدکننده انرژی خورشیدی، دلیل چندانی برای ترک چین در جست‌وجوی مشتری نداشت. وو بو، مدیرعامل آن، می‌گوید: «در بحبوحه رونق انرژی سبز، سفارش‌های داخلی فراوانی داشتیم.» اما با کند شدن اقتصاد چین و کاهش سود در صنعت خورشیدی، محاسبات او تغییر کرده است. در مارس ۲۰۲۵ تصمیم گرفت کارخانه‌ای در «تاتو سیتی»، یک منطقه ویژه اقتصادی در کنیا، بسازد، اولین سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی شرکت در نزدیک به شصت سال فعالیت.

جوا پاور به موج روبه‌رشد تولیدکنندگان چینی می‌پیوندد که اخیراً در کنیا و دیگر بخش‌های آفریقا مستقر شده‌اند. در سال ۲۰۲۵ سرمایه‌گذاری مستقیم چین در بخش تولید آفریقا به ۱۲.۳ میلیارد دلار رسید؛ رقمی توزیع‌شده میان ۶۴ پروژه جدید، بیشترین تعداد پروژه در یک سال طی حداقل یک دهه. البته همه پروژه‌های اعلام‌شده به مرحله اجرا نمی‌رسند. اما در شرایطی که وام‌دهی چین به آفریقا در حال کاهش است و دولت چین دیگر مانند گذشته تمایلی به تأمین مالی پروژه‌های بزرگ زیرساختی ندارد، موج جدید سرمایه خصوصی در کارخانه‌های فولاد، نساجی، مونتاژ خودروهای برقی و دیگر بخش‌های آفریقا نشان می‌دهد که رابطه این قاره با بزرگ‌ترین شریک تجاری‌اش در حال تغییر، و همچنان بسیار مهم است. اریک اولندر، از بنیان‌گذاران پروژه چینی، می‌گوید: زمانی که دستمزدها در چین از اوایل دهه ۲۰۱۰ افزایش یافت، بسیاری انتظار داشتند هزینه نیروی کار پایین در آفریقا، جمعیت جوان و توافق‌های تجارت آزاد با آمریکا و اتحادیه اروپا باعث شود این قاره «به آهن‌ربایی برای انتقال تولیدات چینی» تبدیل شود. یک کتاب اثرگذار در ۲۰۱۷ پیش‌بینی می‌کرد که با حرکت چین از تولید به سمت خدمات، آفریقا جایگزین آن و «کارخانه جهان» خواهد شد. سیاست‌گذاران آفریقایی نیز امیدوار بودند رشد مبتنی بر صادرات بتواند توسعه را سرعت ببخشد و میلیون‌ها شغل جدید ایجاد کند. اما این هدف همچنان دور از دسترس است. در اتیوپی، کشوری که زمانی «چین آفریقا» نامیده می‌شد، سهم تولید از تولید ناخالص داخلی از اوج ۶ درصدی در ۲۰۱۷ به ۴.۴ درصد در ۲۰۲۴ کاهش یافت. در کل آفریقای جنوب صحرا، این سهم در سال ۲۰۲۴ تنها ۱۰ درصد بود؛ کمتر از میزان ۱۸ درصدی سال ۱۹۸۱.

چرا باید خواند:
سرمایه‌گذاری در چین رشد قابل توجهی داشته است. برخی اقتصاددان‌ها می‌گویند چینی‌ها در تلاشند تا آفریقا را به کارخانه‌ای برای جهان تبدیل کنند. اکونومیست در این گزارش توضیح داده که چنین چیزی تا چه اندازه امکان‌پذیر است.

با این حال، سرمایه‌گذاران چینی همچنان مشتاق‌اند؛ همان‌طور که کنیا نشان می‌دهد. تاتو سیتی با بیش از هزار شرکت چینی در حال مذاکره است. جورج اولاکا از Arise IIP، که پارک‌های صنعتی در سراسر آفریقا می‌سازد، می‌گوید با چند سرمایه‌گذار بزرگ چینی برای ساخت کارخانه‌هایی در کنیا از جمله یک تولیدکننده تجهیزات خورشیدی و یک کارخانه شیشه در حال مذاکره است.

عامل مهم جذابیت آفریقا، رشد سریع جمعیت و بهبود چشم‌انداز اقتصادی آن است. پیش از آغاز جنگ ایران در فوریه، صندوق بین‌المللی پول برای نخستین بار در سال‌های اخیر پیش‌بینی کرده بود که رشد سالانه اقتصاد آفریقای جنوب صحرا از منطقه آسیا-اقیانوس آرام سریع‌تر خواهد بود. انتظار می‌رود در سال ۲۰۲۶، ۱۲ مورد از ۲۰ اقتصاد پُررشد جهان در آفریقا باشند. اما دلیل اصلی توجه تولیدکنندگان چینی مشکلات داخلی است. مدیر شرکت تولیدکننده ماشین‌آلات کشاورزی که به‌تازگی وارد تاتو سیتی شده می‌گوید: «صنعت تولید در چین به نقطه عطف حساسی رسیده است.» سود صنعتی در چین پایین مانده و رقابت شدید قیمتی در صنایعی از سیمان و فولاد گرفته تا خودروهای برقی و پنل‌های خورشیدی دیده می‌شود.

آفریقا چشم‌انداز بازدهی بسیار بالاتری ارائه می‌دهد. چارلی یانگ، کارآفرین چینی که سال گذشته کارخانه تجهیزات پزشکی در کنیا تأسیس کرده، می‌گوید قیمت محصولاتی مانند چسب زخم در آفریقا سه تا چهار برابر چین است. به همین دلیل، بسیاری از تولیدکنندگان چینی در آفریقا بازارهای محلی یا منطقه‌ای را هدف قرار می‌دهند، نه صادرات جهانی.

این همان چیزی نیست که طرفداران تبدیل آفریقا به مرکز تولید جهانی تصور می‌کنند. اقتصاددانانی مانند جو استادول معتقدند کشورها زمانی ثروتمند می‌شوند که شرکت‌های تولیدی بزرگ و پُربازدهی بسازند که به بازار جهانی صادر کنند. کارخانه‌هایی که بازارهای کوچک و پراکنده داخلی آفریقا را هدف می‌گیرند، با این الگو کاملاً سازگار نیستند. با این حال، همین کارخانه‌های بزرگ‌تر می‌توانند یکپارچگی منطقه‌ای را تقویت کنند، هدف دیرینه سیاست‌گذاران آفریقایی.

برخی نگران‌اند کارخانه‌های چینی تولید داخلی آفریقا را تضعیف کنند. با این حال برخی تحلیلگران آرام‌ترند. کارلوس اویا از مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی لندن می‌گوید شواهد کمی وجود دارد که شرکت‌های چینی جایگزین تولیدکنندگان آفریقایی شده باشند؛ بسیاری «شکاف‌های ظرفیت تولید داخلی» را پر می‌کنند. هیچ دلیلی وجود ندارد که کارخانه‌هایی که ابتدا برای بازار محلی تولید می‌کنند نتوانند در آینده صادرکنندگان رقابتی جهانی شوند ـ به‌ویژه اگر جنگ‌های تعرفه‌ای و نوسانات ژئوپلیتیک باعث شود خریداران خارجی توجه بیشتری به آفریقا کنند. در این میان، کارخانه‌های چینی در سراسر قاره شغل و آموزش ایجاد می‌کنند. دولت‌های آفریقایی عاقلانه عمل می‌کنند اگر به رشد آن‌ها کمک کنند.



جاش لیپسکی از اندیشکده شورای آتلانتیک می‌گوید چین گاهی در مسیر تقویت یوان، «گفتار را جلوتر از واقعیت» برده است؛ اما اکنون آمارها شروع کرده‌اند که ادعاها را تأیید کنند.

[ارز]

آسایش برای یوآن

جنگ به پیروزی یوآن چین مقابل دلار کمک کرد؟

در دنیایی پراضطراب، غذای ساده و دلگرم‌کننده می‌تواند مایه آرامش باشد. رستوران «تیستی کانجی اند نودل وون‌تون شاپ» در هنگ‌کنگ، فرنی برنج تسکین‌دهنده با پیازچه تازه را به ساکنان، مسافران چینی و هر خارجی علاقه‌مند عرضه می‌کند. مشتری می‌تواند قبض را با دلار هنگ‌کنگ یا یوان چین پرداخت کند. رهبران چین این روزها نسبت به آینده یوان فراتر از مرزهای کشور خوش‌بین‌تر شده‌اند. آنها مدت‌هاست می‌خواهند اتکای خود به دلار آمریکا را در تراکنش‌های بین‌المللی کاهش دهند؛ اما پیشرفت تاکنون ناهموار بوده است. در سال‌های اخیر چین زیرساخت‌های پرداخت سنتی و دیجیتال خود را ایجاد کرده تا از وابستگی به چارچوب مالی دلاری فاصله بگیرد. و با توجه به کمبود وام‌گیرنده در داخل، چین اکنون می‌تواند نرخ‌های بهره جذاب‌تری به خارجی‌ها پیشنهاد دهد. شی جین‌پینگ گفته است کشورش باید «ارزی قدرتمند» داشته باشد. یوان هنوز فاصله زیادی با این هدف دارد، اما به چیز دیگری تبدیل شده است: منبع آرامش برای کشورها و شرکت‌هایی که از مدیریت مبهم آمریکا بر دلار نیرومند دل‌نگران شده‌اند.

جاش لیپسکی از اندیشکده شورای آتلانتیک می‌گوید چین گاهی در مسیر تقویت یوان، «گفتار را جلوتر از واقعیت» برده است؛ اما اکنون آمارها شروع کرده‌اند که ادعاها را تأیید کنند. برخی از بهترین شاخص‌های رشد یوان جهانی در «شش یا هفت هفته اخیر» دیده شده است. او به سیستم پرداخت جایگزین چین، یعنی «سامانه پرداخت بین‌بانکی فرامرزی» (CIPS) اشاره می‌کند: در مارس، این شبکه روزانه حدود ۹۲۰ میلیارد یوان (معادل ۱۳۴ میلیارد دلار) تراکنش پردازش کرده است؛ در حالی که میانگین روزانه سال قبل تنها ۶۸۰ میلیارد یوان بود. دوم آوریل این رقم از ۱.۲ تریلیون یوان گذشت. چرا چنین جهشی؟ کسی مطمئن نیست. قوانین جدیدی که در فوریه اجرا شد، انعطاف‌پذیری شبکه را افزایش داد؛ اما زمان‌بندی نشان می‌دهد جنگ علیه ایران هم دخیل بوده است. لیپسکی می‌گوید این روند «دقیقاً با بحران هم‌زمان است» و «نمی‌تواند تصادفی باشد». ایران سال‌هاست که مایل است پول نفت را به یوان دریافت کند، و هرچند حجم صادراتش کاهش یافته، ارزش دلاری هر بشکه افزایش یافته است. احتمالاً ایران یوان را در ازای عبور کشتی‌ها از تنگه هرمز هم دریافت می‌کند. به گفته لیپسکی، بسیاری از کارشناسان حاضر در نشست‌های اخیر IMF معتقدند بخش عمده درآمد «عوارض» دریایی ایران به جای رمزارز، از طریق یوان انجام شده است

اما رشد CIPS آن‌قدر بزرگ است که تنها با نفت یا عوارض کشتیرانی توضیح داده نمی‌شود. بخشی از آن ممکن است شامل سرمایه‌ای باشد که از خلیج فارس خارج می‌شود؛ و بخشی هم بازتاب آشفتگی‌های مالی گسترده‌تر ناشی از بحران است.

نکته اینجاست که CIPS تنها شبکه پرداخت روبه‌رشد نیست. پروژه mBridge ــ پلتفرمی آزمایشی برای پرداخت‌های دیجیتال فرامرزی ــ هم شتاب گرفته است. کارن نگ از بانک استاندارد چارترد می‌گوید این شبکه اکنون از مرحله مفهومی عبور کرده و به «گزینه‌ای تجاری» بدل شده است. طبق اعلام بانک مرکزی چین، تا نوامبر سال گذشته، ارزشی معادل ۵۵۵ میلیارد دلار در قالب ۴۰۴۷ تراکنش از این شبکه عبور کرده است. با اینکه بانک‌های مرکزی عربستان، تایلند و امارات نیز عضو آن هستند، بیش از ۹۵ درصد تراکنش‌ها با eCNY انجام و ظرف چند ثانیه تکمیل می‌شود. با این حال CIPS و mBridge هنوز در برابر شبکه‌های دلاری بسیار کوچک‌اند. شبکه CHIPS آمریکا در سال ۲۰۲۵ روزانه بیش از ۲ تریلیون دلار پردازش کرده است. سوئیفت هم بیش از ۱۱ هزار و ۵۰۰ عضو دارد، در حالی که CIPS تنها هزار و ۷۹۱ عضو دارد. اما پس از حذف بانک‌های روسی از سوئیفت در سال ۲۰۲۲، کشورها مجبور شده‌اند تصور کنند که شاید چنین اتفاقی برای آنها هم رخ دهد. بسیاری از شرکت‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که «نباید فقط به یک پلتفرم متکی باشند» و یوان را به‌عنوان گزینه دوم آماده نگه دارند. بحران ایران ظاهراً محرّک نهایی برای «فشار دادن دکمه استفاده» بوده است.

عامل جذاب دیگر یوان، نرخ‌های بهره پایین آن است. دولت‌ها و شرکت‌های خارجی از این فرصت استقبال کرده‌اند. برخی «اوراق پاندا» را در چین منتشر می‌کنند؛ برخی دیگر «اوراق دیم‌سام» را در هنگ‌کنگ عرضه کرده‌اند. اندونزی در فوریه بیش از ۹ میلیارد یوان در هنگ‌کنگ جذب کرد. پرتغال نیز همین ماه نخستین کشور منطقه یورو شد که اوراق دیم‌سام منتشر کرد.

صندوق‌های پوشش ریسک در لندن هم به دنبال ارزهای جدید برای تأمین مالی هستند. شرکت‌های حاضر در زنجیره تأمین چین هم در حال بررسی این هستند که آیا باید با ارزی قرض بگیرند که مشتریان و تأمین‌کنندگانشان از آن استفاده می‌کنند یا نه.

سازمان پولی هنگ‌کنگ اکنون یک تسهیلات ۲۰۰ میلیارد یوانی برای وام‌دهی یوان به شرکت‌های خارجی ایجاد کرده است. این نقدینگی سپس از طریق بانک‌ها به شبکه جهانی آنها «پخش» می‌شود. چنین ابتکاراتی سهم یوان در تأمین مالی تجارت جهانی را افزایش داده است. ماه گذشته سهم یوان از تأمین مالی تجارت جهانی به بیش از ۸ درصد رسید؛ پس از دلار که بیش از ۸۰ درصد را در اختیار دارد.

ژو شیائوچوان، رئیس پیشین بانک مرکزی چین، معتقد است اکنون «پنجره طلایی» برای تقویت استفاده از یوان ایجاد شده است: به لطف تعرفه‌ها، تحریم‌ها و تنش‌های ژئوپلیتیک آمریکا. یک شرکت سرمایه‌گذاری چینی هم این شرایط را «فرصتی تاریخی» توصیف می‌کند.

با این‌حال، لیپسکی هشدار می‌دهد که واقعیت شاید کمتر از شعارها باشد. اما یوان برای مفید بودن، نیازی ندارد دلار را کنار بزند یا حتی به آن نزدیک شود. کافی است گزینه‌ای در کنار آن باشد تا قدرت دلار را تعدیل کند. برای کسانی که سلطه دلار برایشان سنگین است، یوان می‌تواند جایگزینی قابل قبول باشد.

چرا باید خواند:
شی جین‌پینگ سال‌هاست که تلاش می‌کند ارز کشورش یعنی یوآن را به ارز برتر در جهان تبدیل کند. اکونومیست می‌گوید اقدامات اخیر ترامپ به نفع او تمام شده و کاری کرده که یوآن بتواند در بلندمدت جای دلار را بگیرد.

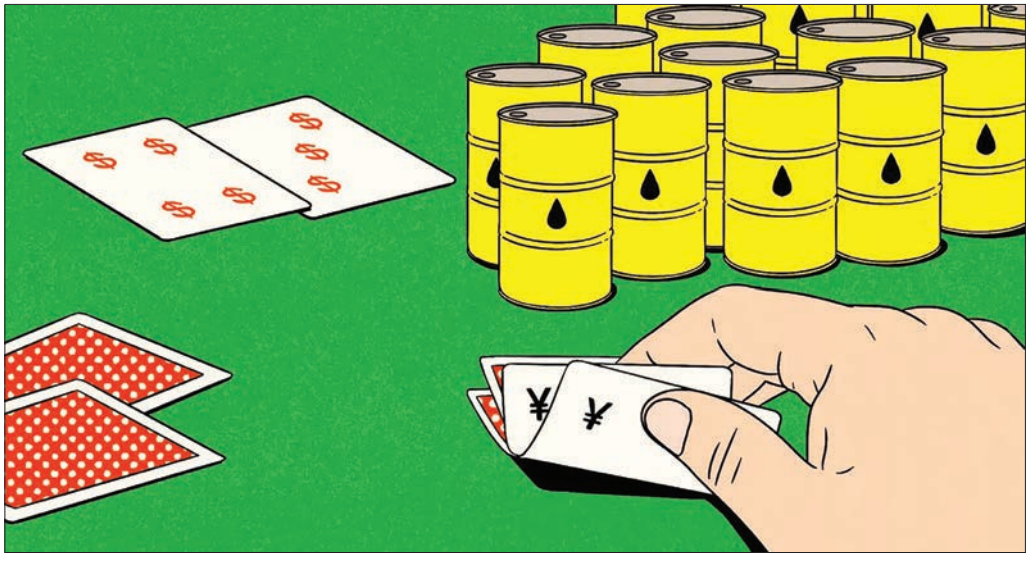

کاهش محدودیت‌های صنعت دفاعی ژاپن حدود یک دهه پیش و در دوران نخست‌وزیری شینزو آبه آغاز شد. اصلاحات جدید قوانینی را حذف می‌کند که صادرات را به پنج دسته غیرمرگبار (نجات، حمل‌ونقل، نظارت، هشدار و مین‌روبی) محدود می‌کرد.

[ژاپن]

عصر جدید دفاع

چرا ژاپن محدودیت‌های صادرات تسلیحات مرگبار را کاهش می‌دهد؟

تابوهای دیرینه ژاپن درباره مسائل نظامی یکی پس از دیگری فرو می‌ریزند. ممنوعیت ده‌ها ساله هزینه‌کرد بیش از ۱ درصد تولید ناخالص داخلی برای دفاع، در سال ۲۰۲۲ کنار گذاشته شد؛ و امسال بودجه دفاعی کشور به تقریباً ۲ درصد خواهد رسید. ژاپن که مدت‌ها از داشتن تسلیحاتی با قابلیت هدف‌گرفتن خاک دشمن خودداری می‌کرد، ماه گذشته نخستین موشک‌های «حمله متقابل» دوربرد خود را مستقر کرد. در ۲۱ آوریل، تاکائیچی سانائه، نخست‌وزیر تازه‌منصوب و تندرو ژاپن، تغییر تاریخی دیگری را اعلام کرد: کاهش محدودیت‌های دیرینه بر صادرات تسلیحات و گسترش قابل‌توجه دامنه فروش تجهیزات مرگبار به خارج.

این تحول برای ژاپن حیاتی است. زیرا با افزایش فشار چینِ روزبه‌روز جسورتر و کاهش حمایت آمریکا که هرچه بیشتر غیرقابل‌اعتماد به‌نظر می‌رسد، توکیو می‌خواهد اتکای خود را به واردات دفاعی کم کرده و نقش پررنگ‌تری در تأمین امنیت منطقه ایفا کند. مقامات ژاپنی امیدوارند که ایجاد فرصت‌های صادراتی، پیمانکاران دفاعی این کشور را به افزایش تولید، گسترش ظرفیت و کاهش هزینه‌ها ترغیب کند. با این حال تغییر قوانین تنها بستری برای تحقق این اهداف ایجاد می‌کند؛ و صنعت دفاعی باید خود را با شرایط جدید تطبیق دهد.

پس از جنگ جهانی دوم، ژاپن دهه‌ها صادرات تسلیحات را به‌شدت محدود کرده بود. دانشگاه‌ها و پژوهشگران هم همکاری در پروژه‌های فناوری دفاعی را غالباً تابو می‌دانستند. پیمانکاران دفاعی بزرگ ژاپن به‌عنوان شاخه‌های کوچک‌تر در دل شرکت‌های صنعتی و فناوری عظیم رشد کردند؛ هرچند توانمندی‌های پیشرفته‌ای توسعه دادند، اما به یک مشتری محدود بودند و آن هم مشتری‌ای کم‌خرج: وزارت دفاع ژاپن. به همین دلیل، به‌گفته یکی از چهره‌های برجسته حزب حاکم لیبرال‌دموکرات (LDP)، وضعیت صنعت دفاعی ژاپن «خوب نیست».

ژاپن به‌شدت به تجهیزات ساخت آمریکا وابسته است. اما با شعله‌ورشدن هم‌زمان جنگ‌ها در اوکراین و خاورمیانه، زنجیره‌های تأمین نظامی تحت فشار سنگین قرار گرفته‌اند. مقام‌های آمریکایی اذعان کرده‌اند که نمی‌توانند تجهیزات کافی برای نیازهای ژاپن تولید کنند. یک گزارش حسابرسی در ژانویه نشان داد که ۱۱۸ سفارش نظامی به ارزش حدود ۷ میلیارد دلار، پنج سال یا بیشتر پس از امضای قرارداد همچنان تحویل داده نشده‌اند. بحران ایران هم موجب تأخیر در تحویل موشک‌های تاماهاوک وعده‌داده‌شده به ژاپن شده است.



چرا باید خواند:
تاکائیچی سانائه، نخست‌وزیر جدید و تندروی ژاپنی‌ها به دنبال احیای صنعت دفاعی ژاپن است. او می‌خواهد محدودیت‌ها صادرات تسلیحات را بردارد. اکونومیست به توضیح دلایل این اقدامات در ژاپن پرداخته است.

کاهش محدودیت‌های صنعت دفاعی ژاپن حدود یک دهه پیش و در دوران نخست‌وزیری شینزو آبه آغاز شد. اصلاحات جدید قوانینی را حذف می‌کند که صادرات را به پنج دسته غیرمرگبار (نجات، حمل‌ونقل، نظارت، هشدار و مین‌روبی) محدود می‌کرد. اکنون صادرات تسلیحات مرگبار به کشورهایی که با ژاپن توافق‌نامه همکاری فناوری دفاعی دارند امکان‌پذیر خواهد بود، ۱۷ کشور از جمله آمریکا، استرالیا، هند و چند کشور جنوب شرق آسیا. صادرات به کشورهایی که درگیر جنگ هستند همچنان ممنوع است، اما دولت می‌تواند اگر این اقدام را در راستای منافع امنیتی ژاپن بداند، استثنا قائل شود. آمریکا و کشورهایی مانند فیلیپین که درباره چین نگرانی‌های مشابه دارند از این تصمیم استقبال کردند؛ اما چین طبق معمول این اقدام را نشانه «بازگشت بی‌ملاحظه نظامی‌گری ژاپن» خواند.

احیای صنعت دفاعی ژاپن به چند چالش وابسته است. نخست اینکه شرکت‌های ژاپنی تا چه حد می‌توانند در خارج از کشور رقابت کنند؛ چه با غول‌های باسابقه آمریکایی و چه با رقبای نوظهور منطقه‌ای مانند کره‌جنوبی. احتمالاً تمرکز شرکت‌های ژاپنی بر حوزه‌هایی خواهد بود که مزیت رقابتی دارند، مانند زیردریایی‌ها و ناوهای جنگی. در همین ماه، استرالیا قراردادی ۶.۵ میلیارد دلاری برای خرید ناوچه‌های کلاس «موگامی» از شرکت صنایع سنگین میتسوبیشی ژاپن امضا کرد

چالش دوم مربوط به توان این شرکت‌ها برای افزایش ظرفیت تولید داخلی است؛ آن هم در شرایط کمبود شدید نیروی کار. چالش سوم نیاز به سازگاری با حوزه‌های جدید جنگی است. این تحول مستلزم گسترش اکوسیستم دفاعی فراتر از پیمانکاران سنتی و جذب استارتاپ‌های فعال در زمینه‌هایی مانند پهپادها و هوش مصنوعی است.

در مجموع، ژاپن با تغییر قواعد صادراتی، فضای تازه‌ای برای صنعت دفاعی خود گشوده است؛ اما اینکه این صنعت بتواند واقعاً به سطحی برسد که نقش بزرگ‌تری در امنیت منطقه ایفا کند، مسئله‌ای است که زمان آن را روشن خواهد کرد.

این نخستین‌بار نیست که پاکستان در دیپلماسی حساس و پرریسک نقش‌آفرینی می‌کند. به‌گفته یکی از مقام‌های ارشد پیشین، رهبران نظامی این کشور مدت‌هاست شیفته «بازی در صفحه شطرنج جهانی» بوده‌اند.

[پاکستان]

میانجی تازه‌نفس

موفقیت‌های ژئوپلیتیکی عاصم منیر چه معنایی برای پاکستان دارد؟

چرا باید خواند:
عاصم منیر به‌عنوان قدرتمندترین چهره نظامی در پاکستان شناخته می‌شود. او سعی دارد تصویر پاکستان را متحول کند و اکنون از مسیرهایی نظیر میانجی‌گری میان ایران و آمریکا به دنبال موفقیت‌های تازه است. اکونومیست معنای اقدامات منیر برای پاکستان را توضیح داده است

در ۲۱ آوریل، تنها چند ساعت پیش از آنکه آتش‌بس میان آمریکا و ایران منقضی شود و خطر ازسرگیری حملات بالا بگیرد، دونالد ترامپ اعلام کرد که این آتش‌بس به درخواست پاکستان به‌طور نامحدود تمدید خواهد شد تا مذاکرات ادامه یابد. صرف‌نظر از آنچه در ادامه رخ دهد، پاکستانی‌ها دلیلی برای احساس غرور دارند. دهه‌ها بود که این کشور عمدتاً با کمک‌های نجات مالی مکرر صندوق بین‌المللی پول و شورش‌های تروریستی شناخته می‌شد. اکنون نشان داده که در مدیریت سیاست قدرت در سطح جهانی مهارت دارد.

در مرکز این تحولات، فردی قرار دارد که ترامپ او را «فیلدمارشال محبوب من» خوانده است. عاصم منیر، فرمانده سبیلو و مقتدر ارتش پاکستان، در طول بحران به‌طور منظم با ترامپ و معاونش، جی‌دی ونس، در تماس بوده است. دیپلمات‌ها می‌گویند او در جزئیات غوطه‌ور است؛ در نخستین دور مذاکرات هفته گذشته، اغلب تنها فردی از میان حاضران بود که با دقت یادداشت برمی‌داشت. این رئیس پیشین سازمان اطلاعات نظامی، هفته گذشته سه روز را در تهران گذراند، نخستین چهره برجسته‌ای که پس از توقف بمباران به ایران سفر کرد و با رهبران سیاسی و نظامی دیدار داشت. اندکی بعد، ایران اعلام کرد تنگه هرمز را باز خواهد کرد (هرچند بعداً در اعتراض به محاصره اعلامی ترامپ تصمیمش را تغییر داد).

برخی ناظران از چابکی این مرد قدرتمند نظامی شگفت‌زده شده‌اند. اما کسانی که در پاکستان شاهد صعود سریع او بوده‌اند، می‌گویند او باهوش، زیرک، بی‌رحم و جاه‌طلب است. منیر که در سال ۲۰۲۲ به فرماندهی ارتش منصوب شد، به‌سرعت به قدرتمندترین رهبر پاکستان در یک نسل اخیر تبدیل شد؛ ابتدا با تثبیت کنترل خود بر نیروهای مسلح، سپس با تضعیف مخالفان و گسترش نفوذش بر دولت. گفته می‌شود با ترفندهای قانون اساسی، موقعیت خود را برای یک دهه یا حتی بیشتر تثبیت کرده است. در پاکستان کمتر کسی تردید دارد که این اوست، نه شهباز شریف نخست‌وزیر که تصمیم‌های اصلی را می‌گیرد. رویای فیلدمارشال منیر آن است که پنجمین کشور پرجمعیت جهان و تنها قدرت هسته‌ای مسلمان را به جایگاهی برساند که به‌زعم او شایسته آن است؛ هرچند میلیون‌ها پاکستانی همچنان برای گذران زندگی با مشکل روبه‌رو هستند. پرسش این است که آیا او می‌تواند از این لحظه طلایی بهره ببرد، یا سلطه یک نظامی دیگر تنها بر مشکلات مزمن کشور خواهد افزود؟

این نخستین‌بار نیست که پاکستان در دیپلماسی حساس و پرریسک نقش‌آفرینی می‌کند. به‌گفته یکی از مقام‌های ارشد پیشین، رهبران نظامی این کشور مدت‌هاست شیفته «بازی در صفحه شطرنج جهانی» بوده‌اند. پاکستان سه سال کانالی محرمانه میان آمریکا و چین را پیش از سفر نیکسون به پکن در سال ۱۹۷۲ اداره کرد. اما اغلب چنین تلاش‌هایی، در بهترین حالت، موجب تقویت وجهه رهبران یا تحکیم قدرت رژیم در برابر مخالفان داخلی شده، نه بهبود وضعیت عمومی مردم. استدلال کسانی که معتقدند این بار اوضاع متفاوت خواهد بود، از ایران آغاز می‌شود. با وجود فضای مثبت اخیر، روابط دو کشور همواره پیچیده بوده و با شورش‌های مرزی تشدید شده است. پاکستان نگران موج احتمالی پناهندگان در صورت تداوم جنگ و همچنین ناآرامی در میان جمعیت قابل‌توجه خود است. با این حال، اگر در نقش میانجی موفق شود، دیپلمات‌ها امیدوارند در بازسازی نقش برجسته‌ای ایفا کند و برای جمعیت جوان خود شغل ایجاد کند. حضور پاکستان در میز مذاکرات همچنین می‌تواند برای لغو تحریم‌هایی به‌کار رود که پروژه دیرینه خط لوله گاز ایران-پاکستان را متوقف کرده‌اند.



فیلدمارشال منیر همچنین در پی نمایش قدرت نظامی پاکستان است. به‌گفته مشاهد حسین، سناتور پیشین، پس از جنگ، کشورهای خلیج فارس احساس ناامنی بیشتری خواهند داشت و به حمایت آمریکا کمتر مطمئن خواهند بود. کارآمدترین و به‌زعم بسیاری تنها نهاد کارآمد پاکستان، ارتش بزرگ و منظم آن است. بودجه دفاعی امسال حدود یک‌پنجم افزایش یافته است. پیمان دفاع متقابل با عربستان سعودی که سال گذشته امضا شد، نمونه‌ای از این رویکرد است. پاکستان هم‌اکنون حدود ۱۳ هزار سرباز و ۱۸ جنگنده در عربستان مستقر دارد. جزئیات توافق علنی نشده، اما گفته می‌شود ریاض در ازای تضمین‌های امنیتی، وعده سرمایه‌گذاری داده است. همچنین بحث‌هایی درباره ایجاد نوعی «ناتوی اسلامی» با حضور مصر، پاکستان، عربستان، ترکیه و شاید دیگران برای تقویت همکاری دفاعی مطرح شده است.

در همین حال، برخی در پاکستان می‌گویند تحولات اخیر برای هند هم درس‌آموز بوده است. به‌گفته حنا ربانی کهر، وزیر خارجه پیشین، هند مدت‌ها کوشیده پاکستان را در عرصه دیپلماتیک منزوی کند، به‌ویژه پس از جنگ چهارروزه سال گذشته میان دو کشور. اما اکنون این پاکستان است که نقش خود را در خاورمیانه و روابطش با آمریکا و چین تقویت کرده، در حالی که هند نظاره‌گر مانده است.

با این حال، موفقیت‌های ژئوپلیتیکی ممکن است تأثیر چندانی بر مشکلات داخلی نداشته باشد. تهدید همیشگی صندوق بین‌المللی پول و شورش‌های تروریستی همچنان پابرجاست. سطح زندگی طی یک دهه گذشته به‌سختی افزایش یافته است. برنامه منیر برای بهبود اقتصاد عمدتاً بر گسترش کنترل نظامی بر آن متکی است. شورای سرمایه‌گذاری تحت ریاست او دستاورد چشمگیری نداشته است. نارضایتی از افزایش قیمت سوخت تاکنون مهار شده، زیرا رژیم به احزاب مخالف درباره برگزاری اعتراض هشدار داده است. کمبود گاز و خاموشی‌های دوره‌ای در شهرهای بزرگ ادامه دارد و احتمالاً قیمت مواد غذایی در ماه‌های آینده افزایش می‌یابد.

نگرانی آن است که اگر این مشکلات کاهش نیابد، منیر بیشتر به سرکوب روی آورد. عمران خان، نخست‌وزیر پیشین، در زندان انفرادی است. او که در ۲۰۲۲ برکنار و سپس با اتهاماتی بحث‌برانگیز زندانی شد، در حبس محبوبیت بیشتری یافته است. ناظران بعید می‌دانند تا زمانی که منیر در قدرت است آزاد شود. به گفته احزاب مخالف، صدها نفر دیگر نیز بازداشت شده‌اند.

پاکستان همچنان قانون اساسی دموکراتیک دارد و حزب عمران خان حتی اداره یکی از استان‌ها را در دست دارد. اما منیر نظام سیاسی «ترکیبی» کشور را بیش از پیش به‌سوی کنترل نظامی سوق داده است. به‌گفته یک منبع مطلع، تنها ظاهری از حکومت غیرنظامی باقی مانده است.

در گذشته، ژنرال‌های پاکستان ترجیح می‌دادند پشت صحنه بمانند و سیاستمداران را در معرض خشم رأی‌دهندگان قرار دهند. اما یکی از پیامدهای صعود فیلدمارشال منیر آن است که او این‌بار در مرکز صحنه ایستاده است.

زنجیر مروارید مغناطیسی

کلایو گرنجر برای علم اقتصاد چه کرد؟



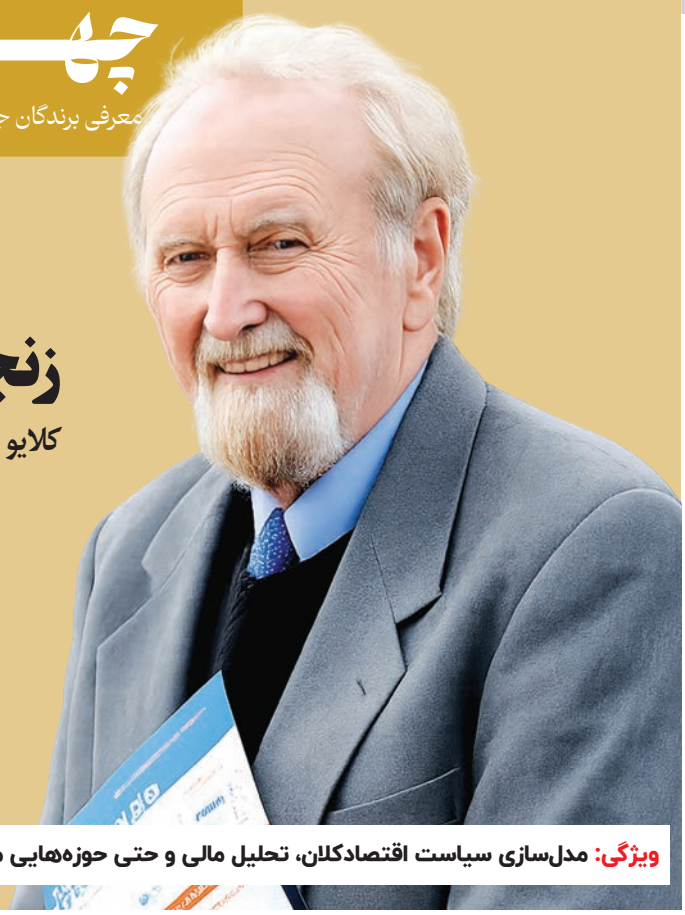

ویژگی: مدل‌سازی سیاست اقتصادکلان، تحلیل مالی و حتی حوزه‌هایی مانند محیط زیست و زیست‌شناسی

نسیم بنایی
دبیر بخش چهره‌ها

سر کلایو ویلیام جان گرنجر (۲۰۰۹ ـ۱۹۳۴) اقتصادسنج بریتانیایی بود که روش‌های تحول‌آفرین او برای تحلیل سری‌های زمانی نامانا، اقتصاد و مالیه را دگرگون کرد. او در سال ۱۹۳۴ در ولز به دنیا آمد، از دانشگاه ناتینگهام در سال‌های ۱۹۵۵ (لیسانس) و ۱۹۵۹ (دکتری) فارغ‌التحصیل شد و بیش از دو دهه عضو هیئت علمی همان دانشگاه بود. در ۱۹۷۴ به دانشگاه کالیفرنیا در سن‌دیگو رفت و تا زمان بازنشستگی در آنجا ماند. از مهم‌ترین دستاوردهای او مفهوم «علیت گرنجر» (۱۹۶۹) و مشهورتر از آن «هم‌جمعی / هم‌انباشتگی» در سال ۱۹۸۷ (همراه با رابرت انگل) است. کار او نشان داد که چگونه هم‌بستگی‌های ظاهراً «مهمل» در داده‌های نامانا می‌توانند بازتاب تعادل‌های بلندمدت واقعی باشند. برای این نوآوری‌ها، او در سال ۲۰۰۳ به‌طور مشترک با انگل برنده جایزه نوبل اقتصاد شد، «به‌خاطر روش‌هایی برای تحلیل سری‌های زمانی اقتصادی با روندهای مشترک (هم‌جمعی)».

دستاوردهای علمی گرنجر بر فهم رفتار سری‌های زمانی اقتصادی متمرکز است. همان‌طور که کمیته نوبل اشاره کرده، بیشتر داده‌های اقتصاد کلان (تولید، درآمد، قیمت‌ها و غیره) روندهای تصادفی (ریشه واحد) دارند؛ یعنی شوک‌ها اثرات ماندگار بر آن‌ها می‌گذارند. رگرسیون کلاسیک روی چنین سری‌های نامانا اغلب نتایج صوری و گمراه‌کننده تولید می‌کند. گرنجر روش‌هایی را برای برخورد با این مشکل بنا نهاد: او مفهوم «هم‌جمعی» را برای ثبت روابط تعادلی بلندمدت معرفی و یک آزمون عملی برای علیتِ پیش‌بینی‌کننده تعریف کرد. سخنرانی نوبل او با عنوان «تحلیل سری‌های زمانی، هم‌جمعی و کاربردها» (۲۰۰۳) از تشبیه‌های زنده (مانند دو زنجیر مروارید مغناطیسی) برای توضیح این ایده‌ها استفاده می‌کند. میراث کار او بسیار گسترده است: هم‌جمعی و علیت گرنجر در هر دوره اقتصادسنجی تدریس می‌شوند و در مدل‌سازی سیاست اقتصاد کلان، تحلیل مالی (معاملات جفتی، ساخت سبد دارایی) و حتی حوزه‌هایی مانند علوم محیط‌زیست و زیست‌شناسی به‌کار می‌روند.

> دستاوردهای علمی گرنجر بر فهم رفتار سری‌های زمانی اقتصادی متمرکز است. همان‌طور که کمیته نوبل اشاره کرده، بیشتر داده‌های اقتصاد کلان (تولید، درآمد، قیمت‌ها و غیره) روندهای تصادفی (ریشه واحد) دارند؛ یعنی شوک‌ها اثرات ماندگار بر آن‌ها می‌گذارند

درخشش ابتدایی

کلایو دبلیو. جی. گرنجر در ۴ سپتامبر ۱۹۳۴ در سوانزی ولز به دنیا آمد. در دوران جنگ جهانی دوم در کمبریج و سپس در ناتینگهام زندگی کرد. او در دبیرستان گرامر وستبریجفورد در ریاضیات بسیار درخشان بود و وارد دانشگاه ناتینگهام شد؛ جایی که ریاضیات و اقتصاد خواند. در سال ۱۹۵۵ لیسانس خود را گرفت و برای تحصیلات تکمیلی در ناتینگهام ماند. گرنجر در ۱۹۵۹ زیر نظر آمارشناس، هری پیت، دکتری خود را با تزی تحت عنوان «آزمون نامانایی» به پایان رساند. این تمرکز اولیه بر رفتار سری‌های زمانی، پیش‌درآمد مسیر حرفه‌ای بعدی او بود.

گرنجر پس از دریافت مدرک دکتری، به‌عنوان مدرس جوان در ناتینگهام مشغول شد (۱۹۷۴ـ۱۹۵۶). در سال‌های ۱۹۶۰ـ۱۹۵۹ با بورس معتبر هارکنس به پروژه اقتصادسنجی دانشگاه پرینستون (به دعوت اُسکار مورگنسترن) رفت و با میچیو هاتاناکا و جان توکی روی تحلیل طیفی داده‌های اقتصادی کار کرد. نخستین مقاله مهم او «شکل طیفی معمول یک متغیر اقتصادی» در اکونومتریکا (۱۹۶۶) بود که نشان می‌داد بسیاری از سری‌های زمانی اقتصاد کلان، بیشتر تغییرات خود را در فرکانس‌های پایین (روندها) متمرکز می‌کنند. این کار پایه‌ای برای بررسی داده‌های اقتصادی در حوزه فرکانس بود و فراگیری روندهای تصادفی آهسته را برجسته کرد.

میراث کلایو گرنجر بسیار گسترده است. مفهوم هم‌جمعی اکنون در کتاب‌های درسی اقتصادسنجی و نرم‌افزارهای آماری استاندارد شده است (هر بسته اقتصادسنجی آزمون‌های هم‌جمعی دارد). مدل‌های اقتصاد کلان (برای نرخ ارز، مصرف، تورم و...) تقریباً همیشه جملات تصحیح خطا را در خود جای داده‌اند

قهرمان ولزی

گرنجر در ناتینگهام به مرتبه اســتاد تمام رســید و ۲۲ ســال در آن‌جا ماند. او ده‌ها دانشــجو را راهنمایی کرد و بــا آن‌ها در زمینه‌هــای پیش‌بینــی، تحلیل طیفی و اقتصادسنجی سری‌های زمانی کتاب‌ها و مقالات متعددی نوشــت. در سال ۱۹۷۴ به‌عنوان استاد اقتصاد به دانشگاه کالیفرنیا در سن‌دیگو رفت. در دانشگاه با همکاران بســیاری، به‌ویژه رابرت انگل که در جذب او به دانشگاه نقش داشت، روی روش‌های نوین ســری‌های زمانی همــکاری کرد. گرنجر ریاست کمیته تعدیل فصلی اداره سرشماری آمریکا در سال ۱۹۷۵ را بر عهده داشت و سمت‌های میهمان در پرینستون، دانشگاه کنتربری (نیوزیلند)، ملبورن و دیگر مؤسسات داشت. او بیش از ۱۰۰ مقاله و چندین کتاب درسی منتشر کرد.

از جمله افتخارات او، انتخاب به‌عنوان هموند انجمن اقتصادسنجی (۱۹۷۲) و هموند مکاتبه‌ای آکادمی بریتانیا (۲۰۰۲) است. کار او در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به‌طور بین‌المللی شناخته شد. در سال ۲۰۰۳ او و رابرت انگل جایزه نوبل علوم اقتصادی را «به‌خاطر روش‌هایی برای تحلیل سری‌های زمانی اقتصادی با روندهای مشترک (هم‌جمعی)» دریافت کردند. در ۲۰۰۴، گرنجر در فهرست «۱۰۰ قهرمان ولزی» رأی آورد و در ۲۰۰۵ لقب شــوالیه گرفت (Sir Clive Granger). دانشگاه ناتینگهام در ۲۰۰۶ ساختمان اقتصاد خود را «ساختمان سر کلایو گرنجر» نام‌گذاری کرد. گرنجر در ۲۷ مه ۲۰۰۹ در سن‌دیگو در سن ۷۴ سالگی درگذشت.

دو دستاورد در اقتصادسنجی

گرنجر چند مفهوم و آزمون اصلی در اقتصادسنجی را توسعه داد که مهم‌ترین آن‌ها دو مورد است، یکی علیت گرنجر و دیگری هم‌جمعی و تصحیح خطا.

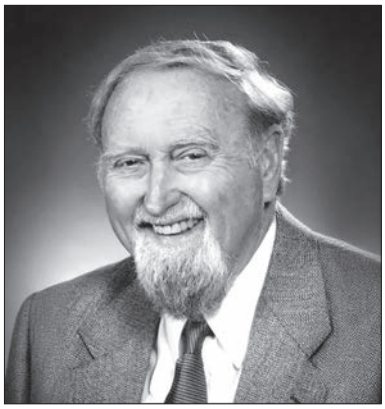

علیت را می‌توان به این شکل توضیح داد: گرنجر در سال ۱۹۶۹ یک روش ساده برای بررسی رابطه بین دو متغیر در طول زمان پیشــنهاد داد. ایــده او این بود که به‌جای بحث درباره «علت واقعی»، ببینیم آیا یک متغیر می‌تواند به پیش‌بینی متغیر دیگر کمک کند یا نه. مثلاً اگر اطلاعات گذشــته متغیر X کمک کند تا آینده Y را بهتر پیش‌بینی کنیم، می‌گوییم X به معنای گرنجر باعث Y می‌شود. برای این کار اقتصاددان‌ها مقادیر گذشته X را وارد یک مدل پیش‌بینی برای Y می‌کنند. اگر با اضافه شدن این اطلاعات، پیش‌بینی Y بهتر شود، نتیجه می‌گیرند که بین آن‌ها رابطه گرنجری وجود دارد. این روش در اقتصاد و مالی خیلی استفاده می‌شود؛ مثلاً برای بررسی اینکه آیا تغییرات قیمت نفت می‌تواند بازده سهام را پیش‌بینی کند. اما این به معنای «علت واقعی» نیست، فقط یعنی X در پیش‌بینی Y مفید است. مشکل دیگر این است که اگر بعضی متغیرهای مهم در مدل نباشند، نتیجه ممکن است گمراه‌کننده شود. همچنین گرنجر معتقد بود بهتر اســت این آزمون با داده‌های آینده (برون‌نمونه) هم بررسی شود، نه فقط با داده‌های گذشته.

مشهورترین دستاورد گرنجر مفهوم «هم‌جمعی» است. او همراه با رابرت انگل نشان داد که حتی اگر دو متغیر اقتصادی هر کدام به‌تنهایی روندی تصادفی و نامانا داشته باشند، ممکن است در بلندمدت با هم یک رابطه پایدار داشته باشند. یعنی هرچند هر متغیر جداگانه بالا و پایین می‌رود، اما معمولاً خیلی از هم دور نمی‌شوند و به نوعی با هم حرکت می‌کنند. اگر بتوان ترکیبی از این دو متغیر ساخت که پایدار (ایستا) باشد، می‌گوییم آن‌ها هم‌جمع هستند. گرنجر توضیح داد که چنین متغیرهایی معمولاً یک عامل یا روند مشترک در پس رفتارشان دارند. نکته مهم دیگر این بود که اگر دو متغیر هم‌جمع باشند، وقتی در کوتاه‌مدت از تعادلشــان دور شــوند، به‌تدریج دوباره به آن تعادل برمی‌گردند. به این سازوکار مدل تصحیح خطا گفته می‌شود. در عمل، اقتصاددان‌ها ابتــدا رابطه بلندمدت بین متغیرها را برآورد می‌کنند. سپس بررسی می‌کنند که آیا خطای این رابطه پایدار است یا نه. اگر پایدار باشد، همان خطا در مدل استفاده می‌شود تا نشان دهد سیستم چگونه در طول زمان دوباره به تعادل بلندمدت برمی‌گردد.

مروارید‌ها در نوبل

گرنجر در سخنرانی نوبل خود برای توضیح هم‌جمعی از یک تشبیه فیزیکی اســتفاده کرد. تصور کنید دو زنجیر مروارید شُــل را روی میز می‌اندازید. اگر هر زنجیر مستقل باشد، موقعیت‌ها آزادانه تغییر می‌کنند و هم‌راستا نمی‌مانند. اما اگر در انتهای مهره‌های هر زنجیر آهنرباهای کوچکی باشد، زنجیرها به هم جذب می‌شوند و حرکات مشابهی پیدا می‌کنند؛ در این حالت فاصله بین دو زنجیر تقریباً ثابت می‌ماند؛ این فاصله یک سری ایستا است. این همان هم‌جمعی است: دو سری نامانا (دو زنجیر مروارید) که هرگز خیلی از هم دور نمی‌شوند، زیرا تحت کشش مشترکی قرار دارند.

همان‌طــور که بیانیه مطبوعاتی نوبل می‌گوید، او نشــان داد که «ترکیب‌های خاصی از سری‌های زمانی نامانا ممکن است رفتار ایستا

پیش‌بینی داده‌های زمانی در اقتصاد

سال انتشار: ۱۹۸۶

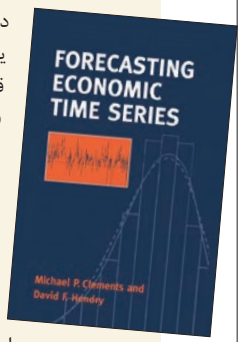

در این کتاب، گرنجر درباره پیش‌بینی داده‌های زمانی در اقتصاد صحبت می‌کند، یعنی چطور می‌توان از اطلاعات گذشته برای پیش‌بینی آینده متغیرهایی مثل قیمت‌ها، تولید، یا نرخ بهره استفاده کرد. او سعی می‌کند نشان دهد که پیش‌بینی فقط حفظ کردن عدد نیســت، بلکه باید درک کــرد داده‌ها چه الگویی دارند. گرنجر در این کتاب به خواننده یاد می‌دهد چطور تشخیص دهد که آیا داده‌ها تصادفی‌اند یا روند دارند، و اینکه چه مدل‌هایی (مثل ARIMA) برای پیش‌بینی بهتر هســتند. نکته مهم دیگر نگاه ســاده و کاربردی اوســت: او باور داشت مدل‌های خیلی پیچیده همیشه بهتر نیستند، گاهی یک مدل ساده و درست فهمیده‌شــده پیش‌بینی بهتری می‌دهد. در کل، این کتاب یکی از پایه‌های مهم علم اقتصادسنجی سری‌های زمانی (Time Series Econometrics) است و هنوز هم برای آموزش مفاهیم پیش‌بینی اقتصادی از آن استفاده می‌شود.

کلایو دبلیو. جی. گرنجر در ۴ سپتامبر ۱۹۳۴ در سوانزی، ولز به دنیا آمد در دوران جنگ جهانی دوم در کمبریج و سپس در ناتینگهام زندگی کرد. او در دبیرستان گرامر وست‌بریجفورد در ریاضیات بسیار درخشان بود و وارد دانشگاه ناتینگهام شد.

داشته باشند»؛ کشفی که او «هم‌جمعی» نامید. برای مثال، بسیاری از نسبت‌های اقتصاد کلان، مانند نسبت مصرف به درآمد یا سرمایه به تولید، گرایش دارند حول یک مقدار ثابت نوسان کنند، حتی اگر هم صورت و هم مخرج آن‌ها رشد کنند. گرنجر نشان داد که رگرسیون استاندارد روی داده‌های روندار، بدون توجه به هم‌جمعی، می‌تواند هم‌بستگی‌های کاذب («مهمل») تولید کند. این بینش اکنون ستون فقرات اقتصادسنجی مدرن سری‌های زمانی است: اگر درآمد و مصرف هم‌جمع باشند، می‌توان هم پویایی کوتاه‌مدت و هم تعادل بلندمدت را به‌طور هم‌زمان از طریق یک مدل تصحیح خطا مدل کرد. نظریه هم‌جمعی اکنون در حوزه‌هایی از اقتصاد کلان تا مالیه یک رکن بنیادی است.

از دمای هوا تا فروش قهوه!

مفهوم علیت گرنجر اغلب گیج‌کننده بیان می‌شود؛ بنابراین یک توضیح غیر فنی مفید است. دو متغیر را در نظر بگیرید، مثلاً فروش روزانه قهوه (X) و دمای روزانه هوا (Y). اگر دانستن مقادیر گذشته دما به شما برای پیش‌بینی فروش قهوه کمک کند (مثلاً چون روزهای گرم فروش قهوه سرد را بالا می‌برد)، آنگاه دما به‌معنای گرنجر، علت فروش قهوه است. به‌طور رسمی، دو مدل پیش‌بینی برای فروش می‌سازید: یکی فقط با فروش‌های گذشته و دیگری با فروش‌های گذشته به‌همراه دمای گذشته. اگر مدل دوم پیش‌بینی‌های به‌مراتب بهتری بدهد، گفته می‌شود دما به‌معنای گرنجر، فروش را علت می‌شود. نکته مهم این است که علیت گرنجر لزوماً علیت حقیقی را اثبات نمی‌کند؛ ممکن است عامل سوم پنهانی وجود داشته باشد یا جهت رابطه برعکس باشد. این مفهوم فقط می‌گوید «X برای پیش‌بینی Y مفید است».

این مفهوم پیاده‌سازی آماری روشنی دارد (آزمون ضریب‌های وقفه‌ای)، و همین باعث محبوبیت آن شد، هرچند صرفاً یک مفهوم ضعیف از علیت است. همان‌طور که خود گرنجر و دیگران یادآور شده‌اند، هر نتیجه علیتی از این آزمون‌ها موقتی است: افزودن متغیرهای دیگر می‌تواند نتیجه را تغییر دهد. با وجود این، علیت گرنجر اکنون همه‌گیر است و در مدل‌های پویا در اقتصاد کلان برای شناسایی شاخص‌های پیش‌رو (مثلاً آیا اشتغال به‌معنای گرنجر، تولید ناخالص داخلی را علت می‌شود؟) و در علوم اعصاب، علوم اقلیم و سایر حوزه‌ها برای بررسی تأثیر جهت‌دار در سری‌های زمانی به‌کار می‌رود.

اقتصاد به زبان کوهنوردی

یک توضیح ساده برای هم‌جمعی وجود دارد. دو کوهنورد را تصور کنید که با طنابی به هم بسته شده‌اند. هرکدام ممکن است با سرعت متفاوتی بین سنگ‌ها و دره‌ها حرکت کنند، اما طناب اجازه نمی‌دهد خیلی از هم دور شوند. گاهی یکی عقب می‌ماند و دیگری جلو می‌افتد، اما در نهایت طناب آن‌ها را دوباره نزدیک می‌کند. به‌طور مشابه، سری‌های هم‌جمع می‌توانند در کوتاه‌مدت از هم فاصله بگیرند، اما تعادل بلندمدت آن‌ها را به هم نزدیک نگه می‌دارد. (اگر طنابی نبود، آن‌ها می‌توانستند بی‌نهایت از هم دور شوند؛ شبیه دو راه‌رفتن تصادفی نامرتبط.)

در عمل، هم‌جمعی با روش‌های مبتنی بر باقیمانده یا سیستم (آزمون انگل–گرنجر، آزمون یوهانسن و غیره) آزمون می‌شود. این آزمون‌ها بررسی می‌کنند که آیا باقیمانده‌های یک رگرسیون تعادلی ریشه واحد دارند یا نه. اگر سری‌ها هم‌جمع نباشند، دوباره مسئله رگرسیون صوری بروز می‌کند. یک نکته احتیاطی این است که توان آزمون‌های هم‌جمعی محدود است، به‌ویژه در نمونه‌های کوچک یا وقتی شکست‌های ساختاری (تغییر رژیم‌ها) وجود دارد. همان‌طور که برخی منابع آموزشی اشاره کرده‌اند، ناتوانی در یافتن هم‌جمعی به‌معنای نبود رابطه بلندمدت نیست؛ بلکه ممکن است ناشی از کمبود داده باشد. پژوهشگران باید از نظریه اقتصادی کمک بگیرند تا حدس بزنند کدام متغیرها ممکن است هم‌جمع باشند (مثلاً نظریه، جفت‌های درآمد؛ مصرف یا روابط برابری نرخ بهره را پیش‌بینی می‌کند) و سپس استحکام نتایج را بررسی کنند.

نظریه محبوب قماربازها

هم‌جمعی به اقتصاددانان اجازه می‌دهد روابط بلندمدت پایدار را برآورد کنند. برای مثال، در فرضیه درآمد دائمی، مصرف و درآمد بلندمدت هم‌جمع‌اند (مصرف از روند درآمد تبعیت می‌کند). در مدل‌های تقاضای پول، نسبت‌های بلندمدت پول، درآمد و قیمت‌ها هم‌جمع‌اند. این موضوع مشخصات «تصحیح خطا» را در مدل‌های سیاست‌گذاری (مثلاً منحنی فیلیپس، دینامیک IS–LM) توجیه می‌کند. آزمون‌های علیت گرنجر هم برای بررسی این‌که آیا متغیرهایی مانند تولید، نرخ بهره یا مخارج دولت در معنای آماری «پیشرو» یا «پسرو» هستند، و در نتیجه برای مدل‌سازی سیاست‌های مالی و پولی به‌کار می‌روند.



لحظه دریافت جایزه نوبل اقتصاد

هم‌جمعی زیربنای معاملات جفتی و آربیتراژ آماری است. معامله‌گران به‌دنبال جفت دارایی‌هایی می‌گردند (مانند سهام کوکاکولا و پپسی، یا ارزهای وابسته به یک کالای مشترک) که در طول زمان با هم حرکت می‌کنند. اگر این جفت‌ها هم‌جمع باشند، فاصله قیمتی آن‌ها تمایل به بازگشت به میانگین دارد و فرصت‌های معاملاتی ایجاد می‌کند: وقتی فاصله غیرعادی زیاد می‌شود، معامله‌گر دارایی دارای عملکرد ضعیف‌تر را می‌خرد و دارایی دارای عملکرد بهتر را می‌فروشد و روی هم‌گرایی شرط می‌بندد. این همان جوهر آربیتراژ آماری است: شرط‌بندی روی روابط بلندمدت پایدار به‌جای روندهای جهت‌دار. به‌طور مشابه، در نظریه سبد دارایی یا اوراق با درآمد ثابت، هم‌جمعی به فهم این کمک می‌کند که چگونه بازدهی سررسیدهای مختلف یا دارایی‌های هم‌بسته در تعادل باقی می‌مانند. مفهوم علیت گرنجر هم در سری‌های مالی استفاده می‌شود؛ مثلاً برای آزمون اینکه آیا نوسان‌پذیری بازده سهام را در معنای گرنجر علت می‌شود یا یک شاخص بازار، شاخص دیگر را.

فراتر از اقتصاد، هم‌جمعی و آزمون‌های گرنجر در علوم اقلیم (مثلاً ارتباط سطح CO_2 و دما)، فیزیولوژی (سیگنال‌های قلب و تنفس)، علوم اعصاب (سری‌های زمانی فعالیت مغزی) و بسیاری حوزه‌های دیگر استفاده شده‌اند. همکاران گرنجر یادآور شده‌اند که ایده‌های او «توسط بسیاری از غیر اقتصاددانان» به‌کار گرفته شده است: در زیست‌شناسی، مهندسی، مطالعات محیط‌زیستی (سیلاب‌ها، جنگل‌زدایی، تغییر اقلیم) و حتی جامعه‌شناسی و بازاریابی. مفهوم

«روندهای تصادفی مشترک» به‌اندازه‌ای کلی است که در هر جایی که تعادل‌های بلندمدت مطرح است، ظاهر می‌شود.

لحظه کشف

جایزه نوبل اقتصاد سال ۲۰۰۳، پیشرفت گرنجر (و انگل) در برخورد با داده‌های نامانا را به رسمیت شناخت. بیانیه رسمی اعلام کرد: «کلایو دبلیو. جی. گرنجر: برای روش‌هایی در تحلیل سری‌های زمانی اقتصادی با روندهای مشترک (هم‌جمعی).» تا اواخر دهه ۱۹۹۰، نظریه هم‌جمعی آن‌قدر تأثیرگذار شده بود که بسیاری از مدل‌های اقتصادسنجی (مانند مدل‌های بردار تصحیح خطا، VECM) به‌طور روتین از آن استفاده می‌کردند. گرنجر هنگام دریافت جایزه، اقتصادسنج‌ها را افرادی توصیف کرد که رابطه‌ها را در داده‌ها مطالعه می‌کنند و تأکید کرد که ریاضیات باید با استفاده از آمار به سراغ نوع داده‌های غیر استاندارد (با وابستگی زمانی، روند و...) برود.

گرنجر در سخنرانی نوبل خود در ۸ دسامبر ۲۰۰۳ با عنوان «تحلیل سری‌های زمانی، هم‌جمعی و کاربردها»، تاریخچه و شهود این ایده‌ها را مرور کرد. او تأکید کرد که سری‌های اقتصادی اغلب روند (رشد تصادفی) دارند و رگرسیون یکی بر دیگری بدون اصلاح، به نتایج صوری منجر می‌شود. او لحظه «یورکا» را چنین نقل می‌کند: همکاری به او گفت تفاوت‌های درآمد و مصرف ممکن است ایستا باشد؛ گرنجر پاسخ داد این حرف اشتباه است، در عوض خود سری‌ها ممکن است هر دو روند داشته باشند و یک عامل مشترک پنهان آن‌ها را پیوند دهد. این بینش (حدود ۱۹۸۱) به ایده هم‌جمعی منجر شد. او همچنین توضیح داد چگونه اقتصادسنج‌های اسکاندیناوی (یوهانسن، یوزیلیوس و دیگران) آزمون‌های دقیق را توسعه دادند و چگونه این مفهوم به‌سرعت در کاربردها گسترش یافت. سخنرانی نوبل و نوشته‌های مرتبط او همچنان شرحی روشن از اهمیت هم‌جمعی‌اند: پیش‌بینی‌ها از مدل‌های هم‌جمع شده نسبت‌های بلندمدت را حفظ می‌کنند (برای سیاست‌گذاری مفید است) و نظریه‌های اقتصادی تعادل، پشتیبانی تجربی پیدا می‌کنند.

قضیه گرنجر به زبان ساده

فرض کنید دو متغیر مانند درآمد و مصرف هر دو در طول زمان رشد می‌کنند (روند دارند). هر کدام به‌تنهایی نامانا‌ست (میانگین و واریانس در طول زمان تغییر می‌کند). به‌طور معمول سری‌های نامانا آزادانه پرسه می‌زنند و رگرسیون بین آن‌ها قابل‌اعتماد نیست. هم‌جمعی می‌پرسد: آیا درآمد و مصرف یک تعادل بلندمدت مشترک دارند؟ در عمل بررسی می‌شود که آیا نسبت (یا ترکیب خطی) این دو پایدار است یا خیر. اگر درآمد و مصرف تقریباً به نسبت ثابتی رشد کنند، اختلاف (یا نسبت) آن‌ها به میانگین برمی‌گردد. این یعنی شوک‌های موقتی (مثلاً سال بد درآمدی) وضعیت عدم‌تعادل ایجاد می‌کند که به‌تدریج اصلاح می‌شود. قضیه گرنجر نشان می‌دهد اگر چنین تعادلی وجود داشته باشد، این امر مستلزم نوعی رابطه علّی به‌معنای گرنجر بین‌متغیرهاست.

دو قیمت سهام را در یک صنعت مشابه (مثلاً کوکاکولا و پپسی) در نظر بگیرید. در بلندمدت، قیمت‌های آن‌ها تمایل دارند با هم حرکت کنند، چون در معرض شرایط بازار یکسانی‌اند. اگر ناگهان قیمت یکی نسبت به دیگری جهش کند، نسبت قیمت‌ها منحرف می‌شود. یک مدل هم‌جمعی نشان می‌دهد این «فاصله» قیمتی به میانگین برمی‌گردد: یا سهام گران‌قیمت افت می‌کند یا سهام ارزان رشد می‌کند. معامله‌گران از این موضوع استفاده می‌کنند: سهام ارزان را می‌خرند و سهام گران را می‌فروشند و روی بازگشت به تعادل شرط می‌بندند. این استراتژی معاملات دوتایی دقیقاً بر پایه هم‌جمعی و ایده‌های گرنجر است.

آزمون علیت پیش‌بینی‌کننده می‌تواند گمراه‌کننده باشد. متغیرهای حذف‌شده (عوامل پنهان) می‌توانند علیت ظاهری ایجاد کنند. همان‌طور که زندگینامه‌نویسان گرنجر اشاره کرده‌اند، چون معمولاً فقط بخشی از متغیرها بررسی می‌شوند، «استنباط‌های علّی لزوماً پایدار و مقاوم نیستند». انتخاب طول وقفه، مشخصات مدل و ساختار داده‌ها هم بر نتایج تأثیر می‌گذارند. مهم‌تر از همه، «علت گرنجر بودن» به‌هیچ‌وجه معادل علیت واقعی نیست و نباید بدون پشتوانه نظری و آزمون‌های مکمل بیش از حد تفسیر شود.

میراث کلایو گرنجر بسیار گسترده است. مفهوم هم‌جمعی اکنون در کتاب‌های درسی اقتصادسنجی و نرم‌افزارهای آماری استاندارد شده است (هر بسته اقتصادسنجی آزمون‌های هم‌جمعی دارد). مدل‌های اقتصاد کلان (برای نرخ ارز، مصرف، تورم و...) تقریباً همیشه جملات تصحیح خطا را در خود جای داده‌اند. در مالیه، آربیتراژ آماری و تحلیل منحنی بازده غالباً بر بینش‌های او تکیه دارند. فراتر از اقتصاد، دانشمندان اقلیم، علوم اعصاب، اپیدمیولوژی و مهندسی به‌طور معمول از آزمون‌های گرنجر برای مطالعه روابط پیش‌نگر-پس‌نگر استفاده می‌کنند. آکادمی بریتانیا یادآور شده که روش‌های گرنجر در حوزه‌هایی به گستردگی تغییر اقلیم، دیرینه‌زیست‌شناسی، علوم سیاسی و بازاریابی به‌کار می‌روند.

گرنجر در تأملات شخصی‌اش درباره موفقیت، بر تواضع و کار گروهی تأکید می‌کرد: او بخش بزرگی از مسیرش را به «شانس‌های خوب»، همکاران خوب (بیش از ۸۰ هم‌نویس) و تلاش سخت نسبت می‌داد. در زندگینامه نوبل خود به پژوهشگران جوان توصیه می‌کند با پروژه‌های کوچک شروع کنند، همکاران خوبی انتخاب کنند و ایده‌ها را با حوصله پرورش دهند. حتی پس از بازنشستگی، او مجلات فیزیک و مهندسی را می‌خواند و به پژوهشگران جوان‌تر مشاوره می‌داد. سر کلایو گرنجر به‌عنوان یک دانشمند «فوق‌العاده موفق» به یاد آورده می‌شود که نظریه‌های روشن او همچنان شکل‌دهنده نحوه تحلیل داده‌های اقتصادی است.

دو کوهنورد را تصور کنید که با طنابی به هم بسته شده‌اند. هر کدام ممکن است با سرعت متفاوتی بین سنگ‌ها و دره‌ها حرکت کنند، اما طناب اجازه نمی‌دهد خیلی از هم دور شوند. گاهی یکی عقب می‌ماند و دیگری جلو می‌افتد، اما در نهایت طناب آن‌ها را دوباره نزدیک می‌کند. به‌طور مشابه، سری‌های هم‌جمع می‌توانند در کوتاه‌مدت از هم فاصله بگیرند، اما تعادل بلندمدت آن‌ها را به هم نزدیک نگه می‌دارد





محمد خسروشاهی، رئیس اتاق بازرگانی در انتخابات اتاق بازرگانی - ۱۱/۳/ ۱۳۴۲

اقتصاد و سیاست

تصاویر تاریخی از برگزاری انتخابات اتاق تهران در دوره‌های مختلف



علی ططری
پژوهشگر تاریخ اقتصاد

بر کسی پوشیده نیست که اتاق‌های بازرگانی در دوران پهلوی، تنها نهاد تنظیم امـــور تجاری و حل اختلافات میان بازرگانان نبودند، بلکه به‌مرور به یکی از مهم‌ترین ارکان اتصال طبقات مرفه اقتصادی و ســـاختار قدرت سیاسی بدل شدند. انتخابات در اتاق‌های بازرگانی فراتر از یک فرایند اداری بود و به بیانی، عرصه نمایش قدرت نیز به‌شمار می‌آمد.

در دوره رضاشـــاه، انتخابات اتاق‌های بازرگانی تحت نظارت شـــدید دولت مرکزی برگزار می‌شـــد و دولت قصد داشـــت نخبگان اقتصادی جدیدی را برای نیل به برنامه‌های توسعه‌ای دولت از رهگذر این انتخابات‌ها شناسایی و تربیت کند. انتخابات در این دوره، ابزاری برای تغییر ماهیت بازرگانان از حالت سنتی به مدرن و دولتی بود.

اما در دوره محمدرضاشـــاه، نحوه برگزاری انتخابات تغییر بنیادین یافت؛ با گسترش ارتباطات جهانی و فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی بین‌المللی در این دوران، طبقه تجار از بازرگانان سنتی به سرمایه‌گذاران صنعتی و مدرن و نیز مجهز به دانش مدیریت تغییر جهت دادند. در پیوند با این تحولات، پیچیدگی‌های انتخابات هم بیشتر شد. با تغییر و اصلاح در نظام‌نامه انتخابات اتاق‌های بازرگانی، تنها کسانی که دارای پروانه معتبر تجاری و صنعتی بودند، حق حضور در انتخابات را داشتند. این امر سبب شد تنها طبقه‌ای برگزیده و خاص که البته رابطه نزدیکی با ساختار قدرت داشتند، در رأس اتاق بازرگانی قرار گیرند.

انتخابات اتاق‌هـــای بازرگانی در دهه‌های پایانی دوره پهلـــوی به میدان رقابت میان جریان‌های سیاسی مختلف بدل شـــد، به نحوی که بسیاری از رؤسای اتاق بازرگانی در مجلسین سنا و شورای ملی نیز حضور داشتند. هرچند این نحوه برگزاری انتخابات برای طیف‌هایی از تجار مطلوب بود و اگرچه اتاق توانست تا حد فراوانی در توسعه زیرساخت‌های تجاری نقش ایفا کند، اما به دلیل ماهیت نخبه‌گرا و پیوند نزدیک با قدرت سیاسی نتوانست صدای واقعی تمام طبقات و بخش‌های اقتصادی جامعه باشد.

بـــا بیان این مقدمه، مخاطبان علاقه‌مند به این بخـــش از ماهنامه آینده‌نگر را دعوت می‌کنیم که در این شماره نیز نظاره‌گر تصاویر نویافته‌ای از برگزاری انتخابات اتاق بازرگانی تهران در دوره پهلوی دوم باشند. این تصاویر که به‌تازگی توسط کارشناسان مرکز اسناد اتاق بازرگانی تهران بازیابی شـــده است، بخش دوم و پایانی از برگزاری انتخابات در اتاق بازرگانی تهران است.



انتخابات اتاق بازرگانی تهران با شرکت علی وکیلی، رئیس اتاق بازرگانی- ۱۳۳۹/۱۰/۱۳



خانم منیره سنهی، از اولین زنان بازرگان هنگام شرکت در انتخابات اتاق بازرگانی-۱۳۴۹/۱۲/۲۰

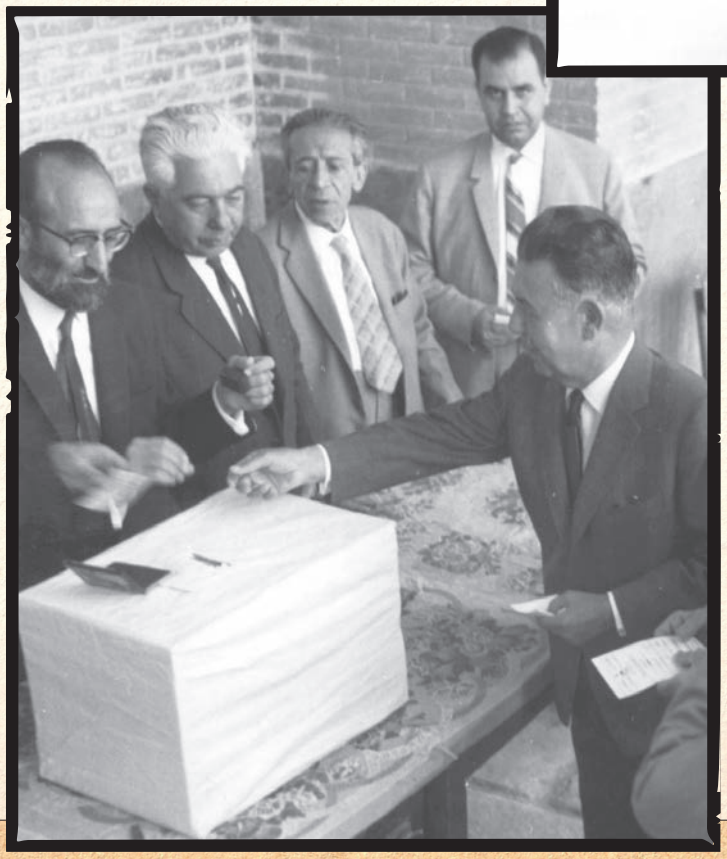

محمدمهدی نمازی، عضو اتاق بازرگانی هنگام شرکت در انتخابات اتاق بازرگانی-۱۳۴۶/۶/۳۰



انتخابات اتاق بازرگانی، صنایع و معادن- ۱۳۴۵/۷/۱۶



حضور بازرگانان در انتخابات نهمین دوره اتاق بازرگانی- ۱۳۴۵/۱۲/۱۰



مراسم اخذ رأی انتخابات اتحادیه بازرگانان تهران در اتاق بازرگانی -۱۳۳۲/۹/۷



حضور بازرگانان در انتخابات اتاق بازرگانی - ۱۳۳۳/۱۱/۱۶



ما را بشنوید

یادکست

آینده‌نگر

روابط عمومی اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

www.tccim.ir

توئیتر: twitter.com/TCCIM

اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr

تلگرام: t.me/TehranChamber

آپارات: www.aparat.com/TCCIM

کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸

روابط عمومی اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
www.tccim.ir
توئیتر: twitter.com/TCCIM
اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr
تلگرام: t.me/TehranChamber
آپارات: www.aparat.com/TCCIM
کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸



برای دانلود پی‌دی‌اف
اسکن کنید

دستورالعمل تاب‌آوری بنگاه‌ها
در شرایط جنگ و تحریم را از سایت اتاق بازرگانی تهران دریافت کنید